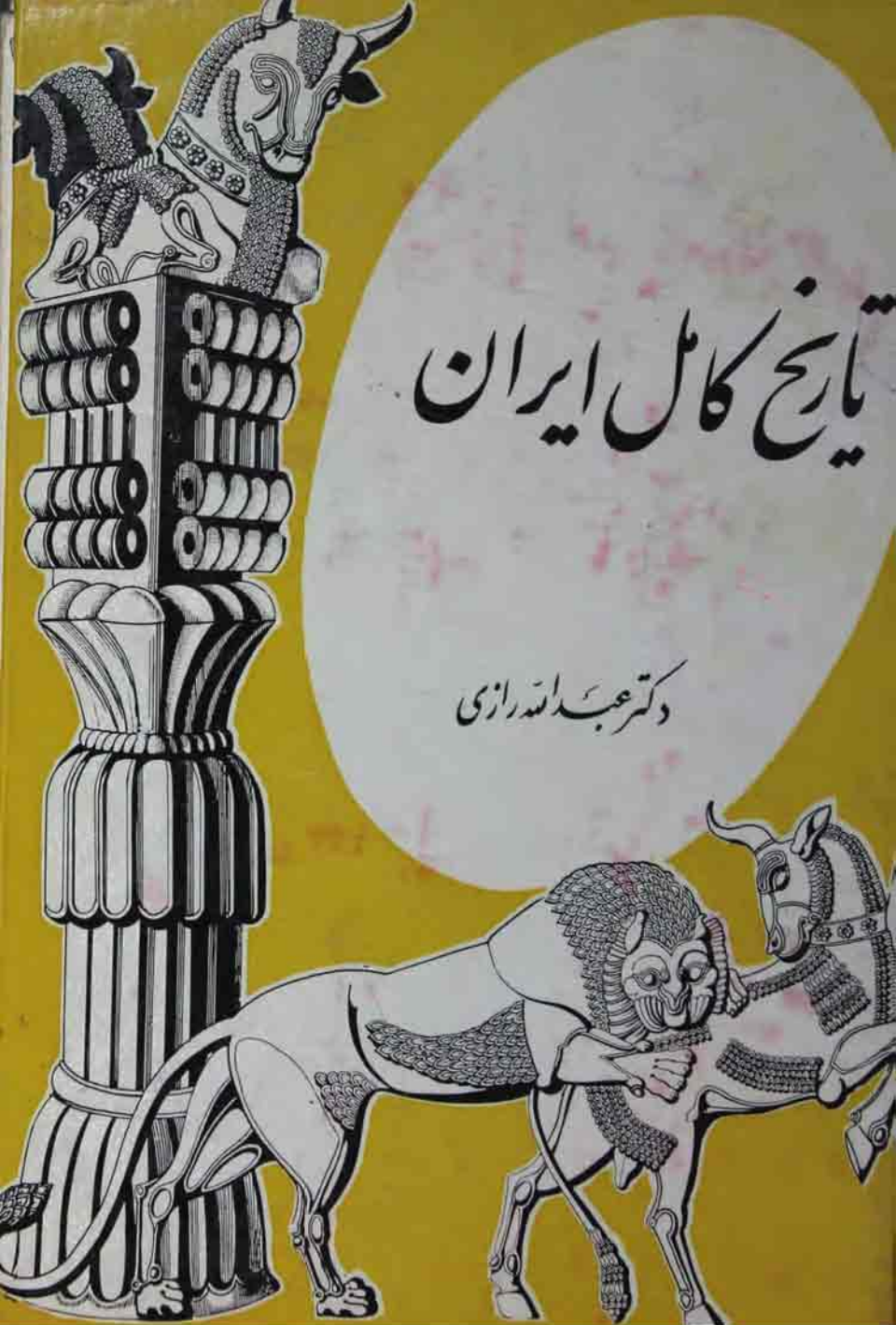


تاریخ کامل ایران

دکتر عبد الله رازی



تاریخ کامل ایران

از تأسیس سلسله ماد تا عصر حاضر

تألیف
دکتر عبداللہ رازی

«چاپ چہارم»



مختات کتاب

نویسنده :	دکتر عبدالله رازی
مصحح :	کاظم کاظم‌زاده ابرانشهر
چاپ :	چاپخانه اقبال
صحافی :	مهر آمین
تعداد :	۲۰۰۰ جلد
اندازه :	۲۴×۱۷
کاغذ :	۷۰ گرمی
تاریخ انتشار:	آبان‌ماه ۱۳۴۷

این کتاب بموجب اجازه‌نامه شماره $\frac{۴۴۶۷}{۴۵/۱۱/۲۵}$ اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر بچاپ رسیده است

ناشر :

شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء

«حق چاپ محفوظ است»

یادی از دوست همدانمند
عبدالله رازی

مرد مرادی نه همانا که مرد
مرگ چنان خواهی به کاریست خرد
گنج زری بود در این خاکدان
کو دو جهان را بجوی می‌شمرد
قالب خاکی سوی خاکی فکند
جان و خرد سوی سموات برد
در سفر افتد بهمه ای عزیز
مروزی و رازی و رومی و کرد

« رودکی »



دش بیست و سوم اردی بهشت ماه ۱۳۳۴ مطابق باشب بیست و یکم رمضان
۱۳۷۴ دوست قدیم دانشمند **عبدالله رازی** وکیل درجه یک دادگستری و مدیر
روزنامه آزادی شرق در سن شصت سالگی در او شان بمرض سکتة قلبی در گذشت
وجسد او را بطهران آوردند و در بقعة ابن بابویه در حوازه شہداء سیام نبردن کردند
واز طرف کانون و کلاء دادگستری مجلس ترجمهش در مسجد محمد منعقد گشت و
حضرت علامه کمالی سبرواری در آخر مجلس شہای از فضائل و محاسن او را
بر شمرد و در روز هفت از نیز دوستانش بر سر تربت اورفتند و از او یادی کرده گریستند
وازی کار خویش رفتند و تمام شد :

سردخمه کردند سرخ و کمبود تو گوئی که رازی بگیتی نبود

اما این رهی که قرب سی سال با او دوست و ندیم و حریف حجره و گرمابه
د گاستان بوده ام و از معلومات سرشار و افاضات آن نویسنده و شاعر و خطیب و حکیم
و عارف عصر بهره‌ها برده ام ، دریغ آمدم که رازی سر ایا مهر و محبت و علم و معرفت

که تمام عمر خود را وقف خدمت بنوع وانجام حوائج خودی و بیگانه ، آشنا و ناشناس ورهگذر کرده بود باین زودی از خاطر آشنایان و یاران و شاگردان و مریدانش محو شود و مصداق: **از دل برود هر آنکه ازدیده برفت بظهور پیوندند** - حال آنکه شرط مروت و مردمی است که بیش از اینها از طرف آشنایان و دوستانش حق شناسی و قدردانی شود .

من بنده بنوبه و سهم خود هم اکنون مختصر شرح حال و افکار و عقائد او را در اینجا منویسم و ابیاتی را که در ماده تاریخ فوتش گفته ام (و مورد پسند اساتید فن واقع شده) همچنین غزلی از خود او در آخر مینگارم و امیدوارم موفق شوم بقیه تألیفاتش را چاپ کنم تا سالیان دراز نام او از صفحه روزگار و خاطر اهل دانش و حال محو نگردد - و آثاری از او در این کهنه رباط باقی ماند .

نام پدرش **حاج میرزا ابراهیم** و همدانی الاصل ساکن طهران و از سالکان طریق و از پیروان **حاج میرزا عبدالوهاب شوشتری** از عرفای نامی معاصر ناصرالدین شاه قاجار بوده است - پس از فوت مرشدش شکسته دل در خانه منزوی میشود و به تنگدلی و تنهایی و تهذیب اخلاق میپردازد - تا شبی که در عالم رؤیا مرحوم شوشتری رامی بیند و تنهایی و تنگدلی خود را در میان میگذارد، و از او چاره میجوید شوشتری باور دستور میدهد که خدمت **حاج میرزا حسن صفی علیشاه اصفهانی** برسد و با و سرسپارد - مرحوم رازی میگفت من طفل بودم و سحر گاهان دیدم که پددم شتابان از خانه بدرشد و بعدها از خودش شنیدم که هنوز هوا تاریک بوده که بخانه صفی علیشاه میرود همینکه دق الباب میکند می بیند که صفی علیشاه شخصاً در راه میگشاید و تبسم کنان میفرماید « تا بتو امر نکردند پیش من نیامدی » بهر حال خوش آمدی و رازی که بمرحوم صفی علیشاه ارادت مخصوص داشت این گفته را حمل بر کرامت او میکرد .

باری عبدالله رازی در سال ۱۲۷۳ شمسی در طهران متولد میشود و پس از چند

سال او را بمدرسه آلیانس میگذارند و در آنجا دورهٔ مدرسه را تمام میکند و زبان فرانسه را میآموزد و ضمناً در خدمت پدر مقدمات عربی و نکات عرفانی را فرا میگیرد و وارد خدمت وزارت مالیه و مأمور گمرک سیستان میشود و سالی چند در آنجا بوده ضمناً مشغول مطالعهٔ کتب عرفانی شده و مصاحبه با اهل حال را آغاز میکند تا اینکه ناگهان مجذوب و پیریشان حال میشود و بهامان میرود که بر سر مزار شاه نعمه الله ولی معتکف شود و پدرش مطلب را درک میکند و بوسائلی او را منصرف میسازد .

پس عازم هندوستان و در کلکته با مساعدت بعضی از بازرگانان ایرانی مشغول تحصیل میشود و زبان انگلیسی میآموزد و سپس بقاهره میرود و چند سال در آنجا بکار تحصیل و تدریس اشتغال داشته و در مدارس قاهره زبان و ادبیات عربی و فرانسه و علم حقوق و فلسفه را میآموزد و بیاریس رفته در علم حقوق امتحان داده و موفق بدریافت لیسانس و بمصر بر میگردد و **مجلهٔ سودمند** را بزبان فارسی منتشر میسازد در اینوقت یعنی در سال ۱۳۰۵ شمسی بود که بامن (در آنزمان در شیراز کتابخانه و قرائتخانهٔ آدمیت را داشتم) شروع بمکاتبه و نمایندگی **مجلهٔ سودمند** را بمن واگذار کرد و من هم نمایندگی روزنامهٔ آدمیت را در مصر بآن مرحوم واگذار کردم چند سالی سودمند منتشر شد و بعدها نام مجله به **رستاخیز** و در آخر به **عصر پهلوی** تبدیل یافت - و مکاتبه فیما بین چند سال ادامه داشت و مقالاتی از من در عصر پهلوی درج شد تا بسال ۱۳۰۷ که بقصد طهران رهسپار بوشهر شدم و از راه خوزستان بطهران آمدم و آنچه بخاطر دارم گویا سال ۱۳۰۸ یا ۱۳۰۹ بود که او نیز بطهران آمد و یکدور روز پس از ورودش باتفاق یکی از دوستان شیرازی بدیدنش رفتم - آنروز از بام تا شام در خدمتش بودم و از همه گونه مباحث مذهبی سیاسی - اجتماعی و تاریخی در میان آمد و قلباً فریفتهٔ مقام فضل و دانش و احاطه و تجرا و درملل و نحل و فلسفه و تاریخ شدم و باو ارادت پیدا کردم و این همان ارادتتی بود که تا دوشب قبل از وفاتش که در خدمتش میبودم در ارکان آن خملی راه نیافت .

عبدالله رازی مردی موحد و مسلمان و در عین حال دارای مشرب

عقاید مذهبی او عرفان و از معتقدان صمیم **حضرت امیر المؤمنین علی بن**

ابیطالب بود و از میان شعرایمان را سخبح حضرت مولوی معنوی

و خواجه حافظ و سعدی داشت و همیشه بحث مادر این بود که آیا مولوی از حیث مقامات عرفانی بالاتر است یا حافظ - و من مولوی را از حیث عرفان ترجیح میدادم و حافظ را از حیث شعر، ولی او حافظ را از هر دو جهت رجحان میداد و عقیده داشت که مولوی بمقام رفیعی از عرفان رسیده ولی در آنجا متوقف شده در صورتیکه حافظ بدان مقام سرفرود نیاورده و بالاتر رفته تا بمقام رفیع قلندری رسیده است .

از میان عرفاء معاصر بمرحوم حاج ملاسلطانعلی گنابادی بعلت فضل و دانش او و بمرحوم صفیعلیشاه از لحاظ رندی و حال او ارادت میودزید و کتاب زبدة الاسرار و اغلب ابیات دیوان صفیعلیشاه را حافظ بود .

مختصر رازی عارفی عاشق پیشه بود که از قنطره مجاز گذشته و بذروه حقیقت و صلح کل با شیخ و برهمن پیشه کرده بود ، بنابراین با اهل مجاز و باصطلاح با « قشریون » خوب نبود و از گفتار و کردار آنان انزجار داشت و میگفت حق تعالی انبیاء را برای اصلاح امور اجتماعی و ایجاد محبت و اخوت در میان نوع بشر فرستاده است ولی غالب پیروان ادیان بکلی عکس آنرا اختیار و عمل کرده اند و از هزاران اندکی بدرك حقیقت نائل آمده و مقصود پیمبران را دانسته و عمل کرده اند الخ»

زبان فرانسه و عربی را بحد کمال میدانست و بادیات این

معلومات او

دو زبان تسلط کامل و کافی داشت و در نظم و نثر آنها مطالعه

و غور و دقت بعمل آورده بود و اشعار زیادی از ادباء و شعراء مشهور عرب و فرانسه از حفظ داشت و در میان شعراء عارف مشرب عرب - با بن قارض بیش از همه علاقمند و غالب اشعار عاشقانه و عارفانه او را حافظ بود - زبان انگلیسی را میخواند و مینوشت و بدان تکلم میکرد - چنانکه ذکر شد از دانشگاه فرانسه لیسانسیه در حقوق بود و در علم تاریخ و فلسفه و حقوق بسیار مطالعه کرده بود شعر کم میگفت ولی خوب میگفت و بسبب کلاسیک و مراعات اصول و وزن و قافیه و معنی میسرود .

سابقاً هر وقت شعری میگفت در کاغذ پاره‌ای مینوشت و برای من ویکی دو نفر دیگر میخواند و سپس بدور میانداخت تا در سنوات آخر عمرش باصرار من چند غزل و اشعار دیگر خود را در دفترچه بغلی مینوشت و گاهی در مجالس انس میخواند که هم اکنون موجود است .

رازی بعلمت گرفتاری زیاد و عدم بضاعت که او را ناگزیر در **تالیفات او** قبول دعاوی اشخاص و طرح آنها در دادگستری و خدمت در اداره کل آمار کرده بود باهمه میل و اشتیاق و قدرتی که برای تالیف داشت چندین موفق بنوشتن کتاب نشد . و علاوه بر مجلات سودمند و رستاخیز و عصر پهاوی و روزنامه آزادی شرق که در مصر و طهران مینوشت - هفت جلد کتاب و رساله کامل و دو جلد ناتمام از او باقیمانده که ذیلاً شرح داده میشود :

۱ - **تاریخ کامل ایران** : که در اداره کل آمار برای شاگردانش دیکته کرده بود و بعداً باصرار بنده و آقای حاج محمد حسین اقبال حداً گانه چاپ شد و در اندک زمانی فروش رفت و نایاب گردید که هم اکنون به سرمایه شرکت نسبی اقبال تجدید چاپ شده است .

۲ - **تاریخ مختصر ایران** : که آنهم چاپ و نایاب شده .

۳ - **آئین زردشت** : عبارت از شرح حال و آئین زردشت است و از روی اصول و مبانی تحقیقات اروپائی و در مصر چاپ شده است .

۴ - **علم عروض رازی** : این کتاب را در اواخر عمر مینوشت و مقدمه آنرا پاک نویس کرده بود و یکپخته قبل از فوتش برای من خواند امید است کتاب را تمام کرده باشد تا بتوانیم چاپ کنیم .

۵ - **دیوان اشعار** : اگر چه کم است ولی هر چه هست باید جمع آوری و چاپ شود .

۶ - **نارنج مفقود** : پیسی است اخلاقی و اجتماعی از تالیفات او که در طهران مکرر نمایش داده شده .

۷- وجدان : پیمایی است اخلاقی از تألیفات ویکتور هوگو که ترجمه کرده و در طهران نمایش داده شد .

۸ - منطق رازی : کتاب نا تمام است .

۹ - داستان تاریخی خوارزمشاهیان ناتمام است .

مرحوم رازی بیاس خدماتی که در اداره کل آمار انجام داده بود در سال ۱۳۲۰ از طرف اعلیحضرت رضاشاه فقید موفق بدریافت نشان علمی درجه اول همایون شده بود .

مرحوم رازی در عین درویشی و گوشه گیری داشتن افکار

بلند عرفانی و فلسفی ، مردی وطن پرست و ایران دوست

بود و بسیار شائق بود که از راه حزب و جمعیتی که متکی به

مسلك سیاسی
و اجتماعی او

بیگانان نباشد خدمتی بزراد بوم خویش بکند اینستکه در سال ۱۳۲۱ وارد حزب قیام که خود از مؤسسين آن بود شد و نگارنده را نیز تشویق بورود آن حزب کرد و این حزب تا سال ۱۳۲۵ برقرار بود و پس از چند ماه که از تأسیس آن گذشت بنا به پیشنهاد بنده به « حزب احرا را ایران » موسوم گشت و آزادخواهان مشهوری مانند مرحوم حاج میرزا ابراهیم معبودی قمی و آقای کمالی سبزواری و آقای سید ابوالقاسم موسوی - مرحوم شمس زنجانی - آقایان دکتر میر سیاسی ، دکتر وزیري دکتر مسنن و مرحوم معین الدین طیار و غیر هم در آن عضویت داشتند خدماتی انجام داد که در اینجا مجال ذکر نیست - و پس از انحلال حزب مرحوم رازی منویات خاطر و آرزوهای قلبی خود را برای ترقی کشور و آسایش مردم از راه نشر روزنامه آزادی شرق (چندسال منتشر میشد) در معرض افکار میگذاشت و ماحصل عقیده او این بود که ایران باید دارای حکومت سوسیالیستی سلطنتی باشد و نمایندگان حقیقی ملت قوانینی وضع کنند که ثروت در مملکت تعدیل و حداقل زندگی و بهداشت و فرهنگ برای عموم مردم تأمین و برقرار شود - رژیم های غیر سلطنتی را برای ایران مضر میدانست .

رازی در سال ۱۳۱۲ ازدواج کرد و شش فرزند داشت که دوازده در طفولیت فوت شدند و هم اکنون چهار پسر از او باقیمانده که سن ارشد آنها دوازده و کوچکترین چهار سال است و نام آنها بترتیب سن : علی - عباس - عبدالرزاق و عبدالحمید میباشد .

رازی پس از پنجاه سال رنج و مشقت از مال دنیا چیزی جز مقداری کتاب ندارد و اگر بخواهند دیون او را پردازند ناچار باید مختصر اثاث البیت و کتابهای او را بفروشند و در اینصورت عوائد فرزندان صغیرش در ماه ۲۵۰۰ ریال حقوق بازنشستگی آنمر حوم خواهد بود !

محمد حسین آدمیت - سالک شیرازی

ماده تاریخ فوت دوست دانشمند عبدالله رازی همدانی که در
شب ۲۴ اردی بهشت ۱۳۴۴ (شب ۲۱ رمضان) جهان فانی
را بدرود گفت

ماحی جور و حناهی اصرار	وز شت قتل حمیدر کراز
شافع شیعیان بر وز شمار	شاه مردان و مظهر خوبان
ماه صوم و صلوة و فصل بهار	بیست و سوم زماه دوم سال
رازی پا کباز مهر شعار	یار دیرین سالک مضطر
با گهان ترک یاز گفت و دیار	شصت سالی ززندگی پیمود
سربکف هشته رفت از پی یار	جام وصلی چشید از کف دوست
از کف ساقی پری رخسار	دور آخر رسید زد جامی
می صافی کشید صوفی وار	شد بجنّت بجانب کوثر
سخت بر باد داده صبر و قرار	سالک از هجر او با آتش غم
کز چمن آمد این ندا ز هزار	بود در فکر گفتن تاریخ

بك بيفزا بمصرع و بر گو
رفت رازی بدکته ابرار
۱۳۴۴

محمد حسین آدمیت

غزلی است از مرحوم عبدالله رازی همدانی
متخلص به رازی

بپهل فضاءل یونان و حکمت سقراط
که ماجرای خرد را کهن بگشت بساط
گریست دوش ببالین من طیب و بگفت
دوای عشق نباشد بدفتر بقراط
بیا بیا که فلاطون بخانه زهار
گرو گذاشت بساط و برون بشد بنشاط
کتاب دهر نظر کن نه شرح اقلیدس
خطی بخوان که نوشته است بر رخس خطاط
تمام عیب که بینی ز نقص فکرت ماست
و گرنه نقص ندارد بنای کهنه رباط
نهان بخدمت مردم شتاب و در ظاهر
ببر ز خلق و بکن عهد خویش را اسقاط
چگونه چشم ببهبود کار باید داشت
در آن خرابه دیاری که خر بود خراط
بهوش باش و براعمال خویش غره مشو
که نیست زهد و عبادت در آن طریق مناظ
یکی دعائی سحر خواند و رفت قعر جحیم
یکی بمیکده خسبید و شد دلیل صراط
بآفتاب جمال تو پی برد رازی
اگر بچشمه خورشید پی برد وطواط

فهرست مطالب

قسمت اول

شماره صفحه

شماره فصول موضوع

	یادی از مؤلف
۱	داستانهای ملی
۱۴	مقدمه : نظر کلی بتاريخ ایران
۱۷	فصل اول : سلطنت مادها
۲۰	فصل دوم : سلسله مغانشی
۳۴	جهاننداری هخامنشی ها (تشکیلات ، مذهب ، صنایع و آثار)
۴۲	فصل دوم : اشکانیان
۵۱	جهاننداری اشکانیان (تشکیلات ، مذهب ، صنایع دوره اشکانی)
۵۵	فصل سوم : ساسانیان
۸۷	نظری بعربستان
۱۰۴	مذاهب درایام ساسانیان
	جهاننداری ساسانیان (تشکیلات ، لشکر ، مالیات ، امور قضائی ، اوضاع اجتماعی وغیره) .
۱۱۲	
۱۳۵	فهرست مهمترین وقایع تاریخی ایران باستان

قسمت دوم

باب اول :

وقایع عمده ایران از صدر اسلام تا حمله مغول

۱۳۸	فصل اول : اقدامات ایرانیان در قرون اولیه اسلام
	فصل دوم : آئینهای مختلف ، مذاهب ، مشربهای فلسفی - ادبیات در قرون اولیه اسلام
۱۴۳	
۱۶۴	فصل سوم : طاهریان ، بنی دلف ، علویان
۱۶۸	فصل چهارم : صفاریان
۱۷۴	فصل پنجم : سامانیان
۱۷۹	فصل ششم : آل زیار و آل بویه

۱۹۰	فصل هفتم : غزنویان
۱۹۵	فصل هشتم : سلجوقیان و اتابکان
۲۱۲	فصل نهم : اسمعیلیان
۲۱۷	فصل دهم : غوریان
۲۲۰	فصل یازدهم : خوارزمشاهیان
۲۲۵	فصل دوازدهم : ادبیات و علوم و صنایع و آثار ایرانیان در زبان تازی
۲۶۲	فصل سیزدهم : ائمه اثنی عشری و دانشمندان بزرگ شیعه تا حمله مغول
۲۷۲	فصل چهاردهم : ادبیات فارسی
۲۸۸	فصل پانزدهم : نثر فارسی
۲۹۲	فصل شانزدهم : صنایع مختلفه از بدو اسلام تا حمله مغول
۲۹۷	فهرست امراء و ملوک مهمترین سلسله هانیکه در نقاط مختلف ایران از زمان مأمون الی مستعصم حکمرانی کرده اند .
۳۰۱	فهرست مهمترین وقایع تاریخی از قرن دوم هجری تا حمله مغول

باب دوم :

از حمله مغول تا صفویه

۳۰۵	فصل اول : تاخت و تازمغول
۳۱۸	فصل دوم : ایلخانان (اخلاف چنگیز که در ایران سلطنت کرده اند) ، قراخانیان
۳۳۴	فصل سوم : جلایریان ، مظفریان ، سربداران ، آل کرت ، اتابکان لرستان
۳۴۵	فصل چهارم : علوم و ادبیات در دوره مغول
۳۶۳	فصل پنجم : تیموریان
۳۷۴	فصل ششم : قراقویونلو و آق قویونلو
۳۷۹	فصل هفتم : علوم و ادبیات در دوره تیموریان
۴۰۰	فصل هشتم : صنایع ایران از آغاز حمله مغول تا تأسیس سلسله صفویه
۴۰۴	فهرست مهمترین وقایع تاریخی از حمله مغول تا صفویه

باب سوم :

از صفویه تا انقراض سلسله قاجاریه

۴۰۷	فصل اول : صفویه
۴۲۹	فصل دوم : سلطنت سلطان حسین و فتنه افغان و انقراض سلسله صفویه
۴۳۷	فصل سوم : نادرشاه افشار و اعقاب وی
۴۴۸	فصل چهارم : کریمخان زند و جانشینان او

۴۵۹	فصل پنجم : علوم و ادبیات ازدولت صفویه تا تأسیس سلسله قاجاریه
۴۷۲	فصل ششم : صنایع دوره صفویه
۴۷۸	فصل هفتم : سلسله قاجار
۵۲۸	فصل هشتم : انقلاب ایران و استقرار مشروطیت
۵۶۷	فصل نهم : ادبیات دوره قاجار
۵۸۷	فهرست مهمترین وقایع تاریخی از صفویه تا انقراض سلسله قاجار

باب چهارم :

عصر جدید

۵۹۰	مقدمه
۵۹۸	فصل اول : پیدایش سلطنت اعلیحضرت شاهنشاه و پهلوی
۶۰۸	فصل دوم : والا حضرت ولایتعهد عظمی
۶۱۴	فصل سوم : تشکیل ارتش ایران و استقرار امنیت
۶۲۴	فصل چهارم : اصلاحات مالی و اقتصادی
۶۴۷	فصل پنجم : تسطیح طرق و شوارع و ایجاد راه آهن
۶۵۵	فصل ششم : پست ، تلگراف و تلفون
۶۶۳	فصل هفتم : تعلیم و تربیت در عصر حاضر
۶۷۵	فصل هشتم : حفظ زبان فارسی ، نگهداری آثار ملی و تجلیل از بزرگان
۶۸۲	فصل نهم : ادارات و مؤسسات مختلفه
۶۹۴	فصل دهم : حقوق زنان و نهضت بانوان
۷۰۰	فصل یازدهم : اصلاحات قضائی
۷۰۷	فصل دوازدهم : روابط ایران با دول خارجه و وقایع داخلی
۷۱۸	فهرست مهمترین وقایع و اصلاحات عصر حاضر

لطفاً به یاد آوری زیر توجه فرمائید :

شماره ۵ فصل از باب چهارم (از فصل چهارم تا فصل نهم) طبق چاپ دوم اشتباه چاپ شده و بشرح زیر همانطور که ضمن فهرست تصحیح گردیده اصلاح میگردد :

صحیح

فصل پنجم
فصل ششم
فصل هفتم
فصل هشتم
فصل نهم

غلط

فصل پانزدهم
فصل شانزدهم
فصل هفدهم
فصل هیجدهم
فصل نوزدهم

داستانهای ملی

گذشته از تاریخ حقیقی ایران باستان که شرح آن خواهد آمد ایران دارای يك گونه تاریخ افسانه مانند است که منشأ قسمت اعظم آن از زمانهای بسیار قدیم است و شاید همان تخیلات راجع بارباب انواع باشد که بصورت تاریخ و اعمال پادشاهان و پهلوانان درآمده است . این وقایع و نقل قولها را داستان ملی ایران نامند و فردوسی شاعر بزرگ طوس آنرا بنظم درآورده و شاهنامه را که بزرگترین شاهکار رزمی است از خود بیادگار گذاشته است . غیر از شاهنامه که مأخذ آن شاید کتاب خداینامه و اقوال دهقانان و دانشمندان زردشتی بوده است در اوستا و ادبیات پهلوی هم در شرح این وقایع داستانی، مطالبی نگاشته شده و در بعضی موارد روایاتی که در این کتب مذکور است با مأخذی که فردوسی درست داشته اختلافاتی مشاهده می شود . شرح این وقایع و تحقیق در این موضوع از حدود این تألیف خارج است ولی برای اینکه از يك چنین موضوع مهمی بکلی صرف نظر نشده باشد چند سطری در این خصوص نگاشته می شود .

در شاهنامه از پادشاهان ایران باستان چهار سلسله ذکر شده است: پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان . وقایعی که راجع به دو سلسله پیشدادی و کیانی نقل شده تقریباً افسانه است ؛ و هم محتمل است زیر بعضی از این افسانه ها حقایق تاریخی پنهان باشد، تاریخ اشکانیان در شاهنامه تا اندازه ای تاریخ واقعی است ولی فقط چند اسم از سلاطین آن سلسله را شمرده و ذکر کردی از وقایع مهمی که در زمان آنها رخ داده نکرده است . قسمت چهارم یعنی آنچه مربوط بساسانیان است مطابق با تاریخ است بدین معنی که اسامی پادشاهان صحیح است و یکی بعد از دیگری ذکر

شده ولی وقایع زندگانی آنها خاصه آنچه مربوط با اولین پادشاهان آن سلسله است مخلوط بافسانه میباشد.

پیشدادیان
 اولین پادشاه پیشدادی «**کیومرث**» است که در کوهها منزل داشت و خود را تبعاش پوست پلنگ می پوشیدند - این پادشاه حیوانات را بخود رام کرده و با دیوان بجنگید و در **حنگ** با آنان پسرش **سیامک** کشته شد . کیومرث پس از سی سال سلطنت رحلت کرده و نوه اش **هوشنگ** جای او نشست .

در روایات پارسی آمده که در ابتدا دو موجود خلقت، شد یکی **کیومرث** اولین آدم و دیگر **کریک** گاو نر. درشش هزار سال اول خلقت این دو موجود درعین آسایش زندگانی کردند تا اینکه قوه خیر و شر مخلوط گردید و دنیای کنونی پدید آمد کیومرث سی سال هم در این دنیا بسربرد و سپس رحلت نمود و گاونرهم در همان اوقات بمرد . روح این حیوان فرشته موکل حیوانات چرنده گردید و از جسدش انواع نباتات بروئید . از جسد کیومرث هم اولین زوج انسان (ماشیا و ماشیانان) پدید گشت - قوه شر بر این زوج مستولی گردید و شروع کردند بدروغ و ناسزا گفتن - موجودات سماوی آتش را برای آنها آوردند و طرز استعمال آنها بدیشان بیاموختند - برای خود تبری از آهن ساختند و بادرختانی که می افکندند کلبه ای بنا نمودند .

از ماشیا و ماشیانان هفت زوج بوجود آمد که یکی از آنها **سیامک** و **سیامکی** است . از اینها «**فرواک** و **فرواکین**» بدنیا آمد. از این ازدواج هم پانزده زوج دیگر بوجود آمد که اجداد پانزده نوع انسانند . بر حسب این روایات اولین پادشاه پیشدادی «**هوشیانغا**» (**هوشنگ**) می باشد که بر دیوان حکمفرمائی داشت .

بموجب شاهنامه **هوشنگ** نوه کیومرث است و چهل سال سلطنت کرده آتش را اواختر اع و بیادگار آن جشن «**سده**» را برقرار کرد پس از او پسرش **طهمورث** معروف به «**دیوبند**» جانشین او گشت و دیوان را تهدید بقتل کرد تا باو نوشتن سی زبان را بیاموزند . گویند تمدن در زمان او پیشرفت کرد ، بمردم فن پشم ریزی

تغذیه حیوانات اهلی باکاه و حبوبات، پرورش مرغ و خروس را پیاموخت - وزیر او شد پس که مرد متدینی بود نماز صبح و عصر را برقرار کرد. بر روایت بندهش در زمان او اهالی در اطراف زمین منتشر گشتند و آتش پرستی معمول گردید. ساختن قصر مرو و قلعه اصفهان منصوب به اوست.

طهمورث سی سال سلطنت کرد و پس از او **جمشید** که معروفترین پادشاه داستانی ایران است بر جای وی نشست بعضی بخطا جمشید را سلیمان میدانند ولی دانشمندانی مانند **ابن مقفع** ثابت کرده اند که این نظریه اشتباه محض است چه بین جمشید و سلیمان سه هزار سال فاصله است. اسم این پادشاه «**جم**» است و شید بمعنی درخشان، صفتی است که بر آن اسم اضافه شده. بعضی بر آنند که جمشید همان «**یاما**» است که در افسانه های هندو بدان اشاره شده و «**یاما**» یا «**یما**» که در **اوستا** مذکور است یکی است در این کتاب ذکر شده که «**یما**» پسر «**وی وانها**» می باشد و در روایات پارسی آمده که در عهد جمشید نه مرض بوده است، نه مرگ، نه گرسنگی و نه تشنگی، مردم بقدری زیاد شدند که لازم آمد زمین را سه مقابل وسعت اولش توسعه دهند. همچنین گویند جمشید دائماً با **اهورامزدا** ملاقات میکرد و ولی نبوت را که باو پیشنهاد شد بجهاتی قبول نکرد. در شهنامه، جمشید یکی از پادشاهان بزرگ است که هفتصد سال سلطنت نمود. نه فقط بر نوع انسان سلطنت داشت بلکه دیوان، پریان، و پرندگان تحت اقتدار او بودند. استفاده از حیوانات، استعمال اسلحه و فن ریسندگی را او بر مردم پیاموخت. طبقات نظامی، روحانی، زارعین و اهل حرفه را او تأسیس کرد، همچنین دیوها را مجبور بعماری نمود، استعمال فلزات، احجار کریمه، عطر و ادویه را معمول کرد. کشتی ها بساخت، و تخت او در هر جا که جمشید می خواست از روی هوا میرفت. جشن نوروز را او مقرر داشت.

راجع بختام سلطنت جمشید دو روایت است یکی در «**وندیداد**» و دیگر در «**یشت**» طبق روایت اول **اهورامزدا** جمشید را آگاه ساخت که زمستان سختی

در پیش است و تمام چمنها و دشتها که چراگاه حیوانات است پر از برف خواهد شد. بنابراین جمشید بر حسب امر اهورامزدا باغی برای خویش ترتیب داد و انواع نباتات و حیوانات و نژاد انسان و غذاهای مختلف و آتش را در آنجا با خود برد. طبق روایت «مینوخرد» آن پادشاه در آنجا خواهد ماند تا اینکه باران عالم را خراب کند سپس از آنجا خارج خواهد شد و مجدداً زمین را آباد خواهد کرد.

اما طبق روایت «یشتها» که فردوسی هم آنرا نقل کرده جمشید در آخر کار بخود مغرور گردیده دعوی خدائی کرد و خواست او را بپرستند. از این سبب فرّ ایزدی از او دور گشت و مملکتش در دست **ضحاک** افتاد.

ضحاک همان «**اژهی دهاک**» یا **اژدهائی** است که در **اوستا** مذکور است و دوماری را که گویند بر روی دوش او بوده اشاره باژدهای سه سر افسانه‌های آریائی است و از این سبب گفته‌اند **ضحاک** دارای سهر، سه دهان و شش چشم بوده است. مادرش مستقیماً از اخلاف **اهریمن** است و هزار سال در ایران سلطنت کرد. **ضحاک** معروف به **بیوراسب** یعنی صاحب ده هزار اسب است.

بر حسب روایت **فردوسی** **ضحاک** عرب بوده و ظلم و جور پیشه کرده است. آلت دست اهریمن گشت و مردم را از نبات خواری بخوردن گوشت واداشت. برای تغذیهٔ دوماری که از بوسهٔ اهریمن بر روی دوش او درآمد بود هر روز مغز انسان بکار میبرد در **گرشاسب نامهٔ اسدی** آمده که **جمشید** در دشتها و بیابانها متواری بود و **ضحاک** وعده داد که هر کس او را دستگیر کند مستحق انعام و پاداش خواهد گشت. **جمشید** مجبور گردید. در نزد پادشاه **زابل** برود و از آنجا به **چین** رفت. در آن حدود مأمورین **ضحاک** ویرا بگرفته و بکشتند.

در آخر پس از هزار سال سلطنت و کشتن عدهٔ کثیری برای تغذیهٔ مازان دوش خود **ضحاک** خواست آخرین پسر **کاوهٔ آهنگر** را که در **اصفهان** بسر میبرد گرفته مغز سر او را طعمهٔ مازان کند. **کاوه** که پسران دیگرش در این راه قربان شده بودند از دکان برخاست و چرم آهنگری خود را بر سر نیزه گذاشته تولید انقلابی نمود. گویند اساس **درفش کاویانی** که بیرق ملی ایران تا زمان عرب بود

و در جنگ قادسیه بدست لشکر سعد افتاد همین چرم ونیزه کاوه آهنگر است .
خلاصه در تعقیب انقلابی که کاوه تولید نمود ضحاک متواری گشته و فریدون شاه شد .

فریدون پسر آبتین و از اولاد طهمورث است ضحاک نزدیک بابل دستگیر گشت اورا در قلعه دماوند محبوس ساختند . فریدون بهاداش زحمات کاوه فرماندهی قسمتی از لشکر را با او وا گذاشت . اخلاف کاوه در اصفهان تشکیل یکی از خانواده های مهم مملکت را دادند .

فریدون سه پسر داشت: سلم ، تور ، ایرج ایران را بکوچکترین پسر خود ایرج داد . دیار مغرب را به سلم ، ترکستان و چین را به تور بخشید . سلم و تور از حصه خود راضی نبودند و بر برادر کوچک خود رشک برده در آخر او را بکشتند فریدون چون جسد ایرج را دید نهایت متأثر گردید و سو گند یاد کرد که انتقام او را از سلم و تور بگیرد .

یکی از زنان ایرج دختری آورد که چون بسن بلوغ رسید با پشنگ که از نژاد پادشاهان بود وصلت کرد و از این وصلت منوچهر «منوس چیترا» بوجود آمد برایت دیگر منوچهر پسر ایرج است که از زوجه او «ماه آفرید» پس از پدر بدنیآ آمد فریدون منوچهر را بخوبی تربیت کرد و پهلوانان را در اطراف او گرد آورد . سلم و تور جدیت کردند که فریدون منوچهر را با آنان وا گذارد و چون فریدون بدین امر تن در نداد سلم و تور بایران حمله آوردند ولی تور در جنگ کشته شد و سلم فرار اختیار کرد در آخر سلم هم دستگیر گردیده کشته شد . پس از این وقایع فریدون سلطنت را بمنوچهر وا گذار کرد و کمی بعد رحلت نمود .

گویند منوچهر مجرای فرات ورود سند را حفر نمود و بوسیله نهرهای متعددی دجله را بفرات وصل کرد . تأسیس باغ و بوستان از اوست . از این موقع داستانهای ملی ایران مزین بیک سلسله وقایع و اقدامات پهلوانان نامی میشود . توضیح آنکه جمشید موقعی که از دست ضحاک فراری بود نزد پادشاه زابل رفت و دختر او را گرفت یکی از اخلاف جمشید گرشاسب پدر نریمان است . نریمان هم

پسری داشت موسوم به **سام** که پدر **زال** وجد رستم پهلوان معروف داستان های ملی ایران است. چون زال بدنیا آمد موهای سفید داشت و پدرش بتصور اینکه مخلوق اهریمن است او را در کوه **البرز** گذاشت. سیمرغ او را بزرگ کرد و چون شهرتش در اطراف پیچید و بگوش **سام** رسید و خاطر آورد که فرزند خود را در آن کوه گذاشته خواست او را ببیند سیمرغ **زال** را در نزد **سام** آورد و یکی از پره های خود را باو داده گفت در موقع خطر آنرا در آتش گذارد تا فوراً حاضر شده او را کمک نماید. **منوچهر** میل ملاقات این جوانمرد عجیب را نمود و چون او را بدید بسیار پسندید و حکمرانی «**نیمروز**» را باو محول کرد.

وقتی **زال** به **کابل** رفت حکمران آن حدود با کمال دوستی او را ملاقات کرد. در این سفر **زال** عاشق «**رودابه**» دختر امیر **کابل** گردید و وصلت بدو جهت ممکن نمیشد یکی آنکه اختلافات مذهبی در بین بود و دیگر چون امیر **کابل** از اخلاف **ضحاک** بود **منوچهر** ازدواج را نمیپسندید و از آن اندیشناک بود در آخر یکی از منجمین پیش بینی کرد که این ازدواج بنفع ایران است و از آن فرزندی بوجود خواهد آمد که این آب و خاک را محافظت خواهد نمود. از این وصلت رستم بوجود آمد که بزرگترین پهلوان داستانی ایران است و قوت و زور بازویش ضرب المثل است.

منوچهر در آخرین سالهای سلطنتش در اثر جنگهایی که با **افراسیاب** نمود مجبور گردید در **طبرستان** اقامت کند و پس از صلح مقرر شد که قلمرو سلطنت او بمقدار عرصه تیری خواهد بود که او پرتاب نماید. گویند تیری که **منوچهر** از **دماوند** پرتاب کرد **بمرو** بلکه در ساحل **جیحون** افتاد.

پس از او **نوذر** چهار سال بروایت **فردوسی** و هشت ماه بروایت دیگر سلطنت کرد و بعیش و نوش پرداخت بالنتیجه در مملکت اغتشاش رخ نمود و در آخر **افراسیاب** ایران را محل تاخت و تاز خود قرارداد **نوذر** را دستگیر و او را بقتل رسانید. بعد از **نوذر** نوه **منوچهر** موسوم به **زاب** «زاو» پسر **طهماسب** جای او را بگرفت و باتورانین صلح کرد و پس از **زاب** «**گرشاسب**» سلطنت نمود و آخرین

پادشاه پشیمانی است .

اولین پادشاه این سلسله **کیقباد** است از نژاد **منوچهر** که

کیانیان

بهمت رستم بر تخت نشست مدت سلطنت او پانزده سال

است در ایام او رستم تورانیان را شکست فاحشی داد .

پس از او «**کیکائوس**» شاه شد و در جنگ با دیوهای **مازندران** دستگیر گردیده با تمام سپاهیانش اسیر گشت؛ رستم برای استخلاص او دامان مردانگی بر کمر زده متحمل زحمات زیادی شد و هفت واقعه عجیب و فوق العاده که مشهور به **بهفت خوان** است برای او رخ داد از قبیل جنگیدن با شیر ، اژدها ، جادو گر و دیوان . در واقعه هفتم رستم «**دیوسفید**» را مغلوب کرد و **کیکائوس** را نجات داد . دیگر از وقایع ایام **کیکائوس** لشکر کشی بجانب **هاماوران** (یمن) است . حکمران این دیار مغلوب گردیده دختر خود **سودابه** را پادشاه ایران داد و او را نزد خویش دعوت گرفت . هنگام مراجعت طایفه ای از وحشیان **کیکائوس** و تمام همراهانش را اسیر ساختند .

باز هم بهمت رستم **کیکائوس** نجات یافت . پس از این جنگها دیندار و بیدین . انسان و دیو مطیع او گشتند . **کائوس** دیوان را واداشت قلعه هائی در **البرز** بسازند ولی این گروه که با جبار آنها را بکار گماشته بودند از **کیکائوس** ناراضی بوده خواستند بقسمی او را بهلاکت رسانند . یکی از آنان بشکل غلامی در آمده پادشاه گفت سلطنت تو نباید منحصر بزمین باشد و لازم است از طریق سیر خورشید و مسیر آن واقف گردی . پادشاه امر داد تا عقابهای کوچکی را تربیت کردند و بعد چهار عقاب را از میان آنها اختیار کرده بر تخت خود بست و با آسمان حرکت کرد . عقابها خسته شده او را در **امل** فرود آوردند . پادشاه مأیوس شده دیگر نخواست از جنگل **مازندران** خارج شود ولی در آخر بزرگان مملکت او را یافته پایتخت باز گرداندند .

سودابه زوجه پادشاه **سیاوخش** (سیاوش) پسر او را که از زن دیگر داشت

متهم نمود که قصد خیانت بآن زن داشته است . **سیاوش** برای ثبوت بی تقصیری

کشور شاهنشاهی ایران در زمان داریوش بزرگ



داریوش بزرگ - شاهنشاهی

خود از میان آتش بگذشت و چون صدمه باو نرسید همه دانستند که **سودابه** دروغ گفته و تهمت زده است. در همان احوال **افراسیاب** بجننگ ایران آمد **سیاوخش** با اجازه پدر و با مساعدت **رستم** درخواست صلح کرد و **سیاوش** رسماً قبول نمود ولی **کیکائوس** آن را تصویب نکرد و **سیاوش** چون نمیخواست بر خلاف صلحی که واقع شده رفتار نماید و خیانت کند خود را بدشمن تسلیم کرد. **افراسیاب** دختر خود **فرنگیس** را باو داد و از این وصلت پسری بوجود آمد که نام او را **کیخسرو** نهادند و قبل از ولادت او **سیاوش** بتحریر **گرسوز** کشته شد.

گیو پسر **گودرز** پس از هفت سال تجسس **کیخسرو** را ملاقات کرد و او را بایران آورد. تاریخ **کیخسرو** پر است از جنگهایی که با **افراسیاب** کرده ایرانیان گاه فاتح و زمانی مغلوب میشدند **رستم** داستان **اشکبوس** پهلوان تورانی را مغلوب نمود در آخر نزدیک **دریاچه «چیچست»** (دریاچه رضائیه) **افراسیاب** دستگیر گردیده و کشته شد. در تمام این احوال **رستم** کمال تهور، فداکاری و قدرت را نشان داده است.

کیخسرو پس از **کیکائوس** بر جای او نشست. دوره سلطنت این پادشاه بخوشی بگذشت زیرا دشمن دیرینه ایرانیان یعنی **افراسیاب** را ازین برده بود و اژدهای مهیبی که بین **فارس** و **اصفهان** قرار گرفته بود بکشت. **کیخسرو** فقط چهار دختر داشت پسرش «**اخرورا**» در زمان حیات پدر رحلت کرد. از این سبب «**مهراسب**» را که یکی از اخلاف **کیقباد** بود بجانشینی خود معین کرد. سپس خواست بر آسمان رود و از کوههای بلند بالا رفت در آخر نزدیک چشمه ای ناپدید گشت و اتباعش هرچه جستجو کردند او را نیافتند.

مهراسب پایتخت خود را **بلخ** قرار داد. ازین موقع تغییراتی در مذهب ایرانیان مشاهده میشود تورانیان را بتپرست میخواندند (شاید مذهب بودائی داشتند) پادشاه آنها **پیغو** نام داشته که اسم ترکی است.

افسانه های ملی نزدیک بوقایع تاریخی میشود. **مهراسب** دو پسر داشت **گشتاسب** و **زریر**. **گشتاسب** از پدر **کدورتی** بهم رسانید و خواست در نزد پادشاه

هند برود ولی زیر او را از این اقدام بازداشت و گفت شایسته نیست یکنفر مؤمن حقیقی، پناه به بت پرست ببرد. از این جهت **گشتاسب** بدیار مغرب روت وخواست برای گذران امور خود پست ترین شغل ولومتری یا شترداری را قبول کند اما قیافه اش بقدری نجیب بود و ازسیمایش بطوری آثار بزرگی پدیدار میگشت که احدی حاضر نگردید یک چنین شغل های پستی را باو واگذارد. در آخر شاگرد آهنگر شد و بقدری قوی بود که آهن و سندان در زیر ضربتش خرد گردید. دهقانی باو پیشنهاد کرد تا در زمره خواستاران دختر امپراطور روم در آید و بین اشخاصیکه برای این مقصود در نزد دختر میروند او هم حاضر گردد. **گشتاسب** بدین نصیحت عمل نمود و دختر امپراطور دانست این همان شخصی است که قبلاً در خواب دیده و بمزاجت او در آمد امپراطور هر دو را از مملکت خود براند. لیاقت و اعمال قابل توجه **گشتاسب** موجب شد که پدرش مجدداً سر لطف آمده او را بطلبید. **لهراسب** امور مملکت را بردست پسر گذاشت و خود در آتشکده رفته مشغول یزدان پرستی شد.

ارجاسب که پادشاه توران شده بود بجنگ ایرانیان شتافت و محاربهء سختی در حدود **جیحون** رخ داد و در آن فتح نصیب ایرانیان گردید ولی زیر برادر **گشتاسب** کشته شد مجدداً چون **بلخ** بدون ساخلو بود **ارجاسب** بدان حدود شتافت **لهراسب** از گوشه انزوا بیرون آمده و با کمک اهالی بادشمن بجنگید و در میان جنگ کشته شد. **گشتاسب** خواست آن شهر را از **ارجاسب** بازستاند ولی شکست خورد و مجبور گردید بالشکرش در کوهپای بلند اقامت کند و زیر دانه مند او **جاماسب** باو چنین گفت که فقط **اسفندیار** می تواند او را از این بنیه نجات دهد. **گشتاسب** پسر خود **اسفندیار** را در اثر سعایت سخن چینان از خود دور ساخته بود. **جاماسب** آن جوان دلیر را حاضر کرد که ایران را نجات دهد و **گشتاسب** متعهد شد تاج و تخت را باو واگذار نماید.

از وقایع مهم زمان **گشتاسب** ظهور زردشت و گرویدن این پادشاه به آئین اوست در این خصوص در **شاهنامه** از قول **دقیقی** چنین آمده است.

ز ایوان گشتاسب تا پیش کاخ
همه برگ او پند و بارش خرد
خجسته پی و نام او زردهشت
بشاه جهان گفت پیغمبرم
درختی کشن بیخ و بسیار شاخ
کسی کوچین بر خوردنی برد
که اهریمن بد کنش را بکشت
تو را سوی یزدان همی رهبرم

اسفندیار هم به آئین زردشت در آمده بود و خاصه چون جاماسب او را حاضر کرد که با تورانیان بجنگد اسفندیار دامان همت بر کمر زده ارجاسب را تعقیب کرد و بلخ را از او بازستد. سپس برای رهائی دوشاهزاده خانم که تورانیان از بلخ برده بودند اسفندیار دلیریها بخرج داده و پس از هفت واقعه فوقالعاده ارجاسب را دستگیر کرده و بکشت. گشتاسب، اسفندیار را بجنگ رستم فرستاد. جنگ اسفندیار روئین تن با رستم دستان که با آئین زردشت در نیامده بود و نبرد این دو پهلوان زبردست که هیچکدام نمی توانست دیگری را مغلوب کند از صفحات زیبای شاهنامه شاعر طوس است. در آخر رستم بدستور سیمرغ با چوب دوشاخه گز توانست حریف خود را از میدان بدر کند. بر روایتی رستم، بهمن پسر اسفندیار را تربیت کرد و گشتاسب در آخر کار گوشه گیری اختیار کرده سلطنت را به بهمن که معروف به «دراز دست» است واگذاشت. روایت دیگر آنکه بهمن برادر اسفندیار است و پس از اسفندیار جای او را گرفت رستم در اثر خیانت برادرش شغاد که از مادر دیگر بود در خندقی پراز تیغ و خار افتاده بهلاکت رسید و بهمن بانتقام مرگ اسفندیار، فرامرز پسر رستم را از سیستان براند. پس از بهمن زوجه یادختر او همای بر تخت نشست همای مادر «داراب» است و سلطنت را به پسر واگذاشت. داراب با فیلیپ مکدونی بجنگید و دختر او را بگرفت ولی پس از آنکه دختر حامله گردید او را رها کرد و طبق این روایات اسکندر مکدونی پسر همین دختر است که از داراب (بعد از اینکه از قید ازدواج رها گشت) بدنيا آورد. ایرانیان باور نمی کردند یکنفر اجنبی بتواند دولت کیان را منقرض سازد و از این جهت اسکندر را پسر داراب اول دانستند.

بعد از داراب اول پسرش داراب دوم که مشهور به بیرحمی و بخل است

جای او نشست و از اسکندر که جای پدرش فیلیپ نشسته بود مطالبهٔ خراج نمود. بالنتیجه جنگ در گرفت اسکندر بلاد ایران را فتح کرد و در آخر داراب دوم بدست دو نفر از یاران خود جانوسیار و ماهیار کشته شد. از آن تاریخ بعد داستانهای ملی متصل بوقایع تاریخی میشود راجع باسکندر افسانه‌ای در اسکندریه ساخته شد که شرح آن خارج از موضوع ماست.

اشکانیان - راجع باین سلسله در شاهنامهٔ فردوسی فقط نام این چند پادشاه برده شده است.

دگر گرد شاپور خسرو نژاد	نخست اشک بود از نژاد قباد
چو بیژن که بود از نژاد کیان	دگر بود گودرز از اشکانیان
چو آرش که بد نامدار سترگ	چو نرسی و چون اورمزد بزرگ
خردمند و بارای و روشن روان	چو زو بگذری نامدار اردوان
ببخشید گنجی به ارزانیان	چو بنشست بهرام از اشکانیان
که از میش بگسست چنگال گرگ	ورا خواندند اردوان بزرگ
نه در نامهٔ خسروان دیده‌ام	از ایشان جز از نام نشیده‌ام

ساسانیان در خصوص این سلسله باینکه افسانه‌هایی راجع بعضی از پادشاهان آن نقل شده چون نام ایشان و بسیاری از وقایع حیات آنها که مورخین شرقی نقل کرده‌اند اساساً تاریخی است در جای دیگر و ضمن تاریخ نقل خواهد شد.

نظر کلی بتاريخ ايران

ساکنین کشور کهن سال ایران چه در ایام باستان و چه بعد از اسلام خدمات مهمی بتمدن بشر کرده و در فزون متمساده ایرانیان علمداران علم و معرفت و حامیان ادب و صنعت بوده اند . جهانگیری و جهانداری پادشاهان عظیم الشان این کشور بر روی عدل و احسان بوده و عقاید و آداب ملل مغلوبه را محترم میداشتند تا کلیه ساکنین کشور شاهنشاهی بتوانند با کمال آزادی استعداد ذاتی و لیاقت فطری خود را ظاهر سازند از این سبب آداب و مراسم حتی زبان خود را بر سایر ملل تحمیل نمیکردند . ایرانیان نه فقط در جهانگیری لیاقت خود را ابراز داشتند بلکه در اداره کردن آن ممالک پهناور که دیده بشر نظیر آنرا تا زمان داریوش کبیر مشاهده نکرده بود طرز خاصی ایجاد نمودند و پادشاهان هخامنشی توانستند از جیحون تا نیل را اداره کنند .

اما از راه فکر و عقیده، ایرانیان قدیم خدمات مهم دیگری بعالم بشریت نمودند ظهور زردشت و انتشار آئین پیامبر ایران باستان باب دیگری بر روی جهانیان باز کرد و تعالیم عالیة زردشت که اساسش طرفداری از نیکی و جنگ بابدی است در کلیة ادیان قدیم نفوذ کرده بطور غیر مستقیم فکر بشر را تقویت کرده و پرورش داده است - صنایع ایران چه در زمان هخامنشی و چه در عصر ساسانی نهایت قابل توجه است و هنوز خرابه ابنیه قدیم ایران دلالت بر عظمت آن مینماید .

پس از انقراض سلطنت ساسانیان و استیلای عرب، ایرانیان شخصیت خود را از دست ندادند و با قبول دین حنیف اسلام که موافق با اخلاق و افکار آنان بوده طولی نکشید که بطور مستقیم و غیر مستقیم زمام امور عالم اسلامی اعم از سیاسی، اجتماعی،

ادبی و علمی را بردست گرفتند بقسمی که میتوان گفت تمدن اسلامی همان دنباله تمدن قدیم ایران است. مقصود آنست که همان طوریکه در طریق سیاست، ایرانیان گوی سبقت از سایر ملل اسلامی بر بودند و در علم و ادب پیشوای آنان شدند. عجباً در زبان عرب هم استادان عرب گردیدند و برای آنان جمع آوری لغات کرده صرف و نحو نوشتند در تفسیر کلام الله مجید و حدیث، فقه، تاریخ، ریاضیات، طب و غیره استعداد خود را ظاهر ساختند. با اینکه تألیفات این دانشمندان بزبان عربی است معذک ایرانیان عرب نشدند، زبان فارسی از بین نرفت، خلق و خوی ایرانی محو نگردید چنانکه ادبیات فارسی بعد از اسلام گواه این دعوی است. پس از انقراض خلافت عباسی و حمله مغول، ایرانیان بتدریج تاتارها را رام کرده، بتمدن آشنا ساخته و بالاخره آنان را بصیغه ایرانی در آوردند و تقریباً همین معامله را با جانشینان تیمور کردند.

دوره صفویه یکی از ادوار درخشان تاریخ ایران بعد از اسلام است پادشاهان این سلسله در آبادی کشور، تقویت وحدت ملی ایرانیان و رسمی کردن مذهب تشیع نهایت جدیت نمودند. پس از افول آفتاب اقبال صفویه نادرشاه افشار خاک ایران را از اجانب پاک کرده دامنه جهانگیری را تا مرز کزهند رسانید. متأسفانه پس از نادر شاه و کریمخان زند ایران در یک خواب عمیق فرو رفت و در مدت یکصد سال سلطنت آل قاجار قطعات مهمی از اراضی این کشور بدست بیگانگان افتاده شهرهای پر جمعیت ویران و راههای آباد خراب گردید، باب علم و صنعت بر روی این ملت علم دوست و صنعت پرور بسته شد. در بیابانها قاطعان طریق و در شهرها حکمرانان نیم مستقل بساط ملوک طوایفی گسترده سلب امنیت و آسایش کرده بودند استقلال ایران در معرض خطر افتاده و قشون بیگانگان در این مملکت رخت افکنده آنچه میخواستند میکردند! انقلاب مشروطیت و فداکاری وطنخواهان نتوانست جلوگیری از طمع سیاستمداران خارجی و هرج و مرج داخلی نماید.

تاریخ ایران را بدو قسمت تقسیم خواهیم نمود :

یک قسمت مربوط است بتاریخ ایران قبل از اسلام یا تاریخ ایران باستان ،

و قسمت دوم تاریخ ایران بعد از اسلام است.

قسمت اول تحت چهار فصل بحث میشود ! :

فصل اول - سلطنت مادها

فصل دوم - سلسله هخامنشی

فصل سوم - اشکانیان

فصل چهارم - ساسانیان

فصل اول

سلطنت مادها

مهاجرت آریائیها - در زمان قدیم که آغاز آن معلوم نیست شعبه‌ای از نژاد آریا موطن خود را (شاید فلات پامیر باشد) ترك گفته در **سغد (سمرقند و بخارا)** و **مرو** اقامت گزیدند - بواسطهٔ پیش آمد حوادث گوناگون اقامت آنها در آن حدود دشوار گردیده بطرف **بلخ** و **خراسان** آمدند و از آنجا در سایر نقاط ایران منتشر گشتند .

تاریخ این مهاجرت معلوم نیست ولی میتوان حدس زد که **خاتمهٔ آن** بین قرن نهم و هشتم قبل از میلاد است مهمترین اقوام آریائی که در فلات ایران اقامت گزیدند قوم **ماد** و **پارس** است .

مادها - مادها شش قبیلهٔ مستقل بودند که هنگام خطر با یکدیگر متحد میگشتند . شغل آنان در ابتدا گله داری بوده ولی بتدریج مشغول فلاحت گشتند .

مادها در غرب و شمال غربی ایران یعنی (**آذربایجان و کردستان و عراق عجم**) اقامت داشته و قبل از تأسیس دولت ماد مملکت آنها عرصهٔ تاخت و تاز آسوریه بوده .

دیوکس - بروایت **هرودت** اول کسی را که مادها بسلطنت اختیار کردند **دیوکس** با (**دژوسس**^۱) پسر **فرارت**^۲ است که پایتخت خود را در **هاگماتانا** یا **اکباتان (همدان)** قرار داده، این شهرداری هفت دیوار بوده یکی مشرف دیگری و قصر شاه و خزائن او را در هفتمین قلعه بنا کرده بودند - **دیوکس** موفق شد مادها را متحد سازد و تشکیل ملتی دهد - مدت سلطنت او پنجاه و سه سال است (از ۷۰۸ تا ۶۵۵ قبل از میلاد)

فرارت یا فراورتیش - پس از دیوکس پسرش فرارت یا فراورتیش^۱ بجای وی نشسته همان سیاست پندراتهقیب کرد و در زمان سلطنت خویش پارسها رامطیع خود ساخت و عزم آن نمود که مملکت خود را از پرداخت باج به آسور مستخلص سازد ولی در جنگ با آسوریها شکست خورده و کشته شد. مدت حکمرانی او بیست و دو سال است (از ۶۵۵ تا ۶۳۳ ق م)

کیاکسار یا هوخشتر - پس از فراورتیش «هوخشتر»^۲ که یونانیان کیاکسار (سیاکزار)^۳ نامند بر جای او نشست - این پادشاه جهانداری بود لایق و سرداری قابل تشکیل قشون منظمی داده پیاده اومسلح به تیر و کمان و شمشیر بوده و سواران او بر سوارهای آسوری تفوق داشتند زیرا مادها از طفولیت مشق تیراندازی و سواری میکردند.

کیاکسار داخل در آسور شده نینوا را محاصره کرد ولی خیر هجوم قبایل «سکیت» که از طرف قفقاز وارد آذربایجان شده بودند او را از تصرف نینوا باز داشت. پس از رفع شر آن قبایل و آسوده شدن خیال کیاکسار از طرف آنان، نبویولاسار^۴ حکمران بابل با کیاکسار بر علیه آسور متفق گشت و نینوا را محاصره کردند ساراکس^۵ پادشاه آسور چون دید پایتخت او در خطر است برای اینکه اسیر دشمن نشود خود و خانواده خویش را طعمه حریق ساخت و در سنه ۶۰۶ نینوا بدست نبویولاسار افتاده آن شهر را بکلی ویران نمود. از آن تاریخ قسمت اعظم آسیای صغیر در دست مادها افتاد پسر و ولیعهد نبویولاسار موسوم به «نبوکد نصر»^۶ با کیاکسار عقد مودت بست و دختر پادشاه ماد (آمیتمیس)^۷ را باز دواج خود در آورد - در تعقیب این قضایا فلات ایران با قسمتی از آسیای صغیر تا رود هالیس^۸ (فرل ایرماق) ملک مادها شناخته شد. کیاکسار مدت ۶ سال بالیدیها بجنگید. در سال هفتم کسوف رخ داد و طرفین بقدری از این پیش آمد هراسناک شدند که ترك جنگ گفتند. دولت بابل واسطه بین دولت ماد و لیدی گردید و رود

1 - Fravartis

2 - Huvakhchatar

3 - Cyaxare

4 - Nabopolassar

5 - Sarakos

6 - Nabuchodonosor

7 - Amytis

8 - Halys

هالیس سرحد بین دو مملکت گشت. **کیاکار** در سال بعد (۵۸۴ ق.م) وفات کرد. **آدتیاک** - جانشین **کیاکار** موسوم به **آستیاک** (**ایشتووسو**) است این پادشاه مدت مدیدی بآرامی سلطنت کرد. در زمان او دربار ماد نهایت مجلل و با شکوه گشت و درباریان با لباسهای قرمز رنگ مزین بزنجیرهای زرین در عین جلال میزیستند افراط در تجمل و خودآرائی و ترك سادگی که بالطبع مستلزم مخارج گزاف است برای پادشاه ماد گران تمام شد و اهالی از او ناراضی گشتند و در سنه ۵۵۰ قبل از میلاد **کوروش بزرگ** با کمال سهولت دولت ماد را منقرض کرد.

ملاحظه - گرچه دوره سلطنت مادها کوتاه بود ولی این نکته قابل ملاحظه است که در تاریخ شرق، مادها اولین قوم آریائی است که تشکیل سلطنتی داده لطمه بر قدرت **سامیان** که در آسیای غربی حکم فرمائی داشتند وارد آوردند. پادشاهان بزرگ **هخامنشی** که جای مادها را بگرفتند با خصال ستوده و فکر روشن تعقیب همان سیاست را کردند تا اینکه ممالک سامی آسیای غربی و نقاط دیگر را در تحت اقتدار خویش درآوردند.

مادها دارای تمدن مخصوص بوده اند که تفصیل آن بر ما معلوم نیست و بطور قطع پارسیها از آن اقتباس کرده اند. زبان مادها با پارسیان چندان فرقی نداشته و در خصوص مذهب آنان آنچه میتوان گفت این است که پادشاهان آن سلسله آئین مغان را محترم داشته و بر سمیت بشناختند. اساس آئین مغان معلوم نیست و لسی زردشت که بموجب تحقیقات تاریخی در مهد ماد یعنی **آذربایجان** تولد یافته و تربیت شده در **سگاتا** فرماید که مقصود از دعوت او این است که مذهب را بپاکی سابقش برگرداند. از همین گفتار میتوان حدس زد که آئین مغان پرستش **اهورامزدا** بوده ولی بعد مخلوط بخرافات و موهومات شده و پیامبر ایران باستان خواسته است آنرا از آن آلودگیها منزله سازد.

اما معماری و حجاری مادها اگر هم چیز مهمی بوده تا کنون باقی نمانده و آثار بی را هم که از آن دوره میدانند بعضی تردید کرده اند منجمله شیری است از سنگ نزدیک **همدان** و **دخمه** است در **صحنه** که بالای آن علامت **اهورامزدا** است.

فصل دوم

سلسله هخامنشی

پارسیها قومی بودند **آریائی** نژاد که پس از مهاجرت از موطن خود در فلات ایران خاصه در ایالت فارس و حدود **عیلام** قدیم اقامت گزیدند. این قوم منقسم برشش قبیله زراعت پیشه و چهار قبیله صحرائین میشده ولی اهمیت قبائل برزگر بیش از بدویان بوده است قبیله **پازارساد** یا (پاسارگاد) که طایفه **هخامنشیان** از توابع آن محسوب میشده جزو قبایل برزگر است. - بجهاتی که هنوز معلوم نشده **هخامنشیان** از سایر طوایف **پازارساد** جدا شده و بطرف **عیلام** رفته جای پادشاهان بومی آن حدود را بگرفتند و شوش را پایتخت خود ساختند. چنانکه از کتیبه **آسوریه** معلوم میشود **پارسیها** مدتی در تحت اقتدار سلاطین **نینوا** بسر بردند و پس از آن بواسطه تسلط **مادها** با جگزار پادشاهان این سلسله گشتند. میتوان حدس زد که در نتیجه این پیش آمد اخیر **هخامنشیها** بجانب **عیلام** مهاجرت کرده تشکیل سلطنتی دادند.

کوروش بزرگ - قبل از **کوروش بزرگ** سه پادشاه از طایفه **هخامنشی** **تیسپس** **آیاچیش** **پیش** **آو** **کوروش** **و** **کمبوجیه** **در** **عیلام** حکمفرمائی کردند و **کوروش کبیر** که در غرب معروف به **سیروس** **است** **کوروش دوم** است که باب جدیدی در تاریخ عالم باز کرد بلاشک **کوروش** از نوابغ روزگار است و نظرش بلندتر از آن بود که بجهانگیری اکتفاء کند بلکه خواسته است در عالم اساس تمدن جدیدی نهد تا کلیه اقوام از زیر بار ظلم و ستم نجات یافته در کمال آزادی و آسایش زندگی کنند. از این سبب است که ملل مختلفه قدیم او را نجات دهنده نامیدند

-
- 1- Pasargade 2- Teispes 3- Tcdajcbqich
4- Kurach 5- Kampujya 6 - Cyrus

و یهودیان آن پادشاه بزرگ را بجویانی تشبیه کردند که از جانب خدا مأمور محافظت عباد است .

اوضاع داخلی ماد موجب شد که **کوروش** بر علیه **آستیاک** قیام نماید لشکر پادشاه ماد در جنگ **بازارگاد** مغلوب گردید و در تعقیب این قضیه سپاهیان **آستیاک** براوشوریده ویرا بگرفتند و تسلیم **کوروش** نمودند (۵۵۰ ق.م) **کوروش** نسبت به **آستیاک** اذیت و آزار روا نداشت و فقط بمغلوب نمودن او اکتفا کرد .

شکست آستیاک و پیشرفت قوم پارس پادشاه لیدی **کرزوس**^۱ را در اندیشه انداخت و قصد محاربه با **کوروش** نمود بنابراین با متحدین مصری و یونانی خود داخل درمذاکره گردید ولی **کوروش** اورامهلت نداد و در سنه (۵۴۶ ق.م) بالشکر خود وارد **سارد** پایتخت **لیدی** گردید. در اینخصوص **هرودت** روایتی نقل کند که افسانه محض است و شاید اصل آن چنین باشد که لشکر ایران در موقعی وارد **سارد** شد که **کرزوس** قصد اتلاف خویش و خانواده خود را بوسیله حریق داشت . بامر پادشاه ایران حریق را خاموش کرده و پادشاه **لیدی** رانجات دادند .

پس از این واقعه مستملکات یونانی در آسیای صغیر بدست سرداران **کوروش** فتح شد .

از سنه (۵۴۵ تا ۵۳۹ ق.م) **کوروش** با اقوامی که بین **بحر خزر** و **هند** اقامت داشتند مشغول مبارزه گردید و در این مدت **بلخ-مر و** **سغد** را تا حدود **سیحون** بگرفت. استحکاماتی که در آن حدود بنا کرد تا زمان **اسکندر** برپا بود . سپس **کوروش** **زرنگ (سیستان)** و **مکران** را جزو متصرفات خود ساخت .

در سنه ۵۳۹ **کوروش** عزم تسخیر **بابل** آن شهر پر افتخار قدیم را نمود. برای این مقصود چون گرفتن آن شهر بمحاصره و حمله میسر نمیگردید **کوروش** مجرای **فرات** را تغییر داده و پس از شکست **بلتشریا (بالتازار)** پسر **(نبونید)** سپاه ایران از مجرای قدیم **فرات** وارد **بابل** گردید ، **کوروش** معابد بابلیان را محترم شمرد ، قتل و غارت را منع فرمود و چون شخصاً وارد پایتخت بابلیها گردید اهالی با استقبال

او شافته ویرا نجات دهنده خود خطاب کردند . پادشاه ایران نسبت به نبونید کمال مروت رانمود و فقط به تبعید او در کرمان اکتفا کرد .

کوروش مذهب خود و آداب ملت خویش را بر احدی تحمیل نکرد بلکه امر فرمود اصنامی را که نبونید ببا بل انتقال داده بود بمحلای خود عودت دهند و شخصاً دست «رب النوع» **بل مردوک**^۱ را بگرفت یعنی از طرف پادشاه **بابل** شده است . عدل و رأفت **کوروش** شامل حال ملل مختلفه گردید و منجمله ظروف طلا و نقره که از **بیت المقدس** آورده بودند به یهودیان مسترد داشت و بآنان اجازه فرمود بفلسطین مراجعت کرده مجدداً معبد خراب خود را بسازند بیانیه **کوروش** در **بابل** واقعه مهمی در تاریخ انسانیت محسوب میشود چه در آن پادشاه ایران برخلاف گذشتگان عدل و رأفت خود رانست بملل مغلوب اظهار داشته است .

معلوم نیست آخرین جنگهای **کوروش** در کدام حدود و با چه اقوامی بوده - آنچه میتوان از گفته‌های مختلف نویسندگان قدیم نتیجه گرفت این است که طوایف صحرا نشین آسیای وسطی حدود شرقی کشور شاهنشاهی را عرصه تاخت و تاز قرار دادند. **کوروش** بجزنگ آنان بشتافت و در بین کارزار کشته شد (۵۲۸ ق.م) جنازه او را در **پازار ماد** در مقبره‌ای که امروز معروف به **مشهد مادر سلیمان** است بخاک سپردند.

کمبوجیه پس از **کوروش** پسر مهتر او **کمبوجیه** (کامبیز)^۲ بر جای پدر نشست این پادشاه در زمان **کوروش** حکمران **بابل** بود و در غیبت او نیابت سلطنت را داشت برادرش **بردیا**^۳ که نویسندگان قدیم **سمر دیس**^۴ نامند حکمرانی ایالت شرقی را داشت ، بطور کلی **کمبوجیه** همان سیاست پدر را تعقیب کرد ولی نمیتوان گفت که خصال او ببلندی صفات **کوروش** بوده و هرودت نقل کند که **کمبوجیه** از ایام جوانی مرض صرع داشت و از این جهت در ایام سلطنتش حرکاتی از او سرزد که مورخین حمل بر قساوت و بیرحمی کرده اند .

پس از رفع شورشهای داخلی در سال ۵۲۶ **کمبوجیه** قصد تسخیر مصر را نمود

1 - Bel Mardouk 2 - Cambyse 3 - Bardiya

4 - Smerdis

و از بیم آنکه مبادا در غیاب او برادرش «بردیا» اقداماتی بر علیه او کند مخفیانه او را بقتل رسانید

کمبوجیه با سپاه خود از صحرای **بن فلسطین و مصر** بگذشت و در حدود (پلوز^۱) فرعون مصر (پساممتیک)^۲ سوم را شکست داد و طولی نکشید که (منفیس)^۳ پایتخت مصر را در قبضه تصرف خویش در آورد (۵۲۵) - بر روایتی **کمبوجیه-پساممتیک** را بکشت و ای گتزیاس گوید که فرعون مصر بقیه عمر خویش را در زندان شوش بسربرد .

پادشاه ایران مراسم مصریان را محترم شمرد و لباس فراغه را در بر نمود. نسبت به (لادیکه)^۴ زوجه آمازیس^۵ فرعون سابق مصر کمال رأفت را نمود و او را با احترام نزد اقوامش فرستاد ، باری لشکر ایران خسارتی در معبد بزرگ «نیت»^۶ وارد آورده بودند **کمبوجیه** امر بتخلیه معبد و جبران خسارات وارده را نمود .

کمبوجیه در صدد تسخیر **کارتاژ**^۷ (قرطاجنه) برآمد ولی فنیقیها حاضر نگشتند از راه دریا با او مساعدت نمایند چه اهالی **کارتاژ** از مهاجرین قدیم فنیقی بودند از این سبب پادشاه ایران تصمیم گرفت از راه خشکی اقدام نماید و پنجاه هزار نفر مأمور تسخیر واحه (آمون)^۸ گردیدند ولی از این لشکر خبری نرسید و چنین حدس میزنند که در ریگهای روان تلف شدند . در هر حال واحه مذکور وقتی با جگذاذ ایران گردید ولی تاریخ تسخیر آن معلوم نیست.

کمبوجیه عزم تسخیر **نوبی** و مملکت «ناپاتا» که از **مصر** جدا گردیده و مستقل شده بود نمود. در بین راه آب و آذوقه تمام شد و پادشاه ایران با دادن تلفات زیاد مجبور بیازگشت گردید.^۹ از گفتار هرودت چنین برمی آید که موفق نشدن **کمبوجیه** در تسخیر **نوبی** و نرسیدن خبر از لشکری که بواحه **اممون** فرستاده بود نهایت او را متغیر ساخت و افکارش را مشوش نمود و یک سلسله حرکات

1 - Péluse پرت سعید بر روی خرابه‌های پلوز بنا شده
2 - Psammétique
3 - Menfis
4 - Ladiké
5 - Amasis
6 - Nit
7 - Carthage
8 - Mmon
9 - حبشه در زمان داریوش جزء کشور شاهنشاهی بود.

ناشایسته از او سرزد از قبیل کشتن گاو مقدس آپیس، زجر کهنه در منفیس، قتل خواهر خود زنده دفن کردن، دوازده نفر از اشراف پارسی و غیره که میتوان حمل بر شدت مرض صرع آن پادشاه که از جوانی داشته نمود. تاچه اندازه گفتار هرودت مقرون بصحت است معلوم نیست ولی اخیراً ثابت شده که کشتن گاو مقدس بدست کمبوجیه صحت ندارد و این گاو قبل از آمدن کمبوجیه به مصر مرده بود. در سنه ۵۲۳ کمبوجیه بطرف ایران حرکت کرد در شام خبر انقلابات داخلی و قیام یکتگر از مغان موسوم بگئوماتا^۱ که بنام «بردیا» برادر کمبوجیه دعوی سلطنت مینمود بگوش او رسید و از شدت یأس و نومیدی زخمی بخود زده در اثر آن در شهر اغبانانای شام وفات کرد. گئوماتا در مدت قلیل بسیاری از معابد ملل مختلفه را خراب کرد و هر کسیکه او را می شناخت بهلاکت میرسانید، خدمت نظام و پرداخت مالیات را برای سه سال موقوف ساخت. اعیان مملکت در حق او سوءظن بردند و توسط یکی از زنهای او قضیه کشف گردید و معلوم شد که گوشهای او بریده است بنابراین اعیان مذکور با داریوش هم سوگند شده و داخل قصر گئوماتا گردیده ویرا بقتل رسانیدند و هم در آن روز بسیاری از مغان را بکشتند و بیاد آنروز هر سال جشن میگرفتند.

داریوش بزرگ - پس از گئوماتا اعیان مملکت داریوش را بسلطنت برگزیدند.

داریوش کبیر یکی از پادشاهان بزرگ آفاق است که صیت اقتدار و جهانداریش هنوز از عالم محو نگردیده. در هفت سال ۱۹۹ جنگ، داریوش و سردارانش کلیه مدعیان سلطنت را که در اطراف کشور شاهنشاهی علم طغیان بر افراشته بودند مغلوب و مقهور نمودند. کتیبه معروف بیستون یادگار این اقدامات بزرگ است^۲

1 - Caumâta

۲ - جنگهای داریوش برای فرونشاندن فتنهائی که تقریباً در تمام کشور شاهنشاهی رخ داده بود مفصل است. در ابتدا عیلام - از اطاعت پیچید داریوش لشکری به آن حدود فرستاد آنرینا شکست خورده و دستگیر گردیده بامر داریوش کشته شد - شخصی در بابل دعوی مینمود که پسر نمونید است و بعنوان بخت النصر سوم دعوی - ت میکرد داریوش بابل را محاصره

کتیبه در صفحه بعد

پس از رفع شورش‌های داخلی در سنه ۵۱۷ شاهنشاه ایران عازم مصر گردید و حکمران آنحدود **اریاندس**^۱ را که خیال یاغیگری داشت بقتل رسانید. نسبت بروحانیون مصر انواع ملامت نموده آئین مصریان را محترم داشت. درعزای گاو آپیس که در همان سال مرده بود شخصاً شرکت کرد و در واحه «تب» معبدی برای آمون بساخت که خرابه آن هنوز باقی است. در زمان **داریوش** - مصر نهایت آباد گردید و ششمین ساتراپی کشور شاهنشاهی بود. ساتراپ مصر در قصر قدیم فراعنه منزل نموده تحت امر خویش سه ساخلو در نقاط مختلف مصر داشت. اراضی مصر کمافی السابق در دست نجبا و کهنه باقی ماند.

داریوش کشور وسیع خود را به بیست یا سی ساتراپی (ایالت بزرگ) تقسیم نمود و برای اینکه کلیه اقتدارات در دست يك ساتراپ یا حکمفرما جمع نشود در نزد هر يك از آنان يك فرمانده لشکر و دبیر مخصوص بر قرار نمود که مواظب ساتراپ بوده مستقماً با دربار مکاتبه نمایند. گذشته از این برای جلوگیری از تعدی حکام و اجحاف تحصیل‌داران و بسط عدالت ترتیبات خاصی مقرر داشت منجمله مفتشین مخصوصی در سرتاسر مملکت مواظب مأمورین عالیه مقام دولتی بودند و مأمورین دیگر در خفیه اعمال متصدیان امور را تحت نظر گرفته بدربار شاهنشاه اطلاع میدادند.

داریوش شاهراه سارد و شوش را که قریب ۲۴۰۰ کیلومتر است بساخت؛ در هر چند کیلومتر ایستگاه برید. ساخلوی نظامی و مهمانخانه‌های باشکوه یافت

بقیه از صفحه قبل

کرده آن شهر را بگرفت - پس بناحیه ماد شتافت و لشکر «دوریتیش» را که دعوی مبعود از اعقاب کیا کسار است شکست داده و مدعی را بقتل رسانید. همچنین در ساکاری شخصی بنام «چیترا تخمه» علم طغیان برافراشت سردار داریوش موسوم به «تخمه-یادا» او را مغلوب نمود و بدار آویخت - فتنه ارمنستان که «دادرتیش» از عهده رفع آن برنیامد بدست داریوش تسکین یافت - امالات یارت وهیرکانی (کرگزن) را بدر داریوش و پشاس آرام کرد - دادرتیش ساتراپ باختر «فرادا» را که در مرو یاغیگری می نمود مغلوب و مقهور ساخت - شخصی در یارسی بنام «پردبا» پس دوس دعوی ملطفت کرد داریوش او را دردد چنگ کشید - داده یاغی را بدار آویخت - مجدداً در باطل ازمنی موسوم به «ارخا» بنیان ایستاد - یاغی گردیده شهر را بگرفت یکی از سرداران داریوش یاغیان آنحدود را بکشتن و بکشتن

میشد این پادشاه سکهٔ طلا (**داریک**) را رایج ساخت ، مالیات را تخفیف داد و زارعین را تشویق کرد و ترعه‌ای که **نیل** را **بدریای احمر** مربوط میساخت و بوسیلهٔ آن کشتیهای **مدیترانه** داخل در **اقیانوس هند** میگشتند باز نمود .

داریوش در پیشرفت صنعت معماری و حجاری بذل توجه نمود و میتوان گفت که این پادشاه بزرگ در هر رشتهٔ از امور اقدامات برجسته کرد .

در حدود سنهٔ ۵۱۲ ق ، م . **داریوش** داخل **پنجاب** گردیده و اراضی وسیعی را در آن حدود بتصرف خویش در آورده تشکیل ساتراپی جدیدی داد . بامر این پادشاه کشتیهای ساخته شد که تحت **فیادت امیر البحر «سگیلاکس»**^۱ از رودسند پائین آمده در ظرف سی ماه سواحل **مکران** و **عربستان** را سیر نمود .

با اینکه مملکت **داریوش** بحدود طبیعی خود رسیده بود یعنی از شمال محدود به **بحر خزر** ، **قفقاز** و **دریای سیاه** و از طرف مغرب **بدریای مدیترانه** میرسید و **مصر** هم جزء متصرفات ایران بود معلوم نیست بچه سبب **داریوش** در فکر تسخیر مملکت «**سگیتهای**» اروپائی (روسیهٔ جنوبی) افتاد . علی ای حال آنچه در اینخصوص میتوان حدس زد این است که پادشاه ایران میخواست این اقوام آریائی را که اغلب در حدود ایران تولید زحمت مینمردند یکباره مطیع خود سازد در سنهٔ ۵۱۴ لشکر ایران از «**بسفور**»^۲ بگذشت و برای این مقصود بلاد یونانی آسیای صغیر بامر پادشاه ایران جبری از کشتی ترتیب دادند پس از عبور از **بسفور** و **تراکیه** (**تراس**)^۳ سپاه ایران **بدانوب** رسید و از پل دیگری که از کشتی تشکیل شده بود گذشته وارد مرغزارهای **روسیه** یا مملکت **سگیتها** شدند . مدت دو ماه لشکر ایران در آن حدود بسر برد و چون **سگیتها** کلیهٔ آذوقهٔ بین راه را تلف کرده بداخلهٔ مملکت فرار کرده بودند خساراتی از این حیث بایرانیان وارد آمد . پس از این قشون کشی **داریوش** با کمال آسودگی از رود **دانوب** بگذشت و بدون اینکه یونانیان جرأت حمله یا مقاومتی نمایند به **سارد** برگشت . هشتاد هزار نفر از لشکریان ایران در اروپا باقی مانده و شهرهای **تراکیه** را متصرف گشتند و پادشاه **مکدونیه** اظهار اطاعت نمود .

یونانیان گذشته از تقاضای که بین خود داشته سیاست دورنگی را شیوه خود ساخته گاه از بیم یا برای غالب شدن بخصم خود تقاضای مساعدت حکمرانان ایران را میگرداند و زمانی اهالی را بر علیه شاهنشاه ایران دعوت مینمودند. در نتیجه این سیاست و قضایائی که در آسیای صغیر پیش آمد شورشیان یونانی بکمک آتن غفله شهر سارد را بگرفته آتش زدند. اگرچه از عهده تسخیر قلعه محکم آن بر نیامدند و از این اقدام استفاده نکردند **داریوش کبیر** را بقدری از این حرکت متغیر ساختند که گویند غلامی را امر داد در موقع صرف طعام حرکت ناشیسته یونانیان را بخاطر او آورد، در سال ۴۹۶ پیش از میلاد شورشیان یونان شکست سختی خورده و «میلت» دارالحکومه «ایونی»^۱ مرکز شورش در آسیای صغیر بدست ایرانیان افتاده اهالی بسختی گوشمال شدند. در زمان شورش یونانیان در آسیای صغیر قشون ایران از **تراکیه** و **مكدونیه** احضار و این دو ایالت آزاد شده بودند. **داریوش** مجدداً عزم تسخیر آن دو ایالت را کرد و **مردونیه** (**مردونیوس**)^۲ را مأمور این کار ساخت. این سردار بخوبی از عهده مأموریت خود بر آمد ایالت **تراکیه** را بگرفت و **اسکندر** (**الکساندر**) پسر «امینتاس»^۳ پادشاه **مكدونیه** را مطیع ساخت (۴۹۳ ق. م) سال بعد **مردونیه** احضار شد.

در سال ۴۹۰ لشکر ایران بقیادت یکی از اهالی ماد موسوم به «دانیس»^۴ و یکنفر پارسی «آرتافرن»^۵ پسر ساتراپ **ئیدی** بعزم تسخیر یونان از طریق دریا حرکت کرد. بین راه شهر «اریتره»^۶ را که اهالی آن در قرضه گرفتن شهر سارد دخالت داشتند بگرفتند و آتش زدند. اهالی آن بکوهها متواری شدند و هر که را اسیر کردند بشوش فرستادند. باری لشکر ایران در «ماراتن»^۷ پیاده گشت و چند روز سپاه ایران و آتن بدون جنگ مواجه یکدیگر بودند و آتنیها گذشته از اینکه کمکی از اسپارت برای آنها نرسیده بود جرأت آنکه حمله بسپاه ایران بنمایند نمودند در آخر **میلتیاد**^۸ آتنیها را متقاعد نمود که حمله کنند و هنوز کلیه لشکر

1 - Milet

2 - Ionie

3 - Mardonius

4 - Amyntas

5 - Datirs

6 - Artapherne

7 - Eritrée

8 - Marathon

9 - Miltiade

ایران پیاده نگشته بود که آتمیا حمله آوردند و در جناحین فتح نصیب آنان شد و ایرانیان را تا ساحل دریا تعقیب کردند. **داتیس** چون اوضاع را چنین بدون اینکه اقدام بجنگ دیگری کند مراجعت نمود. جنگ **ماراتن** که یکی از وقایع عادی است بواسطه آب و نمایی که یونانیان بآن داده اند از قضایای مشهور عالم گردیده است.

داریوش در صدد انتقام و لشکر کشی دیگر بود که اجل مهلتش نداد و در پائیز سنه ۴۸۶ قبل از میلاد وفات نمود.

خشایارشا - **داریوش** قبل از فوت خویش **خشایارشا** را بجانشینی خود معین کرد این پادشاه پسر «**آتوسا**»^۱ دختر **کوروش** است که بواسطه نفوذی که در دربار داشت توانست پسر خود را ولیعهد کند **خشایارشا** که مغربیان «**گرزس**»^۲ نامند در موقع سلطنت سی و چهار سال داشته دارای قد بلند و قیافه زیبا بوده ولی بخوشگذرانی و تند خوئی مشهور است.

خشایارشا جنگ **ماراتن** را قضیه مهمی نمیدانست و قصد تجدید جنگ با یونان نداشت ولی **ماردونیه** اهمیت این موضوع را خاطر نشان او کرد و **خشایارشا** سر کوبی یونانیان را بر خود واجب شمرد قبل از اقدام باین امر **خشایارشا** فتنه **مصر** را فرو نشاند و مصریان را تنبیه سخت کرد (۴۸۴). سال بعد شخصی موسوم به «**شاماش ایربا**»^۳ در بابل دعوی سلطنت نمود سپاه ایران بابل را محاصره کرد و پس از تسخیر آن شهر آنرا غارت کردند و اهالی را با سارت بردند. از آن تاریخ بابل دیگر نتوانست قد علم نماید.

در پائیز ۴۸۱ تجهیزات لشکری برای جنگ با یونان خاتمه یافت. تعداد حقیقی افراد این لشکر معلوم نیست و آنچه هرودت در این خصوص نوشته اغراق محض است سپاه ایران از **داردانل** «**هلنس بنت**»^۴ از روی پلی که از کشتی ساخته بودند بگذشت و چون وارد خاک یونان شد «**لئونیداس**»^۵ با هفت هزار یونانی مأمور بمحافظت تنگه معروف «**ترموپیل**»^۶ شدند. در آخر لشکر ایران از آن تنگه بگذشت

1 - Atossa

2 - Xerxes

3 - Chamach-irba

4 - Hellespont

5 - Leonidas

6 - Thermopyles

وسیمصد نفر اسپارتی و غیره که بطور اجبار در آن باقی ماندند تا آخرین نفر کشته شدند و این واقعه رایونانیان حمل برون پرستی خود کرده اند. پس از گذشتن از تنگه مذکور ایرانیان بطرف آتن رفتند و چون یونانیان در زمان **داریوش** **سارد** را آتش زده بودند ایرانیان هم برای انتقام پس از فتح آتن ارك و معبد آتنه را آتش زدند. در همان احوال کشتیهای جنگی ایران رسید ولی در راه دچار طوفان گردیده تعداد آنها تقلیل یافته بود. در بغاز «**سالامین**»^۱ جنگی رخ داد و بواسطه تنگی محل کشتیهای جنگی ایران نتوانست عملیات مؤثری نماید و بالنتیجه یونانیان توانستند حمله آنها را دفع کرده فاتح شوند و این پیش آمد را یکی از بزرگترین افتخارات خود محسوب داشتند. پس از این واقعه **خشایارشا** عده‌ای از لشکریان خود را تحت فرماندهی «**مردونیه**» در یونان گذاشته خود بطرف آسیا حرکت کرد. تا **مردونیه** حیات داشت استقلال یونان در معرض خطر عظیمی بود ولی در بهار ۴۷۹ در جنگ معروف «**پلاته**»^۲ سردار ایرانی کشته شد و بر لشکری فرمانده شکست وارد آمد از آن تاریخ یونانیان توانستند استقلال خود را محفوظ دارند. در تابستان ۴۶۵ خواجه سرای شاهنشاه با مساعدت رئیس پاسبانان سلطنتی در ابتدا **خشایارشا** و بعد پسر ارشدش **داریوش** را بقتل رسانیدند و پس از هفت ماه در نظر گرفتند با پسر کهنتر **خشایارشا** موسوم به **اردشیر** همان معامله را کنند ولی **اردشیر** با کمال شجاعت از خود دفاع کرده و تخت و تاج را تصاحب نموده خائنین را بسزای اعمال خود رسانید.

اردشیر دراز دست - **اردشیر** دراز دست با (**ارتخشتر**) که یونانیان «**ارتاکزرسیس**»^۳ نامند ۴۱ سال سلطنت کرد. دوره سلطنتش جز در چند سال اول بآرامی بگذشت. اما «**ویشتاسب**» پسر **خشایارشا** که در باختردعوی سلطنت میکرد در دو جنگ مغلوب گردید (۴۶۲) و «**ایناروس**» که در مصر علم طغیان برافراشته بود و آتنیها مخفیانه با او کمک مینمودند بدست ساتراپ سوریه **بغابیش** «**مگابیتیر**»^۴ مغلوب و منکوب گردید و آن فتنه فرونشست ولی بعد همین ساتراپ

1 - Salamine

2 - Platée

3 - Artaxercés

4 - Mégabyse

یاغی گردید و دو مرتبه لشکر شاهنشاه را شکست داد. در آخر با اردشیر صلح کرد و آن حدود آرام گشت. از وقایع دیگر دوره اردشیر معاهده کمبون یا (سیمون)^۱ است که بین ایران و آتن بسته شد و بموجب آن منطقه عملیات کشتی-های طرفین معین شد و آتنیها قبرس را جزء خاک شاهنشاهی دانستند. اردشیر در سنه ۴۲۴ وفات کرد.

خشیارشای دوم - پسر اردشیر دراز دست است. فقط ۵ روز سلطنت کرد و کشته شد و «سغدیانس»^۲ که قاتل پادشاه و اردشیر اززن دیگر او «الوسگونه» بوده از این عمل خود چندان مدتی استفاده نکرد و کشته شد.

داریوش دوم - پس از سغدیانس یکی از برادرانش که یونانیان «اخص»^۳ نامند بنام داریوش دوم بر تخت نشست. در زمان او شهرهای یونانی آسیای صغیر مجبور به پرداخت باج شدند. اسپارت مساعدت شاهنشاه ایران را برای جنگیدن با آتنیها خواستار شد ولی داریوش دوم با اینکه با او متحد گردید و بتوسط ساتراپ-های خود در آسیای صغیر کمکهای مادی کرد حاضر به محو آتن نشد تا همواره رقابت و خصومت بین این دو شهر موجود باشد.

پروشات زوجه داریوش زنی بود دسیسه کار که در تمام کنگاشها و مواضع-های دربار دست داشت و آنچه راجع بسلطنت داریوش دوم توان گفت این است که فتنه‌های واقعه را بجای اینکه با تدبیر و شجاعت از بین ببرند بوسیله دسیسه و پول فرومی نشانند و این اوضاع و احوال را باید حمل بضعف دولت هخامنشی نمود. داریوش در ابتدای سنه ۴۰۴ وفات کرد.

اردشیر دوم - پس از «اخص» اردشیر دوم شاهنشاه ایران گردید این پادشاه را بواسطه حافظه فوق العاده‌ای که داشت یونانیان ملقب به «منمن»^۴ نمودند برادر او کورش جوان پسر پروشات که حکمرانی آسیای صغیر را داشت بکمک سپاهیان یونانی بر علیه اردشیر قیام نمود در «کوناکسا»^۵ نزدیکی بابل جنگ در گرفت و کورش کشته شده دهزار نفر یونانی بقیادت «کزنفون»^۶ توانستند

1 - Cimon

2 - Sogdians

3 - Okhos

4 - Mnemon

5 - Cunaxa

6 - Xenphon

بیونان مراجعت کنند این واقعه که باز گشت ده هزار نفر نامند ثابت میکند که آثار ضعف در دولت هخامنشی پدیدار شده بود. همراهی اسپارتیها با کوروش-آتن را نزدیک بایران نمود و بحریهٔ آن با بحریهٔ ایران متحد شد. دیوارهای آتن با مساعدتهای مادی ایران بنا گردید و در جنگ بین اسپارت و آتن، بکمک ایرانیان شکست بر بحریهٔ اسپارت وارد آمد و در آخر اسپارتیها چاره جز این ندیدند که خود را بایران نزدیک سازند در صلح معروف به (انتالسیداس)^۱ که در پائیز ۳۸۷ واقع گردید کلیهٔ مستملکات یونانی در آسیا و جزیرهٔ قبرس مجدداً بدست ایرانیان افتاد و پادشاه ایران در منازعات شهرهای یونان حکم گردید که در مواقع اختلاف بین آنها حکمیت نماید. با این احوال ضعف و سستی در داخلهٔ کشور پدیدار بود. روایات انقلاب و شورش در مصر و آسیای صغیر و نقاط دیگر برافراشته شد بعضی از یاعیان به پیشرفت مقصود خود موفق شدند ولی برخی دیگر را بدسیسه از بین بردند. باری در دربار پادشاه قتل و انتحار حکم فرما بود و بالاخره در سنهٔ ۳۵۸ اردشیر دوم از فرط اندوه (بواسطهٔ کشته شدن یکی از فرزندان) بدرود حیات گفت.

اردشیر سوم - پس از اردشیر دوم پسرش اخس بنام اردشیر سوم بر تخت نشست این پادشاه ارادهٔ قوی داشته ولی تند خو و قسی القلب بود. در ابتدای سلطنت خویش شاهزادگان خانوادهٔ خود را بقتل رسانید سپس بفر و نشان دادن شورش های داخلی پرداخت چون تبنیث^۲ پادشاه صیدا^۳ با کمک مصریان و اجیرهای یونانی دو ساتراپ پادشاه را شکست داده بود اردشیر شخصاً برای سرکوبی او و مصریان حرکت کرد. تبنیث چاره جز این ندید که صیدا را تسلیم کند معذک او و هم اهاش را بامر اردشیر بکشند - اهالی صیدا از شدت ناامیدی در خانه های خود رفته و شهر را آتش زدند بقسمی که چون اردشیر داخل آن شهر گردید جز خرابه نیافت. پس از این واقعه اردشیر با مساعدت منتور^۴ یونانی مصر را فتح کرد (۳۴۵) و نیز با کمک او آسیای صغیر را بگرفت.

در سنهٔ ۳۳۸ خواجهٔ قصر موسوم به باگواس^۴ اردشیر را مسموم کرد و

1 - Antalcidas سفیر اسپارت بدربار ایران بود

2 - Tabnit

3 - Menthor

4 - Bagoas

فرزند اصغر او «اوارسیس»^۱ را برجای وی نشاند و او را هم بقتل رسانیده داریوش سوم را که از اخلاف داریوش دوم بوده صاحب تاج و تخت کرد.

داریوش سوم و انقراض سلسله هخامنشی - داریوش سوم را یونانیان

(گدمان)^۲ نامند در سنه ۳۳۶ بر تخت نشست - باگواس قصد داشت داریوش را

بکلی تحت اراده خود در آورد ولی چون این پادشاه حاضر باین امر نگردید و خواجه

قصد مسموم نمودن او را کرد داریوش ویرا مجبور ساخت تا همان زهری که برای

اوتیه کرده بود تناول نماید و بدین طریق رفع شر آن خواجه سرای را از خود

بنمود ولی قدرت دولت هخامنشی مبدل بضعف گردیده بود و اسکندر مگدون

پسر فیلیپ عزم تسخیر ممالک ایران را نمود.

فیلیپ پدر اسکندر قصد جنگ با ایران را داشت ولی عمرش وفا نکرد و در

سنه ۳۳۶ در گذشت. اسکندر فکر پدر را تعقیب کرد و در بهار ۳۳۴ با چهل هزار نفر

از هلسپون (داردانل) بگذشت و پس از جنگ گرانیک وارد آسیای صغیر شده

مستملکات یونانی را آزاد ساخت^۳ یکی از سرداران ایرانی بکمک امیر البحر یونانی

مممن^۴ از هالیکارناس^۵ دفاع سختی نمودند ولی سودی نبخشید اسکندر از

(کاپادوکیه)^۶ وارد جلگه های (کلیکیه)^۷ گردید و درایسوس^۸ با سپاه ایران تلاقی

کرده جنگی رخ داد که در آخر فتح نصیب اسکندر گشت. در دمشق خیمه و

خانواده سلطنتی در دست پارمنیون^۹ افتاد. پس از این واقعه داریوش پیشنهاد

صلح کرد ولی اسکندر قبول نکرده و بطرف سوریه رفت شهر تیر^{۱۰} (صور) هفت

ماه مقاومت کرده لشکر اسکندر را معطل ساخت و غره^{۱۱} دو ماه از خود

1 - Oarses 2 - Codoman

۳ - این جنگ در کنار رود گرانیک Granique واقع گشت تعداد سوار نظام ایرانی

بالغ بر ده هزار نفر بوده ولی عده پیاده نظام را که یونانیان اجیر تشکیل میدادند معلوم

نیست. در این جنگ سپهرداد داماد داریوش با اسکندر مبارزه سختی کرد تا اینکه از اسب

بیفتاد و کشته شد. برادر او نزدیک بود با ضرب شمشیر اسکندر را بهلاکت رساند ولی دست او را

قطع کردند - یونانیان اجیر هم (پیاده نظام) بسختی مقاومت کردند تا اینکه دوهزار نفر اسیر

و بقیه کشته شدند.

4 - Memnon 5 - Halicarnasse 6 - Cappadoce

7 - Cilicie

۸ - علت فتح اسکندر را درایسوس (Issos) چنین گفته اند که سواران ایرانی بین

کوه و دریا واقع شده میدان آنکه عملیات خود را انجام دهند نداشتند.

9 - Parmenion 10 - Tyr 11 - Gara

دفاع نمود. پس از فتح این دوشهر اسکندر با اهالی با کمال بیرحمی رفتار کرد و بجانب مصر رفت. مصریان بخوبی از او پدیرائی نمودند و اسکندر شهر اسکندریه را بنا نمود.

در سال ۱۳۳۱ اسکندر از مصر به سوریه و از آنجا به بین‌النهرین (عراق امروز) آمد و نزدیکی اربل جنگی سخت بین لشکر ایران و سپاه اسکندر رخ داد. در این جنگ لشکر ایران مغلوب گردید^۱ پس از آن بابل، شوش و استخر^۲ بدست فاتح مكدونی افتاد و اسکندر از روی بغض و کینه یا از فرط مستی استخر را آتش زد. داریوش سوم هنوز بکلی مایوس نشده در صدد جمع آوری لشکر و تجدید جنگ با اسکندر بود ولی دو نفر از ساتراپها «بسوس»^۳ و «برسانتس»^۴ او را گرفته بقتل رسانیدند (۳۳۰). بسوس خیال سلطنت داشت ولی بطلمیوس (پتولمه) در مقابل او شتافته ویرا از این خیال منصرف کرد.^۵

پس از این وقایع اسکندر، طبرستان، گمرگان، خراسان، سیستان و افغانستان را مطیع خود ساخت. در باختر اسکندر با (رکسانا)^۶ دختر یکی از امرای مزاجت کرد. از آنجا بوادی سندرفت تا کسپیل^۷ اظهار اطاعت کرد و (پروس)^۸ مردانه با اسکندر جنگیده اسیر گشت، لشکر اسکندر از (پتاله)^۹ بایران مراجعت کرد و از آنجا اسکندربه بابل برفت و خواست آنجا را پایتخت کند. خستگی راه و رنج سفر او را از پای در آورده بود تپی از باتلاقهای شهر بروی عارض شد که در اثر آن در سن ۳۲ سالگی در قصر نیوکد نصر بجهان دیگر شتافت جنازهٔ او را با اسکندریه بردند و در محلی که امروز مجهول است بخاک سپردند.

۱ - جنگ اربل (Arbel) یا گوگامل (Caugamélés) آخرین جنگی که داریوش شخصاً با اسکندر نمود تعداد لشکر ایران معلوم نیست و بعضی یک میلیون نوشته‌اند که بنظر اغراق می‌آید. در این جنگ ایرانیان بسختی و با کمال رشادت بجنگیدند بمسئله که کاربر «پارمنیون» سردار اسکندر سخت گردید و اسکندر را بمدد طلبید ولی چون زویننی بداریوش اصابت کرد و بزمین افتاد لشکریان او بتصور اینکه آن ضربت کارگر بوده بتدریج فرار اختیار کردند.

۲ - قبل از اینکه اسکندروارد «پرسیولیس» شود دچار مقاومت «آری برزن» شد که تا آخرین نفس از پایتخت محافظت کرد.

3 - Bessos

4 - Bersaentes

۵ - بسوس را یکنفر سردار ایرانی از طرف اسکندر بگرفت و در همدان کشته شد.

6 - Roxana

7 - Taxile

8 - Porus

9 - Patala

اسکندر از سرداران نامی دنیا بشمار میرود و اندیشهٔ آن داشت که شرق و غرب را متحد ساخته و یک دولت تشکیل داده تمدن یونان را ترویج دهد، ولی اقدامات این سردار مشهور و عملیات او ثابت میکند که نه مانند کورش بزرگ عادل و رؤف بوده و نه چون داریوش کبیر رسم جهاننداری میدانسته شقاوت او در تیر و غزه آتش زدن استخر، بدار آویختن برهمنان در هند، کشتن دوستان و رفقای قدیمی خود، قربان کردن چند هزار نفر از مردم «کوسی» برای آسایش روان یکی از سرداران مقتول خود، سوراندن اوستا (برحسب روایت پارسیان) لکه‌های بزرگی است در تاریخ حیات این فاتح بزرگ. راست است که اسکندر نسبت بخانوادهٔ داریوش سوم رأفت نمود و از کشته شدن او متأثر گردید و جنازهٔ او را با احترام تمام دفن کرد، استخوانهای کورش بزرگ را مجدداً در مقبرهٔ او نهاد، شهرهای جدیدی مانند اسکندریه در مصر و اسکندریهٔ دیگری در شرق (خجند) بنا کرد ولی باید دانست که آیا این اعمال جبران آنهمه آسیبی که در شرق وارد آورد و آنهمه کشتاری که کرد و نقاطی که خراب گردید می‌نماید یا خیر؟ در هر حال چون اسکندر وفات کرد نه تشکیلات منظمی از خود بیادگار گذاشت و نه جانشین لایقی معین کرد

جهاننداری هخامنشیها

تشکیلات = مذهب = صنایع و آثار

تشیلات پادشاهان هخامنشی در اداره کردن ممالک وسیع خود عادات و مذاهب ملل را محترم داشته تشکیلات خصوصی آنان را برهم نزدند و حتی در اکثر از نقاط رؤسای محل بومی بوده و بیگانه را بر آنان مسلط نمیداشتند مثلاً فنیقیها از خود دارای حکمرانی بوده و رؤسای نواحی مصر

از اهل آن دیار بوده و یهودیان با کمال آسایش زیسته حکومت مذهبی از خود داشتند. مادام که این اقوام مالیات پرداخته و خود را از اتباع ایران و رعایای شاه میدانستند احدی مزاحم آنان نمیشد. چنانچه در شرح حال داریوش گفته شد این ممالک وسیع به بیست و چهار تاسی ساتراپی منقسم گردیده و هر ساتراپی دارای یکنفر حکمفرما موسوم به ساتراپ (خشترپا)^۱ بوده و یکنفر دبیر اعمال ساتراپ را تحت نظر گرفته وقایع را مستقیماً بدربار اطلاع میداد. در هر ساتراپی یکنفر فرمانده لشکر و در قلعهٔ هر شهر یک حکمران موسوم به «ارگ پت»^۲ یافت میشد فرمانده لشکر ساتراپ و دبیر مستقلاً وظایف خود را انجام داده و مستقیماً بدربار مربوط بودند. احکام شاهنشاه را چابارمائی که لاینقطع در راه بوده و آن ازاضی وسیع را می‌پیمودند بمقامات مربوطه میرساندند. یکمده مأمورین موسوم بچشم و گوش شاه در هر سال مناطق دور دست را تحت تفتیش قرار داده نتیجهٔ تحقیقات خود را بدربار اطلاع میدادند و در تعقیب گزارش این مأمورین، دربار تصمیم قطعی میگرفت، حکمران را عزل و گاه او را محکوم بمرگ میکرد - در بعضی از مواقع موقتاً ساتراپ عهده‌دار امور لشکری میگشت و این ترتیب در زمان اسکندر بطور معمول مجری گردید.

مالیات یکی از وظایف ساتراپ اخذ مالیات بوده که اقوام، جنسی و نقدی می‌پرداختند - برای هر قسمت مملکت وجهی بطور ثابت بمنوان باج معین شده بود و ساتراپها غیر از مالیات که مجبور بوصول و پرداخت آن بودند برای خود هم حقی دریافت میداشتند و از این سبب بموجب گفتهٔ پلوتارک داریوش نصف مالیات را تخفیف داد که بر اتباع زیاده از حد تحمیل نشود.

در زمان داریوش کبیر استعمال نفوذ در آسیای صغیر مرسوم گردید و حتی قبل از او «کزوس» مسکوکات نقره و طلا سکه‌زده بود ولی داریوش سکهٔ طلا را رایج ساخت - یکطرف این سکه تیراندازی را نشان میداد که یک زانوی خود را بر زمین نهاده بود.

لشکر

ساتراپها در حدود حکمرانی خود از شرارت و جنگهای داخلی جلوگیری کرده و وسایل امنیت طرق را فراهم مینمودند. لشکر دائمی مملکت را مستحفظین شاهنشاه و پاسبانان قلاع مهم تشکیل میدادند. سپاه مستحفظ عبارت بود از دسته‌ای مرکب از دوهزار سوار و دوهزار پیاده از نجباء و اعیان پارس و ماد مسلح باتیر و کمان و نیزه‌های بلند قریب دومتیر. پس از آنها یکعده دوهزار نفری تشکیل دسته سپاه جاوید را میداد. در موقع جنگ از اطراف و اکناف مملکت و از میان ملل مختلفه جمع آوری لشکر میکردند. و البته این امر در موقعی بود که شخص شاهنشاه عزم جنگ با دولت اجنبی یا سرکوبی یاغی مقتدری را مینمود چه جنگهای داخلی و ولایات را ساتراپها شخصاً عهده‌دار بوده و بالشکری که از اهالی آن حدود تشکیل میدادند فتنه رافروزمینشانندند.

امور قضائی

راجع بامور قضائی آنچه میتوان گفت این است که شخص شاه خاصه در مسائل جزائی و جنایات مربوط با امنیت مملکت یا نسبت بشخص او رسیدگی نهائی نمیکرده و حتی در بعضی مسائل رسیدگی بدوی هم با او بوده اما برای رسیدگی بمسائل حقوقی قضائی از طرف شاه معین شده بود که از روی عدل و انصاف دادرسی کنند و این موضوع یعنی اجرای عدل بقدری طرف توجه پادشاهان بوده که نسبت بقضاتی که مراعات آنرا نمینمودند بسختی رفتار میشد حتی در بعضی اوقات آنان را کشته پوست آنها را بر روی مسند قضاوت میگسترده بودند. با این احوال احدی را برای ارتکاب يك جرم محکوم نمیکردند و هیچکس حق نداشت نسبت بغلام خود هر گاه مرتکب يك تقصیر شده بقضاوت رفتار کند خلاصه آنکه جرایم مرتکب و خدمات او را در نظر گرفته بعد حکم مینمودند.

مذهب

پادشاهان هخامنشی موحد بودند یعنی « اهورامزدا » را خالق زمین و آسمان دانسته اقتدار و سلطنت خویش را از تأییدات او میدانستند. از آنجا که اهورامزدا غیر مرئی بوده پرستش او را در مقابل آتش که يك گونه رمزی است بجای میآوردند.

در کتیبه‌ها اردشیر و « اخس » برای اولین دفعه نام مهر و نساخید برده شده - اگر چه ایرانیان قدیم بهمیر معتقد بوده‌آن را تقدیس مینمودند ولی اعتقاد پادشاهان هخامنشی باین رب‌النوع از اواخر قرن پنجم قبل از میلاد است و از زمان اردشیر دوم پادشاهان این سلسله او را تقدیس نموده درموقع سوگند ویرا شاهد گرفته و در جنگ از او یاری میطلبیدند .

ملت ایران در آن زمان آب و آتش و باد و نور و روز و شب (نور خورشید و ماه) را تقدیس مینمودند و با حضور یکتقر از مغان مراسم قربانی را بجای می‌آوردند .

مغان قبیله‌ای بودند از مادها که در اجرای مراسم مذهبی اختصاص داشته و عقاید آنها نهایت قدیمی بوده و شاید از زمانی باشد که ایرانیان و هندیها تشکیل يك ملت داده و هنوز مهاجرت نکرده بودند - چنانچه گفتم حضور آنها برای اجرای مراسم قربانی و خواندن سرودهای مذهبی واجب بوده است - فرق فاحشی که بین مراسم پارسیان و مغان مشاهده میشود این است که پارسها اجساد خود را موم اندوه کرده و بعد بخاک میسپردند ولی مغان دفن اموات را جایز نمیدانستند مگر آنکه قبلا سگ یا پرنده‌ای آنها را پاره کند .

پادشاهان هخامنشی که ممالک وسیعی را تحت تصرف خویش

در آورده و ملل مختلفه را مطیع خود ساختند در ساختن

ابنیه و بنای کاخهای سلطنتی خویش خواستند از مهارت کلیه

صنایع و آثار

معماران ماهر و استادان قابل ممالک مفتوحه استفاده کنند از آن جهت در آثار صنعتی ایران در آن عصر طرزهای مختلف صنعت سایر ملل مشهود است - **داریوش** گوید که در بنای قصر اوصعتگران بابلی ، مادی ، لیدی و مصری خدمت میکردند و مصالح آنرا از نقاط دور دست می‌آوردند مثلا علاج را از هندوستان چوب سدر را از لبنان سنگ ستونها را از یونان و زیمت دیوارها را از ایونی (حبشه) تحصیل میکردند - پس عجب نیست اگر در صنعت ایران آثار سایر ملل مشاهده میشود ولی نکته مهم در این است که ایرانیان آن زمان در صنعت چه ابداعی نمودند و چه

چیز تازه آوردند - باید دانست که در سایر ملل صنعت جنبهٔ محلی داشته بدینمعنی که صنعتگران مراعات منافع خصوصی شهرهای مختلفه را مینمودند و نکاتی را در نظر می‌گرفتند که فکر اهالی آن محل بخصوص را برساندولی همینکه کشورهای وسیع در دست ایرانیان افتاد و تمام اهالی آن اتباع ایران محسوب گشتند در نظر پادشاهان هخامنشی مراعات جنبهٔ محلی یا انحصار صنعت بیک طرز مخصوص و منحصر که اقتباس از یکی از ملل شده باشد بيمورد بود. این است که صنعت ایران ترکیبی گردید از صنایع مختلفه و آنچه ایرانیان در اینخصوص ابداع کردند طرز ترکیب این صنایع بیکدیگر است تا در نظر هم زیبا نماید و هم عظمت عصر هخامنشی را برساند - در این خصوص ایرانیان منتهای ذوق و سلیقه را بکار بردند بقسمی که صنعت ایران صنعت مخصوصی گردید که از صنعت سایر ملل متمایز است یکی از مستشرقین دانشمند چنین گفته «صنعت ایران ترکیبی است که از میل شاهنشاه بوجود آمده چه تمام اشکال صنعتی مشرق را که پادشاه در ایالات آسور، مصر و مستملکات یونان در آسیا مشاهده کرده و جلب توجه او را نموده بطور مصنوعی و بامراعات آنچه عظمت را نشان دهد وحدت داده و طرز خاصی بوجود آورده است و بالاخره میتوان گفت این صنعت نتیجهٔ ارادهٔ شاهان صنعت دوست مقتدری است که عظمت را نصب العین خود قرار داده اند» - پس صنعت ایران نماینده باعظمت عصر هخامنشی است .

باهمه این احوال باید دانست که صنعت ایام هخامنشی دنبالهٔ يك صنعت ملی است که مصالح آنرا تغییر داده و طرزهای دیگری با مراعات تناسب بر آن افزوده اند قصر گیاسار پادشاه ماد در همدان نمونهٔ این صنعت است و کورش کبیر پس از شکست مادیها قصری در بازار همدان بنا کرد که تا زمان اسکندر برپا بود و اگر چه دارای ستونهای متعدد نبوده میتوان گفت بنای استخر (تخت جمشید) تکه‌یل آن بنای ملی است و قطعاً تقلید از معماری مصر نیست چه در زمان کورش هنوز ایرانیان مصر را رافتح نکرده بودند .

نزدیک مشهد مرغاب مقبرهٔ کورش است که سقفش دارای دو نشیب است -

این مقبره عبارت از اطاق کوچکی است که بر روی شش طبقه سنگ قرار گرفته و هر طبقه بقسمی بر روی طبقه دیگر واقع شده که تشکیل مرتبه‌های مختلفی میدهد. مهمترین آثار ایام هخامنشی تخت جمشید در بازار **ساد** است که یونانیان **پرسیپولیس** نامند عظمت این بنا امروز هم از خرابه‌های آن هویداست. در ساختن قصور و ابنیه این بنای عظیم اکثر پادشاهان هخامنشی دخالت داشته‌اند ولی میتوان گفت که مهمترین کاخهای آن در زمان **داریوش کمبیز** و **خشایارشا** بنا گردیده است. قصور **داریوش** و **خشایارشا** در عرصه مسطحی بالای دورشته پله‌های عظیم



« آرامگاه کورش بزرگ در بازار گاد »

ساخته شده و از همه مجلل‌تر قصر **خشایارشا** است که نزدیک آن مجسمه دو گاو بصورت انسان است در روی جدارها با کمال مهارت تصویر مستحفظین قصر، میر-آخوران و کسانیکه برای پادشاه هدیه می‌آوردند حجاری شده‌است. تخت جمشید دارای ستونهای متعددی بوده و طرز سرستونها از مختصات صنعت ایران است و در هیچ بنای دیگر بدان شکل مشاهده نمیشود و عبارت از دو گاو است که پشت بر یکدیگر کرده‌اند. تزیینات و تجمل ابنیه بواسطه کاشیها یا آجرهایی که روی آنها را با مینا، برنز، طلا یا نقره می‌پوشاندند نظر هر بیننده را خیره مینمود. در بازار گاد حجاری بر جسته مشاهده میشود که در یک قطعه سنگ آهک نقش شده - این حجاری

شخصی را نشان میدهد که لباس درازی در بر کرده و دارای چهاربال است و شاید صورت فرشته باشد.

در پشت قصرهای پرسپولیس (تخت جمشید) سه دخمه است و بفاصله پنج کیلومتر از مقابر مذکور در محلی که امروز نقش رستم نامند چهارمقبره دیگری است که در کوه کنده شده‌اند. در اندرون دخمه داریوش که در نقش رستم است هیچگونه کتیبه و آثاری نیست ولی در بیرون دخمه در روی صخره‌ایوانی ساخته‌اند که دارای چند ستون است و مجلسی حجاری شده که در آن ۲۸ نفر در دو طبقه تخت پادشاه را نگهداشته‌اند. پادشاه از دست چپ بر کمانی تکیه کرده و دست راست خود را طرف آتش مقدس دراز نموده است.

در بعضی از نقاط ایران ابنیه‌ایست که آتشکده نامند و مسأله مهم دانستن تاریخ بنای آنهاست چه جای شك نیست که در آنجا آتش مقدس رامی‌افروختند و شکل آنها که مانند کوره چهارزویه است، این موضوع را تأیید مینماید. در نقش رستم در طرف یسار دخمه دو آتشکده است که در صخره کنده‌اند و در بازار گاد نزدیک مقبره کورش پایه دو آتشکده مشاهده میشود که عبارت از سنگهای مکعبی است که وسط آنها تهی کرده‌اند و امروز آنرا تخت طاوس مینامند.

ابنیه‌ای در سرستان و فیروز آباد یافت میشود که تاریخ آن درست معلوم نیست و اغلب متخصصین آن را از آثار بعد از هخامنشیان میدانند. اما در شوش ابنیه مهمی بوده که اکنون از آن خرابه بیش نمانده است.

کتیبه‌هایی که سلاطین هخامنشی از خود بیادگار گذاشته‌اند بر سه زبان است: پارسی باستانی، زبان انزانی یا شوشی و لسان بابلی ولی بعضی از آنها فقط پارسی باستانی است که

کتیبه، خط
وزبان

در باریان و خانواده سلطنتی بدان تکلم میکرده‌اند. کلیه این السنه را با حروف میخی می‌نوشتند و گویند اساس این حروف از خط بابلی اقتباس شده آنرا نهایت

ساده و مختصر کرده‌اند و بجای صدها علامات و اشکال که در خط بابلی بوده خط میخی فارسی فقط ۳۶ علامت و چند شکل معین داشته است - مهمترین کتیبهٔ ایام هخامنشی کتیبهٔ معروف بیستون است که در آن داریوش بزرگ شرح اقدامات خود را میدهد و بسه زبان نوشته شده است - داریوس امر کرد این کتیبه را رونویس و ترجمه کرده و در اطراف ممالک خود منتشر نمایند .

فصل سوم

اشکانیان

پس از فوت اسکندر ممالک مفتوحه بین سرداران او تقسیم
ملاحظه گردید **پرديک کاس**^۱ به نیابت سلطنت آسیا انتخاب شد و
ارزیده^۲ جانشین اسکندر در اروپا گردید. هر یک از ساتراپانصیب سرداری گشت^۳
مصر را **بطلمیوس**^۴ سوریه را **لامدن**^۵ ماد را **پیتن**^۶ کاپادوکیه را **اومن**^۷ کلیکیه
را **انتیگون** متصرف گشتند، هند درید حکمرانان بومی و آذربایجان در دست
«آزرباد» ساتراپ ایرانی باقی ماند و این قطعه ایران بنام اوموسوم گردید - حکومت
مرکزی وجود نداشت و سرداران دم از استقلال میزدند «پرديک کاس» خواست
وحدت ممالک مفتوحه را نگهدارد ولی بطلمیوس او را در مصر شکست داد و بدست
سربازان خویش کشته شد - «اومن» را «انتیگون»^۸ در شوش مغلوب نمود و خواست
جانشین اسکندر گردد ولی «سلوکوس»^۹ مانع از آن گردید و «انتیگون» با وجود
مساعدت پسرش «دمتریوس»^{۱۰} کاری از پیش نبرد و مغلوب شد و قسمت اعظم ممالک
مفتوحه اسکندر در آسیا بدست سلوکوس جانشینان او افتاد.
آغاز تاریخ سلطنت سلوکوس کیان از سنه ۳۱۲ قبل از میلاد است پایتخت آنان
در ابتدا بابل بعد سلوکیه و در آخر انطاکیه در شام گردید. روابط سلوکوس با
حکمرمایان هند حسنه بود.

1 - Perdicas

2 - Arrhidée

۳- در آن موقع «رگسانا» زن اسکندر حامله بود و چون پسرش آورد نام او را اسکندر
بناده پادشاه خواندند و بی سودی نبخشید و در آخر او را گرفته و محبوس کرده بقتل رساندند.

4 - Betolimaus

5 - Laoméden

6 - Peithon

7 - Auméne

8 - Antigone

9 - Seleucus

10 - Démétrius

قبل از اینکه بتاریخ اشکانیان پردازیم لازم است بدین نکته اشاره شود که در مشرق ایران مملکتی تشکیل گردید که آنرا یونان و باختر نامند - مؤسس آن «دیودوتوس»^۱ دوم در ابتدا سکه بنام «آنتیوکوس» دوم^۲ پادشاه سلوکی زد ولی چون دعوی استقلال کرد سکه را بنام خود نمود و حدود ممالکش از سفید تا مرو بود .



در زمان آنتیوکوس دوم که از سنه ۲۶۱ تا ۲۴۲ قبل از میلاد سلطنت نمود ایالت پارت مستقل گردید. نام پارتین یا (پرتو) در کتیبه بیستون جزء ایالات ایران برده شده و امروز جای شك نیست که اهالی آن آریائی تژاد بوده اند .

اشك اول - ارشك یا اشك که مؤسس سلسله اشکانیان است. در سنه ۲۵ قبل از میلاد بمساعدت قبیله چادر نشین «پارنی»^۳ که شعبه‌ای از قوم «دهه»^۴ بوده خود را از تحت حمایت سلوکیان مستخلص ساخت - گویند در جنگی که با باختران نمود کشته شد (۲۴۸ ق . م) پادشاهان اشکانی با احترام او کلمه اشك را بر نام خود افزودند .

تیرداد اول - پس از اشك اول برادرش تیرداد اول جانشین او گردید و ایالت «هیرکانی»^۵ گرگان و دارالملک آن «زدراکارتا»^۶ و (استراباد) را بتصرف خویش در آورد و با مساعدت «دیودور دوم»^۷ حکمران یونان و باختر لشکر سلوکیان را شکست داده و استقلال پارت را مستحکم نموده خود را ملقب بشاهنشاه کرد و مبدأ تاریخ پارتها از همان زمان است (۲۴۷ ق . م) .

کلیه پادشاهان اشکانی نسب خود را بسلسله هخامنشی رسانده و پدر اشك و تیرداد را «فریاپیت»^۸ نام پسر یکی از پادشاهان هخامنشی میدانستند - تیرداد با استحکام قدرت خویش بکوشید و برای خود قصری نزدیک شهر ایپورد بنا کرد و

1 - Diodotos

2 - Antiochus

3 - Aparniens

4 - Deha

5 - Hyr Canie

6 - Zadracarta

Piodore

8 - Phriapites

آنها دارا نام نهاد ولی پایتخت او شهر (هکاتمپیل) یعنی شهر صد دروازه بوده که خرابه آن در جنوب غربی دامغان مشهود است .

اردوان اول - این پادشاه در سال ۲۱۴ بجای پدرنشست و تاسمئیه بنت كندوباد را از او خواستگاری کرد. در ابتدا شهر همدان را فتح کرد ولی بعد از آنتیوکوس سوم شکست خورده و پایتختش بدست سلوکیمان افتاد و تا گرگان او را تعقیب کردند . آنتیوکوس که میدانست این غلبه موقتی است و در گرگان هم کاری از پیش نبرد با اردوان معاهده بست و او را بسطنت ایران بشناخت .

فریابیت - پس از مرگ اردوان پسرش فریابیت سلطنت کرد و واقعه مهمی در زمان او رخ نداد .

فرهاد اول - «فراآت»^۱ پسر فریابیت است در زمان خویش «مارد» یا مردهای تپورستان (طبرستان و مازندران) را مطیع خود ساخت و آنها را وادار کرد ابواب بحر خزر را : حافظت کنند.

مهرداد اول - فرهاد مهرداد اول را که برادر او بود بجانشینی خویش معین کرد این پادشاه ۳۷ سال سلطنت نمود (از ۱۷۴ الی ۱۳۶ ق - م) و دولت پارت را نهایت قدرت بخشید . مرورا از باختریان بگرفت و ایالت ماد را از دست امرای نیم مستقل آن مستخلص ساخت و دامنه فتوحات خود را تا عیلام ، فارس و بابل رسانیده «دمتریوس» دوم پادشاه سلوکی را اسیر ساخت

فرهاد دوم - فرهاد دوم پسر مهرداد اول است و برای اینکه «آنتیوکوس هفتم» پادشاه سلوکی را بچنگ داخلی مشغول سازد برادر او دمتریوس را که مهرداد اسیر کرده بود زها ساخت تا مدعی سلطنت برادر گردد . سپس آنتیوکوس را شکست فاحشی داد و حکمفرمای سلوکی در عرصه کارزار زخم کاری برداشت . فرهاد چنانی بعد باطایفه سکاها که در افغانستان و سیستان تفرک یافته بودند بچنگید و در حین کارزار یات فوج از اسرای یونانی بدشمن ملحق گردید و بالنتیجه فرهاد دوم شکست خورده کشته شد (۱۲۵) .

اردوان دوم - اردوان دوم عم فرهاد است که در جنگ با اقوام «یونچی»^۱ کشته شد. (۱۲۴) در همان اوان سکاها در قسمتی از ایران که امروز سیستان نامند اقامت گزیدند^۲ و قدرتی بدست آوردند.

مهرداد دوم - یا اشک نهم پسر اردوان دوم است که چون بتخت نشست دو نفر مدعی سلطنت او گشتند ولی مهرداد فتنه آنان را در سال اول سلطنت خویش فرونشاند، سپس آن پادشاه بزرگ اشکانی بتوسعه مملکت خود پرداخته در سرحدات شرقی جنگهای نمایانی کرد و از طرف غرب مملکت خود را تافرات و ارمنستان وسعت داد.

ملاحظه - این نکته قابل ملاحظه است که در زمان این پادشاه روابط ایران با روم شروع شد - در آسیای صغیر مهرداد ششم معروف بپادشاه «پنت»^۳ (که نباید با مهرداد پادشاه اشکانی ایران اشتباه کرد) تشکیل دولت مقتدیری داده و راه رومیان را سد نمود و از سنه ۹۰ تا ۶۳ قبل از میلاد مردانه با آنان جنگید لیکن در آخر در نتیجه یانگیگری پسرش بوسیله غلامی خود را بهلاکت رسانید و کار بکام رومیان شد. از طرف دیگر رومیان در سنه ۶۴ قبل از میلاد آخرین متصرفات سلوکیان را در سوریه بتصرف خود در آوردند و قصد تسخیر ایران و هند را داشتند - در اینجا است که خدمت اشکانیان بایران و قابلیت پادشاهان آن بیش از پیش معلوم میشود چه پادشاهان این سلسله نه فقط ایران را از قید سلوکیان مستخلص ساخته و مجدداً تشکیل دولت شاهنشاهی مقتدیری دادند بلکه در مقابل رومیان که دارای خوی سلحشوری بوده و لشکری منظم داشتند با کمال شجاعت و مردانگی ایستادگی کرده و در اغلب اوقات آنان را شکست داده وارد مستملکات آنها شدند.

سندروک یا «سنتروک»^۴ - پس از مهرداد دوم مدتی تاج و تخت ایران بی پادشاه ماند تا اینکه در سنه ۶۷ ق. م - سرداری بنام «سنتروک» برادر فرهاد دوم یا پسر اشک «دیکایس»^۵ خود را شاهنشاه خواند. در زمان او تیمیگران پسر شاه ارمنستان

1 - Aye tchi

۲ - قبل از این واقعه آن قطعه خاک ایران را «زرننگ» مینامیدند. از آن تاریخ آنرا سیستان یعنی محل سکاها نامیدند - این کلمه بعد بمبدل به سیستان و سیستان گردید.

3 - Roi de Pont

4 - Sanatroikés

5 - Dikaios

دارالمک آذربایجان را متصرف گشته نواحی فرات و دجله را بیادغارت داد^۱

فرهاد سوم - فرهاد سوم (اشک یازدهم) در سنه ۶۹ بر جای پدر نشست و در هنگام مبارزه تیگران حکمفرمای ارمنستان با «پمپه»^۱ سردار مشهور رومی دخالت نمود و از جنگ آنان استفاده کرده بین النهرین را که پدرش از دست داده بود مجدداً مطیع خود ساخت. این پادشاه را پسرانش (مهرداد سوم و ارد اول) در سنه ۶۷ مسموم ساختند.

مهرداد سوم - مهرداد پسر فرهاد سوم چهار سال سلطنت کرد - بیرحمی او باعث شد که اعیان و اشراف او را از سلطنت خلع کردند و «ارد» پس از تسخیر بابل که مهرداد برای خود حصنی متین نموده بود ویرا به قتل رسانید .

ارد اول - ارد اول معروف به اشک سیزدهم پس از عزل برادرش در سنه ۵۵ میلادی بر تخت نشست و یکی از پادشاهان بزرگ اشکانی است. مهمترین واقعه‌ای که در زمان او رخ داد جنگ مشهور حران (در ماوراءالنهر) است که در سنه ۵۳ قبل از میلاد واقع گشت - توضیح آنکه «آبگاردوم»^۲ امیر «اسرون»^۳ سردار رومی «کراسوس»^۴ را که یکی از روسای سه گانه دولت روم بوده و فرمانفرمائی سوریه را داشته تشویق بجنگ با ارد نمود . پادشاه اشکانی عواقب وخیم جنگ را به کراسوس گوشزد نمود ولی سردار رومی افزوی کبر و غرور جوابی داد که چاره‌ای جز جنگ نبود - ارد وارد ارمنستان گردید و سردار نامی خود «سورنا»^۵ را بجنگ کراسوس در بین النهرین فرستاد و در جنگی که در جلگه های بین النهرین رخ داد سواران اشکانی که در تیراندازی نهایت مهارت داشتند بجنگ و گریز پرداخته و رومیان را در محل های بی آب و علف کشیده آنان را در زیر بارانی از تیر بهلاکت رسانیدند - پسر قابل کراسوس موسوم «پوبلیوس»^۶ کشته شد و چون سر او را بر سر نیزه نمودند سواران اشکانی بیش از پیش بر تهور خود افزوده ضربت های سختی بر رومیان وارد آوردند - بروایتی در موقع مذاکرات اصلاحی کراسوس در میان هیاهو کشته شد - عاقبت بیش از بیست هزار رومی کشته و ده هزار اسیر را بمر و بردند

1 - Pompée

2 - Abgar

3 - Osrhoene

4 - Crassus

5 - Suréna

6 - Publius

و سر کراسوس را بریده برای ارد در (ارتاکسانا)^۱ در ارمنستان فرستادند - این جنگ برای رومیان گران تمام شد و انعکاس غریبی نمود و دانستند جنگیدن با دولت اشکانی کارسپلی نیست .

گویند ارد ، طیسفون (کنزیفون) را پایتخت خود قرار داد و شکست رومیان او را در اندیشه حمله بسوریه انداخت ولی در لشکر کشی بانظاکیه سردار پارت بنام ازاك^۲ کشته شد . نه سال بعد پسر ارد موسوم به پا کر (پا کروس)^۳ جبران آن شکست را بنمود ولی در سنه ۳۸ پس از آنکه پا کروارد بیت المقدس شد و آنتیگن^۴ پسر اریستوبول^۵ را ملقب به شاه آنحدود کرد ازونتیدیوس^۶ شکست خورده در سوریه شمالی کشته شد . ارد از این پیش آمد متأثر شده در سنه ۳۷ سلطنت را به پسر دیگر خود فرهاد چهارم تقویض کرد .

فرهاد چهارم - فرهاد چهارم یا اشك چهاردهم برای اینکه در مقابل خود مدعی نداشته باشد برادران خویش را بقتل رسانید و پدرش را هم که او را ملامت میکرد در زیر بالش خفه کرد در زمان او آنتوان سردار رومی برای انتقام از شکست کراسوس قصد نواحی فرات را کرد .

چون از طرف ابرانیان در آنحدود مقاومت دید بطرف دارالملک آذربایجان (اکنون آن محل را تخت سلیمان نامند) بشتافت ولی شکست سختی در آنحدود خورده مجبور بازگشت گردید و پس ازدادن تلفات بسیار و تحمل مصایب بشمار خود را بسختی بارمنستان رسانید . باز هم از زمان این پادشاه در نتیجه کشمکشهای ایران و روم ارمنستان در تحت حمایت ایران درآمد .

چون اگوست^۷ امپراطور دوم گردید برای ایجاد روابط حسنه بین دولتین کنیزك ایتالیائی موزا نام را تقدیم فرهاد نمود و پادشاه اشکانی هم تحت تأثیر آن کنیزك چهارپسر خود را بروم فرستاد و قصد آن کنیزك این بود که تخت و تاج به پسر او فرهاد پنجم برسد و هم برای این مقصود فرهاد را مسموم ساخت

1 - Artaxata 2 - Osakés 3 - Pacorus 4 - Antigono
5 - Aristo Bule 6 - Ventidius 7 - Auguste

فرهاد پنجم - فرهاد پنجم پسر فرهاد چهارم و کنیزك ایتالیائی است که تقریباً دو سال قبل از میلاد بمساعدت مادرش بر تخت نشست و بایکدیگر سلطنت کردند ولی دوره فرمانروائی آنها بیش دو سال بطول نینجامید^۱ و غاصبی بنام ارد دوم بر تخت نشست. **ارد دوم** - ارد اول چهار سال سلطنت کرد و در شکار گاه کشته شد (۶ بعد از میلاد) .

وانان اول - این پادشاه که رومیان او را ونونس^۱ نامند پسر ارشد فرهاد چهارم است که در روم تربیت یافته بود و چون آشنا با اخلاق و آداب شرقیان نبود او را از سلطنت خلع کرده اردوان سوم را پادشاه ساختند .

اردوان سوم - در زمان اردوان - تیرداد نامی بتحریرك رومیان بمخالفت برخاسته و حتی داخل طیسفون گردید ولی در آخر اردوان بدفع او موفق شد، همچنین اردوان قصد تسخیر ارمنستان که فرهاد پنجم بر رومیان واگذار کرده بود نمود. ولی ازا اجرای این مقصود ممانعت سخت بعمل آمد . اردوان پس از سی سال سلطنت درگذشت .

واردان - پس از مرگ اردوان پسر او واردان^۲ حضور نداشت و گودرز (گتارز)^۳ غیبت او را غنیمت شمرده پایتخت را بگرفت ولی طولی نکشید که شکست خورده و واردان بجای پدرتکیه زد . گودرز برادر خود را از مواضعه که بر علیه او شده بود مستحضر ساخت و در مقابل این خدمت پادشاه اشکانی از تقصیر سابق او درگذشت و واردان در سنه ۴۵ میلادی کشته شد .

گودرز - گودرز پس از برادر خود واردان بر تخت نشست و پادشاهی بود پیرحم، مهرداد نوۀ فرهاد چهارم را شکست داد و گوشهای او را برید تا دیگر پادشاه نگردد. **وانان دوم** - پس از مرگ گودرز در سنه ۵۱ میلادی وانان دوم یا (ونونس) که حکم مرمانی آذربایجان را داشت پادشاه گشت و سلطنت او بیش از چند ماه طول نکشید.

۱ - تولد حضرت عیسی که مبدء تاریخ عیسویان است در زمان اگوست (اکتاویوس) واقع گشت این امر بطور معاصر با فرهاد چهارم و فرهاد پنجم ارد دوم و وانان بوده و میتوان گفت تولد حضرت مسیح در آخر سلطنت فرهاد پنجم واقع گشت .

بلاش اول - بلاش اول از سنه ۵۱ تا ۷۵ میلادی سلطنت نمود در زمان او جنگ بین ایران و روم در گرفت بلاش تیرداد را پادشاه ارمنستان کرد و کریوئین^۱ از طرف نرن امپراطور روم^۲ ارتاکسا را بگرفت و خواب نمود. در آن احوال بلاش مشغول امور داخلی و فرونشاندن شورش اهالی گرگان بود. پس از انجام این امور بارمنستان شتافت و بعد از کشمکش های زیاد چنین مقرر شد که تیرداد حکمران و بدین طریق قدرت ایران از ارمنستان تارود سند مسلم گردید.

پس از بلاش پادشاهانی بنام **بلاش** - **پاکرسوم** و **اردوان چهارم** بر تخت نشستند و شاید هر یک از آنها در قطعه ای از ایران مستقلاً حکمفرمائی داشتند.

خسرو - وقوع جنگهای داخلی بین پادشاهان اشکانی، **تراژان**^۳ امپراطور روم را در فکر انداخت که بایران حمله نماید. خسرو که از سنه ۱۰۷ میلادی بر تخت نشسته بود خواست امپراطور را از این اقدام منصرف نماید و بهمین سبب هدایائی برای او فرستاد و پیشنهاد هائی کرد که مقبول نیفتاد. بنابراین **تراژان** از دجله عبور نمود «سلوکیه» را بگرفت. فتح این شهر اندیشه جهانگیری **تراژان** را تقویت کرده قصد آن نمود که دامنه فتوحات خود را مانند اسکندر تا هند رساند. خسرو که از مقابل **تراژان** فرار اختیار کرده بود، اهالی را بشورش تحریک کرد و با اینکه امپراطور روم پسر خسرو را رسماً در تیسفون بر تخت نشاند سودی نبخشید و شورشیان **تراژان** را مجبور بعقب نشینی کردند. **تراژان** در سنه ۱۱۷ دز کیلیکیه مرد^۴ و جانشین او «آدرین»^۵ دانست که تسخیر ایران با وجود ضعف دولت اشکانی کارسپلی نیست بنابراین در سنه ۱۲۳ با خسرو صلح نمود و ایالات مفتوحه را مسترد داشت. هفت سال بعد خسرو وفات کرد.

بلاش دوم - برادر بزرگتر خسرو بود و هیجده سال سلطنت کرده است.

بلاش سوم - بلاش سوم از سنه ۱۴۸ الی ۱۹۴ میلادی سلطنت کرده و برادر

1 - Gorbulon 2 - Néron

3 - Trajan

۴ - کیلیکیه در خاک آسیای صغیر قدیم و ترکیه فعلی قرار داشت

5 - Adrien

خود پاگردا برجای دست نشاندۀ رومیان، بر تخت ارمنستان نشاند ولی از رومیان شکست خورده سلو کیه طعمه حریق گردید و قصر طیسفون خراب گشت و قسمت غربی بین‌النهرین در دست رومیان افتاد.

بلاش چهارم - پس بلاش سوم است. در زمان او مجدداً جنگ بین ایران و روم در گرفت. امپراطور روم سور هفتم نصیبین را دارالمهمات بزرگی نمود و لشکر رومی داخل طیسفون شده آن شهر را بیاد غارت داد. شهر الخضر مقاومت سختی کرد و ماشینهای جنگی رومیان را بوسیله آتش محترف ساخت، امپراطور روم مجبور گردید از تسخیر آن صرف نظر کند. بلاش چهارم در سنه ۱۹۷ وفات نمود.

بلاش پنجم و اردوان پنجم - پس از بلاش چهارم بین دو پسران او بلاش پنجم و اردوان نزاع در گرفت و سرانجام کشور ایران را بین خود تقسیم کردند و این اوضاع ضعف سلسله اشکانی را بخوبی میرساند.

در آن هنگام امپراطور روم «کاراکالا»^۱ بعنوان گرفتن دختر اردوان بالشکر زیادی بحدود ایران آمد. پادشاه اشکانی که تصور نمینمود امپراطور روم در این موقع غدر کند با عده کمی بخیمه اورفت، ناگاه رومیان بر آنان حمله آوردند و بسیاری را بکشتند. اردوان از آن مهلکه خود را نجات داد و در صدد انتقام بود که خبر فوت «کاراکالا» و برقرار شدن امپراطوری «ماکرتینوس» بوی رسید. این امپراطور خواست با اردوان صلح نماید ولی چون پیشنهادهای اردوان قبول ننگردید جنگ شروع شد، اردوان رومیان را زیر دیوارهای نصیبین بسختی شکست داد و رومیان مجبور گردیدند با شرایط سنگینی صلح نمایند.

با همه این احوال آفتاب اقبال اشکانیان رو بزوال بود و در زمان اردوان^۲ سلسله اشکانی منقرض گردید و ارشیر بابکان چنانکه شرح خواهد آمد تشکیل سلسله جدیدی بنام ساسانیان داد.

1 - Septime sevère

2 - Caracalla

۳ - بعضی این پادشاه را اردوان چهارم دانند و گویند در سنه ۲۱۶ برادر خوش را

شکست داده از بین برد.

جهانداری اشکانیان

تشکیلات، مذهب و صنایع دوره اشکانی

چنانکه گفتیم سلسله اشکانی از یکطرف ایران را از قید سلوکیان نجات داد و از طرف دیگر سالهای دراز بارومیان جنگیده مانع پیشرفت آنان در ممالک شرقی گردیده و راه را برای سلاطین ساسانی باز کردند. از این حیث سلسله اشکانی یکی از سلسله‌های مقتدر ایران باستان است. با اقتدار فراوانی که پادشاهان اشکانی در ممالک خود داشتند و موضوع را باید در نظر گرفت یکی آنکه حکمفرمایان بعضی از ایالات ایران نیمه استقلالی از خود داشته، یعنی در اداره کردن امور داخلی خود تقریباً آزاد بودند و فقط در مجلس انتخاب شاهنشاه جدید حاضر گردیده و در موقع جنگ بادشمن او را کمک مینمودند. دیگر آنکه شاهان اشکانی دارای دو مجلس مشورت بوده‌اند مرکب از شاهزادگان و اعیان درجه اول و روحانیون و از اینجهت، مخصوصاً بواسطه نفوذی که مجلس اعیان در امور دولتی داشته نمیتوان گفت شاهان اشکانی دارای حکومت مطلقه بوده‌اند.

اما مذهب پادشاهان آن سلسله ترکیبی بوده است از مذهب آریائی‌های باستانی و آئین زردشتی و عبادت مهر^۱ و پرستش بعضی از اربابانواع یونانی. از

۱ - آئین مهر - در فصل مربوط بهخامنشها اشاره کردیم که نام مهر برای اولین دفعه در کتیبه‌های میخی اردشیر دوم برده شده است ولی اساس آئین پرستش مهر از زمانهای قدیم یعنی آن موقعیکه ایرانیها و هندیها هنوز مهاجرت نکرده بودند مرسوم بوده است. معلوم نیست طرز پرستش مهر در زمان اشکانیان در ایران چه قسم بوده ولی بيمورد نیست که در خصوص این آئین در ممالک غربی چندکلمه در اینجا گفته شود - آئین مهر در آسیای صغیر و بین‌النهرین نشو و نما کرده و کلدانه در زمان اشکانیان زمین مقدس مهر پرستان گردید و در بابل معبدی برای مهر بنا کردند - عده‌ای از مغان که بعد با آسیای صغیر (مخصوصاً در کاپا دوکیه و پنت) مهاجرت کردند مدتها در بابل اقامت نموده و بواسطه نفوذ روحانی که داشتند عقاید آریائی مخلوط با عقاید سامی (ستاره پرستی کلدانی) گردید و اساس آئین مهر عبارت از ترکیب این دو عقیده مختلف است که بعد حجازهای یونانی در تجسم آن علائم جدیدی بآن افزودند.

اینرو آئین اشکانیان به بی‌آلایشی اعتقادات پادشاهان هخامنشی نبوده ولی در هر حال پادشاهان اشکانی مذهب سایرین را محترم میدانستند و در پیشرفت سایر مذاهب بدیده بغض نمینگریستند. از قرار معلوم یکی از پادشاهان اشکانی که بعضی بلاش اول و برخی بلاش سوم نوشته‌اند در صدد جمع‌آوری جزوه‌های متفرق اوستا برآمد ولی تاچه اندازه باین امر موفق شد معلوم نیست. در ایام اشکانیان اجرای مراسم مذهبی بدست مغان بوده و در قطعه فارس حکمفرمایان نیم مستقل آئین مزدیسنی را ترویج مینمودند.

صنایع دوره اشکانیان نسبت بدوره هخامنشیها چندان قابل توجه نیست و از آثاری که به آن دوره منسوب داشته‌اند یکی خرابه قصرها ترا (الحضر) است در ساحل دجله که در میان محوطه بوده و دو قلعه محکم داشته و دیوار عظیمی آنرا احاطه میکرده است. چنانکه گذشت «تراژان» و «سور هفتم» نتوانستند آنرا فتح کنند. این بنا اساساً اثر ذوق ایرانی است ولی آثار رومی در طرز ساختمان سقفها و گچ‌بریها مشهود است. بالای قصر پادشاه گنبدی افراشته بودند و بایاقوتهایی که

مؤمنین باین آئین مراسم عبادت را در مناره‌ها بجای آورده و معابد خود را مخصوصاً نزدیک چشمه با آب روان قرار میدادند. در داخل معبد و انتهای آن حجاری برجسته مهر مشاهده میشد که مشغول‌کشتن گاوی است که از بدن آن انواع نباتات میروئید. از قرار معلوم در این آئین درجاتی بوده و از برای اینکه شخصی از درجه بدرجه دیگر داخل شود مراسم مخصوصی بعمل آورده میشد مثلاً چشمهای او را می‌بستند دستهایش را باروده جوجه مقید میساختند و او را وادار میکردند که از کودالی پر از آب ببرد بعد نجات دهنده میرسید و آن رشته‌ها را باز می‌کرد.

هر درجه اسم مخصوصی داشته مثلاً درجه کلاغ و شیر و امثال آن - معتقدین در مجامع مذهبی خود با نقابی که علامت درجه آنان بود حاضر میگشتند - علامت پیشرفت آئین مهر جنبه اخلاقی عملی آن بوده که انسانرا حاضر بمبارزه برای حیات میساخته است. همچنین معتقدین بآئین مهر ببقای بدی ایمان داشتند که در صورت بجا آوردن اعمال نیک روح آنها باقی مانده جزای نیک خواهند یافت.

آئین مهر در نتیجه لشکرکشی‌های «پمپه Pompée» بشرق در اروپا منتشر گشت و تا زمان کنستانتین بزرگترین رقیب آئین عیسویت بود. زولین معروف به مرتد (۳۱۱-۳۱۳) خواست آنرا مذهب رسمی کند ولی موفق نگردید علی‌ای حال مهر پرستی یک‌گونه آئین نظامی بوده و امپراطوران در ترویج آن جدیت نموده‌اند مثلاً در آخر قرن دوم کمند **Commode** در مجالس مخفی آنان حاضر گشت و جزء مؤمنین درآمد. در ۲۰۷ دیوکلسین **Diocletien** و گالر **Galère** و لیسینیوس **Licinius** معبدی برای مهر برپا کردند و زولین فوق‌الذکر در قصر خود در قسطنطنیه مراسم این آئین را بجای می‌آورد.

در زمینه آن با طلا صورت ارباب انواع نقش شده طاق مقعر اندرونی را تزئین و دیوار اطراف را با پارچه‌های زرنگار مزین کرده بودند. تمثال سرانسان دزسقف و ستونها مشاهده میشد - فی الجمله قصرالحضر دیده از زیبایی خیره مینمود و سقف آن رمز آسمان لاجوردی و ستارگان بود.

دیگر از آثار آن دوره دخمه «ورکا» است که اشکانیان اموات خود را در آنجا دفن میکردند. در این دخمه تابوتی یافت شده است از سنگ يك پارچه که روی آن بطبقات معینی تقسیم شده و در هر طبقه آن صورت انسانی حجاری شده است.

در کنتاور خرابه معبدی از زمان اشکانیان کشف شده و درهمدان معبدی بوده بنام معبد ناهید که رومیان هم در آنجا قربانی میکردند.

راجع به حجاری زمان اشکانیان در فوق اشاره بتابوت سنگی دخمه ورکا شد، گودرز بیاد گارفتگی که کرده و برمه‌راد و کاسبوس فائق آمده حجاری در بیستون از خود بیادگار گذاشته است. در این مجلس شاه براسب سوار و نیزه بردست دارد، همچنین در آنجا کتیبه‌ای بزبان یونانی مشاهده میشود.

از مسکوکات اشکانیان بهتر میتوان فن حکاکی آن عهد را دانست - این مسکوکات بطرز درخم (درهم) سوریه ساخته شده و روی آن سر پادشاه است و نقوش طرف دیگر مختلف است - در زمان اولین پادشاهان اشکانی تصویر اشك اول مؤسس آن سلسله را نقش میکردند که لباس نظامی دربرو کمانی در دست داشته. سپس تصویر مهرداد اول را که بدرجه الوهیت میپرستیدند نقش نمودند. همچنین عکس فیل، سرگوزن یا اسب در ظهر بعضی مسکوکات مشاهده میشود.

اشکانیان اساساً مخالف با زبان، آداب و مراسم ملل مختلفه نبوده و حتی درباریان و شاهزادگان زبان یونانی دانسته با آن تکلم میکردند و در دربار نمایشهای یونانی میدادند - ولی زبان اصلی آنها آریائی است و با زبان پهلوی که در عهد ساسانیان متداول بوده چندان فرق نداشته است. اگرچه خط میخی در ایام حکمرانی این سلسله از بین نرفت ولی معمول آن دوره خط سریانی بوده که با آن کلمات

پهلوی را مینوشتند - در بعضی از مسکوکات خط یونانی مشاهده میشود و چنانچه گفتیم کتیبه بیستون که از گودرز باقی است بخطوط یونانی است .

در زمان اشکانیان ایران آباد و تجارت رونق عظیمی داشته ، مال التجاره از طرف مغرب یعنی سوریه و فنیقیه از راه ایران بهندوچین حمل میشد . آبادی پالمیر (در سوریه) بیشتر بواسطه مال التجاره خروجی آن بوده که از طرف ایران بسایر نقاط شرق حمل میشده است .

فصل چهارم

ساسانیان

پس از ضعف دولت سلوکی در ایالتی که امروز بفارس موسوم است دولت نیم‌مستقلی تشکیل یافت که در ظاهر مطیع پادشاهان اشکانی بود. حکمفرمایان این دولت کوچک ضمناً سمت روحانیت داشتند و در مسکوکاتی که از آنها باقی است تصویر شاه آنحدود مشاهده میشود که در مقابل آتش مقدس ایستاده کمانی بردست دارد. دریک طرف آن آتش درفش کاویانی افراشته شده است. خطی که بر روی مسکوکات اخیر این حکمفرمایان است آرامی و بزبان پهلوی اشکانی است. چنانچه از این مسکوکات معلوم میشود بعضی از این حکمرانان بخود لقب «ملک» «ملک‌شاه» داده و بعضی دیگر خویشتن را «قرانکرا» که بمعنی آتش ساز است ملقب نموده‌اند ولی مورخین شرقی آنها را هیربد خوانده و همین موضوع بخوبی میرساند که آنان سمت روحانیت داشته‌اند. آئین مغان زمان هخامنشی درمیان این طبقه محفوظ بماند.

مؤسس سلسله ساسانی و احیا کننده آئین مزدیسنی اردشیر

بابکان است که در اطراف حیات او مانند سرگذشت سایر

اردشیر
بابکان

بزرگان حکایات و اساطیر بسیار نقل شده ولسی بموجب

کتیبه‌هایی که از این پادشاه وپسر او بیادگار مانده معلوم میشود که اردشیر پسر

بابک است. مورخین ایرانی هم بر همین عقیده‌اند و ساسان را جد اردشیر میدانند

و از این سبب این سلسله را ساسانیان نامیده‌اند.

مورخین رومی معاصر با اردشیر او را از اهل پارس دانسته و آنچه از روایات

مختلف برمیآید میتوان تقریباً یقین نمود که اردشیر بابکان حکمفرمای مووروثی ایالات فارس یا قسمتی از آن بوده است.^۱

اردشیر خیالات بلند در سرداشت و قصد آن نمود که ممالک ایران را متحد ساخته تشکیل دولت مقتدری مانند هخامنشیان دهد. برای پیشرفت مقصود ابتدا بکرمان حمله آورد و پس از شکست بلاش نام حکمران آنحدود اراضی او را جزء منصرفات خود کرد^۲ سپس بطرف اصفهان، شوش، عمان و ایالات دیگر متوجه شده آن نواحی را یکی بعد از دیگری داخل در قلمرو و اقتدار خود قرار داد. اردوان چون این اوضاع را مشاهده نمود، لشکری ترتیب داده بفارس حمله کرد ولی نتیجه آن محاربه و جنگ دیگری که بین اردشیر و اردوان رخ داد قطعی نگردید در جنگ سوم که اردوان بالشکر زیادی آماده آن شده بود و در دست هرمز-دگان (نزدیک شوش) روی داد، اردوان مغلوب گردید (۲۲۴).

فتح هرمزدگان اردشیر را مالک شرقی ایران کرد و دو سال بعد از آن طیسفون بدست او افتاد، اقدامات خسرو اشکانی حکمفرمای ارمنستان علیه اردشیر چندان سودی نبخشید و فقط توانست استقلال خود را حفظ کنند.

چون ممالک ایران بر اردشیر مسلم گشت در اندیشه نبرد با رومیان افتاد و از پیغامی که به الکساندر سور^۳ امپراطور روم فرستاد معلوم میشود که این پادشاه ساسانی دخالت رومیان را در آسیا بیجا دانسته و مستملکات آنان را در آنحدود

(۱) روایت دیگری که از این خانواده نقل شده این است :

پدر بابک ساسان نام مؤید معبد ناهید در فارس بوده و مادرش دختر حکمفرمای سلسله بازرنگی و «رام بهشت» نام داشته بابک در زمان پدر حکمرانی شهر کوچک «خیر» (بین سروستان و نیریز) را داشته و پس او اردشیر هم در زمان پدر خویش «ارک پت» دارا برگرد شد. بابک بر علیه حکمران پارس «گوزهن» قیام کرد و پس از کشتن او از اردوان پنجم درخواست نمود که پس بزرگ او شاپور را بحکمرانی آنحدود بشناسد ولی اردوان قبول نمود. پس از بابک شاپور برخلاف میل اردوان زمام امور آنحدود را در دست گرفت و فوت او (در اثر خراب شدن سرداب قصر) اردشیر را حکمران مطلق آنحدود کرد.

(۲) گویند اردشیر پس از فتح کرمان پسر خود را که آنهم اردشیر نام داشت حکمران آنحدود کرد و از آنجهت دارالملک آن ایالت را «به اردشیر» نامیدند و در زمان اسلام برد سیر گشت.

از املاک موروثی خویش محسوب میداشته است - طولی نکشید که اردشیر از دجله عبور کرد و ایالت رومی بین‌النهرین را بتصرف خود درآورد . الکساندر در مقابل او شتافت و لشکر خود را بسه قسمت کرد: قسمتی را از طرف ارمنستان بامساعدت خسرو مأمور حمله بایات ماد نمود . قسمت دیگر را از جنوب بطرف فارس فرستاد و قسمت سوم بقیادت شخص امپراطور بین آن دو قرار گرفت - لشکر ارمنستان و فارس کاری از پیش نبردند و لشکر شخصی امپراطور بکلی مغلوب گردید . با اینکه فتح نصیب ایرانیان گشت بجهاتی که هنوز مجهول است نتایجی که منظور اردشیر بود بدست نیامد ولی در سال ۲۳۷ اردشیر نصیبین و حران را فتح کرد .

پس از این وقایع اردشیر متوجه ارمنستان شد و پادشاه آنحدود را بتدبیر مخصوص بقتل رسانیده آن مملکت را جزء ایران کرد و ضمناً اغلب از رؤسای ارمنستان بخاک روم پناهنده گشتند .

اردشیر پادشاه بزرگ و عاقلی بود و کارهای مهمی نموده و چون بر آن عقیده بود که تخت و آتشکده تفکیک ناپذیر است از اینرو بر قدرت مؤبدان بیفزود و آتشکده‌ها را آباد کرد . تجدید آئین زردشت و جمع‌آوری اوستا و ترجمه و تفسیر آن از عهد اوست .

اردشیر مانند پادشاهان هخامنشی قوای نظامی را تحت حکم خود داشت ، فرماندهان لشکر و سرکردگان را شخصاً انتخاب میکرد . حقوق نظامیان را مرتب میپرداخت و همیشه لشکری حاضر برای جنگ داشت - از مجموع گفتاری که باردشیر منسوب است معلوم میشود که این پادشاه نه فقط در جهانگیری ید طولانی داشته بلکه در جهانداری و طرز سیاست از پادشاهان بزرگ روشن فکراست . در زمان خویش شهرهای بزرگی بنانهاد و بعضی از شهرهای ایران تازمان استیلای عرب بنام او معروف بوده .

از گفته بعضی از مورخین شرقی و سکه‌های او آخر اردشیر میتوان حدس زد که اردشیر در او آخر عمر پسر خویش شاپور را با خود در سلطنت شریک گردانید .

علی ای حال اردشیر در سال ۲۴۱ میلادی وفات نمود و شاپور پادشاه شد در ابتدای سلطنت او، ارمنستان خواست استقلال خود را بدست آورد ولی شاپور بسهولت انقلاب را رفع کرد قسمی که دیگر در تمام مدت سلطنت او ارمنستان جرأت آن نمود که علم مخالفت برافرازد. همچنین شهر معروف حران را با تدبیر بگرفت و خواست با دولت روم پنجه نرم کرده نقشه پدرش را تعقیب و عملی کند. در ابتدا لشکر ایران از بین النهرین عبور کرده «نصیین» را گرفت و بشام حمله آورده شهر انطاکیه را که دارالملک شرقی رومیان بود بتصرف درآورد، ولی در سال دوم سلطنت شاپور لشکر ایران از «گردین سوم» شکست خورد و انطاکیه و نصیین مجدداً بدست رومیان افتاد با همه این احوال «فیلیپ»^۱ معروف به عرب چاره جز این ندید که با شاپور صلح کرده تسلط او را در ارمنستان و بین النهرین رسماً بشناسد.

مهمترین واقعهٔ زمان شاپور شکست فاحش رومیان و اسارت «والرین»^۲ امپراطور روم است. توضیح آنکه شاپور مجدداً در ۲۵۸ نصیین و حران را تسخیر و انطاکیه را بتصرف درآورد. والرین در ابتدا توانست انطاکیه را مستخلص سازد ولی بعد در بین النهرین دچار زحمت گشته و شکست خورده اسیر گردید و اسرای رومی مجبور بتوقف در «گندی شاپور» (بین شوشتر و دزفول) شدند و گویند در بنای سد معروف شادروان (بند قیصر) در مقابل رود کارون دخالت داشته‌اند.

حکایات مربوط برفتار توهین آمیز شاپور نسبت بامپراطور روم که بعضی از نویسندگان نقل کرده‌اند کذب محض و افسانه‌ای بیش نیست.

چنین معلوم میشود که شاپور قصد تصرف دائمی تمام ایالات مفتوحه را نداشته و فقط میخواست است قدرت خود را بر رومیان ثابت کرده از آنان انتقام بگیرد. با همه این احوال شاپور «سیرباد»^۳ نامی را نامزد امپراطوری روم کرد.

شاپور در موقع جنگ با رومیان هدایای امیر پالیمر (شهری بوده در سوریه) را قبول نکرد و بخشونت با او جواب داده وی را تهدید نمود. این مسأله موجب شد

1 - Gordien

2 - Philippe Larabe

3 - Valérien

4 - Cyriade

که درمراجعت شاپور «ازینه»^۱ امیر آن حدود قسمتی از بین‌النهرین را غارت کرد. در تاریخ گرجستان مذکور است که یکی از پسران شاپور مو سوم به‌مهران تشکیل سلسله‌ای بنام خسروان در گرجستان داده و بکیش عیسویان درآمد.



«تصویر بیگانگانی که برای شاپور باج می‌آورند»

از وقایع مهم زمان شاپور ادعای مانی است که مذهب جدیدی آورد و در سنه ۲۴۲ یعنی هنگام تاجگذاری شاپور علناً دعوت نمود. چنین بنظر می‌آید که شاپور در ابتدا بدان آئین بگروید یا اقلاً بآن مایل شد ولی طولی نکشید که آئین اجدادی خود را برتر از آئین جدید دانسته و مانی مجبور گردید ایران را ترک گفته بطرف کشمیر و از آنجا بترکستان و چین مهاجرت نماید.

شاپور اول از پادشاهان بزرگ ساسانی است و علاوه بر اینکه قدرت ایران را برومیان ثابت کرد در داخله اقدامات مؤثری برای آبادی کشور نمود. سد شادروان، پل عظیم دزفول از یادگاریهای آن عهد است.

شاپور در سال ۲۷۲ از دارفانی رحلت نمود و پسرش هرمز اول جای او را گرفت. مهمترین واقعه عهد او مراجعت مانی است بایران. هرمز با او کمال رأفت را نمود ولی معلوم نیست

هرمز
اول

که بکیش او درآمده باشد. سلطنت این پادشاه را یکسال و ده روز نوشته‌اند.

بهرام اول

بهرام اول را بعضی پسر و برخی برادر هرمن اول نوشته‌اند.
اسم او در روی مسکوکات (وهران) منقوش است - مدت
سلطنتش سه یا چهار سال است . مورخین شرقی اوراحلیم و
رحیم میدانند ولی قطع است که مانی را او بقتل رسانید و حتی با تدبیر یا حیل‌ها و
اورا وادار کرد قصروی را که پناهگاه او بوده ترك کند. معلوم نیست مانی رازنده
پوست کنندند یا اینکه پوست او را بعد از مرگش بدر آوردند . پس از قتل مانی
شروع به اذیت و آزار پیروان او گردید .

از وقایع دورهٔ بهرام آنکه «زنوبی»^۱ ملکهٔ پالمیر و زوجه اذینه برای جنگ
با «ازلین»^۲ امپراطور روم از بهرام کمک خواست. اگر چه مساعدت لشکرایران
برای آن ملکه مفید نیفتاد و دستگیر شد ولی موجب کدورت بین ایران و روم
گردید . بهرام خواست با ارسال هدایا غضب امپراطور را فرو نشانند و ازلین هم در
ابتداء آن هدایا را پذیرفت ولی اندکی بعد با لشکری جرار از مكدونیه قصد
خاك ایران را نمود ولی هنوز بایران نرسیده بود که در بهار ۲۷۵ میلادی در گذشت
و در همان سال بهرام هم بدرود حیات گفت .

بهرام دوم

بهرام دوم پسر بهرام اول است و پس از او بتخت نشست در
ابتدای سلطنتش امور مملکت را باشخاص نالایق واگذار
کرده شخصاً بخوشگذرانی و شکار میپرداخت ولی بعد در اثر
اقدامات مؤبد مؤبدان و اشراف که میخواستند اورا خلع کنند تغییر اخلاق داد.
بهرام سکستانیها را مطیع خود ساخت سپس با افغانان بجنگ پرداخت
هنگامیکه پادشاه ایران سرگرم جنگ‌های داخلی بود امپراطور روم «کاروس»^۳
توانست بسهولت ایالت رومی بین‌النهرین را که از زمان شاپور جزء ایران شد
بود فتح نماید و حتی مورخین رومی گویند سلوکیه و طیسفون را بآسانی گرفت
و قصد آن داشت فتوحات خود را تعقیب کند ولی سپاهیان او باین امر تن در ندادند
و فوت کاروس در همان اوقات معمائی است که هنوز حل نگردیده . بعضی بر آنند

که در اثر صاعقه بمرد و جمعی گویند او را کشتند (۲۸۴) .
در سال ۲۸۶ «دیوکلسین»^۱ امپراطور روم تیرداد پسر خسرو را کمک نموده
ارمنستان را تحت حکم او (یعنی در تحت حمایت روم) در آورد . بهرام بمرگ
ناگهانی در سنه ۲۹۲ در گذشت.^۲

بهرام سوم پسر بهرام دوم است وی پادشاهی بودضعیفالتقس
ولی خوش خلق فقط چهارماه حکمرانی کرد. درایام او تیرداد
حکمرمای ارمنستان تحت حمایت روم بسر برد. بهرام سوم را
از این سبب که پدرش پس از فتح سکستان او را والی آن دیار کرد «سکان شاه» نامند.
از کتیبه‌ای که از این پادشاه بیادگار است معلوم میشود پسر
شاپور و نوه اردشیر بابکان است. اعیان کشور طرفدار سلطنت او
نرسی
بوده و بزودی رفع غائلهٔ هرمز برادر ویرا بنمودند. تاریخ جلوس این پادشاه را بر تخت
سلطنت مختلف نوشته‌اند شاید بین سنوات ۲۸۲ الی ۲۹۳ بوده است. در زمان او تیرداد
تحت الحمایهٔ رومیها و حکمفرمای ارمنستان هر سال لشکر کشی کرده خساراتی در
حدود ایران وارد می‌آورد. نرسی متوجه او گشت و ارمنستان را مستخلص ساخت -
تیرداد چاره‌ای جز این ندید که خود را در دامن «دیوکلسین» امپراطور روم اندازد این
امپراطور داماد و سردار نامی خود «گالریوس»^۳ را بجنگ نرسی فرستاد. پس از سه جنگ
در بین کالینیک و حران چنان شکست و هزیمتی بر گالریوس وارد آمد که واقعهٔ جنگ
کراسوس را بخاطر آورد - در زمستان ۲۹۷ گالریوس باصلا حدید دیوکلسین لشکر
دیگر آراست و این دفعه از جانب ارمنستان حملهٔ ناگهانی بر نرسی برده او را شکست
داد. در این جنگ نرسی مجروح شد زن و بچه و خواهرانش اسیر گشتند در همان
اوقات دیوکلسین از فرات عبور کرده در ایالات غربی بین‌النهرین پیشرفت نمود.
در صلحی که بعد بین نرسی و دیوکلسین واقع شد نرسی شرایط ذیل را
قبول کرد .

1 - Dioclélien

۲ - در تاریخ سلطنت این پادشاهان اختلاف بسیار است بعضی فوت بهرام دوم را در
سنه ۲۸۲ نوشته و غائلهٔ تیرداد را در زمان نرسی میدانند .

3 - Galérius

۱ - واگذاری پنج ایالت بدولت روم (بعضی این ایالت را دریسار و برخی در یمین دجله میدانند) .

۲ - شناختن دجله حد بین دو مملکت .

۳ - توسعه خاک ارمنستان تا حدود ماد .

۴ - واگذار کردن بدولت روم حقی را که ایران در «ایریا» داشته .

چند سال پس از این واقعه نرسی از سلطنت کناره گرفت و تاج بر سر پسر خویش هرمز گذاشت . (۳۰۱)

در ایام او واقعه مهمی رخ نداد گویند این پادشاه وقت خود

را در آبادی مملکت گذرانید و عدالتخانه جدیدی تأسیس

**هرمز
دوم**

نمود . در جنگ با عرب کشته شد . (۳۱۰)

بعد از هرمز پسر او آذرنرسی شاه شد ولی مدت سلطنتش کوتاه بود و

بواسطه خصلت بیرحمی که داشته او را بکشتند .

شاپوردوم معروف بشاپور بزرگ یا شاپوردزوالا کتافاست . پس

از اینکه آذرنرسی کشته شد چون برادر او هرمز بیدبار روم

پناهنده گردیده بود از خانواده سلطنت وارثی که تاج و تخت

**شاپور
دوم**

راتصاحب نماید وجود نداشت - اتفاقاً یکی از زنان هرمز دوم حامله بود بزرگان

مملکت جنین را شاه خواندند و چون بدنیآ آمد نام او را شاپور نهادند . این پادشاه مدت

هفتاد سال سلطنت کرد و همینکه بسن رشد رسید وزمام امور را بدست گرفت کفایت

ولیاقت خود را ابراز داشته بتدریج ایران را باوج اقتدار و شوکت رسانید و میتوان گفت

در سلسله ساسانیان احدی را از حیث جهانگیری و تدبیر بشاپور دوم برابر نتوان کرد

مگر خسرو اول انوشیروان دادگرا که شرح حالش در موقوع خود خواهد آمد .

این نکته قابل توجه است که شاپور دوم معاصر با «کنستانتین» امپراطور

روم بوده که بکیش عیسویت در آمد و خود را حامی مسیحیان میدانست و از این جهت

چنانچه از اوضاع و احوال میتوان بخوبی پی برد پادشاهان ایران می بایست مواظب

اعمال عیسویان مقیم ایران باشند که آلت دست سیاست رومیان نگردند خاصه که در همان ایام تیرداد حکمفرمای ارمنستان بآن کیش درآمد. ازاین لحاظ میتوان گفت هر گاه عیسویان طرف خشم بعضی از پادشاهان این سلسله واقع شدند علت آن بیشتر سیاسی بوده است چنانچه پادشاه ایران نسبت بمسیحیان نسطوری که از ظلم مشرعین عیسوی روم بخاک ایران پناه آوردند بهیچوجه اجحاف روا نداشتند.

در ایام خردسالی شاپور قبایل عرب که در ساحل جنوبی خلیج فارس اقامت داشتند در خوزستان و نواحی اطراف آن بنای غارتگری گذاشته و حتی یکی از شیوخ عرب جرأت نمود که حمله بر طیسفون کند. اشراف کشور از عهده خاموش کردن آن فتنه بر نیامدند تا اینکه شاپور بسن رشد رسید و در تنبیه غارتگران عرب همت گماشت و آنان را گوشمالی سخت داد و حتی گویند کتفهای آنان را سوراخ کرده ریسمانی در آن می گذرانید و از این سبب مشهور به ذوالاکتاف شد.

مهمترین وقایع زمان شاپور جنگهای او با رومیان است و علت این محاربه بیشتر راجع بارمنستان بوده ولی میتوان گفت حمایت امپراطور روم از عیسویان از یکطرف و معاهده‌ای که چهل سال قبل بین نرسی و روم بضرر ایران بسته شد از طرف دیگر شاپور را در فکر این انداخت که باروم داخل محاربه گردد. کنستانتین در ۳۳۷ وفات نمود و «کنستانتیوس»^۱ جانشین او گردید. شاپور در سن ۳۴۱ حکمفرمای ارمنستان را دستگیر کرده پسر او ارشک را به امارت آنجا گماشت. همچنین در ۳۴۸ شاهنشاه ایران باقشون کثیری از دجله عبور کرد و بین النهرین مرکزی را بتصرف در آورد و نزدیک شهر سنگارا (سنجر) با رومیان مصاف داد. در موقع محاصره نصیبین چون خبر هجوم قبایل «هونها» بگوش او رسید مجبور شد بطرف شرق کشور خویش رود پس از رفع فتنه هونها مجدداً برومیان پرداخت و فتح‌های نمایانی کرده «آمد» (دیاربکر) را گرفت و اهالی آنجا را قتل‌عام کرد. چون «ژولین»^۲ معروف بمرتد بر جای کنستانتیوس نشست بتصور اینکه ممکن است جبران شکست اسلاف خود را نماید با متحدین خویش بطرف طیسفون

حرکت کرد. شاپورد دوم منظر فرصت بود تا اینکه ژولین با تحمل خسارات و دادن تلفات نزدیک طیسفون گردید و دانست گرفتن آن شهر عظیم کار سهلی نیست و از طرف دیگر چون آوازه نزدیک شدن شاپور بالشکری کثیر بگوش او رسید ناچار خواست مراجعت کند ولی در هر قدم ایرانیان بر لشکر وی تاخته تولید اشکال مینمودند تا اینکه در ژوئن ۳۶۳ موقعی که لشکریان افسرده خاطر خود را تشویق بمقاومت مینمود تیریکی از سواران ایرانی بر او اصابت کرده کشته شد. جانشین او «ژوین»^۱ که از طرف لشکر رومی با امپراطوری تعیین گردید چاره جز این ندید که بدلخواه شاپور و بر حسب شرایطی که آن پادشاه پیشنهاد نمود با وی صلح کرده افواج خود را بسرحد روم رساند. بموجب این صلح پنج ایالتی که نرسیس از شکست از گالریوس بروم واگذار کرده بود با ایران برگشت و نصیبین که کلید ممالک شرقی رومیان بود و همچنین شهر «سکنارا» با ایران داده شد و مقرر گردید کلیه اهالی آن جلای وطن کنند. همچنین دولت روم متعهد گردید دیگر در امور ارمنستان دخالتی ننماید.

پس از آن شاپور به تصفیه قضیه ارمنستان که بازم متمایل به روم شده بود پرداخت و از آنجا به ایریریا رفت و حکمران آنجا را اخراج کرد. مجدداً در ارمنستان و ایریریا بین شاپور «والنس»^۲ امپراطور جدید روم جنگ در گرفت و بالاخره در ۳۷۶ صلحی منعقد گردید که مفاد آن معلوم نیست و چنین حدس میزنند امور ایریریا و ارمنستان بخود آنها بدون مداخله ایران و روم واگذار گردید. در ۳۷۹ شاپور بزرگ بدیار دیگر شتافت.

اردشیر دوم برادر شاپور بزرگ است و مورخین ایرانی او را نکوکار و عربها الجمیل ملقب نمودند. گویند در ایام سلطنتش از رعایا مالیات نگرفت و از روی عدل و داد رفتار کرد.

اردشیر
دوم

از وقایع ایام حکمرانی او جنگ با هوننها و کشمکش بر سر ارمنستان است. بعضی

بر آنند که او را از سلطنت خلع کردند ولی این نکته، جای تردید است و این پادشاه تا ۳۸۲ سلطنت کرد .

پسر شاپور بزرگ است و بعد از اردشیر دوم بر تخت نشست در زمان او دو امر مهم رخ داد یکی مباحثه ایران و روم است راجع به ارمنستان و توضیح این قضیه آنکه امور اردنستان پس از فوت «مانوئل» امیر آن حدود درهم و برهم گردید . گروهی طرفدار ایران و جمعی هواخواه رومیان شدند . در نتیجه ملاقات سفیرای ایران در قسطنطنیه با «تئودوز» امپراطور روم معاهده بدین طریق بین ایران و روم بسته شد که ارمنستان بدو قسمت گردد و غیر از بعضی از نواحی مجاور که هر یک از دون بجز در مملکت خود کردند قسمت غربی ارمنستان که نسبتاً کوچکتر از قسمت دیگر بوده بروم واگذار و قسمت شرقی نصیب ایران گردید . شاپور سوم خسرو نامی را که آئین عیسوی داشت حکمران ارمنستان ایران نمود (بعضی واژه تقسیم ارمنستان را در زمان بهرام چهارم میدانند)

واقعه دیگر ایام شاپور جنگ او با قبایل عرب است و از این سبب مشهور بغازی گردید این پادشاه تا ۳۸۸ سلطنت نمود .

بهرام چهارم جانشین شاپور سوم است که یعنی او را برادر جمعی پسر شاپور سوم میدانند . مورخین شرقی از بهرام کرمانشاه خوانند و گویند قبل از سلطنتش حکمران کرمان بود . نگینی که از او بدست آمده این مطلب را تأیید میکند . از وقایع مهم دوره سلطنت او مسئله ارمنستان است و چنانچه گفتیم بعضی از مورخین بر آنند که تقسیم ارمنستان با امپراطور روم در زمان اورخ داد ولی سده دیگر این قضیه را در زمان شاپور سوم دانند و گویند خسرو حکمفرمای ارمنستان در زمان بهرام بجانب روم گروید و جنگ بین ایران و روم حتمی مینمود ولی روم پای عقب کشید و تئودوز به پیجوجه حاضر نگردید که بحمايت خسرو اقدام نماید : خسرو مجبور شد تسلیم

بهرام
چهارم

بهرام گردد و پادشاه ایران او را در قسر فراموشی حبس کرده برادر خود «بهرام شاپور» را بتخت ارمستان نشانند در اخلاق بهرام چهارم مورخین عقاید مختلفی اظهار داشتند ولی چون در آخر لشکر او بروی بشورید و در اثر تیر یکی از آنها وفات کرد میتوان گفت اخلاقی او مایل بخشونت بوده (۳۹۹).

یزدگرد اول پسر بهرام چهارم است ولی بعضی او را برادر

یزدگرد
اول

بهرام میدانند علی‌ای حال در ۳۹۹ بر تخت نشست . در ایام

او اوضاع دولت روم در هم و بر هم بود ولی یزدگرد هیچ

گونه اقدامی نکرد که از موقع استفاده نماید . دوره سلطنتش آرامی و سکونت گذشت و بخود لقب صلح جو داد . یکی از جهاتی که باعث گردید یزدگرد اقدامی بر علیه رومیان ننماید این است که «آرکادیوس»^۱ بموجب وصیت نامه مخصوص یزدگرد را حامی پسر خویش کرد و چون امپراطور بمرد و یزدگرد از مضمون آن وصیتنامه اطلاعی حاصل نمود پیغامی بسنای روم فرستاد که هر کس اقدامی بر علیه امپراطور جوان کند بسختی تنبیه خواهد شد . همچنین یکی از خواجه سراهای دانشمند را بقسطنطنیه فرستاد تا مصاحب امپراطور باشد و در اجرای وصیت نامه کمال دقت را نمود . این پادشاه را مورخین شرقی اثیم یا بزه کار (گنه کار) نامیده اند و شاید علت آن بوده که یزدگرد در ابتدای سلطنت خویش نسبت بعیسویان بخوشی رفتار کرده از اینرو طبقه روحانیون زردشتی را از خود ناراضی ساخته است ولی همان مورخین گویند این پادشاه که در ابتدا دارای اخلاق نیکو بوده بتدریج خشن و بیرحم و خوشگذران شد . برعکس نویسندگان رومی یزدگرد را ستوده او را بلندطبع و باشهامت معرفی کرده اند ، یزدگرد در اواخر سلطنت خویش بواسطه رفتار بعضی از علمای عیسوی مخصوصاً یکی از آنها که در ابتدا طرف توجه این پادشاه بود و بعد جرئت نمود آتشکده بزرگ طیسفون را خراب کند نسبت بعیسویان سوءظن حاصل کرده باذیت و آزار آنان پرداخت و حتی خواست مذهب عیسوی را از ارمستان براندازد . در ۴۲۰ یزدگرد وفات کرد و فوت او در اثر لگداسی

واقع شد ولی بعضی این روایات را افسانه میدانند و بر این عقیده‌اند که پادشاه در نتیجه سوء قصدی کشته شد و قاتلین لگدزدن اسب را از خود جعل کردند تا حقیقت امر مکتوم بماند.

پس از فوت یزدگرد پسرش شاپور که حکمرانی ارمنستان را داشت خواست بر جای پدر نشیند ولی بزرگان ایران او را بکشتند و خسرو نامی را که قرابت دوری با یزدگرد داشت بر سلطنت برداشتند ولی طولی نکشید که بهرام پسر یزدگرد بالشکر کثیری بجانب طیسفون آمد. مورخین شرقی در تاریخ حیات بهرام متفقند که این پادشاه نزد پادشاه حیره «نعمان» تربیت یافته بود و چون پدرش بمرد در پایتخت حاضر نبود پادشاه حیره با وی همراهی کرد تا تاج و تخت خود را تصاحب نماید چنانچه از اوضاع واحوال و روایت نویسندگان شرقی معلوم میگردد اختلاف بین خسرو و بهرام بمسالمت خاتمه یافت.

بهرام
پنجم

بهرام سیاست پدر را در آزار عیسویان تعقیب کرد و از این جهت عده‌ای بخاک روم پناهنده شدند. تئودوز امپراطور روم از تسلیم آنان خودداری نمود و از اینجهت جنگ بین ایران و روم در گرفت. مهرنرسی که نسبش به ویشناسپ پدر داریوش بزرگ میرسید در مقابل رومیان شتافت و در حصار محکم نصیبین اقامت گزید. سردار رومی قصد محاصره آنشهر را کرد بهرام متوجه رومیان شد و آنان را مجبور به عقب نشینی کرد. خلاصه جنگ بین دولتین ادامه داشت و به نتیجه قطعی منجر نگردید تا اینکه طرفین در ۴۲۱ حاضر بصلح شدند و یکی از شرایط آن صلح این بود که نسبت بعیسویان در ایران ظلم و اجحافی نشود و همچنین آزادی مذهب زردشتیان در روم اعلام گردد. یکی دیگر از اموری که موجب جلب توجه بهرام گردید موضوع ارمنستان بود چه راهها ناامن و ضعفاء پایمال اغنیاء گردیده بودند در آخر بدرخواست اشراف آنحدود مقرر شد که ارمنستان ایران هم مانند یکی از قطعات آنکشور دارای یکنفر حکمران ایران باشد.

مورخین شرقی روایت کنند که در زمان بهرام هیاطله یا هونهای سفید که

رومیان «هفتالیته» ناسند از جیحین گشته و بالشکرزیادی بهترین ایالات شرقی ایران را مورد تاخت و تاز قرار دادند.

بهرام در آذربایجان لشکری گرد آورد و از طریق طبرستان و گرگان بشرق ایران رفته حمله ناگهانی بر هیاطله آورد و آنانرا در سرو شکست فاحش داد بسمی که دیگر تا بهرام حیات داشت جرئت تعدی بخاک ایران نمود. گزیند، بهرام پادشاه هیاطله را با دست خویش کشت و تاج او را زینت آتشکده آذر گشتاسب (در شیز آذربایجان) کرد.

بهرام بی نهایت مایل بصید گور بود و از اینجهت او را بهرام گور نامند در اجاع بقوت او چنین تال سده که هنگام شکار در باطلاقی بین شیراز و اصفهان اسبش در چشمه ای فرورفت و بهرام را باخود ببرد و دیگر اثری از او پیدا نکردید. معروف است بهرام خوشگذران بود ولی این امر او را از وظیفه مملکت داری باز نداشت. رویهمرفته بهرام پادشاهی بود شجاع جهاندار و عادل.

پسر بهرام پنجم است. در سنه ۳۴۸ یا ۴۴۰ میلادی بر تخت

نشست و قصد جنگ بارومیان نمود چه اینان برای اینکه نواحی
مجاور را تحت نفوذ و قدرت خود در آورند در نزدیکی

یزدگرد دوم

شهرهای سرحدات «حکمی بنا می نمودند.

«تئودز» امپراطور روم مایل نبود که آتش جنگ مشتعل گردد و بتوسط والی مستملکات شرقی روم از یزدگرد تقاضای صلح کرد و دولتین متعهد گردیدند نزدیک سرحدات یکدیگر بنای قلعه و حصنی نمایند. شاید یزدگرد واسطه هجوم هیاطله در مشرق ایران حاضر بصلح گردید. پس از این قضیه پادشاه ایران «دفع هیاطله» یرداخت و آنانرا بکلی مغلوب نمود.

چون از این واقعه فراغت حاصل آمد یزدگرد در صدر آن شد که اهالی ارمستان را بآیین زردشتی برآورد زیرا تا اهالی آنحدود عیسوی مذهب بودند

۱ - در زمان بهرام عالم عیسویان شهر «آمد» (دیارمکر) برای جلب توجه شاهنشاه ایران بعیسویان کلیه زینت و طرز مقدس کلیسای خود را فروخته هفت هزار ایرانی اسیر را بخرید و بآنان لباس و پول دستی داده مراجعت ایران داد.

ایران نمیتوانست هیچگونه اعتمادی به آنان نماید بهمین سبب ابتدا خواستند اهالی آنحدود را برضا و رغبت تغییر مذهب دهند و در این خصوص « مهر نرسی » کمال « پارت را بخرج داد و حتی ردی بر آئین مسیح نگاشت . دوازده نفر از روحانیون مسیحی . در او را جواب نوشتند و چون از طریق مدارا متصود از پیش نرفت یزد گرد در صدد برآمد که آئین زردشتی را بجزر و فشار بر اهالی تحمل کند و بالنتیجه شورش عظیمی برپا گردید . یزد گرد با اینکه در شرق ایران اشتغال داشت بطرف ارمنستان عزیمت نمود و در جنگ مشهور و خونین « آوارا ایر » شکست سختی بر ارمنستان وارد آمد ، سردار آنان « وردان همکنی » از عرصه کارزار کشته شد و ده نفر از روحانیون بزرگ عیسوی با یوسف به ثریق محبوس گردیدند و سه سال بعد کشته شدند . آئین زردشت بر اهالی تحمل شد و آتشکده های متعددی برپا گردید .

پس از ختم این غائله یزد گرد بدفع هیاطله پرداخت و در ابتدا پیشرفت حاصل کرد ولی چون از جیحون بگذشت هیاطله دل قوی داشته بمقاتله پرداختند و او را شکست سختی دادند چنانچه مجبور گردید بسرحند کشور خود مراجعت کند . پس از این قضیه طولی نکشید که یزد گرد در گذشت (۴۵۷) .

معلوم نیست که هرمز پسر کوچکتر یا بزرگتر یزد گرد

شهر
سوم

است بعضی از مورخین بر آنند که یزد گرد تبادل به هرمز

داشت و از این سبب او را نزد خود در پایتخت نگهداشته فیروز

را حکمران سیستان کرد . چون یزد گرد وفات نمود هرمز فرصت را غنیمت

شمرده خویشتن ز پادشاه خواند فیروز بکمک هیاطله و با جمعی که از ظلم هرمز

باو پناهنده آورده بودند بر برادر فائق آمد و او را دستگیر کرد . عاقبت این پادشاه معلوم

نیست که آیا کشته شد و یا اینکه فیروز از سرتیغ صیر او در گذشت .

در ایام جنگ، هرمز با فیروز امیران (ایبریا) وقت را غنیمت

فیروز

شمرده در آنحدود علم استقلال بر افراشت . فیروز در ابتدای

هیاطله سلطنت خود با مساعدت آن فتنه را فرونشاند. در ایام این پادشاه قحطی سختی رخ داده و چندین سال ادامه داشت. مورخین شرقی گویند درابتداء فیروز احکامی صادر کرد تا اغنیایه فقراء مساعدت نمایند و حکام مواظب امور معاش اهالی باشند، چون قحطی ادامه پیدا کرد اهالی را از پرداخت هر گونه مالیات معاف نمود. سپس ابواب خزاین خود را بگشود و بمساکین تقسیم کرد. در همان احوال از یونان، هند، ماوراءالنهر و حبشه غله وارد نمود.

درابتدا روابط فیروز با هیاطله حسنه بود ولی چون از پرداختن وجبهی که تعهد کرده بود معمولاً به آنان در مقابل خدمتی که به او نموده‌اند پردازد خود-داری کرد موجب تیرگی روابط گردید و بالاخره منجر بجهنگ شد، فیروز داخل خاک هیاطله گردید و خوشنواز پادشاه هیاطله او را بدشت و سیعی کشانیده که اطراف آن راتپه‌های پر از اشجار احاطه کرده و هیاطله در آن کمین نموده بودند. فیروز مجبور بصلح شد^۱ و تعهد کرد دیگر با خوشنواز جهنگ نپردازد. در همان احوال قضیه ارمنستان کسب اهمیت نمود و علت آن بود که فیروز میخواست اهالی آنحدود را بآئین زردشتی درآورد و از طرف دیگر حکمران ایرانی آنحدود با عیسویان بخوشی رفتار نمی‌کرد. این مسائل باعث شد که «سهاک» نام‌خویشتن رایش ارمنستان خواند و «واهان» که از خانواده معروفی بود فرمانفرمای لشکر او گردید. در آخر شورشیان شکست خوردند. سهاک کشته شد و واهان فرار اختیار کرد. نزدیک بود کار ارمنستان یکسره گردد که فیروز سرداران خود را از آنحدود بطلبید.

۱- گویند فیروز برای جلب رضایت خوشنواز حکمفرمای هیاطله کمین‌کی را بنام او اینکه دختر اوست باز دوام او در آورد چون قضیه بر خوشنواز کشف گردید نهایت متأسر شد و برای تلافی سیصد نفر از افسران ایرانی را برای کمک و بعنوان اینکه بادشمن قصد محاربه دارد از فیروز بطلبید. پادشاه ایران که تسور حمله نمینمود مشغول او را اجابت کرد. خوشنواز بعضی از آن افسران را بکشت و برخی را قلع عضو نموده نزد فیروز فرستاد (صحت و ستم این روایت معلوم نیست)

۲- شرائط صلح از طرف خوشنواز این بود که فیروز در مقابل او زنان او درآید و تعهد کند دیگر بجهنگ او نپردازد. فیروز بدستور مؤید روی بر آفتاب کرده در مقابل او زنان زد و گویند خورد که دیگر با او جهنگ نکنند و از مناری که علامت سرحد است عبور ننمایند.

فروز از شکستی که از هیاطله خورده بود نهایت مکدر بود و مجدداً قصد جنگ با ایشان نمود. گرچه مؤبد مؤبدان و بعضی از سرداران لشکر او را منع کردند که برخلاف سوگند رفتار نماید، مؤثر نیفتاد^۱.

ولی در این جنگ باز شکست بر فیروز وارد آمد و گویند در خندق پراز آب عمیق و عریضی که خوشنواز امر بحفر آن داده و روی آنرا پوشانیده بود فیروز و بسیاری از لشکریانش غرق شدند (۴۸۳ م).

فیروز پادشاه عادل و مهربانی بود اگر آنچه مورخین شرقی راجع بقحطی آن ایام و رفتار آن پادشاه نقل کرده اند صحت داشته باشد بلاشک فیروز یکی از پادشاهان خوب بشمار میرود. با گرفتاریهای داخلی و خارجی چندین شهر بنا کرد و عیسویان را که از مملکت روم اخراج کرده بودند بمملکت خود پناه داد.

مورخین ایرانی او را پسر فیروز دانند ولی نویسندگان یونانی و مورخین معاصر ارمنی و ایرا برادر فیروز و عم قباد دانسته اند چون فیروز در جنگ با هیاطله بهلاکت رسید بلاش جای ویرا گرفت و سوخرا^۱: امامور جنگ با هیاطله کرد گویند در این جنگ سوخرا بواسطه مهارتی که در تیر اندازی داشت بر هیاطله فائق آمد و خوشنواز مجبور گردید اسرای ایرانی را تسلیم نماید. از قرام معلوم ایران تا دو سال مبلغ هنگفتی به هیاطله می پرداخت و بعد بلاش خود را از آن قید برکنار ساخت.

یکی از وقایع زمان بلاش رفع غائله ارمستان است که آنرا از روی عدل داد فرو نشانند. در همان اوقات «زره» پسر فیروز دعوی تاج و تخت کرد ولی بزودی مغلوب گردیده دستگیر شد.

پسر دیگر فیروز موسوم به «قباد» برای استرداد تاج و تخت پدر خویش پناه به خوشنواز آورد و از او مساعدت خواست. خوشنواز پس از تأمل حاضر گردید مسئول

۱ - طبری گوید چون فیروز سوگند خورده بود از منار سرحدی عبور ننماید امر داد تا منار مذکور را همیشه در مقابل لشکر او بدارند تا از آن عبور نکرده باشد.

اورا اجابت کند^۱ ولی در همان احوال بلاش در گذشت (۴۸۷).

قباد
 در ابتدای سلطنت این پادشاه خزرها از راه قفقاز در نواحی حاصلخیز اران، ایبریا و ارمنستان داخل شده بنای قتل و نارت گذاشتند. قباد آنانرا شکست فاحش داد و پس از این فتح بنظر میرسید که تباده محبوب خاص و نام خواهد شد و روزگار را بخوشی خواهد گذرانید ولی گرویدن از بمزدك که آئین اشتراکی آورده بود اوضاع را دگرگون کرد. حمایت قباد از مزدكیان مورد حسرت پیروان مزدك گردید و حتی خواستند مذهب خود را در ممالک همجوار ملی کنند. گویند علت گرویدن قباد باین مذهب برای آن بود که از نفوذ تروبدان و قدرت اعیان و اشراف مملکت بکاهد. چون نصیحت مؤبد مؤبدان سودی نبخشید و قباد از عقیده خود منصرف نگردید او را گرفتند و در قصر فراموسی محبوس ساختند برادرش «جاماسب» را پادشاه خواندند (۴۹۷) و بدین نحو دوره اول سلطنت قباد خاتمه یافت.

قباد بیاری زنش از زندان فرار کرده نزد هیاطله رفت. پادشاه هیاطله دختر خریش را بعقداورد آورد و باسی هزار مرد جنگی او را روانه ایران ساخت. همینکه قباد نزدیک پایتخت رسید، جاماسب بدون جنگ تخت و تاج را باو واگذار کرد. بنا بر این میتوان گفت قسمت دوم سلطنت قباد از ۵۰۱ میلادی شروع شد و برخلاف گذشته قباد دست از حمایت مزدك و مزدکیان برداشت. از وقایع مهم دوره دوم سلطنت این پادشاه جنگ او با رومیان است ز علت آن بود که رومیان از زمان یزدگرد دوم متعدد شده بودند، سالیانه مبلغی بایران بدهند تا «در بند» قفقاز را بنفع دولتین محافظت نماید. قباد مطالبه آن وجه را کرد، امپراطور روم «اناستاز»^۲ از پیرداخت آن استنکاف کرد و جنگ شروع شد. لشکر ایران وارد ارمنستان روم گردید و

۱- راجع به سلطنت بلاش این روایت هم ذکر شده: بلاش را «زرمهر» یا «سوخرا» به تخت سلطنت نشاند و پس از آنکه آن سردار هیاطله را شکست داد و اسرای ایرانی را بازگرفت قباد هم در میان آنان بود قباد در صد دستار داد تاج و تخت پدر خود افتاد و بالنتیجه اعیان ایران بلاش را از سلطنت خلع کرده قباد را بر جای او نشاندهند (در صحت این روایت جای تردید است)

قسمت عمده آن بدست ایرانیان افتاد و بیاد غارت رفت. قباد از جانب ارمنستان داخل بین‌النهرین شمالی گردیده و شهر «آمد» دیار بکر را محاصره نموده پس از هشتاد روز آنرا بگرفت: سرداران رومی کاری از پیش نبردند و قباد نمیتوانست فتوحات دیگری نماید که خبر هجوم هیاطله (بواسطه نرسیدن اقساط سالیانه آنها) بگوش او رسید و مجبور گردید بدانطرف عزیمت نماید. در خلال این احوال سرداران رومی در اطراف نصیبین و «آمد» بنای قتل و غارت گذاشتند ولی از عهده تسخیر آن دوشهر بر نیامدند تا اینکه صلحی منعقد گردید و در مقابل دریافت وجه هنگفتی قباد از فتوحات خود صرف نظر کرد ولی رومیان باز هم بر خلاف معاهده شروع بساختن قلاع محکم در سرحدات نمودند «ژوستین»^۱ که بعد از آناستاز امپراطور روم گشت با حکمفرمای هیاطله بر علیه ایران عهد مودت بست و حتی یکی از شاهزادگان «لازیکا» را که تحت حمایت ایران بود بحمايت خویش در آورد. این اوضاع و احوال بالطبع مناسبات ایران و روم را تیره ساخت و مجدداً جنگ در گرفت «بلیزر»^۲ سردار مشهور رومی که با کمک «سیتاس»^۳ مأمور جنگ با ایران بودند شکست فاحشی خوردند (۵۲۷) «ژوستین»^۴ امپراطور روم گشت و به بلیزر دستور داد قلعه جدیدی نزدیک نصیبین بنا کند. سی هزار نفر از لشکریان ایران بسر کردگی پسر قباد (خشیارشا) و پیر ز مهران حمله سختی برومیان نموده آنانرا بکلی مغلوب ساختند.

در سنه ۵۳۱ لسکر ایران بطریق شام قصد انطاکیه را نمود و با اینکه در این دوره هم بلیزر شکست خورد نقعی عاید ایران نگردید. باز هم قباد لشکر دیگری بریاست سه سردار به بین‌النهرین روم فرستاد. سردار رومی «سیتاس» چاره جز این ندید که خبر کذبی منتشر نماید بدین مضمون که اقوام دیگر بارومیان متفق گشته از عقب بلشکر ایران حمله خواهند آورد. سرداران ایرانی در صد کشف فضیه بودند که حیرت قباد رسید.

1 - Justin

2 - Bélisaire

3 - Sittas

4 - Justinien

قباد در اواخر سلطنت خویش بقلع و قمع مزدکنان پرداخت و علت آن بود که اینان میخواستند قباد از سلطنت استعفا کرده و آنرا یکی از فرزندان خویش که در نام او اختلاف است محول نماید. قباد که مایل بود خسرو جانشین او شود مزدکیانرا گوشمالی سخت داد.

قباد قبل از فوت خویش پسر خود خسرو اول را ولیعهد نمود.

بلاشک خسرو اول بزرگترین پادشاه ساسانی است که نام نامی **خسرو**
انوشیروان

اودر ادبیات فارسی و عربی قرون متوالی پایدار مانده و هنوز

هم ذکر جمیل او در افواه خاص و عام ایرانی است. حضرت رسول (ص) در ایام او متولد شد. و گویند فرموده است: من در زمان پادشاه عادل بنی آدمم. این پادشاه که ملقب بدادگر و انوشکروان است^۱ در جهانگیری و جهانداری معروف آفاق



♦ طاق کبری در تیسفون

میباشد، بسیاری از تشکیلات او حتی در زمان خلفای عباسی باقی مانده سر دمشق جهانداری گردید.

در ابتدای سلطنت خسرو عده از اعیان او کنکاش کردند و خیال داشتند قباد پسر «جام»^۲ را بر سریر سلطنت نشانند. خسرو آنرا گوشمالی سخت داد و تمام برادران خود را با اولاد ذکور آنان بقتل رسانید و فقط در آن میان قباد پسر جام جان سلامت دربرد. سختگیری انوشیروان در ابتدای سلطنتش منحصر بهمیرزا

۱ - انوشیروان ترجمه کلمه انوشکروان است که بمعنی روح جاود می باشد.

۲ - جام برادر بزرگتر انوشیروان است.

واقعه نبود بلکه برای جلوگیری از بی‌نظمی و طبع ساختن اتباع و تنبیه مجرمین با کمال خشونت رفتار کرد. همچنین مزدك و جمعی کثیر از مزدکیان را در یک روز امر بکشتن داد. طولی نکشید که نظم در سرتاسر کشور برقرار گردید و همه دانستند سرانجام کار آنها با پادشاه مقتدر سختگیری است.

در همان اوقات خسرو صلاح دانست با «ژوستینین» که طالب صلح بود معاهده صلح جاوید بندد ولی پس از این معاهده بین «النذر» امیر حیره و امپراطور روم قراردادی واقع شد که نفع ایران در آن منظور نگردید و بنظر چنین میرسد که روم مایل است بین شاهنشاه ایران و امرای تابع او ایجاد مخالفتی کند. این پیش آمد انوشیروان را واداشت که باروم داخل در مبارزه گردد برای این مقصود پادشاه ایران از فرات عبور کرد و پس از گرفتن غرامت از شهرهای رومی بجانب انطاکیه شتافت و آن شهر زیبا را در ۵۴ فتح نمود سپس امرداد اهالی آن شهر را به بین‌النهرین کوچ دند و از برای اقامت آنها شهر جدیدی بنام «انطاکیه خسرو» که عربها رومیه نامند بنا نهاد.

سال بعد انوشیروان متوجه لازیکا شد و در نظر داشت سواحل دریای سیاه را تصرف نفوذ خویش در آورده حتی قسطنطنیه را تهدید کند هنگامی که خسرو و سرداران نامی او مشغول تسخیر آن کشور بودند سردار معروف رومی «بلیز» برای اعاده حیثیت رومیان از سرحد عبور کرده بجانب نصیبین شتافت ولی از عهد تسخیر آن شهر بر نیامد.

در سال ۵۴۲ خسرو عزم تسخیر فلسطین را نمود ولی بروز مرض وبا او را از این خیال منصرف کرد همچنین در ۵۴۳ قه‌مدر کوبی اهالی ارمنستان را کرد همینکه با آذربایجان رسید مرضی در لشکر او پدید آمد و مجبور بمراجعت گردید و معدك یکی از سرداران خسرو رومیان را در ارمنستان شکست فاحش داد و ژوستینین چاره جز صلح ندید و با پرداخت دوهزار مسكرك طلا و فستاین یکی از اطبای معروف یونان در خدمت انوشیروان برای مدت پنجسال قرارداد متار که جنگ بین ایران و روم را بدست آورد. طولی نکشید که رومیان بتلعه «پترا» در

لازیکا حمله آوردند ولی کاری از پیش نبردند. سفیر مخصوص ایران با کمال مهارت در دربار روم نقض عهد را از جانب رومیان ثابت کرد. ژوستینین باز هم حاضر گردید دوهزار و ششصد مسکوک طلا بپردازد تا برای پنجسال بین دولتین متاد که شود مگر در کشور لازیکا که بنا به پیشنهاد سفیر ایران از تعرض مصون نگردید. تا اینکه سرانجام انوشیروان صلاح چنین دانست که از لازیکا صرف نظر کند و در مقابل ژوستینین متعهد شد که دولت روم سالیانه سی هزار سکه طلا بایران بپردازد و اقساط هفت سال را قبلاً کار سازی دارد. بدو جب این معاهده باطناً روم باجگذار ایران شد ولی در ضمن اراضی لازیکا باو محول گردید و طرفین از این معاهده استفاده کردند. شاید مقصود انوشیروان از این صلح آن بوده که از جانب رومیان فراغت حاصل کرده هیاطله و خزرها را گوشمال دهد. در مدت متاد که جنگ بین ایران و روم انوشیروان بکمک خاقان ترك اراضی هیاطله را بتصرف در آورده و خزائن آنها را بیغما برد.

موضوع دیگری که جلب توجه انوشیروان را کرد اقتدار حبشی‌ها در یمن بود چه این پادشاه بهیچوجه صلاح نمیدانست قوم عیسوی مذهب در آنحدود اقتداری بهم رساند.

در همان اوقات سیف ذویزن بدربار ایران پناهند گشت و درخواست مساعدنی نمود که حبشیها را از یمن براند. انوشیروان مسئول اورا اجابت کرد و بزور بازوی سپاهیان ایران حبشی‌ها شکست سختی خورده سیف بدست مستحفظین خود حکومت یمن از طرف انوشیروان بحکمران ایرانی (مرزبان) محول گردید و ایرانیان مذهب عربها را محترم شمردند.

اما خاقان ترك (دیزابول) که قسمتی از مملکت هیاطله را بتصرف خویش در آورده بود در سنه ۵۶۷ سفیری نزد انوشیروان فرستاد تقاضای انعقاد قرارداد مودت بین ایران و ترك نمود خسرو صلاح خود را در عقد این قرارداد ندانست و از این سبب خاقان ترك امپراطور روم « ژوستن دوم » را تحریک ب جنگ با ایران نمود و قرارداد مودت بین روم و ترك منعقد شد. در همان احوال دیزابول لشکر

بجانب ایران کشید و بگفته بعضی از مورخین شرقی چند شهر ایران را بتصرف خود در آورد ولی چون هرگز پسرانوشیروان بالشکر زیادی در مقابل اوشثافت دیزابول جرئت مقاومت نموده فرار اختیار کرد.

از طرف دیگر ژوستن نقض عهد کرده از ادای اقساط سالیانه خودداری نمود و مجدداً جنگ بین دولتین در گرفت انوشیران با کبرس شخصاً عزم جنگ نمود و آذرمان «سردار معروف خود را بجانب سوریه گسیل ساخت انوشیروان رومیان را مجبور ساخت که محاصره نصیبین را ترك نموده بشهر «دارا» پناهنده شوند. اما آذرمان وارد سوریه شد و تا انطاکیه پیش رفت. سپس مراجعت کرده در مقابل شهر دارا به انوشیروان پیوست. در زمستان ۵۷۳ شهردار را فتح شد و ژوستن چون ضعف خود را در مقابل انوشیروان بدید «گنت تیمیریوس»^۱ را جانشین خویش کرد رومیان با پرداخت ۴۵ هزار سکه طلا درخواست یکسال متار که جنگ کردند و پس از آن بازم یکسال دیگر مهلت خواستند و بالاخره موافقت شد که صلح بین ایران و روم برای مدت سه سال مقرر شود (ارمنستان شامل این صلح نگردید) دولت روم برای عقد این قرارداد حاضر گردید سالیانه سی هزار مسکوک طلا با ایران بپردازد.

پس از این صلح خسرو اول متوجه ارمنستان شد و کشمکشهای سختی در آن حدود رخ داد. در ۵۷۷ «تام خسرو» سردار معروف ایرانی شکست سختی بر رومیان وارد آورد.

بعد از انقضای مدت متار که در بهار ۵۷۸ تام خسرو بفرمان انوشیروان ارمنستان را ترك گشته اطراف «آمد» را غارت نمود. اما «موریس»^۲ سردار رومی داخل در ارمنستان ایران گردید و در تابستان همان سال وارد بین النهرین شرقی شده آن نواحی را ویران ساخت و حتی یکدسته از تیراندازان خود را از رود عبور داده بکردستان فرستاد هنگام زمستان رومیان اکثر متصرفات خود را تخلیه کرده بخاک روم برگشتند. تیمیریوس با وجود پیشرفت لشکریان خود حاضر بصلح

بود ولی عمر خسرو دادگر وفانکرد و در سنه ۵۷۹ در قصر کتزیفون (طیسفون) بجهان دیگر شتافت .

انوشیروان نه فقط در جهانگیری معروف جهان است بلکه در جهاننداری و آبادی کشور گوی نیکنمایی بر بوده . همینکه بر تخت سلطنت تکیه زد اوضاع کشور را در هم و بر هم دید . مالیات به طرز بسیار بدی وصول میشد، ظلم کام بر زیر-دستان اندازه نداشت . نظام بحالت اسف آوری افتاده بود . تعصبات مذهبی همه را از پای در آورده عموم طبقات با یکدیگر در تفاق میزیستند ، مجرمین بمجازات خود نمیرسیدند فلاحت ترویج نمیشد و بالاخره عموم ناراضی و همه در عذاب بودند انوشیروان تصمیم گرفت باین اوضاع هرج و مرج خاتمه دهد . بنابراین در هر رشته از امور اصلاحات لازمی نمود . وصول مالیات را بر روی اساس متینی نهاد . در تشویق زارعین اقصی جهد خود را نمود و در پرداخت حقوق نظامیان و تشویق آنان سعی بلیغ کرد .

اگر انوشیروان مزد گیانرا گوشمالی داد فقط از نقطه نظر سیاسی و اجتماعی بوده والا این پادشاه هیچگونه تعصب مذهبی بیجائی نداشته است . خسرو دادگر گدائی را غدن نمود . تنبلی را خلاف محسوب میداشت . اشخاص فقیر و ناقص - الخلقه از کیسه فنوت او اعاشه میکردند ، ازدواج را اجباری نمود و وسیله مزاجت دختران فقیر را از خزائن دولت فراهم میکرد و تربیت اولاد آنها را بعهده دولت وا گذاشت .

انوشیروان نه فقط مروج علم و معرفت بوده بلکه شخصاً فلسفه را دوست داشته و نسبت بحکما با کمال احترام رفتار میکرد چنانچه هفت نفر از فلاسفه یونان که «ژوستین» بموجب فرمان جابرانه امر باخراج آنها داده بود بدربار خود پناه داد و با کمال خوشروئی از آنان پذیرائی کرد . در سفره خویش با آنها صرف طعام مینمود و مباحثات فلسفی میکرد ، همچنین عده دیگر از دانشمندان یونانی بدربار ابرحاضر شده از گرم او بر خوردار گشتند

در زمان او کتاب کلمله و دمنه بیدپای هندی بزبان پهلوی ترجمه گشت . تاریخ

ایران وزردشتی مورد توجه او واقع گشت و مقرر داشت حکم و نصایح اردشیر اول را مجدداً منتشر سازند. درگندی شاپور نزدیک شوش مدرسه طبی تأسیس گردید و بتدوین این مؤسسه دانشگاهی شد که در آن فلسفه، معانی و بیان و شعر تدریس میکردند شطرنج را در زمان این پادشاه از هند آوردند. خلاصه ستایشی که شعرا و ادباء شرقی نثلاً و نثراً از این پادشاه نموده‌اند بجاست و حق است که او را پادشاه بزرگ دادگردانست.

پس از فوت خسرو انوشیروان پسر او هرمز چهارم که مادرش دختر خاقان ترک بود از آنسبب او را ترک زاد گویند بر تخت نشست و وعده داد که مانند پدر خود سلطنت خواهد کرد.

هرمز چهارم

این پادشاه در ابتدا از روی عدل و داد سلطنت کرد و حاضر نگردید تحت نفوذ مؤبدان درآید و پیروان سایر مذاهب را آزار دهد ولی بعد چنانچه اکثر مورخین شهادت داده‌اند تغییر اخلاق داده از طریق راستی منحرف گردید.

تیریوس امپراطور روم خواست با هرمز معاهده‌ای بسته از تمام دعاوی خود در ارمنستان صرف نظر کند و در مقابل شهر «دارا» را بازستاند. هرمز نه تنها حاضر باین امر نگردید بلکه مطالبه اقساط سالیانه را از روم نمود و بالتبجه جنگ شروع شد. هرمز کفایت و لیاقت انوشیروان را نداشت و سرداران او در مقابل «موریس» سردار رومی کاری از پیش نبردند، چنانچه آذمان در ۵۸۰ شکست خورده بایران برگشت و نام خسرو در ۵۸۱ کشته شد، چون «موریس» به قسطنطنیه مراجعت کرد جانشین او «موستاکن»^۱ نزدیک دجله شکست فاحشی از ایرانیان خورد و در تعقیب آن شکست دیگری بروی وارد آمد و بی کفایتی او ثابت و «پیلیپ پیکوس»^۲ بجای وی معین شد. این سردار هم کار مهمی از پیش نبرده امور لشکر را به «هراکلیوس»^۳ واگذار کرد و شخصاً عهده دار تفتیش لشکر گردید. با همه این احوال نتیجه قطعی بدست نیامد گاه ایرانیان و زمانی رومیان فاتح میگشتند.

اوضاع بدینموا بود که خطر بزرگی در مشرق ایران پدیدار گشت خاقان

ترك بالشكر زيادى از جيحون گذشته بلخ و هرات را تصرف كرد پيشرفت ترك خطر بزرگى بشمار ميرفت ولى هرمن شخصاً به مدافعه برنخواست و يكي از سرداران نامى خو بهرام چوبينه را در مقابل آنان فرستاد . بهرام بخوبى از عهده اين وظيفه برآمد خاقان ترك در جنگ كشته شد و پسر او در جنگ ديگر اسير گرديد . غنائم بسيارى نصيب بهرام شد كه بدر بار فرستاد .

پس از اين فتوحات هرمن بهرام را بجانب لاذيكا فرستاد و چون در آن حدود شكست مختصرى از طرف روميان بر بهرام وارد آمد هرمن كه به پيشرفت سردار خود رشك ميبرد او را خلع كرده و توهين سختى باو نمود ، بدرفتارى هرمن با اين سردار نامى موجب ياغبرگى او شد و بالشكر خود بجانب پايتخت حركت كرد سپاه بين النهرين هم كه از هرمن رضائى نداشت ملحق به بهرام گرديد و لشكرى هم كه هرمن در مقابل ياغيان فرستاد با آنها همداستان شد . در تعقيب اين قضايا هرمن نسبت بهمه بدگمان گرديد و حتى از پسر خود خسرو و سوعظن داشت و عده رادر زندان افكند ، بالنتيجه شورش عظيمى در پايتخت برپا شد ، بيمند و بيستم (بابيستم) برادر زنهای هرمن زمام شورشيان را بردست گرفته و هرمن را بزندان افكنده پس از چند روزى بقتلش رسانيدند (۵۹۰م)

پس از اينكه هرمن بقتل رسيد شورشيان پايتخت خسرو را بسلطنت برگزيدند .

خسرو دوم (خسرو پرويز)

بر تخت نشستن خسرو با آن اوضاع و احوال خصوصاً با

مخالفت بهرام چوبينه امر دشوارى بود . طريق مسالمت و مكاتبات خسرو با بهرام بجائى نرسيد بنا بر اين عده فراهم كرده در مقابل او شتافت . بهرام شبانه بر لشكر پرويز حمله آورد و احساسات سپاهيان را بجوش آورده آنانرا بطرف خود جلب كرد ، خسرو جز مراجعت بطيسفون چاره نديد و چون جنگيدن با بهرام كار دشوارى بود بخاك روم پناهنده گشت و از «موريس» امپراطور وقت استمداد نمود ، موريس نسبت بخسرو اظهار مهربانى كرده صديا هفتاد مرد جنگى بكمك او فرستاده بلغى براى مخارج جنگ از خزانه خویش تقديم نمود . ولى خدمت موريس به پرويز

بدون طمع نبود و در مقابل آن درخواست ارمنستان ایران و بین‌النهرین شرقی را کرد.

غیر از سپاهیان رومی خسرو دادای لشکر دیگری در آذربایجان بود بدین معنی که خالوهای او بمند و بیستام قشونی در آنحدود فراهم کرده و يك دسته از سپاهیان ارمنستان بآنها پیوسته بودند. بین بهرام و خسرو دو جنگ مهم رخ داد یکی در پای سلسله پست کوه و دیگر در ناحیه جنوب دریاچه ارومیه. در این جنگ اخیر بهرام بکلی مغلوب گردید و مجبور بفرار شد. بیستام او را تعقیب کرد ولی بهرام توانست خود را برودجیحون رسانیده تحت حمایت خاقان ترك درآید.



«حمله یکی از پادشاهان ساسانی (شخصیتش معلوم نیست) بدشمن»

خسرو در تابستان ۵۹۱ به پایتخت برگشت. قریب دوازده سال روابط ایران و روم حسنه بود و با اینکه شرایط موریس برای کمک با خسرو گران تمام شد خسرو آنرا انجام داده بهیچوجه تحریک واقدامی برای استرداد املاك از دست رفته خود ننمود

تا «موریس» حیات داشت اوضاع بدین منوال بود ولی چون «فوکاس» تخت امپراطوری روم را عصب کرد و «موریس» را با کلیه پسرانش بقتل رسانید خسرو بخونخواهی برخاست و از سنه ۶۰۳ جنگ آغاز شد.

در این سال پرویز در نزدیکی «دارا» لشکر روم را بسر کردگی «ژرمانوس»^۲ شکست فاحش داد و در ۶۰۵ آن شهر معروف را که مهمترین قلعه رومیان در آن اطراف بود فتح نمود. سال بعد شهرهای دیگری بدست خسرو افتاد که از آن جمله است آمد (دیاربکر). در سنه ۶۰۷ حران و ادسا فتح گردید و خسرو از فرات عبور کرده بسیاری از شهرهای رومی را با آتش غضب خویش گرفتار کرد. در سال ۶۰۹ قلاع محکم ارمنستان بدست ایرانیان افتاد و در ۶۱۱ باریگر لشکر ایران از فرات عبور کرده تا انطاکیه رافت نمود و این شهر عظیم بباد غارت رفت.

در همان احوال «فوکاس» از امپراطوری روم خلع گردیده کشته شد و هر اقلیوس (هرقل) جای او را بگرفت. با این تغییری که در امپراطوری روم رخ داد خسرو دست از محاربه برنداشت و در سنه ۶۱۲ «کاپادوکیه» و شهر معروف «مازاکا» را بگرفت دو سال بعد شهر دمشق فتح شد و «شهر بر از» سردار ایرانی از دمشق بجانب فلسطین شتافت و در سال ۶۱۵ آن حدود فتح شد و صلیب مقدس را به طیسفون فرستادند.

در سنه ۶۱۶ شهر بر از از فلسطین بطرف مصر حرکت کرد و طولی نکشید که اسکندریه را بمصرف خویش در آورد. پس از فتح این شهر تمام مصر تا حدود حبشه در دست ایرانیان افتاد و همچنین جزیره قبرس فتح شد. از طرف دیگر دسته‌های از لشکریان بسر کردگی «شاهین» از جانب آسیای صغیر بساحل بسفور شتافت، شهر مهم و قلعه محکم «کالسدون» که درست در مقابل قسطنطنیه است محاصره گردید.

هرقل روم چون پایتخت را در خطر دید به صلاح دید شاهین سه نفر از بزرگان را بدر بار خسرو فرستاد تا شاید امر بصلح خاتمه یابد. پرویز نه فقط حاضر بصلح نگردید بلکه شاهین را تهدید بقتل کرد که چرا هرقل را مغولاً بدر بار نفرستاده

است . کالدون در سال ۶۱۷ بدست ایرانیان فتح شد و سه سال بعد آنقره مسح گردید و باین طریق تمام متصرفات رومیان در آسیای صغیر و افریقای شرقی در ظرف



« حجاری سواد زره بوش در طاق بستان »

پانزده سال بدست ایرانیان افتاد و مملکت شاهنشاهی بعظمت زمان هخامنشی

رسید .

هر اکلئوس چون دید قسطنطنیه در خطر است ، در فکر فرار افتاد ولی اهالی پایتخت از نیت او آگاه شده ویرا از آن خیال منصرف ساختند. امپراطور روم ناچار بقصد مجازبه لشکری فراهم کرده و ندبیری نموده بخلیج «ایسوس» در زاویه ای که بین آسیای صغیر و سوریه است عازم شد (۶۲۲).

خسرو سردار خود «شهربراز» را در مقابل افرستاد و در کوهپای سرحدی ارمنستان جنگ سختی بین ایران و روم در گرفت که در آن شهربراز مغلوب و برای اولین دفعه پس از قتل موریس رومیان فاتح شدند.

سال بعد هر اکلئوس بکمک خزرها و سایر قبائل آن حدود از اس عبور کرده داخل ارمنستان شده و از آنجا بجانب آذربایجان آمده قصد مقابله با خسرو داشت در سال ۶۲۴ باز هم هر اکلئوس بایران تاخته شاهین و شهربراز را مغلوب نمود و در ۶۲۵ شهر آمد بدست رومیان افتاد.

خسرو که از پیشرفت امپراطور روم فوق العاده متأثر گردیده بود در این فکر افتاد که ضربت سختی بر هر اکلئوس در قسطنطنیه وارد آورد و هر گاه این نقشه عملی میشد قطعاً تاریخ عالم دگرگون میگشت ولی کوشش خسرو بیفایده بود و گرفتن آن شهر با کمک اهالی آن طرف «دانوب» از قبیل آوارها ، اسلاوها و بلغارها میسر نشد. میتوان گفت که بخت از خسرو برگشته به دجه در بعضی از مواقع پیش آمد حوادث طبیعی موجب شکست لشکر ایران میگشت. در اواخر سال ۶۲۷ در دشت «نینوا» جنگ در گرفت و بدون اینکه شکستی بایرانیان وارد آید یا اینکه از میدان خارج شوند فرمانده لشکر با چند نفر از افسران کشته شدند ، معذک لشکر بی سردار ایران تا غروب آفتاب مقاومت کرد. امپراطور روم پس از تصرف نینوا بجانب دستگرد که خسرو آنرا پایتخت خود نموده بود بشناخت. خسرو آماده جنگ شد ولی چون هر اکلئوس نزدیک گردید از دستگرد بدطیسفون فرار کرد و هر اکلئوس قصرهای سلطنتی دستگرد را غارت نمود ولی از حمله به طیسفون خودداری نمود.

خسراتی که رومیان در بهترین ایالات ایران وارد آوردند و فرار خسرو در

مقابل دشمن ، لطمه سختی بر حیثیت این پادشاه ساسانی وارد آورد . در این موقع هر اقلیوس مایل به صلح بود ولی خسرو ابتدا حاضر نبود داخل دره ذاکرات اصلاحی گردد . عدم پیشرفت خسرو موجب سوء خلق او گردید و بنای بدرفتاری را گذاشت کلیه سردارانی را که از هر قل شکست خورده یا از مقابل او فرار کرده بودند ، بزدان افکند و حتی قصد قتل شهربراز را نمود . نتیجه این بدرفتاری خاصه تمایل خسرو باینکه پسر خود مردانشاه را که از شیرین داشت و لیمان را میباید که « گردان اسپ » فرمانده قوای طیسفون قیام کرده و با مساعدت بیست و دو نفر از اعیان که از آن جمله دو پسر « شهربراز » است بفرفتاری شیرویه برخاسته خسرو را بگرفتند و به « تاریک خانه » که خزینه او بود محبوس ساختند . خسرو بخت برگشته چهار روز با کمال سختی و با تحمل انواع مصائب (که از آن جمله است کشتن مردانشاه چند پسر دیگرش را در حضور او) بسربرد و روز پنجم وی را بسا کمال بیرحمی بکشتند (۶۲۸) .

پرویز که آخرین پادشاه بزرگ ساسانی است ، خوش گذران ، صنعت دوست و مایل بجهانگیری بوده ولی چون اقبال روی نمود ، نتوانست از آن استفاده کند و چون طالع برگشت ایران را ضعیف نمود و وسایل انقراض سلسله ساسانی را فراهم آورد .

بعضی از مورخین بر آنند که شیرویه رضایت بقتل پدر نداشت

شیرویه

و در تحت فشار جمیع اعیان بآن عمل تن درداد . موقعی که

شیرویه بر تخت نشست ملت ایران از جنگهای ایران و روم خسته شده بود . اگر چه آسیای صغیر ، فلسطین و مصر در تصرف لشکر ایران بود لیکن خرابیهای که هر اقلیوس هر ساله در ایالات ایران وارد میآورد تأثیر عظیمی داشت ، اولین اقدام شیرویه این بود که این جنگ را خاتمه دهد و پس از مکاتبه با امپراطور روم مقرر شد که مصر ، فلسطین ، سوریه ، آسیای صغیر ، بین النهرین غربی و سایر متصرفات رومی را که در موقع جنگ بدست ایرانیان افتاده بود بدولت روم واگذارند و همچنین کلیه اسرای رومی را تسلیم نمایند و صلیب مقدس را مسترد دارند و دولت

روم هم اسرای ایرانی را آزاد سازد و اقدامات لازمه کند تا لشکر ایران شرافتمندانه از مستملکات رومی بایران مراجعت نماید .

از قرار معلوم از همان سال اول سلطنت شیرویه بازگشت ایران شروع شد ولی «شهربراز» سردار بزرگ ایرانی از این معاهده رضایت نداشت. از یک طرف در تخلیه ایالات رومی بدفع الوقت می گذرانید و از طرف دیگر با دولت روم روابط دوستی را محکم مینمود .

شیرویه در اولین سال سلطنت خود اقدامات دیگری برای رضایت ایرانیان بعمل آورد از قبیل آزاد ساختن محبوسین و بخشیدن مالیات برای سه سال و جلو گیری از ظلم حکام که اثر بسیار خوبی بخشید ولی این پادشاه مرتکب جنایتی شد که تاریخ حیات او را تا ابد ننگین کرده است

توضیح آنکه شیرویه بدون هیچگونه علت و سببی کلیه برادران خویش را بقتل رسانید و از این اقدام بیجای خود تقریباً نسل ساسانی را منقرض کرد . چنانچه از مسکوکات آن زمان معلوم میشود سلطنت این پادشاه یکسال و اندی طول کشید و در ۶۲۹ بمرض دماغی یا در اثر طاعون که در مملکت رخ داده بود بجهان دیگر شتافت بعضی از مورخین سلطنت این پادشاه را شاهنامه نوشته اند .

آخرین پادشاه ساسانی

پس از شیرویه پسر صغیر او اردشیر سوم بر تخت نشست و از طرف مجلس اعیان نایب السلطنه دانشمندی معین گردید ولی در همان احوال خزرها گرجستان و ارمنستان را بباد غارت دادند و از همه بدتر خیانت «شهربراز» بود که با هرقل رومی همدست گشته اردشیر را خلع و تخت و تاج را غصب نمود . سلطنت این غاصب چندان طول نکشید و پس از یکماه و نیم که بر سریر ساسانیان تکیه زد لشکریانش بر علیه او شوریده و سرا بقتل رسانیدند .

خسرو سوم نوه هرمز چهارم در همان حال در خراسان قیام کرد ولی در پایتخت دختر خسرو پرویز ، پوران دخت را بر تخت سلطنت نشانندند. پوران دخت نتوانست از هرج و مرج مملکت جلو گیری کند و پس از یکسال و پنج ماه از سلطنت کناره

گرفت و «گشتاسپده» برادر خسرو سوم مدت قلیلی حکمرانی کرده سپس آذرمیدخت خواهر پوران دخت را بر تخت سلطنت نشانندودر همان احوال هرمز پنجم خود را در نصیبین شاه خواند. خلاصه تاج و تخت ایران هر روز بازچه شخصی گردید و خطر عظیمی که شرح آنرا عنقریب خواهیم دید استقلال ایران را تهدید میکرد و سرانجام در ۶۳۲ عیان مملکت تاج را بر سر یزدگرد سوم پسر شهریار نوۀ خسرو پرویز گذاشتند و در ایام او سلسله ساسانی منقرض گشت.

نظری به عربستان

در آن هنگام که خسرو پرویز و هرقل روم بجان یکدیگر افتاده قوای کشور خود را ضعیف مینمودند، در جزیره العرب تحت لوای منادی حق آئین جدیدی نشو و نما میکرد و قبایل عرب به هم متحد میگشتند. چون آفتاب آئین اسلام از جزیره العرب طلوع نمود و پیروان آن در اندک مدتی ممالک وسیعی را فتح کرده سلسله ساسانی را منقرض و مستملکات روم را در آسیا و آفریقا بتصرف خویش در آوردند لازم است چند کلمه بطور اختصار از اوضاع جزیره العرب و سیر وقایع در آن حدود گفته شود تا خوانندگان علل انقراض سلسله ساسانی و پیشرفت عرب را بهتر دریابند.

عربستان اقلیمی است واقع در جنوب غربی آسیا و محدود

جزیره العرب

است از طرف شمال به بادیه شام، از مشرق بخلیج فارس و

دریای عمان، از جنوب به اقیانوس هند و از غرب بدریای احمر. در این شبه جزیره انهارى که دائماً در جریان باشد یافت نمیشود و فقط در وادیهای آن رودهای کوچکی در جریان است که گاه خشک میشود. در وسط جزیره العرب صحاری مرتفع و وسیعی

۱- هرمز پنجم تا اولین سال سلطنت یزدگرد در آن حدود دعوی سلطنت مینمود. سپس

بدست سربازان خود کشته شد.

است که قسمت اعظم آن اقلیم را تشکیل میدهد و طرف غربی آن بدو جزء تقسیم میشود: حجاز در شمال و یمن در جنوب .

بزرگترین شهرهای حجاز یکی مکه است که طول آن از شمال تا جنوب قریب دو میل و عرض آن از شرق تا غرب یک میل است و آبی جز چاه زمزم ندارد؛ دیگر یشرب است که پس از هجرت حضرت رسول (ص) بآن شهر معروف به مدینه النبی گردید. در جنوب حجاز بلاد یمن است که از زمان قدیم به ثروت و آبادی مشهور بوده و مهمترین شهرها آن صنعاء، نجران و عدن است. اهالی یمن در قدیم با هند و شرق ادنی ارتباط داشته و شهر صنعاء پایتخت ملوک قدیم یمن بوره است و در مشرق یمن حضر موت است .

در زاویه جنوب شرقی جزیره العرب، دیاری است کوهسار واقع در ساحل دریا و موسوم به عمان . اهالی آن از زمان قدیم به کشتی رانی معروف بوده اند . بین جبال حجاز و صحراء بحرین قطعه مرتفع نجد است و بین نجد و یمن «یمامه» است که از مشرق به بحرین متصل و از مغرب بحجاز مربوط است .

آب و هوای جزیره العرب بطور کلی گرم و مخصوصاً گرما صحرا طاق است . در اراضی مرتفعه شبهای تابستان هوا معتدل است و در زمستان آن یخ بندد . بهترین بادهای عربستان باد شرقی است موسوم به «صبا» و بدترین آنها «سموم» است . سواحل عربستان خاصه سواحل یمن، حجاز و حضر موت نهایت حاصلخیز است . محصولات آن عبارت از قهوه، پنبه، کندر، صمغ، صبرزرز، نیشکر، نارگیل و درختان میوه است .

اگر بعضی از قطعات عربستان مانند بلاد یمن را استثناء

حالت اجتماعی عرب

کنیم بطور کلی زندگی اهالی جزیره العرب زندگی قبیله

ایست این قبایل در موسم باران، با اهل و عیال خود از

موطن خویش خارج شده جویای چراگاهی برای شتران خود میباشند و میتوان گفت در صدد آن نیستند که با جد و جهد عقلی از قوای طبیعت استفاده کنند . بزراعت، تجارت، صنعت و امثال آن توجهی ندارند . از گوشت و شیر حیوانات

خود اعاشه کنند و از پشم آنها برای خود لباس سازند و اگر بچیز دیگری محتاج شوند بطریق مبادله معامله کنند .

نظام اجتماعی عربهای بدوی بر روی قبیله است و این قبایل دائماً در نزاع بشر میبردند و یکدیگر را غارت میکردند . گاه چند قبیله باهم متحد شده بر دیگران حمله می آوردند یا از غارت متخاصمین جلو گیری مینمودند .

معذک نباید تصور کرد حالت اجتماعی کلیه عرب بربك منوال بوده چه بین عرب جنوب (قحطانیان یا یمینان) یا عرب شمال (عدنانیان یا نزاریان) فرق فاحشی وجود داشته است . عرب جنوب دارای يك گونه تمدنی بوده و مانند شمالیها دائماً در حالت نقل و انتقال نبوده اند . حتی زبان یمن و صرف و نحو آن با لسان حجازی فرق داشته است .

عرب شمال خود را از نسل اسمعیل بن ابراهیم میدانند و عرب جنوب خویش را از نژاد یقطان یا قحطان محسوب میدارند . گویند پس از خرابی سد هارب در یمن ساکن آن بلاد در اطراف جزیره متفرق شدند و بعضی را عقیده بر این است که یکی از علل مهاجرت یمینها در انحاء جزیره ضعف آنها بین قرن سوم و چهارم قبل از میلاد است چه تجارت رومیهادر بحر احمر ضربت شدیدی بتجارت یمینها وارد آورد . اما عرب شمال هم بواسطه تنگی مکان و کثرت افراد قبایل خود بطرف جنوب مهاجرت کرده اند . مقصود این است که عرب جنوب و شمال از یکدیگر متصل نبوده اند ولی بین آنان عداوت سختی بوده و دشمنی عدنانیان و قحطانیان در تاریخ عرب مشهور است علت این عداوت را اثر تمدن جنوبیها و بداوت شمالیها میدانند اوس و خزرج که در مدینه ساکن و خود را یمنی میدانستند عداوت سختی با عدنانیان مکه داشتند .

قبل از اسلام عرب با ملل مجاور ارتباط داشته و این ارتباط موجب شد که عرب از تمدن ایران و روم تا اندازه ای استفاده کرد و از آداب و افکار زردشتی، یهود و نصاری اطلاع حاصل

ارتباط عرب با
ملل مختلفه

نمود جزیره العرب طریق تجارت بین شام و اقیانوس هند بوده ، تجارت عرب را

در قدیم یمنیها در دست داشته غلات عربستان و واردات هند را بشام و مصر حمل میکردند. در قرن ششم میلادی عرب حجاز ناصیه تجارت را در دست گرفته اجناس یمن و حبشه را خریده در بازارهای شام و مصر بفروش میرسانید. تجارت عرب با ایران در دست عربهای حیره بود. چون اغلب از مشغولین به تجارت اعظم قریش و دانشمندان آن قوم بوده قطعاً مشاهده شهرهای بزرگ و تمدن ملل مجاور در آنان تأثیر میکرد چنانچه بسیاری از کلمات فارسی، رومی، مصری و حبشی را همین تجار داخل در زبان عربی کردند.

رابطه عرب با ایران و روم فقط از راه تجارت نبوده امارت حیره در تحت حمایت ایران و غسانیان در شام شبه جزیره عربستان را با ایران و روم متصل میساختند. بوسیله عرب حیره تا اندازه ای تمدن و آداب ایران به این شبه جزیره سرایت کرد خاصه که بعضی از اهالی آن امارت، بزبان فارسی آشنا بوده و میتوانستند مستقیماً با ایرانیان مربوط شده از نظر فکر آنان استفاده نمایند. همچنین غسانیان که در شام تحت حمایت رومیان تأسیس امارتی کردند تا حدی واسطه انتقال تمدن و آداب رومی و یونانی بین شبه جزیره عربستان گشتند.

اما یهودیان، قرنهای قبل از اسلام در جزیره العرب منتشر گشتند و تأسیس مستعمراتی نمودند که از همه مهمتر مستعمرات آنها در یثرب و خیبر است. بعضی از یهودیان از خارج داخل جزیره العرب گشتند و بعضی دیگر عرب بودند که مذهب یهود اختیار کردند. یهودیان در نشر دین خود در جنوب جزیره العرب کوشش نمودند و بسیاری از قبایل یمنی را بدین خود در آوردند. بوسیله یهود تعالیم تورا و عقیده آنان راجع به خلقت و بعثت و حساب و میزان و غیره در بلاد عرب منتشر گشت و بسیاری از اصطلاحات آن قوم داخل در زبان عربی گردید.

تعالیم حضرت مسیح (ع) بتوسط نصرانیها و مخصوصاً دوفرقه بزرگ نسطوری و یعقوبی منتشر گشت. گذشته از اینکه مذهب نسطوری در حیره و یعقوبی در غسان پیروان زیاد داشت در جزیره العرب شهر «نجران» اقامتگاه نصرانیان گشت.

کشمشها و رهبانان در بازارهای عرب گردش کرده راجع بر روز بعثت و حساب،

جنت و نار موعظه می‌کردند . آئین مسیح بین عرب طرفداران جدی پیدا کرد و حتی بعضی از آنان رهبانیت اختیار کردند .

غرض از تمام این گفتار آنکه تمدق ایران و روم و آئین زردشتی ، عیسوی و کلیمی در حیات معنوی و مادی عرب قبل از اسلام تأثیر داشته و نمیتوان گفت عرب در کنج عزلت زندگانی کرده است .

نبودن رابطه‌ای که قبایل عرب را بیکدیگر متحد نماید ، عداوت قحطانیان و عدنانیان ، کثرت خرافات و اوهام در میان آنان قبل از ظهور حضرت ختمی مرتبت (ص) مسائلی است که نباید از نظر دور ساخت . انتشار آئین مقدس اسلام موجب نهضت عرب گردید و روح جدیدی در کالبد آنان دمید ، برای روشن شدن این موضوع چند کلمه راجع بتاریخ حضرت رسول (ص) و اصول آئین اسلام گفته میشود .

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم از خانواده اصیل

قریش است . ولادت باسعادت آنحضرت در ۵۷۱ میلادی رخ

**حضرت
رسول (ص)**

داده . ابن کلبی گوید عبدالله پدر آن بزرگوار در سال بیست و

چهارم سلطنت انوشیروان بدنیاء آمد و رسول اکرم در چهل و دومین سال جهاننداری

همان پادشاه متولد گردید .

مادرش آمنه دختر وهب است . در سن طفولیت یتیم گردید و در سن نه سالگی

باعم خویش ابوطالب بشام رفت . از همان ایام شباب امانت مؤسس آئین اسلام بقدری

بود که بنام محمد امین معروف گردید و خدیجه یکی از زنان بیوه و ثروتمند عرب

که درستی و امانت آنحضرت را آزموده بود خود را بجباله نکاح اوصلی الله علیه

و سلم در آورد .

در آنموقع حضرت رسول ۲۵ سال داشت . بعثت آنحضرت در سن چهل

سالگی و در دهمین سال سلطنت خسرو پرویز واقع شد . اولین اشخاصی که ایمان

آوردند خدیجه ، علی علیه السلام و ابوبکر است . مدت سه سال مخفیانه دعوت

میفرمود و پس از آن مأمور بدعوت علی گردید و این مسئله موجب قیام قریش

بر علیه او شده پیروان رسول اکرم را مورد توبیخ و ملامت قرار دادند . کسانی

از مسلمین که قوم وعشیرتی نداشتند دچار انواع عذاب مشرکین گشتند و چون حضرت رسول آن اوضاع را مشاهده فرمود باصحاب خویش اجازه داد تا بحبشه مهاجرت کنند و عده‌ای بآنجدود رفتند. نجاشی حکمفرمای حبشه بامسلمین بهخوشی رفتار کرد و از تسلیم آنها بقریش خودداری نمود و بجهاتی که شرحش از حد و داین فصل خارج است اصحاب حضرت رسول از حبشه به مکه مراجعت نمودند.

اسلام آوردن حمزه بن عبدالمطلب و مخصوصاً ایمان آوردن عمر بن خطاب موجب تقویت مسلمین گردید ولی از طرفی بر حقد و عناد قریش بیفزود. فوت خدیجه و مخصوصاً رحلت ابوطالب سه سال قبل از هجرت نبوی تأثیر عظیمی در زندگی حضرت رسول کرد چه مادام که ابوطالب حیات داشت از برادرزاده بزرگوار خود حمایت مینمود و بواسطه مقامی که بین قریش داشت حضرت ختمی مرتبت تا اندازه‌ای از تجاوز مشرکین مصون بود .

پس از فوت ابوطالب دشمنان رسول اکرم به آنحضرت و اتباعش ادیت بسیار نموده بی ادبی و بی احترامی را باعلی درجه رسانیدند . پیغمبر اکرم هر سال قبائل عرب را باعلاء کلمة الله ترغیب و تشویق میفرمود ولی سودی نبخشید تا اینکه در میان چند نفر از اهل یثرب (مدینه) دعوت او مقبول افتاد و اینان جمعی را در مدینه بدین اسلام مشرف ساختند و قول همراهی بحضرت رسول دادند. پس از این واقعه مهاجرت مسلمین به یثرب شروع شد و چون قریش از این پیش آمد مسبوق شدند و مهاجرت نبی اکرم اندیشناک گشته پس از مشورت تصمیم قتل آنحضرت را گرفتند ولی در شبی که خواستند مقصود خود را عملی کنند علی علیه السلام در بستر ابن عم بزرگوار خود خفته حضرت رسول با ابوبکر بطرف مدینه هجرت فرمود (سال ۶۲۲ میلادتی)

امر حضرت رسول در مدینه قوت گرفت و غزواتی با مشرکین کرد که مهمترین آنها غزوه بدر کبری است در دومین سال هجرت و غزوه احد در سال سوم ،
 ۱- سال هجرت مبدأ تاریخ مسلمین است . انصار کسانی را گویند از اهل یثرب که حضرت رسول را یاری نمودند و مهاجرین اشخاصی هستند که از مکه به مدینه مهاجرت کردند.

غزوه خندق یا غزوه الاحزاب در سال بنجم ، غزوه خیبر بایهودان در سال هفتم و فتح مکه در سال هشتم هجری .

در نتیجه این غزوات و مخصوصاً پس از فتح مکه اسلام قوت گرفت و اساس عبادت اصنام در عربستان از بین رفت .

حضرت رسول دعوت عام داشت و از همین جهت در سال ششم هجری به خسرو پرویز و هراکلیوس قیصر روم و نجاشی حبشه مکاتیبی نگاشته آنان را بدین حنیف اسلام دعوت نمود . حامل مکتوب نبوت به خسرو پرویز عبدالله بن حذافه است و مضمون مکتوب چنین بود .

بسم الله الرحمن الرحيم . من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس سلام علی من اتبع الهدی ومن آمن بالله ورسوله و اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً عبده ورسوله و انی ادعوك بدعاء الله وانی رسول الله انی الناس كافة لانذر من كان حياً و یحق القول علی الکافرین فاسلم تسلم وان تولیت فان اثم المجرس علیک .

چون برای خسرو این مراسله بخواندند سخت در غضب شد و آنرا بدید و به «بازان» حکمران یمن چنین نگاشت که دو نفر را مأمور فرستاده آنحضرت را بدربار حاضر نمایند، با دان امر خسرو را اطاعت کرد و دو نفر را مأمور این کار ساخت. ولی گرفتاری خسرو پرویز و بر تخت نشستن شیرویه مانع از اجرای آن مقصود گردید. شیرویه به حکمران یمن چنین نگاشت که دخالت در امر حضرت رسول نمایند. پس از فتح مکه غزواتی بین مسلمین و مشرکین رخ داد و در اغلب آنها حضرت رسول شخصاً حضور داشت . در ماه صفر سال یازدهم هجری پیغمبر اکرم مریض گردید و در همان احوال اخبار قیام اسود عنسی در یمن ، مسیلمه در یمن ، طلحه در بنی اسد و عسکر در سمیراء بگوش مبارک او رسید و با وجود شدت مرض در اجرای اوامر الهی و ارسال لشکر خود داری نمود تا اینکه جان بجان آفرین تسلیم نمود .

اساس آئین اسلام اقرار به وحدانیت حق جل و علاست که خالق کل اشیاست و هر چه در زمین و آسمانهاست از اوست . علمش بر همه چیز احاطه دارد و بر هر چیز تواناست . در آئین

**تعالم اسلام و اثر آن
در طبیعت عرب**

اسلام فکر هیچگونه تعدد در «اله» وجود ندارد. حق سبحانه و تعالی خدای قبیله مخصوص یا قوم معینی نیست «رب الناس» و «ملك الناس» است. شريك تصور خدای خیر در مقابل خدای شر در اسلام نتوان نمود.

از عقاید اسلامی یکی آنست که حق عزاسمه افرادی را از خلق برآگزید و بوسیله وحی آنانرا مأمور به هدایت خلق کرد. اصول ادیان آسمانی یکی است و همه انبیاءت خود را بتوحید دعوت کرده اند، و راه این دنیای مادی عالم دیگری است که هر کس پاداش عمل خود خواهد رسید. بنابراین اقرار بوحدانیت خدا و اعتقاد به نبوت و معاد اساس این آئین مبین است.

گذشته از پرستش پروردگار، اسلام امر به مراعات اخلاق حمیده میکند و پرهیزکارترین شخص نزد خدامقربتر از دیگران است، مراعات عدل و احسان و فابعهد، دستگیری از یتیمان و فقیران، صبر در موقع سختی، عفو در صورت توانائی از او امر اخلاقی است که در قرآن بکرات بیان اشاره شده. اسلام پایه اخلاق را بجائی رسانیده که داخل شدن در خانه دیگری را بدون مراعات و اجازه اهل آن جائز ندانسته جواب تحیت را واجب شمرده است.

آئین اسلام دارای جنبه عملی است، رهبانیت در آن یافت نشود زینت را حرام نکرده و خوراکیهای پاکیزه را غدغن نفره وده است.

بدیهی است که این آئین تأثیر عظیمی در فکر عرب و اخلاق آنان نمود. در زمان جاهلیت افتخار عرب به قبیله و نسب خویش بود ولی اسلام کلیه مسلمین را برادر دانست و برتری را در مراعات تقوی محسوب داشت بالاخره پایه تعصبات نژادی و تعصبات قبیله ای را که موجب عداوت بین قبائل بود متزلزل ساخت و اساس اتحاد آنان را نهاد. عرب که تا آن موقع انتقام و خونخواهی را از بهترین صفات میدانست آشنا بقوانین اخلاقی گردیده و دانست که عفو و گذشت از خصائل نیکوست اعتقاد به خدای قبیله یا خدای عرب مبدل باقرار بخدای هر دو عالم گردید که خوبی و بدی را پاداش میدهد.

دفاع جعفر بن ابیطالب از آئین اسلام در حضور نجاشی معلوم میدارد تاچه

اندازه آن تعالیم عالیّه در مسلمان تأثیر نموده است . گوید : های ملک ، ما اهل جاهلیت بودیم ، اصنام را میپرستیدیم و میتّه را میخوردیم . حق ارحام و همسایه



بجانمیا آوردیم ، قوی ضعیف را میخورد . تا اینکه حق جل و علا پیغمبری برای ما فرستاد که نسب و صداقت و امانت او بر ما معلوم بود ما را بتوحید دعوت کرد که

به خدای تعالی چیزی را شریک ننمائیم و بت نپرستیم . امر بر راستی در گفتار و اداء امانت و صلّه رحم و حسن رفتار با همسایه و حرمت محارم و نریختن خون کرد . ما را از ارتکاب فحشاء و دروغ و خوردن مال یتیم نهی فرمود . نماز و روزه را مقرر داشت باو ایمان آوردیم و دعوتش را تصدیق کردیم ، آنچه حرام کرد حرام شمردیم و هر چه حلال فرمود بر خود حلال دانستیم قوم ما بر ما تعدی کرد و ما را عذاب داد تا از دین خود برگردیم و عبادت اصنام پیشه سازیم . چون قهر و ظلم را از حد گذرانند و بین ما و آئین ما حائل شدند به کشور تو آمدیم و تو را بر دیگران اختیار کردیم بامید اینکه در نزد تو بر ما ظلم نشود ، دفاع جعفر نزد نجاشی آئینه حقیقت اسلام در آغاز دعوت است اگر چه شك است که کلیه این مطالب نزد نجاشی گفته شده باشد زیرا در آن موقع هنوز حکم روزه نازل نشده بود و جعفر آنرا از احکام اسلام در آنوقت می شمارد ، معذک از جمله آن بیانات بخوبی پی توان برد که گرویدن اشخاص در صدر اسلام بحضرت رسول برای چه منظور بوده و دعوت او چه حقیقتی را در برداشته است .

بدیهی است چون جزیره العرب مسلمان گردید تعالیم اسلام در کلیه اهالی آن بیکسان تأثیر نکرد . این است که در صدر اسلام که عرب شروع بجهانگشائی کرد بعضی از آنان از روی اعتقاد و ایمان برای نشر تعالیم اسلام میجنگیدند و برخی بدست آوردن غنائم را منظور نظر داشتند .

این است که مشاهده میشود هنگام جنگ با ایران و روم عده از گروه اخیر هم داخل در لشکر اسلام گردیدند .

انقضای سلسله ساسانیان

در آن هنگام که در جزیره العرب خلافت اسلامی تشکیل میگردد سلسله ساسانی مدارج ضعف و زوال را میپیمود . ابوبکر پس از اینکه فتنه های داخلی

عربستان را فرو نشانند در محرم سال دوازدهم هجری خالد بن ولید را مأمور عراق ساخت ، در آن اوقات «**مثنی بن حارثة الشیبانی**» با اجازه خلیفه در آنحدود میگذرانید و با حرمه و سلمی و عیاض بن غنم بخالد پیوستند. چون این اخبار بهرمز فرمانده ایرانی آن اطراف رسید و قایع را بدربار اطلاع داده در مقابل دشمن شتافت در حفیر که یکی از ثغور مهم ایران نزدیک خلیج فارس بود جنگی واقع شد که معروف به «**ذات السلس**» است . هرگز در مبارزه با خالد کشته شد و بر لشکر او شکست وارد آمد. پس از آن در «**المیس**» (ساحل فرات) جنگ دیگری رخ داد و چون فتح نصیب خالد شد یک شبانه روز اسیران را بکشت .

پس خالد متوجه حیره گشت . مرزبان آنحدود بدون اینکه اقدام بجنگ کند در مقابل لشکر عرب فرار اختیار کرد . خالد پس از فتح حیره حاضر بصلح نگردید مگر آنکه کرامه دختر عبدال مسیح نامی را بشویل نام عرب که در جوانی عاشق او شده بود بدهند . این قبیل اقدامات در طول حیات خالد طرز فکر و رفتار او را میرساند .

در واقعه «**انبار**» خالد بلشکر خود دستور داد چشم دشمنان را هدف تیر قرار دهند و هزار چشم را یکمرتبه نابینا ساختند و از همین سبب این جنگ را «**ذات العیون**» نامند و در نتیجه شیرزاد مجبور بصلح شد . پس از فتح انبار خالد بطرف «**عین التمر**» شتافت و هنگامی که عقه بن عقه مشغول صف آرائی بود شخصاً ویرانگل کرده اسیر ساخت . لشکر عقه بدون جنگ رو بفرار نهاد و بحصار آنحدود پناهنده گشت . خالد بدون جنگ همه را اسیر کرده بقتل رسانید .

سال بعد (۱۳ هجری) ابوبکر خالد را بانصف لشکرش مأمور شام ساخت و نصف دیگر لشکر در عراق تحت فرماندهی «**المثنی**» باقی ماند . در این سال هرگز جاذویه از المثنی شکست خورد و ابوبکر بدیار دیگر شتافته عمر بر جای او نشست . عمر مجدداً المثنی را که موقع مرض ابوبکر بمدینه آمده بود با ابوعبید ثقفی وعده دیگر بعراق فرستاد ، المثنی بحیره آمد و پس از یکماه «**ابوعبیده**» باو پیوست .

رستم فرخ زاد دهقانان فرات را بر عرب بشورانید و در واقعه معروف به **جسر** یا **«مروحه»** (در ساحل فرات) لشکر عرب شکست فاحش خورد ابو عبید زیر پای پیل لگد مال شد و «مثنی» مجروح گردید و با زحمت زیاد عرب توانست با دادن چهار هزار نفر تلفات بآن طرف جسر عبور نماید. بهمن جازویه عزم تعقیب آنانرا داشت ولی اوضاع دربار ایران طوری بود که بهمن مجبور گردید از آن خیال منصرف شود.

در واقعه **«بویب»** فتح نصیب عرب گردید و **مهران** سردار ایرانی کشته شد. در چهاردهمین سال هجری، یزدگرد سوم رستم فرخ زاد را در مقابل عرب فرستاد در همان احوال المثنی سردار عرب بواسطه زخمی که در جنگ جسر برداشته بود رحلت کرد و از طرف عمر، سعد بن وقاص بجانب عراق مأموریت یافت و با زحمت زیاد سی هزار لشکر در «سواد» گرد آورد. سعد در **«قادسیه»** خیمه افراشت و رستم نهر «العتیق» را با خاک و خاشاک و چوب و نی پر کرده از آن عبور نمود و در مقابل لشکر عرب صف آرائی نمود.

در آنروز سعد قادر بر جنگ نبود و خالد بن عرفطه را مأمور این کار ساخت اسبهای سواران عرب در مقابل فیلان لشکر ایران دم کرده و فرار نمودند و با اینکه پیادگان استقامت کردند، جناحین لشکر عرب در مضیقه افتاد و اشاره سعد که ناظر اوضاع بود گروهی از تیر اندازان عرب فیل سواران را هدف ساخته آنها را بزمین افکندند و بدین وسیله عرب توانست حمله رستم را رد کند و از شکست حتمی نجات یابد و رویمرفته خسارت لشکر عرب بیش از ایرانیان بود.

روز دوم لشکری به کمک عرب از شام رسید. هنگام مبارزه سه نفر از سرداران ایرانی که از آنجمله است **بهمن ذوالحاجب و بندوان**، کشته شدند ولی نتیجه قطعی بدست نیامد. چند نفر از فراریان لشکر ایران بر آنها آموختند که هر گاه خواسته باشند دفع فیلان را نمایند بهترین تدبیر آنست که خرطوم یا چشم آنها را مجروح سازند.

روز سوم عربها بهمان طریق پیلانرا زخمی کرده آنها را از میدان گداوز

بدر بردند. دولشکر بیکدیگر نزدیک شده تازوال آفتاب باشمشیر و نیزه بجنگیدند و فتح نصیب هیچیک از طرفین نشد. پس از جنگ، رستم برای آسایش افراد لشکر خویش از نهر عتیق بدانطرف عبور کرد.

این نکته قابل توجه است که لشکر رستم اغلب از افراد تازه کار و جنگ نیازموده تشکیل شده بود و در آن چند روز سخت خسته گردیدند. چون عربها خیال ایرانیان را دریافتند که شب مایل باستراحتند، دسته‌ای از آنها بر لشکر ایران شیخون زده عده‌ای را بکشتند. آنشب را «لیلة الحریر» یا الیلة القادسیه نامند. فردای آنشب طبیعت کار لشکر ایران را یکسره کرد و تقدیر بر جنگ قادسیه خاتمه داد.

هنگام کارزار طوفانی سهمگین برخاست، گرد و غبار و شدت باد پشت بر عرب و روی بر لشکر ایران داشت. طولی نکشید که هر هرزان حکمران شوش و فیروزان عقب نشستند. در همان احوال تندباد عجیبی برخاست و چادری کسه تخت رستم زیر آن قرار گرفته بود بر کند. رستم بزیر بار قاطری پناهنده گشت. هلال نام عرب با ضربت شمشیر بدون اینکه بداند زیر آن بار کیست طناب آنرا بریدلنگه‌ای از بار قطع شده رستم را صدمه رساند. بوی مشک شخصیت رستم را فاش کرد. رستم خود را در نهر العتیق انداخته بنای شنا گذاشت. هلال او را دنبال کرده پای وی بگرفت و بساحل آورد و بکشت. سپس بر روی سریر رستم رفته بصوت بلند فریاد کرد «قتلت رستم و رب الکعبه» یعنی کشته رستم را قسم بخدای کعبه. این ندا تولاید وحشتی در لشکر ایران کرد و پایی بفرار نهادند. گروهی خود را بنهر انداختند و بسیاری از آنان هدف تیر دشمن گشتند. آری فتح نصیب عرب گردید ولی نمیتوان آنرا حمل بر جرئت عرب یا بی کفایتی رستم نمود. تقدیر چنین خواست و آنچه مقدر بود واقع شد.

از جمله غنائمی که بدست عرب افتاد درفش معروف کالویانی است که طبری قیمت آنرا هزار هزار و دوست هزار درهم نوشته است. پس از جنگ قادسیه ساحل یسار فرات بکلی بدست عرب افتاد. دربار ایران قصد تغییر پایتخت را نمود ولی

اقامت در استخریا شهر دور دست دیگری را صلاح ندانستند و بیم آن میرفت که تغییر پایتخت دلالت برضعف دولت ساسانی نماید و برحسارت عرب بیفزاید .

عجب اینجاست که در مدت یکسال و نیم پس از جنگ قادسیه که عرب در جای دیگر اشغال داشت یزدگرد اقدامات جدی بر علیه آنان نکرد .

حقیقت مسئله این است که یزدگرد بی تجربه بود . بروایتی پانزده سال و بروایت دیگر بیش از بیست و یکسال نداشته . ایران در آنه وقع پادشاهی میخواست تجربه کرده و جنگ آزموده و یزدگرد از این دو صفت محروم بود .

در شانزدهمین سال هجری سعد با شصت هزار نفر به «ساباط» که يك روز راه تامداین است آمد . یزدگرد با کمال عجله پایتخت را ترك گفته به جانب حلوان (سرپل ذهاب) بشتافت و آنجا را مقر خود ساخت . سعد داخل در مدائن شد و خزاین ساسانیان را تصرف کرد و زیبایی آن شهر ، شکوه عمارات ، تجمل وزینت پایتخت ساسانیان عربهای بادیه نشین را بحیرت انداخت ، تخت طلای خسرو و دوازده ستون مرمر ، تالار عظیم و مخصوصاً سقف آن که بروج آسمان را با ستاره های زرین مجسم ساخته بودند باعث تعجب عرب شد . تالارهای پرازسیم وزر ، احجار کریمه ، لباسهای گران بها ، قالیهای زیبا ، کثرت عنبر ، ادویه و معطرات دیده آنها را خیره ساخت .

گویند سادگی آنها بقدری بود که کافور را بجای نمک داخل در طعام کردند و از طعم آن در حیرت ماندند . دریسکی از تالارها بساط کسری (بهارستان) را یافتند که ۱۴۰ متر طول و ۲۸ متر عرض داشت و با جواهر گران بها انواع گلها را در روی آن مجسم ساخته بودند . برگ گلها از زمرد و غنچه ها از مروارید و یاقوت و جواهر دیگر ساخته شده بود . درخزینه اسبی یافتند از طلا دارای زین و لجام نقره و مزین بانواع جواهر ، همچنین شتری دیدند از نقره با کره آن از طلا . نزدیک نهر نهروان صندوقی بدست عرب افتاد پر از لباسهای جواهر نشان و پارچه های زربفت با تاج و خاتمهای انوشیروان . همچنین سلاح خاص خسرو اول که عبارت از خود زره و اسلحه های زرین مروارید نشان بود بدست تازیان افتاد . آثار صنعتی

و خمس اموال را برای عمر در مدینه فرستادند و بقیه بین افراد لشکر عرب تقسیم شد. پس از ورود عرب به مدائن (طیسفون) خبر رسید که مهران در جلولا (نزدیک حلوان) سپاهی گرد آورده است و بحسب نامه خلیفه سعد در طیسفون اقامت گزید و هاشم بن عتبّه را با «قعقاع بن عمر» و دوازده هزار نفر بجانب جلولاء (نزدیک حلوان) گسیل ساخت و پس از جنگ سختی که در آن حدود رخ داد فتح نصیب لشکر عرب شد. جلولاء بدست تازیان افتاد و خزاین اطراف بیغمارفت. در یکی از چادرها شتری یافتند از طلا باسواری زرین.

یزدگر پس از جنگ جلولاء از حلوان بوی شتافت و خسرو سوم که مأمور دفاع از حلوان بود در مقابل قعقاع رفته در قصر شیرین از عرب شکست خورد و تازیان داخل حلوان گردیدند و خلاصه تا انتهای ۱۶ هجری تسلط عرب از نینوا تا حدود شوشتر رسید.

اما هرمان که رئیس یکی از هفت خانواده بزرگ ایرانی بود پس از جنگ قادسیه بجانب خوزستان شتافت و در ۱۷ هجری عتبّه حکمران بصره لشکری بشوش فرستاد و تازیانی که در آن حدود اقامت داشتند با لشکر عرب همدست شدند و هرمان در دو جنگ شکست خورده مجبور گردید شهر اهواز و یک قسمت از اراضی خوزستان را از دست بدهد.

با این فتحهای پی درپی باز عمر از جنگ با ایرانیان اندیشناک بود و در دو مورد اظهار داشت مایلیم بین ما و ایرانیان کوهی از آتش باشد که نه دست ما به آنها رسد و نه دست ایشان بر ما، ولی ضعف دولت ساسانی، پریشانی اوضاع داخلی کشور، انتقال یزدگرد از محلی به محل دیگر، رقابت سرداران عرب با یکدیگر که هر کدام میخواستند لیاقت خود را ابراز داشته غنائم جدیدی بچنگ آورند موجب جنگهای دیگری شد. علاوه که در بحرین اقامت داشت و خود را از سعد و قیاص کمتر نمیدانست بدون اجازه عمر از خلیج فارس عبور کرده وارد ایالت فارس شد. شهرک حکمران فارس در مقابل او شتافت و علاوه با زحمت زیاد و مساعدت عتبّه

که لشکری از بصره بکمهک او فرستاد توانست جان سلامت بدر برده حتی شهرک را شکست دهد .

یزدگرد در مقابل این پیش آمدها و بر باد رفتن اراضی خود نمیتوانست راحت نشیند ، هر زمان و شهرک بدستور او بر عرب حمله آوردند و نزدیک دیوار شوشتر ، بکرات جنگ رخ داد و چون براه نمائی شخصی که طلب امان میکرد لشکر عرب وارد آن شهر گردید ، هر زمان به قلعه آن پناهنده گشت و به «ابوسیره» سردار عرب چنین پیغام داد مادام که يك تیر در تر کش دارد خواهند جنگید مگر آنکه او را نزد خلیفه فرستند تا هر چه حکم کند اجرا شود . ابوسیره این پیشنهاد را بپذیرفت و هر زمان تسلیم شد و او را مقید ساخته نزد عمر فرستاد ، بعضی از مورخین وقایع شوش را در سال بیستم هجری میدانند .

در این احوال سعدوقاص در کوفه بنای عمات عالی نهاد و از آن مکان متصرفات آنحدود را اداره میکرد . در همین هنگام شکایات متوالی از سعد نزد عمر شد و بالاخره خلیفه ثانی امرداد قصر کوفه را ویران سازند و سعد را احضار کرده عمار بن یاسر را بجای او گماشت عزل سعد یزدگرد را باین خیال انداخت که متصرفات از دست رفته خود را مجدداً بچنگ آورد و همینطور سرداران عرب که همواره مایل بودند غنائم جدیدی بدست آورند عمر را متقاعد ساختند که مادام سلسله ساسانی منقرض نگردیده مستملکات عرب در آنحدود در خطر خواهد بود . بدین جهات طرفین مایل بچنگ بودند .

یزدگرد در سال بیست و یکم هجری گماشتگان خود را از ری بخراسان ، گرگان ، طبرستان ، مرو ، سیستان ، کرمان و فارس فرستاده حکام را بجمع آوری لشکر تشویق و ترغیب نمود و قریب یکصد و پنجاه هزار نفر بریاست فیروزان یکی از

۱ - هر زمان در حضور عمر آب طلبید و چون مسئول او اجابت شد دستهای خود را بر تنش ساخت و گفت در يك چنین موقعی هیبت خلیفه مانع است که آب نوشم عمر باوقول داد که تا آب را ننوشد به قتل وی اقدام نخواهد کرد . هر زمان بی درنگ آنها بر زمین ریخت و گفت مقصود من آن بود که خلیفه نتواند مرا بکشد . خلیفه دوم در غضب شد . انس و جمعی دیگر تأیید قول هر زمان کردند و اظهار داشتند که خلیفه دیگر حق کشتن او را ندارد و بالاخره هر زمان مسلمان گردید و وظیفه برای او معین شد

نجبای ایرانی که در جنگ قادسیه هم حضور داشت در نهاوند گرد آمدند ، نقشه آن بود که حلوان و طیسفون را فتح کرده کوفه و بصره را که مهم‌ترین سنگرهای عرب در آنحدود بود ویران سازند ، بفرمان عمر ، **نعمان بن مقرن** سردار عرب در اهواز نیروی عراق ، خوزستان و سواد را گرد آورده بنزدیکی نهاوند آمدند . فیروزان خود را در سنگره حکمی قرارداد و قصد آن داشت لشکر عرب را خسته کند و چون دو ماه بدین‌منوال گذشت عربها تدبیری اندیشیدند تا فیروزان را بجنگ وادارند . بنابراین خبر کذبی منتشر ساختند که عمر رحلت نموده و فوراً خیمه‌های خود را برداشته شروع به عقب نشینی کردند ، فیروزان از سنگر خارج شده آنرا تعقیب کرد . روز سوم جنگ سختی واقع شد و در بین کارزار نعمان مقتول گردید . معذک فتح نصیب لشکر تازیان شد و آنرا مورخین عرب **فتح الفتوح** نامند . غنائم بیشماری بدست عرب افتاد و از آنجمله است دو صندوق بزرگ پر از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت که شخصی در مقابل طلبیدن امان آنرا به سائب بن الاقرع نشان داد . عده کثیری از لشکر فیروزان کشته شد و شخص فیروزان هم در همدان بدست قعقاع به قتل رسید . پس از نهاوند همدان بدست عرب افتاد .

جنگ نهاوند امید یزد گرد را مبدل بی‌اس کرد ولی این پادشاه ساسانی دست از مطالبه تاج و تخت خود برنداشت و تازنده بود کوشش نمود تا شاید کاری از پیش ببرد پس از اینکه خبر جنگ نهاوند باورسیدازی باصفهان و از آنجا بکرمان رفت و در آخر در مر و اقامت گزید و از دول همجوار مساعدت خواست . امیر سعد در ابتدا حاضر گردید با او مساعدت نماید ولی بعد از یزد گرد رنجیده باماهوی حکمران ایرانی مرو همدست گردید و قراولان او را نابود ساخت . یزد گرد چاره جز ترك آنحدود ندید و در همدان نزدیکی بدست آسیابانی که طمع در جامه فاخر او نمود کشته شد^۲.

پسر یزد گرد **فیروز سوم** از امپراطور چین کمک طلبید ولی مسئول او با جابت

۱- شهرهای کوفه و بصره را عربها بر پا کردند

۲- شاد کشته شدن یزد گرد در نتیجه سوء قصد بوده و حکایت آسیابان ساختگی باشد

مقرون نگردید و در کوههای تخارستان (نزدیک جیحون) پناهنده شد و بیهوده تاج و تخت خود را مطالبه میکرد. خلاصه اعقاب یزدگرد کاری از پیش نبردند و شهرهای ایران بتدریج بدست عرب افتاد و دوره جدیدی آغاز شد.

مذاهب در ایام ساسانیان

۱- زردشت و آئین مزدیسنی

چون آئین زردشت در زمان ساسانی مذهب رسمی گردید مختصری از شرح حال مؤسس آن آئین و اساس کیش مزدیسنی در این فصل تذکر داده میشود.

تاریخ حیات مؤسس آئین مزدیسنی درست معلوم نیست و حتی روایات بقدری مختلف است که بعضی از نویسندگان در وجود او تردید نمودند ولی تتبعات اخیر دانشمندان و تحقیقات عمیقی که در این خصوص بعمل آمده جای شک باقی نمیگذارد که حضرت زردشت وجود تاریخی داشته و مولود افسانه نیست. در «اوستا» نام پیغمبر ایران باستان «زرتشترا» است و این اسم مرکب و دارای دو جزء است «زرت» و «اشترا» اشترا همان کلمه «اشترا» (شتر) است ولی کلمه «زرت» معلوم نیست. بعضی «زرتشترا» را بمعنی صاحب «شتران زرین» دانسته و برخی دیگر آنرا «صاحب شتران زرد» معنی کرده اند. علی ای حال هنوز معنی این اسم معلوم نشده است. در تاریخی که زردشت میزیسته روایات مختلف است و تعجب در این است که نهر رودت^۱ مورخ یونانی که بایران سفر کرده و نه «گزنون»^۲ که ده هزار یونانی را از آسیا به یونان رهبری نموده هیچکدام نامی از زرتشت نبرده اند.^۳

1 - Hérodote

2 - Xénophon

۳- راست است که بعضی از نویسندگان قدیم مانند «اکزانتوس دوسارد - Xanthus de sardes» که قبل از هرودت در زمان اردشیر میزیسته و «هرمیپوس» Hermippus که دوست سال قبل از میلاد در قید حیات بوده و «کتزیاس» Ctésias ذکری از زردشت نموده اند بقیه در صفحه بعد

اطلاعات مورخین یونانی ولاتینی در خصوص زردشت از روی افسانه‌هایی است که در اطراف او ساخته شده و از این جهت محل اعتماد نیست مثلاً تاریخ زردشت را شش هزار سال قبل از میلاد نوشته‌اند و این تاریخ بکلی باورنکردنی است. گاتاها قدیمترین جزو اوستاست و زبانی که این سرودها بدان نوشته شده ثابت میکند که اقلاً در اوائل سلطنت هخامنشیان گفته شده و این تاریخ درست تطبیق بانص پهلوی «بندش» میکند که تاریخ حیات زردشت را بین قرن هفتم و ششم قبل از میلاد قرار داده است

مسقط الرأس زردشت آذربادگان است که در آن هنگام جزو ایالات «ماد» و مرکز مغان بوده است زردشت مجبور به مهاجرت در مشرق ایران گردید و گشتاسب بدو گروید.

«انکتیل دوپرن»^۱ را عقیده بر این است که این گشتاسب همان ویشتاسب و ویشتاسب پدر داریوش کبیر است که در آن هنگام از طرف شاهنشاه ایران نیابت سلطنت شرق را داشته.

در روایات پارسی چنین آمده که زردشت از خانواده «سیتاما» است. پدرش «پوروشب» اهل آذربایجان و مادرش «دغدو» اهل ری بوده. در ایام کودکی او جادوگران کوشش بیهوده در هلاکت وی نمودند. در حدود سن بیست احساس وظیفه رسالت نموده گوشه گیری اختیار کرد. در سن سی سالگی در ساحل رود «دایتیا» در آذربایجان امتسپند بهمین و هومانو (اندیشه نیک) بر او ظاهر گشت و در آن مدت پیامبر ایران باستان به تبلیغ آئین جدید می پرداخت ولی منظور اجرا نگشت چه علمای روحانی آن ایام که در «اوستا» بنام «کاووی» یا «کاراپان» نامبرده شده با او جداً مخالفت کردند تا اینکه بامر اهورامزدا زردشت بدربار «ویشتاسب»

ولی متأسفانه گفتار این دانشمندان مستقیماً بما نرسیده است. مثلاً قول «اکزانتوس» را «دیوژن لارسه» Diogène - laerce در زمان الکساندر سور نقل کرده و تذکر «هرمیوس» بوسیله «پلین» Pline به ما رسیده است و همچنین آنچه از کنزیاس در این خصوص گویند نقل از «دیوژن دوسیپل» Diodore de Sicile است. لذا با بن نقل قولها چندان اعتماد نتوان کرد.

یا گشتاسب رفت و پس از دو سال با تمام موانعی که برای او پیش آمد او را بآئین خویش درآورد در آن هنگام زردشت ۴۲ سال داشته است. در گاتاها مذکور است که از جمله حامیان زردشت یکی جاماسب وزیر گشتاسب است و دیگر برادر جاماسب، فراش اوشترا مستشار شاه بوده است. پس از ایمان آوردن گشتاسب آئین مزدیسنی در اطراف بلاد منتشر گشت.

تاچه اندازه این روایات مقرون بصحت است جای تأمل است ولی قریب بیقین است که گاتاها در صدر سلطنت هخامنشیان سروده شده و از زبان حضرت زردشت است. سایر جزوهای اوستا اثر عهد جدیدتری است.

چنانچه از گاتاها معلوم میشود مقصود از رسالت زردشت آن بود که دین را به بی‌آلایشی سابق برگرداند و همچنین موضوع بخوبی میرساند که قصد زردشت آن نبوده که بکلی عقاید سابق را از بین ببرد بلکه خواسته است آنرا تصفیه کند یعنی خرافات و موهومات را از بین براندازد و ساحری یا جادوگری را که در آن عصر رواج داشته از میان بردارد. قبل از زردشت ایرانیان بدو اساس معتقد بودند یکی آنکه این عالم نظام یا قانونی دارد و دارای مظاهر طبیعی است دیگر آنکه بین قوای مختلفه نور و ظلمت نزاع دائم است.

زردشت این دو اساس را برهم نزد. در آئین او عالم عرصه جنگ بین قوه خیر و شر است اسپنتا نماینده خیر و انگرا (اهریمن) مظهر شر است. فوق آنها اهورامزداست. بعضی از متبعین اهریمن را در مقابل اهورامزدا میدانند و بر این عقیده اند که زردشت به ثنویت معتقد بوده یعنی یکی را خدای شر و دیگری را خدای خیر میدانند در هر حال خواه اهریمن در مقابل اهورامزدا باشد و خواه در مقابل «اسپنتا» عالم در نظر زردشت محل نزاع خیر و شر است. آنچه خوب است جزء لشکر خیر، و هر چه بد است از سپاه شر است. موجودات فطرتاً جزو آن دسته یا این دسته اند جز انسان که دارای اختیار است و میتواند از روی اختیار خود را از توابع «اهورا» کند یا از لشکر اهریمن. وظیفه یکنفر زردشتی آنست که بر حسب قدرت خود با لشکر اهریمن بجنگد یعنی دروغ نگوید، ویرانه را آباد کند. زمین بائردادائر

نماید ، از کثافت دور باشد ، حیوانات موزی را از بین ببرد ، حیوانات اهلی را تربیت کند ، خلاصه رایات اهورامزدا را در همه جا برافرازد . **گفتار نیک** ، رفتار نیک ، اندیشه نیک اساس اخلاق در آئین زردشت است . چنانکه ملاحظه میشود آئین زردشت یک دین مثبت عملی است . هر کس که بیشتر در اعمال نیک کوشش کند در درگاه اهورا مقرب تر است .

تحت امر اهورا مزدا، امشپندان (قدوسیان یا مقدسین فناپذیر) میباشند اینان وجود خارجی ندارند و صفات اهورامزدا هستند ، اساس و معانی آنها از اینقرار است :

- ۱- وهومن (بهمن) بمعنی اندیشه نیک .
 - ۲- اشا وهشتا (اردیبهشت) بهترین تقوی .
 - ۳- خشاترا ویریا (شهریور) ملکوت منظور .
 - ۴- سپنتا ارمایتی (سپندارمذ) بذل کریمانه .
 - ۵- هروانات (خرداد) سلامتی .
 - ۶- امرتات (مرداد) بقای ابدی .
- امشپندان حامی موجودات مختلفند : وهومانوحامی حیوانات اهلی ، اشا وهشتا نگهدار آتش ، خشاترا ویریا حامی فلزات ، اسپنتا ارمایتی حافظ زمین ، هروانات و امرتات نگهبانان آب و نباتاتند .
- پس از امشپندان وجود های دیگری است که «یزت» یعنی کسی که مستحق پرستش است نامند و بمرور ایام این کلمه ایزت شده است . هر یک از ایام ماه بنام یکی از آن یزتهاست . از جمله یزتها . آذرهور ، مهر و ماه است . اما «فراوشی» فرشتگانی هستند که قبل از تولد شخص در آسمان وجود دارند و پس از مرگ باروح متحد می شوند .
- اهریمن هم از برای خود تشکیلاتی دارد از قبیل اندیشه بد، دروغ ، یاعیگری ، جنگ بین خیر و شر که تاروز رستاخیز ادامه دارد ولی در آخر اهریمن و لشکر او مغلوب و منکوب خواهد شد .

زردشتیان معتقد به بقای روحند و گویند روح انسان پس از خارج شدن از بدن سه روز در اطراف جسد حلقه میزند و درست مثل آنکه در بدن است احساس شادی و غم مینماید. سپس باد آنرا میبرد و چون در مقابل پل «چنوات» میرسد سه نفر از یزتان اعمالی که در دنیا مرتکب شده در میزان می‌سنجند. پس از آن باید از پل مذکور که در روی جهنم کشیده شده عبور نماید. این پل برای اشخاص نیکوکار وسیع و عبورش سهل است ولی برای گنهکاران نهایت باریک و تنگ است و در آخر پای گنهکار لغزیده در اعماق جهنم که در آن تاریکی حکمفرماست می‌افتد اما روح متقی پس از عبور از پل داخل در نور ابدی و بهترین عالم اعنی «انپوههشتا» (بهشت) میشود. کسانی که اعمال نیک و بد آنها مساوی است داخل در اعراف یا همسنگان (ماوای اوزان مساوی) میشوند.

در آخر زمان نجات دهنده عالم «سوشیات» ظهور خواهد کرد و عالم را پس از رستاخیز تجدید میکند. يك طبقه فلز ذوب شده روی زمین را پوشانیده و آنرا تطهیر خواهد کرد. پس از آن آخرین جنگ بین اهورا و اهریمن (خیر و شر - نور و ظلمت) رخ خواهد داد و اهریمن بالشکرش بکلی مغلوب خواهند شد.

مروج آئین زردشتی در عصر ساسانی اردشیر بابکان است و آئین

فرقه‌های مختلف زردشتی

رسمی در دوره مزبور همین کیش بوده ولی غیر از مذهب شرعی که بر سمیت شناخته شد بتدریج فرقه‌های دینگری پیدا شد.

شهرستانی مؤلف مشهور که در قرن دوازدهم بعد از میلاد میزیسته نام سه فرقه مختلف زردشتی را میبرد. یکی آئین زردشتیان متشرع که بعقیده خود بدعتی در دین زردشت ناموده، دوم زروانیها که میگفتند فوق اهورا و اهریمن زروان یا زمان نامحدود است این عقیده يك قسم توحید است چه وقتی تصور شود اهورا و اهریمن از زروان صادر شده‌اند اساس آئین کیومرثیان بوده که عقیده بر این داشتند اهریمن از شک «اهورا» بوجود آمده است.

۲- آئین های دیگر

مانی و آئین او

مانی چنانکه خود نقل کند در سنه ۲۱۵ میلادی در قریه «ماردینر» نزدیک بابل بدنیا آمده و در سن سیزده سالگی و بیست و پنج سالگی با وحی رسید که آئین راستی را تبلیغ نماید. در فهرست ابن الندیم آمده که پدر مانی «فوتق بابک بن ابوبزرام» است. در ابتدا مملکی بر او ظاهر شد و ویرا از استعمال گوشت، شراب و مقاربت با زنان منع نمود. پدر مانی عضو جمعیت صائبین بود و پسر خود را هم داخل کرد. دیری نگذشت «ملك التوام» بر مانی ظاهر گشت و بالنتیجه شروع بدعوتی نمود که اساس ثنویت آن محکمتر از آئین صائبین (که عربها بواسطه کثرت غسل آنها را «مغتسله» نامیدند) بود. مذاهب مختلف عرفان در بابل وجود داشت. اساس بعضی از این مذاهب اعتقاد به الهیت نور و ظلمت بوده و پیروان آن به ستاره شناسی و سحر اشتغال داشتند. در میان این مذاهب و مشارب متنوعه مانی پرورش یافت.

در آئین مانی شر ازلی است یعنی همواره وجود داشته. در عناصر هوا، زمین و آتش دو طبیعت است یکی خوب و دیگری بد. همچنین در انسان دو روح است یکی شر و دیگری خیر. فکر و عاطفه و شعور هم بر دو قسم است نور و ظلمانی. آنچه نورانی است مولد رحم، ایمان، صبر و تعقل است و آنچه ظلمانی است مصدر کینه، شهوت، خشم و حقد است. در مقابل خدای خیر دیو یارب النوع شر است و ملک آنان ابدی است.

يك وقت دیو تصمیم تصرف ممالک نورانی را نمود. شعور، عقل، خیال، تفکر و اراده که حامیان عالم نورانی بودند از حمله ظلمت بهراسیدند. بنابراین رب النوع خیر حیات را بیافرید و از آن انسان اول بوجود آمد، دیو او را بر زمین افکند و شر و خیر مخلوط شد، با مر رب النوع خیر روح با انسان اسیر مر بوط گردید تا وی را مستخلص سازد. روزی این عالم بواسطه حادثه عظیمی در اعماق جهنم خواهد افتاد و عناصرش مانند محتویات دیک بجوش خواهد آمد. سپس سنگ عظیمی بر روی جهنم میگذرانند و ارواح گنهکاران بر آن معلق خواهند گشت. خیر و شر از یکدیگر

مجزاً خواهند شد و سدعظیمی بین آنها حائل خواهد برد .
مانی معتقد به «توراة» نبود ولی انجیل و نوشتجات «سن پل» را قبول داشت و خود راموعود حضرت مسیح میدانست .

تشکیلات مذهبی مانی عبارت بود از دوازده پیشوا ، هفتاد و دو برگزیده و سایر مؤمنین که آنها رامستمعین مینامیدند ، مانی جانشین خود را معین کرد و محتمل است که سایر پیشوایان هم هر کدام جانشین خویش را معین مینمودند . ولی برگزیدگان بتوسط مؤمنین آن آئین انتخاب میشدند .

پیران مانی روزهای یکشنبه اجتماع کرده ادعیه و سروردهای مدعی میخواندند همچنین شخصی برای آنان کتاب مقدس مانی را میخواند و همه با کمال ادب و احترام آن را گوش میدادند و از این سبب آنان رامستمعین نامیدند : پیشوایان و برگزیدگان میبایست زهد و ورع را باعلی درجه مراعات کنند حق خوردن غذای حیوان و مشروب نداشتند ، نمیبایست قصد حیات هیچیک از موجودات از حیوان و نبات را نمایند ، باید از زنان دور باشند . اما مستمعین مکلف بمراعات این احکام نبوده فقط میبایست از بت پرستی ، دروغ ، بخل ، آدم کشی ، زنا و الحاد اجتناب نمایند . از این سبب برگزیدگان پس از مرگ راه بهشت گیرند و مستمعین تاروز حشر از جسدی بجسد دیگر خواهند رفت .

مانی بسیار چیز نوشته و قدیمترین کتابش بزبان پهلوی است ، که بهشاپور اول تقدیم داشته است . سایر تألیفاتش بزبان سریانی است . مانی يك قسم خطی اختراع نمود که ریشه آن از القباء آرامی است برای اینکه مقاصد خود را بهتر مجسم کند تا خواص و عوام از آن استفاده نمایند تألیفات خود را بتصاویر زیبا مزین نمود و از همین لحاظ معروف بهمانی نقاش گردیده است . این تصاویر تجسم قوای نور و ظلمت است .

تعالیم مانی انتشار عظیمی یافت نوشتجات او در اطراف بابل ، شام ، فلسطین شمال عربستان منتشر گشت و از مصر در شمال افریقا انتشار و بزبان لاتین ترجمه گردید . در تمام این نقاط حتی در اسپانی . جنوب گل (فرانسه) و ایتالیا بتدریج

عدهٔ کثیری پیرو آن مذهب گردیدند. همینطور آئین او در ترکستان و تا حدود چین پشرفت کرد.

مورخین اسلامی بر آنند که شاپور اول به مذهب مانی بگروید و ده سال در آن کیش باقی ماند ولی بعد از آن منصرف گردیده بکیش مزدیسنی برگشت بنا بر این مانی مجبور گردید ایرانرا ترک گفته بکشمیر مهاجرت کند. از آنجا بترکستان و چین رفت و با پیروان خود که در نقاط مختلف میزیستند مکاتبه داشت پس از مرگ شاپور مانی بایران مراجعت کرد و طرف توجه هر مزو واقع گشت ولی بعد در ایام بهرام اول کشته شد. مسئله اینکه آیا او از نده پوست کندند جای تردید است علی ای حال پس از مرگش پوست او را پرازگاد کرده در گندی شاهپور بر چوبی آویزان نمودند (۲۷۵ میلادی)

چنانچه مشاهده میشود آئین مانی ترکیبی بود از کیش زردشتی و آئین مسیح، مانی بنبوت زردشت و عیسی معتقد بوده است معنای آئین مانی و تعلیمات زردشت اختلاف مهمی بنظر میرسد. در آئین مزدیسنی عالم کنونی دنیای خیر است و باید بر آن علاقمند بود زیرا مظاهر نصرت خیر بر سر در آن موجود است ولی در کیش مانوی که معتقد بر امتزاج خیر با شر است باید از این عالم خود را مستخلص ساخت. در کیش زردشت انسان باید عیش طبیعی نماید متأهل شود از خود نسلی باقی گذارد بامور زراعت و تربیت حیوانات پردازد، بدن خود را تقویت کند. انجام این امور جنگ با اهریمن است ولی در آئین مانوی رهبانیت امر شده برای برگزیدگان نکاح حرام است باید ماهی هفت روز روزه گرفت، نماز بسیار خواند و سجده زیاد نمود.

مزدک پسر بامداد در نیشابور متولد گردید. اساس اعتقاد مذهبی او بی شباهت به آئین مانی نبوده و بقوای نور و ظلمت (خیر و شر) اعتقاد داشته است. بنظر او نور دانا و حساس

مزدک و
آئین او

است و اعمالش از روی آزادی و اختیار است و برعکس قوای ظلمت کور و جاهلند. امتزاج این دو قوه اتفاقی است یعنی از روی تصادف پیش آمده است. عالم از سه

عنصر تشکیل شده (آب ، آتش و خاك) و امتزاج این عناصر موجب خیر و شر گردیده است. خیر از اجزاء صاف و پاک آن عناصر تشکیل شده و شر نتیجه اجزاء آلوده آن است .

تشکیلات عالم بالا نزد مزدك مانند تشکیلات عالم سفلی است ، خداوند مانند پادشاه بزرگ بر تخت نشسته و در مقابل او قوای تمیز ، شعور ، حافظه و شادی ایستاده اند. امور عالم بعهده این چهار قوه است که بوسیله هفت وزیر آنرا اداره می کنند .

این وزراء در باطن دوازده وجود روحانی در حر کنند . هر کس که در وجود خود چهار قوه و هفت وزیر و دوازده وجود روحانی مذکور را جمع کرد مظهر خدا در روی زمین است .

گذشته از این عقاید فلسفی مزدك دارای نظریه اشتراکی بود که شرح آن در ضمن تاریخ قباد و انوشیروان گذشت .

راجع به مذاهب بیگانه که در زمان ساسانیان در ایران پیروانی بهم رسانید در جای دیگر شرح خواهیم داد .

جهانداری ساسانیان

تشکیلات = لشکر = مالیات

امور قضائی - اوضاع اجتماعی و غیره

چنانچه در فصل دوم اشاره شد ، پس از حمله اسکندر و در دوره

اشکانیان مملکت ایران تقریباً ملوک الطوائفی گردید و با

اینکه پادشاهان پارت کمال اقتدار را داشتند رؤسای بعضی از

ایالات و ولایات دارای نیم استقلالی بوده و فقط هنگام خطر با پادشاهان آن سلسله

متحد و متفق می گشتند .

تمرکز
اختیارات

پادشاهان ساسانی که خود را جانشین هخامنشیان میدانستند در صدبرآمدند که مانند داریوش کبیر قدرت مرکز را زیاد نموده هرج و مرج سیاسی را که از زمان یونانیان و پارتها بیادگار مانده بود خاتمه دهند. اردشیر بابکان گوید «ما تصمیم گرفتیم که لقب پادشاه را بهیچ مخلوقی در کشور اجرداری خود ندهیم» راست است که بعضی از حکمرانان ایالات در زمان ساسانیان ملقب به «شاه» بودند ولی این لقب فقط یک گونه عنوان افتخاری بوده و این اشخاص حق نداشتند از خود دارای لشکر مخصوصی باشند یا اینکه مسند خود را به وراثت خویش منتقل نمایند. بدین طریق اساس ملوک الطوائفی از بین رفت و حکام ایالات طوعاً و کرهاً سر تسلیم فرود آوردند و برای استحکام بنیان ملیت پادشاهان این سلسله در وحدت تشکیلات کشوری، اداری، قضائی و مالی نهایت جدیت نمودند و آئین مزدیسنی را کیش رسمی قرارداد و خود را مروج احکام آن دانستند و برای همین مقصود روحانیون زردشتی را قدرت بخشیدند.

شاه و دربار

پادشاهان ساسانی در ممالک وسیع خود کمال اقتدار را داشتند و تصور نمیرود که در ایام آنها مانند دوره اشکانیان مجلس اعیان و روحانیون وجود داشته است. نزدین پادشاهان که خود را مظهر کامل میدانستند سلطنت و دیعت الهی بوده که بآنها تفویض گردیده تا بر بندگان حکمفرمایی کنند. بدین جهت و چون بزعم خود دارای «فره کیانی» یا «فره ایزدی» بوده فوق اراده آنها اراده ای متصور نمیشد و سمت ریاست بر تمام طبقات حتی بر روحانیون داشتند.

با همه این احوال دلائلی موجود است که رفتار این پادشاه مقتدر بر روی میل و اراده آنها و از روی هوی و هوس خویش نبوده چه اولاً مراعات احکام آئین زردشتی که کیش رسمی آن عهد بشمار میرفت بر آنان فرض نبوده و طبقه متنفذ روحانیون مواظب اجرای آن بودند. گرچه رئیس مؤبدان (مغبد) را شاه انتخاب میکرد ولی چون تعیین سایر اعضاء آن طبقه بعهد او بود در دربار نفوذ عظیمی داشت بقسمی که میتوان گفت ضمیر پادشاه در دست او بود. از طرف دیگر بزرگان

و آزادان که تشکیل طبقه اعیان مملکت را میدادند و در موقع تاجگذاری پادشاه جدید اجتماع کرده و خطبه او را استماع میکردند نهایت متنقد بوده و گاهی هم شاه را از سلطنت خلع مینمودند اغلب پادشاهان ساسانی عاقل، عادل و رعیت دوست بوده‌اند و این اخلاق حمیده تا اندازه‌ای از استبداد آنها جلو گیری میکرد. از این گذشته قطع است که پادشاهان در معضلات امور کار را به مشورت انجام میدادند.

پادشاهان ساسانی در کمال جلال و عظمت میزیستند و رؤیت آنها برای بزرگترین اشخاص هم مقدور نمیگردید. بین او و اطرافیانش پرده‌ای حایل بود و شخصی ملقب به **خرم‌باش** وظیفه پرده‌داری داشت. هر گاه پادشاه میخواست خواص خود را پذیرائی نماید خرم‌باش بیکی از خدمه امر میداد که بالای قصر رفته بصدای بلند این جمله را ادا نماید «مواظب زبان خود باشید چه اکنون در حضور پادشاه هستید» همچنین در مجالس رسمی یا هنگام بزم مراسم مذکور بعمل میآمد و درباریان بر حسب مقام و رتبه خود صف آرائی میکردند و هیچ کس را قدرت تکلم نبود سپس خرم باش امر بخواندن قطعه‌ای از اشعار یا نواختن آلت موسیقی میداد.

در ایام ساسانیان موسیقی‌دانها طرف توجه بودند و حتی به‌مراه پادشاه در شکار میرفتند. در زمان خسرو پرویز این طبقه مورد توجه مخصوص بوده است چنانچه در افتتاح سد دجله آنها را دعوت کردند. نام آوازه خوان معروف «باربد» فہلبذ هنوز هم در افواه است و در مهارت او این داستان نقل شده است که خسرو اسبی داشت «شبدیز» نام و گفته بود هر کس خبر مرگ آنرا آورد بقتل خواهد رسید. اتفاقاً آن اسب بمرد واحدی از درباریان جرئت نکردند واقعه را بگوش خسرو رسانند و از باربد خواش کردند بقسمی آنرا نقل کند. باربد در حضور خسرو بصوت حزینی بنای خواندن گذاشت و چنان در خسرو اثر کرد که گفت: وای بر تو. مگر شبدیز مرده است باربد گفت این کلام اولین دفعه از دهان پادشاه خارج گشت و بدین نحو از کشته شدن نجات یافت.

از نام آهنگها و اسامی آلات موسیقی که از آن عصر بیادگار مانده است پی بمقام این صنعت در آن عهد توان برد .

پادشاهان ساسانی نهایت مایل بشکار بودند و باغهای وسیعی ترتیب دادند که در آن انواع حیوانات حتی شیر ، ببر و خرس هم یافت میشد . در بسیاری از اوقات شکار شاه در این باغهای وسیع واقع میگشت .

قصر ساسانیان نمونه عظمت آن پادشاهان بوده و خرابه قصر ابیض که خسرو اول بنا کرد هنوز هم دلالت بر جلال و زیبایی آن دارد . طاق قصر دارای یکصد و پنجاه روزه بوده که هر کدام ۱۲ الی ۱۵ سانتیمتر قطر داشته و بوسیله آنها نور سحرمانندی داخل قصر می گردید . تخت پادشاه را در انتهای قصر قرار داده بودند و چون پرده بالا میرفت و حضار پادشاه را مشاهده میکردند که با لباسهای فاخر و غرق جواهر بر روی تخت طلا نشسته و تاج سلطنت مزین بانواع مروارید و جواهر بر بالای سرش آویخته است بقدری متأثر میشدند که بی اختیار بزانو در می آمدند . تاج پادشاهان ساسانی در طول مدت تغییر شکل داده است . هر مز چهارم تاجی داشته از طلا و مزین بجواهر . زمرد و مرواریدهای آن دیده بینندگان را خیره میساخت .

پادشاه بندرت در مجامع و در ملاء عام حاضر میگشته است . فقط در بعضی اعیاد هنگامی که در مسائل مهم مملکت مشورت مینمودند یا موقعی که میخواستند یکی از بزرگان را محاکمه کنند پادشاه حضور بهم میرسانید . در این قبیل موارد نه فقط درباریان و روحانیون حق حضور داشتند بلکه جلسه علنی بوده و ملت هم میتوانست حاضر گردد .

اعطاء انعام و القاب و خلعت مرسوم بوده و در بعض اوقات در بذل و بخشش اسراف میکردند چنانچه اردشیر اول دهان مؤبدی را که برای او مرثه آورده بود پراز یاقوت، طلا ، مروارید و انواع جواهر نمود .

همچنین از سفرای خارجی با کمال احترام پذیرائی میشد و چون یکی از آنان بسرحد حاضر میگردد حکمران ایالت مقصود عزیمت او را فوراً بدربار

اطلاع میداد. سپس باتجلیل تمام او را نزد شاه میفرستادند و در بین راه همه قسم وسایل پذیرائی او را از خوراک فراهم میساختند. پادشاه در مجمع رسمی از او پذیرائی میکرد و از اوضاع و احوال مملکت او سؤال می نمود. سپس او را با کمال شکوه و جلال بقصر خود برده با او صرف طعام میکرد و بعد بشکارش میبرد. در موقع عزیمت خلعت باو میبخشید و باشکوه تمام او را مراجعت میداد.

آنچه از نوشته‌جات مورخین اسلام و ادبیات مذهبی پهلوی برمیآید. ملت ایران در زمان ساسانیان بچندین طبقه تقسیم شده بود و انتقال از طبقه‌ای بطبقه‌ی دیگر بندرت اتفاق می افتاد

طبقات هیئت اجتماعی

هر گاه شخصی عمل مهمی انجام میداد پادشاه او را طلبیده پس از تحقیقات لازمه و دادن امتحان بر حسب درجه معلوماتش او را عضو طبقه دیگری مینمودند. ولی چنین بنظر میآید که احدی ممکن نبود جزء طبقه روحانیون گردد مگر اینکه از خانواده روحانی باشد.

مسئله اینکه آیا قبل از ساسانیان طبقات مشخص و معینی بوده است یا خیر از بحث ما خارج است ولی لازم است بدین نکته اشاره شود که در «اوستا» مؤمنین بچهار طبقه تقسیم گردیده: روحانیون، جنگیان، برزگران و اهل حرفه تنسّر عالم روحانی که اردشیر بابکان را نهایت مساعدت نموده طبقه «دبیران» را هم بر آن طبقات می افزود. و گوید: بدان که بر حسب آئین مزدیسنی مردم بچهار طبقه تقسیم شده‌اند و این طبقات مانند اعضاء چهار گانه‌اند. سر این اعضاء پادشاه است و اولین عضو روحانیون هستند که آنها هم بطبقات فرعی از قبیل قضاة، مغان، نظار و معلمین تقسیم گردیده: عضو دوم جنگیان هستند که آنها هم دو طبقه‌اند سواران و پیادگان... عضو سوم دبیرانند که آنها هم بر چند نوعند مانند نویسندگان محاسبین، نگارندگان احکام و تصدیقنامه‌ها و عقود، تذکره، نویسان اطباء، شعرا و منجمین... اما عضو چهارم اهل حرفه‌اند چون تجار و برزگران. این تقسیم چهار گانه برای عالم تضمین ابدی نظم و آسایش است.

طبقه اشرف و اعیان از حیث تجملات ظاهری، لباسهای فاخر، زینت اسلحه

و زیور مرکوب با سایرین فرق فاحش داشته ، زنانشان لباسهای ابریشم میپوشیده و بهترین تفریح آنها شمشیربازی ، چوگان بازی و شکار بوده است . این طبقه بچندین دسته منقسم میشده که مهمترین آنها «شهرداران» و مرزبانانند. شهرداران که حکمران ایالات دوردست و مملکتهای تحت الحمایه را داشتند ملقب به «شاه» بوده و کلمه شاهنشاه که اطلاق به پادشاه تمام مملکت ایران میشده از همین سبب است.^۱ اما مرزبانان حکمرانی سایر ایالات و خصوصاً ریاست سرحدات را داشتند پس از آنان اعضاء هفت خانواده مهم کشور بوده که خود را از نژاد اشکانی میدانستند و اسامی پنج خانواده آنها از اینقرار است: **کارن ، سورن ، اسپهبد ، سپندیار و مهران**. اینانرا «**ویسپوهر**» یعنی اولاد قبائل می نامیدند و وظیفه آنها موروثی بوده تاج بر سر پادشاه میگذاشتند . چون روحانیون نهایت قدرت یافتند این وظیفه بآنها محول شد . سایر اشراف و اعیان مملکت عبارت از «بزرگان» و «آزادان» بوده و چنانچه قبلاً اشاره کردیم این جماعت نهایت مقتدر و متفقد گشتند . آخرین درجه نجبا دهقانانند که وظیفه وصول مالیات بعده آنها بوده و از حیث تربیت باروستائیان فرق داشته و لباس آنها هم قسم دیگر بوده است .

اما سواران جزء طبقه آزادان بوده و پس از اشراف عالی رتبه آنها بردیگران تقدم داشته است . این جماعت هنگام صلح به امور زراعتی مشغول بوده و بندرت بعض از آنها در دربار بسر می بردند .

روحانیون طبقه ممتاز دیگری را تشکیل میدادند و چنانچه گفتیم مؤبدان مؤبد را شاه انتخاب میکرد و در دربار نهایت نفوذ را داشته و سایر روحانیون را او معین میکرد است . وظیفه هیربدان درست معلوم نیست و گویند وقتی خسرو پرویز بنای آتشکده ای نموده دوازده هزار هیربد را برای خواندن ادعیه در آنجا گماشت و بالطبع هیربدان رئیس آنان محسوب میشده است .

روحانیون دارای اموال غیر منقول مهمی بوده و بواسطه دریافت ده يك و

۱ - توضیح آنکه از زمان خسرو انوشیروان جز در ارمنستان و آذربایجان و بلاد سجاو هندوستان «شهردار» دیگری وجود نداشت . حکمران ایالات مرزبان نام داشت . مدلك حکمفرمایانی را که از خانواده سلطنتی بودند شاه می نامیدند .

نذور و هدایا شروتمند گردیده اقتدار زیادی بهم رسانیدند. از جمله وظائف آنها نگهداشتن آتش مقدس بوده تاهیچگاه خاموش نشود .

در تشریفات مربوط به ولادت ، ازدواج، فوت، اعیاد مذهبی ، بستن «کشتی» و سایر امور روزانه روحانیون دخالت داشته‌اند . کسانیکه مرتکب گناه یا خلاف شرعی میشدند بآنان رجوع کرده تطهیر میگشتند و کفاره میدادند . خلاصه کلیه مراسم دینی از قبیل خواندن ادعیه و مناجات و غیره بعهدہ این طبقه بوده. همچنین تعلیم و تدریس را این جماعت بعهدہ داشتند. کسانیکه موظف بخواندن ادعیه و زمزمه کردن بودند «زوت» می‌نامیدند و نگهدارندگان آتش را «راسپی» میگفتند. طبقهٔ دبیران شامل کلیه نویسندگان دولتی و محررین و حتی اطباء، شعراء و منجمین بوده و طبقه زارعین و صنعتگران اهل حرفه و تجار را دربر داشته است. هر یک از این طبقات رئیسی داشته و تحت امر او مفتش مخصوصی سرشماری افراد آن حرفه را برعهده داشت. همچنین یکنفر ناظر مواظب اخذ مالیات و امور مالی آن طبقه بوده و یکنفر مبصر کار افراد را تحت نظر میگرفته است.

اهالی شهر مانند روستائیان مالیات سرانه می‌پرداختند ولی از خدمت نظام معاف بودند . روستائیان در موقع جنگ تشکیل پیاده نظام را میدادند و هنگام صلح در خدمت ارباب ملک بامور فلاحتی اشتغال داشته و گاهی هم آنها را به بیگاری می‌بردند.

لشکر ایران در زمان ساسانیان نه فقط این کشور را

لشکر

از حمله بیگانگان محفوظ داشت بلکه با بهترین سپاهیان

آن زمان یعنی رومیان برابری کرده و بکرات آنان را شکست داده است.

مهمترین وظائف نظام عبارت بود اولاً از مقام فرماندهی کل (ایران سپهبد) سپس ریاست سواره نظام (اسپهبد) و ناظر کل انبار (ایران امبارک‌بند). تازمان خسرو انوشیروان لشکر ایران فقط دارای یک فرمانده کل بود ولی از آن به بعد این وظیفه ملغی گردید توضیح آنکه مملکت ایران بچهار قسمت منقسم گردیده بود از اینقرار: اواخر (شمال) خوراسان (شرق) نیمروز (جنوب) خواران (مغرب).

هر يك از این قسمت‌ها را « پادگس » نامیده و حکمران آن امور کشوری و لشکری آن حدود را در دست داشت. از زمان خسرو انوشیروان که مقام فرماندهی کل را ازین برد حکمران هر « پادگس » تحت امر سپهبد (رئیس نظامی) درآمد .

در شرح حال اردشیر بابکان اشاره شد که این پادشاه مانند هخامنشیان لشکر جاوید را که تعداد آن معلوم نیست ایجاد کرد و امور لشکر را تحت نظر خود قرار داده فرماندهان را شخصاً انتخاب مینمود .

مهمترین قسمت لشکر را سواره نظام تشکیل میداد و افراد آن از نجبای مملکت بودند .

در یکی از حجاب‌های طاق‌بستان که از آن ایام بیادگار مانده سوار ایرانی مشاهده میشود که زرهی در بر کرده و از زانو تا صورت و آستین‌هایش بوسیله آن پوشیده شده است . بر سرش خودی است مزین به نوارهای موج و دست راست او نیزه است بطول دو ذرع و در دست چپ سپری گرفته است. تیر کشی بکمر او آویخته و همچنین سروگردن و سینه اش بابر گستوان پوشیده شده است. میتوان گفت غیر از اسلحه‌هایی که در آن حجابی مشاهده میشود سواران ساسانی مجهز بشمشیر و کمان بودند و بوسیله کماند دشمن را از روی اسب بزمین می افکندند .

هنگام صلح مخزن‌ها و انبارها پراز اسلحه بوده و یکی از شهرهای واقع در بین‌النهرین بهمین جهت انبار نام داشته است . قبل از جنگ در نزدیکترین رودخانه یانهر مراسم ریختن آب مقدس را بجای آورده و شاخه متبرکی را بعنوان اولین تیر رها میکردند . سپس سردار لشکر ، نظامیان خود را تشویق مینمود که مردانه بجنگند و وظیفه مذهبی شاه دوستی خود را انجام دهند تا در هر دو عالم جزای نیک یابند . آوای کرنای شروع جنگ را اعلام میکرد و گاهی هم قبل از حمله جنگ تن به تن می نمودند .

اگر شخص شاه حضور داشت برای او در وسط لشکر تخت سلطنتی نصب مینمودند و در اطراف او دسته‌ای از سربازان فداکار حلقه میزدند و پشت آن حلقه پیاده نظام و یک‌کده از تیراندازان حلقه دیگری را تشکیل میدادند . بندرت اتفاق می افتاد

که شاه برای محاربه داخل در جمعیت گردد. هر گاه پادشاه حضور نداشت فرمانده لشکر بر روی تخت نشسته فرمان میداد. گویند در موقع هجوم سواران، درخشیدن زره آنها دیده را خیره میساخت. در فن تیراندازی ایرانیان شهرتی بسزاداشتند. همچنین در فن محاصره و استعمال منجنیق، برجهای متحرک و ریختن مواد مشتعل بر روی ماشینهای جنگی دشمن مهارت تام بخرج میدادند. فیلان جنگی آنها رومیان را متوحش میساخت و بر روی این حیوانات برجهای چوبی مزین به بیرقهای متعدد و پر از سرباز بازمیکردند.

از حجاریهای آن زمان شکل بیرقها معلوم است. مخصوصاً یک قسم از آنها عبارت از پارچه ایست باریک و دراز که بچوبی وصل کرده اند. در جای دیگر بیرق داری مشاهده میشود که چوبی در دست دارد و بالای آن چوب دیگری بطور افقی نصب شده است. بالای این سه چوب افقی سه گوی و تحت آن دو گوی آویزان است، بیرق ملی ایران درفش کاویانی بوده که بتدریج طول آن قریب هفت متر و عرضش پنج متر گردید. این بیرق مزین بانواع گوهرهای قیمتی بود. حکام ولایات مختلف در موقع جنگ افواج بکمک میفرستادند و همچنین طبری نامی از دسته مخصوص ایسپار (جان سپار - فدائی) می برد که بنظر میآید لشکر مزدور بوده است.

لشکر ساسانیان بچند گند (فوج) تقسیم گردیده و هر گندی بچند درفش (دسته) منقسم میشد.

اما پیاده نظام ایرانی که از روستائیان تشکیل میگردد و از فن جنگ آگاه نبودند و مزدی هم بآنها داده نمیشد لیاقتی بخرج نمیدادند ولی از گفتار مورخین اسلامی معلوم میشود که چند دسته پیاده نظام منظمی با حقوق کافی نگهداشته میشد همچنین پاسبانان ایالات و مستحفظین امنیه را پیادگان تشکیل میدادند. گذشته از اینها در هر ایالت ساخلوی مخصوصی بود که آن ایالت را از حملات دشمن محفوظ میداشت.

مهمترین وظایف لشکری غیر از آنچه در فوق ذکر شد از اینقرار است :

ارتشتاران سالار (رئیس جنگیان) ارگ بد (قلعه بیگی) گند سالار (رئیس فوج) پیغان سالار (رئیس پیادگان) اندرزبد اسپورگان (آموزگار سواران) ستور پزشك (بیطار) .

برای بدست آوردن عده تلفات چنین مرسوم بود که قبل از جنگ در حضور پادشاه و فرمانده لشکر جمعی عبور کرده و هر یک از سربازان یک تیر در زنبیلی که برای این منظور تهیه کرده بودند می انداختند . پس از ختم عمل زنبیلها را با مهر پادشاه مهمور میکردند . بعد از خاتمه جنگ زنبیلها را باز کرده هر یک از سربازان تیری بر میداشت آنچه باقی میماند تعداد کشتگان و اسرای جنگی بود .

در خاتمه بدین نکته اشاره میشود که انوشیروان اصلاحات مهمی در امور لشکری نمود و از آن جمله تعیین یک نفر خزانه دار است که قبل از پرداخت حقوق مکلف بود اوضاع و احوال نظامیان را در نظر گیرد .

هر یک از افراد مجبور بود خود را مجهز کرده نزد خزانه دار حاضر شود و اسلحه خود را بیاورد . همچنین سواران مجبور بودند با اسب خود حاضر شده امتحان سواری بدهند . اگر نقصی مشاهده میشد پرداخت وجه بتعویق می افتاد تا رفع آن نقص بشود مخصوصاً وقت تام بعمل می آمد تا کسی نتواند حقوق رتبه مافوق خود دریافت دارد .

عایدات پادشاهان ساسانی منحصر بمالیات نمود، غنائم جنگ،

هدیه هایی که در موقع محصوص تقدیم میگردد و درآمد

مالیات

املاك شخصی پادشاه از منابع عایدات محسوب میگشت .

طرز وصول مالیات قبل از انوشیروان بر روی پایه محکمی نبوده و بر حسب اوضاع فلاحتی مملکت و قرب یا بعد از ارضی نسبت به محل معینی یا دارا ما کن مخصوص از یک بیستم تا یک ربع محصول زمین را دریافت میداشتند . این طرز وصول مالیات گذشته از اینکه هیچگونه اساسی نداشت زارعین را دچار حمت و خسارت می نمود، چه احدی نمیتوانست محصول را بردارد مگر آنکه قبلاً مأمور مالیه حاضر شده حق دولت را ضبط نماید بالنتیجه باد و باران محصول را از بین برده خسارات کلی را در

میآورد قباد خواست این رویه را برهم زند ولی عمر او وفا ننمود و تغییر آن را بعهده انوشیروان گذاشت. این پادشاه مقرر داشت که هر قطعه زمین مالیات معینی از نقدی و جنسی بپردازد و زارعین حق دارند قبل از رسیدن مأمور محصول خود را بردارند. از زمینهایی که در آنموقع کشت و زرع نمیگشت مالیات دریافت نمیداشتند بنابراین هر سال مراسم تقشیش بعمل می آمد تا مقدار زمینی که تحت کشت است در دفتر مالیات قید نمایند. برای یک جریب جو و گندم که قریب ۲۴۰۰ متر مربع است یک درهم دریافت میداشتند برای یک جریب تاک هشت درهم و برنج پنج درهم در سال اخذ میگردید همچنان از درختان میوه با مراعات شرایط مخصوص حق مختصری وصول میگردید این نوع مالیات را خراگ (خراج) میگفتند.

اما راجع بمالیات سرانه (گزیت - جزیه) انوشیروان اصلاحات دیگری نمود و برای این مقصود اهالی را بطبقات مخصوصی بر حسب ثروت آنان تقسیم کرده برای هر طبقه مبلغ معینی مقرر داشت. از یهودیان و عیسویان جزیه ای که مبلغ آن معلوم نیست دریافت میشد. زنان و اطفال و کسانی که سن آنها بیش از پنجاه یا کمتر از سی بوده از پرداخت مالیات سرانه معاف بودند. در هر یک از ایالات و شهرها و دیهها هر سال صورتی منتشر میگردید تا اهالی از میزان مالیاتی که باید بپردازند مستحضر باشند و احدی بآنان ظلم و اجحاف ننماید. وجه مالیات میبایست سالی سه مرتبه (در آخر هر چهار ماه) در محل پرداخته شود.

برای جلوگیری از اجحافات تحصیلداران مالیه بتقاضای مؤبدان مؤبد بعموم روحانیون اجازه داده شد که تحقیقات لازمه بعمل آورده مواظب اعمال مأمورین باشند.

شخص شاه نظر باینکه رئیس تمام طبقات محسوب میگشت حق قضاوت در کلیه امور اعم از مدنی، جزائی و حتی مذهبی را داشته و در جشنهای نوروز و مهرگان در جلسات علنی دادرسی

امور قضائی

میکرده است. ولی مراجعه بپادشاه از امور عادی نبوده و برای این مقصود قضاة مخصوص معین شده بود. بنظر می آید برای رسیدگی بقضایای سیاسی و نظامی و

حتی برای تحقیق در بعضی از مسائل جزائی « قضاة صلاحیت‌دار » از غیر طبقه روحانیون انتخاب می‌گشت از آن جمله است شهرداور (قاضی شهر) رادایران (قاضی ایران) سپاه داور (قاضی نظام)، ولی مراجعه عادی افراد مخصوصاً در مسائل مدنی و مذهبی در نزد قضاة روحانی بعمل می‌آمد.

قضاة روحانی که رسماً این سمت را داشته رسته مخصوصی در هیئت اجتماعی بودند و هر روحانی این وظیفه را عهده‌دار نبوده و اگر هم قضاوت می‌کرده است میبایست مراعات تشریفات مخصوصی را نماید و حکمش باعتبار قضاة رسمی نبوده. ثبوت قضا یا بوسیله اسناد کتبی، شهود، سوگند یا بجا آوردن بعضی مراسم مانند راه رفتن در آتش، فرو بردن دست در آبجوش، خوردن مقدار کثیر غذایی که برای این مقصود تهیه کرده بودند^۱.

نحبا از بجا آوردن این قبیل مراسم معاف بودند چه بقول و سوگند آنها اعتماد داشتند. حتی المقدور قضات ازدادن سوگند اجتناب می‌کردند و جدیت مینمودند تا طرفین بایکدیگر اصلاح نمایند.

جرایم از حیث موضوع سه گونه بوده: جرائم نسبت به غیر، جرمهای مذهبی و جرمهای سیاسی. کلیه اوضاع و احوال مجرم و نوع جرم را برای صدور حکم در نظر می‌گرفتند. بین اشخاص کبیر و صغیر و کسانیکه در ارتکاب جرم آزاد بوده و از روی اراده عملی را انجام داده‌اند و آنهاییکه از روی جبر جرمی مینمودند تمیز داده میشد حتی بین صغار هفت یا هشت ساله و صغاریکه از هشتالی ۱۶ سال داشته‌اند فرق می‌گذاشتند. جنس مجرم هم در نظر گرفته میشد و مجازات زنان با مردان اختلاف داشت.

در بعضی از موارد کلیه اعضاء یک خانواده مسئول جرمی که یکی از آنها نموده است می‌بوده ولی باید دانست که در زمان ساسانیان این قبیل موارد انگشت شمار است. در هر حال اقوام و قیوم صغار که عهده‌دار تربیت آنها بودند مسئولیت عمل صغار خود را داشتند.

۱- این قبیل مراسم در قرون وسطی در اروپا هم معمول بوده و در بسیاری از موارد نبود قضا یا را بدین نحو مینمودند.

مرتکب جرم دو قسم مجازات داشته: مجازات دنیوی و مکافات اخروی. مجرم برای اینکه روح خود را از مجازات اخروی مستخلص سازد باید توجه نماید و استغفار کند یعنی از آنچه کرده پشیمان باشد و متعهد شود که دیگر مرتکب آن گونه اعمال نشود. ولی طلب مغفرت و خواندن آیاتی که برای این منظور تهیه شده بود مرتکب را از مجازات در این دنیا معاف نمی نمود. توبه بعضی از مجرمین مانند قاطعان طریق یا کسانی که جنازه ای را سوزانده اند پذیرفته نمیشده مجرم در این دنیا و در آن عالم مستوجب مجازات است. برای کفاره بعضی از جرمها مجرم می بایست قربانی کند یا بعضی اعمال مفید بجای آورده و صدقه بدهد.

مجازات دنیوی عبارت بود از اعدام (مرگ ارزان) یا تازیانه (تعداد ضربت بر حسب نوع جرم یا خلاف متفاوت بوده) زنجیر، زندان، اعمال شاقه، داغ و مثله هم در موارد مخصوص اجرا میگشت. در بعضی از مواقع مجرم نه فقط می بایست جبران خسارات طرف را نماید بلکه محکوم به پرداخت وجه نقدی یا انجام خدمتی بنفع دولت یا مؤسسات مذهبی میگردید.

بزرگترین شخص اداری مملکت بعد از پادشاه عنوان «وزرک

فرمازار» داشته که بمعنی بزرگ (رئیس) فرمانبرداران

است این شخص فی الحقیقه ریاست وزراء را داشته و آنرا

تشکیلات اداری

«هزاربد» هم مینامیدند چه ریاست دسته مرکب از هزار نفر سرپاز مستحفظ پادشاه بعهد او بوده است. نه فقط امور داخلی کشور بلکه سیاست خارجی آنها در دست این شخص تمرکز داشت. پس از او مقام سایر وزراء است از قبیل شاه هاماردیپر (وزیر مالیه) گنج هاماردیپر (وزیر خزانه) داد دیپر (وزیر عدلیه) کداهاماردیپر (وزیر پرورش نژاد اسب و میر آخور) آتش هاماردیپر (وزیر محاسبات آتشکدهها) رونگان دیپر (وزیر اوقاف)

دبیران یا اعضاء دولت موظف بودند در دیوانهای مختلف (ادارات) حاضر

شده فرمان و احکام پادشاه، مکاتیب سیاسی و وقایع مملکت را برشته تحریر در آورند.

دبیران در فن انشاء و استعمال کلمات و عناوین در جای خود، کمال مهارت را

داشتند بعضی از آنان بامور محاسبه اشتغال داشته‌اند. رئیس آنان را ایران دبیر بد یا دبیر مهست یا بزرگ دبیر می‌نامیدند.

احکام پادشاه را منشی مخصوص در حضور اومینگاشت و عضو دیگری آنرا در دفتر ماهیانه که مزین بمهر سلطنتی بود مینوشت و اصل حکم را نزد مهردار میفرستادند تا پس از اجرای تشریفات لازم برای مأمور اجراء ارسال دارد. این شخص با عنوان و عبارات شایسته و متداول آن عصر آن حکم را برشته تحریر در می‌آورد و توسط منشی مخصوص بحضور پادشاه میفرستاد و با آنچه در دفتر ماهیانه نگاشته شده بود مطابقت می‌شد. هر گاه در مضمون اختلافی نبود بمهر سلطنتی مهر در گشته بموقع اجرا گذاشته می‌شد.

تشکیلات دیوانه و تعداد آنها معلوم نیست. مسعودی نقل کند که انوشیروان چهار مهر داشته و پرویز دارای نه مهر بوده و هر یک از این مهرها مخصوص دیوان معینی بود.

نزد حکام یک عده دبیر، تحصیلدار، محاسب، مستشار و قضاة امور آنحدود را اداره می‌کردند.

بنظر می‌آید که در ایام ساسانیان پنج گونه ازدواج بوده است

ازدواج

۱- زنی که برضایت پدر و مادرش ازدواج مینموده زن ممتاز

محسوب میشده و بچه‌هاییکه از او بدنیا می‌آمده است در این دنیا و آن دنیا متعلق بشوهرش بوده.

۲- هر گاه زن دختر منحصر بفرد بوده اولین بچه که بدنیا می‌آورد بخانواده

او می‌دادند تا جای دختری که از آن خانواده خارج شده بگیرد.

۳- اگر مردی بسن بلوغ نرسیده و در حالت تجرد رحلت مینموده ممکن

بود خانواده او برای یک دختر بیگانه تهیه جهاز کرده او را با مرد بیگانه وصلت دهند نصف اولادی که از این ازدواج بوجود می‌آید متعلق بمرد متوفی و نصف

دیگرش تعلق بشوهر زنده او داشته است.

۴ - زن بیوه هر گاه شوهر مینمود و دارای اولادی نبود نصف اولادی که می آورد متعلق بشوهر اولش بوده است.

۵ - زنی که بدون اجازه پدر و مادرش شوهر می کرد خودسرای زن مینامیدند و ارث بردن او تحت شرایط مخصوصی بود .

بطوریکه ملاحظه میشود غرض از ازدواج بیشتر داشتن اولاد و باقی ماندن نام و نسل بوده است .

جشن‌ها مهمترین اعیاد ایام ساسانی یکی نوروز است که جشن بزرگی

بوده و اولین روز سال محسوب می شده است . باید دانست که اگرچه اولین ماه سال فروردین نام داشته ولی مانند امروز این ماه از اول بهار شروع نمی شده بلکه ابتداء آن در اول تابستان بوده است و نوروز در اول تیر تقویم کنونی واقع میشده^۱ اما عید بهار که « بهار جشن » می گفتند در اولین روز ماه آذر تقویم آن عهد بوده و مراسم شادی بجای می آوردند. منجمله کوسه‌ای بر روی قاطر سوار شده در شهر می گردید و خود را بادمیزد ، مردم بر روی او آب سرد میریختند و بدین نحو از گذشتن زمستان شادی می نمودند .

دیگر از اعیاد ، مهرگان است که ۱۶ مهر واقع می شد در ابتدا این عید در زمستان بوده و بتدریج در آغاز پائیز مرسوم گشت . دهم بهمن جشن سده بوده و آتش می افروختند . سی ام همین ماه جشن « آبریزان » بوده و برای اظهار شادی بروی یکدیگر آب می ریختند . پنجم اسفندار جشن معروف به « مژده گیران » رخ می داد و برای یکدیگر هدیه می فرستادند .

تجارت راههای بری آسیای وسطی دولت روم را با چین متصل می ساخت

و مال التجاره‌های این دولت از خاک ایران می گذشت. بهمین جهت راههای ایران آباد و در حفظ امنیت نهایت جدیت را می نمودند و قاطعان طریق محکوم به اعدام (مرگ ارزان) بودند. کارخانه‌های منسوجات ایران شهرتی

۱ - بعد از اسلام در زمان ملک شاه سلجوقی آغاز سال را از اول بهار گرفتند بنا بر این فروردین اول ماه بهار گردید .

بسزا داشت و انواع پارچه‌های زربفت و جامه‌های ابریشمی و پشمی که به سایر نقاط حمل میشد تهیه می‌نمودند

چینی‌ها و سمنه ایران و قالیه‌های بابلی را بقیمت گران ابتیاع می‌کردند . همچنین احجار کریمه سوریه، مرجان و مروارید بحرا حمر، پارچه‌های مصر از صحرای «گوبی» گذشته تا به چین حمل میگردید . ایرانیان از معلومات اسرای جنگی استفاده و آنها را در اطراف کشور بخدمت و امیداشتند .

معارف و تعلیم و تربیت

قطع است که روحانیون و نجبا و دبیران طبقات تحصیل کرده مملکت بودند ولی تا چه اندازه سایر طبقات از تحصیل علم و کمال بهره‌داشتند معلوم نیست . خواندن ، نوشتن و حساب را روحانیون تعلیم و تدریس می‌نمودند و محتمل است تجار هم در نزد این طبقه تحصیل می‌کردند . اعیان و نجبا از فن شمشیربازی ، گوی بازی و ورزشهای دیگر و حتی از طرز بازی شطرنج (از زمان انوشیروان) بخوبی آگاه بودند و قطعاً برای آموختن این فنون آموزگاران غیر روحانی داشته‌اند .

ادله‌ای در دست است که در آن عهد پایه معارف در ایران بلند بوده و اگر چه دست حوادث روزگار آثار علمی آن عصر را از بین برده ولی میتوان تا اندازه ثابت کرد که معارف در آن دوره رونق قابل توجهی داشته است .

دبیران کار آموزده و مطلع که در فن کتابت کمال مهارت را داشته‌اند، نگه داشتن دفاتر عایدات و هزینه مملکت عظیمی مانند کشور ساسانیان، دانستن قوانین و احکام شرعی و عرفی برای محاکمه افراد و صدور حکم از روی انصاف ، پیدایش افرادی چون مانی که فلسفه و آئین جدیدی آورده و آئینش از چین تا اسپانیا و ایتالیا پیروان زیادی بهم رسانید، روابط ایران با ممالکی مانند هند و روم ، مجادلات مذهبی بین زردشتیان ، مانوی و عیسوی ، حمایت پادشاهان ایران از علمای خودی و بیگانه ، کلمات حکمت آمیز که از آن عصر بیادگار مانده ، ترجمه کتب خارجی به زبان پهلوی و صدها مسائل دیگر ثابت می‌کند که ایرانیان آن زمان نه فقط جنگجو و سیاست مدار بوده ، بلکه در علم و معرفت هم بهره کافی داشته‌اند . مدرسه گندی

شاپور که انوشیروان تأسیس کرد بتدریج دانشگاه مهمی گردید و عده‌ای از دانشمندان صدر اسلام مرهون آموزگاران این مدرسه‌اند .

پادشاهان ساسانی شخصاً معرفت دوست و علم پرور بوده‌اند. مشهور است بهرام گور به عربی هم شعر گفته و خسرو انوشیروان با حکمای یونان که بدربار او پناهنده گشتند مباحثات فلسفی نموده و کتب ارسطو و افلاطون در زمان او به پهلوی ترجمه شده است همچنین در زمان او کتاب کليلة و دمنه ارسا نسکریت به پهلوی ترجمه گشت.

فارسی امروز دنبالهٔ زبان پهلوی عهد ساسانیان است ولی

نمی‌توان گفت زبان پهلوی درست دنبالهٔ زبان باستانی

درباریان هخامنشی است . در هر حال این دو زبان طرز تکلم

زبان و خط

ایرانیان مقیم ایالات فارس بوده است .

خواندن خط پهلوی دو اشکال بزرگ داشته یکی آنکه يك علامت ممکن بود

نمایندهٔ چند صورت باشد دیگر آنکه قریب هزار کلمه را به آرامی نوشته بفارسی میخواندند . این کلمات را «عزوارش» مثلاً لهما (لحم) نوشته گوشت میخواندند یا ملكا (ملك) تحریر کرده شاه تلفظ مینمودند .

این دو مسئله تحصیل پهلوی را دشوار نموده بود و شاید از همین سبب باشد که

بزودی پس از انقراض سلسله ساسانیان خط عربی جای آنرا گرفت .

دوره ساسانیان را عهد تجدید صنایع ایران توان نامید ،

چنانچه سابقاً کرشد پارتهاچندان توجهی بصنایع نمودند

و پس از هخامنشیها مهمترین آثار صنعتی از زمان پادشاهان ساسانی است و بیشترین آثار در فارس و نزدیک کرمانشاه و در بین‌النهرین یافت میشود .

انبیةٔ فیروزآباد و سروستان را تقریباً میتوان یقین نمود که از زمان ساسانیان

است چه اولاً به موجب گفتهٔ جغرافی نویسان اسلام فیروزآباد را اردشیر بنا کرد و نامش

گور بوده^۱ و نمیتوان گفت شهری را که اولین پادشاه ساسانی بنا نموده عمارت ایام

هخامنشی در آن محل باشد . ثانیاً طرز گچ بریهای آن عمارات و داشتن گنبد و

۱- نام گور را عضدالدوله دیلمی مبدل به فیروزآباد کرده .

طاقهای بیضی دلیل کافی است بر اینکه هر گاه این ابنیه از ایام ساسانیان هم نباشد در اواخر عهد اشکانیان بنا گردیده و نمیتوان آنها را منسوب به قبل از آن دوره دانست کاخ سروستان در روی زمین مستطیلی بنا شده و دارای سه معبر طاقدار است که بین آنها چندین ستون نصب کرده اند. بالای طالار آن گنبدی از آجر افراشته شده و در یکطرف صحن حجره هائی بنا شده که یکی از آنها دارای گنبد است.

قصر فیروز آباد هم روی زمین مستطیل است و فقط یک محل ورود دارد که بشکل نیم دایره ساخته شده است. ایوان وسط آن دارای طاق میباشد و دو ایوان کوچک دیگر در اطراف آن واقع شده. این بنا دارای طالار و حجره ایست که در مقابل صحن ساخته اند.

از ابنیه مهم آن ایام که اکنون هم یک قسمت آن بریاست طاق کسری است که نزدیک دجله واقع و نمونه عظمت دوره ساسانیان است. این بنا را با آجرهای سفید و بزرگ ساخته اند. در طالار بزرگی که موسوم به ایوان است هشت طالار کوچک باز میشود. طاقها بطور نیم دایره است. جلو خان قصر بشش طبقه تقسیم گردیده و بوسیله ستونها فوق یکدیگر قرار گرفته و برای استحکام بنا در میان طبقات چندین رج سنگ بکار برده اند و روی هر رفته تناسب بنا و وسعت عظیم آن دیده هر بیننده را خیره میساخته است خاصه که دیوارهای آن با پارچه های زربف مزین و بواسطه روزنه های متعددی که در طاقهای مقعر نموده بودند طالار روشن میگشته است. از عظمت این بنا همین بس که منصور خلیفه عباسی در موقع ساختن بغداد خواست آنرا خراب کند تا مصالح آنرا در ساختن شهر جدید بکار برد و از عهده بر نیامد. راجع باین بنای عظیم فارسی و عربی اشعاری گفته اند که در این مختصر ننگنجد. دیگر از بناهای آن عصر قصر شیرین است که پرویز برای زوجه خود شیرین ساخته است و مصالح ستونهای آن آهک و آجر تراشیده بوده و خراب گردیده معذک آثار آن هنوز هویداست.

قصر معروف دیگر که خارج از ایران واقع شده کاخ «ماشیتا» نزدیک نهر ژوردن است که در زمان خسرو پرویز بنا گردیده.

اما راجع به ججاری آن عهد در نقش رستم مجالس متعددی است منجمله فتح شاپور اول بر والرین امپراطور روم . مجلس دیگر دوسوار است که لباس سلطنت در بر کرده و یکی از آنها تاج شاهی را بدیگری میدهد ، دیگر مجلس بهرام چهارم است که بر اسب سوار و با نیزه بدشمن خود حمله کرده و نزدیک است سوار و اسب هر دو سرنگون کردند . چند مجلس دیگر در آن حدود است و در مقابل نقش رستم ججاری شاپور است سوار بر اسب .

نزدیک کازرون (در شاپور) مجلس شکست والرین است . در این مجلس شاپور اول با کمال قدرت سوار بر اسب است ، امپراطور روم در مقابل او زانو زده و دستهای خود را دراز کرده تضرع مینماید . «سیر یاد» تاج روم را با شفافاز شاپور اخذ میکند .

در طاق بستان نزدیک کرمانشاه ججاریهای زیبایی یافت میشود یکی نقش سوازی است که زره پوشیده و خود بر سر گذاشته و اسلحه او نیزه و تیر است . اسب این سوار هم در زیر بر گستوان پنهان گردیده ولی از همه زیباتر و جالب توجه تر مجلس شکار خسرو پرویز در ججاریهای طاق بستان است ، تصاویر این مجالس دارای لطف مخصوصی است . در مجلس شکار گوزن کلیه حیوانات از قبیل شتر ، فیل ، گراز ، گوزن با کمال مهارت ججاری شده و در مجلس شکار بر روی آب چند قایق مشاهده میشود که بر روی آب روان است . خسرو در یکی از آنها نشسته مشغول تیراندازی است و در قایق دیگر زنها مشغول نواختن آلات طربند .

ججاریهای دیگری از آن عصر بیادگار است که ما برای اختصار از شرح آن در میگذریم .

راجع به آئینهایی که مؤسس آنها ایرانی بوده در جای خود شرحی گفته شد در این جا به مورد نیست چند کلمه از آئینهای **آئینهای بیگانه در زمان ساسانیان** بیگانه که در زمان ساسانیان در ایران دارای پیروانی بوده



« کاخ ماشیتنا نزدیک نهر ژوددن »

در زمان ساسانیان آئین بودائی در بعضی از قسمت‌های مشرق ایران دارای پیروانی بوده است. «گوتاما بودا» پسر رئیس قبیله ساکیاست. در قرن پنجم قبل از میلاد بر علیه آئین

۱ - آئین
بودا

برهمنان قشری هند، مذهب جدیدی آورد. اساس آئین او بر روی این حقیقه عقیده بود که رندگانی زجر کشیدن است و این زجر نتایج خواهشهای نفس است. برای اینکه انسان خود را از زجر خلاص کند چاره جز رهایی خویش از نفس خود ندارد. آخرین مقام انسان فناست که آنرا «نروانا» نامند و بودا برای این مبعوث شده که سالک را بدان مقام رهبری کند. تاجه اندازه این عقیده پس از انتشار آن در بعضی از قسمت‌های مشرق ایران تأثیر در افکار و اخلاق ایرانیان زمان ساسانی کرده معلوم نیست، علی‌ای حال بعد از اسلام هم در بلخ معبدی بوده که نوبهار می‌نامیدند و چنین حدس می‌زنند که معبد بودائی بوده است. همچنین گویند «برمک» که از «پرمک» آید عنوان رئیس آنگونه معابد است.

حضرت مسیح در زمان فرهاد پنجم اشکانی و «اكتاوا گوست»

۲ - آئین
مسیح

امپراطور روم در فلسطین متولد گردید. گرچه تولد آنحضرت در سال ۸۴۹ بعد از بنای شهر «رم» واقع شده ولی در نتیجه

اشتباه یکی از علمای مسیحی آنرا در سنه ۷۵۴ قرارداده و این حساب غلط مبدأ تاریخ عیسویان گردید. مسیحیان بر این عقیده‌اند که حضرت عیسی را در سال ۳۳ میلادی به صلیب آویختند. اساس آئین مسیح بر روی مساوات بشر، رهبانیت، و رد نیکی بجای بدی است گرچه این مذهب چندان جنبه علمی ندارد معذک چون حواریون و مبلغین عیسوی مردم را بمساوات دعوت میکردند بتدریج دین مسیح در میان طبقات ستمدیده خاصه در بین بردگان (غلامان) طرفداران زیادی پیدا نمود.

آئین مسیح پس از اینکه در بین‌النهرین منتشر گشت، بداخله کشور ایران سرایت نمود. بنظر می‌آید در اواخر سلطنت اشکانیان پیروان این مذهب در نقاط مختلفه ایران با کمال آزادی مراسم مذهبی خود را بجای آوردند، چه سلاطین اشکانی اساساً دخالت در دیانت دیگران نمی‌نمودند. چون اردشیر بابکان سلسله

ساسانی را تأسیس نمود و خواست وحدت ملی ایرانیان را با داشتن يك مذهب رسمی مستحکم نماید امر داد تակلیه معابد غیر زردشتی بسته شود و عیسویان بدون اینکه جرئت مخالفت نمایند معابد خود را بستند. معذالك تصور نمیرود که مدت مدیدی اوضاع بدان منوال مانده پادشاهان ساسانی در ابتدای امر موضوع عیسویت را چندان اهمیت نمیدادند و اسنادی در دست است که در زمان شاپور اول در اطراف ایران کلیساهای متعددی برپا بود.

ولی چون تیرداد حکمفرمای ارمنستان به آن آئین بگروید و خواست اهالی آن حدود را بقر عیسوی نماید و مخصوصاً چون « کونستانین » امپراطور روم در زمان شاپور دوم کیش مسیح را در مملکت خود رسمی نمود قضیه شکل دیگری پیدا کرد و بر پادشاهان ساسانی واجب آمد که مواظب اعمال عیسویان باشند تا آلت دست رومیان نشوند.

چون در ضمن تاریخ ساسانیان رفتار پادشاهان آن سلسله را نسبت به عیسویان بطور خلاصه گوشزد نمودیم تکرار آن را در این جا بيمورد میدانیم .

شاه دوستی و میهن پرستی ایرانیان

شاه دوستی و میهن پرستی سرشت ایرانیان از زمان قدیم الی کنون است . ایرانیان زمان ساسانی هم دارای این دو صفت بوده و فرهان شاه را مانند فرمان یزدان میدانستند . در موقع جنگ مخصوصاً هنگامی که شاه حضور داشت فداکاری را با تنهدار چه رسانیده و با کمال تهور بر صف دشمن حمله میآوردند . راجع باطاعت آنها از اوامر شاه یا قواوین کشور بدین سر گذشت اکتفا میشود که وقتی قباد در اطراف « سواد » گردش میکرد زنی را دید بچه ای را بسختی میزند که خوشه انگوری از تانک چیده است . چون علت این حرکت را پرسید دانست که آن زن مادر آن طفل است و بدین سبب او را تنبیه میکند که برخلاف قواوین مملکت قبل از آمدن تحصیلداران مالیه دست درازی بمالی که هنوز مالیات آن دریافت نشده است نموده . در هر حال ایرانیان قدرت پادشاهان را از جانب یزدان دانسته و اطاعت آنها را بر خود

واجب می‌شمردند. بهرام چوبین که بر علیه هرمز و خسرو قیام کرد منقور خاص و عام گردید و شهر بزاز که خیانت ورزید بدست مستحفظین خود کشته شد. اما در راه وطن و حفظ استقلال، ایرانیان صفحات درخشانی از اعمال خود در تاریخ بیادگار گذاشته‌اند کسانیکه واقعه «ترموپیل» را حمل بر کمال وطنپرستی یونانیان می‌نمایند هرگاه شادت ایرانیان وفاداری آنها در بسیاری از موارد بخاطر آورند خواهند دانست که در میهن دوستی، ایرانیان کمتر نظیر داشته‌اند. مثلاً در سال ۵۵۰ میلادی لشکر کثیری از رومیان و لازیک‌ها قلعه «پترا» را در لازیکام محاصره کردند از سه هزار نفر ساخلوی ایرانی آن قلعه هفتصد نفر در موقع محاصره کشته شدند و هزار و هفتاد نفر در یورش آخر بهلاکت رسیدند. فقط هفتصد و سی نفر اسیر گشتند و از این عده هم هفتصد و بیست نفر زخمی بوده است. بقیه مدافعین که عبارت از پانصد مرد رشید بوده خود را در قلعه افکنده تا آخرین دقیقه حیات مدافعه مینمودند و هر پیشنهادی که بآنها میشد با کمال تهور رد کرده ابداً حاضر بتسلیم نشدند تا اینکه همه بلا استثناء کشته شدند! در سنه ۶۲۵ شاهین سردار رشید ایرانی چون از رومیان شکست خورد و مورد توبیخ پرویز واقع گشت از غم بمرد! چه بسا از شهرها که اهالی آن زن و مرد از روی پشت بامها بادشمن جنگیده‌اند و چه بسا ساخلوهای ایرانی که ابواب شهر را بر روی لشکر خود باز نکردند فقط بدین جهت که آن لشکر از دشمن شکست خورده و استقامت نموده است. لشکر دشمن در اخله ایران اغلب گرفتار غضب اهالی شده خسارات بیش از متحمل میگشتند.

فهرست مهمترین وقایع تاریخی ایران باستان

نام سلسله	مهمترین وقایع	تاریخ قبل از میلاد
مادها	تأسیس سلطنت مادها بهمت دیوکس	۷۰۸
	صلح مادها ولیدیها در زمان کیاکمار	۵۸۵
	شکست استیاک وانقراض دولت ماد بدست کورش	۵۵۰
سلسله هخامنشیان	جنگ کورش باکروزوس پادشاه لیدی	۵۴۶
	فتح بابل بدست کورش	۵۳۹
	فتح مصر در زمان کمبوجیه	۵۲۵
	قتل گوماتا - آغاز سلطنت داریوش بزرگ - تسخیر بابل	۵۲۱
	مسافرت داریوش بمصر	۵۱۷
	لشکرکشی داریوش بکشور سکیتها	۵۱۴
	افتادن شهر «سارد» بدست شورشیان یونانی	۴۹۸
	تسخیر تراکیه بدست لشکر داریوش	۴۹۳
	جنگ مارائن	۴۹۰
	لشکرکشی بیونان در زمان خشایارشا - جنگ سالامین	۴۸۱
	جنگ پلاته	۴۷۹
	ماهده کیمون با یونانیان در زمان اردشیر اول	۴۴۹
	جنگ کوناکزا و بازگشت ده هزار نفر اردشیر دوم	۴۰۱
	ماهده آنتالیس داسی در زمان اردشیر دوم با یونانیها	۳۸۷
	فتح مصر در عهد اردشیر سوم	۳۴۵
	جنگ گرانیک در زمان داریوش سوم با اسکندر	۳۳۴
	جنگ اربل	۳۳۱
قتل داریوش سوم	۳۳۰	
اشکانیان	تأسیس دولت یارت بهمت اشک اول	۲۵۰
	جلوس تیرداد و مبدأ تاریخ اشکانیان	۲۴۷
	برسهیت شناختن سلوکیان سلطنت اشکانیان	۲۱۴-۱۹۶
	شکست آنتیوکوس در سیده ومدت سلطنت فرهاد دوم	۱۲۸-۱۲۵
	سلطنت مهرداد بزرگ که مملکت اشکانیا از یکطرف بهند واز طرفی به بین النهرین وسعت داد	۱۲۴-۷۸
	شکست رومیان در جنگ حران و کشته شدن کراسوس در زمان ارد	۵۳
	شکست آنتوان در زمان فرهاد چهارم	۳۶
		بعد از میلاد
لشکرکشی ترازان بطرف ایران وعقب نشینی وفوت او	۱۱۵-۱۱۷	
افتادن سلوکیه بدست سور هفتم وعقب نشینی از در عهد بلاش چهارم	۱۱۴-۱۱۷	

تاریخ بعد از میلاد	مهمترین وقایع	نام سلسله
۲۱۷	غدر و خیانت کاراکالا به اردوان پنجم	ساسانیان
۲۱۸	شکست ماکرینوس از اردوان پنجم	
۲۲۴	انقراض دولت اشکانی بدست اردشیر بابکان	
۲۲۴	قیام اردشیر بابکان شکست اشکانیان و کشته شدن اردوان پنجم	
۲۲۶	ورود اردشیر در طیسفون	
۲۳۷	فتح نصیبین و حران	
۲۴۲	جلوس شاپور اول و دعوی علنی مانی	
۲۶۰	اسیر شدن والرین امپراطور روم در زمان شاپور اول	
۲۹۶	شکست کالریوس از نرسی	
۲۹۷	شکست نرسی از کالریوس و ازدست دادن پنج ایالت	
۳۶۳	صلح بارومیان (ژوین) و استرداد پنج ایالت در عهد شاپور دوم	
۳۸۵	قسمت شدن ارمنستان بین ایران و روم در زمان شاپور سوم	
۴۲۰-۴۴۰	جنگ بهرام پنجم با هاپاطله و شکست آنها و مدت سلطنت بهرام	
۴۸۷-۴۹۷	سلطنت قباد - دعوی مزدک و خلع قباد	
۵۰۱	بازگشت قباد به سلطنت	
۵۳۱	جنگ قباد با رومیان و فتوحات او	
۵۳۲	صلح انوشیروان با روم	
۵۷۰	فتح یمن در زمان انوشیروان	
۵۷۹	رحلت انوشیروان	
۵۹۰-۵۸۹	قیام بهرام چوبینه و کشته شدن هرمز چهارم	
۵۹۱-۵۹	برنخت نشستن خسرو پرویز و مساعدت موریس امپراطور روم فتوحات خسرو و سرداران نامر او - تسخیر بین النهرین - انطاکیه	
۶۱۷-۶۰۳	دمشق - بیت المقدس و مصر	
۶۲۷-۶۲۱	جنگهای هرقل با سرداران ایرانی در ارمنستان و آسیای صغیر	
۶۲۸-۶۲۷	حمله هرقل به دستگرد و کشته شدن خسرو پرویز	
۶۲۹	صلح شیرویه با رومیان	
۶۲۹	سلطنت شهربراز و کشته شدن او	
۶۳۰	صلح ایران و روم در زمان پوراندهخت	
۱۱۴	شکست لشکر یزدگرد از قرب در قادیسیه	
۱۶	جنگ جلولا	
۲۱	جنگ نهاوند	
۳۱	کشته شدن یزدگرد سوم - انقراض دولت ساسانیان	

قسمت دوم

ایران بعد از اسلام

این قسمت بابواب ذیل منقسم میشود :

باب اول = از صدر اسلام تا حمله مغول

باب دوم = از حمله مغول الی صفویه

باب سوم = از صفویه تا تغییر وضع (کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹)

باب چهارم = عصر حاضر



باب اول

از صدر اسلام تا حمله مغول

فصل اول

اقدامات ایرانیان در قرون اولیه اسلام

همینکه سلسله ساسانیان منقرض گردید و دفاع حکمرانان ایالات ایران از خاک نیاگان خود سودی نبخشید، شهرهای ایران یکی بعد از دیگری بدست لشکر اسلام افتاد و دوره جدیدی آغاز شد. فتح عرب در نهاوند آخرین جنگ ایرانیان با عرب محسوب نمیشود و گذشته از اینکه در نقاط مختلف خاصه در دیلم و طبرستان اهالی دلیر آن مدتها استقلال سیاسی خود را حفظ کردند کشمکشهای مذهبی و نژادی بعنوان مختلفه قرنهای آنها ادامه داشت.

در اینجا لازم است باین نکته اشاره شود که ایرانیان بزور شمشیر مسلمان نشدند بلکه چون آئین اسلام را موافق با روحیات خود یافتند برضا و رغبت آن دین حنیف را قبول کردند چنانچه پس از واقعه قادسیه قریب چهار هزار نفر از دیلمیان بکیش اسلام درآمده عربها را در جنگ جلولای امداد نمودند - چند قرن پس از اسلام آتشکدهها دسراسر ایران برپا بود و ادبیات پهلوی از بین نرفت معذک زردشتیان با اینکه در اجرای مراسم دین خود با پرداخت جزیه آزاد بودند گروه گروه بخلعت دین اسلام مشرف میشدند. غرض آن است که تعالیم سهل و ساده اسلام که اساس آن بر روی توحید، عبادت خالق، ترویج اخلاق حمیده، مساوات

مؤمنین استوار بوده موجب شد که دین اسلام متدرجاً و بمسالمت در میان ایرانیان ام از خواص و عوام منتشر گردد .

مثلاً سامان یکی از اعیان بلخ در قرن دوم هجری اسلام اختیار کرد^۱ عده کثیری از دیلمیان تقریباً در نیمه قرن سوم هجری در اثر تبلیغات و جدیت علویان بدین اسلام مشرف شدند و در اوائل قرن چهارم حسن بن علی الاطروش اهالی طبرستان و دیلم را بآئین اسلام خوانده و عده کثیری دعوت او را اجابت کردند . در سنه ۳۹۴ شاعر معروف ابوالحسن مهیار دیلمی به میل خود از کیش زردشتی دست کشید .

ایرانیان چون مسلمان شدند در صدر برآمدند که سیاست عالم اسلامی را در دست گیرند و از طرفی هم عربها چون مالک ممالک وسیعی شدند، برای اداره امور کشور ناگزیر از طلب مساعدت ایرانیان بودند . در صدر اسلام در موقعی که خلیفه ثانی در اندیشه بود چگونه مالیه مسلمین را ثبت و ضبط نماید مرزبان نام ایرانی دیوان مالی را تأسیس نمود و تا زمان حجاج^۲ دفاتر مالی بزبان فارسی بود و صالح نام یکی از اسرای سیستان آبر از فارسی بعربی منتقل کرد . با تعصبات نژادی خلفای بنی امیه^۳ و با اینکه عبدالملک اموی نهایت کوشش نمود تا ایرانیان را از کارهای

۱- سلسله سامانیان از این خانواده اصیل است .

۲- حجاج بن یوسف که در خونخواری مشهور است نماینده عبدالملک خلیفه اموی در کوفه بوده و گویند ۱۲۰ هزار نفر را بقتل رسانیده غیر از آنچه در جنگ کشته شده است .

۳- اسامی خلفای بنی امیه از این قرار است: معاویه - یزید - معاویه ثانی - مروان اول - عبدالملک ولید اول - سلیمان - عمر بن عبدالعزیز - یزید ثانی - هشام - ولید ثانی - یزید ثالث - ابراهیم - مروان ثانی .

دوره خلافت بنی امیه از سنه ۴۱ هجری یعنی پس از شهادت علی علیه السلام و صلح ائمه حسن (ع) با معاویه شروع شده و در سال ۱۳۲ هجری در عهد مروان ثانی خاتمه یافت . واقعاً جانشینان و بلا و شهادت حضرت حسین علیه السلام در زمان خلافت یزید بن معاویه در جریان ۶۱ هجری واقع گشت

نسب بنی امیه طبق جدول ذیل است: اسامی که در مقابل آنها عدد گذاشته شده خانهای

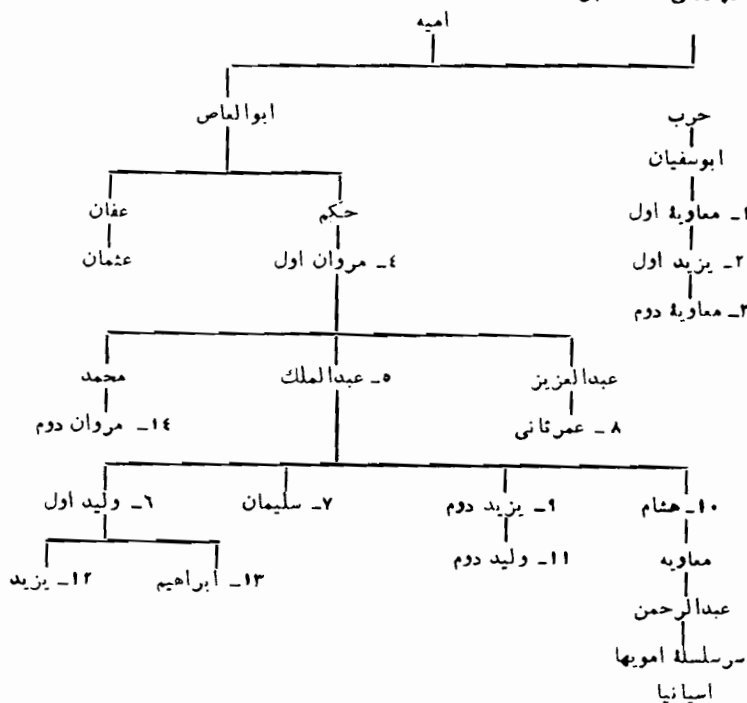
بنی امیه میباشد .

۴- مختار طر فدار امامت محمد بن الحنفیه پس از علی علیه السلام بر دین و معجزات خود جوید . حضرت حسین (ع) در سال ۶۳ هجری قیام کرد و عدهای را در کيفر اعمال خود از سران و سادات و لشکرا و اهل موالیان که اکثر ایرانی بودند تشکیل میدادند در سنه ۶۷ هجری در زمان خلافت عبدالملک کشته شد .

دولتی اخراج نماید پیشرفت ایرانیان در امور و اقدامات آنها برای تشکیل حکومتی که خود در آن مهمترین عامل باشد روز بروز محسوس تر میشد. برای همین منظور بود که ایرانیان داخل در لشکر مختار شده تحت لوای اوبجان و دل میبایستنگیدند. عربها بقدری بایرانیان محتاج بودند که سلیمان خلیفه اموی در اینخصوص چنین گفته: «عجبا ایرانیان هزار سال حکمفرمائی کردند و ساعتی بماند احتیاج پیدا نمودند و ماصد سال خلافت کردیم و یکساعت بی مساعدت آنها نتوانستیم زندگانی کنیم».

استبداد بنی امیه و ظلم و ستم خلفای این سلسله که حتی از نومسلمانان

بقیه از یاورقی صفحه قبل



۱ - در میان خلفاء بنی امیه عمر بن عبدالعزیز تعالیم اسلام را مراعات نموده عدل و داد پیشه کرد.

جزیه میگرفتند و برای پر کردن خزاین خویش تعالیم اسلام را از نظر دور ساخته هر گونه اجحافی روا میداشتند ایرانیان را بستوه آورده و مترصد فرصت بودند تا خود را از زیر بار آنان مستخلص سازند. دعوت بنی‌هاشم در ایران قوت گرفت و بزرگترین پهلوان این میدان ابومسلم خراسانی است که میتوان او را یکی از سرداران نامی عالم دانست^۱ در اثر کوشش این سردار نامی و زور بازوی خراسانان خلافت بنی‌امیه و از گون گردید و در سنه ۱۳۲ هجری نزدیک رود «زاب» مروان شکست سختی خورده و دمشق پایتخت بنی‌امیه سه ماه بعد از آن فتح گردید. بدین‌طریق ایرانیان انتقام از بنی‌امیه بگرفتند و ابوالعباس علی بن عبدالله بن عباس را بر تخت خلافت نشانند. میتوان گفت پس از انقراض خلافت بنی‌امیه ایرانیان تا اندازه‌ای بمقصود خود نائل گردیدند زیرا عباسیان که بضرب شمشیر و حسن تدبیر ایرانیان برمسند خلافت نشستند بخوبی میدانستند که مساعدت و حمایت ایرانیان برای حفظ مقام آنان ضروری است^۲

بهین جهت، روز بروز نفوذ ایرانیان در دربار خلافت بیشتر میگردد چنانچه در زمان ابوجعفر منصور خلیفه عباسی در حالیکه عربها می‌بایست مدت‌ها انتظار کشند تا اجازه حضور یابند خراسانیان بدون هیچگونه مانعی بحضور خلیفه می‌رسیدند. قرن مذهبی اسلام یا دوره تمدن و علم و ادب زمانی است که ایرانیان

۱ - ابومسلم یکی از مردان عجیب روزگار است و از آن عجیبتر اعتقاد مردمان آن زمان بر او بوده است چه باصفت خونریزی این سردار بزرگ که گویند یکصد هزار نفر را غیر از آنچه در جنگ کشته شد بقتل رسانید پیروان او حتی آنانکه مسلمان نبودند اعتقاد قلبی با او داشتند و در زمان او دهقانان کیش زردشت را رها کرده برغبت مسلمان میشدند. گروهی هم او را امام می‌دانستند. منصور خلیفه عباسی در مقابل خدمات این سردار بزرگ او را به غدر بگشت.

پیروانش قتل او را باور نکرده عقیده بر این داشتند که غیبت کرده و عنقریب ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدل و داد مینماید.

۲ - در روز بیعت گرفتن ابوالعباس در کوفه (سنه ۱۳۲ هجری) عم اوداود در ضمن خطبه چنین اظهار داشت.

«یا اهل الكوفة انا والله مازلنا مظلومين مقهورين علی حقتنا»
 «حتی اناح الله شیعتنا اهل خراسان باحیا بهم حقتنا و ابلج بهم حجتنا»
 «و اظهر بهم دولتنا و ارا کم الله بهم ما لستم تنتظرون ... الخ»

نفوذ تامی در دربار خلافت داشته زمام امور را در دست گرفته بودند. برمکیان که از خانواده بسیار نجیب ایرانی بودند قریب پنجاه سال با عقل و درایت و علم پروری و کفایت امور کشور را اداره میکردند.

در آن ایام مخصوصاً در زمان هارون و مأمون^۲ رسوم و آداب ایرانی فوق العاده رواج یافت چنانکه نه فقط عید نوروز بلکه طرز لباس پوشیدن و غذا خوردن و نواختن موسیقی همانطور که معمول ایرانیان بوده مرسوم گردید و دربار عباسی بی شباهت بدربار ساسانی نبود با تمام این مراتب بسیاری از ایرانیان از خلافت عباسی رضایت نداشتند چه اولا تاریخ اقتدار و عظمت ایران از خاطر آنان محو نگردیده و نمی‌پسندیدند زیر بار خلفای عرب نژاد باشند ثانیاً از صد اسلام جمعی کثیر از اهالی این آب و خاک متمایل به تشیع شده و حتی بعضی بطریقه غلاة داخل شدند. دعوتی هم که برای واژگون ساختن خلافت بنی امیه در ایران بعمل آمد بنام بنی هاشم جریان داشت و روزی که عبدالله (ابوالعباس معروف به سفاح) در کوفه خطبه بنام خود خواند موجب حیرت جمعی از ایرانیان گردید که منتظر بودند کسی از اولاد علی (ع) برمسند خلافت نشیند. ثالثاً موضوع نژاد روز بروز بر اهمیت خود می‌افزود. شاهد این دعوی مجادلات فرقه‌های شعوبیه است که هر کدام برتری نژاد خود را ثابت مینمود و از تمام این فرقه‌ها با جرأت تر شعوبیت ایرانی است که برای ثبوت برتری نژاد ایرانی زحمتها کشید.

بنابراین با اینکه دربار خلافت بدست ایرانیان اداره میشد اعلام مخالفت بر علیه خلفای عباسی در ایران بلند گردید. این انقلابات یا مذهبی بوده و یا سیاسی و شرح آنرا بطور اختصار در فصول بعد خواهیم دید.

- ۱ - نسب برمکیان به برمک میرسد و بعضی این را عنوان متولی معبد نوبهار در بلخ میدانند علی‌ای حال خالد پسر برمک است و این طایفه در زمان اولین خلفاء عباسی خدمات شایانی کرده در ترویج علم و معرفت و نگهداشتن سیاست دولت بیتهايت کوشیده‌اند تا اینکه هرون الرشید بر آنان حسد برده جمفر و فضل پسران یحیی برمکی را از میان برداشت. مدت نفوذ این طایفه بیش از پنجاه سال است (از سنه ۱۳۵ الی ۱۸۸ هجری)
- ۲ - مادر وزن مأمون ایرانی بوده‌اند. نزاع بین امین و مأمون پس از هارون در باطن نزاع بین عناصر ایرانی و عرب بوده و در آخر عنصر ایرانی غالب آمده مأمون خلیفه گردید.

فصل دوم

آئینهای مختلف = مذاهب = مشربهای فلسفی = ادبیات

درقرون اولیه اسلام

گفتیم آئین اسلام بر اهالی ایران تحمیل نشد و بتدریج خاص وعام بآن گرویدند .

ولی درمقابل آئین اسلام و کیش زردشتی وسایرادیانی که ازایام ساسانیان دراین کشور وجود داشت آئینهای جدیدی پیدا شد که کم یابیش ترکیبی بوداز آئینهای قدیم وتعالیم اسلام، بنابراین لازم است چندکلمه دراینخصوص گفته شود. **به آفرید** درزمان ابومسلم «به آفرید» پسرماه فروزین که بعضی آنرا اهل خواف میدانند مدعی آوردوهفت نمازبرای اتباع خود

فرض ساخت . کتابش بزبان فارسی بوده وباینکه اساس مذهب خود را برروی توحید واعتماد بمعاد گذاشت عبادت خورشید وبجا آوردن نماز را بدانسوی روا داشت . مزاجت بامادر، دختر، خواهرواقربای نزدیک را حرام ساخت . همچنین کشتن بره کوچک وشرب خمر و اکل گوشت حیوانیکه ناگهانی مرده یابموجب شریعت اوزبح نشده است غدغن نمود . یکی از احکام او این بود که يك هفتم ثروت افراد صرف تعمیرراهها وپلها گردد . خلاصه مذهب او ترکیبی بود از آئین اسلام وکیش زردشت . پیروان او را «به آفریدیه» میگفتند . مؤبدان زردشتی با او آغاز مخالفت کرده نزد ابومسلم شکایت بردند که این شخص نه مسلم است ونه زردشتی .

گروهی از پیروان ابومسلم در حق او غلو کرده اورا امام میدانستند و چون منصور خلیفه عباسی آن سردار نامی را از ترس وحسد بکشت پیر وانش قتل اورا باور نکرده عقیده براین

سندباد و اسحق

داشتند که عنقریب ظاهر شده عالم را پراز عدل و داد می نماید .

پس از قتل ابومسلم سندباد مجوس که یکی از طرفداران او بود علم طفیان برافراشت. گرچه سندباد ظاهراً آئین جدیدی نیاورد و معروف به مجوس بود و نحوه اعتقاد او هم به ابومسلم معلوم نیست معذک عدۀ کثیری از پیروان مذاهب مختلفه در تحت لوای او درآمدند. سندباد از نیشابور خارج شده قم وری را فتح کرد و لشکری مرکب از یکصد هزار زردشتی و مزدکی و شیعه فراهم آورد. شورش او چندان طول نکشید و در آخر دستگیر گردیده بقتل رسید (۱۳۷ هـ)

دیگر آنکه اسحق نامی که چون در تر کستان دعوت مینمود معروف باسحق ترک گردیده اظهار داشت که ابومسلم پیغمبری است از طرف زردشت و زردشت هم غیبت کرده و در موقع خود ظهور خواهد نمود .

در زمان خلافت منصور شخصی موسوم به «استاز سیس»

استاز سیس

دعوی نبوت کرد و عدۀ کثیری را در اطراف خود گرد آورده

در هرات و بادغیس و سیستان علم مخالفت برافراشت ولی در آخر شکست خورده اورا مغلولاً به بغداد فرستادند و کشته شد (۱۵۱ هـ)

در عهد خلافت مهدی شخصی معروف به المقنع و موسوم

المقنع

به هاشم یا عطاء بن حکیم شورش عظیمی برپا کرد . المقنع

اهل مرو بوده و چنین ادعا میکرد که حق جل و علا ابتدا در ابوالبشر تجلی نمود و از این سبب ملائکه را امر بسجده او فرمود و بعد بصورت انبیای دیگر درآمد و آخرین تجلی حق قبل از اینکه بصورت او در آید ابومسلم خراسانی است مورخین اسلامی گویند که این مدعی مظهریت کریمه المنظر و واحد العین بوده و از این سبب روی خود را بانقاب پی پوشیده و معروف به المقنع گردیده است .

پس از تهیه مقدمات کار خود المقنع از جیحون بگذشت و عدۀ کثیری را در

اطراف خود جمع آورده در نخشب اقامت گزید .

حکایت چاه نخشب و بیرون آمدن ماه از آن مشهور است . المقنع این عمل را معجز خود قرارداد و قریب چهارده سال حکم فرمائی کرد و لشکر خلیفه را متفرق ساخت ولی در آخر محاصره شد و چنانچه گویند خود و خانواده اش را طعمه حریق ساخت تا پروانش تصور کنند غیبت نموده است (۱۵۹ - ۱۶۱ هـ).

بابك خرمی در زمان مأمون هیاهوی عظیمی برپا نمود و بکرات لشکر خلیفه را شکست داده سرداران بزرگی را مانند یحیی بن معاذ ، عیسی بن محمد ، محمد بن حمید طوسی و غیره

بابك خرمی

را مغلوب نمود. در آخر سردار ایرانی موسوم به **افشین** بالطائف الحیل اورادستگیر کرده و پس از اینکه قریب ۲۲ سال در کمال اقتدار میزیست در عهد معتصم خلیفه عباسی بقتل رسید .

بابك دعوی مظهریت مینمود و میگفت روح ولینعمتش « جاویدان » نام که پیرو مذهب خرمی بوده در او حلول کرده است (۴۰۱ - ۴۲۳ هـ).



فرق و مذاهب مختلفه در اسلام

شیع

یکی از مسائلی که موجب اختلاف مسلمین گردید مسئله خلافت است . توضیح این قضیه آنکه چون حضرت رسول (ص) رحلت فرمود انصار در سقیفه بنی ساعد اجتماع کردند تا با سعد بن عباده بیعت نمایند . ابو بکر و عمر و ابو عبیده بن الجراح و جمعی دیگر از قضیه آگاه شده خود را بدان مجمع رساندند و پس از مجادله سختی که بین انصار و مهاجرین رخ داد از طرف بعضی از انصار پیشنهاد شد که هر يك از این دو فرقه برای خود امیری اختیار کند، مهاجرین باین امر تن در ندادند و در آخر عمر دست بیعت بطرف ابو بکر دراز کرده او را بخلافت شناخت و جمعی تابعیت کردند .

اجتماع در سقیفه بنی ساعد و تعیین ابوبکر بخلاف از مسائلی است که در تاریخ اسلام نهایت اهمیت را دارد. زیرا انصار مایل بودند که خلیفه از میان آنها تعیین گردد و حجت آنان این بود که رسول اکرم سیزده سال قوم خود را درمکه دعوت نمود و فقط عدهٔ قلیلی بر او گرویدند بلکه در آن شهر اذیت بسیاری دید ولی همینکه بمدینه هجرت فرمود انصار یار او شدند و باو ایمان آوردند، دینش را تقویت کردند، نگذاشتند باو یا اصحابش سوئی برسد، بر علیه دشمنان او بجنگیدند تا اینکه جزیرهٔ العرب مطیع گردید. باین دلایل خود را از مهاجرین برتر دانسته و میگفتند باید خلیفه از میان آنها انتخاب شود.

اما مهاجرین خود را برتر از انصار میدانستند بدلیل اینکه قبل از دیگران ایمان آوردند، متحمل اذیت و آزار شدند. از کمی تعداد خویش نهراسیدند و بالاخره قوم و عشیرت پیغمبرند.

حضرت امیر علی علیه السلام در آن مجمع حضور نداشت و با اهل بیت خود مشغول تهیهٔ وسایل کفن و دفن جنازهٔ حضرت رسول بود. چون خبر بیعت با ابوبکر را شنید عدم رضایت اظهار داشت و خود را بخلاف اولی میدانست. زیرا اگر حجت مهاجرین بر این بود که چون قوم و عشیرت پیغمبرند مستحق خلافتند از حضرت علی علیه السلام و عباس بن عبدالمطلب کسی نزدیکتر بر پیغمبر نبود ولی عباس چون دیر ایمان آورد و حتی در جنگ بدر با مسلمین بجنگید بر علی (ع) رجحان نداشت. گذشته از اینکه حضرت امیر پسر عم رسول و زوج فاطمه دختر پیغمبر بود جهاد او در راه اسلام فضل و کمالش منکر نداشت و بالطبع خانوادهٔ بی‌هاشم از هر حیث رجحان بر خانوادهٔ ابوبکر داشت. خلاصه بنی‌هاشم و زبیر بن العوام و جمعی از انصار طرفدار خلافت حضرت امیر بودند و حتی بنی‌هاشم مادام که فاطمه سلام الله علیها حیات داشت با ابوبکر بیعت نکردند. نظریهٔ طرفداران خلافت علی (ع) در تاریخ اسلام فوق العاده مهم و اساس تشیع است. از همان روز اول عده‌ای از اصحاب، علی را افضل از دیگران میدانستند و از آن جمله است عمار، ابوذر، سلمان فارسی، حابر بن عبدالله و عباس و غیره و غیره.

در طول ایام این نظریه، طرفداران جدی پیدا کرد و جنبه مذهبی پیدا نمود. بیان علی (ع) می‌گفتند امامت از اموری نیست که بتوان بنظر امت وا گذاشت که رکن دین است و امام باید معصوم از کبائر و صغائر باشد پیغمبر می‌بایست نشین خود را معین کند و حضرت رسول هم علی را بخلافت تعیین نموده است. شیعیان هم بچندین فرقه منقسم شدند گروهی از آنان نسبت به ابوبکر و عمر احترامی را جایز نمی‌دانستند و نظریه این جماعت را ابن ابی الحدید بخوبی بیان رده و گوید: اصحاب ما بر این عقیده‌اند که علی افضل خلق است در آخرت و زلتش برتر از همه در جنت است.

همچنین علی افضل خلق است در دنیا و خصائص و مزایا و مناقبش بیش از مه است. هر کس با او دشمنی کند یا بجنگد یا با او کینه داشته باشد دشمن خدا بحانه و تعالی است و با کفار و منافقین همواره در آتش است مگر آنکه در توبه ایت باشد و بدوستی او بمرسد. و اما افاضل مهاجرین و انصار که قبل از او امامت کردند هر گاه آنحضرت منکر امامت آنها میگشت یا بر آنان غضب میکرد (تا چه رسد بکشیدن شمشیر و دعوت به نفس خود) میگفتیم که آن اشخاص از جمله ملائک شوند گانند و مثل آن است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر آنان غضب کرده است چه ثابت شده است رسول اکرم باو گفت جنگ با تو جنگ با من است و صلح با تو صلح با من و گفت « اللهم وال من والاه و عاد من عاداه » ایضاً فرمود دوست ندارد تو را مگر مؤمن و بغض ندارد با تو مگر منافق و لکن مشاهده کردیم با امامت آنها (مقصود خلافت ابوبکر، عمر و عثمان است) راضی شد با آنان بیعت کرد و در عقب آنها نماز خواند . . . پس ما نباید از فعل او تعدی کنیم و از آنچه از عمل او مشهور است تجاوز نمائیم . . . الخ»

اما گروه دیگر از شیعیان بر آن سه خلیفه ایراد گیرند که با علم باینکه **علی** از آنان افضل و برتر است بخلافت خود رضاشدند^۱.

۱ - يك فرقه دیگر از طرفداران حضرت امیررا غلاة مینامند این گروه طریق افراط پیموده علی را خدامیدانند اول کسی که نسبت الوهیت بحضرت امیر داد عبدالله بن سبا است که در زمان آن حضرت میزیسته است.

واقعه کربلا و استعداد بنی‌امیه باعث پیشرفت تشیع گردید و بعدها هم که خلفاء بنی‌عباس عدم صلاحیت خود را ثابت کردند بر تعداد شیعیان خاصه در ایران افزوده شد .

مهمترین فرق شیعه فرقه زیدیه و فرقه امامیه است. اما فرقه زیدیه منسوب به زید بن حسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب است. زید در زمان هشام بن عبدالملک خلیفه اموی قیام کرد و در سنه ۱۲۱ هجری بقتل رسید. پس از او پسرش یحیی بن زید مقصود پدر را تعقیب کرد و او هم در سنه ۱۲۵ شربت شهادت نوشید . زید امامت مفضول را با وجود افضل جایز میدانست و میگفت حضرت امیر علی (ع) افضل از ابوبکر و عمر است معذک خلافت ابوبکر و عمر صحیح است و چون بعقیده او امامت منصوص نیست و وحی راجع به تعیین ائمه نازل نشده هر فرد فاطمی عالم و زاهد میتواند در سبیل حق قتل کرده و امام شود .

شیعه زیدیه در ایام حکمفرمائی علویان (۲۵۰ هجری الی ۳۱۶) در طبرستان انتشار یافت از همه مهمتر شیعه امامیه است که اقدامات آن در تاریخ ایران نهایت قابل توجه است .

امامیه بر این عقیده اند که خلافت علی علیه السلام منصوص است و دیگران حق آنکه بر آن مقام تکیه زنند نداشته اند . امامیه هم منقسم بچند فرقه است که از همه مهمتر اسمعیلیه و فرقه ناجیه اثنی عشریه است .

این دو فرقه تا امامت حضرت جعفر صادق متعقد و چون این بزرگوار در سنه ۱۴۸ هجری عالم فانی را وداع گفت در امامت اختلاف شد. گروهی اسمعیل بن جعفر را که در حیات پدر وفات یافت امام میدانند . این فرقه هم بچند حزب منقسم گردیدند بعضی تصور کردند اسمعیل زنده است و برخی گفتند چون اسمعیل در زمان پدر مرد و دو امام در یک عصره حال است لذا امامت محول به محمد پسر او گردید و محمد بن اسمعیل امام هفتم است. تطور مذهب اسمعیلیه بآنجا کشید که محمد بن اسمعیل را پیغمبر دانسته میگفتند باطن احکام الهی را او کشف کرده است از اینجهت بتأویل معتقد بوده و آنرا اساس مذهب خود کردند .

جمعی دیگر بگفته صریح حضرت امام جعفر صادق، امام موسی کاظم را امام هفتم دانستند و فرقه امامیه اثنی عشریه بر همین عقیده اند.

تاسنه ۲۶۰ که سال غیبت امام دوازدهم است موضوع اسمعیلیه چندان اهمیتی نداشت ولی از آن تاریخ بواسطه اقدامات و تدابیر و تبلیغات **عبدالله بن میمون القداح اهوازی** که یکی از زیرکان عصر خود بشمار میرود این مذهب اهمیت خاصی پیدا کرد. عبدالله دم از کشف و کرامت میزد و در آخر در شام رخت اقامت گسترده و از آنجا دعوت و مبلغین در اطراف کوفه و سایر بلاد گسیل ساخت و مردم را باین مذهب تأویل یا کیش اسمعیلی میخواند. **حمدان** معروف به قرامط یکی از رؤسای مهم این مذهب گردید و قرامطه منسوب باو میباشند. قرامطه یکصد سال (از ۲۷۷ الی ۳۷۷) در ممالک عباسی بین النهرین، خوزستان، بحرین، شام و یمن تولید شورش و انقلاب کرده بقتل و غارت پرداختند.

شرح اقدامات اسمعیلیان در ایران در جای خود گفته خواهد شد.

فرق امامیه عموماً منتظر ظهور امامند ولی در امام منتظر اختلاف دارند. بعضی منتظر ظهور حضرت **جعفر صادق** و گروهی منتظر **محمد بن عبدالله بن الحسن** - **الحسین بن علی بن ابیطالب** میباشند. جمعی دیگر منتظر ظهور **محمد بن الحنفیه** هستند و گمان میکنند که **محمد بن الحنفیه** زنده و جاوید است.

فرقه ناجیه امامیه اثنی عشریه بدو امام معتقد و انتظار ظهور قائم آل محمد امام دوازدهم **محمد المهدی بن حسن** عسکری را دارند.

ظهور خوارج پس از واقعه صفین است. برای روشن شدن این قضیه لازم است تذکر دهیم که پس از ابوبکر و عمر، عثمان خلیفه گردید. رفتار این خلیفه طوری بود که موجب رنجش عده کثیری گردید و بالنتیجه کشته شد و حضرت امیر (ع) خلیفه گردید.

خوارج

طلحه، **زیبر** و **عایشه** علم مخالفت افراشتند و در جنگ معروف **بجمل** رفع غائله آنها شد. معاویه که از طرف عثمان والی شام بود چون میدانست حضرت

امیراعمال اورا نمی‌پسند و قصد عزل اورا دارد ازقبول خلافت آن بزرگوار زد و بالنتیجه منجر بچنگ شد .

درمحل معروف به **صفین** (بن حلب و حمص) درشام درسنه ۳۷ هجری ج رخ داد و چون نزدیک بود لشکر حضرت امیر فاتح و دشمنان بکلی مغلوب و منکوب گردند **عمرو عاص** حیلہ ای اندیشید و اوراق کلام الله مجید را بر سر نیزه کرد و فریاد برداشتند که باید کتاب خدا بین ما حکمیت کند .

هر قدر حضرت امیر خواست لشکر ساده لوح خود را از حیلۀ دشمن آگاه س فایده نبخشید و حاضر نشدند چنگ را ادامه دهند . در آخر طرفین قبول حکم کردند معاویہ عمرو عاص را حکم خود کرد و حضرت امیر با صرار طرفداران خود **ابوموسی اشعری** را اختیار فرمود . بی کفایتی ابوموسی و نیرنگ بازی عمرو عاص مانع شد که حکمیت نتیجۀ مطلوب دهد ولی قضیۀ مهم دیگری پیش آمد که تفر بین لشکر حضرت امیر انداخت .

توضیح آنکه جمعی از لشکریان او که اکثر آنها از قبیلۀ تمیم بوده باقبوا حکمیت مخالفت کردند و اقدام باین امر را باطل دانستند حجت آنان این بود که حکم خدا در مسئلۀ خلافت واضح است و قبول حکمیت متضمن شک است . این طایفه شعار خود را جمله **«لا حکم الا لله»** قرار داده از حضرت امیر درخواست کردند از قبول حکمیت توبه نماید و استغفار کند . علی علیه السلام هر چند آنانرا نصیحت فرمود سودی نبخشید . این طایفه را از آن سبب **خوارج** نامند که بر علی و اصحاب او خروج کردند . همچنین آنها را بسبب اقامت در قریۀ (حروراء) حروریه نامند و چون شعار خود را **«لا حکم الا لله»** قرار دادند آنها را محکمه نیز گویند . علی ای حال عاقبت کار این طایفه با حضرت امیر بچنگ کشید و خوارج در **«نهر روان»** بکلی مغلوب و منکوب گردیدند ولی عداوت آنها با **سدا لله الغالب** بیشتر گردید و در آخر حضرت امیر بدست یکی از آنها (عبدالرحمن بن ملجم) در مسجد کوفه شربت شهادت نوشید .

عقیدۀ خوارج این بود که چون شخصی اعم از قریشی یا حبشی با اختیار

مسلمانان خلیفه گردید رئیس آنها میشود و واجب است او امر الهی را اطاعت کند و الاکافر خواهد شد. از این جهت خلافت ابوبکر و عمر را درست میدانستند و همچنین خلافت عثمان را در چند سال اول صحیح می‌شمردند ولی چون تغییر اخلاق داد عزل او را واجب دانستند خلافت حضرت علی علیه السلام را تا روزی که قبول حکمت فرمود قبول داشتند ولی پس از آن چنانچه گذشت با او مخالفت کردند. رویهمرفته خوارج اعمال خلفا را در نظر می‌گرفتند و بخیال خویش حکم میکردند نسبت به معاویه و بنی امیه کمال عداوت را داشته و آنها را از هر حیث باطل میدانستند. شاید در ابتدا عقیده خوارج آن بوده که خلیفه و امیری لازم نیست و از جمله «لاحکم الا لله» همین مقصود را داشتند. ولی بعد چون تحت امر «عبدالله بن وهب الراسبی» درآمدند از آن عقیده بازگشتند.

بتدریج از جمله معتقدات آنها این شد که او امر دین از قبیل نماز، روزه و غیره جزئی است، از ایمان و اعتقاد بوحدانیت خدا و رسالت خاتم الانبیا کافی نیست و هر کسی با داشتن این اعتقاد فرائض را عمل نکند و مرتکب کبائر شود کافر است.

خوارج در عقیده خود نهایت ثابت قدم بوده و گویند حضرت امیر در آخر ایام خویش آنان را بر معاویه ترجیح داده و فرموده است «**لاتقاتلوا الخوارج** بعدی، فلیس من طلب الحق فاخطاه کمن طلب الباطل فادرکه» یعنی پس از من با خوارج بجنگ نپردازید. فرق است بین کسی که طلب حق کرد و خطا نمود با کسی که طلب باطل کرد و بان رسید.

مشهورترین فرق خوارج یکی فرقه ازارقه است (تابعین نافع بن الازرق) دیگر **نجدات** (پیروان نجدة بن عامر) و **اباضیه** (منسوب به عبدالله بن اباض التمیمی) و فرقه **صفریه** (منسوب به زیاد بن الاصقر) می باشد.

خوارج در بعضی از بلاد عرب مستولی شدند و در ایران در بعضی از نقاط خلیج فارس، ایالت فارس، کرمان و سیستان نفوذی بهم رسانیدند و از دشمنان جدی بنی امیه محسوب میشدند.

مرجئه

کلمه مرجئه از ارجاً بمعنی تأخیر انداختن است. در صدر اسلام که مسلمین بدسته های مختلف منقسم شده و خون یکدیگر را میریختند طایفه ای در اسلام پیدا شد که میگفتند ما از حقیقت امر مسبوق نیستیم و نمیدانیم حق با کیست. از آن سبب داخل در جنگ و جدال نمی شویم و هیچیک از فرق را کافر نمیدانیم و امر همه را بقیامت محول می نمایم تا در آن موقع حق از باطل معلوم گردد. مسئله اینکه آیا بنی امیه در ایجاد این نظریه یا اقلاد در تقویت آن دستی داشته اند جای تأمل است.

آنچه معلوم است بنی عباس نظر خوشی نسبت باین طایفه نداشتند و پس از امویان بتدریج این فرقه از بین رفت.

در نزد مرجئه ایمان، معرفت خدا و رسولان اوست و هر کس که گفت خدا یکی است و محمد رسول اوست مؤمن است. ارتکاب معاصی و بجا نیاوردن فرائض موجب کفر نمیشود. این عقیده درست مخالف خوارج بوده که انجام فرائض را جزء ایمان دانسته مرتکب کبائر را کافر محسوب میداشتند.

بزرگترین پیشوایان اهل سنت که هر يك مکتب خاصی در فقه و اجتهاد تأسیس نموده چهار نفرند: ابوحنیفه، مالک بن انس، شافعی و احمد بن حنبل.

مذاهب
اربعه

۱ - ابوحنیفه ایرانی الاصل، او را امام اعظم خوانند و موسوم به نعمان بن ثابت است. اغلب مورخین بر آنند که ابوحنیفه در سنه ۸۰ هجری در عهد عبدالملک بن مروان اموی در کوفه بدنیا آمده و در سنه ۱۵۰ هجری رحلت کرده است. قریب هفتاد سال عمر کرده و ۵۲ سال آنرا در عهد بنی امیه گذرانده و ۱۸ سال از عهد بنی عباس را دیده است. بزرگترین استاد او حماد بن ابی سلیمان اشعری است که در علم فقه ید طولانی داشته است.

روایت کنند که ابوحنیفه دو مرتبه از قبول مسند رسمی قضاوت امتناع ورزید یکی در عهد بنی امیه و دفعه دیگر در زمان ابو جعفر خلیفه عباسی، علت این امتناع را مختلف نوشته اند. آنچه از این روایات برمی آید این است که ابوحنیفه حکومت

اموی را ظالم و جابر دانسته نمیخواست شغل رسمی قبول کند خاصه آنکه مشاهده مینمود هموطنان او یعنی ایرانیان بر علیه آن دولت مشغول تجهیز اتند. دیگر آنکه چون خلافت بر عباسیان مسلم شد و بنای ظلم و جور نهادند بر ابوحنیفه گران آمد که مسند رسمی قضاوت آنها را قبول کند. چنین بنظر می آید که ابوحنیفه طرفدار علویان بوده عباسیان را غاصب و محمد بن **عبدالله علوی** را شایسته خلافت می دانسته است. بعضی گویند چون ابوحنیفه از قبول قضاوت استنکاف کرد منصور او را بگرفت و حبس نمود تا آنکه فوت شد و برخی بر آنند که ابوحنیفه از روی اکراه آن مسند را قبول نمود ولی طولی نکشید که بدرد حیات نگفت.

اقوال ابوحنیفه را در فقه شاگردان او بنوشتند و شخصاً کتابی در این خصوص تدوین نمود. آنچه ابن الندیم از تألیفات او نقل می کند از اینقرار است: کتاب فقه اکبر، رساله بستی، کتاب عالم و معلم، کتاب دربر قدریه. اما کتاب فقه اکبر که اکنون در دست است اکثر از روایاتش الحاقی است چه راجع باشعریه است که دو قرن بعد از ابوحنیفه داخل در میدان مجادله گردیدند.

۲ - مالک بن انس در سنه ۹۳ یا ۹۷ هجری متولد گردید و در سال ۱۷۹ وفات نمود مدت عمر را در مدینه گذرانید و جز بمکه بجای دیگری مسافرت نمود. مشهور است که مالک عربی الاصل است ولی محمد بن اسحاق او را از موالی بنی تیم بن مره میدانند مالک حدیث را از علمای مدینه خاصه ابن شهاب الزهری که یکی از فقهای مشهور عصر خود بود فرا گرفت یکی از معلمین دیگر مالک، نافع دیلمی است که از مشاهیر علمای مدینه محسوب میشود و مولی عبدالله بن عمر است و مسلمان گردید.

بنظر می آید مالک خلیف بنی عباس را ظالم و غاصب میدانسته است و نسبت به **محمد بن عبدالله بن الحسن علوی** تمایل داشته آنچه یقین است منصور امر داد تا او را تازیانه زدند و این توهمین بیشتر موجب شهرت او گردید.

مهمترین آثار مالک کتابی است در حدیث و فقه موسوم به «الموطأ» اما یکی از شاگردان او اسد بن الفرات نیشابوری که در تونس مسکن داشته چندین هزار

مسئله را در کتابی موسوم به «المدونة» گردآورده و فتاوی مالک و اجتهادش را گردان او را بیان نموده است.

۳ - محمدبن ادریس الشافعی از طرف پدر قریشی و از جانب مادریمنی است در سنه ۱۵۰ در شام متولد گردید و چون پدرش مرد، مادرش او را در سن دوسالگی بمکه آورد. ایام خردسالی را در فقر و بیچارگی گذراند و در حوادث سن طالب علم و کمال بود. چون در لغت عرب و شعر متبحر گردید بحديث پرداخت و کتاب «موطأ» مالک بن انس را از بر کرده تا آن فقید حیات داشت ملازم او گردید شافعی را متهم ساختند که با یکی از علویان بیعت کرده و مخالف با عباسیان است - ولی شافعی در حضور هارون الرشید نفی این تهمت را از خود بنمود. هنگام اقامتش در عراق فقه عراقیان را از محمدبن الحسن شاگرد ابوحنیفه فرا گرفت و بالاخره یکی از ائمه اهل سنت گردید. شافعی در سنه ۲۰۴ در مصروفات نمودودارای مختصر ثروتی بود.

مورخین در شیرینی گفتار و حسن بیان شافعی و مهارت او در استنباط و قدرت او در جدل متفقدند.

از آثار شافعی یکی رساله اوست در اصول فقه که شاگرد: مصری او ربیع بن سلیمان مرادی آنرا روایت کرده و دیگر کتاب معروف به «الأم» است که آنهم از شافعی روایت شده و آئینه افکار او در فقه و اجتهاد است.

۴ - احمدبن محمدبن حنبل در سال ۱۶۴ هجری در بغداد متولد گردید. اصل او از عرب شیبان مقیم مرواست - برای جمع آوری احادیث به بلاد مختلف مسافرت نموده و مدتی مصاحب شافعی گردید و فقه را از او آموخت مع هذا طریق مستقلى از خود آورد و اساس فقه را بر روی حدیث گذاشت و استعمال قیاس را جایز نمیدانست مگر هنگام ضرورت. از این سبب است که جمعی او را فقط عالم در حدیث میدانند نه عالم در فقه، چنانکه طبری گفته است ابن حنبل مردی است محدث نه فقیه و در خلافت و ائمه که موضوع مخلوق بودن قرآن مطرح بود ابن حنبل نخواست تن باین عقیده دهد و بر رأی خود که قرآن غیر مخلوق است باقی ماند - از این

سبب او را در سال ۲۲۰ در حبس افکندند تا اینکه متوکل خلیفه شد و او را رها ساخت. ابن حنبل در سال ۲۴۱ در بغداد وفات نمود. از او کتابی در فقه که شارح طریق خاص او باشد در دست نیست و آنچه در این خصوص موجود است از اتباع اوست مؤسس مذهب اعتزال را **واصل بن عطا** میدانند که شاگرد حسن بصری بوده و چون با استاد خویش اختلاف عقیده پیدا کرد حسن گفت «اعتزل عنا» و از آن روز بمعتزله معروف شدند. این مذهب در زمان بنی عباس اهمیت خاص پیدا نمود و خلاصه عقیده آنان این بود که انسان در اعمال مختار است. سزا و جزا از روی عدل الهی است از این سبب خود را اهل عدل و توحید می نامیدند.

معتزله و اشعریها

این نکته قابل توجه است که این موضوع یعنی مختار بودن بشر در اعمال یکی از اصول آئین زردشتی بوده که هیچگونه جبر در آن راه نداشته است. میتوان حدس زد که این نظریه از آن آئین در میان معتزله برایت کرده است. دیگر آنکه میگفتند قرآن مخلوق است و از این جهت خود را موحد میخواندند که با ذات او تعالی چیزی را شریک نموده اند. همچنین بر این عقیده بودند که در هر مورد و مکان و در هر عهد و زمان عقل باید راهنمای بشر باشد. معجزات انبیا را بر حسب صورت معتقد نبودند و تأمل میکردند، برای حق جل و علا هیچگونه جسمی قائل نبوده مشاهده حق را بچشم حس در روز قیامت انکار میکردند. معتزله بچند فرقه منقسم گردیدند و حتی بعضی از آنها از شیوه اعتدال خارج شده به تناسخ معتقد گردیده و باطیلمی داخل مذهب خود کردند ولی در اقلیت بودند و اکثریت معتزله همان طریق اعتدال را می پیمودند.

مذهب اعتزال در زمان اولین خلفای عباسی خاصه مأمون و واثق اهمیت فوق العاده پیدا نمود و پیروان این مذهب بفرقه یونانی آشنا شده با تکلی دربار عباسی با متشرعین داخل در مجادلات سختی شدند. مأمون بطوری طرفداری از عقیده مخلوق بودن قرآن میکرد که حتی علمای مخالف را بزندان افکنده تنبیه مینمود.

پس از واقع قدرت معتزله بتدریج رو بضعف گذاشت. متوکل که يك شرابخوار خوشگذران و قسی قلبی بود، چون برمسند خلافت نشست طرفداری از متشرعین اهل سنت نموده و از مخالفین معتزله گردید. ولی ضربت مهمی که بر این فرقه وارد آمد بدست حسن اشعری و حجة الاسلام محمد غزالی واقع شد. حسن اشعری در ابتدا به مذهب اعتزال گروید و یکی از رجال مهم این فرقه گردید سپس از این مذهب منحرف شده دویست الی سیصد رساله بر علیه آنان منتشر ساخت و قسمی از راه زبان و قلم با آنان مخالفت کرد که یکی از مؤلفین گفته: معتزله بسر بلندی زندگانی میکردند تا آنکه خدا اشعری را فرستاد و دولت آنان را خاتمه داد. طرفداران او را اشعری مینامیدند و اینان حقیقتاً همان متشرعینند که باین اسم معروف شده منکر اختیار بشر بودند. امام محمد غزالی چون بمسلك تصوف گروید با اطلاعات وسیعی که در فقه، تفسیر حکمت و سایر رشته‌های علوم متداوله آن عصر داشت از راه دلیل و برهان ضربت مهمی به مذهب اعتزال وارد آورد.

امروز یقین است که **صوفی** از کلمه **صوف** (پشم) آید و بمعنی

تصوف

پشمینه پوش است که در ادبیات فارسی بدان اشاره شده پوشیدن جامهٔ پشمین يك گونه علامت زهد و از دنیا گذشتن محسوب میشود و این طایفه از همین سبب در قرون اولیهٔ اسلام این لباس را شعار خود کردند - ولی عقیدهٔ تصوف که اساس آن بر روی اعتقاد به وحدت وجود و ریاضت است از کجا داخل در اسلام شده و مخصوصاً از چه راه در ایران رائج گردیده جای بحث است. بعضی آنرا از اسلام دانند و حادثی در این خصوص نقل کرده آیات کلام الله مجید را حجت آورده اند. این نظریه که اساس تصوف را از اسلام میدانند در میان متتبعین چندان طرفدار ندارد. گروهی دیگر بر این عقیده اند که تصوف يك فکر آریائی است بر خلاف فکر سامی و گویند بین افکار صوفیه و بعضی از تعلیمات هندی قرابت است ممکن است این فکر در زمان ساسانیان از هندوستان به ایران سرایت کرده و بعد بلباس اسلام در آمده است. برخی دیگر گویند اساس تصوف از مکتب

نئوپلاتونیسیم^۱ اسکندریه است که نام حکمای آن در قرن مذهبی اسلام درمیان دانشمندان مسلمین مشهور بسوده است . آنچه محقق است هفت نفر از بزرگان حکمای این مکتب در زمان انوشیروان از ظلم «ژوستینین» بدربارایران پناهنده گردیده مورد لطف شاهنشاه واقع گشتند . تاچه اندازه اینان فکر خود را درایران ترویج کردند معلوم نیست ولی از این مسئله مهم تر آنکه قبل از آن فلاسفه، حکیم بزرگ « نئوپلاتونی، پلتن^۲ که شهرستانی آنرا «شیخ الیونانی» مینامد در قرن سوم میلادی بایران مسافرت کرده و آشنابه مذاهب و افکارایرانیان گردیده است. هر گاه آنگونه عقاید در آن موقع در ایران طرفدار داشته قطعاً آن دانشمند آنها را گرفته توأم بانظریه خویش نموده است پس نمیتوان بطور قطع گفت اساس تصوف از حکمای «نئوپلاتونیسیم» است چه ممکن است افکار همین فلاسفه هم از شرق باشد .

عده دیگر گویند همانطور که قبل از اسلام جهاتی باعث پیدا شدن آنگونه افکار شد بعد از اسلام هم همان جهات موجب پیدایش تصوف گردید و لزومی ندارد ریشه تصوف اسلام را قبل از آن واقع بدانیم ، یعنی مسئله خلقت، موضوع روح، طرزو طریق رسیدن بحقیقت همانطور که قبل از اسلام موجب پیدایش فکر وحدت وجود ، ریاضت و ازدنیا گذشتن گردید بعد از اسلام هم باعث ایجاد افکار و عقاید تصوف شد .

باید دانست کسانی را که در قرون اولیه اسلام بزرگان صوفیه از خود میدانند مانند سفیان ثوری ، داود طاعی ، ربیعة الادویه (از جنس انات) معروف گرخی ، ذوالنون مصری و امثالهم سالك مسلک زهد و تقوی بوده عقیده براین داشتند که محبت مخلوق نسبت بخالق باید محض خاطر او تعالی باشد نه از بیم عذاب یا امید پاداش رضای او را باید طلبید و از او غیر از او توقع نباید داشت . متاع دنیا سهل است هشت بهشت هم در مقابل محبت او هیچ است . پس تصوف در اولین مرحله يك گونه ازدنیا گذشتگی و محبت خالق بوده است . بتدریج که بعضی از ایرانیان داخل در

این زمره گردیدند ، قضیه شکل دیگری پیدا نمود موضوع وحدت وجود . فنا فی الله وبقا بالله مطرح گردید ، مسئله اینکه همه عالم تجلی او است و غیر از او چیزی نیست و انسان میتواند بوسیله عشق حقیقی و تزکیه نفس و ریاضت در ذات او عز اسمه فانی گردد طرف توجه بزرگان این سلسله گردید . از اعظام صوفیه که در ترویج اینگونه افکار مقدم بردیگرانند یکی بایزید بسطامی و دیگر جنید بغدادی است . بایزید بسطامی از اخلاف یکنفر زردشتی است جد او « آدم » نام اولین شخصی است از این خانواده که بکیش اسلام مشرف شد جنید بغدادی هم بموجب گفته جامی ایرانی بوده است . این دو نفر چون خود را فانی میدانسته اند راجع بمقام خود چیزها گفته اند که شرح آن از حدود این رساله خارج است .

قبلاً لازم است بدین نکته اشاره شود که با انقراض سلسله

ادبیات پهلوی و تأثیر آن در ادبیات تازی

ساسانیان ادبیات پهلوی از این نرفت و تا قرن پنجم هجری عده ای از علمای زردشتی بدان زبان تألیفاتی منتشر ساخته اند که بعضی از آنها مذهبی و برخی غیر مذهبی است . از جمله کتب

مذهبی ، یکی « دینکرت » است که در قرن سوم هجری عالم مشهور زردشتی « آتر فرهنگ » پسر فرح زاد برشته تحریر در آورده و شامل احکام مذهبی ، احادیث ، تاریخ و ادبیات آئین زردشتی است . دیگر کتاب « بندهش » است دارای ۴۶ فصل و در قرن پنجم یا ششم میلادی خاتمه یافته و تصور می رود قسمت مهم آن مدتی قبل از آن عهد برشته تحریر در آمده باشد . « داستان دینک » تألیف منوچهر پسر « یودان بیم » مؤید پارس و کرمان است که در قرن سوم هجری نگاشته شده « شگند گومانیک » و یجار « در قرن سوم هجری برای دفاع از آئین زردشت در مقابل اعتراضات یهودیان ، عیسویان و غیره نوشته شده . این کتاب نسبت بسایر تألیفات دینی که بزبان پهلوی نگاشته اند تقریباً جنبه فلسفی دارد چه بحث از ثنویت و ماهیت واصل وجود شر مینماید . « دنیای مینوی خرد » راجع است بجوابهایی که « روح حکمت » (در خصوص ۶۲ سؤال مربوط به آئین زردشتی) می دهد . « ارداویراف نامه » یکی دیگر از کتابهای مهمی است که از هرج و مرج آئین زردشتی پس از حمله اسکندر شرح

داده و از تجدید آن آئین در زمان ساسانیان و از عقاید زردشتیان راجع بدار آخرت صحبت میراند - دیگر از کتب دینی آن عهد کتاب «**مجتک ابالش نامک**» و «**جاماسپ نامک**» و «**اندرز خسرو گوانان**» است - مجموع کتب دینی بالغ بر ۵۵ تألیف و ۴۴۶ هزار کلمه است .

اما کتب غیر دینی بالغ بر یازده تألیف و قریب ۴۱ هزار کلمه می باشد . از آن جمله است «**کارنامک ارتخشتر پاپکان**» و «**یات کار زریران**» که بعضی آنها را قبل از دوره اسلام میدانند . سایر کتب پهلوی مربوط برشته غیردینی از این قراست : **دیوان قوانین زردشتی** در زمان ساسانیان ، **داستان خسرو گوانان** (انوشیروان) و **غلامش** ، **شهرهای ایران** ، **عجایب سگستان** ، **درخت آسوریک** - **شطر نچ نامه** - **ترتیب ازدواج** ، **فرهنگ پهلوی** ، **طرز نامه نگاری** .

جای شك نیست که پس از فتح بلاد ایران بدست عرب ، کتب زیادی از ادبیات پهلوی بدست مسلمین افتاد که امروز از بین رفته است . شاهد این ادعا آنکه «**قتیبه** در کتاب «**عیون الاخبار**» به کرات اظهار میدارد که «**در کتب عجم چنین مذکور است . . .**» و صاحب کتاب التاج مطالب زیادی از کتب پهلوی نقل کرده است . در کتاب فهرست **ابن الندیم** اسامی اشخاصی که کتب پهلوی را به زبان عربی ترجمه کرده اند ذکر شد که از آن جمله است **عبدالله بن مقفع** که کتاب «**خداینامه**» و کتاب «**التاج**» و کتاب «**مزدک**» را بزبان تازی ترجمه کرده و کتاب «**الادب الکبیر**» و «**الادب الصغیر**» را از روی گفتار قدمای ایرانی برشته تحریر در آورده است . کتب زیادی راجع بتاریخ ایران و سیر ملوک از زبان پهلوی بعربی ترجمه گردیده است کتاب مذهبی اوستا و بسیاری از کتب ادبی مانند «**هزار افسانه**» که مأخذ «**الف لیله و لیله**» است ، و کتاب **اردشیر و کتاب مؤبد مؤبدان** و کتابهایی راجع به قصص چون **گرگ و روباه** ، **نمرود** ، **روزبه یتیم** و غیره و غیره به لسان تازی در آمده است .

از این شرح مختصر بخوبی معلوم میشود که ادبیات پهلوی تأثیر قابل توجهی در ادبیات عرب داشته و از این گذشته همینکه دانشمندان ایرانی زبان

عربی را فرا گرفتند طرز فکر ایرانی را در قالب اشعار عربی درآوردند و از اینرو خدمت دیگری بادبیات عرب کردند همچنین لغات کثیری از فارسی داخل در عربی گردید مانند: بستان، نسرین، سوسن، قرنفل، کافوز، صندل، یاقوت، فیروزه و غیره و کلمات قصار حکمت آمیز ادبیات پهلوی تأثیر عظیمی در اخلاق مسلمین داشته است.

ایرانیان نه فقط زمام سیاست عالم اسلامی را در دربار خلفای عباسی در دست گرفتند بلکه از قرون اولیه اسلام استعداد و لیاقت خود را در فرا گرفتن زبان تازی و خدمت بعلم و معرفت اظهار داشتند حتی در زمان حضرت رسول سلمان فارسی بمقامی

ایرانیان
در
صحنه
ادبیات تازی

رسید که از اهل بیت خوانده شد و در مرتبه معرفت او حضرت علی علیه السلام میفرماید « من لکم بمثل لقمان الحکیم علم العلم الاول والعلم الاخر وقرأ الكتاب الاول وقرأ الكتاب الاخر وکان بحراً لا ینزف » .

چون ممالک ایران بدست عرب فتح گردید بسیاری از اسراء جنگ تحت حمایت قبایل عرب و اشخاص بانقوذ در آمدند و معروف بموالی شدند. چه در میدان سیاست و چه در صحنه علم و معرفت موالیان ایرانی نژاد و اخلاف آنها اقدامات مهمی کرده و خدمات برجسته ای نموده اند. اکثر علمای زمان بنی امیه موالی بوده اند که از آن جمله است نافع مولی عبدالله بن عمر که اصل او ازدیلم است و احادیث زیادی نقل کرده و ربیعہ الرای استاد امام مالک که پدرش فرخ از موالی بوده. همچنین پدر محمد بن سیرین و پدر حسن بصری از اسرای میسان بوده اند. اما از جمله دانشمندانی که پدرشان عرب و مادرشان ایرانی بوده یکی حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام است دیگر عبدالله بن عمر و قاسم بن محمد بن ابی بکر است که مادرشان بروایت زمخشری دختران یزدگرد بوده که در جنگ جملولاء اسیر گشتند.

طولی نکشید که در میان ایرانیان شعرا و هنرشیانی پیداشد که در زبان عرب کمال مهارت را داشته اند مشهورترین این قبیل شعرا در صدر اسلام خانواده ابن یسار

نسائی است که معروفترین افراد آن اسمعیل بن یسار و محمد و ابراهیم است که در اشعار خود مجد و شوکت ایرانیان را ستوده بر عرب حمله کرده‌اند. دیگر ابوالعباس اعمی و موسی شهوات است که اصل آنها از آذربایجان بود. اما در میان منشیان مشهور آن دوره مرتبه عبدالحمید کاتب و سالم مولی هشام که هردو ایرانی بوده‌اند از همه برتر است.

سابقاً اشاره شد که تعصبات نژادی بنی‌امیه و بدرفتاری آنان نسبت بایرانیان موجب رنجش اهل این آب و خاک گردیده و بالاخره منجر بانقراض سلسله بنی‌امیه و تأسیس سلسله بنی‌عباس گردید. ایجاد مقام وزارت که صاحب آن باید لایق، کافی، عالم و مدبر باشد مستلزم آن گردید که این قبیل اشخاص را از میان ایرانیان که دارای این کمالات بوده‌اند اختیار نمایند. این است که مشاهده میشود که وزرای اولین خلفاء عباسی ایرانی بوده‌اند. از آنجمله است ابوسلمه جلال اولین وزیر عباسی، ابویوب موریانی (وزیر منصور) یعقوب بن داود (وزیر مهدی) یحیی بن خالد برمکی (وزیر رشید) فضل بن سهل، حسن بن سهل، یحیی بن یسار رازی (وزرای مأمون) که همه ایرانی بوده‌اند. زیر دست این وزراء منشیان مخصوصی میریسته که اغلب آنها ایرانی‌الاصل بوده‌اند. این طایفه در علم و ادب تبحر پیدا کرده ادبیات پهلوی و عربی را توأم نمودند.

در اینجا بيمورد نیست چند کلمه راجع بفرقه‌های شعوبیه ایراد شود.

شعوبیه جماعتی بودند که نژادی را بر سایر نژادها ترجیح میدادند مثلاً شعوبیه سوری، مصری در ثبوت رجحان ملت خود بر سایر ملل میکوشیدند. از تمام این فرقه‌ها جدی‌تر و باحرازات‌تر شعوبیه ایرانی است که بتاریخ پرافتخار ایران و تمدن کشور خویش مفتخر بوده ایرانی را بر سایر نژادها مخصوصاً پسر عربها ترجیح میدادند. در همان زمان بنی‌امیه شاعر معروف اسمعیل بن یسار در حضور هشام خلیفه اموی قصیده‌ای خوانده و در آن اجداد خویش را ستوده نژاد ایرانی را ترجیح بدیگران داده است. چون دوره خلفاء بنی‌عباس فرا رسید و تا اندازه‌ای کار بکام ایرانیان شد مسئله برتری نژاد ایرانی بر عرب بیشتر مورد توجه گشت. برای

این مقصود طرفداران این عقیده نه فقط در تاریخ ایران و علم انساب ایرانیان متبحر گشته بلکه در دانستن انساب عرب هم زحمتها کشیده بهتر از آنها در اینخصوص اطلاع بهم رساندند. بنابراین با معلومات کافی بر عرب تاخته نظریه خود را ثابت میکردند. از مشاهیر شعوبیه ایرانی یکی **سهل بن هارون** کتابدار مأمون است، دیگر **اسحق بن حسن خرمی**، **ابو عثمان سعید بن حمید بن بختگان**، **ابو سعید رستمی** و دانشمند معروف **ابوریحان بیرونی** است که با قدرت قلم و بیان در برتری تژاد ایرانی بخت کرده اند.

گذشته از فن کتابت و شعر، ایرانیان در فقه، حدیث و سایر علوم متداوله آن عصر گوی سبقت بر بوده اند. چنانچه در سابق اشاره شد ابوحنیفه که یکی از ائمه بزرگ اهل سنت است ایرانی الاصل بوده و همچنین یکی از استادان معروف **مالک بن انس** که امام دیگر سنت است دیلمی الاصل است. اغلب از بزرگان شیعه و معتزله و متصوفه ایرانی بوده اند. صرف و نحو و لغت عرب مرهون زحمات دانشمندان ایرانی امثال سیبویه است. در همان قرون اولیه اسلام در علم تاریخ **قتیبیه** گوی سبقت از دیگران بر بوده.

چون ذکر اسامی تمام فضایی ایرانی که در قرون اولیه اسلام میزیسته اند خارج از حدود این فصل است بدکرام چندتن از مشاهیر آنها (از ابتدای خلافت عباسی تا ثلث اول قرن سوم هجری) اکتفای نمائیم:

ابن مقفع - اسم اصلی او «روزبه پسر داذویه» است. در خانواده زردشتی بدنیا آمده و بعد بدین اسلام مشرف گشته است. در زبان پهلوی مهارت تام داشته و در لسان تازی یکی از فصحای عرب محسوب میشود، چندین کتاب از پهلوی عبری ترجمه کرده که از آن جمله است **کلله و دمنه** و **خداینامه**. اسامی سایر تألیفات این نویسنده بزرگ را در چند صفحه قبل بیان نمودیم و تکرار آن در اینجا بیمورد است. در آخر منصور خلیفه عباسی آن دانشمند را به قتل رسانید. (تاریخ وفات او را از ۱۴۲ الی ۱۴۵ هجری نقل کرده اند).

از **حنیفه** - مختصری از شرح حال این دانشمند ایرانی در قسمت مذاهب اربعه گذشت .

حماد بن سابور (شاپور) **الراوبه** اصلاً دیلمی است . قصاید عربی معروف به معلقات جامع آوری کرده و نشر داده است (رحلت او بین سنوات ۱۵۵ الی ۱۵۸ هجری است) .

بشار بن برد - شاعر مشهور دربار مهدی خلیفه عباسی است که بایرانی بودن افتخار میکرده و در قصیده‌ای آتش را تقدیس نموده و بالنتیجه بقتل رسیده است (۱۶۷ هجری)

سیبویه - عالم نحوی مشهور است (رحلت ۱۷۷ هجری) .

الفرأ - نحوی مشهور و شاگرد کسائی است (رحلت ۲۰۷ هـ)

مسلم بن قتیبه - مورخی است مشهور دارای ۱۲ تألیف که از آن جمله است کتاب المعارف ، ادب الکاتب ، عیون الاخبار (رحلت ۲۷۶ هجری)

یکعده از دانشمندان دیگر مانند **علی بن حمزه کسائی** عالم نحوی که هارون الرشید تربیت پسران خود امین و مأمون را بعهده او وا گذاشت ، همچنین **عباس بن احنف** شاعر غزلسرای دربار هارون و **ابونواس** که آنهم شاعر دربار هارون بود و درهزل سرایی معروف است از حیث مسقط الرأس ایرانی بوده اند نژاد بعضی دیگر مانند : **«احفش اوسط»** که در اوائل قرن سوم هجری وفات کرده و در نحو و علم اللغة ید طولائی داشته مشکوک است ولی ظن قوی میرود که مانند استاد سیبویه ایرانی باشد - چندتن از یهودیان ایرانی هم در ادبیات عرب اظهار لیاقت کرده اند و مشهورترین آنها **ابوعبیده معمر بن المثنی** است که رقیب اصمعی بوده و گذشته از اینکه در علم لغت ید طولائی داشته طرفداری از نظر شعوبیه ایرانی کرده و قبایل عرب را هجو نموده است . سایر دانشمندان و علمای ایرانی از قرن سوم هجری بعد در جای خود ذکر خواهد شد .

فصل سوم

طاهریان = بنی دلف = علویان

۱- طاهریان

طاهر

موقعی که بین امین و مأمون فرزندان هارون الرشید کار خلافت
بجنگ و جدال کشید طاهر بن حسین معروف به ذوالیمینین
بکمک لشکر خراسان خدمات مهمی به مأمون نمود و رشادت زیادی بخرج داد .
منجمله در سنه ۱۹۵ علی بن عیسی را که بالشکری کثیر از طرف امین بجنگ او
شافتة بود در حدود ری شکست فاحش داد. علی بن عیسی کشته شد و سر او را برای
مأمون در خراسان فرستادند . همچنین لشکر دیگر امین را که بریاست عبدالرحمن
به جبله از طرف بغداد آمده بود در قرب همدان مغلوب و منکوب نمود و سال بعد
اهواز، واسط و مداین را بگرفت . بغداد پایتخت خلافت بنی عباس در سال ۱۹۸
بدست طاهر افتاد و امین کشته شد و خلافت مأمون مسلم گردید .

مأمون پیاس خدمات طاهریا برای اینکه او را از بغداد خارج سازد حکمرانی
خراسان را به او محول ساخت و در سنه ۲۰۵ هجری طاهر عازم آن حدود شد . دو سال
بعد موقعی که طاهر بالای منبر خطبه میخواند بجای اینکه مأمون را دعا کند گفت:
اللهم اصلح امة محمد بماصلحت به اولیائک و اکفنا مؤثمة من بغی علینا . الخ
در همان حال مطلب را به خلیفه نگاشتند و قصد عزل او را نمودند ولی بزودی طاهر
بجهان دیگر شافت و یا بقولی بدست نماینده مأمون بقتل رسید .

طلحه و
عبدالله

پس از طاهرا مارت خراسان به طلحه بن طاهر واگذار شد
و هفت سال حکمرانی کرد . در موقیع فوت طلحه برادر او
عبدالله بن طاهر در دینور مشغول جمع آوری لشکر بر علیه

بابک بود و خوارج وقت راغنیمت شمرده در اطراف نیشابور ریخته عده‌ای را کشتند . چون این اخبار به مأمون رسید عبدالله بن طاهر را مأمور آن حدود ساخت . عبدالله نه فقط در خراسان بلکه در طبرستان وری و کرمان نفوذ تام داشت .

در سال ۲۳۰ عبدالله بدرود حیات گفت و طاهر بن عبدالله

**طاهر
و محمد**

بجای او نشست . پس از او در سال ۲۴۸ محمد بن طاهر از

جانب مستعین حکمران آن حدود گشت . پیدایش علویان

در طبرستان نفوذ آنانرا در آن حدود از بین برد و در آخرسنه ۲۵۹ یعقوب بن لیث

وارد نیشابور گردیده محمد بن طاهر را دستگیر و با کلیه اهل بیتش به سیستان فرستاد

و دولت طاهریان منقرض شد .

۲- بنی دلف

ابودلف عجللی از طرفداران امین خلیفه عباسی بوده و با

ابودلف

علی بن عیسی بجنگ طاهر ذوالیمینین آمد . پس از کشته

شدن علی بن عیسی ، ابودلف به همدان رفت و طاهر از در دوستی داخل شده او را

به بیعت با مأمون تشویق کرد . ابودلف گفت من بادیگری بیعت کرده‌ام و فسخ آن

جایز ندانم ولی هر گاه مایل باشی از این به بعد طرفداری از هیچک از فریقین

نخواهم کرد . طاهر قبول نمود و ابودلف در کرج اقامت گزید . چون مأمون

به‌ری آمد او را طلبید و در حق وی احسان و اکرام نمود . ابتداء نفوذ بنی دلف در

حدود همدان و کرج از سنه ۲۱۰ هجری است . فوت ابودلف در سنه ۲۲۵ واقع شد .

پس از ابودلف پسرش عبدالعزیز جای وی بگرفت . این امیر

عبدالعزیز

از لشکر «مفلح» که از طرف بغداد آمده بود شکست خورد

و خانوده اش اسیر گردید . پسر او موسوم به «دلف» در سال ۲۶۵ بدست قاسم بن مهابه

در اصفهان کشته شد . اتباع او قاسم را کشتند و احمد بن عبدالعزیز را بر ریاست برداشتند

در سنه ۲۷۹ معتضد خلیفه عباسی احمد را مأمور جنگ با رافع بن هرثمه کرد و

احمد اوراشکست داد و مجبورش ساخت حدود ری را ترک گفته بگرگان برود احمد در سنه ۲۸۰ و وفات نمود. پسران او عمرو و بکر با رافع بجنگیدند ولی از او بسختی شکست خوردند. رافع صلاح خود در آن دید که با عمرو بن عبدالعزیز از در صلح درآید و عمرو لیث هم چون رافع را از بین برد حکومت اصفهان را به عمرو بن عبدالعزیز تفویض کرد. عمرو آخرین امیر بنی دلف است.

۳ - علویان

مستعین خلیفه عباسی در مقابل خدمات محمد بن عبدالله بن

حسن بن زید

طاهر بعضی از نواحی طبرستان را که از آن جمله است کلار

و چالوس با او گذار کرد. در اطراف آن حدود اراضی بود موات که اهالی از اشجار آن استفاده میکردند و گله خود را در آن بچرا و امی داشتند. چون نماینده عبدالله خواست آن اراضی را در تصرف خود درآورد دو نفر از متنفذین محمد و جعفر پسران رستم بمخالفت برخاستند و نماینده عبدالله مجبور گردید از حکمران طبرستان سلیمان بن عبدالله استمداد کند. اهالی طبرستان و دیلم از سلیمه این رضایت نداشتند زیرا یکی از مقربین او «محمد بن اوس بلخی» و اولادش دست ستم دراز کرده انواع ظلم و جور با اهالی رومی داشتند. در همان اوقات طبرستان و گرگان صحنه تبلیغات زیدیه بود. در سنه ۲۵۰ دیلمیان و طبرستانها متفق گشته توسط محمد بن ابراهیم یکی از داعیان مذهب زیدیه حسن بن زید را که در ری بسر می برد بسوی خود خوانده و کلیه اهالی دیلم و چالوس و رویان با او همدست گردیدند در اندک مدتی آمل و ساری در دست اتباع حسن افتاد و سلیمان حاکم طبرستان بگرگان فرار کرد. سپس حسن ری را جزء متصرفات خود نمود و سلسله علویان طبرستان را تشکیل داد.

در سنه ۲۵۷ حسن بر گرگان مستولی شد و لشکر محمد بن طاهر را شکست فاحش داد. حسن شخصی بود کریم، عادل، متدین و خداترس. در سنه ۲۷۰ بدرود حیات گفت.

محمد بن
زید

پس از حسن برادرش محمد بن زید جای وی بگرفت و او هم مردی بود فاضل و ادیب. محمد طمع در خراسان نمود ولی در جنگ بالشکر اسمعیل بن احمد سامانی زخم کاری برداشت و پس از چند روز بیدار دیگر شتافت (۲۸۷) و امور آن حدود در دست عمال سامانیان افتاد.

حسن بن
علی

در زمان امارت احمد بن اسمعیل سامانی یکی از علویان موسوم به حسن بن علی الاطروش^۱ و ملقب بناصر در دیلم دعوت می نمود و جمعی از دیلمیان را بکیش اسلام و مذهب زیدیه در آورد. چون امرش در آن حدود قوت یافت بر طبرستان حمله آورد و آن دیار را از دست عامل سامانیان مستخلص ساخت (۳۰۱) اطروش مردی بود فاضل، لطیفه گو و شاعر.

پسر حسن بن علی موسوم به حسین از لشکر نصر بن احمد شکست خورد و همچنین یکی از سرداران بزرگ علویان لیلی بن نعمان دیلمی که از طرف مبلغ داعی مشهور زید بن حسن بن قاسم در گرگان بصرمی برد در جنگ با سامانیان کشته شد و قدرت و نفوذ سرداران دیلمی و آل زیار بحکمرانی علویان خاتمه داد.

۱ - نسب الاطروش از اینقرار است: حسن بن علی بن حسن بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام.

فصل چهارم

صفاریان

یعقوب بن
لیث

مؤسس سلسله صفاریان یعقوب بن لیث است که مدتی با برادرانش عمرو و علی و طاهر در سیستان برویگری اشتغال داشتند و بهمین جهت این سلسله مشهور بصفاریان گردید. یعقوب مردی بود باهمت و جوانمرد و از عنقوان شباب خیالات بلند در سر داشت و بشغل رویگری تن درنمیداد.

یعقوب در خدمت صالح نامی^۱ که بقیال خوارج اشتغال داشت در آمد و صالح در حدود سنه ۲۳۸ برسیستان استیلا یافت. یعقوب بقدری لیاقت و کفایت بخرچداد که صالح او را نماینده خویش کرد. پس از صالح شخصی موسوم به درهم جای او را گرفت و یعقوب همچنان در خدمت او باقی ماند تا اینکه حکمران خراسان درهم را گرفت و به بغداد فرستاد. یعقوب بجای درهم نشست و قدرت زیادی بهم رسانیده سیستان را در قبضه اقتدار خویش در آورد^۲ و از آنجا قصد هرات کرده و محمد بن اوس عامل طاهریان را در هرات شکست داده و آن شهر را فتح نمود. این وقایع در سال ۲۵۳ در زمان خلافت معتز رخ داد. دو سال بعد یعقوب عزم تسخیر کرمان نمود و از طرف دیگر علی بن حسین بن شبل حکمران فارس طمع در کرمان کرد. معتز برای اینکه یکی از این دونفر (یعقوب بن لیث یا علی بن حسین) را از بین ببرد فرمان حکومت کرمان را برای هر دو صادر کرد. طوق نامی از جانب علی بن حسین پیشدستی کرده وارد کرمان شد ولی در آخر یعقوب بر او فائق آمد و کرمانرا بتصرف خود در آورد. از آنجا دلاور سیستان بجان

۱ - یعنی برآئند که یعقوب قبل از اینکه در خدمت صالح درآید برویگری مشغول و بزهد و تقوی معروف بوده و جمعی گویند براعزنی و دزدی اشتغال داشته است
۲ - راجع به نشستن یعقوب در مقام درهم روایات دیگر نقل شده منجمله اینکه درهم لیاقت اداره کردن لشکر خود را نداشت و اصحاب او چون ضعف او را بدیدند یعقوب را امیر خود کردند. همچنین روایت شده است که درهم خواست یعقوب را بکشد ولی او پیشدستی کرده خود را از هلاکت نجات داده بجای درهم نشست.

شیراز شتافت و علی بن حسین در تنگنای صعب العبور پناهنده گشت . در این واقعه یعقوب کمال رشادت را نشان داده و از نهری که نزدیک آن تنگه بود بسختی عبور کرده خصم خود را اسیر ساخت و بعد بشیراز رفته آن شهر را بگرفت ، سپس هدایائی برای خلیفه فرستاد و ظاهراً اطاعت کرد .

در سال ۲۵۷ هجری موقق برادر معتمد خلیفه عباسی امارت بلخ ، طخارستان ، سیستان و سند را رسماً به یعقوب مفوض کرد و در تعقیب آن یعقوب کابل و بسترا بگرفت. سپس عزم تسخیر نیشابور دارالملک طاهریان را نمود و در سنه ۲۵۹ آن شهر را تحت تصرف خود در آورده بامارت طاهریان خاتمه داد .

یکی از مخالفین یعقوب موسوم به **عبدالله سجزی** که از بیم او به نیشابور فرار کرده بود ، همینکه یعقوب آن شهر را فتح کرد عبدالله بطبرستان رفته و به حسن بن زید علوی پناهنده گشت . یعقوب او را از حسن بخواست و چون مسئول او را اجابت نکرد دلاور سیستان بدانطرف شتافت و حسن را شکست داده داخل در سازی و آمل گردید .

حسن متواری بود تا اینکه یعقوب مراجعت کرد. در این سفر خسارات هنگفتی به یعقوب وارد آمد. عبدالله سجزی بری پناهنده گشت ولی یعقوب او را از حکمران آنحدود بطلبید و بکشت (۲۶۰).

سال بعد یعقوب بطرف فارس رفت و لشکر محمد بن و اصل را شکست داده غنائم بسیاری بدست آورد .

معتمد خلیفه از نفوذ و قدرت یعقوب اندیشناک گشت . بنابراین حاجیان خراسان، ری، طبرستان و گرگان را گرد آورده و یعقوب را لعن کرده بآنان اطلاع داد که امارت یعقوب در خراسان بامر او نبوده و اسیر ساختن محمد بن طاهر خود سرانه است . چون این اخبار به یعقوب رسید عزم محاربه با خلیفه را نمود و از فارس به اهواز آمد معتمد خواست یعقوب را از این خیال منصرف سازد بنابراین تجار را حاضر ساخته و اگذاری امارت خراسان ، طبرستان ، گرگان ، و فارس را به یعقوب اعلام داشت یعقوب که اساساً اعتقادی بخلیفه نداشت از خیال خود

منصرف نگردید و عازم بغداد شد. معتمد برادر خود موفق را در مقابل یعقوب فرستاد. چون جنگ در گرفت میسره لشکر یعقوب بر میمنه سپاه موفق تاخته آنرا منهزم ساخت. موفق در آخر برای تحریک حس مذهبی لشکر خود و ایجاد نفاق بین سپاهیان یعقوب سر خود را برهنه ساخت و فریاد کرد « من غلام هاشمی هستم » و برخضم حمله آورد و جنگ سختی در گرفت. بسیاری از اتباع یعقوب جنگ با خلیفه مسلمین را مکروه دانسته بلشکر خصم پیوستند. بالنتیجه شکست بر یعقوب وارد آمد و بخوزستان مراجعت کرد (۲۶۲هـ). با همه این احوال یعقوب دست از مقصود برنداشت و در جمع آوری لشکر میکوشید تا اینکه در سنه ۲۶۵ مبعثلا بمرض قولنج شد. در همان اوقات قاصدی از طرف خلیفه نزد او آمده ویرا استمالت داد و حکمرانی فارس را باو محول ساخت. یعقوب یک قبضه شمشیر و قدردی نان و پیاز طلبیده بقاصد گفت: بخلیفه بگو: هر گاه در اثر این مرض از دنیا رفتم هم او از دست من خلاص خواهد شد و هم من از او، و اگر زنده ماندم بین من و او این شمشیر حکم فرماست. اگر فاتح شدم انتقام خود را خواهم کشید و اگر شکست خوردم باین نان و پیاز اکتفا خواهم کرد. قضا را طولی نکشید که یعقوب در گندی شاپور بدرود حیات گفت (۲۶۵)

یعقوب مردی بود دلیر، عاقل، مدبر، پرحوصله و متین، بقدری در امور ثابت قدم بود که حسن بن زید او را سندان مینامید. ظن قوی می رود که یعقوب مذهب تشیع داشته و در مجالس المؤمنین در زمره صاحبان این عقیده نام برده شده است.

عمرولیت چون یعقوب بدار دیگر شتافت برادرش عمرو لیت جای او را بگرفت و صلاح در آن دانست که نسبت بخلیفه اظهار اطاعت کند. برادر خلیفه موفق امارت خراسان، فارس، اصفهان، سیستان، سندو کرمان را باو محول کرد. از وقایع ایام عمرو یکی مخالفت برادر او علی و دیگر طغیان رافع بن هرثمه است.

عمرو رفع فتنه برادر بنمود و رافع را مغلوب ساخت ولی در سنه ۲۷۱ معتمد

دستور داد تا عمرو را بالای منابر لعن کنند و او را معزول ساخت. امور خراسان را بمحمد بن طاهر محول نمود و او هم از جانب خویش رافع بن هرثمه را معین کرد. عمرو، فارس را از عامل خلیفه بگرفت و پسر خود محمد را با لشکری کثیر بجان بغداد فرستاد ولی محمد از بین راه برگشت و نزدیک سیستان بمرد، عمرو لشکر خلیفه را در فارس شکست فاحشی داد و چهار هزار اسیر بگرفت و بخوزستان رفت.

چون نوبت خلافت معتضد رسید رافع بن هرثمه با او مخالفت آغاز کرد بنابراین معتضد حکمرانی خراسان را به عمرو ولایت وا گذاشت و او هم پس از کشته شدن رافع سر او را برای خلیفه فرستاد و حکمرانی ماوراءالنهر را طلبید و هم برای این مقصود عزم جنگ با اسمعیل بن احمد سامانی را نمود. در ابتدا لشکر او کاری از پیش نبرد و از طرفی هم خلیفه باطناً از قدرت عمرو اندیشناک بود و سامانیان را تقویت میکرد بنابراین عمرو و شخصاً عازم ماوراءالنهر گردید و هر چه اسمعیل خواست او را از این اقدام منصرف کند سودی نبخشید. نزدیک بلخ جنگی رخ داد که در آن فتح نصیب لشکر سامانیان گردید و عمرو و اسیر شد (۲۸۷هـ) بروایتی اسمعیل عمرو را به بغداد فرستاد و در سنه ۲۸۹ در آغاز خلافت مکتفی کشته شد. در تعقیب این قضایا خراسان بدست سامانیان افتاد.

آفتاب اقبال صفاریان پس از عمرو و روبا فوول نهاد و اقدامات طاهر بن محمد بن عمرو فایده نبخشید و در سنه ۲۹۸ احمد بن اسمعیل بر سیستان استیلا یافت و معدل بن علی بن لیث را به بغداد فرستاد. با همه این احوال خانواده صفاریان بکلی از بین نرفت و اغلب حکمرانی سیستان را داشته اند. مشهورترین آنها خلف بن احمد پسر بانو دختر عمرو لیث صفاری است دیگر طاهر بن خلف بن احمد است.

احمد بن عبدالله خجستانی از اصحاب محمد بن طاهر بوده و چون یعقوب نیشاپور را فتح کرد احمد در خدمت او درآمد و طولی نکشید که علم مخالفت بر او فراشت. احمد در سنه ۳۶۱

احمد
خجستانی

در بستم کشتار زیادی نمود. عزیز بن سری عامل یعقوب در نیشاپور از بیم او فرار

اختیار کرد و آن شهر بدست آن یاعی افتاد. در همان اوقات بنی شربک هرات را فتح نمودند ولی یکی از سرداران این خانواده خیانت کرده و موجب شد که هرات بدست خجستانی افتاد. طلحه بن شربک با جماعتی به نیشاپور رفتند و خطبه بنام حسین بن طاهر خواندند. خجستانی برادر خود عباس را در مقابل طلحه فرستاد. عباس شکست خورد و کشته شد ولی در آخر احمد بر آن شهر مستولی گردید و حسن بن زید حکمران گرگان را که باطلحه مساعدت نموده بود شکست داد (۲۶۵) همچنین با عمر ولیث بجنگید و چون اهالی نیشاپور مایل به عمر و بودند برای مشغول ساختن آنها بین ایشان تفاق مذهبی انداخت. سپس عمر و را در هرات محاصره کرد ولی کاری از پیش نبرد و بجانب سیستان رفت ولی در انجام بمقصد خود نائل نگردید. خلاصه احمد مدتی در نواحی خراسان فتنه برپا کرده بالشکر عمر و و طلحه بن شربک و طرفداران احمد بن محمد بن طاهر که در آن اوقات در خوارزم اقامت داشت مشغول کارزار گردید گاه فتح میکرد و زمانی مغلوب میشد تا اینکه در سنه ۲۶۸ بدست دو نفر از غلامان کشته شد.

رافع در ابتدا از اتباع طاهر بن عبدالله بن طاهر بوده و چون

رافع بن
هرثمه

یعقوب بر نیشاپور مستولی شد و طاهریه را منقرض نمود

رافع خدمت او را قبول کرد، ولی قیافه او یعقوب را خوش

نیامد و به وی اجازه داد تا هر کجا که میخواهد برود. هنگام فتنه احمد خجستانی

رافع خدمت او را قبول کرد و رئیس لشکر او شد و پس از خجستانی اصحاب او رافع

را بریاست انتخاب کردند.

در سنه ۲۷۱ که حکمرانی خراسان از طرف خلیفه بمحمد بن طاهر مفوض

گردید این شخص از طرف خود رافع بن هرثمه را معین کرد. سه سال بعد رافع

محمد بن زید را شکست داده بر گرگان استیلا یافت و از آنجا بطبرستان و دیلم رفت

و تا حدود قزوین بشتافت. چون معتضد خلیفه گردید بر رافع امر نمود که قری

سلطانی - دودری را تخلیه نماید. رافع از قبول این امر سرباز زد و خلیفه حکمرانی

خراسان را به عمر ولیث واگذاشت. رافع با بنی دلف بجنگید ولی از بیم عمر

و صلاح در آن دانست که با آنها و همچنین با محمد بن زید صلح نماید و بجنگ عمر و شتابد در سال ۲۸۳ جنگی بین عمر و رافع رخ داد که منجر بشکست رافع گردید و قصد هرات کرد . عمر و راه او را بگیرفت در آخر رافع از بیراهه بطرف نیشابور آمد و آن شهر را تصرف نمود . عمر و او را محاصره کرد و شکست داد . اصحاب رافع بتدریج از اطراف او پراکنده شدند و رافع راه خوارزم گرفت . ابو سعید خوارزمشاه رافع را کشت و سرش را نزد عمر ولیث فرستاد و او هم آن سر را ببغداد ارسال داشت (۲۸۳) .

فصل پنجم

سامانیان

سامانیان نسب خود را به بهرام چوبین میرسانند و عالم معروف، ابوریحان بیرونی و جمعی از مورخین این مطلب را تأیید کرده‌اند. یکی از نیاگان سامانیان که سامان نام داشته در قرن دوم هجری در زمانیکه اسد بن عبدالله حکمرانی خراسان را داشت بکیش اسلام در آمد و پسر خود را بنام حکمران خراسان اسد نامید. در زمانی که مأمون در خراسان اقامت داشت اولاد اسد بن سامان (نوح، احمد، یحیی و الیاس) را مقرب داشت. پس از مراجعت مأمون به بغداد غسان بن عباد عامل خلیفه در خراسان در سال ۲۰۴ حکمرانی سمرقند را بنوح، فرغانه را به احمد، هرات را به الیاس و چاچ را به یحیی وا گذاشت. بعد از غسان، طاهر بن حسین آن نواحی را در دست اولاد سامان باقی گذاشت. چون نوح بن اسد بمرد طاهر بن عبدالله قلمرو حکومت او را به یحیی و احمد داد و پس از الیاس هرات به پسرش محمد بن الیاس تفویض گردید.

احمد امیری بود خوش اخلاق و نیکوسیرت، هفت اولاد ذکور داشت: نصر، یعقوب، یحیی، اسد، اسمعیل، اسحق و حمید. چون احمد بمرد نصر جای او را در سمرقند گرفت.

نصر برادر خود اسمعیل را از جانب خویش حکمران بخارا و اسمعیل بن احمد نمود چه بواسطه تسلط یعقوب بن لیث بر خراسان و بی‌کفایتی حکمرانان بخارا بپس آن میرفت که یعقوب بر بخارا و ماوراء النهر مستولی گردد بنابراین نصر برادر با کفایت خود را بدان حدود فرستاد و اسمعیل باز افع بن هرثمه که در آن اوقات در خراسان نفوذی داشت عقد مودت

بست - سخن چینان خاطر نصر را از اسمعیل مکدر ساختند و نزدیک بود آتش جنگ دو برادر مشتعل گردد ولی کار بصلح انجامید و مدتی این صلح باقی بود تا اینکه مجدداً خاطرها از یکدیگر مکدر شد و منجر به جنگ گردید در سال ۲۷۵ اسمعیل نصر را شکست داد ولی چون او را نزد برادر آوردند اسمعیل دست وی را بوسید و در حق او کمال محبت را نموده مجدداً او را بسمرقند فرستاد و خود را نماینده نصر در بخارا دانست . چون نصر در ۲۷۹ وفات کرد ، امور ماوراءالنهر بدست اسمعیل افتاد و پس از شکست و اسارت عمر ولایت صفاری (۲۸۷ هـ) خراسان نصب وی گشت . همچنین پس از فوت محمد بن زید علوی که طمع در خراسان نموده بود قدرت اسمعیل تا حدود گرگان و طبرستان رسید . گذشته از این فتوحات اسمعیل با طوایف ترک جنگیده و بکرات آنها را مغلوب نموده مانع از پیشرفت آنان بطرف ایران شده است . پایتخت خود را بخارا قرار داد ، اسمعیل امیری بود خیر و نیک فطرت ، اهل علم را محترم میداشته و نسبت به آنان توجه خاصی مبذول میداشت . فاضل معروف ابوالفضل بلعمی وزیر او بود . این امیر در سنه ۲۹۵ جهان فانی را بدرود گفت .^۱

پس از اسمعیل پسرش احمد جای وی را بگرفت و در سنه ۲۹۸ هجری «بست» و «سیستان» را فتح کرد و در سال ۳۰۱ بدست چند نفر از غلامان خود در شکارگاه کشته شد و بهمین

**احمد بن
اسمعیل**

سبب او را شهید نامند .

پس از احمد پسرش نصر اول که در آن هنگام هشت سال داشت پادشاه شد و سی سال و کسری سلطنت کرد . در زمان او در اطراف بلاد سامانیان هرج و مرج و شورش شد و از هر طرف

**نصر بن
احمد**

آوازی بلند گردید . از جمله کسانی که بمخالفت برخاستند یکی اسحق بن احمد عم اوست که در سمرقند حکمرانی داشت ، دیگر لیلی بن نعمان رئیس علویهای طبرستان و احمد بن سهل (یکی از سرداران بزرگ سامانیان) و یحیی و منصور و ابراهیم (برادران او) و مرداویج و وشمگیر پسران زیار میباشند . اهالی سیستان

هم از اطاعت نصر سر باز پیچیدند. نصر با مساعدت وزرای دانشمند خود کلیه این فتنه‌ها را فرونشاند و معروف به امیر سعید گردید. نصر امیری بود، گرم، عادل، عاقل - دربار او مجمع فضلا و دانشمندان شد. علما و دانشمندان را محترم میداشته و نهایت فرهنگ دوست بوده است. وفاتش در سنه ۳۳۱ رخ داد.

از وقایع مهمی که در زمان این امیر رخ داد مخالفت ابوعلی بن

محتاج فرمانده لشکر اوست که مرو و بخارا را در سنه ۳۳۵

فتح کرد و با ابراهیم بن احمد عم نوح بیعت نمود. سپس

نوح بن
نصر

بین او و ابراهیم تیره گشت و با محمد بن نصر برادر نوح دست بیعت داد. در آخر ابراهیم و محمد نزد نوح رفته عذر مافاترا خواستند. نوح هر دو را نابینا ساخت و به بخارا مراجعت کرد و قصد جنگ با ابوعلی داشت ولی در آخر کار بصلح کشید و حتی در سنه ۳۴۰ او را فرمانده سپاه خراسان کرد. نوح بسا و شمگیر پسر زیار مساعدت نمود و قصد دیلمیان کرد. لشکر کشی سامانیان بری و اصفهان ب نتیجه قطعی نرسید و آن حدود در دست آل بویه باقی ماند. در سنه ۳۴۲ نوح از ابوعلی مجدداً مکدر شد و علت آن بود که ابوعلی از عهده فتح ری بر نیامده بارکن الدوله صلح نمود. ابوعلی چاره جز این ندید که پناه بر کن الدوله دیلمی برده و بانفوذی که آل بویه در دربار خلافت داشتند درخواست حکمرانی خراسان را کند. ابوعلی به نیشابور برگشت و خطبه بنام مطیع الله خلیفه عباسی خواند. در همان احوال یعنی در سنه ۳۴۳ امیر نوح بن نصر که معروف به «امیر حمید» است دارفانی را بدرود گفت

عبدالملك چون برجای پسر نشست ابوعلی را از خراسان

خارج کرد و لشکر کثیری برای تصرف ری و اصفهان گسیل

داشت خراسانیان داخل اصفهان گردیدند ولی کاری از پیش

عبدالملك بن
نوح

نرفت و مجدداً آن شهر بدست رکن الدوله افتاد. در سنه ۳۵۰ عبدالملك در موقع

گوی بازی از اسب بیفتاد و رحلت کرد.

منصور بن
نوح

پس از عبدالملك برادرش منصور بن نوح امیر ماوراءالنهر و خراسان شد و بار کن‌الدوله و عضدالدوله در سنه ۳۶۲ صلح نمود. در زمان این امیر البتکین که ریاست لشکر را داشت و از انتخاب منصور بسطنت راضی نبود بغز نه رفت و در افغانستان اقتداری بهم رسانید و امیر سامانی نتوانست او را مطیع خود سازد. منصور در سنه ۳۶۶ وفات نمود.

نوح بن
منصور

پس از منصور پسر او نوح بجای وی نشست و به تحریک وزیر دانشمند خود ابوالحسین عتبی، ابوالحسن سیمجور را از ریاست لشکر خراسان عزل کرد و حسام الدوله ابوالعباس تاش را برجای وی گماشت. عتبی باین اکتفا نکرد و در موقعیکه سیمجور بدفع غائله خلف بن احمد در سیستان می پرداخت خلف را و داشت که قلعه خود را بتصرف سردار دیگر سامانی در آورد و خود بقلعه دیگر رود. این اقدام موجب شد که ابوالحسن سیمجور با فائق حاجب نوح همدست گردیده و عتبی را بقتل رسانده اطراف نیشابور را در قبضه اختیار خویش در آوردند. در آخر سرداران لشکر، نوح را مجبور ساختند که بهر یک از آنها قطعاتی را وا گذارد. نفاق سرداران باینکه دیگر عزل و نصب آنها که شرحش از حدود این تألیف خارج است دولت سامانی را ضعیف نمود. ابوالعباس تاش نزد فخرالدوله دیلمی برفت و ابوعلی سیمجور پسر ابوالحسن که بعد از پدر حکومت هرات و قهستان را داشت باینکه سردارال باعث گشتند که بغراخان ترك حکمران کاشغر و ماوراء آن بر بخارا پایتخت سامانیان استیلا یافت (۳۸۳هـ) و چون بغراخان بزودی در گذشت نوح به بخارا مراجعت کرد. ابوعلی و فائق قصد عزل نوح و تسخیر بخارا را کردند امیر سامانی مجبور شد از سبکتکین و پسرش محمود استمداد نماید و بکمک آنها نتوانست سلطنت خود را ادامه دهد^۱ نوح بن منصور در سنه ۳۸۷ دارفانی را وداع نمود.

۱- نوح سبکتکین را ناصرالدین و محمود را سیف الدوله ملقب نمود.

پس از نوح ضعف دولت سامانی بیش از پیش گردید و پسرش منصور جای ویرا بگرفت. فایق و یکتوزون (رئیس لشکر خراسان) در سنه ۳۸۹ این امیر را بگرفتند و نابینا ساختند.

منصور بن
نوح

چون سرداران لشکر سامانی منصور را نابینا ساختند برادر او عبدالملک را بر تخت نشانند. در زمان او خراسان بدست محمود سبکتکین فتح شد و ایلک ترک وارد بخارا گردید و ماوراءالنهر بدست او افتاد. سلسله سامانیان منقرض شد (۳۸۹) اغلب حکمفرمایان این سلسله عادل، نیک سیرت و فرهنگ دوست بوده اند خدمت این سلسله بعلم و ادب و مخصوصاً در احیای زبان فارسی در جای خود ذکر خواهد شد.

عبدالملك بن
نوح

فصل ششم

آل زیار و آل بویه

۱- آل زیار

مرداویج

مرداویج پسر زیار از دلاوران گیلان است ، درابتداء امر رئیس لشکر اسفاربن شیروین گشت . اسفارخود را درظاهر عامل نصر بن احمد سامانی میدانست ولی درباطن خیال خودسری داشته بامساعدت مرداویج طبرستان را فتح نمود سپس باحسن بن قاسم علوی که ری ، زنجان ، قزوین ، قم و ابرر راتحت اقتدارخویش درآورده بود جنگیده اورامغلوب کردند. بدفتراری اسفارنسبت باهالی بلاد موجب شد که مرداویج باسپاهیان واصحاب او ساخته ویرا بقتل رسانیدند (۳۱۶). چون مرداویج ازاينعمل فارغ گشت بتصرف بلاد کوشید ودر اندک مدتی قزوین ، طبرستان ، همدان ، کنگور ، دینور، یزد ، قم ، کاشان ، گلپایگان ، اصفهان واهواز را گرفت ولشکر «مقتدر» خلیفه عباسی را شکست داده سلسله آل زیار که اولین سلسله ایرانی است در مغرب متصرفات سامانیان تشکیل یافت . مرداویج بلشکریان خود خاصه بدیلمیان نهایت احسان میکرد وازبذل مال دریغ نمی نمود ، ایران دوست وبلند همت بود .

خیال تجدید عظمت ایران ومنتقض ساختن خلافت بنی عباس راداشت در نظر گرفت که هر گاه بین النهرین رافتح کند مداین را آباد و کاخهای کسری را از نو بسازد وشاهنشاه گردد . درتعقیب همین خیالات مانند ساسانیان برای خود تاج مرصع ساخت وبرروی تخت طلا می نشست صحبت کردن باوامیسر نمیگردید مگر بوسیله حاجبان مخصوص ، همچنین بزرگان لشکر او برتخت سیمین جلوس میکردند .

مرداویج بخود مغرور بود و در بعضی از مواقع خشونت بخرج میداد. در اواخر ایام خویش نسبت به ترکانیکه در لشکر او بودند بدبین گشته و بسختی رفتار میکرد در آخر ترکان او را در حمام اصفهان بکشند (۳۲۳هـ).

پس از کشته شدن مرداویج دیلمیانیکه در لشکر او بودند

وشمگیر

به وشمگیر برادر مرداویج پیوستند. وشمگیر دو دشمن قوی

داشت: سامانیان و آل بویه. علی بن محتاج فرمانده لشکر خراسان از طرف نصر بن احمد، وشمگیر را در گرگان، ری و طبرستان شکست فاحشی داد بقسمی که مجبور گردید اظهار اطاعت کند همچنین، رکن الدوله دیلمی در ابتدا اصفهان را از وشمگیر بامساعدت نوح بن نصر، گرگان را از حسن فیروزان که در آن حدود استیلا یافته بود باز ستد ولی در سنه ۳۳۶ رکن الدوله مجدداً طبرستان و گرگان را فتح کرد و وشمگیر چاره جز آن ندید که بدر بار سامانیان پناهنده شود. پس از مدتی وشمگیر در گرگان و طبرستان قدرتی بهم رسانید باز هم رکن الدوله او را آسوده نگذاشت و در آخر منصور بن نوح سامانی لشکر کثیری از خراسان برای جنگ بارکن الدوله بفرستاد و اختیار سپاه را در کف وشمگیر نهاد سرداران لشکر را امر به اطاعت او کرد. ولی طولی نکشید که وشمگیر بدیار دیگر شتافت (۳۵۶).

پس از وشمگیر پسرش بیستون یا (بهستون) ملقب بظہیر الدوله

بیستون

بارکن الدوله از در صلح در آمد و مورد احسان او واقع گشت

و در سنه ۳۶۶ بیستون بدرود حیات گفت.

بعد از بیستون برادر او شمس المعالی قابوس بر گرگان و

قابوس بن

طبرستان استیلا یافت و فرزند بیستون را مانند اولاد خود

وشمگیر

تربیت کرد. مؤید الدوله دیلمی از طرف عضد الدوله گرگان

را از قابوس بگرفت و پس از او آن دیار بدست فخر الدوله دیلمی افتاد. در سال ۳۸۸

پس از رحلت فخر الدوله، قابوس موفق گردید گرگان و طبرستان و سایر بلاد آن حدود

را بتصرف خویش در آورد و لشکر مجد الدوله پسر فخر الدوله بکرات از او

شکست خورد.

قابوس امیری بود دانشمند ، ادیب و جوانمرد ، در علم نجوم دست داشته و رسائلی در علم و ادب از خود بیادگار گذاشته است با این اخلاق حمیده و مراتب دانش قابوس در سیاست شدید بوده و باندک جرمی مجازات سخت میکرده از این سبب امراء بروی بشوریدند و پسرش راموسوم به منوچهر که بعد ملقب بملك المعالی گردید امیر خود خواندند . قابوس در سنه ۴۰۳ وفات کرد .

این امیر بهیچوجه مایل بخلع پدر نبود و تا او اجازه نداد مرام امور را بدست نگرفت . منوچهر اطاعت سلطان محمود غزنوی را گردن نهاد .

منوچهر

در زمان نوشیروان پسر منوچهر گرگان و طبرستان در دست سلجوقیان افتاد و آل زیار دست نشانده آنان شدند .

نوشیروان

۲- آل بویه « دیلمیان »

در جنوب بحر خزر در مرتفعات گیلان کنونی و در مقابل سلسله البرز ناحیه دیلم قدیم است که جایگاه قوم متهوری بوده است . دیلمیان سالها بعد از اسلام بکیش باستانی خود باقی مانده استقلال سیاسی خود را حفظ کردند . لشکر کشیهای عرب بدیلم نتیجه بخشید و گویند حجاج بن یوسف نقشه دیلم را به بعضی از رؤسای آنان ارائه داده گفت با دانستن اسرار آن دیار دیگر مقاومت دیلمیان سودی نخواهد داشت . رؤسای دیلمی نقشه را به بی‌اعتنائی نگریسته گفتند ای امیر این نقشه ناقص است چه سوارانی که حافظ کوهسارند نشان نمیدهد .

دیلم را که عربها در موقع اقتدار خود بقوه و قهر نتوانستند تسخیر نمایند صحنه تبلیغات علویان گردید - مختصری از احوال این طایفه در جای خود ذکر شد و اکنون بتاریخ خانواده دیلمی که تاسیس سلسله مقتدری در مشرق نموده و خلفاء بنی عباسی را در آوردند می‌پردازیم .

عمادالدوله و رکن الدوله و معز الدوله

بویه مردی بود متوسط الحال از اهل دیلم^۱ مورخین نسب او را به پادشاه ساسانی مخصوصاً به بهرام گور میرسانند. در در آن هنگام که دیلمیان و گیلانیان مانند ماکن . لیلی بن نعمان ، اسفاربن شیرویه ، مرداوایج بن زیارتصرف بلاد همت گماشتند علی ، حسن و احمد پسران بویه که بعد ملقب به عمادالدوله و رکن الدوله و معزالدوله گردیدند در خدمت «ماکن» درآمدند چون ماکن از مرداوایج شکست خورد و به نیشابور فرار کرد اولاد بویه با اجازه «ماکن» خدمت مرداوایج را قبول کردند. مرداوایج قدم آنان را گرامی داشت و حکمرانی کرج را علی (عمادالدوله) واگذار کرد و او را با جمعی از سرداران مأموران حدود ساخت ولی بعد از این اقدام پشیمان گشت و باطناً بین او و علی بن بویه روابط تیره گردید . علی نسبت باهالی کرج کمال محبت را نمود و قصد تسخیر اصفهان کرد و پس از مغلوب نمودن ابن یاقوت ، وارد آن شهر شد (۳۲۱ هـ) مرداوایج برادر خود را بجانب او فرستاد. عمادالدوله (علی) اصفهان را ترک کرده به ارجان رفت و آنجا را بدون جنگ تصاحب نمود . از آنجا بنویندگان ، استخر و بیضا شتافت . در ابتداء سنه ۳۲۲ جنگی بین عمادالدوله و یاقوت رخ داد . یاقوت بکلی مغلوب و منکوب گردید . در این جنگ حسن (رکن الدوله) با اینکه بیش از نوزده سال نداشت کمال رشادت را نمود. عمادالدوله نسبت باسیران نهایت رأفت را نمود و آنان را مختار کرد که نزد او بمانند یا اینکه بیاقوت ملحق شوند ، پس از این واقعه شیراز بدست عمادالدوله افتاد و قدرت او زیاد گشت. در همان اوقات مراسله ای به (راضی بالله) خلیفه عباسی نگاشته اظهار اطاعت کرد . چون این اخبار بمرداوایج رسید سخت متغیر و متأثر گردید و عزم نمود که بکلی عمادالدوله را از بین ببرد. از این سبب از ری باصفهان آمد و لشکری باهواز فرستاده آنجا را فتح کرد و غرضش از تصرف آن شهر این بود که هرگاه عمادالدوله خواسته باشد نزد خلیفه رود راه را مسدود نماید. چون عمادالدوله از اقدامات مرداوایج مطلع گشت از در صلح درآمد و متعهد شد که از

مرداویج اطاعت نموده بنام او خطبه بخواند همچنین برادر خود حسن (رکن‌الدوله) را بعنوان گروگان نزد او فرستاد و بدین‌طریق بین او و عمادالدوله کار باصلاح خاتمه یافت. طولی نکشید که مرداویج کشته شد و رکن‌الدوله فرار کرده نزد برادر خود آمد و نفوذ آل‌بویه بیش از پیش گردید .

در سال ۳۲۴ احمد (معزالدوله) کرمان را فتح کرد و سال بعد عمادالدوله را تشویق کردند که قصد عراق عرب کند . برای این مقصود در ابتدا برادر خود معزالدوله را باهواز فرستاد و آن‌حدود را ضمیمه متصرفات خود نمودند. در همان احوال رکن‌الدوله دیلمی اصفهان و بعد ری را ازوشمگیر گرفت . معزالدوله در ۳۳۴ هجری وارد بغداد شد و مستکفی خلیفه عباسی کمال احترام را بجا آورد . احمد را معزالدوله علی راعمادالدوله و حسن را رکن‌الدوله لقب نهاد .

مستکفی از نفوذ معزالدوله اندیشناک گشت و در آن احوال **قهرمانه** در دربار خلافت که خانمی بود بانفوذ ترتیب جشنی داد که فوق‌العاده بمعزالدوله گران آمد و از همه بدتر آنکه خلیفه امر بتوقیف رئیس شیعیان داد و این اقدام بمعزالدوله که شیعه مذهب بود نهایت تأثیر نمود. بنابراین روزی که خلیفه بارعام داده بود معزالدوله داخل در قصر شده و پس از ادای مراسم ادب روی کرسی نشست و امرداد رسولانی که از خراسان رسیده‌اند داخل گردند . فوراً دودیلمی داخل شده و بسا مستکفی بنادسی صحبت کرده دست خود را بطرف او دراز کردند . خلیفه بتصور اینکه آنها میخواهند دست بوسی کنند دست خویش را دراز نموده و آن دودیلمی دست خلیفه را گرفته و او را بر زمین افکنده کشان کشان بطرف در کشیدند . سپس معزالدوله بلند شده و هیاهوی غریبی برپا گردید. حضار بطرف در فرار کرده یکدیگر را لگدمال مینمودند - دیلمیان قهرمانه و دخترش را دستگیر کردند و مستکفی در قصر معزالدوله توقیف شد و در همان روز امیر دیلمی ، ابوالقاسم پسر مقتدر را طلبیده ویرا بنام «مطیع‌الله» خلیفه ساخت و بدین نحو پس از سه قرن خلافت، خلفاء بنی‌عباس دست نشاندۀ ایرانیان شدند و بغداد بدست شیعیان افتاد و مراسم عزاداری حضرت حسین علیه‌السلام در دارالخلافة مرسوم گشت .

در سنه ۳۳۶ معزالدوله بصره را گرفت و قدرت آل بویه روز بروز بیشتر میگشت. چنانکه رکنالدوله بامساعده حسن فیروزان طبرستان و گرگان را از دست وشمگیر خارج ساختند و درسال (۳۳۷) معزالدوله موصل را بگرفت. پیشرفت آل بویه بیشتر در اثر اتحادسه برادر بایکدیگر بوده و تاعامادالدوله حیات داشت رکنالدوله و معزالدوله سراز فرمان او بر نمی تافتند. عمادالدوله پایتخت خود را در شیراز قرارداد.

در ۳۳۸ عمادالدوله دارفانی را بدود گفت و مورخین بر آنند که این امیر مردی بود باحلم و سیاست و تدبیر و کیاست پس از او برادرانش بمساعدت یکدیگر کشور وسیع خود را محافظت کرده و دفع سپاه سامانیان را نمودند. در ۳۵۴ معزالدوله لشکر بعمان کشید و آنحدود را تحت اطاعت خود در آورد.

عمادالدوله دارای فرزند ذکور نبود و چون آخر ایام او فرا
عضدالدوله رسید پسر رکنالدوله موسوم به «فناخسرو» را که ملقب

بعضدالدوله گشت در نزد خود بطلبید او را ولیعهد خویش ساخت. بنا بر این چون عمادالدوله وفات نمود عضدالدوله بر جای او نشست. در ۳۵۶ معزالدوله بسرای دیگر شتافت و پسر خود بختیار (عزالدوله) را جانشین خویش کرد و باو وصیت نمود از پسر عم خود عضدالدوله اطاعت کرده در امور مملکت با او مشورت نماید. بختیار برخلاف نصیحت پدر مشغول لهو و لعب گشت. در همان اوقات ابوالفرج که حکمرانی عمان را داشت آن حدود را بعضدالدوله وا گذاشت و در سنه ۳۵۷ این امیر کرمان را از آل الیاس بگرفت.

رفتار جاهلانۀ عزالدوله (بختیار) با ترکان در بغداد موجب قیام رئیس آنان سبکتکین نام گردید و این شخص در غیاب عزالدوله منزل او را محاصره کرده اتباع و اقوامش را دستگیر و بغداد را در تصرف خویش در آورد. عزالدوله از اهواز بواسط آمد و طولی نکشید که سبکتکین دارفانی را ترك گفت و ریاست ترکان بغداد با البتکین نام گردید و کار را بر عزالدوله سخت گرفت بقسمی که مجبور شد از رکنالدوله و عضدالدوله کمک بطلبد. عضدالدوله در ۳۶۴ بطرف بغداد حرکت

کرده آن شهر را از ترکان گرفت ولی طمع در دارالخلافه نمود و بتدابیر مخصوص عضالدوله را با استفاده واداشت و او را دستگیر کرد.

چون این خبر بر رکن الدوله (پدر عضالدوله و عم بختیار) رسید خود را از سریر بر زمین افکند و ازا کل و شرب دست کشید و از شدت غم مبتلابر مرضی شد که دیگر از آن خلاصی نیافت. برای گوشمالی پسر خود عزم تسخیر بغداد کرد. عضالدوله برای جلب رضایت پدر رسولی بدر بار اودری فرستاد و چون رسول شروع باظهار مطلب کرد رکن الدوله دست به نیزه کرده خواست او را بقتل رساند ولی چون غضبش تسکین یافت گفت «بغلان بگوئید آیا لشکر کشی توبه بغداد برای این بود که ببا درزاده من کمک کنی یا اینکه جای او را بگیری؟ آیا نمیدانی که من بکرات به حسن فیروزان کمک کردم و بامن خویشاوندی نداشت، جان و مال خود را برای او در معرض خطر گذاشتم و همینکه فاتح شدم مملکتش را باورد کردم و یک درهم از او تقاضا ننمودم، همچنین ابراهیم بن مرزبان را یاری نمودم و او را به آذربایجان عودت دادم، وزیر لشکر خود را بکمکش فرستادم و از او دیناری نگرفتم تا نام نیک باقی ماند و اساس فتوت و مردانگی متزلزل نشود، حال تو برای چند درهمی که خرج کردی بر من و با درزاده ام منت می نهی و طمع در املاک اوداری؟» این قبیل اظهارات جوانمردی آل بویه را ثابت میکند که نه فقط دلیر و با عقیده و جنگجو بودند بلکه فتوت و مردانگی را شعار خود ساختند.

عضالدوله چون از حال پدر آگاه شد چاره جز این ندید که بغداد را به عضالدوله واگذار کرده به فارس مراجعت نماید. در ۳۶۶ رکن الدوله وفات کرد و قبل از فوت پوزش پسر را بپذیرفت و او را جانشین خود کرد و همدان و اطراف آن را به فخر الدوله (ابوالحسن) و اصفهان را به مؤید الدوله (دو پسر دیگر خود) تفویض نمود و به آنان نصیحت کرد که پس از وی از عضالدوله اطاعت کنند و ترک هر گونه خلاف و نفاق نمایند.

۱- ابوالفضل بن عمید وزیر رکن الدوله در سیاست ملک و حسن تدبیر و وفاداری و تعالی و اخلاق کمتر نظیر داشت و در موارد متعدد بار رکن الدوله مساعدت های گرانبهرانی نمود

عضدالدوله معر و فترین امیر آل بویه است و در طول سلطنت خویش در فتح بلاد و آبادی شهرها و ساختن کاخها همت گماشت. در ابتدای حکمرانی او عزالدوله بنای مخالفت با او گذاشت و حتی خواست با وی جنگیده شیراز را بگیرد. در سال ۳۶۷ عضدالدوله وارد بغداد شد و بختیار را بحکومت شام فرستاد ولی چون باز آن جوان سر از اطاعت بپیچید و بجنگ برخاست عضدالدوله او را شکست داده و اسیر کرده بکشت، پس از آن موصل را بگرفت و سال بعد میافارقین، دیار بکر و بلاد دیگر بدست او فتح شد و اقتدار او از سواحل دریای عمان تا شام و حدود مصر مسلم گردید و برای اولین دفعه در بغداد خطبه بنام او خواندند. عضدالدوله در آبادی بغداد بکوشید مساجد و بازارها را آباد کرد، قنوات پر شده را بجزریان انداخت، صاحبان املاک خراب شده را امر کرد تا آن اراضی را آباد کنند، در حق پیشوایان دین، علماء و مؤذنین، قراپاء، غراپاء و ضعفاءیکه در مساجد منزل مینمودند وظیفه معین کرد، راه عراق تا مکه را آباد نمود. برای فقرای مجاور مکه و مدینه و عتبات نفعه معین نمود و لطفش شامل حال کلیه دانشمندان علوم مختلفه گردید و حتی نصرانیان از خوان گرم اوبی بهره نماندند و عضدالدوله بوزیر خود نصر بن هارون که عیسوی مذهب بود اجازه داد تا دیرها را آباد کنند و بقرای عیسوی توجهات لازمه نمایند. مؤیدالدوله برادر عضدالدوله که حکمرانی اصفهان را داشت در طول این مدت سر از اطاعت برادر نپیچید و طرف توجه و واقع گشت و بر خلاف او فخرالدوله از همان ابتدا اظهار مخالفت کرد. بنابراین عضدالدوله چون امور عراق عرب را منظم کرد بگوشمالی فخرالدوله برخاست و در سنه ۳۶۹ بلاد او را بگرفت. فخرالدوله نزد شمس المعالی قابوس بن وشمگیر پناهنده گشت و قابوس نه فقط فخرالدوله را پناه داد بلکه او را در املاک خویش شریک خود گردانید.

عضدالدوله متصرفات فخرالدوله را به مؤیدالدوله داد و نیز از جانب خویش حکم فرمای آن حدود کرد. سپس دینور و نهاوند را بگرفت و کردان اطراف موصل را شکست داد. عضدالدوله برادر خود فخرالدوله را از قابوس بخواست و چون مستدش با حاجت مقرون نگردید مؤیدالدوله را بجنگ او فرستاد. در سنه ۳۷۱

گرگان بدست مؤیدالدوله افتاد . طرفداری نوح‌بن منصور سامانی از قابوس و فرستادن لشکر بدان صوب سودی نبخشید .

سال بعد (۳۷۲) عضدالدوله بواسطه شدت مرض صرع جهان فانی را بدرود گفت و فوت او درمجامع و طبقات مختلف اثر عظیمی بخشید چه این امیر مردی بود عاقل، فاضل، باسیاست، باهویت و طرفدار فضلاء و دانشمندان، مروج علم و کمال آبادکننده شهرها و دستگیر ضعفاء، شخصاً با علماء و فضلا مباحثه میکرده و از این جهت بارگاهش مجمع دانایان گردید و از برای او کتابها نوشته از قبیل «ایضاح» در صرف و «حجت» در قرائت، «ملکی» در طب «تاجی» در تاریخ - عضدالدوله عموم مذاهب را محترم می‌شمرده نسبت به فقرای سایر ادیان هم رأفت مینمود وقتی در شیراز بعضی از اهالی بر زردشتیان حمله آوردند و آنها را اذیت کردند عضدالدوله متعدیان را گوشمالی سخت داد و حتی در تنبیه افراط نمود. این امیر بزرگ شیعه مذهب بود و آثار مهمی از خود بیادگار گذاشت که از آن جمله است بنام امیر در فارس. جنازه او را در جوار حرم مطهر علی علیه السلام بخاک سپردند .

پس از فوت عضدالدوله رؤسای لشکر باپسرش ابو کالیجار

هرزبان (صمصام‌الدوله) بیعت کردند .

سایر اخلاق
بویه

در سنه ۳۷۳ مؤیدالدوله صاحب اسمعیل بن عباد که از فضلاء

عصر خویش بوده و بانصایح عاقلانه روابط عضدالدوله و مؤیدالدوله را نیکو نگه‌داشت صلاح چنین دانست که فخرالدوله را برجای مؤیدالدوله نشاند .

بزرگان لشکر رأی او را به پسندیدند و فخرالدوله بگرجان آمد و با صمصام-

الدوله روابط حسنه پیدا نمود . فخرالدوله در سنه ۳۸۷ وفات کرد و پسرش مجدالدوله (ابوطالب رستم) که در آن هنگام چهار سال داشت بمساعدت امرا بر تخت گرجان نشست و تدبیر ملک بردست مادرش که معروف به «سیده» است افتاد. قابوس گرجان را از او گرفت و قلمرو اقتدار مجدالدوله منحصر بری و

حدود آن گردید والده مجدالدوله زنی بود بارآی و تدبیر و چون کلیه امور را در دست خویش داشت امرای آن دیار او را دستگیر کردند ولی مشارالیهها توانست

بتدبیر فرار کرده و از بدر بن حسنویه^۱ و پسر خود شمس الدوله که حکمرانی همدان را داشت استمداد نماید بکمک آنان مجدالدوله را دستگیر کرده محبوس ساخت. پس از مدتی صلاح دانست که باز هم اسماً مجدالدوله را حکمران ری سازد و چون وفات کرد بین مجدالدوله و لشکر او مخالفت شد مجدالدوله از سلطان محمود غزنوی مساعدت خواست و سلطان بری آمده بجای اینکه مجدالدوله را مساعدت نماید او را دستگیر کرده بخراسان فرستاد (۴۲۰).

اماد بزبغداد و فارس اخلاف عضدالدوله بنایزد و خورد گذاشتند. **شرف الدوله** برادر خود صمصام الدوله را دستگیر و بر چشمش میل کشیده بشیراز فرستاد. پس از شرف الدوله در بغداد خطبه بنام **بهاء الدوله** خواندند و بین او و صمصام که خود را از قلعه شیراز مستخلص ساخته بود کار بجنگ کشید تا اینکه **صمصام** بواسطه بد رفتاری با دیلمیان کشته شد. در همان احوال بهاء الدوله «طایع الله» را دستگیر کرده قادر بالله را خلیفه ساخت و بتدبیر بر فارس و خوزستان و کرمان استیلا یافت. پس از او بین پسرانش سلطان الدوله، جلال الدوله و ابوالفوارس و مشرف الدوله کار بجنگ کشید و ابوالفوارس بسطان محمود غزنوی پناهنده گشت. شرح وقایع بین ابوکالیجار پسر سلطان الدوله و ابوالفوارس و جلال الدوله در این مختصر ننگند. در هر حال قدرت دیلمیان مبدل بضعف گشته بود و تقاضی اخلاف عضدالدوله وسایل انقراض آن دولت را فراهم میساخت. طغرل بیک سلجوقی بسیاری از بلاد ایران را تحت تصرف خویش در آورده بود. ابوکالیجار با طغرل

۱- حسنویه بن حسین کرد امارت لشکر «برزنییه» و ادرسراج داشت. خالوهای او و ندادوغانم ریاست لشکر دیگری را داشتند موسوم به «عیشانیه» بتدبیر و ندادوغانم بر نواحی دینور، همدان و نهاوند و بعضی از اطراف آذربایجان استیلا یافتند. غانم در سنه ۳۵۰ وفات کرد و پسرش موسوم به «دبسم» جای او نشست. ابوالفتح بن عمید متصرفات او را بگرفت. چون و نداد و بدرود حیات گفت حسنویه قلاع و املاک او را بتصرف خود در آورد و در حدود دینور، کردستان و همدان مدتی از روی عدل و سیاست رفتار کرد. حسنویه در ۳۶۸ جهان فانی را ترک گفت و پس از او اولادش متفرق گشتند. بعضی از آنها نزد فخرالدوله رفتند و عهده دیگر خدمت عضدالدوله را پذیرفتند. عضدالدوله مستملکت پسران حسنویه را متصرف گشت ولی امور آن حدود را به ابوالنجم بدر بن حسنویه گذاشت و او را قوت و قدرت بخشید و چنانچه در متن گفته شد والده مجدالدوله دیلمی باناری او توانست پسر خود فائق آید. خانواده حسنویه تا سنه ۴۰۶ در آن حدود اقتدار و نفوذ داشتند ..

از در صلح درآمد و دختر خود را در عقد او در آورد. در سنه ۴۴۰ ابو کالیبجار رحلت کرد و در بغداد خطبه بنام پسرش **الملك الرحيم** (ابونصر خره فیروز) خواندند. این امیر، لشکر بجانب فارس و اهواز کشید ولی طغرل در سنه ۴۴۷ وارد بغداد شد و «الملك الرحيم» را دستگیر کرد.

کاکویه
 ابو جعفر بن دشمن‌زیار پسر خال‌مادر مجدالدوله دیلمی بوده و از این سبب مشهور به «ابن کاکویه» است مادر مجدالدوله او را حکمران اصفهان کرد و چون بین مجدالدوله و مادرش خلاف واقع شد ابن کاکویه مجدداً نزد بهاءالدوله رفت ولی از بازگشت مشارالیها به ری ابن کاکویه مجدداً به اصفهان آمد و نفوذ و قدرتی بهم رسانید و ملقب به علاءالدوله گشت و بر همدان و دینور استیلا یافت ولی از مسعود بن محمود سبکتکین شکست خورد. بار دوم لشکر مسعود بریاست ابوسهل علاءالدوله را شکست داد و وارد اصفهان گردیده خزائن علاءالدوله را را بغارت بردند.

عالم مشهور **ابوعلی بن سینا** در خدمت علاءالدوله بود، کتب این دانشمند بدست لشکر ابوسهل افتاد و به غزنه فرستادند. این کتب در فتنه حسین بن غوری در غزنه طعمه حریق گردید. علاءالدوله با آن اوضاع و احوال دست از اصفهان و متصرفات خود برداشت تا اینکه در سنه ۴۳۳ وفات نمود و ظهیرالدین ابومنصور فرامر زجای او را در اصفهان بگرفت. نفوذ این خانواده در حدود اصفهان، نیاوند و همدان تا سنه ۴۴۳ هجری ادامه داشت.

فصل هفتم

فزنویان

سبکتکین در زمان منصور اول سامانی البتکین غلام ترک که بریاست لشکر سامانیان رسیده بود کدورتی حاصل نموده بجانب غزنه رفت و در آنجا تشکیل حکومتی داد. البتکین غلامی داشت موسوم به سبکتکین که بواسطه هوش و ذکاوت و عقل و درایت طرف توجه واقع گشته داماد او شد. پس از البتکین و پسرش اسحق رؤسای لشکر در تعیین يك نفر رئیس برای خود مدنی اختلاف نمودند. تا اینکه در سنه ۳۶۶ سبکتکین را برای این امر از دیگران شایسته‌تر دانستند.

سبکتکین چند مرتبه بخاک هند لشکر کشید و با هندوها جهاد کرده پنجاب را بگرفت. همچنین بست و قصدار را تحت امر خود در آورد و بقدری منانت بخرج داد که افغانان مطیع او گشتند. در سال ۳۸۴ که دولت سامانی مراتب ضعف و زوال می‌پیمود نوح بن منصور از سبکتکین استمداد خواست و او هم با پسرش محمود بخراسان آمده باو علی سیم‌جور و فائق را شکست دادند. محمود از طرف نوح حکمران نیشابور گردید و سبکتکین در سنه ۳۸۷ وفات کرد.

اسمعیل سبکتکین قبل از فوت پسر کوچکتر خود اسمعیل را بجانشینی خویش معین نمود. در آن هنگام محمود در نیشابور میگذرانید و چون از فوت پدر و امارت برادر مطلع گشت از طریق صلح در آمد تا اسمعیل سلطنت را باو محول کند. چون این امر حاصل نشد بجنگ او شتافت و ویرا شکست داده جای پدر نشست و نسبت به اسمعیل رأفت نمود.

محمود

محمود که بعدم لقب به یمین الدوله گردید بزرگترین پادشاه سلسله غزنویان است و اول پادشاهی است که لقب سلطان گرفت. در زمان عبدالملک بن نوح سامانی محمود بر خراسان استیلا یافته آن بلاد را ازید سامانیان خارج ساخت. سپس قهستان بدست او افتاد و در ۳۹۳ سیستان را گرفت. یمین الدوله بکرات لشکر بهندوستان کشید و باهندوها جهاد نمود و همچنین **ایلیک خان ترک** را که قصد خراسان داشت بکلی منهزم نمود و بر ماوراءالنهر مسلط گردید سپس بلاد غور را (در سنه ۴۰۱) فتح کرده احکام اسلام را در آن حدود مجری ساخت. در سال ۴۰۷ دیار خوارزم را جزء متصرفات خود نمود. و در سنه ۴۱۶ قصد سومنات را کرد و پس از فتح آن و حدود بدست آوردن غنائم زیاد بت معروف سومنات را هم بشکست و یک قسمت آنرا بغزنه آورده در عتبه مسجد قرار داد. در ۴۲۰ ری و حدود آنرا از مجدالدوله دیلمی گرفت. روایت کنند این سلطان متعصب در این موقع بسیاری از کتب حکمت، فلسفه و نجوم و رسائل معتزله را طعمه حریق ساخت و جمعی را باتهام الحاد بکشت. بقیه کتب که صدبار میشده است بغزنه حمل گردید. فلک المعالی منوچهر در تمام گرگان و مازندران خطبه بنام محمود خواند پسر محمود موسوم به مسعود زنجان و ابهر را فتح کرد. ابن کاکویه علاءالدوله در اصفهان اظهار اطاعت نمود. و در آخر یمین الدوله پسر خود مسعود را در ری مقیم ساخت.

از وقایع مهم ایام محمود متفرق شدن ترکان «غز» در اطراف بلاد ایران است. که شرح این واقعه در احوال سلجوقیان خواهد آمد.

محمود در ۴۲۱ هجری وفات کرد. این سلطان مردی بود عاقل، متدین و خبیر، از باب علم و معرفت را در دربار خویش گرد آورد و نسبت به شعراء احسان زیاد نمود. مشهد را تجدید عمارت کرد و چون اهالی طوس زوار حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام را آزار میدادند غنغن اکید نمود که احدی نسبت به آنان ظلم و اجحاف روا ندارد. جنگهای سلطان محمود در غور و هند بیشتر عنوان جهاد و ترویج احکام اسلام را داشته است. رویهمرفته این پادشاه جنگجوی بزرگی بود،

ولی ناگفته نماند که رفتار او با دانشمندان بزرگ همچون ابوریحان بیرونی و فردوسی طوسی و آتش زدن کتب فلاسفه و حکماء در ری لکه بزرگی است در تاریخ حیات این پادشاه بزرگ بقسمی که بعضی گفته اند سلطان محمود علم دوست و معارف پرور نبوده و از گرد آوردن شعراء و فضلاء در اطراف خویش قصد آن داشته که خویشان را از این حیث هم مشهور کند و دربار او کمتر از دربار سایر امیران و حکمفرمایان نباشد.

پس از محمود بر حسب وصیت او پسر کوچکترش محمد مسعود جانشین وی گردید. طولی نکشید مسعود برادر بزرگتر محمد که در آن اوقات در اصفهان بسر میبرد دعوی تاج و تخت کرد و محمد حاضر نگردید از در مسالمت در آید. علی نام حاجب که از نزدیکان سلطان محمد بود با یوسف سبکتکین عم محمد همدست شده و او را دستگیر کرده زمام امور را در دست مسعود گذاشتند ولی مسعود آندو خائن را بکشت و احمد بن حسن میمندی را که وزارت سلطان محمود را داشت و در آخر با مر سلطان محبوس شده بود از زندان در آورده وزیر خویش ساخت.

مسعود پادشاهی بود دلیر و معرفت دوست. در مدت سلطنت خویش توانست قدرت خود را در ممالک وسیع پدرش که از همدان تا هندوستان امتداد داشت محفوظ دارد و امراء و حکمرانان مختلف ایالات را در اطاعت خویش نگهدارد و حتی «بنارس» را در هند فتح کرد. ولی فتنه غزها که در ایام محمود رخ نمود در زمان مسعود شدت کرد و سلجوقیان اکثر بلاد خراسان را ازید او منتزع ساختند و با اینکه مسعود در هر موقع کفایت بخرج میداد معذالک سلجوقیان شخص سلطان و سر کرد گانش را بکرات شکست دادند و شهرهای مهمی را مانند نیشابور، بلخ و بخارا را در تصرف خویش در آوردند حال بدین منوال بود که مسعود پسر خود هودود را در مقابل سلجوقیان فرستاد و خود عزم هند نمود تا تجهیزات کاملی نماید. اتفاقاً بعضی از لشکریان مسعود بر او بشوریدند و برادرش محمد را سلطان نمودند. طولی نکشید که مسعود کشته شد (۴۳۲).

محمد کفایتی از خود بخرج نداد و لشکریانش دست تعدی به مال و جان مردم دراز کردند. در همان اوقات مودود بخونخواهی پدر برخاست و نزدیک غزنه محمد را شکست

مودود بن مسعود

فاحشی داده او و پسرش احمد و جمعی دیگر را بکشت و امر او قوت گرفت و قدرتش در هند مسلم گردید. ولی از طرف دیگر سلجوقیان روز بروز بر قدرت خود میافزودند و اکثر از حکمفرمائی که دست نشاندۀ غزنویان بودند در اطاعت خویش در آوردند. مودود از امرای سایر بلاد استمداد خواست و شخصاً برای جنگ با سلجوقیان از غزنه حرکت کرد ولی بیش از یک منزل راه طی نکرده بود که مبتلا بمرض قولنج شد و به غزنه بازگشت رحلت نمود (۴۴۱).

پس از مودود پسرش فقط پنج روز بر تخت پدر نشست و امرای لشکر از حکمفرمائی او سر باز زده **علی بن مسعود** را پادشاه خواندند. **عبدالرشید بن محمود** که در آن هنگام در

سایر سلاطین غزنوی

حبس بسر می برد خود را نجات داده و لشکر را به طرف خویش جلب کرده به غزنه آمد. **علی بن مسعود** فرار کرد و **عبدالرشید** بر تخت غزنویان تکیه زد. در سال ۴۴۴ **طغرل** نام که حاجب مودود بود پس از اینکه در جنگ با غزها شادتی بخرج داد طمع در تخت و تاج غزنه کرده **عبدالرشید** را بکشت - طولی نکشید که **طغرل** سزای خیانت خود را یافته بقتل رسید و **فرخزاد** بن **مسعود** حکمفرمای غزنه شد پس از **فرخزاد** برادرش **ابراهیم** جای او را گرفت و با چغری بیک داد و سلجونی قرار دادی بست بدین مضمون که خراسان در دست سلجوقیان باشد و افغانستان درید غزنویان بماند (۴۵۱).

ابراهیم لشکر به هندوستان کشید و فتوحاتی نمود و بطور کلی حکمفرمائی بود عادل، کریم و متدین، هر سال مصحفی بدست خود نگاشته با هدایای دیگر بمکه میفرستاد. وفاتش در سال ۴۷۱ هجری واقع گشت و پس از او پسرش **مسعود** جانشین وی شد او هم در ۵۰۸ بدرود حیات گشت و پسرش **ارسلان شاه** حکمفرمای آن حدود گردید و برادران خود را گرفته محبوس ساخت.

یکی از آنان (بهرام) نزد سنجر سلجوقی پناه برد و با مساعدت او توانست بر تخت غزنه نشیند و خطبه بنام خویش و سلجوقیان خواند. چنانچه در جای خود ذکر خواهد شد غوریان در زمان بهرامشاه و در عهد پسر او خسرو شاه غزنه را بگرفتند (۵۴۷ و ۵۵۳).

بهرامشاه مردی بود معارف پرور و معاصر با سنالی عارف مشهور، بعضی از مورخین گویند که غزنه در زمان ملکشاه پسر خسرو در دست غوریها افتاد (۵۵۷)

فصل هشتم

سلجوقیان

نسب سلجوقیان به سلجوق بن دقاق که یکی از رؤسای ترکان غز بوده میرسد. این طایفه از «غز» ها که بعد معروف بسلاجوقیان شدند از ترکستان به مارواء النهر آمده و اول شخص از آنان که قبول اسلام کرد دقاق پدر سلجوق است سلجوق در «جند» وفات نمود و چهار پسر داشت. موسی ارسلان یقو، میکائیل، اسرائیل و یونس. میکائیل در جنگ با ترکان کشته شد و قوم و عشیرتش تحت اطاعت پسران او، طغرل بیک محمد و چغری بیک داود در آمدند و نزدیک بخارا اقامت گزیدند.

سلطان محمود غزنوی چنانکه در فصل گذشته اشاره شد از قدرت سلجوقیان در اندیشه بود بنابراین از در دوستی در آمده و اسرائیل بن سلجوق (یا موسی ارسلان) را استمالت نمود ولی چون اسرائیل در خدمت او آمد و ویرا دستگیر کرده بهند فرستاد و اهل و عشیرتش را در نواحی خراسان متفرق ساخت و بآنها سخت گرفت و بالنتیجه عده کثیری از آنان بطرف کرمان، اصفهان و آذربایجان رفتند و در اطراف آن بلاد آتش فتنه افروختند.

در تعقیب حوادثی که در مارواء النهر رخ داد طغرل و داود با عشیره

طغرل

خود از حیچون عبور کرده بخوارزم آمدند و حکمران آن حدود

بآنان غدر کرده بسیاری از آنها را بکشت، بنابراین طریق مرو را گرفتند و از مسعود بن محمود غزنوی طلب امان کردند. مسعود بجای اینکه آنان را تحت حمایت خود قرار دهد لشکری بکنگ آنها فرستاد و در «نسا» قتال سختی رخ داد و با اینکه در ابتدا فتح نصیب لشکر مسعود گردید در آخر شکست سختی خوردند.

مسعود دانست که هیبت سلاجقه در دل‌های سپاهیان‌ش جای گرفته و از کرده‌پشیمان شد ولی هر چه خواست آنان را بطرف خود جلب نماید میسر نشد و حتی طغرل در جواب چنین نگاشت :

« اللهم مالك الملك توتى الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شىء قدير » از همین جواب معلوم میشود که طغرل چه در سرداشت. خلاصه سلجوقیان لشکر غزنویان را بکرات شکست داده و بلاد خراسان را متصرف گشتند . در سنه ۴۳۹ طغرل داخل در نیشابور گردیده خطبه بنام او خوانده شد .

در سال ۴۳۳ طغرل عزم گرگان و طبرستان کرد و آن حدود را متصرف گشته نوشیروان پسر منوچهر را دست نشانده خویش نمود سال بعد خوارزم ، ری و اطراف آن بدست طغرل افتاد . ابراهیم اینل (ینال) برادر طغرل بتدریج همدان و قلعه کنگاور را بگرفت و سپس بتصرفات رومیان تاخت حکمران « ابن‌خاز » و جمعی از روحانیون عیسوی را اسیر ساخت . امپراطور روم با طغرل از در صلح در آمد و پادشاه سلجوق هم امیر ابن‌خاز را خلاصی بخشید و این اقدام موجب شد که در قسطنطنیه مسجد مسلمین را تعمیر کردند و مسلمانان را محترم شمردند . در ۴۴۲ طغرل اصفهان را از ابومنصور بن علاء الدوله بگرفت و ری را پایتخت خویش کرد . همچنین در سال ۴۴۶ بر آذربایجان استیلا یافت و از آنجا به ارمستان شتافت و بین او و رومیان کدورتی حاصل گشته کار بجنگ کشید و فتوحات نمایانی کرد . در سنه ۴۴۷ طغرل وارد بغداد شد و خطبه بنام او خواندند **والمملك الرحيم** آخرین سلطان آل بویه دستگیر گردید و دولت آل بویه در آن حدود سپری شد. قائم بامر الله خلیفه عباسی برادر زاده طغرل (خدیجه ارسلان خاتون) را بنگاح خود در آورد . طولی نکشید که موصل ، دیار بکرو سنجر تحت اقتدار طغرل در آمد و ملقب بملك المغرب والمشرق گردید .

در سال ۴۵۲ برادر طغرل ، چغری بیک داود که امور خراسان در دست او

بود وفات کرد و از او چند اولاد ذکور باقی ماند : **الب ارسلان، یاقوت، سلیمان و قاورد .**

طغرل بوسیله وزیر خود **عمیدالملک کندی** خواستار دختر خلیفه قائم بامرالله گردید و تا آن موقع مرسوم نبود خلفاء بنی عباس دختر خود را بملوک بیگانه (غیر عرب) دهند. از این سبب در ابتدا خلیفه از قبول درخواست طغرل سر باز زد و حتی قصد نمود که بغداد را ترک کند ولی در آخر چاره‌ای جز تسلیم ندید و در ۴۵۴ نکاح واقع گشت ، سال بعد طغرل در سن هفتاد سالگی در ری رحلت نمود. طغرل سلطانی بود حلیم و عاقل و در پوشیدن اسرار خویش قدرت نفس داشت وزیر او **عمیدالملک کندی** مردی بود دانشمند ، در کتابت عربی و سرودن اشعار تازی ید طولانی داشت. هنگامی که طغرل نیشاپور را فتح کرد در خدمت او درآمد در مذهب شافعی تعصب داشت و از فرط تعصب او عده‌ای از علماء خراسان بمکه مهاجرت کردند .

پس از طغرل **عمیدالملک کندی** خواست سلیمان بن داود چغری بیک را سلطان کند و حتی خطبه بنام او خواندند ولی در میان امرا اختلاف حاصل گشت و در آخر **الب ارسلان** (محمد بن داود چغری بیک) را بر سریر سلطنت نشانند .

وزیر **الب ارسلان** **خواجه نظام الملک** معروف است که در علم و معرفت و سیاست ملک و تدبیر امور مقامی ارجمند داشته است .

ملاحظه - این نکته قابل توجه است که یکی از بزرگترین و مقتدرترین سلسله‌ایکه بعد از اسلام در این کشور بلکه در مشرق زمین حکمفرمائی کرد و مهمترین ممالک اسلامی را در تحت فرمان یک دولت در آورد سلسله سلجوقیان است. پادشاهان این سلسله اگرچه ایرانی نژاد نبودند ولی مرکز اقتدارشان در ایران گردید و بخلق و خوی ایرانیان متخلق شده توانستند مانند سلاطین بزرگی که این کشور بوجود آورده حکمفرمائی کنند . وقتی که عظمت دولت سلطان محمود غزنوی و جهانگیری و فتوحات او را بخاطر آوریم تعجب خواهیم نمود که چگونه

پس از محمود در اندک مدتی آن عظمت برباد رفت و اقتدار غزنویان منحصر بافغانستان و قسمتی از هندوستان گردید. این تفاوت فاحش بین این دوسلسله که هیچکدام ایرانی نبودند و یکی در مدت قلیلی از بین رفت و دیگری سالهای متمادی دارای اقتدار بود از این نقطه نظر است که اساس سلطنت و جهاننداری سلجوقیان را خواجه نظام‌الملک که یکی از بزرگترین رجالی است که ایران بوجود آورده گذاشت. وجود این دانشمند سیاسی بقدری در تاریخ این سلسله مهم است که بعضی از محققین ایام اقتدار سلجوقیان را عهد خواجه نظام‌الملک خوانند که قریب ۵۵ سال زمام امور مملکت را در دست گرفته با یک سیاست بی نظیری این کشور وسیع را اداره میکرد.

در سنه ۴۵۶ م با مرگ آل‌بارسلان عمیدالملک کندی وزیر طغرل دستگیر شد و او را بمرور و تبعید کردند و پس از یکسال به قتلش اقدام نمودند.

دراوائل سلطنت آل‌بارسلان امیر ختلان و بیغو حکمفرمای هرات عاصی گشتند ولی بزودی آن فتنه‌ها فرو نشست. همچنین «قتلمش» سلجوقی جمع‌کنی گرد آورده علم مخالفت برافراشت و قصدی را نمود ولی در حین جنگ کشته شد و نظام‌الملک در این واقعه شخصاً سلاح پوشیده بالشکریان مشارکت نمود و پس از فتح آل‌بارسلان را از کشتن اسیران منع نمود. سپس سلطان سلجوقی بجانب گرجستان رفت و حکمران آن حدود را مجبور به پرداخت جزیه نمود و در آن احوال ملک‌شاه پسر آل‌بارسلان با مساعدت خواجه نظام‌الملک شهرهای مهمی را که در آن اطراف ارس واقع و متعلق برومیان بود بگشودند (۴۴۶). سال بعد آل‌بارسلان از حیون گذشته بطرف «جند» که قبر «سلجوق» در آنجا بود رهسپار گردید. حکمفرمای جند از در اطاعت درآمد و در سنه ۴۵۸ م پادشاه سلجوقی رسماً «ملک‌شاه» را ولیعهد خویش کرد و از امراء دولت در این خصوص پیمان گرفت و در جمیع بلاد سلجوقیان خطبه بنام ملک‌شاه خواندند.

امیر سلجوقی کرمان قاورد، بمخالفت برخاست و نام آل‌بارسلان را از خطبه

ببنداخت. این پادشاه بدانصوب حرکت کرد و چون شکست بر طلیعه قاورد وارد آمد

از در صلح درآمده از مافات پوزش طلبید. البارسلان نه فقط از تقصیر او در گذشت و حکمرانی آن حدود را مجدداً با و محول نمود، بلکه بهر يك از دختران او یکصد هزار دینار غیر از لباسهای فاخر اعطا نمود. از آنجا عازم فارس شد و قلعه استخر را فتح کرد در همان احوال خواجه نظام الملك یکی از قلاع مهم فارس را بگشود. در سنه ۴۶۳ آلبارسلان بر حلب استیلا یافت و خطبه بنام او خواندند.

یکی از وقایع مهم زمان این پادشاه جنگ او با امپراطور روم «رومانوس» است که بادویست هزار رومی و گرجی و روس به «ملاز گرد» آمده قصد بلاد اسلام نمود. البارسلان وقت جمع آوری لشکر نداشت و فقط با پانزده هزار نفر در مقابل دشمن شتافت و از رومانوس درخواست مهلت کرد. امپراطور جواب سخت داد و سلطان سلجوقی چاره جز جنگ نداشت. در روز جمعه هنگامی که خطباء بالای منابر مجاهدین اسلام را دعا میکردند البارسلان در حضور جمع بگریست و با او همه بگریستند. سپس گفت هر کس که مایل بر رفتن است برود واحدی مجبور بزیستن نیست. آنگاه تیر و کمان را بینداخت. دم اسب خود را شخصاً گره زد و کفن پوشید و شمشیر و گرز بردست گرفت سپس بجانب رومیان رفت و چون نزدیک بآنان شد از اسب پیاده گردید و سر بخاک هشته از حق تبارک و تعالی طلب فتح کرد. در همان هنگام جنگ در گرفت و نبرد مردان شروع شد. مسلمین در میان لشکر روم واقع شده غبار مانع از شناختن یکدیگر گردید و در آخر فتح نصیب لشکریان اسلام شد و بقدری از رومیان را کشتند که بحساب نیاید. در موقع کارزار یکی از غلامان مسلمین امپراطور روم را اسیر کرد و چون او را نمیشناخت قصد قتلش نمود یکی از مستخدمین رومی اشاره کرد که این اسیر «رومانوس» است و او را نزد البارسلان بردند. سلطان سخت او را توبیخ کرد و پرسید اگر تو فاتح میگشتی بامن چه درفتار مینمودی؟ گفت کاری که از آن بدتر تصور نشود. البارسلان پرسید حال گمان میکنی من در حق تو چه خواهم کرد. رومانوس جواب داد یا مرا خواهی کشت و یا در بلاد اسلام بمعرض نمایش میگذاری و آنچه باور نتوانم کرد عفو است که در

مقابل مال ازمن در گذری. پادشاه سلجوقی گفت نیت من غیر از این نبوده و رومانوس متعهد شد که در وقت لزوم البارسلان را بالشکر رومی کمک نماید و هزار هزار و پانصد هزار درهم بپردازد و کلیه اسیران اسلام را در روم مستخلص سازد. پس از این قرارداد البارسلان ده هزار دینار باو داد تا وسایل حرکت خود را فراهم نماید و یک فرسنگ هم او را مشایعت کرد.

هم در این سال «اتسز» خوارزمی یکی از امراء لشکر ملکشاه رمله و بیت المقدس را فتح کرد. در سال ۴۶۵ الپ ارسلان قصد ماوراءالنهر کرد و چون بادویست هزار سوار از جیحون بگذشت یوسف نام خوارزمی قلعه بان یکی از قلاع آن طرف را در نزد سلطان حاضر ساختند و تقصیرش بگفتند. الپ ارسلان امر بهلاکتش داد. یوسف کلام قبیحی راند که موجب خشم پادشاه گردید و تیر در کمان گذاشت تا هدف سازد. اتفاقاً الپ ارسلان که گویند هیچگاه تیرش بخطا نمرفت در این موقع تیرش اصابت نمود و یوسف بر او حمله آورد ارسلان بلند شد ولی پایش لغزیده بیفتاد و یوسف با کاردی که همراه داشت زخم کاری بر او وارد آورد و پس از چند روز در اثر آن زخم الپ ارسلان بیدار دیدگر شتافت. این سلطان مردی بود عادل، عاقل و مدین با گذشت، کریم و دارای قلبی رقیق. ملکش نهایت توسعه یافت و توانست وحدت اکثر ممالک اسلامی را نگهدارد.

این پادشاه هفده یا هیجده سال داشت که بر تخت سلطنت **ملکشاه** جلوس کرد و کلیه امور مملکت را از کلی و جزئی بدست خواجه نظام الملك داد و در تعقیب خدمات مهمی که نمود او را ملقب به «اتابک» کرد. در ابتداء سلطنت ملکشاه «الگین» حکمران سمرقند «ترمذ» را بگرفت و قاورد بك امیر سلجوقی کرمان قصد ری کرد ولی بزودی بتدبیر خواجه نظام الملك این فتنهها فرو نشست و پس از جنگ سختی که بین قاورد و سپاه ملکشاه رخ داد قاورد دستگیر گردیده کشته شد.

در سنه ۴۷۳ تکش برادر ملکشاه بر بعضی از قطعات خراسان مستولی شد. ملکشاه بجانب اولشکر کشید و تکش مجبور گردید ترمذ را پناه گاه خود قرار داده

از در صلح در آید ولی چون مجدداً عاصی گشت در سنه ۴۷۷ ملک‌شاه او را دستگیر کرده چشمش رامیل کشید. هم در این سال سلیمان بن قنلمش انطاکیه را از رومیان بگرفت و دو سال بعد نیز حلب بدست ملک‌شاه افتاد و برای اولین دفعه به بغداد آمد و در سنه ۴۸۰ دختر خود را بخلیفه عباسی «المقتدی» داد^۱.

در سنه ۴۸۲ ملک‌شاه لشکر کثیری گرد آورده قصد سمرقند نمود چه اهالی آن حدود از اعمال حکمران سمرقند «احمد خان بن خضرشاک» به تنگ آمده محرمانه ملک‌شاه را بگرفتن آن بلاد تحریک کردند. در این سفر خواجه نظام‌الملک رسول امپراطور روم را که باصفهان برای تقدیم باج آمده بود باخویش همراه ساخت و چون به کاشغر رسید و عظمت دولت ملک‌شاه را دید مرخص گشت. پس از فتح سمرقند ملک‌شاه نسبت به احمد خان تعدی روانداشت و او را باصفهان فرستاد حکمران کاشغر سراطعات فرود آورد و خطبه را بنام ملک‌شاه کرد. سه سال بعد «تتش» بر حمص و شام مستولی گشت.

در دهم رمضان ۴۸۵ خواجه نظام‌الملک بدست یکی از فدائیان اسمعیلی نزدیک نهاوند کشته شد.

سابقاً اشاره کردیم که عظمت دولت سلجوقیان هنگامی بود

نظام‌الملک

که امور در دست خواجه دانشمند نظام‌الملک بوده و چون پادشاهان آن سلسله از وجود او محروم گشتند دولت آنهارو بزوال و انقراض گذاشت پس لازم است چند سطر از احوال این مرد بزرگ که یک چنان دولت بزرگی را اداره میکرد گفته شود.

ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق معروف به نظام‌الملک و ملقب به اتابک در سنه

۱- راجع به ثروت و جلال ملک‌شاه بذکر این قضیه اکتفا میشود که هنگام زفاف دختر خویش بخلیفه چهل دختر را بر یکصد وسی شتر مزین بدیباوی رومی قرار دادند و معمول آن در بارها طلا نقره بود. هفتاد چهار قاطر مزین بانواع دیبا بازنگ و قلاند طلا و نقره حامل نارهای دیگر بودند و بر روی شش قاطر دیگر دوازده صندوق از نقره بود محتوی جواهر گرانبها و زیورهای که قیمت آن بحساب نیاید. بر روی سی ستور مراکب طلا بوده مرصع بانواع جواهر و دو بست چاربه در مرکبهای عجیب، کجاوۀ دختر ملک‌شاه را که دارای انواع جواهر و طلا بوده احاطه میکردند.

۴۰۸ در طوس متولد گشت . پندش یکی از دهقانان طوس بوده که مال و مکنش خود را از دست بداد و حسن هنوز شیرخواره بود که مادرش وفات کرد . چون بسن رشد رسید عربی را بیاموخت و شوق بتحصیل علم و معرفت پیدا کرده در اندک مدتی مرد فاضل و دانشمندی گردید . سپس مدتی از عمر را در سفر و حضر گذرانید و بخدمات دولتی مشغول گشت .

پس از اینکه مدتی در غزنه بسربرد به بلخ آمد و در آن شهر خدمت ابوعلی شادان را عهده دار گشت و کفایت و لیاقت ذاتی خود را بر وزداد . چون فوت ابوعلی فرارسید او را به الپ ارسلان معرفی کرد و در اثر کفایت و اظهار آراء سدید بمقام وزارت الپ ارسلان رسید و چنانکه گذشت پس از الپ ارسلان وزیر ملکشاه شد و کلیه امور مملکت بدست او افتاد . نظام الملک مردی بود سیاسی ، عالم ، متدین ، کریم ، عادل و حلیم غفورا بر انتقام ترجیح میداد و از خطای مقصرین بزرودی در میگذشت . اکثر سکوت اختیار میکرده و در محضر او همواره دانشمندان و فقها و پیشوایان اسلام و اهل خیر و صلاح حضور داشتند . مدارس زیادی در اطراف ممالک وسیع سلجوقیان برپا کرد و مدرسه نظامیه در بغداد که بزرگترین دانشگاه عالم اسلامی بوده از تأسیسات اوست . در ایام وزارت او راهها آباد گردید و پلها ساخته شد و انهار خراب ، مجدداً بجریان افتاد . در آخر عمر بین این دانشمند و ملکشاه کدورت حاصل گشت و علت آن بود که عثمان پسر جلال الدین بن نظام الملک از طرف جد خویش حکمرانی مرو را داشت و سلطان شحنه ای موسوم به «قودن» در آن حدود فرستاد . بین عثمان و قودن تیره گشت و عثمان شحنه ملکشاه را در زندان افکند . چون قودن از زندان مستخلص گشت نزد ملکشاه آمده شکایت کرد و سلطان سخت متأثر شد خصوصاً که تاج الملک که خیال وزارت داشت نزد ملکشاه از خواهه سعایت مینمود . بنابراین سلطان سلجوقی بخواجه چنین پیغام داد : هر گاه تو بامن در سلطنت شریک هستی و دست تو دست من است بر خیز و حکمرانی کن و اگر تو نایب من و تحت امر من هستی لازم است حد تابعیت و نیابت را مراعات کنی ، اولاد تو هر کدام بروایت بزرگی مسئولی شده و به اینهم قناعت نکرده از حد خود خارج شده اند . چون خواهه پیر مرد هشتاد

ساله این بشنید جواب داد که بسطان بگوئید : که اگر نمیدانی که من شریک تو هستم پس اکنون بدان که تو باین مقام و جلال نرسیدی مگر بتدبیر و رأی من آیا ملکشاه خاطر ندارد که چون پدرش را کشتند من بتدبیر امر برخاستم و یاعیان را قلع و قمع نمودم در آن اوقات بمن مستمسک میگشت و مخالفت نمیکرد چون امور او مرتب گردید و همه بر سلطنت وی متفق گشتند و شهرهای دور و نزدیک را فتح کرد عالی ودانی تن باطاعت در دادند گناهان مرا می شمارد و گوش بسعایت دشمنان من میدهد باو بگوئید آن کلاه سلطنت بسته باین «دوات» است .

عجبا! پیش بینی نظام الملك شبه کرامت بود، چه همینکه قلم خواجه از کار افتاد شمشر سلجوقیان هم دیگر کاری از پیش نبرد و دولت آنان رو با تقراض گذاشت (شرح قتل خواجه در فوق داده شد)

یکماه بعد از فوت خواجه نظام الملك ملکشاه هم بدیاردیگر رفت (۴۸۵) . ملکشاه یکی از پادشاهان مقتدریست که در این کشور بلکه در مشرق زمین سلطنت نمود. وسعت مملکتش

مرکز
ملکشاه

از کاشغر تا انطاکیه بوده و امپراطور روم بوی باج میداده است . این پادشاه دارای حسن صورت و سیرت بوده و تعالیم خواجه در وی اثر کرده در زمان سلطنت خود مایل به ترویج عدل و داد و عمارت شهرها و ایجاد راهها بوده است . مانند الپ ارسلان رؤف و مهربان بوده و گویند وقتی پس از صید ، مرداد شکارها را بشمارند و تعداد آنها بالغ بر ده هزار گردید . ملکشاه نهایت متأثر شد که بدون جهت خون حیوانات را ریخته و فرمود تا ده هزار دینار صدقه دهند و از آن به بعد هر وقت شکار میرفت برای هر حیوان که کشته میشد یک دینار صدقه میداد .

پس از فوت ملکشاه زوجه او « ترکان خاتون » از مقتدی خلیفه عباسی درخواست کرد تا پسر او محمود را بسطنت بشناسد سپس در صدد برآمد تا «هرکیارق» را که پسر ارشد ملکشاه

برکیارق و
برادرانش

و از زوجه دیگر او بود دستگیر نماید و تاج الملك در تمام این قضایا یاور خاتون بود ولی چون فوت ملکشاه در اصفهان منتشر گشت بر کیارق خود را پادشاه خواند .

صلاح در آن دانست که باغلامان خواجه نظام‌الملک همدست شده بجانب ری رود. ترکان خاتون از بغداد به اصفهان آمد و محمود را بر تخت نشاند. بر کیارق اصفهان را محاصره کرد و تاج‌الملک دستگیر گردید باصرار طرفداران نظام‌الملک که او را در قتل خواجه دخیل میدانستند آن وزیر با تدبیر را بکشتند. محاصره اصفهان بمسالمت خاتمه یافت و «ترکان» با پرداخت مبلغ پانصد هزار دینار از اموال سلطان ملک‌شاه بر کیارق را از تسخیر اصفهان منصرف کرد. بر کیارق بجانب همدان رفت و ترکان خال بر کیارق یعنی اسمعیل یا قوتی را بوعده ازدواج فریفته او را بجنگ بابر کیارق تشویق نمود. اسمعیل شکست خورد (۴۸۶) ولی تکش بن‌الپ ارسالن با لشکر فراوان قصد بر کیارق نمود و در همان احوال ترکان خاتون وفات کرد. بر کیارق بجانب اصفهان رفت و محمود او را استقبال نمود. بعضی از امراء محمود که از آنجمله است «بلکا» نام بر کیارق را در حبس افکند و قصد آن داشتند که ویرا ازدیده نابینا کنند که محمود از مرض آبله رحلت کرد و امراء بر کیارق را از زندان خارج ساخته پادشاه کردند.

در ابتداء مؤید‌الملک و بعد فخر‌الملک پسران نظام‌الملک وزیر او گشتند. بر کیارق تکش را شکست داد پس از آن قصد خراسان نمود و برادر خود سنجر را حکمران آنحدود کرد.

دیگر از وقایع ایام پادشاه جنگ‌های او است با برادر دیگرش محمد بن ملک‌شاه که مؤید‌الملک در آن دست داشت. در آخر مؤید‌الملک بدست بر کیارق کشته شد و بین دو برادر صلح اتفاق افتاد و هر کدام بر قسمتی از ممالک پدر پادشاه گشتند تا اینکه در سنه ۴۹۸ بر کیارق در راه بغداد رحلت کرد و پسر خود ملک‌شاه ثانی را بجانشینی خویش معین نمود.

چون بر کیارق وفات کرد و بر حسب وصیت او ملک‌شاه بر تخت نشست و قصد عم خود محمد کرد ولی این جنگ برای او سودی نبخشید طرفدارانش کشته شدند و ملک‌شاه بن بر کیارق اسیر گردید و سلطنت بر محمد بن ملک‌شاه مسلم شد.

سلطان محمد بن
ملکشاه
غیاث‌الدیر

از وقایع مهم سلطان محمد یکی این است که احمد بن عبدالملک عطاش از داعیان بزرگ اسمعیلی طایفه دیلمیانی را که در حصار دژ کوه (نزدیک اصفهان) اقامت داشتند بآئین خود درآورد و متابین او بسی نفر رسید و این وقایع قبل از سلطنت سلطان محمد بوده بنابراین چون پادشاهی او را مسلم شد قصد تسخیر آن قلعه نمود و کار را بر محصورین سخت گرفت. احمد عطاش نهانی بوزیر سلطان، سعیدالملک که مذهب او را قبول کرده بود شرحی پیغام داد و این وزیر توسط فساد سلطان محمد قصد هلاکت او را نمود و قضیه کشف شد فساد و سعیدالملک بسزای عمل خود رسیدند و هم در آن اوقات شخصی خود را بنا بینائی زده و از مردم استمداد میکرد تا او را در منزلش رسانند و همینکه یکنفر بیچاره دست او را میگرفت و بدرخانه اش که در انتهای کوچه بود میرسانید بعضی از اسمعیلیان از خانه بیرون آمده آن شخص را بدرون میکشیدند و میکشند و عده کثیری از این راه بقتل رسید و هیچکس از قضیه آگاه نبود تا اینکه گدائی وقتی از آنخانه ناله ای شنید و مطلب کشف شد. مردم بآنخانه ریختند و مناظر بس قبیح و هولناک دیدند بنابراین اهل آن منزل را بسوزاندند و اسمعیلیان را قتل عام کردند.

غیاث الدین محمد هنگام فوت پسر خویش محمود را بجانشینی معین کرد (سنه ۵۱۱).

سلطان سنجر محمود بن محمد پس از اینکه چند صباحی به بدرفتاری سلطنت کرد قصد جنگ با سنجر که در آن وقت حکومت مقتدری در خراسان تشکیل داده بود نمود. سنجر در مقابل او آمده ویرانزدیک ساوه بکلی مغلوب نمود. محمود بساوه گریخت و از عم خویش معذرت خواست سلطان سنجر از سرتقصیر او در گذشت و ایالت عراق عجم و عرب را بوی داد و دختر خویش ماهملک خاتون را در عقد او درآورد و از آن تاریخ سلطان سنجر صاحب سریر سلجوقیان شد.

تولد سنجر که آخرین پادشاه بزرگ آن سلسله است در شهر سنجر (در آسیای - ضغیر) در سنه ۴۷۹ رخ داد و قسریب ۶۲ سال بخوبی سلطنت نمود. دانشمندان و

شعرا را طرف توجه قرار داد. انوری، معزی، ادیب صابر ازخوان احسان او تمتع یافتند.

وقایع مهمی در زمان این پادشاه رخداد که در اکثر آنها سلطان سنجر رشادت بخرج داده است. در سنه ۵۲۴ حاکم سمرقند احمد بن سلیمان از در مخالفت درآمد سلطان آن شهر را بگرفت و احمد را ببخشید و حتی پس از مدتی مجدداً او را حاکم سمرقند نمود. همچنین بابر از زاده خود مسعود در عراق جنگ سختی نمود و او را از پای در آورد و از روی جوانمردی قلم عفو بر تقصیر او کشید و سلطنت عراق و آذربایجان را باو داد و امارت عراق عرب را به برادر وی طغرل بیگ بن محمد مفوض نمود. سلطان سنجر بهرامشاه غزنوی را تقویت کرد و او را بر سریر آباء و اجدادی خویش نشانید. ولی چون پس از مدتی از پرداخت خراج مضایقه نمود سلطان بطرف او متوجه شد و بهرامشاه از در اطاعت درآمد و سنجر او را گرامی داشت باز هم از حکمران سمرقند و آواز مخالفت بلند شد سنجر پسر او نصر خان را والی آن محدود کرد امراء سلطان سنجر او را و ادار بجنگ **قراختائیان** که طایفه ای از ترکان بوده و بر اقتدار آنها در حوالی کاشغر روز بروز افزوده میگشت بنمودند. بعضی از قراختائیان در مقابل پیشکش پنجهزار اسب، پنجهزار شتر و پنجاه هزار گوسفند درخواست صلح کردند و سلطان این پیشنهاد را قبول کرد ولی **سورخان** که پادشاه قراختای بود و قدرت و نفوذی داشت عزم جنگ کرد و شکست بر لشکر سنجر وارد آمد و شکوه او نقصان پذیرفت. در اغلب اوقات اتسار خوارزمشاه که شرح حال آن در تاریخ خوارزمشاهیان خواهد آمد علم مخالفت بر می افراشت و اغلب مغلوب میگردد و سنجر از روی رأفت از سر تقصیر او در میگذشت.

پس از واقعه قراختائیان بواسطه غلبه سنجر بر علاءالدین غوری (۵۳۴) مجدداً اهیبت او در قلوب اتباع جایگیر شد تا اینکه مقاتله باغزها پیش آمد و سلطان اسیر گردید.

توضیح این قضیه آنکه در زمان سنجر چهل هزار خانوار از بزرگان غز که در ابتدا در خوارزم بسر میبردند در نواحی ختلان و بلخ و اطراف آن اقامت گزیده

متعهد شدند که هر سال بیست و چهار هزار گوسفند تسلیم خوانسالاران سنجر کنند اتفاقاً مناقشه‌ای بین غزان و یکی از خوانسالاران سنجر رخداد و از آن تاریخ غزان با زن ریچۀ خود بنای تضرع و زاری گذاشته و متعهد شدند که اگر سلطان از تقصیر آنان در گذرد غیر از آنچه متعهد شده‌اند هر خانواری کم نقره تقدیم خواهد نمود سنجر خواست این پیشنهاد را قبول کند ولی بعضی از امراء او را از قبول این امر باز گرداند و غزها دست از جان برداشته بمدافعه پرداختند و لشکر سلطان بسختی شکست خورد و سنجر را در بین راه یاد مرو و بازو جاش اسیر ساختند. غزان پس از نهب و غارت مرو و بطرف نیشاپور و سایر بلاد خراسان آمدند و در هر جادست ستم دراز کرده از نهب و غارت و کشتن بزرگان و دانشمندان و سایر اهالی چیزی فرو گذاری نمودند و حتی تا کرمان رفتند و دولت سلجوقیان کرمان را هم منقرض کردند. سلطان سنجر مادام که ترکان خاتون زوجه‌اش حیات داشت فکر چاره برای فرار نمی نمود. ولی همینکه زوجه او در ۵۱۸ هجری وفات کرد اندیشه استخلاص خود نمود و باتدبیر خاکم ترمذ که برای او کشتی در کنار جیحون مهیا ساخته بود خود را به قلعه ترمذ رسانید و از آنجا بمرورفت و چون خرابی مرو و اوضاع شهر هائیکه بردست غزها افتاده بود بدانست از کثرت اندوه جان به جان بخش تسلیم نمود (۵۲۰) پس از سنجر طولی نکشید که بلاد خراسان بدست خوارزمشاهیان و غوریان افتاد.

در ابتداء سلطنت سنجر بدین قضیه اشاره شد که چون شکست بر محمود بن ملکشاه وارد آمد، سلطان سنجر از سر تقصیر او در گذشت و امارت عراق عجم و عرب را به او داد و دختر

سلجوقیان
عراق

خود را ب نکاحش در آورد. محمود بن ملکشاه پس از چهارده سال سلطنت در سنه ۵۲۵ در همدان بدار عقبی شتافت و بر حسب اراده سنجر طغرل بن محمد بن ملکشاه بر سریر حکمرانی آن ایالت تکیه زد و او هم در سنه ۵۲۹ در گذشت و برادرش مسعود پادشاه گشت و بامسترشده و راشد خلفای عباسی ب جنگید و در عراقین و آذربایجان و فارس

حکمران بالاستقلال شد. برادران و خویشاوندانش بمخالفت برخاسته و مسعود آنان رامغلوب و منکوب کرد.

سلطان مسعود نه فقط امیری بود باشهامت و تهور بلکه در بندل و بخشش و دلجوئی از فقرا و درویشان داد مردانگی بداد تا اینکه در سنه ۵۴۷ بعد از هیجده سال سال سلطنت در همدان وفات نمود. پس از وی برادرزاده اش **ملکشاه بن سلطان محمود** و بعد از برادر **ملکشاه سلطان محمود** (غیاث الدین) معروف به تقسیم امیر المؤمنین پادشاه گشتند. چون غیاث الدین در گذشت سلیمان بن محمد بن مسعود از موصل بهمدان آمده بر تخت نشست و برای جلب رضایت **ایلدگز** اتابک آذربایجان که نفوذ و قدرتی داشت ارسلان بن طغرل را ولیعهد کرد چه مادر ارسلان را مسعود پس از فوت طغرل بن محمد به ایلدگز داده بود با همه این احوال سلطنت سلیمان بیش از شش ماه و کسری نکشید (۵۵۶) و ارسلان بن طغرل شاه شد و در سنه ۵۷۱ وفات نمود. پس از او پسرش طغرل بن ارسلان که مرد شجاع و رعیت پرور بود جای او نشست و چون ایلدگز در زمان او وفات کرد بین طغرل و قزل ارسلان پسر ایلدگز نزاع واقع گشت و پس از فوت قزل ارسلان حوادثی رخ داد که تکش خوارزمشاه بتحریر قتلق اینانج بن جهان پهلوان محمد به جانب عراق دوبرتبه لشکر کشید و در دفعه دوم طغرل در حین جنگ کشته شد و تفصیل این قضیه آنکه این سلطان در آنروز از غرور جوانی مست در میدان محاربه رفته و این اشعار را میخواند:

چو زان لشکر گشن برخاست گرد
رخ نامداران ما گشت زرد
من آن گرز یک زخمه برداشتم
سپه را همان جای بگذاشتم
خروشی خروشیدم از پشت زین
که چون آسیا شد بر ایشان زمین

ولی بجای اینکه گرز را بر سر قتلق اینانج کوبد بدست اسب خود زد و از آن بیفتاد و قتلق او را بکشت و سلسله سلجوقیان عراق منقرض شد (۵۹۰).

اولین امیر سلجوقی کرمان قاورد بن چغری بیک بن میکائیل بن سلجوق است که در سنه ۴۳۳ از طرف عم خود طغرل بیک امارت آن حدود یافت و در سنه ۵۰۵ فارس را بگرفت. این

**سلجوقیان
کرمان**

امیر در زمان ملکشاه علم مخالفت برافراشت و شرح آن در ضمن احوال آن پادشاه گذشت . پس از او قاورد پسرش سلطان شاه حسب الامر ملکشاه جای او نشست و در سال ۴۷۱ جهان فانی را بدرود گفت و **توران‌شاه بن قاورد** قائم مقام او گشت و به عدل و داد حکمرانی نمود . بر خلاف او پسرش **امیران شاه** در زمان خویش به ظلم و ستم پرداخت تا آنکه او را به قتل رسانیده (۴۹۲) و **ارسلان شاه بن کرمان شاه بن قاورد** را به جای وی نشانند . پس از او **مغیث‌الدین طغرل شاه بن محمد امیر** آمد و درود گردید و چون وی رحلت نمود بین اولادش نزاع در گرفت و احوال کرمانیان سخت درهم شد تا اینکه **محمد بن بهرام شاه** بر تخت سلطنت نشست . در سال ۵۸۳ غزاها بر کرمان مستولی گردیده دولت «قاوردیان» را منقرض ساختند .

اتابکان

نسبت اتابکان فارس به **سلغر** نامی میرسد که در خدمت سلجوقیان منصب حجابت یافت و با اولاد و حشم خویش بجانب فارس رفت و بر شهر شیراز مستولی گردید و سلغرمند

اتابکان فارس
(سلغریان)

سیزده سال بعد و داد و ساختن عمارات حکمرانی کرد و در سال ۵۵۷ بدرود حیات گفت و **زنگی بن مودود** برادر سلغر جای او نشست . باشوهر خواهر خود «سابق» نام که طمع در ملک کرده بود بجنگید و او را شکست داد . چون او بگذشت پسرش **ملک بن زنگی** صاحب تخت و تاج فارس شد و خواجه امین‌الدین کازرونی را که در سخاوت و کرم و حمایت اهل علم و فضل نام نیکو از خود باقی گذاشته وزیر خویش ساخت . پس از او **طغرل بن سلز** و بعد از او **سعد بن زنگی** حکمرانی نمودند . سعد یکی از اتابکان مشهور فارس است که در هنگام بزم دست بکرم گشودی و در رزم داد دلوری دادی . در سال ۶۱۴ بدست سلطان محمد خوارزمشاه اسیر گشت و

چون مرتبه لیاقت و استعدادش دید مجدداً حکمرانی فارس را باو ارزانی داشت ، ولی تعهداتی را قبول کرد که پسرش ابوبکر آنرا نپسندید و بین پدر و پسر کار بجدال کشید و ابوبکر گرفتار شد . درسنه ۶۲۲ سعدبن زنگی بدیار دیگر شتافت و پسرش **ابوبکر** جای ویرا بگرفت و معاصر با افسح المتکلمین سعدی شیرازی است که نام آن اتابک را تا ابد باقی گذاشته و فرموده است .

هم از بخت فرخنده فرجام تو است که تاریخ سعدی در ایام تو است
 اتابک ابوبکر گوی عدل و داد از اسلاف خویش بر بود و اهل هنر و فضل و ارباب معرفت و کمال را گرامی داشت ، نسبت بزهاد و عباد کمال لطف نموده و در آبادی شیراز و ساختن بیمارستان ، همت گماشته است . باهمه این مراتب اتابک مذکور وزیران شمند پدر خویش عمیدالدین را با اتهام سازش بسا خوارزمشاهیان در زندان افکند و این دانشمند بقیه حیات را در حبس بسربرد .

اکتای قآن اقب اتابک ابوبکر را قتلغ خان مقرر داشت و چون مغولان در ایران بنای تاخت و تاز گذاشتند و خرابیهای بی حد و اندازه نمودند ابوبکر بن سعدبن زنگی اذر اطاعت در آمد و با تقدیم مال و فرستادن پسر خود سعدبن ابوبکر نزد هلاکوخان خطه فارس را از آسیب و تخریب و قتل عام محفوظ داشت . ابوبکر درسنه ۶۵۸ بدرد حیات گفت پس از او بزرگان ، شیراز پسر او **محمد** را که هنوز صغیر بود پادشاهی برداشتند و امور آن حدود در دست مادر محمد **ترکان** نام که زنی باتدبیر بود افتاد . محمد پس از دو سال بجهان دیگر شتافت و **محمد شاه بن سعدبن زنگی** حکمران فارس گردید . بهعیش و نوش پرداخت و با ترکان خاتون بنای مخالفت گذاشت . ترکان هم با امرای مغول متفق گشته و محمد شاه را دستگیر کرده نزد هلاکوخان فرستادند و **سلجوق شاه بن سلغرشاه** که از طرف مادر نسبش پادشاهان سلجوقی میرسید حکمران فارس گردید . این امیر ترکان خاتون را در حباله نگاه خویش در آورد ولی یکشب در پایان مستی امرداد تا او را بکشند و بعد با مغولان بنای مخالفت گذاشت . در آخر درسنه ۶۶۲ با مر هلاکوخان دستگیر گردیده کشته شد و بعد از قتل او چون از خانواده سلغری مردی که قابل امارت باشد نمانده

بود هلاکوخان ایالت فارس را به **آبش خاتون** دختر سعدبن ابوبکر داد و آبش آخرین حکمفرمای اتابکان فارس است و درعقد منکو تیمور پسر هلاکو در آمد آبش درسنه ۶۸۶ بدیاردیگر رهسپار گردید .

اتابکان آذربایجان

ایلدگزر یکی از غلامان مسعود سلجوقی بود که از فرط لیاقت و ابراز کفایت درسلک امراء منتظم گردید و بدلقب اتابکی مفتخر شد در آخر حکمرانی آذربایجان یافت و امر او قوت گرفت چنانکه **ارسلان بن طغرل سلجوقی** را پادشاه عراق نموده امور آن حدود هم در دست او افشاد چون ایلدگزر درسنه ۵۶۷ بدار عقبی خرامید پسرش **محمد بن ایلدگزر** جای وی بگرفت و در کمال استقلال در آذربایجان و عراق بحکمرانی پرداخت تا اینکه درسنه ۵۸۱ بدار آخرت شتافت و **قزل ارسلان بن ایلدگزر** که از طرف سلطان طغرل منصب امیر الامراء یافته بود حکمران آن دیار شد ولی طولی نکشید که بین قزل ارسلان با طغرل کدورت حاصل گشت و کار به محاربات کشید در آخر قزل ارسلان در دست امراء خود یاد را اثر تیغ فدائیان کشته شد (۵۸۸) بعد از کشته شدن قزل ارسلان ابوبکر **اتابک محمد** بر جای عم خود نشست. و سلطان طغرل از زندان قزل ارسلان مستخلص شده به عراق رفت **بن ابوبکر بن محمد** و برادرش **قتلغ اینانج** کار بقتال کشید و ابوبکر فائق آمد و درسنه ۶۰۷ رحلت نمود. پس از فوت او برادرش حکمران آذربایجان شد و در آخر سلطان جلال الدین قسدان دیار نمود و سلسله اتابکان آذربایجان را منقرض ساخت .

فصل نهم

اسمعیلیان

راجع بآئین اسمعیلیان و اساس عقیده آنها در فصول گذشته شرحی گفته شد و خلاصه این است که این جماعت تا حضرت امام جعفر صادق با شیعیان اثنی عشریه موافقت و پس از آنحضرت، گروهی اسمعیل بن جعفر را که در زمان پدر وفات کرده بود امام هفتم میدانستند و بتدریج محمد بن اسمعیل را پیغمبر دانسته و بر این عقیده شدند که حق جل و علا هفت پیغمبر یا «ناطق» فرستاده: آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد و محمد بن اسمعیل و هر يك از انبیاء هفت جانشین یا امام صامت دارد. صامت اول که یار و یاور پیغمبر است «اساس» نامیدند و گفتند همچنین که علی علیه السلام امام اول است و «اساس» حضرت رسول اکرم بوده **عبدالله بن میمون القدرح اهوازی** هم «اساس» محمد بن اسمعیل است - عبدالله القدرح چنانکه اشاره کرده ایم مرد زیر کی بوده و میتوان گفت بنیاد اعتقاد اسمعیلیان را که تا آن زمان فرقه کوچکی بیش نبوده و با سایر شیعیان جز در امامت و تأویل احکام چندان فرقی نداشته اند او نهاد و اساس جدیدی برپا کرد و بالتبع نتیجه انقلاباتی در زمان خلفاء تولید گشت که فرو نشانندن آن بسی دشوار بود.

داعیان اسمعیلی برای ثبوت عقیده خود متشبث به اهمیت عدد هفت میگشتند و یکی از حجت‌های آنها این بود که اگر قدری در آفاق نظر افکنیم و در خلقت عمیق شویم خواهیم دانست که عدد کامل هفت است مثلاً آسمانها هفت مرتبه، زمین هفت طبقه است، هفت اقلیم و هفت دریای بزرگ خلقت شده و سوره فاتحه هفت آیه است و قس علیهذا پس انبیاء هم هفت نفر و ائمه هم هفت تنند. همچنین راجع با اهمیت عدد دوازده حجتها اقامه میکردند چه بعقیده آنها آخرین امام دوازده

جانشین یا نقیب دارد مثلاً در اهمیت عدد هفت و دوازده طالب را متوجه اینگونه سؤالات می نمودند که چرا تعداد سیارات هفت است و تعداد بروج دوازده ، برای چه هفته هفت است و سال دوازده ماه ، به چه جهت در سر و صورت انسان بیش از هفت روزنه نیست (دو گوش ، دو چشم دوسوراخ يك دماغ و يك دهان) خلاصه از زمان عبدالله القداح مذهب اسمعیلیه بتدریج با سایر مذاهب شیعه اختلاف پیدا نمود بقسمی که سایر شیعیان هم از آن بیزار بودند ولی از طرف دیگر مذهب اسمعیلی طرفداران جدی پیدا نمود تا بالاخره تأسیس سلطنت فاطمی را در مصر نمودند. در نسب خلفاء فاطمی زیاد از حد بحث شده و جمعی از مورخین بزرگ و محققین بر این عقیده اند که آن خلفاء از اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها نبوده بلکه از اخلاف همان عبدالله بن میمون القداح اهوازی می باشند یعنی ایرانی الاصلند .

در آئین اسمعیلیان نه فقط احکام تأویل میگشته بلکه بر این عقیده بودند که محمد بن اسمعیل باطن احکام را آورده و برای پیروان خود درجاتی قائل بودند و در درجهٔ نهم بزعم آنها سالک بمقامی میرسید که هر گونه نظریهٔ فلسفی را که میخواست میتوانست قبول نماید .

یکی از مبلغین بلکه از رؤسای نامدار اسمعیلیه حسن صباح
 حسن صباح
 است. پدر حسن ، علی بن محمد حمیری از کوفه بقم آمد و حسن در آن شهر متولد گردید و در ابتدا مانند پدرش شیعهٔ اثنی عشری است و بتدریج داعیان اسمعیلی او را بمذهب خود در آوردند و بدست مؤمن نام داعی بیعت کرد و بر اویتی ابن عطاش (احمد بن عبدالملک) که یکی از بزرگترین داعیان اسمعیلی در ایران بود حسن را درری بدید و بپسندید او را نصیحت نمود که بخدمت خلیفهٔ فاطمی در مصر رود. حسن در سنهٔ ۴۶۹ عازم مصر گشت و در آنجا داعی الدعاء کمال پذیرائی را از او نمود و هشتمین خلیفهٔ فاطمی مصر «المستنصر» در حق او انواع محبت بجای آورد ولی حسن موفق بملاقات او نگشت . مستنصر دو پسر داشت مستعلی و نزار . حسن طرفدار نزار گردید و پیروان مستعلی از در مخالفت

با او در آمدند تا اینکه پس از هیجده ماه توقف در مصر او را وادار بترك آن دیار کردند .

چون حسن درسنة ۴۷۳ بپیران مراجعت کرد شروع دعوت بنام نزار پسر بزرگتر مستنصر نمود و از آن تاریخ بین اسمعیلیان ایران که طرفدار نزار گشتند و اسمعیلیهای شمال افریقا که مستعلی را پس از مستنصر میدانستند اختلاف حاصل گشت . حسن صباح در اندك مدتی دامنه تبلیغات خود را در یزد ، کرمان ، طبرستان ، دامغان و سایر نقاط ایران توسعه داد و درسنة ۴۸۳ که از عجایب احوال مساوی است با حساب حروف «الهاموت» قلعه الموت را که همان «الهاموت» است بگرفت و بر قدرتش افزوده گشت . طولی نکشید که قلاع محکم شاه دژ خالنجان (نزدیک اصفهان) سپس ، تون ، قائن و قلعه های محکم دیگر در سایر نقاط ایران بردست پیروان او افتاد و حقیقتاً تشکیل دولتی در میان دولت سلجوقیان داد . حسن برای پیروان خود درجاتی معین کرد رئیس کل را (داعی الدعاة) در میان غیر اسمعیلیان معروف به (شیخ الجبل است) نامید پس از او مقام داعی کبیر و سایر داعیان است سپس مراتب « رفیقان » و « لاصقان » و « فدائیان » است . اما فدائیان گروهی بودند از جان گذشته که بفرمان شیخ الجبل قتلهایی مرتکب گشته خوف و بیم در دل خاص و عام انداختند گرچه این طایفه از اسرار مذهب اسمعیلی واقف نبودند معذک نباید تصور کرد که تمام آنها مردمان بیسواد بودند بلکه برعکس در میان آنها کسانی پیدامیشد که بزبانهای اروپائی آشنائی داشته و در خیمه صلیبیون ، داخل شده و بلباس روحانیون عیسوی در آمده مقصود خود را که قتل یکی از امراء عیسوی بود انجام میدادند . بقدری حسن صباح در میان پیروان خود مقرب گشته بود که هر گاه مادران مشاهده میکردند که فرزندان آنها زنده بر گشته و مقصود او را انجام نداده اند نهایت مکدر گشته گریه مینمودند .

حسن صباح مدتها از قلعه الموت خارج نگشت و حتی بندرت از خانه خود بیرون میآمد . روز گار را بزه و تقدس و تبلیغ آئین خویش و مراعات احکام شرع در میان پیروان خود میگذرانید حتی دو پسر خود را که مرتکب امر خلاف شرع

گردیدند بقتل رسانید . صیت اعمال و رفتار او تا آسیای صغیر و شام رسیده مخالفین را سخت متوحش ساخته بود .

حسن صباح در سنه ۵۱۸ در زمان سلطنت سنجر رحلت کرد
جانشینان حسن
 و کیا بزرگ امید را بجای خود معین نمود .

در زمان اوعده کثیری بدست فدائیان کشته شد که از آن جمله است خلیفه فاطمی الامر بالله و خلفاء عباسی المسترشد والراشد . مخالفین هم بسختی از اسمعیلیان انتقام می گرفتند و در بعضی نقاط آنها را قتل عام کرده از سر ایشان مناره ها می ساختند .

کیا بزرگ امید هم در سنه ۵۳۲ وفات کرد و پسرش محمد جای او نشست . تا سال ۵۵۶ ریاست اسمعیلیان ایران را داشت پس از او پسرش حسن معروف به «حسن علی ذکرة الاسلام» خود را به خلفاء فاطمی منسوب داشته مستقلا دعوی امامت کرد و در سنه ۵۵۹ هجری بنام عید قیامت تشکیل داد دعوی خود را آشکارا ساخت و غدغن نمود که احکام اسلام را بر حسب ظاهر عمل نمایند . رشیدالدین فضل الله مورخ مشهور گوید از آن تاریخ این طایفه را ملاحظه نمایند . حسن بن نامور دیلمی که برادر زن او بود ویرا در سنه ۵۶۱ بکشت و نورالدین محمد برجای پدر تکبه زدو از دیامیان انتقام کشید . این شخص گرچه دارای مسلک و مشرب فلسفی بود ولی عقیده پدر و تعلیمات او را انتشار داد و در سنه ۶۰۷ وفات کرد . پسرش جلال الدین تعالیم پدو جود خود بلکه کیش اسمعیلی را یکسو نهاده خود را مسلمان خواند و با خلیفه عباسی «الناصر الدین الله» روابط دوستی باز کرد ، مادرش را بمکه برای زیارت فرستاد و علماء قزوین را نزد خود دعوت کرد تا اگر در کتابخانه او کتابی برخلاف مذهب سنت و عقیده اسلامی یابند از بین ببرند و از این جهت معروف به «نومسلمان» گردید . در آن احوال چنگیز خان بنای تاخت و تاز در حدود ماوراءالنهر و خراسان گذاشته بود . جلال الدین از دراطاعت درآمد و در آخر در سنه ۶۱۷ بناگهانی رحلت نمود و ظن قوی می رود که او را سموم کرده اند .

پس از جلال الدین «نومسلمان» پسر ده ساله او علاء الدین را بجای پدر

نشان‌دند و چون بسن پانزده سالگی رسید يك گونه ماخولیائی بر او عارض گردید که طاقت شنیدن اخبار ناملائم را نداشت .

در زمان او ناصرالدین حکمران اسمعیلی قهستان، **خواجه نصیرطوسی** را نزد خود جلب نمود و آن مرد بزرگ **اخلاق ناصری** را بنام همین ناصرالدین برشته تحریر در آورد ولی در نسخه ثانی **خواجه دانشمند** از آنکه **دیباچه** آن کتاب نفیس را بنام اسمعیلیان کرده معذور بودن خود را بیان کرده است. علی‌ای حال ناصرالدین قهستانی **خواجه رابه‌الموت** نزد **علاءالدین فرستاد** و رئیس اسمعیلیان قدر و منزلت آن بزرگوار را دانسته از او پذیرائی گرمی نمود .

بین **علاءالدین** و پسرش **رکن‌الدین خورشاه** که بجانشینی خود معین کرده بود کدورت حاصل گشت و در آخر حسن مازندرانى شاید بتحریر **خورشاه** **علاءالدین** را بقتل رساند (۶۵۳) .

چون **خورشاه** جای پدر نشست برای اینکه جنایت او معلوم نگردد، حسن مازندرانى را بقتل رسانید . در ایام ریاست او **هلاکوب** بجانب ایران آمده قلع و قمع اسمعیلیان را بر خود فرض ساخت . شرح افتادن قلاع اسمعیلیان بدست **هلاکوب** و منقرض شدن حکومت آنان و تسلیم گردیدن **خورشاه** به **هلاکوب** (بتصویب **خواجه نصیرطوسی**) و کشته شدن او در ضمن تاریخ **هلاکوب** خواهد آمد .

فصل دهم

غوریان

ابتداء سلطنت غوریان درست معلوم نیست و همین توان گفت که در زمان سلطان محمود غزنوی ولایت غور فتح شد و حکمران آنجا «سوری» نام داشته است یکی از اخلاف «سوری» موسوم به سام آئین اسلام پذیرفت و چون سلطان مسعود بن ابراهیم پادشاه غزنین گشت ایالت غور را بحسین بن سام تفویض نمود و بعد از رحلت حسین پسران او علاءالدین حسن و سام و سوری با بهرام شاه غزنوی از در مخالفت درآمده او را مجبور ساختند بجانب هند فرار نماید و سوری در غزنه نه بر مسند حکومت غزنویان نشست و سام بقیروز کوه از الملک غور برگشت ولی بین راه رحلت نمود و علاءالدین در غور مستقلاً حکم فرما شد و میتوان این شخص را اولین امیر مقتدر غوریان دانست .

بر حسب اختلاف روایتین نام این پادشاه حسن یا حسین است ملقب بعلاءالدین . در ابتداء حکم فرمائی او غور بهرام شاه غزنوی که به هندوستان گریخته بود لشکری گرد

علاءالدین
حسن

آورده بطرف غزنین آمد «سوری» برادر علاءالدین را مغلوب کرده او را بر گاوی نشانند و در شهر غزنین بگردانید و به قتلش رسانید . علاءالدین قصد غزنه کرد و چند مرتبه با بهرام شاه بجنگید و چون بر غزنه مستولی گشت ، هفت شبانه روز به نهب و غارت و کشتن و سوختن پرداخت و نه فقط عمارات غزنویان را بسوزاند بلکه استخوانهای آل سبکتکین (جز محمود غزنوی) را از قبر بیرون آورده آتش زد و باینجهات ملقب به جهانسوز شد . پس از ارتکاب این اعمال زشت بغور برگشت و با علی چتری همدست شده با سلطان سنجر شروع بمخالفت نمود ولی در جنگ شکست

خورد و اسیر گردید . سنجر پس از اینکه بر کیاست و درایت و طبع شعر او آگاه شد ویرا انیس خود ساخت و در آخر حکمرانی غور را بدو مقوض نمود و علاءالدین بفیروز کوه آمده بست و بامیان را بگرفت و در سنه ۵۵۱ هجرت رحلت کرد .

محمد بن علاءالدین (سیفالدین) پس از پدر بر سریر غور نشست و پادشاه نیکوسیرتی بود عمزادگان خود غیاثالدین و معزالدین را که پدرش بی سبب آنها را بزندان افکنده بود مستخلص ساخت و ندیم خود کرد و پس از یکسال و کسری سلطنت در موقع جنگ باغزها در نتیجه غدر یکی از خواص خود کشته شد .

ابوالفتح محمد بن سام از پادشاهان بزرگ و عادل غور است

غیاثالدین

و چون بر جای سیفالدین نشست و قدرتی بهمرسانید عم او

فخرالدین مسعود که حکمران بامیان بود قصد بلاد غور کرد . غیاثالدین بر او غالب آمد و فخرالدین اسیر گشت ولی غیاثالدین در حق عم خود کمال احترام و رأفت رانموده او را مجدداً به بامیان فرستاد . غیاثالدین در ابتدا ملقب بشمسالدین بوده است و در سنه ۵۶۹ غزنین را بگرفت و حکومت آن حدود را به برادر خود شهابالدین داد و در ۵۷۱ هرات را بتصرف خود در آورد . سپس لشکر بشادیاخ نیشاپور کشید و آنجا را در سنه ۵۹۷ فتح کرد همچنین مرو را در قبضه اقتدار خود در آورد و در سنه ۵۹۹ داعی حق را لبیک اجابت گفت . مسجد جامع هرات از آثار او است .

محمد بن سام که ملقب بشهابالدین یا معزالدین است برادر

شهابالدین (محمد بن سام)

اعیانی غیاثالدین بوده و در زمان او لشکر بهندوستان کشید و مولتانرا فتح کرد و دهلی را در قبضه اقتدار خود در آورد و

چون بخراسان برگشت خبر فوت برادر بشنید و مملکت او را بین خویشاوندان خود تقسیم کرد و بمقر خود در غزنین رفت، سپس قصد سلطنت محمد خوارزمشاه مود و له در جنگ شکست خورد و در صد جمع آوری لشکر و دفع مخالفین بود که به بست یکی از اسمعیلیان کشته شد (۶۰۲) .

پس از نهب‌الدین برادرزاده او محمود را در فیروز کوه غور بر سریر سلطنت نشاندند و در زمان او علی‌شاه تکش برادر سلطان محمد خوارزمشاه به غوریان پناهنده گشت و محمود بر حسب درخواست محمد خوارزمشاه و از بیم آن پادشاه عزم تسلیم علی‌شاه را به خوارزمیان نمود و گروهی از اتباع علی‌شاه محمود را بقتل رساندند (۶۰۷).

محمود بن غیاث‌الدین

پس از محمود پسر بزرگ‌ترش سام را که چهارده سال بیش نداشت پادشاه کردند. در سنه ۶۰۷ خوارزمیان فیروز کوه را بگرفتند و دولت غوریان منقرض گردید ولی این طایفه مدت‌ها در هندوستان حکمفرمایی داشتند و حتی بعضی از غلامان آنها به سلطنت رسیده‌اند شرح آن از حدود این تألیف خارج است.

انقراض دولت غزنویان

اولین امیر آن حدود فخر‌الدین مسعود عم سلطان غیاث‌الدین محمد غوری است که در فوق بآن اشاره شد و گفتیم پس از اسارت عم خود مجدداً او را ببامیان فرستاد.

امراء بامیان

پس از فخر‌الدین پسرش شمس‌الدین محمد جای او نشست و مورد توجه سلطان غیاث‌الدین بود چون ایام عمر شمس‌الدین محمد سپری گشت فرزندش بهاء‌الدین قائم‌مقام او شد و فاضل مشهور فخر رازی رساله بهائیه را برای او نگاشته است. پس از فوت او که در سنه ۶۰۲ واقع گشت سلسله امراء بامیان منقرض گشت.

فصل یازدهم

خوارزمشاهیان

نسب سلاطین خوارزم به انوشترکین غرجه میرسید که غلامی بود ترک نژاد این شخص در درگاه سلطان ملکشاه بن آلب ارسلان مقرب گشت و منصب طشت‌داری یافت. پس از او پسرش قطب‌الدین محمد در سنه ۴۹۱ از طرف سلطان سنجر که حکمرانی خراسان را در آن عهد داشت حاکم خوارزم گشت و خوارزمشاه لقب یافت و مرد نیک فطرتی بود اهل علم را دوست می‌داشت. چون وفات کرد پسرش اتسز قائم مقام او گردید.

اتسز در سنه ۵۲۱ جای پدر نشست و با اینکه مرد فاضل و خوش طبع بود نسبت به ولی نعمت خود سنجر مخالفت نموده علم‌یابیگری برافراشت. سبب قرب اتسز در نزد سنجر آن بود که وقتی آن سلطان را مواضعه امراء مستخلص ساخت ولی چون بخوارزم برگشت از در عناد درآمد و سنجر مجبور گردید بدفع او بکوشد و در سنه ۵۳۳ سلطان لشکر بخوارزم کشید و اتسز چاره جز فرار ندید ولی پسرش قتلغ دستگیر گردیده کشته شد. پس از مراجعت سنجر مجدداً اتسز بخوارزم آمده عامل سنجر را خارج نمود و چون این سلطان در ۵۳۶ از قراخانیان شکست خورد یاغی‌گری اتسز بیشتر شد تا اینکه در سنه ۵۳۸ بازم سنجر قصد سرکوبی او را نمود و اتسز از در تملق و چاپلوسی در آمده مورد عفو گردید ولی در باطن دست از اعمال خود برنداشت و حتی ادیب صابر را که رسول سنجر بود در آب جیحون غرق کرد. سنجر در سنه ۵۴۶ بجانب خوارزم آمد و قلعه « هزار اسب » را بگرفت و خوارزم را محاصره کرد. اتسز پیشکشها تقدیم کرد و عذر مافات خواست و بازم عفو سلطان شامل

خالش گشت . در سنه ۵۴۷ سلطان سنجر بدست غزها اسیر گشت و اسارتش بطول انجامید اتسز با خواهر زاده سلطان سنجر موسوم به رکن‌الدین محمود همدست گشته خیالها در سرداشت ولی سنجر از اسارت مستخلص گشت و در سنه ۵۵۱ اتسز در حدود نسا بجهان دیگر رفت .

ایل ارسلان
 ایل ارسلان در زمان پدرش اتسز حکمرانی جنید یافت و چون او بمرد بخوارزم آمده جای پدر گرفت . در زمان او قراخانیان که بودائی مذهب بودند قصد کشور خوارزم کردند و ایل ارسلان در رفع شر آنان برآمد که ناگاه مریض گشته پس از هفده سال سلطنت بدرود حیات گفت (۵۶۷) .

سلطان‌شاه و تکش پسران ایل اسلان
 پس از ایل ارسلان پسر کوچک او سلطان شاه بیاری مادرش جای پدر نشست و برادر بزرگتر او «تکش» در آن اوقات در جند بسر میبرد . چون بین این دو برادر در ابتدای کار بصلح خاتمه نیافت تکش با مساعدت قراخانیان قصد خوارزم نمود سلطان‌شاه به نیشابور بگریخت و مادر سلطان‌شاه در دهستان بدست تکش افتاده بقتل رسید . از اتفاق بین تکش و قراخانیان کدورتی حاصل گشت . سلطان‌شاه موقع را مغنم شمرده با آنظایفه همدست گردیده و قصد خوارزم نمود . تکش آب جیحون را در معبر آنان انداخته راه را مسدود کرد و رئیس قراخانیان چون دید اهالی خوارزم طرفدار سلطان شاه نیستند مراجعت نمود . یک فوج از لشکریان خود را تحت امر او بگذاشت . جنگ وجدال بین دو برادر ادامه داشت و در سنه ۵۸۳ تکش «شادیاخ» را بگرفت و سال بعد بطوس آمد و بین دو برادر نفاق به وفاق مبدل گشت . در سال ۵۸۵ مجدداً بین دو برادر جنگ در گرفت و تکش قهر «سرخس» را در قبضه تصرف خود در آورد و خراب نمود ولی باز هم کار بصلح خاتمه یافت سپس در تعقیب شکایت قتلغ اینانج از طغرل امیر سلجوقی تکش بطرف عراق عزیمت نمود و قلعه طبرک را درری بگرفت در همان حال شنید که سلطان‌شاه خوارزم را محاصره کرد و بنابراین در ۵۸۹ عازم خراسان شد و «کو تووال» سرخس مفاتیح قلعه و

خزاین آنشهر را به تکش دادودست سلطان‌نشاہ را از آنحدود کوتاه نمود. اینخبر بقدری درسلطان‌نشاہ اثر کرد که پس ازچندروز از کثرت اندوه جهان فانی را بدرود گفت و تکش سلطان بالاستقلال گردید .

درخلال این مدت طغرل سلجوقی قلعه طبرک را درری بگرفت و چنانچه در ضمن تاریخ سلجوقیان عراق شرح دادیم طغرل درجنگ باتکش بدست قتلغ ایپانج کشته شد و تکش از ری بهمدان آمد و لشکر خلیفه «ناصرالدین الله» را مغلوب کرد وامور عراق را باو مفوض گردانید. درسنه ۵۹۱ یونس خان پسر تکش بغداد را شکست داد و باوجود اینکه تکش در سقناق شکست خورد هیمت او کاسته نشد. چه در همانسال بازم لشکر خلیفه را مغلوب کرد وصیتش در عراقین بلند گردید. تکش در آخر عمر «بوقوقان» را در «سقناق» شکست داد وتصمیم گرفت اسمعیلیان را سر کوبی نماید و قطب‌الدین محمد را به محاصره ترشیز مأهول ساخت. و در همان احوال (۵۹۶) تکش بدرود حیات گفت .

محمد خوارزمشاه از پادشاهان بزرگ و بدبخت این سلسله است چه با آنکه ممالک وسیعی را فتح نمود و رشادت و لیاقت بخرج داد در آخر مصادف با حمله مغول گردید و جبن او را بگرفت تا آنکه در کمال بدبختی و بیچارگی در جزیره

قطب‌الدین یاء‌الدین محمد خوارزمشاه

آبسکون داعی حق را لبیک اجابت گفت . علاء‌الدین محمد پسر تکش است و در ایام پدر امور خراسان باو محول گشت هنگام محاصره ترشیز و سر کوبی اسمعیلیان خبر رحلت پدر بشنید و بجانب خوارزم روان شد و در همانسال (۵۹۶) بر تخت سلطنت نشست . چون شهاب‌الدین و غیاث‌الدین غوری خبر وفات تکش بشنیدند لشکر بمر و کشیده و در طوس قتل و غارت بسیار نموده در سنه ۵۹۷ شادیاخ آمدند و حتی تا گرگان و بسطام شحنه فرستادند لشکریان محمد خوارزمشاه در همانسال «شادیاخ» را از غوریان بگرفتند و سرخس رفتند آنجا را هم فتح کردند. سپس خوارزم بمر و هرات رفته آنحدود را در قبضه اقتدار خود در آورد. از طرف دیگر

غوریان هم راحت نبودند و لشکر آراسته عزم طوس کردند و در همان احوال غیاث‌الدین بدزود حیات گفت ولی امراء غور هرات و مرو را مجدداً بگرفتند. شهاب‌الدین غوری در مرو با لشکر خوارزمشاه مصاف داد و شکست خورد و باز هم آن شهر بدست خوارزمشاهیان افتاد و در سنه ۶۰۰ هرات هم فتح شد.

شهاب‌الدین غوری غیبت محمدشاه را از خوارزم مغنم شمرده عازم آنحدود شد ولی کاری ازپیش نبرد چه سلطان خود را بخوارزم رسانیده غوریان را درهزاره اسب شکست فاحش داد و در آخر کار به صلح خاتمه یافت بدین نحو که سلطان متعرض کشور غوریان نشود و آنان هم طمع در متصرفات خوارزمشاه نمایند.

چون شهاب‌الدین غوری کشته شد گرفتن متصرفات آنها برای خوارزمشاه سهل گردید چه از یک طرف هر قطعه از کشور آنها بدست امیری افتاد و از طرفی دیگر اهالی و بعضی از منتقدین هرات سلطان را بگرفتن آنحدود تشویق و تحریص مینمودند بنابراین طولی نکشید که خوارزمشاه مالک آنحدود گردید. در همان اوقات مازندران از یک طرف و کرمان از طرف دیگر در تصرف خوارزمشاه درآمد.

در سال ۶۰۶ خوارزمشاه بجهاتی عزم تسخیر ماوراءالنهر کرد بخارا و سمرقند را بگرفت و از حیحون عبور نموده لشکر گورخان پادشاه قراختائیان را شکست داد (۶۰۷) و از آنجا بطرف «تراده» رفت و حکمران آنجا گرچه در اول مخالفت نمود در آخر چاره جز تسلیم شدن ندید. شکست لشکر قراختائیان و استخلاص ماوراءالنهر انعکاس عظیمی بخشید و هیبت سلطان را زیاده از حد کرد چنانکه او را «ظل الله» خواندند و اسکندر ثانی گفتند. ولی فتح کشور قراختائیان ایرانرا همجوار بامغولان کرد و سدی که بین این مملکت و آن طوایف وحشی بود از میان برداشته شد گرچه گورخان راحت نشست و باز هم بین خوارزمشاه و قراختائیان جنگ در گرفت و بواسطه خیانت شحنه سمرقند و امیر دیگر که در موقع رزم پشت کردند شکست بر لشکر خوارزم وارد آمد ولی اکثر بلاد مفتوحه در دست سلطان محمد باقی ماند.

در سال ۶۱۱ غزنین در تصرف خوارزمشاه درآمد و اتفاقاً درخزائن آن شهر مراسلاتی از خلیفه بغداد دست آمد که دال بر تحریک غوریان و مخالفت با خوارزمشاه بود. سلطان اظهار این مطلب جایز ندانست ولی کینه در دل داشت تا آنکه بلاد آن اطراف را تا سرحد هندوستان ضمیمه ملک خود کرد. و پسر لایق خود جلال الدین را امیر آنحدود نمود سپس برای انتقام از ناصرالدین الله خلیفه بغداد از علما فتوی گرفت که مستحق خلافت سادات حسینی میباشند و بر هر کس که از عهده بر آید واجب است آنرا خلیفه سازد آنگاه علاءالملک را که از کبار سادات بود نامزد خلافت کرد و قصد بغداد نمود (۶۱۴).

در همان حال اتابک سعد را در ری و اتابک ازبک را در همدان شکست داد و چون به اسدآباد همدان رسید سرمای سختی رخ داد که اکثر چهارپایان تلف شدند خوارزمشاه تصور نمود که این سرما از آن سبب است که او قصد خلیفه عباسی کرده بنا بر این مراجعت اختیار نمود.

با همه این احوال تصور نمیرود که خوارزمشاه بکلی از خیال عزل خلیفه منصرف گردید ولی مقارن همدان اوقات بین خوارزمشاه و چنگیز سخت کدورت حاصل گشت و منجر بحمله مغول گردید.

خوارزمشاه را جبن گرفت و بلاد بدست مغولان وحشی ویران گردید و شادت جلال الدین سودی نبخشید شرح این قضایا در فصل مربوط به حمله مغول خواهد آمد.

فصل دو از دهم

ادبیات و علوم و صنایع

آثار ایرانیان در زبان تازی

روح آریائی نژاد ایرانی، قوه تصور و خلاق این قوم، افکار فلسفی آنها، معارف پروری و صنعت دوستی بزرگان این ملت که زمام امور خلافت را در دست داشتند و حتی چندی خلفا را مطیع خود نمودند مهمترین تأثیر را در تمدن اسلام داشته است. چون مسلمین برای تحصیل قرآن و فهم آیات و معانی بلند آن ناگزیر از فرا گرفتن زبان عربی بودند طولی نکشید که این زبان در تمام ممالک اسلامی زبان علمی و ادبی گردید. شعرا در غالب الفاظ عربی شعر میگفتند و نویسندگان دانشمندان بدان زبان مطالب علمی و ادبی را برشته تحریر در میآوردند تا آثار آنها در تمام بلاد اسلام خوانده شود و با سایر دانشمندان بدان نحو تبادل افکار نمایند. در فصل دوم نام چند نفر از شعرا و نویسندگان ایرانی در صدر اسلام برده شد و زحمات این ملت را در علم و ادب عربی بطور خلاصه بیان نمودیم اینک نام عده ای از مشاهیر و دانشمندان ایرانی که در میدانهای مختلف علوم و صنایع و آداب، آثار گرانبهائی از خود بیادگار گذاشته اند در این فصل ذکر میشود و برای اینکه این مجموعه تا اندازه ای جامع باشد چند سطری از شرح حال دانشمندان که در فصل دوم فقط بذکر نام آنها اکتفا شده خواهیم پرداخت.

نظم عربی

پدر این شاعر نامی در جنگ تخارستان اسیر گردید. بشار در حوالی بصره بدنیآ آمد و کور مادر زاد بود. عمر خود را گاه

بشار بن برد

در بصره وزمانی در بغداد گذرانید . گویند این شاعر باطناً به آئین زردشت مستعد بود چه در ضمن اشعار خود آتش را تقدیس نموده و اشاراتی کرده است که مردم آن زمان او را «زندیق» خواندند و حتی مهدی خلیفه عباسی درباره او سوء ظن برد . بشار یعقوب بن داود وزیر خلیفه راهجو کرد و یعقوب فرصت غنیمت شمرده امر داد تا او راهفتاد تازیانه زدند و در اثر آن بشار در سن نود سالگی بدرود حیات گفت (۱۶۶) ابونواس در اهواز در سنه (۱۳۹) از مادر ایرانی بدنیا آمد .

ابونواس

تحصیلات خود را در بصره نمود و در دربار هارون و امین مقرب گشت . در هجو ید طولائی داشته و در سرودن اشعار عاشقانه ، مرثیاتی ، قصاید راجع بشکار مهارت بخرج داده است . حافظه فوق العاده داشت و چون بسن پیری رسید دست از عیش و نوش برداشت بزهد و تقوی پرداخت و در اینخصوص هم دارای اشعار زیبایی است .

ابراهیم و پسرش اسحق در فن غنا و ساختن آهنگهای موسیقی شهرتی بسزا دارند . پدر ابراهیم ماهان نام از فارس بعراق عرب مهاجرت کرد و ابراهیم در کوفه متولد گردید و موسیقی را در موصل بیاموخت و در این فن بقدری استعداد

ابراهیم و اسحق فارسی معروف بموصلی

داشت که بزودی بزرگترین استاد عهد خود گردید و در دربار مهدی و هارون الرشید مقرب شد .

پسر ابراهیم اسحق در سنه ۱۵۰ متولد شد و جای پدر بگرفت و درباره او معتصم خلیفه چنین گفته: که هر وقت اسحق میخواند بنظر من چنین می آید که مملکت من وسیعتر میشود . اسحق در فقه و حدیث هم دست داشته و مأمون در حق او گفته است: که اگر اسحق در فن غنا شهرت نداشت من او را قاضی مینمودم زیرا کردار و رفتار او از قضاة آن عهد نهایت بیشر است .»

در بست متولد گردید . چون سبکتکین آن شهر را فتح کرد ابوالفتح را در خدمت خود آورد . این دانشمند در نظم و نثر ید طولائی داشته و مشهورترین قصیده او قصیده البستی است

ابوالفتح علی بستی

که چندین مرتبه شرح شده است . درسنة ۳۹۹ در بخارا وفات کرد .

ابوالحسن در باخرز متولد گشت غیر از مرتبه شعر و شاعری

باخرزی یکی از علماء مذهب شافعی محسوب میشود ، خط

هم خوب می نوشته مدتی از عمر را در دروایر دولتی گذرانید .

دوره زندگانی او در فقر و غنا بگذشت و در مسافرتهای خود دچار صدمات و زحمات

روزگار گردید . کتاب *دمية القصر* که دنباله *یتیمه الدهر* ثعالبی است برشته تحریر

در آورده . درسنة ۴۶۷ در باخرز در مجلس بزمی بقتل رسید .

ابوالمظفر محمد ایبوردی در ایبورد (در خراسان) بدنیا آمده

ولی اصلا عرب و از طایفه بنی امیه است . اشعار او تحت سه

عنوان تقسیم شده عراقیات ، نجدیات و وجدیات و نیز کتابی

راجع بتاریخ ایبورد و نسا نوشته که ازین رفته است . ایبوردی درسنة ۵۰۷ در اصفهان

مسموم گردید

عمیدالدین در ابرز (فارس) بدنیا آمده و وزارت اتابک

مظفرالدین سعد بن زنگی را داشته ابوبکر بن سعد اورا

باتهام خیانت محسوس ساخت و در زندان رحلت نمود (۶۲۴)

اسدین
نصر ابرزی

غزل زیبائی از او بیادگار است که در زندان سروده .

ابواسمعیل حسن معروف بطغرائی ایرانی الاصل است و در

اصفهان متولد گردید . این دانشمند نه فقط از شعری

معروف است بلکه در سیاست و تدبیر ملک ید طولائی داشته و وزیر سلطان مسعود

سلجوقی امیر موصل گردید و پس از او باتهام بیدینی کشته شد (۵۱۳) قصیده معروف

«لامية العجم» او است و در دیوانش خواجه نظام الملک معروف را بکرات مدح کرده

است^۱ .

طغرائی

۱- سایر شعراء بزرگ اسلام غیر از آنچه در متن ذکر شده است :

مسلم بن ولید معروف به صریع العوائی از عوالی خانواده یکی از انصار است . تولدش

در کوفه بوده و در سنة ۱۸۷ یا ۲۰۸ رحلت کرد

بقیه در صفحه بعد

ابوالعناهیة اهل حجاز است (فوت ۲۱۳)

نثر مسجع و ادبی

پدرش اهل خوارزم و مادرش طبرستانی خواهر طبری مورخ مشهور است ، يك چند در حلب نزد سيف الدوله بسربرد ، سپس در بخارا خدمت ابوعلى بلعمی در آمد ، بعد از مدتی او را

ابوبکر
خوارزمی

هم ترك گفت و مدتی در نیشابور ، سیستان ، اصفهان و شیراز اقامت کرد . ابوبکر در هجرت نمودن ید طولائی داشت از این جهت عتبی وزیر سلطان محمود غزنوی او را گرفته بزندان افکند و چون از حبس مستخلص گردید بگرگان رفت و طرف توجه

بقیه از صفحه قبل

ابن الرومی پدرش یونانی بوده و در بغداد متولد شده است وزیر معتضد خلیفه او را مسموم کرد (۲۸۳) .

البحتری از قبیله طی بوده و در سنه ۳۸۴ رحلت کرد .

متنبی در کوفه متولد شده و در جوانی دعوی نبوت کرده ولی شکست خورد و او را در زندان افکندند تا اینکه توبه کرد . مقام بلندی در شعر و شاعری دارد . در مراجعت از خدمت عضدالدوله در شیراز بدست يك عده قطاع الطریق پدوی کشته شد (سنه ۳۵۴) .

ابوالعلاء معری یکی از بزرگترین شعراء و فیلسوف مشرب عالم اسلام است . اشعار زیبایش قرنها مورد توجه دانشمندان گشته و از نقطه نظر فلسفی جنبه بدبینی دارد . قصاید ایام جوانی او در تحت عنوان «سقط الزند» و اشعار دوره کهلنش بعنوان «لزوم مالا یلزم» است . این شاعر فیلسوف در معرفه اللعنان (سوریه شه لی) از قبیله یعنی در سنه ۳۶۳ بدنیای آمده در سن چهار سالگی يك چشم و بعد چشم دیگرش نابینا گردیده .

ابوالفرج محمد دمشقی است و در فن شعر استعارات و تشبیهات زیاد بکار برده است .

ابن المعلم (ابوالفنائم) نزدیک واسط بدنیای آمده اشعار زیبای او را خاص و عام از بر می نمودند . و عاظ بالای منابر و درویشان در مجلس سماع خود آنرا میخواندند . (فوت ۵۱۲)

شریف محمد (ابولیلی) شاعری است زبردست . در بغداد متولد شده و از اخلاف ابن عباس است . در فن هزل سرائی استاد بوده خواجه نظام الملک او را گرامی میداشته مؤلف مجموعه قصص است بنام «الصادح والباغم» در حدود دوهزار بیت (فوت او در کرمان در سنه ۵۰۴ واقع شد) .

هبة الله (ابن سناء الملک) معروف القاضی السعید است . از فضلاء عالیمقام مصر بوده و در ادبیات مقامی ارجمند داشته . صاحب دیوان «دار الطراز» ، فصوص الفصول مجموعه اشعاری است که از مکاتبات ادبی او استخراج کرده اند (فوت در قاهره سنه ۶۰۸) .

عمر بن الفارض یکی از بزرگترین شعرای صوفی مشرف عالم اسلام است در قاهره تولد شده وهم در آن شهر وفات کرده (سنه ۶۳۲) دیوان او را که گنجینه اسرار عرفانی است نوه اش علی مرتب کرده است .

شرف الدین محمد (البوصیری) صاحب قصیده معروف به «قصیده البرده» است که در عالم اسلامی شهرتی بسزادارد و بکرات شرح شده (در مصر متولد و در سنه ۶۱۵ وفات نموده)

صاحب اسماعیل بن عباد گردید . وفاتش در سنه ۴۸۳ یا ۳۹۲ رخ داد . رسائلش در نشر شهرتی بسزا دارد .

بدیع الزمان در همدان بدنیا آمد و مدتی در اطراف بلاد
بمسافرت گذرانید وی دارای حافظه غریبی بود . در نظم و
نثر قدرت تام داشته و با کمال سهولت و سرعت اشعار فارسی

بدیع الزمان همدانی

را در قالب عربی در میآورد مقامات حمیدی مجموعه ایست از حکایات کوچک با
انشاء ظریف و پراز کلمات مشکل ، وفاتش در چهل سالگی سنه ۳۹۸ در غزنه رخ داد .

نحو و علم اللغة

احتیاج بفهم معانی قرآن و دانستن اصطلاحات مشکله ، و ترکیب آیات ، علم
نحو و لغت را توسعه داد .

عالم فرانسوی (ارنست رنان) ثابت کرده است که اولین علماء اسلام در این
رشته مدیون مدرسه گند شاپورند که در آن منطق ارسطو تدریس میشده است .
علی ای حال در صدر اسلام دو مکتب بزرگ در بصره و کوفه پدید آمد .

اهالی بصره مخلوطی بودند از ایرانی و عرب که به دوزبان مختلف صحبت
میراندند و در این شهر است که اولین مکتب علمی زبان عربی تأسیس شد . گویند
مؤسس این مکتب ابو الاسود است ولی اولین دانشمند مشهور این مکتب ابو عمرو
بن العلاء است که در قرائت قرآن شهرتی بسزا داشته و معلم خلیل است . خلیل
بن احمد که او هم سمت معلمی سیبویه را داشته یکی از استادان بزرگ آن مکتب
و تنظیم قواعد علم عروض را باو منسوب داشته اند . خلیل دارای تألیفی است در
لغت موسوم به « کتاب العین » که در آن حروف بر حسب صوت تنظیم و ترتیب شده

۱ - از جمله نثر نویسندگان نام حریری از همه مشهورتر است . ابو محمد القاسم الحریری
صاحب مقامات معروف در بصره متولد شده و در سال ۵۱۵ وفات کرده . رسالات دیگری هم
در ادبیات دارد که از آن جمله است « درة الغواص فی اوهام الخواص » .

است. این دانشمند تألیف خود را در خراسان شروع کرده و پس از مرگش لیث بن مظفر آنرا خاتمه داد.

کمی بعد از تأسیس مکتب بصره مکتب کوفه ایجاد شد و در این مکتب بزبان متداول «زنده» بیشتر اهمیت میدادند تا به بعضی قواعد مصنوعی صرف و نحو. مؤسس آن را ابو جعفر محمدالرؤاسی معاصر با خلیل بن احمد میدانند و شاگرد این دانشمندان کسائی معروف است.

در قرن چهارم هجری که کوفه و بصره دیگر در مقابل بغداد اهمیتی نداشت دو مکتب سابق الذکر یکی گردیده تشکیل مکتب بغداد را داد. در اینجا بيمورد نیست بدانستگاه معروف نظامیه شود که بهمت خواجه نظام الملک تأسیس گردید و اکثر مدرسین و معلمین آن ایرانی بوده و مواد مختلفه شعر، علم اللغه، معانی بیان حکمت الهی و فقه در آن تدریس میشد.

ایرانیان در زبان عرب زحمات بی اندازه کشیده و مشهورترین دانشمندان آنها در نحو و عدم اللغه از اینقرارند.

سیبویه اهل بیضاء فارس است. در سن ۳۲ سالگی به بصره آمد و تحصیلات خود را در آنجا با تمام رسانید. تألیف مشهور او موسوم به **الکتاب** حجت علمای نحو است. در سن چهل سالگی نزدیک شیراز رحلت نمود (۱۷۷ یا ۱۸۰)

علی بن حمزه از شاگردان معروف رؤاسی و خلیل بن احمد است مدتی برای تحصیل زبان عربی خالص در میان عربهای باده بسربرد. کسائی یکی از هفت قراء کلام الله مجید است و یکطرز خواندن مخصوص آورد هارون الرشید تربیت امین و مأمون را با او وا گذاشت. این دانشمند رقیب سبویه بوده و در سن ۱۸۲ نزدیک ری رحلت کرده است. کتاب «رساله فی لحن العامه» از تألیفات اوست.

ابوز کریبان زیاد معروف به فراء شاگرد کسائی و از خانواده دیلمی است. مدتی در بغداد بتدریس نحو اشتغال داشت. در

سال ۲۰۷ در سن ۶۳ سالگی در راه مکه رحلت نمود .

ابوعبیده پدر و مادر ابوعبیده از یهودیان ایرانی بوده و در
معمر بن مثنی بصره متولد گردید و هم در آن شهر رحلت کرد. قریب دو یست
 رساله در نحو و لغت عرب نوشته ولی چون شعوبی بوده و در یکی از تألیفات خود
 بسختی بر عرب حمله کرد اهالی بغض او را در دل گرفتند بقسمی که چون درسنة
 ۲۰۹ رحلت کرد جنازه او را احدی مشایعت نمود . یکی از شاگردان او ابونواس
 شاعر معروف است .

سعید بن مسعده معروف به اخفش اوسط در بلخ بدنیآ آمده
اخفش و محتمل است ایرانی الاصل باشد . گرچه از سیویه مسن تر
 بوده ولی بشاگردی او افتخار میکرده و تألیف آن دانشمند را محفوظ داشته است .
 وفاتش درسنة ۳۱۵ واقع شد .

قاسم در هرات بدنیآ آمده و پدرش یونانی است مدتی در بصره
قاسم بن سلام و کوفه نزد اصمعی و کسائی و دانشمندان دیگر تحصیل کرده
 سپس مربی اولاد هرثمه حکمران خراسان گردید و هجده سال قاضی کیلیکیه بود.
 در زمان عبدالله بن طاهر بخراسان رفت و مورد توجه او واقع گشت . از تألیفات او
 یکی غریب المنصبت است که برای نگارش آن چهل سال زحمت کشیده است . در
 سنة ۲۲۲ در مکه یامدینه وفات نموده است .

ابوحاتم سهل اصلا سیستانی است و مدتی در بغداد گذرانید
سهل بن محمد کتاب معمر بن منسوب باوست همچنین تألیفی دارد موسوم
 به «کتاب النخل» ابن درید و «مبرده» از شاگردان او میباشند . رحلت در ۲۵۰ .

ابومحمد بن عبدالله بن مسلم پدرش ایرانی و اهل مرو بوده
ابن قتیبه ابن قتیبه در بغداد یا کوفه متولد گردید و نه فقط در علم نحو
 و لغت متبحر گشت بلکه در تاریخ و حدیث یکی از مشاهیر عصر خود گردید . کتاب
 عیون الاخبار ، کتاب المعارف ، ادب الکاتب ، طبقات الشعراء از تألیفات اوست .
 وفاتش در ۲۷۶ در بغداد رخ داد .

احمد بن داود ایرانی الاصل است. در ادبیات و جغرافی، تاریخ و نجوم ید طولائی داشته. کتاب النبات که یکی از تألیفات اوست يك گونه کتاب ادبی است که مستخرجه آن در خزانه الادب محفوظ مانده. کتاب « اخبار الطوال » را از نقطه نظر ایران دوستی برشته تحریر در آورده و فاتش در سنه ۲۸۲ واقع شد.

ابوحنیفه
دینوری

کاتب و خوش نویس معروف بوده دارای تألیفی است موسوم به کتاب الالفاظ کسه راجع بلغات مترادف نوشته شده. عبدالرحمن در سال ۳۲۰ در گذشته است.

عبدالرحمن بن
اسحق همدانی

ابوالفضل هروی در هرات متولد شده و صاحب کتاب « مفاخر المقاله » است (رحلت ۳۲۸) .

ابوالفضل هروی

عبدالله جعفر معروف به ابن درستویه اهل فسای فارس است و در ۳۴۷ در بغداد بدرود حیات گفت. شاگرد مبرد عالم

ابن درستویه

نحوی و لغوی مشهور است.

حسن بن عبدالله اهل سیراف (در کنار خلیج فارس) بود پدرش « عبدالله » قبلاً « بهزاد » نام داشته و زردشتی مذهب بوده است. حسن مدتی به سافرت پرداخت و چند گاهی در

حسن بن
عبدالله

عمان، شوش و بغداد تحصیل علم و کمال نمود و علم اللغة را از « ابن درید » بیاموخت با اینکه قریب چهار سال منصب قضاوت داشت در همان احوال بتدریس نحو میپرداخت و نیز انزوا و گوشه گیری را خوش داشته از دست رنج خویش (استنساخ کتب) اعاشه میکرد و باطناً دارای افکار معتزله بود و در سنه ۳۶۹ وفات نمود.

ابوعلی حسن بن احمد در فسا متولد گردید و برای تحصیل در سن هیجده سالگی به بغداد آمد. مدتی دربار سیف الدوله در حلب و عضدالدوله در شیراز گذرانید. کتاب « ایضاح »

حسن بن احمد
فارسی

و « تکمله » را بنام عضدالدوله نگاشت و در سنه ۳۷۷ در بغداد رحلت کرد.

ابن خالویه
 ابو عبدالله الحسین ملقب به ابن خالویه دارای حافظه فوق العاده بوده و در نحو و لغت نهایت تبجر داشته و اصلاً خوزستانی است. در تحویل علم حدیث هم زحمت کشیده و معلم این علم در مسجد مدینه بوده. پس از آن بحلب رفت و در خدمت شعرای آن دیار درآمد. یکی از تألیفات او کتاب « لیس » است راجع به مستثنیات لغات عرب (رحلت ۳۷۱).

ازهری
 ابو منصور محمد بن احمد در هرات بدنیا آمد و در سفر منگ بدست قرامطه اسیر گشت و پس از مدتی بوطن خویش برگشت کتات « تهذیب اللغة » در معنی لغات عرب تألیف اوست. در سال ۳۷۰ در وطن خویش وفات کرد.

صاحب بن عباد
 ابوالقاسم اسمعیل در طالقان بدنیا آمد و وزیر مؤید الدوله و فخر الدوله دیلمی بوده. اهل علم و هنر از خوان احسان او بهره مند بودند و در ترویج فضل و کمال نهایت جدیت مینمود شخصاً هم در علم و ادب مقامی ارجمند داشته اشعار و رسائل او موضوع کتاب « کافی الکفات » است. همچنین کتابی در معانی لغات عرب در هفت مجلد برشته تحریر در آورده موسوم به « محیط » که جلد سوم آن موجود است. این دانشمند در سنه ۳۸۵ بدرود حیات گفت.

ابن فارس رازی
 ابو الحسین احمد مدتی در همدان تدریس میکرد و بدیع الزمان از شاگردان اوست. فخر الدوله دیلمی او را برای تربیت پسر خود ابوطالب بری طلبید از عجایب آنکه این مرد ایرانی طرفدار جدی عرب بوده. « مجمل فی اللغة و فقه اللغة » تألیف اوست. در سنه ۳۹۵ در ری وفات کرد.

احمد بن محمد هروی
 احمد اهل هرات و شاگرد ازهری بوده. کتاب « غریبین » راجع باصطلاحات مشکل قرآن و حدیث تألیف اوست. (رحلت ۴۰۰).

حسن بن
محمد نیشابوری

حسن بن محمد نیشابوری گذشته از اینکه در معنی کلمات و اصطلاحات مشکل قرآن و حدیث زحمت کشیده «المجسطی» بطلمیوس را هم شرح کرده (رحلت ۴۰۶).

ابومنصور
عبدالمکمل الثعالبی

ابومنصور در نیشابور متولد گردید. مهمترین تألیفات او از اینقرار است: یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر (راجع به تذکره شعرای عصر خود) لطائف المعارف (مجموعه ایست از حکایات و اطلاعات) فقه اللغة (کتاب لغات مترادف) لطائف الصحابه و التابعین (بعضی از کلمات حکمت فرجام صحابه و تابعین). این دانشمند رسالات و کتب متعددی در نحو برشته تحریر در آورده است. کتاب «الغرر» که یک قسمت آن راجع به تاریخ قدیم ایران است منسوب باوست (رحلت ۴۲۹).

ابوالحسن طاهر بن
باباشاد

ابوالحسن ایرانی الاصل است ولی عمر خود را در مصر گذرانده و در دیوان قاهره اشتغال داشته و پس از مدتی دست از این شغل برداشت و بخدا پرستی پرداخت. کتاب «المقدمه» در نحو تألیف اوست (رحلت ۴۷۰).

ابوبکر عبدالقاهر
جرجانی

ابوبکر رساله ای در عوامل نحو نوشته که طرف توجه عموم طالبین گردیده و بکرات طبع و نشر شده است. (رحلت ۴۷۱).

ابوالقاسم الحسین مؤلف محاضرات الادب و مقررات الالفاظ قرآن است (رحلت ۵۰۲).

ابوالقاسم الحسین

یحیی بن
علی الخطیب

این دانشمند در تبریز متولد گردیده است. علم حدیث را در «صور» تحصیل نمود و علم اللغة را از ابوالعلاء معری فرا گرفت. چندسال در مصر بتدریس اشتغال داشته سپس به بغداد آمد و مدرس مدرسه نظامیه گردید (رحلت ۵۰۲).

ابوالقاسم
محمود زمخشری

معروف به «جارالله» است در زمخشر (خوارزم) بدنیا آمد در ایام جوانی بمسافرت و تحصیل علم پرداخت و یکی از علمای معتزله است. از جمله تألیفات او یکی تفسیر قرآن

است معروف به **کشاف** دیگر «**کتاب المفصل**» در نحو. **مقدمه الادب** (کتاب لغت عربی بفارسی) **کتاب الامکنه** (در جغرافیا) **نوابغ الکلم** «مجموعه ایست راجع بضرر المثلهاى متداوله» **اطواق الذهب** در اخلاق (رحلت ۵۳۸هـ).

این دانشمند گذشته از معلومات ادبی دارای اطلاعات فقهی

بوده تألیفات او عبارتست از: **مصباح** (در معانی لغات فقهی)

المغرب فی ترتیب المغرب (در لغات مترادف) **الاقناع**

(شرح مقامات حریری) رحلت او در سنه ۶۱۰ واقع شد.

سراج الدین یوسف السکاکی در خوارزم متولد شد و مؤلف

مفتاح العلوم در نحو و علم بیان است.

(رحلت ۶۳۶)^۱

ابوالفتح
ناصر المطرزی

سراج الدین
یوسف السکاکی

۱ - مشاهیر علماء نحو و علم اللغة غیر از آنچه در متن ذکر شده :

محمد بن احمد المستنیر از موالی است در بصره متولد شده معروف به قطرب و

شاگرد سیبویه است (رحلت ۲۰۶) کتاب «المثلث» تألیف اوست.

الاصمعی «عبدالمک» اصلا عرب است و در بصره متولد شده تألیف متعددی دارد

منجمله کتاب الخمل - (رحلت ۲۱۶هـ).

المبرد «محمد بن یزید» در بصره متولد شده و مؤلف کتاب «کامل» در نحو است

(رحلت ۳۸۵هـ)

ابن درید «ابوبکر محمد بن الحسین» در بصره متولد شده و اصلا اعمانی است مؤلف

جمهره و کتاب الاشتاق است (رحلت ۳۲۲هـ).

المفضل صاحب کتاب الامثال و مفضیات (رحلت ۱۷۰هـ).

ابن الاعرابی «محمد بن زیاد» رحلت ۲۳۱هـ.

ابوالعباس ثعلب «احمد بن یحیی ابن الاعرابی» مؤلف کتاب الفصحیح و قواعد الشعر

(رحلت ۲۹۱هـ).

المطرز «ابوعمر محمد بن عبدالواحد الزاهد» رحلت ۳۴۵هـ

ابن اثیر «ضیاء الدین فخر الاسلام نصرالله در جریره ابن عمر در احل دجله در کردستان

بدنیا آمده و خدمت صلاح الدین را قبول کرده است مؤلف المثل السائر. برهان. الازهار و غیره

است (رحلت ۶۲۷هـ). ابن اثیر را نباید با مجدالدین بن اثیر که مورخ مشهوری است یکی دانست

تاریخ

اولین مورخین اسلام بنگاشتن «مغازی» یا جنگهای حضرت رسول پرداختند و پیشرفت علم حدیث که یکی از پایه‌های اساسی حقوق اسلام است موجب شد که بیش از پیش در شرح حال شاعر مقدس اهتمام شود و همچنین تحقیق در اشعار قبل از اسلام محققین را بر این واداشت که در اطراف قضایای تاریخی که ضمن اشعار بدان اشاره شده توجهی نمایند .

یکی از مشاهیر صدر اسلام «حماد بن شاپور» معروف به الراویه است. سابقاً اشاره بحیات این دانشمند ایرانی شد و گفتیم که یکی از استادان مالک بن-انس است . الراویه اعجوبهٔ زمان خود بشمار میرود و در کلیهٔ معلومات آن عصر دست داشته و میتوان گفت دائرةالمعارف متحرك بوده چه نه فقط در حدیث و تفسیر بلکه در علم انساب ، لجه‌های مختلف عرب و تشخیص انشاء جدید و قدیم تازی و اشعار دورهٔ جاهلیت و عهد اسلام متبحر بوده است. ذکر او در این محل از این سبب است که این مرد ایرانی الاصل (پسر شاپور دیلمی) در تاریخ عرب هم اطلاعات وافی داشته و در اینخصوص زحماتی کشیده است .

از طرف دیگر مورخین اسلام اطلاعاتی راجع بتاریخ یهود و افسانه‌های ملی ایران حاصل نمودند و ترجمهٔ «خداینامه» و کتب دیگر از فارسی عبری باب تحقیقات را باز کرد .

مشاهیر و دانشمندان ایرانی که در این رشته در زبان عرب زحمت کشیده‌اند از اینقرار است :

احمد بن یحیی معروف به البلاذری در زمان خلافت متوکل
و مستعین و معتز میزیسته و معتز تعلیم و تربیت فرزند خود

البلاذری

«عبدالله» اباو و اگذار کرد تألیفات او عبارتست از: کتاب فتوح البلدان - انساب- الاشراف و عهد اردشیر که از فارسی عبری ترجمه کرده . این دانشمند بواسطهٔ صرف مقدار کثیری «بلاذری» مبتلا بر مرض دماغی شد و در اثر آن رحلت نمود (۲۷۹).

طبری
 محمد بن جریر در آمل طبرستان بدنیا آمده و بمصر، شام و عراق مسافرت نموده در علوم مختلفه از قبیل حدیث، فقه و تفسیر و تاریخ مقام بسیار از جمندی حاصل کرد. کتاب **تهذیب الاخبار و تفسیر کبیر، اخبار الرسل والملوک** (تاریخ مشهور) از تألیفات اوست (رحلت در بغداد. ۳۱) ابوالفرج اصلا عرب و از اخلاف بنی امیه است و در اصفهان متولد شده و در بغداد تحصیل کرده است. تألیف مشهور او «**کتاب الاغانی**» است که او دارای مطالب مهم ادبی و تاریخی است (رحلت سنه ۳۵۶)

**عمادالدین
کاتب الاصفهانی**
 عمادالدین کاتب اصفهانی که او را الوه عقاب مینامیدند در اصفهان متولد گردید و در مدرسه نظامیه بغداد تحصیلات خود را پایان رسانید و در اغلب جنگهای صلاح الدین ایوبی با او همراه بود و پس از وی انزوا اختیار کرد و به تحریر و مطالعه مشغول گردید. تاریخ صلاح الدین و فتح شام را برشته تحریر در آورده و از تألیفات او یکی «**البرق - الشامی**» است که بدان عنوان تاریخ زمان خود را در هفت جلد مرقوم داشته، دیگر «**نصرة الفتره**» (تاریخ سلجوقیان و وزرای آنها) و خریدة القصر (تذکره شعرای قرن ششم هجری) است و رحلت او در سنه ۵۹۷ رخ داد.

عتبی
 ابو نصر محمد عتبی اصلا عرب است ولی در ایران متولد شده و در دربار سبکتکین و پسرش محمود غزنوی مشاغل مهمی داشته. شاهکار او **کتاب الیمینی** است. در تاریخ یمین الدوله محمود (رحلت ۴۲۷). حمزه از فرقه شعوبیه بوده و حدیث نموده است اما ملاه صحیح اسامی تاریخی ایران را بدست آورد و تاریخ او از این حیث قابل توجه است.

سمعانی
 سمعانی در مر و متولد شد و ملقب به تاج الاسلام است ملحق تاریخ بغداد کاتب را برشته تحریر در آورد و کتاب الانساب از تألیفات دیگر اوست (رحلت ۵۶۲)

شمس‌الدین ابوالعباس احمد بن خلکان در اربل بدنیا آمده
واز اسلامه برمکیان است که به شام، حلب، دمشق، اسکندریه

ابن خلکان

مسافرت کرده ومدتی در دمشق سمت قضاوت داشته ودر قاهره در مدرسه فخریه
تدریس مینموده . تألیف مشهور او «وفیات الاعیان» در شرح حال رجال بزرگ
ودانشمندان اسلام است (غیر از رجال قرن اول هجری . ابن شاکر الکلبی شرح
حال بزرگانی که در «وفیات الاعیان» فراموش شده برشتهٔ تحریر در آورده ونام آنرا
«وفات الوفيات» گذاشته وفات ابن خلکان در سنهٔ ۶۸۱ رخ داد .

محمد در حدود نسا بدنیا آمده وکاتب سلطان جلال‌الدین
منکبرنی بوده وتا آن جوان دلیر حیات داشت خدمت او
را ترك نگفت ده سال پس از رحلت جلال‌الدین تاریخ

محمد بن احمد نساوی

حیات او را به عربی برشتهٔ تحریر در آورد .

۱ - مشاعر مورخین اسلام غیر از آنچه در متن ذکر شده :

موسی بن عقبه معروف بامام‌المغازی از موالی بوده (فوت ۱۴۱)

ابن اسحق (ابو عبدالله محمد) از مدینه، اسکندریه و بعد بکوفه و ری رفت . تألیف
او موجود نیست ولی مقداری از مطالب آن در کتاب ابن هشام محفوظ مانده . (فوت ۱۵۱)
الواقدی در مدینه متولد شده طرف توجه یحیی بن خالد برمکی گشت . صاحب
«کتاب‌المغازی» است (فوت ۲۰۲) .

الصولی (ابوبکر محمد بن یحیی) از خانوادهٔ شاهزادهٔ ترك چرجانی است پدرش
سولتکین از آئین زردشت بدین اسلام مشرف گشت (فوت صولی ۳۳۵) .

مسعودی (ابوالحسن علی) اصلا عرب است و در بغداد متولد شده و مسافرت بسیار
کرده تألیف مهم او «اخبار الزمان» است که در سی جلد بوده و فقط یک جلد آن تا این دوره
رسیده است تألیفات دیگر او عبارت است از کتاب الاوسط ، مروج الذهب و تنبیه و الاشراف
(رحلت در حدود ۳۴۵) .

ابن الندیم (ابوالفرج محمد بن ابی یعقوب) معروف به «الوراق» صاحب تألیف معروف
به «فهرست» است (فوت در حدود ۳۸۶) .

موفق‌الدین موفق‌الدین ابوالعباس در دمشق بدنیا آمد و تألیفی دارد موسوم به
«عیون الانبیاء» در تاریخ ط (رحلت ۶۶۹) .

ابن الاثیر ابوالحسن علی بن عزالدین در جزیرهٔ بن عمر نزدیک دجله در کردستان
بدنیا آمد صاحب تألیف معروف به «الکامل فی التاریخ» و «اسدالغابه» (در احوال اصحاب رسول)
و ایام است (فوت ۳۶۰)

ابن عبری (ابوالفرح) بصر طیب یهودی ملاطیه بوده و تألیف عیسوی در آمده
بقیه در صفحهٔ بعد

حدیث و علم الرجال

احادیث حضرت رسول در مسائل مختلفه نهایت اهمیت را برای مسلمین داشته و چون خواستند آن بیانات عالیّه را جمع آوری کنند مسئله صحت و سقم بعضی از آنها در پیش آمد و علم حدیث برای این مقصود وضع شد تا احادیث حقیقی از احادیث ساختگی تمیز داده شود. چون موضوع فقه نهایت قابل توجه علماء صدر اسلام بوده اولین احادیثی که کسب اهمیت نمود مربوط بآن رشته بود ولی بتدریج شامل رشته‌های دیگر گشت. در تألیفات معروف به «مسند» احادیث بر حسب قول آخرین رواة نقل گردیده و موضوع حدیث در نظر گرفته نشده است اما در کتب موسوم به «مصنف» احادیث را بر حسب موضوع برشته تحریر در آورده یعنی ابواب معینی برای مسائل شرعی، حقوقی، اخلاقی و امثال ذلك تنظیم شده تا قضاة و طالبین بتوانند بسهولة مطلب خود را دریابند. مسئله دیگری که بعد مورد بحث واقع شد شخصیت، امانت و درستی «رواة» است و این مطلب موضوع علم دیگری گشت موسوم بعلم الرجال.

بزرگترین علماء حدیث که آثار آنها حقیقه شاهکار است و برای این مقصود زحمات زیادی بخود داده ایرانی بوده‌اند. آثار این بزرگان را بمرور ایام شرح و تلخیص نمودند و برای اینکه عموم استفاده کنند چهل حدیث که اساس احکام اسلام بعد از کلام الله مجید است انتخاب کرده بر آن شرح نوشتند.

مشاهیر علماء حدیث که ایرانی بوده‌اند بشرح ذیل است.

بقیه از صفحه قبل

یکی از روحانیون دانشمند آن کیش گردید. مهمترین تألیف او بزبان عربی کتاب «مختصر تاریخ الدول» است که علاوه بر تاریخ دارای اطلاعات طبی و ریاضی است فوت او در مراغه سنه ۶۸۸ رخ داد.

جاحظ عمر بن یحیی معروف بجاحظ مورخ نبوده ولی تألیفات زیادی در مطالب مختلفه دارد و یکی از مشاهیر دانشمندان اسلام است صاحب مکتبی است موسوم به «جاحظیه» مهمترین تألیفات او «کتاب البیان والتبیین» و «کتاب الحيوان» است (رحلت ۲۰۰).

بخاری
 ابو عبدالله محمد بن اسمعیل در بخارا بدنیا آمده جدش «بردیزبه یا یزدیزبه» نام داشته است در سن ۱۶ سالگی به عربستان مسافرت نمود و تحصیل علم حدیث کرد. سپس مصر بلکه آسیای اسلامی را برای این مقصود طی کرد و چون به بخارا برگشت ششصد هزار حدیث با خود آورد و فقط ۷۲۷۵ حدیث را معتبر دانسته در تألیف مشهور خود موسوم به «صحیح» جای داد بخاری تفسیری هم در قرآن دارد (رحلت ۲۵۶).

مسلم
 ابوالحسین بن الحجاج معروف به مسلم در نیشابور متولد گردید و بحجاز، عراق، شام و مصر برای جمع آوری حدیث مسافرت کرد و با بخاری کمال دوستی و موودت را داشت. تألیف مشهور او که آنهم «صحیح» نام دارد یکی از کتب حدیث معتبر اهل سنت است (رحلت ۲۶۱).

ابوداود
 سلیمان بن الأشعث در سیستان متولد گردید و مدتی در مسافرت گذرانید تألیف او موسوم به «سنن» دارای احادیثی است که جنبه فقه دارد. در سنه ۲۷۵ رحلت نمود.

ترمذی
 ابو عیسی محمد ترمذی در ترمذ بدنیا آمده و هم در آنجا مرده است تألیف او راجع به حدیث موسوم به «جامع» است که در آن اختلاف آراء مذاهب را شرح داده. این دانشمند کتاب دیگری دارد معروف به شمائل که شرح قیافه و شمائل حضرت ختمی مرتبت است (رحلت ۲۷۹)
ابن ماجه
 ابو عبدالرحمن احمد در نسا متولد گردید و بقاهره و دمشق مسافرت کرده است تألیف او موسوم به «سنن» است کتابی

هم راجع به تاریخ قزوین نوشته که از بین رفته است (رحلت ۲۷۴)

نسائی
 ابو عبدالرحمن احمد در نسا متولد گردید و بقاهره و دمشق مسافرت کرده. بواسطه انتشار احادیث بر له خانواده علی و اولاد او علیهم السلام در دمشق مورد غضب عامه گردیده او را از مسجد برانندند و لگد مال کردند. در اثر این حادثه در رمله یا مکه بدرود حیات گفت تألیف مشهور

ادبیات و علوم ایرانیان در زمان تازی ۲۴۱

اوموسوم به «سنن» است که در جزئیات شرایع و احکام اطلاعات مفیدی بدست آورده است (رحلت ۳۰۳)

عبدالله بن عبدالرحمن دارمی در سمرقند بدنیا آمده و «مسند» را تألیف کرد (رحلت ۲۵۵)

دارمی

عبدالرحمن بن ابی حاتم درری بدنیا آمده و در طوس در سال ۳۲۷ رحلت کرده صاحب کتاب «الجرح والتعديل» است

ابن ابی حاتم

درشش جلد .

ابونصر احمد کلابادی در بخارا متولد شد و در سنه ۳۹۸ رحلت نمود . تألیف او راجع است به نام «حفاظ» که در صحیح

کلابادی

بخاری اشاره شده است .

حمد بن محمد خطابی در بست بدنیا آمده و هم در آن شهر در سال ۳۸۸ وفات کرده است . تألیفات او شرح کتب معتبر

خطابی

شرعیات است . در آخر عمر میل به تصوف نموده و گوشه گیری اختیار کرده است .

محمد بن عبدالله در نیشابور متولد شد و تا حجاز مسافرت کرده اغلب از طرف سامانیان مأمور رسالت در دربار آل بویه میگرددیده ، مدتی افکار تشیع داشته و کتاب «المستدرک»

محمد بن
عبدالله (البیع)

تألیف اوست (رحلت سنه ۴۰۵) .

ابوبکر محمد بن الحسن اصفهانی در بغداد تحصیل کرده بری آمده اقامتش در آن شهر مشکل گردید به نیشابور و غزنه

ابوبکر اصفهانی

رفت و معروف به استاد شد . در مراجعت از غزنه بین راه مسموم گردید (۴۰۶) و جسد او را به نیشابور بردند و مقبره اش زیارتگاه گردید . کتابی راجع به تعریف اصول حنفی دارد .

ابوالقاسم الحسین بن علی الوزیر ایرانی الاصل است و یکی از اجدادش بهرام نام داشته ولی در مصر بدنیا آمده است .

المغربی

از تألیفات اوجز کتاب **الانیاس** در اسامی قبایل عرب چیزی باقی نمانده رحلت
 ۴۱۸ یا ۴۲۸ .

این دانشمند ایرانی الاصل نزدیک بغداد در سنه ۴۲۱ متولد
 شده پدرش هبة الله وزیر قائم بالله بوده وعمش سمت قضاوت
 داشته است . در یکی از مسافرت ها بدست غلام ترك خود کشته شد . این دانشمند
 عمر خود را در تحصیل و تحقیق اسامی خاص مربوط به علم حدیث و املاء آنها صرف
 کرده و کتاب اکمال تألیف اوست تاریخ رحلتش نامعلوم است .

ابونصر علی

ابونعیم در اصفهان متولد گردید و یکی از علماء شافعی است
 تألیفات او عبارتست از: **حلیة الانبیاء** (تاریخ اولیاء و مقدسین)
طب النبی (مجموعه احادیثی است راجع به طب) تاریخ

**ابونعیم
 احمد اصفهانی**

رحلت ۴۲۹ .

علمای اصفهان

ابوبکر احمد بن الحسین در بیهق بدنیا آمده و مدتی در جمع
 آوری حدیث رنج سفر بخود داده است در نیشابور مدرس فقه
 شافعی بوده و فتاوی آن مذهب را درده جلد بنام **کتاب السنن والاثار** جمع آوری
 نموده است (رحلت ۴۵۸) .

بیهقی

ابو محمد الفراء البغوی در بغشور بین هرات و مرو متولد
 گردیده است ، تألیفات او مصابیح السنه ، شرح السنه و
 تفسیر قرآن است (رحلت سنه ۵۱۰ یا ۵۱۶)

بغوی

عبد الغافر بن اسمعیل فارسی در نیشابور متولد شده
 بافغانستان و هند مسافرت کرده است - تألیفاتش از این قرار
 است : کتاب الاربعین (خلاصه احکام اسلام در چهل حدیث) مجمع الغرایب ، مفهوم
 «شرح صحیح مسلم» (رحلت سنه ۵۲۸) .

فارسی

ابوطاهر سلفی در اصفهان بدنیا آمد و به بغداد و اسکندریه
 مسافرت کرده و در مصر بتدریس اشتغال داشته است از

سلفی

تألیفات او یکی **بلدانیه** است مجموعه چهل حدیث که هر یک را در شهری بدست آورده دیگر **نذکره شیوخ** بغداد است فوت او در ۵۷۶ در مصر واقع شد .

فقه

اجرای احکام سهل و ساده اسلام در موارد مخصوص ، علم فقه را پدید آورد و مقصود از فقه و علم حدیث در ابتدای امر این بود که از روی کلام الله و بیانات شارع مقدس قواعدی بدست آید تا قضاة در موقع صدور حکم مراعات آنرا نموده از آن میزان تجاوز نمایند . پس پایه علم فقه کلام الله و احادیث بوده مدت مدیدی قضاة حق آنرا داشتند که بموجب رأی خود صدور حکم نمایند سپس دو فرقه گشتند یکی را اصحاب رأی یعنی آنهائیکه با جهاد شخصی معتقد بوده و دیگر طرفداران صدور حکم فقط باستناد حدیث .

چهار نفر از بزرگترین فقهای اهل سنت چهار مذهب **حنفی**، **مالکی**، **شافعی** و **حنبلی** بوجود آوردند، راجع باین چهار مکتب و مؤسسين آن در فصل دوم مختصری بحث شده است و در اینجا فقط این موضوع را بخاطر میآوریم که ابوحنیفه ایرانی الاصل بوده و بزرگترین استاد مالک موسوم به حماد بن سبور الراءیه معروف است که پدرش ایرانی و ازموالی بوده. ابن حنبل گرچه عرب بوده ولی در مرو متولد شده است . غیر از این چهار مذهب يك مذهب دیگر هم تأسیس شد موسوم به ظاهریه که مؤسس آن چنانچه در ذیل گفته خواهد شد ایرانی بوده است. صورت مشاهیر فقهای بزرگ اسلام که ایرانی یا ایرانی الاصل بوده اند از این قرار است :

ابوسلیمان ایرانی الاصل است و در کوفه متولد شده و مؤسس مذهب ظاهریه است که صدور حکم را بر حسب ظاهر آیات قرآن و حدیث معتقد و منکر قیاسند. مذهب او در ایران و هند و عمان منتشر گردید اما طولی نکشید که از بین رفت ولی در مغرب و اسپانیا دارای پیروان زیادی گشت (رحلت ۲۷۰)

**ابوسلیمان داود بن
علی اصفهانی**

ابو اسحق ابراهیم تولدش در فیروز آباد واقع شده و پس از تأسیس مدرسه نظامیه باصرار شاگردان خود تدریس آن دانشگاه را عهده دار گشت. مهمترین تألیف او مذهب و «کتاب النبیه» است در فقه شافعی (رحلت ۴۷۶).

ابراهیم بن
علی شیرازی

امام الحرمین (ابوالمعالی) در قریه نزدیک نیشابور بدنیا آمده و چهار سال در مکه و مدینه تدریس نموده و ملقب با امام الحرمین شد. نظام الملك برای او مدرسه‌ای در نیشابور تأسیس کرد.

عبد الملك
جوینی

این دانشمند در فن خطابه هم ید طولائی داشت و چون بدرود حیات گفت عزای عمومی در نیشابور گرفته شد. تألیفاتش از اینقرار است: **نهایة المطلب** (در فقه شافعی) **لورقات** (در احکام اسلام) **مغیث الخلق** (در ثبوت برتری مذهب شافعی بر سایر مذاهب اهل سنت) رحلتش در سنه ۴۷۸ واقع گشت.

ابوالمحسن عبدالوحید رویانی در طبرستان متولد شد و از علماء بزرگ شافعی است و تألیف او «بحر المذهب» بزرگترین

رویانی

تألیفی است که در آن مذهب موجود است. رویانی طرف توجه خواجه نظام الملك واقع گشت و در آمل مدرسه‌ای تأسیس نمود و در آخر بدست اسمعیلیان کشته شد (۵۰۲).

ابوالحسن کیا در طبرستان بدنیا آمده و در نیشابور تحصیل کرده و طرف توجه بر کیا رق واقع گردید و در مدرسه نظامیه تدریس

ابوالحسن کیا

نمود. او را بسبب مرتبه عالی و نفوذ عظیمش «کیا» ملقب ساختند. تألیفات او اصول الدین و احکام الدین است (رحلت ۵۰۴).

ابوشجاع احمد اصفهانی: در قرن ششم هجری میزیسته. مؤلف «تقریب» در فقه شافعی است.

قرائت کلام الله و تفسیر قرآن

جمع آوری آیات کلام الله مجید و ترتیب سوره‌های قرآن بعد از حضرت رسول اکرم واقع گشت. چهار نفر از صحابهٔ ابی بن کعب معاذین جبل، زید بن ثابت و ابو زید انصاری هر کدام مجموعه‌ای از آیات برای خود جمع آوری کرده بودند و جمعی هم تمام آیات کلام الله یا بعضی از آنرا از حفظ داشتند. پس از رحلت حضرت رسول مشاهده شد که حفاظ قرآن یکی بعد از دیگری بیدار عقبی می‌روند بنابراین عمر، ابو بکر را واداشت تا امر بجمع آوری آیات دهد و برای این مقصود از طرف خلیفهٔ اول شخص زید بن ثابت معین شد که این امر را بعهده گرفته آیات را در یک نسخه جمع نماید.

عمر که مواظب این امر بود فقط آیات مکتوب را قبول میکرد که دو نفر شاهد آنرا تأیید نمایند. پس از درج سورهٔ فاتحه سوره‌های دیگر را بر حسب طول آنها یکی بعد از دیگری قرار دادند و بدین نحو سوره‌های کوچک در آخر قرآن، قرار گرفت. این نکته قابل توجه است که سوره‌هایی که در آخر کلام الله است در مکه نازل شده در صورتیکه بعضی از سوره‌های بزرگ که در صدر قرآن واقع شده در مدینه نازل گشته و مقصود این است که ترتیب این سوره‌ها بر حسب زمان نزول نیست باری چون زید از این امر فارغ گشت نسخه‌ای که تهیه گردید بدست عمر افتاد و پس از او بدخترش حفصه رسید،

در زمان عثمان مسئلهٔ خواندن قرآن مطرح شد لذا این خلیفه زید بن ثابت و بعضی از قرشیان را دستور داد تا تمام نسخه‌های موجودهٔ قرآن را جمع کرده و اساس را نسخه‌ای که نزد حفصه بود قرار داده يك نسخهٔ قطعی تهیه نمایند. چون اینکار با تمام رسید عثمان نسخه‌ای که تهیه شد و نسخه‌ای که در زمان ابو بکر تنظیم شده بود نگهداشته بقیه را از بین برد. در زمان حکمرانی مروان در مدینه بامر او نسخهٔ زمان ابو بکر را از بین بردند و مصحف موجود از روی همان نسخه‌ای است که در زمان عثمان تنظیم شده.

با همه این احوال بتدریج خواندن قرآن که اساس عقاید، فقه و اخلاق مسلمین است طرف توجه واقع گشت و دو رشته علم بوجود آمد یکی علم قرائت و دیگر تفسیر. برای قرائت مکتبه‌هایی در مکه، مدینه، بصره و کوفه تأسیس گشت و در ابتدا بروایات شفاهی با ذکر نام یکی از اساتید بزرگ اکفای می‌گشت ولی بعد چون اختلافات روایات شفاهی در طرز قرائت، کلام مجید زیاد گشت روایات کتبی جای شفاهی را بدرفت. در قرن دوم هجری **یعقوب الحضرمی** راجع باقسام مختلف قرائت تالیفی نمود ولی کلیه کتبی که در این موضوع در آن اوان تا قرن چهارم تألیف شده از بین رفته و قدیمترین رسالاتی که در اینخصوص موجود است تألیفات مختصر ابن خاقان و ابن مهران است که آنهم در قرن چهارم هجری نگاشته شده.

از صدر اسلام معانی و اصطلاحات قرآن مجید و توضیح در اطراف بعضی از آیات کلام الله مورد سؤال و استفهام از صحابه و اتباع گردید ابن عباس که مدتی هم در خدمت حضرت علی علیه السلام بسر برده در تفسیر بعضی آیات بکرات اظهار معلومات کرده است و بتدریج علم تفسیر بر اهمیت خود افزوده تألیفات بسیاری در اینخصوص بوجود آمد که از آن جمله است **آثار ابن قتیبه، الزجاج، طبری، نیشابوری** و طوولی نکشید که عرفا و معتقدین بوحدت وجود مانند **سهل بن عبدالله التستری** (شاگرد ذوالنون مصری) آیات قرآنی را بسبب عرفان تفسیر نمودند. ولی در مقابل این عرفا که اساس عقیده آنها بعتیده ما آریائی است عده دیگر بتفسیر قرآن بر حسب ظاهر آیات پرداختند.

اسامی بزرگترین مفسرین ایرانی از اینقرار است :

این مرد در نیشابور متولد شد و از خانواده ارمنی و عیسوی است که بدین اسلام مشرف گردیده است واحدی در خدمت ثعالبی تحصیل نمود و در سنه ۴۶۸ وفات کرد. از تألیفات او

ابوالحسن
علی الواحدی

عبدالله بن عمراهل بیضاء فارس است. پدرش در زمان اتابک ابوبکر بن سعد مقام قضاوت داشته و خود هم در شیراز بدان شغل اشتغال داشت و در آخر به تبریز رفته هم در آن شهر بدرود حیات گفت (۶۸۵).
تألیف مهم او موسوم به «انوارالتزیل و اسرارالتأویل» تفسیر مختصر جامعی است دیگر از تالیفات او از این قرار است. غایة الفصوی (در فقه شافعی) مصباح الارواح (در الهیات) توالی الانوار (در ماوراء الطبیعه) تاریخ ایران را هم بفارسی برشته تحریر در آورده و موسوم است به نظام التواریخ.

حکمت الهی و علم کلام

علماء اسلام خود را مکلف دانستند در مقابل یهودیان و مخصوصاً عیسویان مقیم سوریه که با اصول آئین اسلام ایرادات یا ردی وارد می نمودند بمدافعه پردازند و جوابهای عقلی و منطقی دهند. این مسئله علم که کلام و الهیات را بوجود آورد طولی نکشید که در میان مسلمین اختلافاتی حاصل نمود و میدان بحث وسیع تر گشت مسائل جبر و تفویض، قدمت یا حدوث کلام الله مجید که مختصری از آن در فصل دوم شرح داده شد مطرح گشت و تالیفات مهمی در رد و قبول این مسائل نگاشته شد. مشاهیر ایرانیانی که در الهیات زحمت کشیده و تالیفات گرانبھائی یادگار گذاشته اند از قرار ذیل است:

ابومنصور محمد بن محمود نزدیک سمرقند بدنیا آمده و آراء مذهبی او چندان فرقی با آراء اشعریها نداشته و در هند، ماوراءالنهر و ترکیه دارای پیروان زیاد گردید و در سنه ۳۳۲ رحلت کرد.

ماتوردی

ابولیت سمرقندی عالم حنفی مذهب است که در الهیات، فقه، تفسیر و علم اخلاق اطلاعات کافی داشته است

ابولیت
سمرقندی

(رحلت ۳۸۳)

محمد
غزالی

ابو حامد محمد در قریه غزاله نزدیک طوس بدنیا آمده .
الهیات را در نیشابور نزد امام الحرمین تحصیل کرد . نظام -
الملک اورا گرمی داشت و مدتی در نظامیه بغداد تدریس
نمود و قریب سیصد نفر در مجلس درسش حاضر می گشتند . ولی پس از چهار سال آن
مقام را ترک گفت و بزهد و گوشه گیری پرداخت و در صدد برآمد علم را با ایمان
توأم کند . این دانشمند صوفی مشرب بوده و به دمشق ، بیت المقدس مکه و اسکندریه
مسافرت کرده و معروف بحجة الاسلام است . آثار قلمی او متعدد و مهمترین آنها از
ایستاد است : **جواهر القرآن ، عقیده ، الدر الفخره** (راجع بر روز رستاخیز)
احیاء علوم الدین ، میزان العمل ، کیمیای سعادت (بغاسی) **ایها الولد**
(در اخلاق) **بسیط ، وسیط و وجیز** (در مسائل فقهی) **تحاقه الفلاسفه** (رد بر فلسفه
یونانی) **مقاصد الفلاسفه - المتقذ من الضلال** (در فلسفه و غیره) غزالی در سنه ۵۰۵
وفات نمود .

احمد
غزالی

ابوالفتوح مجدالدین بعد از برادرش محمد غزالی جای
اورا در مدرسه نظامیه بگرفت و بخطبه و وعظ پرداخت . افکار
او متمایل به تصوف و عرفان بوده و احیاء العلوم را خلاصه
کرده است . رسالاتی در تصوف دارد و از آن جمله است **منهاج الایات - « بوارق »**
که در آن فرق بین غنا حرام و غناء حلال بیان کرده وفات او در قزوین سنه ۵۲۰
رخ داد .

نسفی

نجم الدین ابو حفص عمر در نسف ماوراءالنهر بدنیا آمد و
یکی از بزرگترین علماء حنفی عصر خود بشمار میرود
مشهورترین تألیفش کتاب **« عقاید »** است و قصیده مفصلی در دوهزار بیت سروده و
در آن اختلافات چهارمذهب سنت را شرح داده است (وفات ۵۳۷) .

شهرستانی

ابوالفتح محمد در شهرستان خراسان متولد گردید و در
نیشابور به تحصیل پرداخت سپس بزیارت بیت الله الحرام
مشرف گشت و در مراجعت سه سال در بغداد اقامت گزید . پس از مراجعت بوطن

خود در سال ۵۴۸ هجرت رحلت نمود ، از جمله تالیفات او یکی کتاب «الملل والنحل» است که در آن شرح عقاید فرق مختلفه اسلامی و مشربهای فلسفی را دارد . کتابی هم در تاریخ فلاسفه برشته تحریر در آورده . دیگر از تالیفات او نهایت الاقدام (در الهیات) و مصارعة الفلاسفه است .

ابوعبدالله
قزوینی
جمال الدین ابوعبدالله قزوینی در حدود سنه ۶۲۹ کتاب « مفیدالمعلوم » را که مجموعه ایست از مسائل مذهبی ،

اخلاقی ، جغرافیائی و تاریخی برشته تحریر در آورده است

فخرالدین رازی
فخرالدین درری بدنیا آمده و در آن شهر و مراغه تحصیلات خود را با تمام رسانیده به ماوراءالنهر و غزنه مسافرت نموده است در آخر درهرات رخت اقامت گسטרده و هم در آن شهر در ۶۶۰ بدرود حیات گفت تالیفات او قابل توجه خاص و عام گردید و طرز مخصوصی در ترتیب و تلفیق آورد . خطبه های او نهایت مؤثر بوده و جمعی را بدین اسلام مشرف ساخته است ، مهمترین آن تالیفات از اینتقرار است: محصول (فقه) مفاتیح الغیب (در تفسیر کلام الله مجید) اسرار التنزیل و مطالب العالیه (در الهیات) مباحث الشرقيه و محصل (در طبیعت و ماوراءالطبیعه) سرالمکتوم (در اوضاع کواکب) اختیارات العلائیه که اصلا به فارسی بوده و به علاءالدین خوارزمشاه تقدیم شده و سپس آنرا به عربی ترجمه کرده اند .

از حکماء و دانشمندان بزرگ شیعه اثنی عشریه است که بواسطه کثرت معلومات و اطلاعات عمیق او در حکمت و ستاره شناسی نزد هلاکونهایت مقرب گردید و در موقع فتح

خواجه نصیر
طوسی

۱- یکی از دانشمندان معروف که اصلا عرب است و نسبت خود را به ابوبکر میرساند جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن ابن الجوزی است که در بغداد متولد گردیده و در اکثر رشته های علوم آن عصر دارای تالیفات متعددی است منجمله : تقویم اللغه (در لغت) منتظم (تاریخ) ذهب المسبوك (تاریخ سلاطین) اخبار الاذکیا ، کتاب الحمفا ، کتاب القمص ، وفا ، مناقب ، جامع المساند (در حدیث) منطق المفهوم (در حدیث) تحقیق ، عجایب العلوم القرآن ، مختصر ، زادالمسیر ، تبلیس ابلیس ، حدائق ، لغات المنافع طب الروحانی ، تبصرة الاخبار کتاب المدحش و غیره . غیره (فوت ۵۹۶)

بغداد بدست مغولان چند هزار جلد کتاب را از اتلاف محفوظ داشت قبل از تسلط هلاکو خواجه نصیر را اسمعیلیان در نزد خود جلب نموده بود و چون در فصل مربوطه به اسمعیلیان اشاره باین موضوع شده از تکرار آن صرف نظر میشود. خواجه نصیر متجاوز از پتجاه الی شصت تالیف دارد که مهمترین آنها از این قرار است : جواهر الفراید و تجرید العقاید (در مسائل فقهی) فصول و اوصاف الاشراف در فلسفه این دور ساله در ابتدا بفارسی بوده و بعد بعربی ترجمه شده است . زبدة الادراک و تذکره (در نجوم) الباب الهیبه (در حفظ الصحه) وافی ، زیج ایلخانی بزبان فارسی برشته تحریر در آمده و بعد بعربی ترجمه شده است . - کتاب اخلاق ناصری (فارسی است) رحلت این دانشمند در سنه ۶۷۲ در بغداد رخ داد .

فلسفه

این مسئله مورد توجه است که قبل از اسلام قرنهای دوریه و اطراف آن کتب یونانی را بزبان سریانی در آورده بودند و چون سوریه بدست عرب افتاد از آن کتب بتدریج استفاده شد . از طرف دیگر در دانشگاه گندشاپور که انوشیروان تاسیس کرده بود تدریس فلسفه و طب میشد و در شهر حران (در بین النهرین) بعضی از دانشمندان آن از ریاضیات و نجوم اطلاعات کافی داشتند . در زمان خلافت بنی عباس مخصوصاً در عهد مامون بسیاری از کتب سریانی که ترجمه فلسفه و علوم یونانی بوده بعربی در آوردند و فلسفه ارسطو کسب توجه دانشمندان اسلام را کرده مشغول تحقیق و تدقیق گشتند .

مامون که بزور بازوی خراسانیان بر ارمین برادر خود آمدونزد ایرانیان تربیت شده تمایلات ایرانی داشت ایجاد مؤسسه در بغداد نمود موسوم « به بیت - الحکمة » و کتابخانه ای به آن ضمیمه کرد . این مؤسسه در عالم اسلام تولید نهضت علمی فوق العاده ای نموده و از طریق اسپانیا در اروپای خواب آلود تأثیر عظیمی کرد در زمان اقتدار آل بویه که خلفاء بنی عباس دست نشانده آن سلسله گردیدند

بهمت ملول علم پرورد شیعه مذهب این سلسله در قرن چهارم هجری مجمعی بنام **اخوان الصفا** از فیلسوفان تشکیل یافت .

اسامی بزرگترین فیلسوفان ایرانی که تألیفات آنها به عربی است از اینقرار

است :

احمد سرخی
احمد بن طیب در سرخس متولد شده و معروف به « تلمیذ کندی » است (یعنی شاگرد کندی) احمد معلم خلیفه معتضد بود و در نتیجه افشاء رازی کشته شد (سنه ۲۸۶) از این دانشمند تألیفی موجود نیست .

پدر این سینا حکمرانی شهر کوچکی را نزدیک بخارا داشته و ابوعلی در صغر سن تحصیل فلسفه و طب نمود و در سن ۱۷ سالگی نوح بن منصور سامانی را معالجه کرده در دستگاه او مقرب گشت . شیخ الرئیس بعد از فوت پدر خود بخوارزم نزد علی بن منصور رفت و چون سلطان محمود غزنوی او و عدد از علماء دیگر را از خوارزمشاه بطلبید ابوعلی ناچار بخراسان و گرگان مسافرت کرد و از آنجا بری ، قزوین و همدان شتافت و وزیر شمس الدوله دیلمی گردید . در زمان پسر شمس الدوله موسوم بتاج الدوله محبوس گردید و از آنجا فرار کرده باصفهان رفت و نزد علاء الدوله ابو جعفر درآمد . در آخرین دانشمند بزرگ در سنه ۴۲۸ در همدان وفات نمود .

ابوعلی در علم و کمال اعجوبه زمان خویش بوده و در هر رشته از علوم و معارف عصر خود اجتهاد کرده و دارای تألیفات گرانبھائی است که مهمترین آنها از اینقرار است : رسالات متعدد در شرح بعضی از سوره های قرآن ، روزحشر ، خواب ، طلسم و غیره ، شفا (در منطق ، طبیعیات ، ریاضیات ، هیئت) اشارات و التنبیھات (در منطق) عیون الحکمہ (در منطق ، طبیعیات ، والھیات) حی بن یقظان (در عرفان) خطبة الغراء رساله الطیر و قصاید مطول در منطق و طب - در این رشته اخیر یعنی در طب تألیف مشهور او « قانون فی الطلب » مستغنی از تعریف است .



شیخ الرئيس بو علی سینا

ابیرالدین مفضل ابهری مؤلف هدایة الحکمه (در منطق
طبیعیات و ماوراء الطبیعة) و کتاب الایساغوجی است (در

مفضل ابهری

حکمت ارسطو) و رحلت او در ۶۶۲ واقع شد .

این دانشمند بر حسب درخواست شمس الدین محمد جوینی
«الرسالة الشمسیه» را (در منطق) تألیف نمود دیگر از تألیفات
او ضمیمه ایست بر « حکمة العین » و کتاب جامع الدقائق

نجم الدین
علی الکاتب

(در طبیعت و ماوراء الطبیعة) .

مؤلف رساله ، عین‌النظر (درمنطق) صحایف (درشرعیات)
شمس‌الدین سمرقندی اشکال‌التأسیس (درهندسه اقلیدس) است.^۱

عرفان

راجع بتصوف در فصل دوم شمه‌ای گفته شد و در اصل آریائی آن بحث گردید و گفتیم چون بعضی از ایرانیان مانند جنید نهاوندی معروف به بغدادی و بایزید بسطامی بدان مشرب گرویدند تصوف وارد درمرحله دیگری شد و عقیده بوحدت وجود و سیر وسلوک طالب حق از مقام طلب تا درجه فنا اساس آن نظریه گردید . مدتی نگذشت که بعضی از حکمای الهی اسلام مانند حجة الاسلام محمد غزالی و برادرش احمد ممتایل باین مشرب گشتند و در تألیفات خود تقویت از این فکر نمودند . دراینجا فقط بذکر نام بزرگان ایرانی که در زبان تازی مروج این عقیده بوده‌اند اکتفا میشود .

ناگفته نماند که راجع بحسین بن منصور حلاج که قطعاً ایرانی بوده ولی در محل تولدش اختلاف است آراء نویسندگان و مورخین مختلف است بعضی مانند طبری اعمال ناسزائی‌باو نسبت داده‌اند ولی بعد بزرگان صفویه او را یکی از همفکران خود دانسته‌اند . علی‌ای حال حلاج مرد عجیبی بوده و دعوی بزرگی داشته است در آخر آن مرد بزرگ را بدار آویخته جسدش را بسوزاندند (۳۱۰) .

۱ - نام دونفر دیگر از مشاهیر فیلسوفان اسلام را نباید از خاطر محو کرد : یکی **یعقوب بن اسحق کندی** است که اصلاً عرب است که در کوفه متولد شده و در بصره و بغداد تحصیل نموده است . این مرد دانشمند قریب دویست تألیف در رشته‌های مختلف دارد و در زمان متوکل میزیسته .

دیگر **ابونصر محمد الفارابی** است که در فاراب (اترار) بدینا آمده و اصلاً ترک است فارابی در فلسفه ، منطق ، اخلاق ، سیاست ، ریاضیات ، کیمیا ، موسیقی دارای تألیفات است و یکی از مشهورترین فلاسفه عالم اسلام است (رحلت فارابی ۳۳۹) .
اما در آسیانیا فیلسوف مشهور دیگری بوجود آمده موسوم به **ابوالولید ابن‌الرشد** مؤلف فصل‌المقال (در ایمان و علم) « تحاققه‌التحاققه » (در رده تحاققه‌غزالی کلیات (در طب) در سنه ۹۱۳ در مراکش رحلت نمود .

قشیری
 ابوالقاسم عبدالکریم اصلا عرب است ولی خانواده او از
 زمان فتح عرب در خراسان رحل اقامت افکنده و معلوم است
 در این قرون متوالیه تأثیر آب و هوا و معاشرت با ایرانیان در این خانواده چه
 اندازه مؤثر بوده است. قشیری برای تحصیل به نیشابور رفت و ابوعلی حسن دقاق
 که یکی از رجال بزرگ صوفیه است او را در راه تصوف افکند. گذشته از کسب
 اطلاعات عمیق در تصوف قشیری تحصیل علم حدیث و احکام شافعی را در بغداد بنمود.
 مهمترین تألیفات او عبارت است از: رساله قشیری در آداب و تعالیم تصوف،
 دیگر ترتیب السلوک فی طریق الله. رحلت او در سنه ۴۶۴ در نیشابور رخ داد.

ابو اسمعیل عبدالله انصاری در کهن‌دژ بدنیا آمده و در هرات
 در ۴۸۱ از دنیا رفته است تألیفات یعربی او عبارت است از
 منازل سایرین (در مراحل سلوک) ذم الکلام (در برقشریها)
 و اضافات بر طبقات الصوفیه که جامی در تفحات از آن استفاده کرده است.

عبدالله هروی انصاری

محی‌الدین عبدالقادر گیلانی در بغداد تحصیل فقه حنفی کرده
 و در میان جمعی بزهید و تقدس مشهور گردید تألیفات او
 از این قرار است: فتوح الغیب، جلال الخاطر، الفتح الربانی و غیره. وفاتش در
 سنه ۵۶۱ رخ داد.

عبدالقادر گیلانی

عبدالقاهر بن عبدالله در سهرورد (نزدیک زنجان) بدنیا آمد
 و خود را از اولاد ابوبکر خلیفه میدانست. تحصیل فقه
 حنفی را در مدرسه نظامیه نمود و متمایل بتصوف گشته از زوا
 اختیار کرد. سپس مدتی در مدرسه نظامیه مدرس گشت و در موصل بساط ارشاد
 گسترده «آداب المریدین» تألیف اوست و در سنه ۵۶۳ در بغداد رحلت کرد.

شیاءالدین سهروردی

یحیی بن حبش بن امیرک اهل سهرورد است که فقه را در
 مراغه آموخت و در سلسله عرفا در آمده و مدتی در اصفهان،
 بغداد و حلب بطرز درویشان مسافرت نمود حکمت او عبارت
 بود از افکار افلاطونی جدید (تئوپلاتونیسیم) و اندیشه‌های ایرانی که تعالیم اسلام

شهاب‌الدین یحیی سهروردی مقتول

آنها بنوع خاصی در آورده بود. شهاب الدین اعتقاد بامام غایب داشته و طرز فکر خود را حکمت الاشراق می نامید و از اینرو مریدانش معروف به اشراقی شدند تا ایفات او عبارتست از حکمت الاشراق، تلویحات (در منطق، طبیعت و معاویات)، طبیعت (هیكل النور) (در عرفان) الواح العمادیه (در صفات الله) و غیره. گرچه نزد ملك الظاهر پسر صلاح الدین مدتی مقرب بود ولی قشریان او را تکفیر کردند و با اینکه آن دانشمند اسرار خود را پنهان می داشت صورت پرستان خاطر آن پادشاه را از آن بزرگوار مکدر ساختند و در سنه ۵۸۷ در حلب کشته شد و از این سبب او را «شیخ مقتول» گویند.

ابوحامد رکن الدین العمیدی دانشمندی است فقیه. در سنه

رکن الدین العمیدی
سمرقندی

۶۱۵ در بخارا رحلت کرده، تألیف او موسوم «به مرآة

المعانی» بحثی است در عالم صغیر (انسان) نسبت به عالم

کبیر و تالیفات دیگر او عبارتست از: طریقه العمیدیه، ارشاد و رساله در طلسم.

ابوالجناب خیوگی از عرفای بزرگ است. مؤلف «فواتح

نجم الدین کبری

الجمال» و خاتم الحائم (راجع بوسائل تطهیر جسم و روح

و نزدیک شدن بحق) و در فتنه مغول در سال ۶۱۸ شهید شد. تالیفی هم بغارسی دارد

موسوم به «صفت الآداب».

ابوحفص شهاب الدین عمر سهروردی در ۵۳۹ در سهرورد

شهاب الدین عمر
سهروردی

متولد شد و این شخص غیر از شهاب الدین یحیی سهروردی

است که در حلب کشته شد. عمر سهروردی پس از تحصیل

فقه شافعی به عرفان گروید و نوّه ضیاء الدین سهروردی است.

تالیفات مهم او یکی عوارف المعارف است (در تصوف) و کشف الغضایح -

الیونانیه (در رد بر فلسفه یونانی) تالیفات دیگری هم در سیر و سلوک دارد

(رحلت ۶۳۲).

شیخ ابو محمد روزبهان بن ابی نصر اهل شیراز و از عرفا

روزبهان

نامی و صاحب تالیفات بسیار است منجمله لطائف البیان (در

تفسیر عرفانی قرآن (مشرب الارواح منطق الاسرار و غیره در عرفان و تصوف . این دانشمند طرف توجه اتابک ابوبکر بن سعد بوده و در سنه ۶۰۶ هجری در شیراز در سن هشتاد و چهار سالگی وفات کرده است^۱.

ریاضیات ، هیئت و نجوم

درست معلوم نیست که اصل ارقام هندسی از کدام مملکت است ولی اکثر دانشمندان آنرا از هند پنداشته و جمعی از ایرانیان میدانند در هر حال استعمال ارقام هندسی که امروز در اروپا به ارقام عرب معروف است (چنانکه کلمه « شفر » را از کلمه « صفر » گرفته اند) موجب پیشرفت عظیم علم حساب در مشرق زمین شد راجع بعلم هندسه علماء اسلام از تالیفات یونانیان خاصه از آثار « اقلیدس » استفاده نمودند . در جبر و مقابله گرچه مبادی این علم در کتب یونانی یافت میشود ولی مسلمین بقدری در این رشته زحمت کشیدند و ترقی نمودند که میتوان تا اندازه آنها را مخترعین آن علم دانست . اروپائیان از قرن دهم میلادی جبر و مقابله را از مسلمین آموختند .

نویخت منجم منصور « خلیفه عباسی » بوده و بعد از او پسرش ابوسهل آن مقام را داشته است اکثر آل نویخت به هیئت و نجوم و حکمت پرداختند و بعضی از آنها کتب فارسی و یونانی را بر عربی در آوردند :

در نجوم و هیئت مسلمین بزودی مراحل اولیه را طی کرده و آثار مهمی از خود

۱- در میان عرفاء نامی اسلام محیی الدین ابوعبدالله بن العربی تالیفات مهمی دارد. این دانشمند در اسپانیا بدنیا آمده و ققه و حدیث آموخته است . مهمترین تالیفاتش از این قرار است : فتوحات المکیه - فصوص الحکم ، مشاهد الاسرار القدسیه الانوار . انشاء اندواثر ، تحفه السفره ، حلیه الابدان ، جفر ، فایده ، ترجمان الاشواق (در سنه ۶۳۸ در دمشق رحلت نموده) ابوالحسن علی الشاذلی در تونس بدنیا آمده و موسس فرقه درویشهای شاذلیه است . حزب البحر و المقدمه تالیف اوست (فوت ۶۵۷) عزالدین بن عبدالطلام بن غانم المقدسی ، اهل بیت المقدس است و در سنه ۶۷۸ رحلت کرده . صاحب تالیفات کشف الاسرار ، حل الرموز و تبلیس ابلیس است . در شرح حال شمراء اثاره بعارف مشهور مصر عمر فارخ گردیده .

باقی گذاشتند. اسامی ریاضی دانان و هیئت شناسان ایرانی که بلسان عرب مطالب خود را تحریر نموده بشرح ذیل است :

ابو عبدالله در ایام خلافت مأمون مینویسته و قدیمترین ریاضی

دان معروف عالم اسلام است. تألیفات او در ریاضیات و جبر

و مقابله بزبان «لاتین» ترجمه گردیده و در اروپا منتشر شد

«الگوریتیم» که در زبان اروپائی در ریاضی مستعمل است همان تحریف کلمه «الخوارزمی» است .

**ابو عبدالله
خوارزمی**

ابو معشر اهل بلخ است و معلومات او در هیئت و نجوم در شرق

و غرب یعنی در آسیا و اروپا نهایت طرف توجه گردید از

تألیفات این دانشمند فقط چند رساله که مهمترین آنها «مدخل»

است باقی مانده : فوت او در ۲۷۲ در واسط واقع شد .

**جعفر بن
محمد بلخی**

ابوالحسین از منجمین معروف است که در خدمت عضدالدوله

بسر میبرد و تألیفی راجع به ستارگان ثابت (ثوابت) و رساله

در اسطرلاب دارد (رحلت ۳۷۶)

محمد نزدیک نیشابور بدنیا آمده و یکی از بزرگترین

مهندسین است چه بعضی از قضایای هندسی را اودرک کرده

و جمعی بر آنند که این دانشمند قبل از دیگران راجع به ماه

اكتشافاتی کرده است (رحلت ۳۸۷) .

**محمد
البوزجانی**

ابوریحان در خوارزم از خانواده ایرانی بدنیا آمده و در تاریخ،

ریاضیات و طب تحصیلات و تحقیقات عمیقی کرده و با ابن-

سینا مکاتبه مینموده است : این دانشمند بزرگ بهندوستان

مسافرت کرده و زبان سانسکریت را آموخته و کتاب مفیدی بنام «تاریخ الهند»

تألیف کرده، محمود غزنوی نسبت به او رفتار خوشی نمود . ولی بیرونی کتاب

نقیس خود را در هیئت (قانون المسعودی) تقدیم سلطان مسعود بن محمود کرد .

دیگر از آثار نقیس این مرد بزرگ کتاب «الآثار الباقیه» است که در آن اطلاعات

**ابوریحان
بیرونی**

بسیار مفید و جالب توجه راجع با قوام مقیم آسیای وسطی یافت میشود ابوریحان شیعه مذهب بوده و نسبت به عرب نظر خوبی نداشته است. رحلت او در سنه ۴۴۰ واقع شد.

این دانشمند که بواسطهٔ رباعیات دلکش خود مشهور آفاق

عمر خیام

است در ریاضیات و نجوم مقامی بس ارجمند داشته. کتاب جبر

و مقابلهٔ او بفرانسه ترجمه شده است. شرحی بر اقلیدس نوشته و تألیفی راجع بتجزیهٔ شیمیائی ترکیب طلا و نقره دارد در زمان ملکشاه سلجوقی تقویم را اصلاح کرد که مشهور بتقویم جلالی گردید. (رحلت ۵۱۷) در جای دیگر اشاره باین مرد بزرگ خواهد شد.

محمود خوارزمی در هیئت تألیفی دارد موسوم به ملخص

محمود خوارزمی

فی الهیة فوتش در سنه ۶۱۸ رخ داد.

کیمیا

مسلمین در علم کیمیا که مقدمهٔ «شیمی» است زحمات فوق العاده کشیدند.

ابوبکر محمد بن زکریای رازی طبیب معروف در این رشته اختراعات مهمی کرده و عده‌ای دیگر از دانشمندان ایرانی در اینخصوص تألیقاتی دارند ولی یکی از علمای بزرگ کیمیا که تألیفاتش بزبان لاتین در قرن پانزدهم میلادی و بزبان آلمانی در قرن هجدهم ترجمه شده جابر بن حیان است. این دانشمند که گویند شاگرد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده و در کوفه بسر می‌برده معلوم نیست در کدام مملکت بدنیا آمده است. بعضی او را خراسانی و اهل طوس دانند جمعی او را اهل سوریه و گروهی از صائبین حران شمارند.

طب

راجع به طب علماء صدر اسلام از چندین محل استفاده کردند یکی از طرف

دانشمندانی که در دانشگاه گندی شاپور تحصیلات خود را باتمام رسانده بودند

مثلاً جرجیس بن بختیشوع رئیس بیمارستان گندی شاپور بوده و منصور خلیفه او را بطلبید و طبیب خاص خود کرد. دیگر از جانب اهالی سوریه است که از طب یونانی اطلاع داشته و بالاخره از طرف اطباء هند می‌باشد که در دیار اسلام رفت و آمد داشتند - بزودی مسلمین در این علم مهارت تمام پیدا کرده و در این رشته هم ایرانیان گوی سبقت را از دیگران بر بودند و اسامی مشاهیر آنها از اینقرار است :

ابوزکریا یحیی
 ابوزکریا پسر دواساز گندی شاپور بوده و هم در آن شهر متولد شده طب را در بغداد بیاموخت و نزد خلفاء عباسی از منصور تا واثق مقرب گشت. کتب متعددی را از یونانی ترجمه کرده و از خود هم تألیفاتی دارد که از همه مهمتر «**لواء الطب**» است.

علی بن عباس مجوسی
 در مشرق و مغرب شهرتی بسزا داشته است در اهواز بدنیا آمده و پدرش زردشتی مذهب بوده. مهمترین تألیفش «کامل الصناعه الطبیه» است. این دانشمند طبیب عضد الدوله دیلمی بوده.

علی بن سهل ربان
 ابوالحسن علی بن سهل پسر یهودی طبرستانی است طبیب معتمد و متوکل بوده و معتمد او را واداشت تا از آئین پدری دست کشیده مسلمان شود.

محمد زکریای رازی نزد او طب را آموخته است ولی شهرت و معلومات شاگرد بیش از استاد گردید. تألیفات او عبارت است از : **کناش و کتاب حفظ الصحه**.

ابوبکر محمد بن زکریای رازی
 این دانشمند بزرگترین طبیب عهد خود بوده و درری متولد شده است تا سن سی سالگی به تحصیل موسیقی پرداخت. طب را از علی بن سهل بن ربان طبیب معتمد آموخت و بزودی استعداد و لیاقتش معلوم گردیده رئیس بیمارستان گردید و شهرتش در آفاق منتشر گشت. تألیفات مهم او یکی «**حاوی**» و دیگر «**منصوریهست**» در ده

کتاب که در هریک از امراض بخصوص بحث میشود. این کتب هزبان عبری و لاتینی ترجمه گردیده و اروپائیان از آن استفاده کرده‌اند. تاریخ فوت و محل رحلت این دانشمند معلوم نیست بعضی گویند در بغداد از دنیا رفته و حمی بر- آند که در ری وفات کرده است.

این طبیب از عیسویان گرگان بوده و در خراسان طبابت مینموده
عیسی بن یحیی
 است. ابن سینا^۱ در نزد این دانشمند تحصیل علم طب کرده
 و تألیفات مهمی در این رشته دارد (وفاتش در حدود ۳۹۰)

(ابوالفرج) در حلب طبابت میکرد (در اواسط قرن ششم)
 و بعلاوه تألیفاتی داد از اینقرار: الايضاح فی اسرار علم -
عبدالرحمن بن نصر الله شیرازی
 النکاح - روضة القلوب (در عشق) خلاصة الکلام (در تفسیر
 خواب)^۲

جغرافی

در ممالک اسلام رؤسای چپار دو وظیفه مهم را عهده‌دار بودند یکی آنکه دارالخلافه را از آنچه در ناحیه آنها رخ میداد مستحضر سازند و دیگر مراسلات را به مقصد برسانند برای اجرای منظور اخیر مجبور بودند از کلیه اوضاع جغرافیائی ناحیه خود مطلع باشند. از طرف دیگر اخذ مالیات و بسط امنیت نظر خلفاء و امرا را بمسائل جغرافیائی معطوف ساخت و بزودی این علم ترقی نمود.

در زمان سامانیان که ملوک آن، حامیان علم و ادب بودند یکی از وزراء آنها «جیهانی» کتابی در جغرافیا بنوشت (۲۷۹) که امروز از بین رفته است همچنین این وزیر دانشمند حضور یکی از امرای هند را در دربار سامانی غنیمت شمرده در موقع

۱- شرح زندگانی بوعلی سینا و آثار او در صفحات پیش بیان گردیده است.

۲- بيمورد نیست که در این محل اشاره بنام ابوالعمران موسی بن میمون بشود. این دانشمند کرچه مسلمان نبوده و فقط چندگاهی از بیم حکمران اسپانیا خود را مسلمان معرفی کرد تألیفات مهمی به زبان تازی در طب و فلسفه دارد میتوان گفت یکی از بزرگترین فیلسوفان یهودی است که در اسپانیا آمده تألیفات او در زمان خود تأثیر عظیمی داشته و ضمناً طبیب خاص صلاح‌الدین ایوبی و جانشین او ملک عزیز گردید (رحلت ۶۰۰).

مراجعت او ابودلف شاعر عرب را باوی همراه ساخت تا مشاهدات خود را برشته تحریر در آورد. این شاعر به تبت رفته و از جانب هندو افغانستان و سیستان بازگشت نمود و کتاب قابل توجهی در جغرافیا تألیف کرد.

مشاهیر جغرافی نویسان ایرانی عبارتست از:

ابن خردادبه
عبدالله بن عبدالله جدش زردشتی مذهب بوده و بکیش اسلام درآمد پدرش مدتی حکمرانی طبرستان داشته و عبدالله در بغداد متولد شد. ابن خردادبه در بغداد با موسیقی دان مشهور اسحق معروف بموصلی مربوط شده و از او موسیقی را فرا گرفت. تألیف او در جغرافیا «**کتاب الممالک والممالک**» است با شرح مالیات هریالتی و در حدود سنه ۲۲۹ الی ۲۳۳ تألیف شد. این دانشمند در اواخر قرن سوم هجری کتابی در جغرافیا نوشته که از بین رفته و علی بن جعفر شیرازی آنرا ملخص نموده.

**ابن الفقیه
همدانی**

ابوزید معروف به احمد سهل در سنه ۳۲۲ وفات کرده و یکی از فلاسفه بشمار است. در جغرافیا تألیفی دارد موسوم به «**صور الاقالیم**» و در آن نقشه های جغرافیائی است.

**احمد بن سهل
بلخی**

محمد بن محمود خوارزمی دارای تألیفی است در جغرافیا موسوم به «**صورة الارض**» (رحلت ۴۲۷).

**محمد بن موسی
خوارزمی**

زکریا بن محمد بن محمود دزقز وین متولد شده و نسب خود را به «انس» پسر خادم حضرت رسول صلی الله علیه و آله میرسانده است تألیفات او یکی کتاب **عجایب المخلوقات** و دیگر «**آثار البلاد**» است

**زکریای
قزوینی**

که در حقیقت يك قسم تاریخ جغرافیائی است (رحلت ۶۸۲)^۱

۱- یکی از مشاهیر جغرافی نویسان اسلام **یاقوت بن عبدالله رومی** است که پدرش و مادرش یونانی بوده و در خاک روم شرقی بدنیا آمده است. مدتی عمر خود را به مسافرت گذرانید و هنگامی که در بلخ بود خبر تسخیر بخارا و سمرقند را بدست مغول بشنید و بموصل بازگشت و در ۶۲۶ در حلب بدرود حیات گفت. مهمترین تألیفات او عیبارت است از: معجم البلدان، مشترك، مراد الاطلاع، ارشاد الارباب، دیگر ابوالحسن محمد بن جبیر است که در اواخر قرن ششم هجری میزیسته و اهل اسپانیاست. سفرنامه او قابل توجه است

فصل سیزدهم

ائمه اثنی عشر و دانشمندان بزرگ شیعه

تأمله منقول

راجع بمذهب تشیع در فصل دوم این باب شمه‌ای گفته شد و باختلاف فرقه‌های شیعه اشاره گردید. چون مذهب تشیع بتدریج جای سایر مذاهب را در ایران بگرفت و در زمان صفویه تشیع مذهب رسمی گردید بنابراین لازم است بعضی از مشاهیر بزرگان این مذهب را اعم از آنکه ایرانی بوده‌اند یا عرب در این فصل تذکر دهیم و ناگفته نماند که جمعی از دانشمندی که در فصل سابق بآنها اشاره شد شیعه مذهب یا متمایل به تشیع بوده‌اند. مثلاً قطع است که فاضل معروف **ابوریحان بیرونی** و محقق دانشمند حکیم و منجم مشهور **خواجه نصیرالدین طوسی** شیعه مذهب بوده‌اند و بنام آنها در تحت عنوان علوم مختلفه اشاره شد. فهرست اسامی دانشمندان این طبقه خاصه اگر خواسته باشند کلیه فرقه‌های شیعه را اعم از اثنی عشریه، زیدیه و غیره را در نظر گیرند موضوع تألیف کتاب مفصل جداگانه است مانند کتاب مجالس المؤمنین سید نورالله شوشتری و صفحات این تألیف مختصر گنجایش نام آن بزرگوارانرا ندارد.

قبل از تذکر نام دانشمندان شیعه بر خود فرض دانستیم که

ائمه اطهار

نام ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین را برای تبرک و تیمن

زیب صفحات این نامه مختصر نمائیم و یقین است که نام این شمس آسمان حقیقت، نزد مسلمین خاصه ایرانیان از آفتاب مشهورتر است.

امام اول اسدالله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب پسر

علی علیه السلام

عم رسول اکرم و زوج بتول و ابوالحسنین است. شیعیان

معتقدند که ابوطالب بدین اسلام مشرف گردید و خدمات او به برادرزاده بزرگوار

خود خاتم النبیین این عقیده را تأیید می نماید . مادر حضرت امیر فاطمه بنت اسد بن هاشم است و زوجة آن بزرگوار فاطمه سلام الله علیها دختر حضرت رسول اکرم (ص) است که از خدیجه کبری داشته . از فاطمه سه پسر و دو دختر آورد (حسن ، حسین ، محسن ، زینب و ام کلثوم) . پس از فاطمه که در سنه ۱۱ هجری وفات کرد حضرت امیر چند زن دیگر بحباله نکاح خود در آورد و چندین فرزند بوجود آمد .

حیدر کرار در اخلاق ، شجاعت ، فتوت ، عدالت ، بلاغت و فصاحت پس از حضرت رسول بی نظیر بوده و حق است اورا مظهر العجایب نامند .

در مرتبه حضرت او همه حیرانند . کرورها مردم او را نه فقط امام اول بلکه جانشین بلا فصل پیغمبر دانند و بر دیگران که مراعات این مطلب نکرده ایراد گیرند میلیونها او را خلیفه چهارم و یکی از بزرگترین صحابه پیغمبر و واجب التعظیم والتکریم دانند ، جمعی در مراتب صفات او حیران مانده خدایش خوانند . علماء اسلام اورا بزرگترین عالم اسرار قرآنی شمارند و اکثر محققین صوفیه خرقه الفقیر فخری را بوی رسانند . محققین بیغرض اروپائی آنحضرت را شهباز بدون خوف و بیم خوانند و خلاصه هر کس در وصف او چیزی گوید و شاید کمتر کسی علی (ع) را شناخته باشد .

يك ممكن و اینهمه صفات واجب لاحول ولا قوة الا بالله

برسر کوی او و بنام او چه در زمان حیاتش و چه بعد از مماتش غوغاها بر پا گشت و در صفحات گذشته این تالیف بکرات بآن وقایع اشاره گشته است و منجمله گفتیم چون مسند خلافت بوجود ولی حق مزین گردید ، زبیر و طلحه با موافقت عایشه بنای مخالفت گذاشتند و آنانرا ناکثین نامند و در جنگ مشهور «جمل» بکلی مغلوب شدند اما طرفداران معاویه را که مورخین قاسطین نام نهاده اند در جنگ صفین چاره جز درخواست حکمیت ندیدند و بالاخره مارقین یعنی خوارج در جنگ نهران شکست فاحش خوردند . حضرت ولایت پناهم در ماه رمضان در سن ۶۳ سالگی (۴۰ هجری) بدست یکی از خوارج عبدالرحمن بن ملجم مرادی شهید

گردید ولی موضوع ولایت و حب علی و اولاد او مسئله‌ای نبود که پس از شاه ولایت ازین برود و يك قسمت از تاریخ اسلام راجع بوقایعی است که از این موضوع مهم رخ داده .

امام حسن المجتبی (ع) حضرت امام حسن در شعبان یازدهم ماه رمضان سنه سوم هجری عالم وجود را بوجود خود نورانی نمود و پس از رحلت پدر بزرگوارش علی بن ابیطالب صلاح در آن دید که از برای جلوگیری از ریختن خون مسلمین با شرایط مخصوص با معاویه صلح نماید و تمام عمر در ترویج شریعت و هدایت کافه انام از خواص و عوام گذرانید ولی چون معاویه مایل بود پسر خود یزید را بعد از خویش خلیفه سازد و میدانست که این امر برخلاف شرطیست که با حضرت مجتبی نمود زوجه او جعدہ دختر اشعث بن قیس را بفریقت تا آن بزرگوار رامسموم کرد (سنه ۵۰ هجری) .

تولد حضرت امام حسین علیه السلام در ماه شعبان سال چهارم هجری واقع گشت و پس از شهادت برادر بزرگوارش مقام **امام حسین سیدالشهدا (ع)** منیع امامت باو رسید و چون معاویه برخلاف شرائطی که با حضرت مجتبی (ع) نموده بود پسر خود یزید را خلیفه ساخت و بداردیگر شتافت و فسق و فجور یزید و عدم اعتناء او با حکام شریعت اسلام مشهور خاص و عام گردید. حضرت امام حسین بر خود دانست که در تقویت شرع احمدی قیام کرده و در این راه سرمشق شجاعان عالم گردد برای این مقصود از کعبه معظمه بطرف کوفه حرکت نمود و در دشت کربلا در سنه ۶۱ هجری دردم محرم واقعه شهادت آن حضرت و جمعی از خویشان و اتباع آن بزرگوار رخ داد . این واقعه که شنیدنش دلها را در طپیدن اندازد و لرزه در اندام افکند بقدری مشهور است که حاجت بشر آن نیست. تولد امام چهارم **امام زین العابدین (ع)** علی بن الحسین علی المرتضی در شعبان سنه ۳۸ هجری اتفاق افتاد . ابوالقاسم زمخشری نقل کند که چون در زمان خلافت عمر صبا یای فارس را به مدینه آوردند سه دختر یزد گرد در میان آنان بود بدستور علی علیه السلام یکی بحضرت حسین دیگری به محمد بن

ابی بکر سوم به عبدالله بن عمر داده شد . حضرت حسین از آن دختر که بروایتی شهر بانو نام داشته سیلمسجاد را آورد و در واقعه جانسوز کربلا زین العباد بیست و سه سال داشته است . مکارم اخلاق و وفور دانش و مراتب پرهیزکاری و طاعت او نه بقدری است که زبان و قلم از عهده تحریر و تقریر بر آید :

هذا بن خیر عباد الله کلهم هذا التقی التقی الطاهر العلم
در سال ۹۴ هجری روح پر فتوحش بگلشن قدس خرامید و علماء شیعه بر آنند که هشام بن عبدالملک آنحضرت را مسموم کرد .

امام محمد باقر (ع) امام پنجم فرزندان زین العباد و فاطمه بنت امام حسن علیه السلام است که در سنه ۵۷ هجری ولادت با سعادتش

اتفاق افتاده و در سال ۱۰۴ یا ۱۰۵ بناغ رضوان و بهشت جاودان شتافت و دانشمندان شیعه را عقیده اینست که آنحضرت را امویها مسموم نمودند . معرفت آنحضرت در علوم ظاهر و باطن بقدری بوده که ملقب به باقر گشت . خلیفه اموی و دانشمندان وقت در حل معضلات از آستانه مطهرش استمداد میکردند چنانکه وقتی بن عبدالملک اموی و ژوستین امپراطور روم کاربه تقار کشید ، عبدالملک دست توسل بدامان امام همام زد و بدستور آن بزرگوار اولین سکه اسلامی را ضرب کردند . در یک طرف آن سکه سوره توحید و در طرف دیگر شهادت حضرت ختمی مرتبت نقش گردید و با اشاره حضرتش فرمان رفت . که در تمام بلاد اسلام بجز با مسکوکات اسلامی معامله نمایند .
بفضل علم و حلم و زهد و تقوی شبیه مصطفی شبه علی بود

امام جعفر الصادق (ع) ولادت پیشوای شریعت مصطفوی و هادی طریقت مرتضوی امام ششم جعفر الصادق علیه السلام در سنه ۸۰ یا ۸۳ هجری

رخ داد مانند اجداد بزرگوارش مظهر اسرار ربانی و باب علم و معرفت بوده است کمترین شاگردش جابرین حیان است که نامش در قرون وسطی در مباحث کیمیائی در مشرق و مغرب زمین مشهورتر از آفتاب بوده حضرت صادق در کشف اسرار قرآن و استنباط احکام حججه الله فی الارض بود و از همین جهت مذهب اثنی عشریه بنام مذهب جعفری منسوب باوست . دانشمندان وقت خوشه چین خرمن کمالات

او بودند و در سنه ۱۴۸ بجوار رحمت پروردگار قرار گرفت و گویند خلیفه عباسی منصور آنحضرت را مسموم ساخت .

امام موسی کاظم (ع) امام موسی کاظم هفتم در سال ۱۲۸ هجری دardنیا را بنور خویش منور فرمودند و پس از رحلت پدر عالمقام او طوایف مختلفه پروانه وار بدور آن شمع حقیقت گرد آمدند . مهدی خلیفه عباسی که مرتبه علم و کمال و جلال روحانی آنحضرت را میدانست از روی حسد آن بزرگوار را از مدینه به بغداد طلبید و مجبوس گردانید ولی بعد او را با اعزاز بمدینه روانه ساخت و چون نوبت خلافت هارون الرشید رسید و مشاهده کرد در مقابل مظهر اسرار علوم الهی چراغ خلافت او پرتوی ندارد بجای اینکه از خرمن کمالات آنحضرت استفاده کند ویرامقید نموده و در بصره و بغداد مجبوس ساخت و در آخر در سال ۱۸۳ آن بزرگوار را مسموم گردانید .

ولادت با سعادت امام هشتم علیه آلاف التحية والثناء در سنه ۱۴۸ یا ۱۵۳ هجری رخ داد . سلطان دین است و پیشوای الرضا (ع) امام علی بن موسی -

اهل یقین . علماء شرع حلقه بندگی او در گوش دارند و اکثر پیران ارشاد سلسله خود را با او رسانند . چه در ایام حیات و چه پس از رحلتش مهرش در قلوب جای داشت و بر بزرگواریش همه متفق بودند . بدینجهت مأمون درصدد برآمد بهر وسیله خود را بآن امام همام نزدیک سازد تا شاید شیعیان در اثر اعتقادی که از روی یقین بآنحضرت داشتند کار خلافت مأمون را فراهم سازند . بنا بر این قطب دایره امکان را بجد و جهد بسیار ولیعهد نمود و بر روایتی پس از اینکه مأمون مقصود خود را از پیش برد آن بزرگوار در قریه سناباد طوس مسموم نمود ولی جمعی بر آنند که حضرت رضا باجل طبیعی در فردوس اعلی قرار گرفت (سنه ۲۰۳ تا ۲۰۵)

ولادت حضرت امام نهم محمد تقی علیه السلام که سرچشمه امام محمد سی (ع) فضل و کان سخاو و بحر وفاست در مدینه سنه ۱۹۵ اتفاق افتاد

و در سنه ۲۲۰ در بغداد بجنات بریز، خرامید و شیعیان و بعضی از اهل سنت بر این عقیده اند که معتصم اورا مسموم ساخت .

تولد دهمین امام حضرت ابوالحسن علی بن محمد النقی (ع) **امام علی النقی (ع)**

که مکارم اخلاق و علوم مقام و صفات پسندیده اش زیاد از حد است در سنه ۲۱۴ هجری در مدینه واقع گشت . متوکل خلیفه اورا به «سرمن رای» (سامره) آورد و در آنجا متوقف ساخت و در زمان خلافت معتز (۴۰۴) بگلشن قدس خرامید . علماء شیعه بر آنند که معتز آنحضرت را مسموم نمود .

یازدهمین امام حضرت حسن بن علی العسکری در سنه ۲۳۱ **امام حسن عسکری (ع)**

در مدینه مکرمه جهان ظلمانی را بقدم خویش نورانی نمود و در ایام معتمد خلیفه ، سنه ۳۶۰ بجوار رحمت پروردگار خرامید و بقول علماء شیعه مسموم گشت .

امام دوازدهم مهدی موعود عجل الله فرجه فرزند امام حسن **حجة الله امام محمد بن الحسن (ع)**

عسکری و نرجس خاتون در سنه ۲۵۵ هجری متولد گردید و هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری آغاز غیبت صغری است و ۶۹ سال ادامه داشت - در این مدت چهار نفر از و کلاء آنحضرت با آن علیه السلام مربوط بوده و پس از رحلت و کیل چهارم موسوم به علی بن محمد در سنه ۳۲۹ غیبت کبری شروع شد .

شعرا و علماء بزرگ شیعه

نام بعضی از دانشمندان بزرگ شیعه غیر از چند نفری که در فصل سابق تحت عنوان رشته های مختلف علوم و فنون نامبرده شده از این تقریر است :

در زمان بنی امیه یکی شعراء بزرگ که جداً طرفدار علی

فرزدق

علیه السلام و اولاد آنحضرت بوده فرزدق است که در اعتقاد

خود نهایت ثابت بوده و چون حضرت امیر باو امر فرمود قرآن را از بر ندهاید آن

شاعری خود را در زنجیر نمود تا آنکه کلام الله را حفظ نمود. فرزدق در بصره متولد گردید. قصیده‌ای در مدح حضرت امام زین العابدین دارد که در نهایت بلاغت و فصاحت است و موجب گردید که او را در سن هفتادسالگی در حبس افکنند. فرزدق در سال ۱۱۰ رحلت نمود.

کمیت

کمیت شاعر عرب است و قصاید زیبایی در مدح حضرت رسول و اهل بیت او دارد و با اینکه مرثیه‌ای راجع به معاویه سروده نسبت به سلسله اموی حملات سختی کرده است. هشام خلیفه او را در حبس افکند و خواست دست و زبانش را ببرد ولی کمیت با مساعدت زنش که لباس خود را باو داد فرار نمود. (رحلت سنه ۱۲۵)

سید حمیری

این شاعر در بصره متولد گردید و چون در ترویج مذهب شیعه میکوشید. مجبور گردید از آن شهر بکوفه رود پس از ورود باو العباس سفاک در کوفه سید حمیری با او مربوط گردید ولی طولی نکشید که از عباسیان کناره گرفت چه خلفاء عباسی دست به آزار علویان دراز کردند و این مسئله بآن دانشمند گران آمد عجب اینجا است که پدر و مادر این مرد بزرگ خارجی مذهب بوده و سید دست از این مذهب بکشید و مدت چهل سال در ضمن قصاید آبدار که همچون آب روان است مدح علی و اولاد او را نموده و به سایرین حمله آورده است. فوت او در ۱۷۳ در «واسطه» واقع شد.

دعبل خزائی

دعبل اصلاً عرب است و در کوفه یا کرکسیه متولد گردیده مدتی در یکی از شهرهای کوچک بخارستان حکمرانی نموده و در هجو، ید طولائی داشته است. از طرفداران جدی خلافت علی علیه السلام و اولاد اوست فوتش در ۲۴۶ واقع شد.

دیک الجن

این مرد از شعوبیه سوریه است و در حبس متولد گردید و عقیده تشیع داشته و راجع به شهادت حضرت حسین علیه السلام

مراثی دلربائی دارد (فوت ۲۳۴).

ثقة الإسلام كليني در سنه ۳۲۹ وفات كرده و تأليف او الكافي-
فی علم الدین، یکی از کتب اربعه شیعه امامیه است .

**محمد بن یعقوب
کلینی**

این دانشمند سمت نقابت سادات را در مصر داشته
و اشعار او جنبه عرفانی دارد . فوت او در ۳۴۴ واقع
شد .

**شریف ابوالقاسم بن
طباطبائی**

نعمان از مذهب مالکی دست کشیده شیعه امامیه شد و مدتی
در مصر در زمان خلفاء فاطمی مقام قضاوت را داشته است

نعمان بن حیان

(فوت ۳۶۳) .

محمد بن علی بن حسین بن موسی معروف به شیخ صدوق
دارای ۳۰ تألیف است که از همه مهمتر کتاب **دمن لایحضره**
الفقیه، است که یکی از چهار کتب شیعه امامیه است (فوت ۳۸۱) .

ابن بابویه

ابن حجاج محتسب بغداد بوده و بعد از مدتی از این کار خلع
شده است . در فن شاعری سبک جدیدی بوجود آورده و در

ابن الحجاج

مرحله اعتقاد شیعه خالص بوده و وصیت نمود تا او را در جوار امام موسی کاظم دفن
نمایند (فوت ۳۹۰) .

از سادات عالیمقام است، پدرش طاهر نقیب سادات و رئیس
دیوان مظالم بوده . شریف رضی در طول حیات قصاید زیبایی

شریف محمد الرضی

از خود بیادگار گذاشته و در تفسیر قرآن و شرح بلاغت آن تألیفاتی دارد . فوتش در
بغداد در سنه ۴۰۶ واقع شد .

مهیاری اهل دیلم است و عالم شیعه « شریف رضی » او را از
کیش زردشتی بآئین اسلام مشرف ساخت و شعر با او موخت

مهیار بن مرزویه

اشعار زیبایی مهیار بن زودی جلب توجه کرد ولی چون دارای عقیده تشیع بود عده کثیری
از اهل سنت به مخالفت او برخاستند و در سنه ۴۲۸ در بغداد وفات کرد .

ابوالقاسم علی بن طاهر از سادات عالیمقام امامیه است و در
بغداد نقابت سادات را داشته و در سال ۴۳۶ بدر جنان خرامید

شریف المرتضی

تألیفات متعددی دارد که از آنجمله است «**الدرر والغرر**» (هشتاد و دو خطبه است راجع بمسائل مختلفه) «**شهاب فی الشیب والشباب**» همچنین خطبه‌های حضرت امیر را این مرد دانشمند یا برادرش شریف رضی جمع آوردی کرده و در یک جلد بنام نهج البلاغه در آورده است .

این دانشمند دارای تألیفات متعددی است که از آنجمله **احمد علی النجاشی** کتاب معروف **الرجال** است . وی شاگرد شیخ مفید بوده و در سنه ۴۵۵ وفات کرده است .

شیخ الطایفه ابو جعفر محمد بن حسن بن طوسی در طوس متولد شده قسمت اعظم عمر شریف خود را در بغداد بسر برده و در نجف اشرف بدار خلد خرامید (۶۰). از علماء شیعه امامیه است و مؤلف فهرست « کتب الشیعه » و مصباح المجتهد والحل والعقد است اما تألیفات دیگر او یکی موسوم به تهذیب الاحکام و دیگر استبصار است که دو کتاب از چهار کتاب معتبر شیعه اثنی عشریه است .

ابوالحسن علی القمی ابوالحسن علی در قرن چهارم میزیسته و تفسیر مختصری در قرآن دارد .

ابن منیر طرابلسی ابوالحسین احمد در طرابلس دنیا آمد و قرآن را از بر نمود و نحو و علم اللغة را بخوبی بیاموخت و در فن شعر از اساتید عصر خود گشت (فوت او در ۵۴۸ در حلب واقع شد)

رضی الدین **ابو علی طبرسی** رضی الدین خود موسوم به « کتاب الاحتجاج » از این مذهب دفاع نموده . جامع الجوامع و کتاب مجمع البیان در تفسیر قرآن از تألیفات آن مرد بزرگ است (رحلت ۵۴۸) .

ابن ابی الحدید عزالدین عبدالحمید سراینده « **سبع العلویات** » است در مدح حضرت رسول ، فتح خیبر ، مکه و شهادت حضرت حسین و

در توصیف خلیفه ناصرالدین و همچنین شرح بلیغ نهج البلاغه از اوست (رحلت در سنه ۶۵۶) .

معروف به محقق اول است که در ۶۳۸ بدنیآ آمد و از علماء

بزرگ امامیه است و تالیف مشهور او «شرایع الاسلام» میباشد

از تعریف مستغنی است. گویند خواجه نصیرالدین طوسی

در مجلس درس او حاضر گشته و استفاده نموده است (فوت سنه ۷۲۵) .

نجم الدین
جعفر بن یحیی

حسن بن یوسف بن علی بن مطهر الحلّی مانند پدر دانشمندش

عنوان فخر المحققین داشته و صاحب تألیفات بسیاری است

وفاتش در محرم ۷۲۶ یعنی در همان سالی که محقق او وفات کرده رخ داده است.

علامه حلّی

فصل چهاردهم

ادبیات فارسی

سلسله‌هایی که در زمان خلافت بنی‌عباس در ایران تشکیل گردید موجب پیشرفت زبان شیرین فارسی شد. این زبان که هیچوقت از بین نرفت و عموم ایرانیان با لهجه‌های مختلف بدان تکلم میکردند و تسلط عرب فقط باعث شد که عده‌ای از لغات تازی داخل آن گردد و کتب علمی و ادبی بزبان عربی که مفهوم کلیه ملل اسلامی بود برشتهٔ تحریر درآید، همینکه طرف توجه ملوک و امراء گردید مجدداً جوانی را از سر گرفت و لآلی شاهوار نظماً و نثرأ رونق افزای عالم ادبیات شد بقسمی که میتوان گفت ادبیات فارسی یکی از زیباترین ادبیات عالم است و قرن‌هاست که نظر جهانیان را بطرف خود جلب کرده است.

اکثر شعراء بزرگ مادر دورهٔ خلافت اسلامی و تحت توجهات سامانیان، آل-بویه، غزنویان، آل‌زیار، سلجوقیان، غوریان و خوارزمشاهیان میزیسته‌اند. و اولین شاعر مشهوریکه در زمان طاهریان روزگار بسر میبرد **حنظله بادغیسی** است. دیگر **فیروز المشرقی** است که معاصر با عمرولیث صفاری بوده شعراء معروف دیگر **ابوسلیک فرغانی**، **شهید بلخی**، **ابوشعیب صالح بن محمد هراتی** و **ابوعبدالله محمد بن موسی القرالوری** است.

باینکه از شعراء سابق‌الذکر آثار مهمی در دست نیست معذک از همان چند شعری که از آنان باقی است و شهادتی که استادان فن داده‌اند میتوان گفت که این شاعران مقام بلندی در فن خود داشته و شعر فارسی مراحل اولیهٔ خود را طی کرده بود مثلاً رودکی که بلاشک از استادان شعر در آن دوره است راجع بقوت شهید بلخی گوید:

کاروان شهید رفت از پیش وان ما رفته گیر و می اندیش
 از شمار دو چشم یکتن کم وز شمار خرد هزاران بیش
 ابو عبدالله جعفرین محمت رود کی بین معاصرین و فضلا و
رودکی
 استادان شعر شهرتی بسزاداشته چنانکه معروفی بلخی، او
 را «سلطان الشاعریین» نامداد. دقیقی مقام این شاعر را محترم شمرده و عنصری او
 را درغزلسرائی بی نظیر دانسته است. رودکی در ناحیه رودک نزدیک سمرقند بدنیا
 آمده و عوفی بر آن است که کورعادر زاد بوده. رودکی نه فقط در شعر بلکه در فن
 غنا و نواختن چنگ دست داشته و نزد نصر بن احمد سامانی (نصر دوم) مقرب بود.
 نقل کنند وقتی اقامت نصر دوم در هرات بتغول انجامید و ملتزمین رکاب ملول
 گردیده از رودکی خواهش کردند بنحوی امیر را از اقامت منصرف سازد. رودکی
 در موقع مناسب این اشعار را در حضور امیر بخواند و با ساز بنواخت.

بوی جوی مولیان آید همی یاریار مهربان آید همی (الخ)
 گویند نصر دوم را چنان حالتی دست داد که فوراً عازم بخارا گشت. رودکی
 اشعار بسیار سروده ولی چیزی باین دوره نرسیده است. بعضی بر آنند که این شاعر
 متمایل بمذهب اسمعیلی بوده است. رودکی کلیله و دمنه را بنظم کشید ولی متأسفانه
 این اثر نفیس از بین رفته است.

ابومنصور محمد بن احمد اهل طوس است و بعضی بر این
دقیقی
 عقیده اند که این شاعر باطناً زردشتی مذهب بوده و استناد
 باین اشعار کرده اند.

دقیقی چهار خصلت برگزیده بگیتی از همه خوبی و زشتی
 لب یاقوت رنگ و ناله چنگ می خون رنگ و دین زرد هشتی
 ولی بر کسانیکه از شعر و شاعری اطلاعی دارند مخفی نیست که سرودن این قبیل
 اشعار دلیل بر آئین احدی نشود آنچه میتوان گفت این است که دقیقی بایران
 باستان علاقه زیادی داشته و قبل از فردوسی خواسته است داستانهای ملی ایران را
 بنظم سراید ولی عمرش وفا نکرد و بیش از هزار بیت که مربوط به ظهور زردشت

باب اول
 است سرود که از دنیا برفت و فردوسی آن هزار بیت را در شاهنامه خود آورده است
 دقیقی معاصر با منصور اول و نوح دوم بوده و هر دو را مدح کرده است - در آخرین
 بدست غلام ترك خود کشته شد .

دیگر از شعرای آن عهد **ابوالحسن علی بن محمد غزالی**
سایر شعراء
و منطقی رازی (منصور بن علی) است. منطقی صاحب اسمعیل

بن عباد را مدح گفته و در اشعار خویش حسن تعلیل را مراعات نموده است. دیگر
خسروی سرخسی (ابوبکر محمد بن علی) است که شاعر شمس المعالی قابوس بن
 وشمگیر بوده ولی صاحب بن عباد و سیمجور و عدۀ دیگر را هم مدح کرده و از این
 دربار بآن دربار میرفته است. **قمری گرجانی** (ابوالقاسم زیاد بن محمد) مداح
 قابوس است و **ابوطاهر خسروانی** شاعر سامانیان بوده. **ابوشکور بلخی** در سنه
 ۳۳۶ هجری آفرین نامه را با تمام رسانیده ولی متأسفانه این تألیف از بین رفته است
 شعرای دیگری هم بوده که برای اختصار از ذکر نام آنها عرف نظر میشود و بعضی
 از ملوک آن دوره هم در ساختن شعر دستی داشته که از آن جمله اند منصور دوم پسر
 نوح سامانی و قابوس بن وشمگیر .

نوع شعر در آن ایام بیشتر رباعی، دوبیتی، قطعه و مثنوی
ملاحظه
 بوده است. قدیمترین مثنوی منظومۀ کلیله و دمنه است که

رودکی آنرا سروده و متأسفانه از بین رفته است. دیگر منظومۀ دقیقی است که فردوسی
 آنرا در شاهنامه محفوظ داشته. اما قصاید و غزلیات شعرای سابق الذکر جنبه
 سادگی و طبیعی دارد .

بنابراین میتوان گفت که از نیمه قرن چهارم هجری ادبیات فارسی وارد
 مرحله جدیدی شده و رونق دیگری بخود گرفت . قصاید از سادگی خارج شد
 و پراز استعارات و تشبیهات و سایر صنایع بدیع میگردد و احساسات ملی در شاهکار
 عظیم فردوسی جلوه مینماید و طولی نکشید که شعر آئینه افکار عرفانی و مسائل
 اخلاقی میگردد و شعراء بزرگی در این رشته داد سخنوری میدهند که اینک بذکر
 اسامی استادان سخن میپردازیم :

اسدی طوسی

نبایست احمد بن منصور را باپسرش علی بن احمد اسدی صاحب گرشاسب نامه اشتباه کرد. گویند احمد اسدی استاد

فردوسی بوده و دولتشاه در تذکره خود حکایتی نقل کند که بکلی خالی از حقیقت است چه، گوید چهار هزار بیت آخر شاهنامه را اسدی در یک شبانه روز برای فردوسی که در بستر مرگ بوده است گفته و حال اینکه جای شك نیست که در تنظیم شاهنامه احدی جز استاد طوسی دست نداشته است.

اسدی در فن مناظره قصاید زیبا دارد از قبیل: مناظره عرب و عجم، شب و روز، آسمان و زمین، مسلم و گبر.

فردوسی

آنچه از تحقیقات دانشمندان معلوم میشود فردوسی یکی از دهقانان معتبر طوس بوده و در سنه ۳۲۳ یا ۳۲۴ هجری بدینا

آمده است - علاقه بایران باستان و حس وطنپرستی او را بتنظیم داستانهای ملی ایران واداشت بنابراین پس از تحمل زحمت و ملاقات دانشمندان و استفاده از «نامه خسروان» که ابومنصور معری از روی مآخذ باستانی برای حکمران طوس ابومنصور بن عبدالرزاق نگاشته بود بتنظیم شاهنامه پرداخت و نسخه اول آنرا تقدیم احمد بن محمد بن ابی بکر خالنجانی نمود و نسخه ثانی را بسطان محمود غزنوی تقدیم کرد. سلطان آن شاعر نامی را مایوس ساخت و حاجتش را چنانکه بایست بر نیآورد بنابراین فردوسی از شدت نومیدی محمود را هجو کرد. بالنتیجه از غزنین فرار اختیار نمود و بطبرستان رفت - فردوسی مدتی هم نزد بهاء الدوله یا پسرش سلطان الدوله دیلمی بسر برده و کتاب یوسف و زلیخا را برای او بنظم آورد. و سرانجام در سن نود سالگی (یا بیشتر) بطوس برگشته در آن دیار بدرود حیات گفت و در تاریخ رحلتش اختلاف است.

چون این اواخر اثری از آرامگاه این مرد بزرگ باقی نمانده بود لهذا در این عصر آرامگاهی که شایسته استاد سخن است بنا گردید و در حضور مستشرقین و دانشمندان شرق و غرب افتتاح شد و پس از هزار سال جبران قدر ناشناسی محمود غزنوی بعمل آمد.



ابوالقاسم فردوسی طوسی

شاهنامه فردوسی شعله‌ای از آتش وطنپرستی است که در سینه شاعر طوس افروخته بود. این ابیات را فردوسی فقط از روی عشق و علاقه به آب و خاک نیاگان خود سروده و تقدیم آن به احمد خالنجانی یا محمود غزنوی پس از این

بوده است که آن شاعر بزرگ هستی خود را در روی آن گذاشته و تقریباً فقیر شده بود. در این شاهکار حتی المقدور عموماً لغات نازی بسیار کم استعمال شده و فردوسی خواسته است از این راه نیز با ادبیات فارسی خدمتی کرده باشد. شاعر طوس در تنظیم شاهنامه نه فقط قوه تصور شاعرانه خود را بکار برده بلکه آن کتاب نفیس آئینه تمام‌نمایی از عواطف و احساسات پاک و بی‌آلایش بشمار میرود. شاهنامه نه فقط از نقطه نظر حس ملیت در میان ایرانیان مورد توجه خاص واقع شده بلکه چون دارای جلالت ادبی است و اشعارش در کمال فصاحت و بلاغت است استادان سخن باستانی فردوسی اعتراف کرده‌اند.

عنصری
ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری از قصیده سرایان بزرگ عصر خویش است و در دربار سلطان محمود غزنوی سمت امیر الشعرائی داشته و جنگ‌های سلطان و فتوحات او را بنظم سروده است. گویند محمود مقرر داشت که شعرا قبل از آنکه اشعار خود را بدربار تقدیم دارند. مکلف بودند آنرا بغضری ارائه دهند تا هر گاه مقبول نظر او گردید تقدیم دارند. از تاریخ حیات این شاعر متأسفانه چیزی در دست نیست و حتی در تاریخ فوت او هم اختلاف است. ابونظر عبدالعزیز بن منصور دولت‌شاه، عسجدی را از اهل هرات شاگرد عنصری داند ولی عوفی او را مروزی خواند **عسجدی**
علی‌ای حال از تاریخ حیات او چیزی در دست نیست.

فرخی
ابوالحسن علی بن جولوغ سیستانی است. پدرش در خدمت امیر خلف صفاری بسر می‌برده و فرخی که طبع بلندی در شعر داشته و چنگ را خوب می‌نواخته در ابتدا در خدمت دهقانی درآمد و سالیانه مبلغی دریافت مینمود و چون با یکی از بانوان دربار صفاری مزاجت کرد برای کسب مال و جواهر نزد امیر ابوالمظفر چغانی (در ماوراءالنهر) رفت. در موقع رسیدن فرخی بدان حدود امیر ابوالمظفر بدعا نگاه رفته بود و امیر عمید اسعد ناظر امیر، مهارت فرخی را دانسته از او درخواست کرد قصیده‌ای بسازد هنگام شب فرخی قصیده‌ای که مطلعش این است سرود:

تا پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار

پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

فرخی در خدمت محمود غزنوی مقام ارجمند داشت . ترجمان البلاغه بنثر

تألیف اوست لیکن ازین رفته است .

ابوالنجم احمد اهل دامغان است و از قصیده سرایان زبردست

منوچهری

بوده و اشعارش دارای لطف مخصوصی است . منوچهری

شاگرد ابوالفرج سیستانی بوده ولی گوی سخن از استاد بر بود و مشهورتر از او

گردید . تخلص منوچهری از این سبب است که آن شاعر مداح منوچهر بن قابوس

بن و شمگیر معروف به فلك الهمالی بوده .

از شعراء معروف عصر خویش است و مذهب شیعه اثنی عشریه

کسائی

داشته و شاید باناصر خسرو مروزی که آئین اسمعیلی داشته

ملاقات کرده باشد ، در حال ناصر خسرو چندین مرتبه نام آن شاعر را در دیوان

خود برده و با اینکه اشعار خود را بهتر از ابیات کسائی میدانسته معذاک بلندی مقام

کسائی از این معلوم میشود که شخصی مانند ناصر خسرو او را حریف خود دانسته

است . کسائی سلطان محمود را مدح کرده است .

گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت

مردم کریمتر شود اندر نعیم گل

ای گل فروش گل چه فروشی برای سیم

وز گل عزیز تر چه ستانی بسیم گل

از شعراء معروف آن دوره یکی **غضایری رازی** و دیگر

بهرامی سرخسی است که تألیفاتی در نثر دارد و در جای

سایر شعرا

خود ذکر خواهد شد .

ابومعین الدین ناصر خسرو و القبادیانی مروزی در زمان چغری

بیک سلجوقی سمت تحصیلداری داشته و در سن چهل سالگی

ناصر خسرو

از شرب خمر توبه نموده عزم بیت الله الحرام را کرد و در ۴۳۷ هجری از طریق شبرقان

بمرو رفت و از آنجا به نیشابور رهسپار گردید و پس از زیارت مقبرهٔ بایزید بسطامی (در بسطام) از طریق دامغان به سمنان رسید. بالاخره از راه قزوین در سنهٔ ۴۳۸ به تبریز آمده باقطران شاعر معروف ملاقاتی کرد از آنجا به وان، اخلاط، میافارقین، حلب، و معرة النعمان رفت و با شاعر و فیلسوف عرب ابوالعلاء معری مربوط گردید. سپس از طریق طرابلس به بیروت و فلسطین آمد و بیت المقدس را زیارت کرده بطرف بیت الله رهسپار شد. پس از ادای مراسم اولین زیارت خود در مکه معظمه در مراجعت بمصر رفت (۴۳۹) و دو یاسه سال در قاهره گذرانده مذهب اسمعیلیه را قبول کرد حکمران مصر در آن زمان المستنصر بالله خلیفهٔ فاطمی بوده و در عصر او مصر نهایت آباد و اهالی بخوشی و کامرانی زندگانی میکردند. ناصر خسرو یکی از دعاة مشهور اسمعیلیه گردید. **سفرنامه** او که وقایع فوق از آن استخراج شده نهایت معروف است و دیوان او کمال شهرت را دارد. **روشن نامه** و **سعادت نامه** دو منظومهٔ دیگر آن شاعر بزرگ است و رسالهٔ زادالمسافرین و وجه دین از تألیفات اوست. ناصر- خسرو در سنهٔ ۳۹۴ بدنیا آمده ولی در تاریخ فوت او اختلاف است و در هر حال در سن پیری یعنی قریب به ۶۵ یا ۷۰ سالگی وفات نمود.

قطران از شعراء بزرگ عصر خود بوده و رشیدالدین و طواط او را در این فن استاد میدانند. در ساختن اشعار مشکل از

قطران تبریزی

قبیل مربع، مخمس و ذوالقایتین ید طولائی داشته است. ناصر خسرو او را در تبریز ملاقات کرده و قطران معنی بعضی از اشعار مشکل دیوان دقیقی را از او پرسیده یادداشت کرده است.

باباطاهر از فضلا و عرفاء عصر خود بوده و بگفتهٔ نویسندهٔ «راحت الصدور» در عصر خویش بزهد و تقوی و وارستگی

باباطاهر عریان

اشتهار داشته و طغرل بیک سلجوقی نیز او را ملاقات کرده. نام باباطاهر در افواه خاص و عام ایرانی بیشتر بواسطهٔ دو بیتیهای دلچسب اوست. تاریخ زندگانی این عارف حقیقی درست معلوم نیست و بعضی بر آنند که ابن سینا حکیم معروف باباطاهر را ملاقات کرده است.

ابوسعید در سنه ۳۵۶ هجری درمهنه (خاوران) بدنیا آمد و یکی از بزرگان صوفیه است که عقاید و افکار آن طایفه را برای اولین مرتبه در رباعیات معروف خود بیان نموده .

ابوسعیدین
ابی الخیر

گویند این مرد عارف با ابن سینا ملاقات کرده و درختم مجلس فیلسوف ایرانی چنین تقریر نمود آنچه من میدانم ابوسعید میبیند (وفات سنه ۴۴۰) .

این شاعر از اهالی هرات است و در سنه ۳۹۶ هجری بدنیا آمد و در ۴۸۱ بدرود حیات گفته است . مناجات و رباعیات او نیز شهرتی بسزا دارد .

شیخ عبدالله
انصاری

راجع بتالیفات عربی او در فصل دانشمندان اسلام اشاره شد ، آثار فارسی وی غیر از رباعیات و مناجات عبارتست از **زادالعارفین** . **کتاب الاسرار** ، **حکایت یوسف وزلیخا** .

علی پسر ابونصر احمد اسدی است و نباید او را با پدرش اشتباه کرد . علی اسدی صاحب گرشاسپ نامه و لغات فرس

اسدی طوسی

است . گرشاسپ نامه در حدود ۹ یا ۱۰ هزار بیت است و وزن اشعار شاهنامه فردوسی و یک نسخه از آن بخط مؤلف که (در سنه ۴۴۷) هجری برشته تحریر در آورده اکنون در کتابخانه وین پایتخت اتریش موجود است .

فخرالدین افسانه « **ویس و رامین** » که اصل آنرا از زبان پهلوی میدانند بنظم سروده و تقدیم عمید الدین ابوالفتح مظفر نیشابوری وزیر طغرل بیک ساجوقی نموده است .

فخرالدین اسد
گرسانی

افسانه « **وامق و عذرا** » را که قبلاً عنصری به نظم در آورده و اصل آنرا از زبان پهلوی میدانند فصیحی مجدداً به نظم

فصیحی گرسانی

سروده فصیحی در زمان عنصرالمعالی کیکاوس (از اخلاف قابوس بن وشمگیر میزیسته) و شاعر او بوده است .

ابوبکر یا ابوالمحاسن هروی پسر اسمعیل کتاب فروش هراتی است و از قصیده سرایان معروف و طرف توجه طغانشاه

ارزقی

سلجوقی بود . گویند روزی امیر مذکور در موقع بازی نرد ، دوشش میخواست و دویک آورد ازرقی برای تسکین خشم او این دوبیت را گفت:

گر شاه دوشش خواست دو یك زخم افتاد
تا ظن نبری که کعبتین داد نداد
آن زخم که گرد رأی شاهنشاه بساد

در خدمت شاه روی بر خاک نهاد
همچنین یکی از امرای سلجوقی کرمان را مدح گفته است و جز چند قصیده از اشعار او چیز مهمی باقی نیست .

بموجب گفته دولتشاه مسعود اهل گرگان بوده است. سلطان

مسعود سعد
سلمان

ابراهیم غزنوی او را به اتهام رابطه با ملکشاه سلجوقی در قلعه «نای» محبوس ساخت و این شاعر اشعار نهایت مؤثر و

زیبائی در زندان سرود ولی نزد ابراهیم مؤثر نیفتاده دوازده سال در اسارت بسربرد.

در زمان ملکشاه سلجوقی آوازه سخنوری معزی در اطراف

معزی

اشتهار داشت و در عهد سنجر امیرالشعراء او گردید. روزی

سنجر در تیراندازی خطا کرده تیرش بمعزی رسید او را بکشت . بعضی دیگر بر آنند که امیرمعزی پس از آن قضیه بهبودی حاصل کرد و این شعر را شاهد آورند:

منت خدای را که بتیر خدایگان
من بنده بی گنه نشدم کشته رایگان

راجع باین دانشمند و مقام او در ریاضیات و نجوم سابقاً در

عمر خیام

ضمن دانشمندان ایران که بتازی آثاری از خود باقی

گذاشته اند سطری چند گفته شد. رباعیات خیام در آفاق شهرتی بسزا دارد ولی بعض

آنها متعلق بدیگران است که بخيام منسوب نموده اند. راجع باین دانشمند و حسن

صباح و خواجه نظام الملک حکایتی نقل کرده اند که چون عاری از حقیقت است از

ذکر آن در این تألیف خودداری میشود . اغلب رباعیات خیام دارای يك لطف

مخصوصی است و گوئی آن شاعر بزرگ چون نتوانسته معمای خلقت را از طریق

ریاضی یا از مشاهده اوضاع کواکب حل نماید در بحر حیرت فرورفته و در مسائل

حکمتی بنظرشک مینگرد و چنین نتیجه میگیرد که این «دم» را نبایست از دست داد چه عاقبت کار مجهول است .

این دو شاعر از شعرای دربار خضرخان (یکی ازایک -
خانهای ماوراءالنهر) بوده اند و عمیق سمت امیرالشعرائی
خضرخان را داشته است .

عمیق بخارائی ورشیدی

ادیب صابر رقیب و طواط بوده و یکدیگر را بسختی هجو
کرده اند . انوری و خاقانی ادیب صابر را در شعر گوئی برتر
از رشید دانند . صابر اهل ترمذ بوده و مدتی از عمر خود را

ادیب صابریں اسمعیل

در مرو گذرانده است . روابط او در ابتدا با اتسز بدن بود و قصایدی در مدح او دارد
ولی در آخر بجرم ارتباط با سنجر پادشاه سلجوقی ، اتسز حاکم خوارزم او را در
در چیحون غرق نمود (۵۴۲) .

احمد بن عمر بن علی لقب نجم الدین داشته و از شعراء
دربار ملوک غور بوده و چون سلطان سنجر لشکر غوریان
را شکست داد نظامی مجبور گردید مدتی خود را مخفی

نظامی عروضی سمرقندی

دارد (۵۴۷) .

مهمترین اثر نظامی عروضی که اسم او را باقی گذاشته است کتاب نثر است
موسوم به « چهارمقاله » که در آن اطلاعات مهم ادبی و تاریخی یافت میشود .

عبدالواسع اهل غرjestان است و بهمین جهت او را جبلی
نامند . وی مدتی در هرات و غزنه بسر برده و طرف توجه

عبدالواسع جبلی

سلطان بهرام شاه بن مسعود گردید .

محمد بن علی ملقب به سوزنی اهل نسف یا سمرقند است .
درهزل سرائی بد طولائی داشته و بموجب گفته دولتشاه در

سوزنی

۵۶۹ وفات کرده است . از شاگردان او یکی **علی سطرنجی** است سراینده قصیده
لکک و دیگر لامعی بخارائی است .

محمد بن عبدالجلیل عمری معروف به رشید و طواط شغلش
منشیگری یا کتابت بوده و گذشته از اینکه در فن شعر گوئی

رشید و طواط

مهارت داشته چند اثر بنثر از او باقی است که از همه مشهورتر **حدایق السحر** است
در صنعت شعر - رشید دارای قد کوتاه بوده و بنظر ناچیز می آمده است و شهرت
او به طواط از همین سبب است. در دربار اتسز خوارزمشاه قرب و منزلت داشته ولی
مورد خشم او واقع گشت و تبعید گردید با ساختن قصیده مؤثری مجدداً جلب توجه
اتسز را نمود. گویند چون سنجر شهر « هزار اسب » را محاصره کرده بود انوری
این ابیات را نوشته با تیر بشهر انداختند:

ایشاه همه ملك زمین حسب تورا است

وز دولت اقبال جهان کسب تورا است

امروز بیک حمله هزار اسب بگیر

فردا خوارزم و صد هزار اسب تورا است

رشید و طواط که شاعر اتسز بود در جواب این شعر بسرود:

گر خصم تو ای شاه شود رستم گرد
یک خر ز هزار اسب نتواند برد
چون سنجر آن شهر را فتح کرد امر داد تا و طواط را هفت پاره کنند منتخب
الدین بدیع کاتب که یکی از اجداد عطا هلك جوینی است گفت ای پادشاه و طواط
مرغ کوچکی است و نمیتوان او را هفت پاره کرد امر فرماید تا او را دو قطعه اش
نمایند. سنجر بخندید و از تقصیر و طواط در گذشت. و طواط در سن پیری در خوارزم
سنه ۵۷۸ وفات کرد.

مهستی زنی بوده است شاعره و در زمان سنجر میزیسته و دارای

مهستی

طبع روان و از او رباعیاتی باقی است.

یکی از بزرگترین و معروفترین قصیده سرایان ایران است

انوری

در فن شعر بلاشک از اساتید است. در قریه ابیورد (نزدیک

مهنه در دشت خاوران خراسان) بدنیا آمده و در مدرسه منصوریه در طوس تحصیل

کرده در معلومات آن عصر حظ وافری حاصل نمود. توجه ملوک و امراء بشعر و

شاعری او را در این راه انداخت و در دربار سلطان سنجر مقرب گشت . گویند اولین قصیده‌ای که در حضور این پادشاه خواند مطلعش اینست:

گردل و دست بحر و کان باشد دل و دست خدایگان باشد

انوری در علم نجوم دستی داشت و پیش بینی کرد که بواسطه اجتماع ثوابت در برج میزان که در ایام سنجر رخ داد در وقت معین بادی خواهد وزید که سد های سکندری ویران خواهد شد . اتفاقاً در شب موعود چراغ کم نوری هم که بالای مناره میسوخت خاموش نگردید و این پیش آمد لطمه‌ای بر شهرت انوری وارد آورد .

انوری با مرتبه بلند شاعری بزندگانی آرام و تحقیق و تتبع در علوم میل داشت در آخر عمر خویش در بلخ بسربرد و در آن هنگام فتوحی مروزی قصیده‌ای در هجو اهالی بلخ ساخته و نسبت آنرا بانوری داد و این شاعر بیچاره در دست عامه افتاده انواع توهین باو وارد آوردند بالنتیجه نزدیک بود قطع امیدش از حیات شود که جمعی از دوستان او را مستخلص ساختند . در این خصوص انوری قصیده‌ای گفته که مطلعش این است :

ای مسلمانان فغان از جور چرخ چنبری

وز نفاق تیر و قصد ماه و کید مشتری

تاریخ فوت انوری معلوم نیست ولی قطعاً بعد از سنه ۵۸۱ هجری بوده . از قصاید معروف ومؤثر انوری قصیده‌ایست که پس از فتنه غز و اسارت سلطان سنجر گفته و مطلعش این است :

بر سمرقند اگر بگذری ای بادسحر نامه اهل خراسان به‌بر سلطان بر

انوری غیر از قصیده غزلیات و رباعیات و قطعات هم سروده است .

افضل‌الدین ابراهیم بن علی شیروانی ابتدا تحقیقی تخلص

داشته و بعد آنرا بخاقانی مبدل کرد . تولدش در ۵۰۰ هجری

خاقانی

در گنجه واقع شد و پدرش علی نام بنجاری اشتغال داشته و مادرش از عیسویان نسطوری است که بکیش اسلام مشرف شد . خاقانی تحت توجه و تربیت عم خود

میرزا کافی بن عثمان، در زبان عربی، طب، نجوم و حکمت تحصیلات کافی نمود. در فن شعر و شاعری مدیون ابوالعلاء گنجوی است که شاعر دربار منوچهر-شروانشاه بوده و او را بدان امیر معرفی کرد و دختر خود را بوی داد. تخلص خاقانی از همان تاریخ است. ولی آخر الامر بین ابوالعلاء و خاقانی تیره گشت و یکدیگر را بسختی هجو کردند.

خاقانی نهایت مایل بود که بخراسان رود و طرف توجه سنجرشود ولی گمان نمیرود که باین امر موفق شده باشد و در این خصوص چندین قصیده دارد منجمله یکی را مطلع این است:

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند

عنداییم به گلستان شدنم نگذارند

و در قصیده دیگر گوید:

ره روم مقصد امکان بخراسان یابم

تشتهام مشرب احسان بخراسان یابم

خاقانی دو مرتبه به زیارت بیت الله رفته و در دفعه دوم هنگام مراجعت به اصفهان رفت و چون شاگردش مجیرالدین بیلقانی اصفهانیان را هجو کرد خاقانی مورد خشم اهالی آنشهر واقع شد و در آخر قصیده ای در مدح اصفهان سرود. در مراجعت بشیروان پادشاه آنملک اختسان شروانشاه از او مکسر گشته وی را محبوس ساخت و خاقانی حبسیه معروف خود را در آن زندان بسرود.

در آخر این شاعر نامی در سنه ۵۸۲ در تبریز وفات کرد.

یکی از قصاید معروف خاقانی راجع به طساق کسری است که مطلعش این است:

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مداین را آئینه عبرت دان

ابوالمجدد مجدود بن آدم معروف به سنائی اهل غزنه یا بلخ بوده و از بزرگان صوفیه است. قصاید و مثنویات او شهرتی

بسزا دارد . جلال‌الدین رومی درحق او و شیخ عطار چنین گفته :

عطار روح بود و سنائی دوچشم او
 ما از پی سنائی و عطار میرویم
 از تاریخ حیات سنائی چیز مهمی در دست نیست و همینقدر معلوم است که
 سنائی ابتدا از شعراء دربار بهرامشاه غزنوی بوده است مثنویات او از اینقرار میباشد
 حدیقه الحقیقه طریقه التحقیق ، غریب نامه ، سیر العباد الی المعاد ، کارنامه ،
 عشق نامه و عقل نامه . از همه معروف تر حدیقه است که جنبه اخلاقی آن بیش از
 عرفانی است و بده کتاب تقسیم میشود . اما دیوان سنائی دارای قصاید بلندی است
 که نمونه‌ای از افکار عالی آن شاعر زبردست است .

این شاعر نامی در قم در سنه ۵۳۵ هجری متولد شده ولی

نظامی

چون در گنجه مدتی از عمر را بسر برده معروف بنظامی

گنجوی است . کنیه اش ابو محمد و شاید نامش الیاس بوده . پدرش یوسف بن زکی
 مؤید نام داشته و مادرش یکی از نجبای کرد بوده است . برادر نظامی موسوم بقوام
 مطرزی در فن شعرید طولانی داشته قصیده معروفی از او باقی است که در آن کلیه
 صنایع بدیع را بکار برده است .

مهمترین اثر نظامی **خمسه** اوست و در ساختن مجالس بزم میتوان گفت که
 هیچ شاعری در ایران لطیف تر از او نگفته بلکه آن شیوه خاص نظامی است و بس .
 خمسه عبارت از منظومه‌های ذیل است .

۱- مخزن الاسرار که در حدود ۵۶۱ هجری نوشته شده و به ایلدگز اتابک
 آذربایجان تقدیم گردیده .

۲- خسرو شیرین که تاریخ تحریر آن ۵۷۱ هجری است و به محمد قزل
 ارسلان تقدیم گردیده .

۳- لیلی و مجنون در سنه ۵۸۴ بنام اختسان شروانشاه نگارش یافته .

۴- اسکندرنامه که نسخه اول آنرا در ۵۸۷ بهزالدین مسعود اول اتابک
 موصل تقدیم داشت سپس نسخه ثانی آنرا به نصره‌الدین ابوبکر بیشکین اتابک
 آذربایجان تقدیم کرد .

۵- هفت پیکر در سنه ۵۹۵ بنام نصره الدین سابق الذکر برشته تحریر در آمده غیر از مثنویات خمسه ، نظامی دارای غزلیات است که تعداد آن بالغ بر بیست هزار بیت میشود .

عموم تذکره نویسان از قبیل عوفی ، قزوینی ، دولت‌شاه ، لطفعلی بک و شعراء نامی چون سعدی ، حافظ ، جامی بمقام بلند نظامی در شعرا اعتراف کرده اند در مراتب اخلاقی هم نظامی کمتر نظیر داشته است . فوت او بین سنوات ۵۹۶-۵۹۹ واقع گشت .

ظهیرالدین طاهر بن محمد در فاریاب نزدیک بلخ متولد شده
ظهیر فاریابی
 و از قصیده سرایان معروف است . دولت‌شاه او را شاگرد رشید سمرقندی می‌داند و گوید از خراسان به عراق آمد و در مدت حکمرانی اتابک قزل ارسلان ایلدگز بآذربایجان رفت ولی قبل از این مسافرتها در خدمت طغان حکمران نیشابور بوده و از بعضی اشعار او چنین معلوم میشود که نزد حسام - الدوله اردشیر بن حسن هم مدتی بسر برده چنانکه گوید :

شاید که بعد خدمت ده سال در عراق

نام هنوز خسرو مازندران دهد

ظهیر باصفهان مسافرت نموده ولی رابطه او با صدرالدین عبداللطیف قاضی آن شهر تیره گشت و مدت کمی در آن حدود اقامت کرد . فخرالدین بیلقانی رقیب او در اصفهان بود . خلاصه ظهیر در آخر عمر زندگانی درباری را ترک گفته در تبریز گوشه گیری اختیار کرد تا آنکه در سنه ۵۹۶ بدرود حیات گفت .

فصل پانزدهم

نثر فارسی

گرچه در ضمن شرح حال شعراء اشاره به آثار آنها گردید ولی بهتر آن دانستیم که نام بعضی از آثار مهم منشور را جداگانه برشته تحریر در آوریم قدیمترین آثار نثر فارسی که از زمان سامانیان محفوظ مانده از اینقرار است :

تفسیر طبری که بامر منصور بن نوح توسط عده‌ای از علما ترجمه شد و **خلاصه تاریخ الامم و الملوك** (تألیف طبری . که ابوعلی محمد بلعمی وزیر دانشمند عبدالملک بن نوح و منصور بن نوح به زبان فارسی ترجمه کرده است. دیگر کتابی است راجع بادویه تألیف ابومنصور موفق هراتی و موسوم به «**کتاب الالبینیه عن حقایق الادویه**» است تألیف دیگری هم در تفسیر قرآن موجود است که قدیمترین تفسیر قرآن بزبان فارسی است. کلیه این آثار شاید از زمان منصور بن نوح باشد. از جمله تألیفات نثری که تا نیمه قرن پنجم هجری برشته تحریر در آمده یکی **دانشنامه علائی** است که ابن سینا برای علاءالدوله اصفهانی نگاشت دیگر **خجسته نامه** بهرامی سرخسی و **ترجمان البلاغه** فرخی شاعر معروف است که هر دو در عروض و صنایع شعری است بعلاوه آثار دیگری هم در نثر داشته منجمله **غایة العروضیین و کنز القافیه** است، متأسفانه کلیه آثار بهرامی با ترجمان البلاغه فرخی از بین رفته .

در ابتداء قرن پنجم هجری اسپهبد مرزبان به لهجه مازندرانی تألیفی نموده موسوم به **مرزبان نامه** .

از کتب معروف نثریکی «**سیاست نامه**» خواجه نظام الملک معروف است که شمه‌ای از احوال او در تاریخ سلجوقیان گفته

سیاست نامه

شد این کتاب دارای پنجاه فصل است دروظایف پادشاهان و سیاست بلاد و درسنة ۴۸۴ یعنی يك سال قبل ازوفات مؤلف برشته تحرير درآمده و علت تألیف آن این بود که ملکشاه سلجوقی بمستشاران دانشمند خود امر داد تا هر کدام رساله‌ای در اوضاع مملکت و طرز سیاست بنگارند . سیاست نامه نظام الملك بقدری پسندیده افتاد که ملکشاه اظهار داشت : من آنرا هادی خود خواهم کسرد . بفرمان وزیر دانشمند محمد مغربی آنرا استنساخ کرد و بعد از فوت خواجه منتشر گشت . این کتاب از نقطه نظر حکایات تاریخی و نظریات آن وزیر دانشمند و طرز انشاء ساده آن که عاری از هر گونه پیرایه است نهایت قابل توجه است .

ناصر خسرو مروزی که شرح حالش در ضمن احوال شعرا

سفر نامه

گفته شد دارای سفر نامه ایست که با انشاء ساده برشته تحرير

درآمده و شامل مطالب مهمی است راجع باحوال نویسنده آن و اوضاع بعضی بلاد مخصوصاً مصر که بی نهایت جلب توجه ناصر خسرو را نموده است (مسافرت ناصر خسرو از سنة ۴۳۷ الی ۴۴۴ هجری بطول انجامید)

ابوالفضل بیهقی که مدتی منشی غزنویان بوده تاریخ آن

تاریخ بیهقی

سلسله را بنام تاریخ آل ناصر در چند جلد برشته تحرير

در آورده و از آن آثار نفیس فارسی فقط چند جلد که معروف بتاریخ بیهقی است و حقیقتاً تاریخ سلطان مسعود است باقی مانده . وفات بیهقی در ۴۷۰ هجری رخ داد .

لغات فرس تألیف علی اسدی است که در اواخر عمر خود

لغات فرس

بنگارش آن اقدام کرده و نه فقط از نقطه نظر لغت بلکه از

حیث استناد او باشعار بعضی از شعراء که آثارشان از بین رفته اهمیت خاصی دارد .

اسرار التوحید تألیف محمد بن المنور بن ابی سعید بن ابی الخیر

کتاب اسرار التوحید

است و بین سنوات ۵۵۲ و ۵۵۹ برشته تحرير درآمده و به

فی مقامات

غیاث الدین محمد بن سام ملک غور تقدیم شده است . این

شیخ ابوسعید

کتاب از نقطه نظر شرح حال قدماء صوفیه و اوضاع درویشان

آن عهد قابل توجه است و عده‌ای از دانشمندان مانند عطار و جامی از آن استفاده کرده‌اند.

قابوسنامه
قابوسنامه تألیف عنصرالمعالی کیکاوس نواده قابوس بن وشمگیر است. این کتاب که در نتیجه تجربه بسیار با انشاء ساده برشته تحریر در آمده دارای چهل و چهار فصل و یک مقدمه است. در ضمن فصول حکایات زیبایی که بعضی از آنها تاریخی است و اشعاری از شعراء دیگر و رباعیاتی که خود ساخته ذکر شده است، از بعضی لحاظ میتوان این کتاب نفیس را با سیاست‌نامه نظام‌الملک تشبیه کرد.

کیمیای سعادت
این کتاب تألیف حجة الاسلام امام محمد غزالی است و بسا از مطالبی که در تألیف مهم احیاء العلوم الدین بعرابی نوشته شده است. کتاب کیمیای سعادت بطور خلاصه و بنحو ساده و جذابی بفارسی نگارش یافته.

مناقب الشعراء
این کتاب تألیف ابوطاهر خاتونی است. متأسفانه این کتاب نفیس که قدیم‌ترین تذکره شعراء ایران است از بین رفته. خاتونی یکی از فضلا و دانشمندان عصر خود بوده و در ابتداء قرن ششم در زمان ملک‌شاه سلجوقی میزیسته است. عنوان خاتونی شاید بمناسبت این بوده که این دانشمند در خدمت گوهر خاتون زوجه سلطان بصرمی برده.

حدائق السحر
حدائق السحر تألیف رشیدالدین وطواط است. در صنایع شعر و بعضی را عقیده بر این است که رشید از ترجمان البلاغه فرخی هم استفاده کرده است.

چهار مقاله
چهار مقاله تألیف نظامی عروضی سمرقندی و از کتب ادبی بسیار نفیس است که در آن اطلاعات تاریخی سودمند نیز یافت میشود چون قبلاً اشاره بمؤلف این کتاب شده در اینجا از تکرار صرف نظر میشود.

ذخیره خوارزمشاهی تألیف زین‌الدین ابوبراهیم اسمعیل جرجانی است که درابتداء قرن ششم هجری برشته‌نحیر بر آورده این مؤلف دانشمند کتاب خود را تقدیم قطب‌الدین

ذخیره خوارزمشاهی

خوارزمشاه پدر اتسز کرد .

این کتاب تألیف قاضی حمیدالدین ابوبکر بلخی معاصر انوری است مؤلف خواسته است بر سبک مقامات بدیع الزمان

مقامات حمیدی

همدانی یا حریری کتابی به فارسی تألیف کند و انصافاً نهایت زحمت کشیده و انوری در اشعار خود آنرا ستوده است. بعضی از این مقامات حکم مناظره دارد مانند جوانی و پیری و برخی دیگر مربوط بموضوعات مختلفه است چون بهار ، پاییز ، عشق ، دیوانگی و غیره

کتاب کلیده ترجمه نظام‌الدین ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید است که از ترجمه عربی ابن مقفع بفارسی

کلیده و دمنه

در آورده و تقدیم بهرامشاه غزنوی کرده است تاریخ تحریر این ترجمه را جمعی پس از سنه ۵۳۹ هجری دانند و علی‌ای حال کلیده و دمنه نصرالله شهرتی بسزادارد و بعضی از نویسندگان قدیم آنرا بهترین نمونه فارسی نویسی دانسته اند .

انوشیروان بن خالد در سنه ۴۵۹ هجری درری متولد شده و در تاریخ دوره سلجوقیان کتابی به فارسی نوشته که از

تاریخ سلجوقیان

بین رفته است ولی عمادالدین کاتب اصفهانی در نیمه دوم

قرن ششم هجری آنرا به عربی در آورده و فتح بنداری آنرا بنازی خلاصه نموده است . انوشیروان در سال ۵۳۲ وفات کرده .

این کتاب تألیف نجم‌الدین ابوبکر محمد راوندی است . در تاریخ سلجوقیان که در حدود سنه ۵۹۸ برشته‌نحیر در

راحة الصدور

آورده و دارای مطالب گرانبهایی است در وقایع عهد سلجوقیان .

فصل شانزدهم

صنایع مختلفه

از بدو اسلام تا حمله مغول

جنگهای پی در پی که در این کشور رخ داده و مخصوصاً جدلهای پیروان مذاهب مختلفه سنت و شیعه بسیاری از ابنیه صدر اسلام را ازین برده و از این حیث تحقیق در این موضوع

معماری و تزئین

بسی دشوار گردیده است .

میتوان گفت مهمترین آثار معماری دوره اسلام مساجدی است که اکثر آنها هم دستخوش حوادث ایام گردیده . استخری و یاقوت نقل کنند که در اولین قرن هجری محمد بن حجاج بنای مسجد جمعه قزوین را گذاشت و سطح بنای آن مانند سایر مساجد مربع بوده و بعد در زمان خلافت هارون آن مسجد را تعمیر کردند. در زمان یکی از خلفا در اوائل قرن دوم هجری مسجدی در همدان ساخته شده است که دیوارهایش آجری و گچ اندود است و بر روی آن خطوط کوفی ، گل و بوته و خطوط « اسلامی » نقش گردیده . ابو مسلم خراسانی هم در نیشابور اساس مسجدی نهاد ولی عمر و بن لیث آن را با تمام رسانید و یکی از مساجد معروف آن عصر گردید . محلی که مخصوص منبر است بر روی استوانه های چوبی بوده و سایر ابنیه بر ستونهای آجری قرار گرفته بود و یک دالان سر باز سه طرف صحن را احاطه میکرد و در وسط آن محوطه ساختمان ظریفی بود امام مسجدی که در زمان عماد الدوله دیلمی در قزوین بنا گردید دارای گنبد بسیار مرتفع بوده و یاقوت گوید در تمام ممالک اسلامی از آن گنبد زیباتر و بلندتر یافت نشود ، بطور کلی این مساجد در

محوطه‌های مربعی بنا گردیده و دارای صحن مقنونه، محراب و مکانی برای منبر بوده است، اینجا دو مسئله مهم نظر علماء فر، را جلب کرده یکی آنکه چرا سطح بنای مساجد مربع است و دیگر آنکه تا چه اندازه معماری ایام ساسانیان در بنای مساجد دخالت داشته - بحث این دو مسئله مهم در این رساله نگنجد و آنچه در اینجا می‌توان گفت این است که در طرز ساختمان این مساجد هم معماری زمان ساسانی و هم معماری مصری قدیم دخالت داشته چه اولین مسجد بزرگی که سرمشق سایر مساجد در صدر اسلام گردید مسجدی است که عمر و عاص در مصر بنا کرده و محوطه آن مربع بوده است ولی از حیث گنبد مساجدی که در ایران ساخته شده است با مسجد مصر متفاوت است و دنباله معماری ساسانیان محسوب می‌شود. در هر حال آئین اسلام موجب پیدایش اینگونه معابد گردیده و اولین مسجد را حضرت ختمی مرتبت در مدینه بنا فرمودند. دیگر از ابنیه آن ادوار بنای مقابر بزرگان است که آنهم دارای گنبد بوده ولی محوطه بنای بعضی از آنها مدور است و از آن جمله است دو مقبره که در قرن دوم هجری در ری ساخته شده و دارای خطوط کوفی است، در زمان غزنویان این طرز بنا تکمیل گردید و تعادل اطاقهای ابنیه بوسیله نیم دایره‌ها معمول شد و در عهد سلجوقیان اطاقهای «ضربی» مذکور در ساختمان ابنیه ملی از فیل حمام، کاروانسرا و بازار مرسوم گشت - سلجوقیان در ساختن مناره‌ها، برج‌های استوانه‌ای شکل و توسعه و تزئین مساجد زحمت کشیده و از این حیث آثار ایام آنها نمونه معماری بزرگی است که با بهترین ابنیه عالم اسلام برابری میکرده است،

استعمال آجرهای مینائی یا کاشی در ابنیه آن ادوار مرسوم نبوده و کتیبه بر روی آجرهای پخته بعمل می‌آمده و ستونها از مرمر گدار بوده و غالباً سرستونها را با نقره یا طلا مزین مینمودند. در عهد سلجوقیان با خاک‌های مختلف که دارای رنگ‌های گوناگون بوده آجرهای مخصوصی تهیه می‌نمودند که نهایت قابل توجه بوده و رونق دیگری بابنیه میداد و همچنین بر روی اطاقها و گنبدها صفحات نازک برنز می‌گسترده تا بر جلوه آن بیفزاید و خلاصه مناره‌ها و گنبدها پوشیده از لوحه

های برجسته و موج بوده که بر روی آنها نقوش معروف «آرابك» (عربی) طرح شده بود. مقارن همان اوقات بکار بردن تخته‌های چوبی مزین بگل و بوته و نباتات عجیب در معابد و مساجد معمول گردید.

دکتر ارنست هرتسفلد استاد دانشگاه برلن و رئیس مؤسسه آثار عتیقه شرقی در نطقی که در سنه ۱۳۰۴ در عمارت وزارت فرهنگ ایراد نمودند راجع بابنیه ایران در دوره اسلامی چنین اظهار مطلب کردند:

«ابنیه معدودی که در قرون صدر اسلام بنا شده است با ابنیه دوره سلوکیان شباهتی دارد از حیث اینکه کاملاً تحت نفوذ و تأثیر سبک معماری اجنبی واقع شده‌اند. دیانت اسلامی امری فوق ملیت بوده و در سه قرن اول اسلام اثر این امر ظاهر است چنانکه ابنیه و عمارات اسپانیا و افریقای شمالی و شام و سامره و نائین و استخر و دامغان نه عربی است و نه ایرانی بلکه اسلامی است.»

«اما همینکه نوبت بدیالمه و آل بویه میرسد صنعت ایران باز ظاهر میشود و مداومت می‌یابد. آثار معماری با آثار ادبی کاملاً ارتباط دارد. از این زمان دیگر صنایع را نمیتوان به سلجوق و مغول و ترك منتسب نمود بلکه باید آنرا صنایع ایرانیها دانست که در دوره سلاجقه و غیره ظهور نموده است.»

سایر صنایع
گرچه در قرون اولیه هجرت اثری از ظروف کاشی و مینائی
نتوان یافت ولی جای شك نیست که ایران وطن کاشی و ظروف

لعاب داراست و حتی در زمان هخامنشها استعمال آجرهای مینائی در ابنیه معمول بوده، از قرن پنجم هجری ایرانیان متوجه این صنعت گردیده و بزودی گوی سبقت را از سایرین بر بودند، چنانکه ظروف لعابی مشهور به ظروف کاشی یا کاشانی گردید و در این خصوص جغرافی نویسنده مشهور یاقوت حموی شرحی نگاشته و زبردستی کاشانیان را در این فن اظهار داشته است. با اینکه مصریان در این فن مهارت داشته‌اند و ناصر خسرو مروزی در سفرنامه خود اشاره به ظروف لعابی آنها کرده و از آن تعجب نموده است، زبردستی کاشانیها بجائی رسید که استادان مصریان شدند و صنعتگران کاشانی را ببلاد خود خواسته از آنان اسرار این صنعت را آموختند. چه بسا

ظروف لعابی در مصر درست شده که در روی آن کلمه «العجمی» نوشته شده و میتوان گفت که استادان کارخانجات آن بلاد ایرانی بوده اند.

اما در آبگینه سازی ایرانیان از زمان ساسانیان ید طولائی داشتند و جام انوشیروان بهترین نمونه این صنعت است. در وسط آن جام گل های سبز و بنفش و سرخ از آبگینه ساخته شده و بقدری شفاف است که بعضی از اهل فن آنها را زمرد و یاقوت تصور کردند. همچنین بشهادت رومیان در میان قالیهای «طیسفون» بعضی گلهای زیورها را با آبگینه های رنگارنگ در زمینه قالی جای داده بودند. محل تردید نیست که پس از استیلای عرب نیز ایرانیان استاد آبگینه سازی بوده اند ولی متأسفانه چیزی از آن باقی نمانده است.

راجع بقالی بافی لازم است بدین نکته اشاره شود که در زمان ساسانیان قالیهای ایران در تمام بلاد دنیای قدیم شهرتی بسزا داشته است. اما قالی بهارستان که یکی از شاهکارهای صنعتی قالی بافی در ایران بوده و بدست عرب افتاد ثابت میکند که تا بامداد استیلای عرب، ایرانیان در این فن استاد بوده و مهارت داشته اند. قطع است که در ادوار مختلفه پس از اسلام قالیهای ایرانی شهرتی بسزا داشته و درجه اول را حائز بوده و کارخانجات کاشان و تون معروف آفاق بوده است. همچنین در اغلب قسمت و دهات قالیهای مخصوص می یافتند. نقش قالیه عبارت بود از چمن های خرم، مجالس شکار، شاخه های دراز و پریپیچ، انواع گلهای جوی های روان، پرندگان زیبا و طرح اشخاص در میان علفزار و بعضی اوقات در بافت آن رشته های زرین یا آبگینه های رنگارنگ و حتی جواهر بکار میبردند.

صنعت نشانندن زروسیم بر فولاد و بر نزاز ایران است و دیگران آن فن را از استادان ایرانی آموخته اند چنانکه در مصر یک طرز مخصوصی این صنعت را «العجمی» نامند و بزبان ایتالیائی «الاگمینه» گویند.

در ابتدا ظهور اسلام معمول نویسندگان عرب خط «انباری حیره»

خط عربی

بود که چون بحجاز منتقل گردید معروف بخط حجازی

شد و اصل یا منشاء خط نسخ است. پس از فتح ممالک بدست مسلمین و بنای کوفه

و اختلاط اقوام مختلفه خط کوفی پدید آمد و کلام الله مجید، و کتیبه‌های مساجد و قصور و کلمات مسکوکات را بدان خط ترسیم می نمودند و خط حجازی فقط برای مکاتبات عادی معمول گردید. در زمان بنی عباس خط کوفی به پنجاه نوع در آمد ولی ابتداء خلافت آن سلسله از خط کوفی و حجازی خط دیگری استنباط شد که اساس بعضی از خط معمول آن دوره است و بتدریج قلم جلیل، طومار، ثلثین، توقیع، نصف، و غیره در آن عهد اختراع گردید. بزرگترین مخترعین قلمهای مختلف از اینقرارند: **قطبۀ محرر** که در اواخر دولت اموی میزیسته دیگر **ابراهیم و یوسف واحول محرر** (دست نشانده برامکه است) ولی نامی ترین استادان خط یکی وزیر مقتدر بالله و راضی اعنی **ابوعلی محمد بن مقله** فارسی و برادرش **ابو عبدالله حسن** است که در سنه ۳۳۸ وفات کرده این دو استاد بزرگ خط نسخ و جلیل و فروع را باشکالی که امروز متداول است در آوردند و قواعد آنرا معین کردند دیگر از استادان این فن **ابوالحسن علی بن هلال** معروف بابن البواب است که در سنه ۴۱۳ وفات کرده و قواعد خط را تکمیل کرده و قلمهای متعددی اختراع نموده است و هر کس پس از او آمد در آن شیوه پیروی از وی کرد و از آن جمله است خطاط معروف **امین الدین یاقوت** ملکی کاتب ملکشاه سلجوقی و **یاقوت المستعصی** و غیره.

فهرست امرا و ملوک مهمترین سلسله‌هایی که در نقاط مختلف ایران
از زمان مأمون الی مستعصم حکمفرمایی کرده‌اند

توضیح - تاریخ مقابل اسامی حکمفرمایان ، ابتداء حکمفرمایی هر یک از آنها
است - ایالات و ولایات نامبرده شده در ذیل هر سلسله مهمترین قلمرو حکمفرمایی آنها
است که بتدریج تغییر نموده است .
خلفاء عباسی قبل از مأمون : ابوالعباس ۱۳۲- منصور ۱۳۶- مهدی ۱۵۸ - هادی
۱۶۹- هارون ۱۷۰ .

سامانیان	صفاریان	علویان	طاهریان	خلفاء بنی‌عباس
۳۸۹-۲۶۱ خراسان - ماوراءالنهر	۲۵۳-۲۹۰ خراسان - سیستان	۳۱۶-۲۵۰ طبرستان - گرگان	۲۵۹-۲۰۵ خراسان	
			طاهر - ۲۰۵	مأمون
			طلحه - ۲۰۷	۱۹۸ هـ
			عبدالله - ۲۱۳	معتصم
			»	۲۰۸
			طاهر ثانی - ۲۳۰	وائق ۲۲۷
			«	متوکل ۲۳۲
			«	منتصر ۲۴۷
		حسن بن زید - ۲۵۰	محمد - ۲۴۸	مستعین ۲۴۸
	یعقوب لیث - ۲۵۳	»	«	معتز ۲۵۲
	»	»	«	مهربندی ۲۵۵
نصر اول - ۲۶۱	»	محمد - ۲۵۹	محمد - ۲۵۹	معتمد ۲۵۶
اسد بن احمد	عمر وایت - ۲۶۵			معتضد ۲۷۹
				مکتفی ۲۸۹

غزنویان ٣٥١-١٨٢	آل بویه (٣٢٢-٤٤٧)			سامانیان ٣٦١-٣٨٩ خراسان و ماوراءالنهر	غلوویان و آل زیار	خلفاء بنی عباس
	عراق عرب	ری	فارس			
				احمد ٢٩٥	حسن الطروش ٣٠١	مقتدر ٢٩٥
			عماد الدوله ٣٢١	نصر دوم ٣٠١	مرداویج ٣١٦	قاهر ٣٢٠
		رکن الدوله ٣٢٤	<	<	<	راضی ٣٢١
	ممتاز الدوله ٣٣٤	<	<	نوح ٣٣١	<	متقی ٣٢٩
	<	<	<	<	<	مستکفی ٣٣٣
	<	<	<	<	<	
البختین ٣٥١	بختیار ٣٥٦	<	عضد الدوله	عبدالمملک		مطیع ٣٣٤
اسحق ٣٥٢	<	<	٣٣٨	٣٤٢	<	
<	عضد الدوله	مؤید الدوله	<	منصور ٣٥٠	<	
<	٣٦٧	٣١٦	<	<	بیستون ٣٥٦	
<	شرف الدوله	<	ابو کالیجار	نوح دوم ٣٦٦	قابوس ٣٦٦	طائع ٣٦٣
سبکتکین ٣٦٦	٣٧٦	<	٣٧٢	<	<	
<	بهاء الدوله	فخر الدوله	بهاء الدوله	<	<	
	٣٧٩	٣٧٢	٣٧٩	<	<	
اسمعیل ٣٨٧	<	<	<	<	<	
محمد و ٣٨٨	مشرف الدوله	مجد الدوله	سلطان الدوله	منصور ثانی	منوچهر ٤٥٣	قادر ٣٨٩
محمد ٤٢١	٤١٤	٣٨٧	٤١٤	٣٨٧	<	
<	<	<	<	عبدالمملک دوم	انوشیروان	٤٢٢
<	جلال الدوله	تا ٤٢٠	ابو کالیجار	٢٣٠	٤٣٠	
مسعود ٤٢٢	٤١٦		٤١٦			
	ملک الرحیم ٤٤٠ تا ٤٥٧		ملک الرحیم ٤٤٠			

خوارزمشاهیان ۶۱۸-۴۷۰	سلاجقه ۵۵۲-۴۲۹ تقریباً تمام ایران	غزنویان ۳۵۱-۵۸۲	خلفاء بنی عباس
	طغرل ۴۲۹	مودود ۴۳۲	قائم (بقیه) ۴۲۲
	»	مسمود دوم	
	»	و علی ۴۴۱	
	»	عبدالرشید ۴۴۱	
	»	فرخزاد ۴۴۴	
	البارسلان ۵۰۰	ابراهیم ۴۵۱	
	ملکشاه ۴۶۵	»	
انوشکین ۴۷۰	»	»	مقتدی
»	»	»	۴۶۷
قطب الدین محمد ۴۹۱	محمود ۴۸۵	»	
»	برکیارق ۴۸۷	مسمود سوم ۴۹۲	
»	ملکشاه دوم ۴۹۸	شیرزاد ۵۰۸	مستظهر
»	غیاث الدین محمد ۴۹۸	»	۴۸۷
»	محمود - سنجر ۵۱۲	ارسلان ۵۰۹	
»	سنجر	بهرامشاه ۵۱۲	مسترشد
»	»	»	۵۱۲
اتسن ۵۲۱	»	»	

اتابکان		غوریان	خوارزمشاهیان	سلجوقیان تقریباً تمام ایران	غزنویان	خلفاء بنی عباس
ایلدگز ۵۳۱	سلفر ۵۴۳	جهاننوز ۵۴۴	اتسز »	سنجر »	بهرامشاه	راشد ۵۲۹
»	»	»	»	»		مقتفی ۵۳۰
»	»	صیفالدین محمد ۵۵۱	ایل ارسلان ۵۵۱		خسروشاه ۵۴۷	مستنجد ۵۵۵
»	زنکی ۵۵۷	غیاثالدین ۵۵۸	» سلطانزاه	تا ۵۵۲		
محمد بن ایلدگز ۵۶۷	»	»	محمود ۵۶۸ تکش ۵۶۸			مستضی ۵۶۶
»	ملک بن زنکی »	»	»			
»	»	»	»			ناصر ۵۷۵
قزل ارسلان ۵۸۱	طغرل بن سلفر	شهابالدین ۵۹۹	علاءالدین محمد ۵۹۶			
ابوبکر محمد ۵۸۸	سعد ۵۹۱	»	جلالالدین ۶۱۷			ظاهر ۶۲۲
قتلغ ابناج ۶۰۷	»	محمود ۶۰۲ سام ۶۰۷	جلالالدین ۶۱۷ تا ۶۲۸			مستنصر ۶۲۳
	ابوبکر ۶۲۳					مستعصم ۶۵۶-۶۴۰
	»					
	»					

فهرست مهمترین وقایع تاریخی از قرن دوم هجری تا حمله مغول

تاریخ	وقایع
	شکست مروان آخرین خلیفه بنی امیه نزدیک رود زاب و تشکیل خلافت بنی عباس
۱۳۲	دراثر کوشش ایرانیان
۱۳۷	کشته شدن ابومسلم خراسانی در زمان منصور
۱۳۷	دستگیر شدن سندباد مجوسی و قتل او
۱۵۱	کشته شدن استاذسیس
۱۶۱-۱۵۹	دعوی المقنع و ختم غائله او
۱۸۷	قتل جمفر بن یحیی برمکی بامر هارون
۲۰۱-۲۲۳	قیام بابک خرمی
	طاهریان
۱۹۸	فتح بغداد بدست طاهر ذوالیمینین از طرف مأمون بیاری ایرانیان
۲۰۵	تأسیس سلسله طاهریان در خراسان
۲۰۵-۲۵۹	مدت حکمرانی طاهریان (طاهر - طلحه - عبدالله - محمد) (یعقوب بن لیث سلسله طاهریان را منقرض کرد .)
	علویان
۲۰۵	آغاز اقتدار حسن بن زید بیاری دیلمیان و طبرستانها در مازندران
۲۵۷	مستولی شدن حسن بن زید بر گرگان و شکست لشکر محمد بن طاهر
۲۷۰	فوت حسن بن زید
۲۸۷	شکست محمد بن زید اسمعیل بن احمد سامانی و رحلت او
۳۰۱	استیلاء حسن بن علی الاطروش بر مازندران (قدرت و نفوذ سرداران دیلمی و آل زیار بحکمرانی علویان خاتمه داد)
	صفاریان
۲۵۳	استیلاء یعقوب بن لیث صفاری بر سیستان و هرات و اگذار شدن امارت بلخ ، طخارستان ، سیستان و سند از جانب موفق برادر
۲۵۷	معمد خلیفه بنی عباس بیعقوب
۲۵۹	تسخیر نیشابور و انقراض سلسله طاهریان بدست یعقوب
۲۵۹	لشکر کشی یعقوب ب مازندران
۲۶۰	شکست یعقوب از لشکر خلیفه نزدیک بغداد
۲۶۲	رحلت یعقوب
۲۷۴	رزم لشکر خلیفه با عمرو بن لیث در حدود فارس
۲۸۳	شکست رابع بن هرثمه بدست عمرو بن لیث
۲۸۷	مغلوب شدن عمرو در موارع النهر و اسیر شدنش بدست اسمعیل سامانی

تاریخ	وقایع
	(پس از اسارت عمرو اقتدار خانواده صفاری مدتی منحصر بیستان شد)
	سامانیان
	واگذار شدن حکمرانی بعضی از نقاط خراسان و ماوراءالنهر با اولاد اسد بن سامان
۲۰۴	(نوح ، احمد ، یحیی والیاس)
۲۷۵	شکست نصر بن احمد از برادرش اسمعیل و رأفت اسمعیل با او
۲۷۹	فوت نصر بن احمد و اقتدار اسمعیل در ماوراءالنهر
۲۷۸	اقتدار اسمعیل بن احمد در خراسان پس از شکست عمرو بن لیث
۲۸۷	اقتدار اسمعیل در گرگان و طبرستان
۲۹۵	رحلت اسمعیل
۲۹۸	فتح بست و بیستان بدست احمد بن اسمعیل
۳۳۱	فوت نصر دوم پس از سی سال سلطنت و فرو نشان دادن فتنه ها
۳۳۱-۳۴۳	سلطنت نوح بن نصر (در زمان او ابوعلی محتاج و ابراهیم بن احمد به مخالفت برخاستند)
	رحلت عبدالملک بن نوح (این امیر قصد ری و اصفهان کرد ولی کاری از
۳۵۰	پیش نبرد)
۳۶۶	فوت منصور بن نوح (در زمان او البتکین بجانب افغانستان رفت)
	(پس از منصور ، نوح بن منصور ، منصور بن نوح ، عبدالملک بن نوح یکی
	بعد از دیگری بر تخت نشسته و نفاق سرداران، دولت سامانی را نهایت ضعیف
	نمود)
۳۸۹	انقراض سلسله سامانی بدست محمد، د سبکتکین و ایلک ترک در زمان عبد-
	الملک بن نوح
	آل زیار
۳۱۶	آغاز اقتدار مرداویج و تأسیس سلسله آل زیار
۳۲۳	قتل مرداویج
	(پس از مرداویج برادرش وشمگیر سپس بیستون و قابوس بن وشمگیر در
	حدود گرگان و طبرستان اقتداری بهمرساندند در آخر منوچهر پسر قابوس
	اطاعت سلطان محمود غزنوی را گردن نهاد و پسرش نوشیروان دست نشانده
	سلجوقیان گردید)
	آل بویه
۳۲۱	آغاز پیشرفت آل بویه (عمادالدوله - رکنالدوله - معزالدوله در حدود اصفهان
	و فارس)
۳۲۴	فتح کرمان بدست معزالدوله
۳۲۴	ورود معزالدوله به بغداد و خلع مستکفی خلیفه بنی عباس

تاریخ	وقایع
۳۶۶-۳۷۲	مدت اقتدار و جهاننداری عضدالدوله (بعد از فوت رکن الدوله) پس از عضدالدوله بین اخلاف بویه کار بجدا لهای سخت کشید و در ضعف یکدیگر بکوشیدند تا اینکه طغرل سلجوقی وارد بغداد گردید آخرین امیر آل بویه الملك الرحيم را دستگیر کرد
۴۴۷	غزنویان
۳۸۷	فوت سبکتکین داماد البتکین
۳۸۹	استیلاء محمود غزنوی بر خراسان در زمان عبدالملك سامانی
۳۹۳	فتح قهستان و سیستان بدست محمود
۴۰۱ تا ۴۲۰	فتح بلاد غور ، خوارزم ، لشکر کشی محمود بسومنات و سپس بری
۴۲۱	رحلت محمود
۴۳۲	کشته شدن مسعود (در زمان او اکثر بلاد خراسان در ید سلجوقیان افتاد) رحلت مودود بن مسعود (در زمان حکمفرمائی او سلجوقیان نهایت پیشرفت نمودند)
۴۴۱	پس از مودود دولت غزنوی هر سال ضعیف تر گردید و اقتدار آنها منحصر بافغانستان شد و در آخر بهرامشاه خطبه بنام سنجر خواند و علاءالدین حسین غوری غزنه را گرفته آتش زد
۴۵۷ و ۵۰۳	سلجوقیان
۴۳۱	ورود طغرل بنیشاور
۴۳۳	عزیمت طغرل بجانب گرگان و طبرستان و تصرف آن حدود
۴۴۲-۴۴۶	فتح ری ، اصفهان و آذربایجان بدست طغرل
۴۴۷	ورود طغرل ببغداد و خواندن خطبه بنام او (دستگیری الملك الرحيم ديلمی) رحلت طغرل
۴۵۰	
۴۶۳	فتح البارسلان و شکست رومانوس امپراطور روم در ملازگرد و اسیر شدن او
۴۶۵	زخم برداشتن البارسلان و رحلت او در ماوراءالنهر
۴۶۵-۴۸۵	ایام اقتدار و جهاننداری ملکشاه سلجوقی با مساعدت خواجه نظام الملك رحلت خواجه نظام الملك
۴۸۵	
۴۹۸	رحلت برکیارق
۵۱۱	شکست محمود بن محمد از سنجر
۵۰۲	رحلت سنجر پس از استخلاص اراسارت در دست غزها سلجوقیان عراق (محمود بن ملکشاه - طغرل بن محمد - مسعود - ملکشاه - سلطان محمد - سلیمان - ارسلان بن طغرل - طغرل بن ارسلان)
۵۱۱-۵۱۰	مدت سلطنت سلجوقیان کرمان (قاورت - سلطان شاه - تورانشاه - امیرانشاه - ارسلانشاه - مفیث الدین - محمد بن بهرامشاه)
۴۳۳-۵۸۳	

وقایع

تاریخ

۶۸۶-۵۱۳	مدت سلطنت اتابکان فارس (سلفر - زنگی بن مودود ملک بن زنگی - طغرل بن سلفر - سعد بن زنگی - ابوبکر بن سعد زنگی - محمد بن ابوبکر - محمدشاه بن سعد - سلجوق بن سلفر - آیش خاتون)
۶۱۱-۵۳۱	مدت سلطنت اتابک آذربایجان (ایلدگز - محمد بن ایلدگز - قزل ارسلان - اتابک محمد - ابوبکر بن محمد - قتلغ ایلتانج)
غوریان	
۵۵۱	رحلت علاءالدین حسین معروف به جهانسوز
۶۰۷	انقراض دولت غوریان بدست خوارزمیان (بعد از سلطنت محمد بن علاءالدین - غیاث الدین - شهاب الدین - محمود بن غیاث الدین و سام بن محمود)
خوارزمشاهیان	
	واگذار شدن حکمرانی خوارزم از طرف سنجر به قطب الدین محمد پسر انوشته کین
۴۹۱	حکمرانی اتسز و مخالفت او با سلطان سنجر
۵۵۱-۵۲۱	رحلت ایل ارسلان پس از هفده سال سلطنت
۵۶۷	مخالفت سلطان شاه و تکش پسر ایل ارسلان و فوت سلطان شاه - اقتدار تکش در عراق
۵۸۱-۵۶۷	(شکست طغرل بن ارسلان و لشکر خلیفه ناصر الدین الله)
۵۹۲-۵۹۰	رحلت تکش
۵۹۶	فتوحات محمد خوارزمشاه (تسخیر منصرفات غوریان و فتح مازندران - کرمان و بخارا - سمرقند - اترار و غیره)
۶۱۱-۵۹۷	قصد خوارزمشاه به تغییر خلافت بنی عباس
۶۱۴	آغاز فتنه مغول
۶۱۷	
(بقیه در باب دوم)	

باب دوم

از حمله مغول تا سقوط ساسانیان

فصل اول

تاخت و تاز مغول

ملاحظه

باید دانست که مهمترین علل انقراض دولت خوارزمشاهی و خلافت عباسی و افتادن اکثر ممالک اسلامی در دست مغولان بت پرست ، چند چیز بوده: یکی آنکه محمد خوارزمشاه اکثر امراء و حکمفرمایانی که ممکن بود در روز درماندگی و حمله بیگانگان ، کشور ایران را محافظت نمایند ازمیان برداشت و بلادی که بین مغولان و ایرانیان حایل بوده ضمیمه متصرفات خود کرد و از این جهت تقریباً با آن هم سرحد گردید . از همه بدتر آنکه محمد خوارزمشاه در موقع حمله مغول خویشتن را باخته و جرأت از دست داده چنان خوف براء مستولی شده بود که به جلال الدین هم اجازه جنگ نداد و همه را دلسرد و مأیوس ساخت و بالنتیجه واقع شد آنچه از خواندن آن دلها در طیش آید و حال منقلب گردد .

علت دیگر پیشرفت مغول نفاق دربار خلافت عباسی با خوارزم شاه بوده و شاید خلیفه باطناً بی میل نبود که حریف خود را بدست مغولان ببیند و از شر او راحت گردد از همین جهت خلیفه نه فقط با خوارزمشاه مساعدت نمود و در دفاع از

مغولان همت نگماشت بلکه سلطان جلال‌الدین را مساعدت نکرد و درخواست او را نپذیرفت .

نفاق سنی و شیعه را که در اغلب بلاد حتی در بغداد حکمفرما بود علت دیگر پیشرفت مغول باید دانست . چه رشته اتحاد مسلمین از یکدیگر گسیخته بود و در بغداد دارالخلافه مسلمین بکرات بشیعیان جور واجحاف واقع شد و فی الحقیقه این جماعت از استبداد عامه بجان آمده بودند و چاره‌ای هم نداشتند .

همچنین اهل سنت بایکدیگر سخت مخالفت داشتند و حتی درموقع حمله مغول بسیاری از حنفی مذهبان بامغول همدست گردیده باشافعیان از در خصومت درآمدند و مغولان در آخر هر دو طایفه را مقهور خود ساختند .

از طرف دیگر اسمعیلیان سالیان دراز در ایران بلکه در اطراف بلاد اسلام تولید خوف و وحشت مینمودند . نه قدرتی بود که آنان را بقسمی سرکوبی نماید تا دیگر قد علم نمایند و نه اقل احکم فرمایان و امراء بآنها آزادی مذهب میدادند تا بلکه دست از اقدامات خود بردارند . گرچه اسمعیلیان درموقع حمله مغول نهایت ضعیف شده بودند ولی قلاع مهم در دست آنها بود . اگر خورشاه تسلیم نمیشد و باشاره او اغلب از قلعه‌ها بدست مغولان نمی افتاد شاید اسمعیلیان می توانستند مدتی مزاحم مغول شوند .

این اوضاع و احوال و مخصوصاً مخالفت امراء با جلال‌الدین خوارزمشاه که مجبور بود گاه در کرمان ، زمانی در آذربایجان و هنگامی در گرجستان با مخالفین بجنگد موجب شد که کشور پهناور ایران در اندک مدتی در دست مغول افتد .

تموچین که بعد اسم او بمبدل بچنگیز خان شد و در سن سی سالگی سردار ایل و عشیرت خود گردید و در اندک مدتی بر سایر حکام مغول و ترک غلبه کرد و قدرتش در آن حدود

آغاز فتنه مغول

مسلم گردید . در سنه ۶۱۵ عازم ماوراءالنهر شد و علت این اقدام آن بود که چنگیز خان برای افتتاح باب تجارت بین مغول و ایران چهارصد و پنجاه نفر را از پسران و ملازمان امراء مغول وعده‌ای از مسلمین را با سرمایه بطرف ایران گسیل داشت

و پیغامی مودت آمیز بمحمد خوارزمشاه فرستاد. چون این جماعت به «اترار» رسیدند حاکم آن شهر طمع درمال آنان کرده بهانه جزئی آنها را در حبس افکند سپس بصوا بدید محمد خوارزمشاه که در آن موقع در عراق عجم بود آن محبوسین را بکشت. همینکه این خبر بچنگیز رسید از محمد خوارزمشاه درخواست کرد حاکم اترار را باو تسلیم نماید تا بکیفر عمل خود برسد سلطان بخت برگشته قاصد چنگیز را هم بکشت، گویند چون این خبر بچنگیز رسید سخت غضبناک گردید و بر پشته‌ای رفته و سر را برهنه کرده سه شبانه روز تضرع و زاری مینمود. در آخر عزم جنگ با خوارزمشاه کرد و این پادشاه چون از مقصود چنگیز اطلاع یافت بماوراء النهر آمد و در بین راه به عیش و نوش پرداخت. در همان اوقات جوجی خان پسر چنگیز در تعقیب یکی از امراء ترکستان بود. خوارزمشاه قصد جوجی کرد و نزدیک «جند» با اینکه مغولان حاضر بجنگ نبودند محاربه رخ داد که اگر مجاهدت جلال‌الدین نبود خوارزمشاه در خطر میافتاد. هنگام شب مغولان تترك آنحدود کرده نزد چنگیز خان رفتند با اینکه این جنگ چندان قابل توجه نبود دو نتیجه بخشید یکی آنکه آتش خشم چنگیز بیشتر افروخته گردید و مغولان دانستند جنگیدن بالشکر خوارزمشاه چندان کار مهمی نیست دیگر آنکه خوارزمشاه چون ضرب دست مغولان بدید وحشت عجیبی در او تولید شد و این خوف و بیم اثرات شومی بخشید بقسمی که خوارزمشاه با داشتن لشکر عظیم صلاح خود را در برابرى بامغول ندید و قصد آن نمود که در گوشه‌ای پناهنده شود حتی در کنار خندق سمرقند اظهار داشت که دشمنان ما اگر تازیانه‌های خود را در این خندق اندازند پرخوابد شد. این گونه اظهارات رعیت و لشکر را مأیوس کرد و هر چه جلال‌الدین خواست پدر را از اینگونه خیالات منصرف سازد و در مقابل مغولان ایستادگی نمایند فایده نبخشید. حتی باو گفت لشکر را بمن واگذار و خود هر جا که خواهی برو. این هم مسموع نیفتاد و خوارزمشاه مادر خود ترکل خاتون را با اولاد صغار از خوارزم بمازندران فرستاد و خود از بلخ بجانب عراق رفت و در سنه ۶۱۷ به نیشابور رسید و مشغول عیش و نوش و سرور گردید.

چنگیز بالشکری بشمار چون بجانب ماوراء النهر آمد ،
اکنای و جغتای را بمحاصره «اترار» گماشت . جوجی خانرا
بطرف جند و یکی از سرداران را بفناکت و خجند فرستاد و

واقعه بخارا

خویش عزم بخارا کرد و در راه از نهب و غارت فرو گذاری نمود تا اینکه در ۶۱۷
در اطراف بخارا رسید و کوشش بخارائیان و ساخلوی آن شهر که شیخون بر لشکر
مغول زدودی نبخشید .

اهالی چاره جز گشودن دروازه ها ندیدند و سادات و علماء و اشراف طلب امان
کردند . چنگیز سواره بمسجد جامع در آمد ، افسار اسبان را بدست مشایخ داد و
صندوقهای کلام الله مجید را آخور اسبان کرد و بر منبر در آمده خویشتن راقهر و
و غضب خدا خواند . سپس بپناه اینکه بعضی از نوکرهای خوارزمشاه را اهالی پناه
داده اند آن شهر را آتش زد و جوانان بخارا را وادار نمود تا با مستحقین قلعه بجنگند
و چون آن حصار را بگشود مردان آنرا عموماً بکشت و زن و بچه آنرا اسیر ساخت .

شهر اترار مدت پنجاه محصور بود تا اینکه یکی از سرداران
خوارزمشاه (قراجه حاجب) به مغولان پیوست و لشکر جغتای

واقعه اترار

واکنای داخل آن شهر شد . اول آن خائن را بکیفر عمل خود رساندند سپس تمام
اهالی را بصحرای برده و همه را قتل عام کردند . حاکم شهر (غایر خان) که بازرگان
مغول را در ابتداء امر کشته بود با بیست هزار نفر بقلعه اترار پناه بردند و با مغولان
داخل در کشمکش شدند تا اینکه فقط دو نفر از آنها باقی ماند و چون امر چنگیز
خان بود که غایر خان رازنده بدست آورند بعد از کوشش های زیاد او را بگرفتند و
نزد چنگیز بردند تا بقتل رسید (۶۱۷)

جوجی خان پس از قتل عام سغناق و تسخیر «اوزگند» بجانب
جند در آمد و از خندق آن شهر بوسیله پلهای متعدد گذشته
و بالای بازو آمده در اندک مدتی دروازه ها را باز کردند و

واقعه جند و خجند

تمام اهالی را بصحرای رانده شهر را بکلی تاراج نمودند (۶۱۷).

از طرف دیگر مغولان بفناکت و خجند رسیدند و والی آنجا «تیمور ملک» داد

مردانگی بداد و باهزاردرد در قلعه که در میان آب در خجند ساخته بودند پناه برد و بسیاری از مغولان را بکشت و چون کار بر او ننگ شد در سفینه نشسته فرار اختیار کرد و در حین فرار با مغولان مبارزه مینمود تا بساحل رسید و بخوارزم رفت و از آنجا بعراق و شام گریخت (۶۱۷).

واقعه سمرقند

این شهر نهایت پر جمعیت بود و چند هزار سوار آنرا محافظت میکردند. لذا چنگیز خان بنقسه عزم آن بلاد را نمود. شاهزادگان با لشکرهای خود باو پیوستند. اهالی چند روز کربوری کردند ولی در آخر قاضی شهر و شیخ الاسلام سمرقند نزد چنگیز رفته طلب امان نمودند و دروازهها باز شد. لشکر مغول داخل گردید و پنجاه هزار نفر از اتباع آن دو عالم سمرقندی را معاف داشت و بقیه خلق را بصحرا رانده اموال و دارائی آنها را بباد غارت داد سپس عزم تسخیر قلعه آن شهر کرد «الب خان» رشادت بخرج داد و با هزار نفر بر لشکر مغول زده از میان آنها جان سلامت در برد و نزد خوارزمشاه رفت چون آن قلعه فتح شد چنگیز امراء خوارزمشاهی و تمام لشکریان را بقتل رسانید و از اهالی شهری هزار نفر پیشه‌ور را بین اقرباء و اولاد خود تقسیم کرده و مبلغ کثیری از ممولین بگرفت (۶۱۷).

قتل و غارت ه‌لایات

چون چنگیز از ضعف خوارزمشاه و خوف و وحشت او اطلاع حاصل نمود سی هزار کس را در عقب اوروان ساخت. این جماعت از طرف خراسان رفته در «زاوه» دیساری باقی نگذاشتند و در طوس کشتار زیاد نموده در قوچان و اسفراین قتل و غارت کردند همچنین در مازندران جمع کثیری بقتل رسید و حنفی مذهبانی با مغولان همدم گشته آنها را بکشتن شافعیها تشویق کردند. مغولان پس از اینکه شافعیها را از میان برداشتند حنفیها را هم بقتل رساندند. همچنین سنیان جماعت تاتار را و از بکشتن اهالی قم نمودند خلاصه خرم آباد ویرانه شد و نهاوند دچار خسارات زیاد گشت. در قزوین پنجاه هزار نفر بقتل رسید (۶۱۸).

در زنجان، مراغه، خوی، سلماس، نخجوان، بیلقان، شماخی و بعضی

از بلاد شروان تا آنجا که ممکن بود مغولان قتل و غارت کردند ولی تبریز بواسطه صلح اتابک «ازبک» مصون ماند. در آخر مغولان شروانشاه را فریفته براهنمائی امرای او از دربند گذشته پس از خونریزی و کشتن مردم قبیچان، روس وغیره بچنگیز خان پیوستند (۶۱۹).

از این وقایع اوضاع دولت خوارزمشاهی و تعصبات مذهبی و بیکفایتی حکام معلوم میشود، چه یک دسته مغول توانست در سرتاسر ایران قتل و غارت کند و کسیکه بتواند مردانه از آن وحشیان جلوگیری نماید یافت نشد.

گفتیم محمد خوارزمشاه از مقابل لشکر مغول بدون اینکه با چنگیز نبردی نماید و باداشتن چهارصد هزار لشکر فرار کرد و چون بنیشابور رسید بعیش و نوش پرداخت (۶۱۷)

عاقبت محمد خوارزمشاه

همینکه خبر حرکت سرداران خونخوار مغول بگوش او رسید از کثرت وحشت باسفر این رفت و از آنجا بری درآمد و چون خبر نزدیک شدن آنانرا بشنید بطرف قلعه قزوین شتافت و روز بروز افکار او پریشان تر می گشت و عزم قلعه قارون دژ (یا قلعه ایلام) که مادر و حرمش در آنجا بود نمود. سپس به گیلان و از آنجا به استرآباد و از آنجا حدود بجزیره آبسکون گریخت و از ترس مغول از این جزیره بآن جزیره پناهنده میگشت، امامغولان چون از دستگیری محمد خوارزمشاه مأیوس گشتند قلعه واقع در مازندران را که در آن والده خوارزمشاه و حرم و اولاد صغار او پناهنده گشته بودند محاصره کردند قضا در آن قلعه که همواره باران می بارید بر رحمت رافتی ننمود و آب تمام گشت از شدت عطش ترکان خاتون و ناصرالدین وزیر از بالای قلعه بزیر آمدند و تسلیم شدند و همان لحظه ابر بازیدن گرفت. مغولان در آن قلعه غنائم بسیار بدست آوردند و مادر سلطان و عیال و اطفال خوارزمشاه را نزد چنگیز فرستادند و آن خونخوار اولاد کور را تماماً بقتل رسانید. چون این اخبار بسمع خوارزمشاه رسید از شدت اندوه و غم بدرود حیات گفت.

چنگیز پس از اینکه سمرقند را بگرفت و غده‌ای را در تعقیب محمد خوارزمشاه فرستاد، قصد تسخیر خوارزم کرد. پایتخت خوارزمشاهیان شهر جرجانیه (اورگنج) بود. آبادی

تسخیر خوارزم

این شهر و کثرت جمعیت آن بشرح نیاید، چنگیز پسران خود را با سپاه تاتار مأمور تسخیر آن دیار کرده‌الی این شهر نهایت استقامت کردند و بهیچوجه حاضر بتسلیم نشدند مغولان چون ازمحاصره نومید گردیدند قصد آن نمودند که آب جیحون را که بشهر برده بودند بر گردانند. خوارزمیان سه‌هزار نفر از مغول را که مأمور این امر بودند بهلاکت رسانیدند و خلاصه محاصره پنجاه بطول انجامید و چون مغولان داخل شهر شدند مجبور گشتند محله به محله و خانه بخانه را یکان یکان بگیرند زیرا اهالی با کمال رشادت دفاع میکردند و حاضر نبودند شهر خود را بر ایگان اذست دهند. چون فتح مغول را میسر شد اهالی را بصحرا خارج کردند و قریب صد هزار نفر از اهل حرفه جدا نمودند و زنان و جوانان را با سارت بردند و باقی اهالی را بقتل رساندند. گویند که صد هزار مغول مأمور کشتن آن بیچارگان گردیدند و هر قاتل بیست و چهار نفر را مقتول نمود و از جمله شهداء یکی شیخ نجم‌الدین کبری است که مقام او در عرفان بسی ارجمند است (۶۱۸).

چنگیز چون اولاد خود را بجانب خوارزم فرستاد، قصد ترمذ نمود، اهالی آن شهر از خاک‌آب و اجدادی خود دفاع نمودند و چنگیز چون غالب شد همه را از کوچک و بزرگ، دانا و نادار به قتل رسانید. زنی بتضرع برخاست که اگر از ریختن

تسخیر ترمذ و بلخ و بدخشان و بامیان

خون من در گذرید مروارید گرانبهای تقدیم خواهم کرد و چون مغولان دانستند که آن مروارید را بلبعیده است شکمش را بدریدند و بعد حکم شد تا شکم سایر کشتگان را هم پاره کنند مبادا چیزی فرو برده باشند (۶۱۸).

پس از قتل و تخریب در ترمذ چنگیز بجانب بلخ (قبه‌الاسلام) رفت. در آبادی این شهر و فزونی جمعیت آن بهمین اکتفا میشود که در شهر و قری دو هزار و دوست حمام داشته است.

اهالی بلخ چون حال سایر بلاد که در دست چنگیزیان افتاده بود دانستند بتصور اینکه در امان فایده‌ای هست تسلیم آن خونریز شدند ولی چنگیز که ضمناً از اقدامات جلال‌الدین منکبرنی (خوارزمشاه) اندیشناک بود بر بلخیان بیچاره ترحم ننموده آن شهر زیبا را خراب و اهالی را به دسته‌های صد و هزار تقسیم کرده همه را بقتل رسانید .

قیام جلال‌الدین

چون محمد خوارزمشاه در جزیره آبسکون دارفانی را بدود گفت ، پسرش جلال‌الدین منکبرنی بخوارزم آمد و هنوز آن دیار بدست مغول نیفتاده بود بین امراء و اعیان اختلاف گشت و هر کدام بجانب یکی از اولاد خوارزم شاه متمایل گشتند و بعضی قصد کشتن جلال‌الدین نمودند ، بنابراین جلال‌الدین صلاح خود را در ترك خوارزم دید و چون به «استوا» رسید دچار لشکر مغول شد و تا غروب آفتاب با آنان مصاف داد و شب راه خود را گرفت و بغزنین رفت (۶۱۷) «امین ملک» پانجاه هزار کس و امرای غور با چهل هزار مرد با او پیوستند - در ۶۱۸ جلال‌الدین لشکر مغول را در «پروان» شکست فاحش داد ولی از سوء سیاست جلال‌الدین ، بین سرداران و امراء اختلاف افتاد و سینف‌الدین بکرمان رفت و همینکه چنگیز از قضایا آگاه گردید قصد جلال‌الدین کرد در بامیان احدی رازنده نگذاشت و حتی حیوانات را هم بکشت و نزدیک رود سند باورسید . جلال‌الدین بین آب و دشمن غدار با عده قلیل و خصمی کثیر واقع گشت بنابراین دامن مردانگی بر کم‌رزد و از هر طرف حمله آورده مغولان را بر خاک می‌افکند پی در پی لشکر بکمک چنگیز می‌رسید و بر عکس «امین ملک» که میمنه لشکر جلال‌الدین را داشت فرار کرد و چون عرصه بر جلال‌الدین تنگ گردید اولاد و حرم خود را بدرو گذشت و سوار بر اسب شده تازیانه بر او زد ، اسب ازده ذرع پریدن نمود و خود را برود عظیم سند انداخت ، مغولان دست بتیر کردند و جماعتی را در میان آب بکشتند ولی سلطان هنگامی که چنگیز انگشت تحیر بردندان گرفته بود از آن رود عظیم گذشته خود را بساحل رسانید . بقیه شرح حال این جوان دلیر در جای خود ذکر خواهد شد .

چنگیز پس از قتل عام بلخ پسر کوچتر خود تولی را با
هشتاد هزار نفر مأمور تسخیر بلاد خراسان کرد . تولی

واقعه مرو

بجانب مرو و شتات **مجیر الملک شرف الدین مظفر** یکی از امراء خوارزمشاهیان و حکمران مرو در ابتدا روان داشت که آن شهر عظیم و پر جمعیت را برای گان از دست بدهد و مرویان چند روز با مغولان کشمکش نمود تا اینکه در آخر **مجیر الملک** چاره جز تسلیم ندید . چون مغولان داخل شهر شدند کلبه اهالی را از زن و مرد ، کوچک و بزرگ ، خاص و عام بیرون رانده و بعد زنان را از مردان جدا نمودند و کردند آنچه قلم از نگارش آن حیا کند ... فقط چهارصد نفر پیشه‌ور و چند پسر و دختر را امان داده دیگران را از زن و مرد و پیر و برنا بر لشکریان تقسیم کردند و هر مغولی سیصد الی چهارصد نفر آنها را بکشت تعداد کشتگان را یک میلیون و سیصد هزار نفر نوشته اند ولی **ابن اثیر** هفتصد هزار نفر گفته است (۶۱۸) .

لشکریان مغول پس از آنکه اهالی مرو را به بدترین وجهی
قتل عام کردند و عمارات آنرا خراب نمودند و مسجد جامع
را آتش زدند ، بطرف نیشابور رهسپار گردیده در راه در

واقعه نیشابور

کوه و صحرا هر بیچاره فرادی را که میدیدند میکشند .

قبل از فرارسیدن تولی یعنی در موقعی که این شاهزاده مغول قصد مرو نمود داماد چنگیز خان « **تغاجار** » ابا داه هزار سوار بطرف نیشابور فرستاد . **مجیر الملک** کافی و ضیاء الملک زوزنی که در دربار خوارزمشاه مقامی ارجمند داشته و از اکابر اهل خراسان بودند بدفاع پرداختند و اهالی نیشابور مردانه مقاومت کردند و در موقع محاصره شهر « **تغاجار** » کشته شد و از این جهت آتش غضب تولی بیش از پیش گردید و چون بحدود نیشابور رسید ، بهمیچوجه حاضر بصلح نشد و شهر را قهراً بگرفت . اهالی در کوشکها و ایوان ها بجنگ پرداختند ولی چاره نبود در آخر تمام شهر بدست مغول افتاد **مجیر الملک** به بدترین وجهی کشته شد سپس اهالی را

توان نمود. دختر چنگیز (زن تغاجار) وارد شهر شده بکینه قتل شوهر خود و حشیگری را بانتهاد رجه رسانید پس از آن سرها را از تن جدا کردند و تولی عزم هرات کرد و امیری در نیشابور بگماشت که هر گاه جنبنده ای پیدا شود بقتل رساند (۶۱۸).

در آن هنگام **ملك شمس الدين محمد چرجانی** از طرف جلال الدین حکمرانی هرات را داشت و نه تنها حاضر نگردید با مغولان از در اصلاح درآید و تسلیم شود بلکه مردانه با

واقعه هرات

لشکر تولی خان بجنگید تا آنکه کشته شد تولی خان را آب و هوای اطراف هرات خوش آمد و نزد اهالی سو گند یاد کرد که هر گاه تسلیم شوند نسبت بآنان تعدی نخواهد کرد. بنابراین اهالی تسلیم شدند ولی بقول خود و فائزنامه فقط دوازده هزار کس از اتباع جلال الدین را بکشت و از ریختن خون سایرین در گذشت و امیری را در آنجا معین کرد. تصادفاً در آن موقع اتفاقی رخ داد که اهالی بخت برگشته اسیری را که از طرف تولی معین شده بود باشحنه شهر بکشتند. چنگیز خان تولی را عتاب نمود که در ریختن خون مردم هرات چرادر بیغ نموده و هشتاد هزار نفر بدان طرف بفرستاد. اهالی کمال رشادت را نمودند و شش ماه مغول را معطل ساختند و چون شهر گشوده شد کلیه اهالی قتل عام گردید و آن شهر عظیم ویرانه شد.

فاتح خونریز پس از این همه گشتار اولاد خود را در اطراف مکران، غزنین و حدود هند بقتل و غارت گماشت و خود در آخر

مرگ چنگیز

عمر در ترکستان با «شیدر قو» بجنگید. چون پیک اجل فراسید به جغتای و اکتای و تولی اولاد خود که در نزد او حضور داشتند نصایحی نموده «اکتای» را بجانشینی خویش معین کرد و در رمضان ۶۲۴ بدارمکافات شتافت.

بر حسب وصیت چنگیز و بعد از قریلتا (مجلس مشورت) بزرگی که بعمل آمد اکتای بر سریر پدر بنشست و امراء

سلطنت اکتای

و شاهزادگان کمرها گشاده برسم چنگیزیان نه بار زانو زدند و اکتای هم در مقابل آفتاب سه بار بزانو در آمد. سپس پادشاه مغول لشکر باطراف فرستاد و جرماغون را در مقابل جلال الدین منکبرنی کسبیل داشت. شرح تقسیم شدن ممالک چنگیز

بین پسرانش و جنگهای مغولان خارج از ایران از حدود این تألیف خارج است. آنچه باید دانست این است که لشکر مغول در روسیه پیشرفت عظیمی نمود و در ترکستان و چین هم فتوحاتی نصیب آنان شد و اکتای رسماً بجانشینی چنگیز معین گردید. مرکز او در قراقرم بود.

در همین فصل اشاره شد که چون سلطان جلالالدین تهور

و شجاعت خود را بچنگیزیان نشان داد مردانه برو دسندزده

خود را بکنار رسانیده و مدت دو سال در هندوستان بنای

تاخت و تاز گذاشت و قدرت و اعتباری بدست آورد. سپس

بیاد یار و دیار افتاد و زندگانی در بستر راحتی را بر خود حرام دانسته از راه مکران

بایران آمد چون بکرمان رسید **براق حاجب** که نمک پرورده این خاندان بوده

گرچه در ظاهر طریق ادب پیشه کرد ولی در باطن از سلطان اندیشناک بوده خیال

مخالفت داشت. بنابراین چون سلطان او را بکمک خویش طلبید جواب نفی داد

و دروازه‌های کرمان را بروی او ببست جلالالدین از طریق شیراز باصفهان رفت

و برادر او سلطان غیاثالدین که درری می‌گذرانید چاره جز این ندید که او را

برخود مقدم شمرده پادشاه خواند سپس بخیال استمداد از خلیفه عزم بغداد کرد.

ناصر خلیفه دریک چنین موقع که عالم اسلام تهدید شده بود بجای همراهی

لشکری در مقابل جلالالدین فرستاد. سلطان خلیفه را بکلی منهزم نمود و قصد

تبریز کرد. **اتابک ازبک** پسر جهان پهلوان که امیر آنحدود بود شهر را بزوجه

بیوفای خود وا گذاشته بقلعه بگریخت. آن زن در آخر شهر را بجلالالدین داده

و خود را بازدواج او در آورد و اتابک از این غصه مرد - پس از این قضیه سلطان

بگرجستان شتافت و فتوحات نمایانی کرد. در همان احوال شنیده شد که براق

حاجب امیر کرمان قصد عراق کرده بنابراین جلالالدین بطرف او شتافت و در

سیزده روز خود را از تغلیس بحدود کرمان رسانید. براق جز استغفار و معذرت

چاره ندید. سلطان از تقصیر او در گذشت و باصفهان رفت و از هر طرف امراء و

**شهامت جلالالدین
خوارزمشاه و
عاقبت کار او**

و بزرگان روی بدر گاه او آوردند. سپس بطرف «**اخلاط**» عزیمت کرد و اطراف آنرا غارت نمود و در آن هنگام مغول بجانب ری آمد جلال‌الدین عثمان «مت. دا» طرف متوجه ساخت و در جنگ با مغولان برادرش **غیاث‌الدین** باو غدر کرده هنگام کار زار ویرا ترك گفت از این سبب سلطان مغلوب گردید و باصفهان رفت. (۶۲۵) بازهم عزم گرجستان کرد و شجاعتها بخرج داد. سپس **اخلاط** را فتح کرد و اهالی آنرا گوشمالی سخت داد و آوازه شجاعت و تهورش در اطراف پیچید و با امیرشام داخل درجنگ شد. در همان اوقات **چور ماغون** که ازطرف اکتای قآن بطرف ایران آمده بود بحدود عراق شتافت و این اخبار بسمع سلطان رسیده بطرف آذربایجان آمد ولی از آنجا که میبایست کاریکسره گردد و دولت خوارزمشاهیان منقرض شود، جلال‌الدین مجلس عیش و عشرت آراست و در یکشب که از فرط مستی در بستر غنوده بود مغولان برادرش تاختند (۶۲۸) و یکی از مهربان سلطان را از خواب بیدار ساخته واقعه را اطلاع داد. جلال‌الدین بخت گشته برای رفع مستی آب سرد بسر و صورت زده و با آن احوال توانست فرار اختیار کند و از جنگ مغولان جان بدر برد ولی اجل در کمین او بود و در یکی از کوههای کوردستان بطمع اسب و مال و جامه فاخرش ناشناسی او را بکشت.

اکتای در سنه ۶۳۹ بجهان دیگر شتافت و این پادشاه نسبت به پدرش چنگیز به حسن کردار و سخاوت موصوف است. پس از او پسرش **گیوک خان** در سال ۶۴۳ برمسند مغول

پادشاهان مغول

نشست و تا آن سال امور مملکت را مادرش **تورا کینا خاتون** بمساعدت یکی از زنان مشهده مقدسه فاطمه خاتون اداره میکرد. فاطمه از زنان قابل وزیرك عهد خود بوده و تورا کینا نسبت به او علاقه و محبت زیاد داشت. چون گیوک بر تخت سلطنت نشست فاطمه را باتهام ساحری به بدترین وجهی امر بکشتن داد. مدت سلطنت گیوک چندان طول نکشید و پس از او سریر چنگیز خانی از خانواده اکتای بخانواده تولی منتقل گشت و **منکوقاآن بن تولی** بمساعدت **باتو** پسر جوجی بن چنگیز

پادشاه گشت . منکوقاآن در سنهٔ ۶۴۸ رسماً شاه شد و برادر خود هلاکو را بجانب ایران فرستاد . شرح حال سایر پادشاهانی که بعد از منکوقاآن در قراقرم و سایر نقاط خارج از ایران بر تخت نشسته چون خارج از حدود این تألیف است بنابراین بذکر ملوک مغول که در ایران سلطنت کرده و بتدریج دولت مستقلی تشکیل دادند خواهیم پرداخت .

فصل دوم

ایلخانیان

اخلاف چنگیز که در ایران سلطنت کرده اند

ملاحظه بجهاتی که در فصل سابق ذکر شد دولت خوارزمشاهیان منقرض گردید و بلاد ماوراءالنهر، خراسان و سایر نقاط بدست مغول افتاد و چنانکه خواهیم دید هلاکو قلاع اسمعیلیانرا خراب کرد و آن طایفه را تقریباً نابود ساخت سپس خلافت عباسی را منقرض نمود و کشور ایران و عراق عرب در تصرف قومی افتاد که از تمدن بهره‌ای نداشتند و آداب و اخلاق و مذهبشان با ایرانیان بینهایت متفاوت بوده است. باید دانست که در یک چنین موقعی که بلاد اسلام بدست مغولان و ایران و اهالی آن قتل عام میگردیدند و با اینکه تاتارها در بلاد شرقی اروپا هم خونخواری بسیار کردند، روحانیون عیسوی اروپا و حکمفرمایان مغرب زمین که در جنگهای صلیب بر آنان ثابت شده بود از عهده مسلمین بر نیامدند در صدد تشویق مغول و ترویج مذهب عیسوی در میان آنان بر آمدند و برای این مقصود کوشش بسیار کردند ولی چنانکه لازم بود موفق نشدند و برعکس ایرانیان با آن مصیبت عظمی که بدان مبتلا شدند و بلیاتی که متحمل گردیدند مغولها را در خود مستهلك ساختند یعنی نه فقط بخلق و خوی مغول در نیامدند بلکه برخلاف مغولها را بتمدن آشنا ساخته بآداب و عادات خویش در آوردند و بتدریج آنها را مسلمان کردند و در ایران تشکیل دربار مستقل داده شد که بهیچوجه تحت دربار «قراقرم» نبود. یعنی ایران مستقل گشت و کلیه امور کشور در دست ایرانیان افتاد. سلطنت غازان خان که آنهمه اصلاحات در زمان او بعمل آمد حقیقتاً سلطنت ایرانی

بوده و لولوا اینکه پادشاه از نژاد مغول بوده است چه از بدو حمله مغول آب و هوای ایران، خلق و خوی ایرانیان مخصوصاً مجاهدت و تدبیر دانشمندانمانند خواجه نصیرالدین طوسی، اعضاء خانواده نجیب و اصیل جوینی، رشیدالدین فضل الله و امثال آنها حکمرانان مغول را بتدریج بتمدن آشنا ساخت و سلطنت بزرگی که امور سیاست و جهانداری در دست ایرانیان باشد تشکیل یافت. اینک میپردازیم بدگر وقایع مهم آن عهد.

شکایات پی‌درپی از رفتار اسمعیلیان و خلیفه مستعصم، منکوقاآن

هلاکو

را براین واداشت که برادر خود هلاکو را با سپاهی فراوان

بجانب ایران روانه سازد و هلاکو با ۱۲۰ هزار مرد در سال ۶۵۱ عزیمت نمود و در ۶۵۳ به سمرقند رسید. سپس از رود جیحون گذشته پس از طی مسافت بولایت خواف در آمد و **عظا ملک جوینی** که تا آن احوال نزد **امیر ارغون حکمران** خراسان بسر میبرد در خدمت هلاکو در آمد و منشی او گشت. چون هلاکو بطوس آمد یکی از امراء را به تسخیر قهستان مأمور کرد و **ناصر الدین محتمم** که از طرف حورشاه (رئیس اسمعیلیان) قلعه محکمی را در قهستان داشت از در اطاعت در آمد. هلاکو در سنه ۶۵۳ عازم تسخیر قلاع رودبار که در دست

قلع و قمع اسمعیلیان

اسمعیلیه بود گشت. رئیس اسمعیلیه رکن الدین خورشاه از در چاره جوئی بر آمده برادر خود را نزد هلاکو فرستاد

و اظهار اطاعت نمود. ولی از بیم جان شخصاً بدرگاه او حاضر نگشت. چون هلاکو بقلعه میمون دژ که مأمون رکن الدین بود رسید، بمحاصره مشغول شد. خوف و بیم خورشاه بیش از پیش گردید و در آخر بهمرامی **خواجه نصیر الدین طوسی** که در آن زمان در قلعه بود پائین آمده و اموال بقیاس تقدیم داشته خویشتن را تسلیم نمود هلاکو آنجا را با خاک یکسان نمود. سکنه قلعه الموت چند روزی مقاومت کردند ولی در آخر چاره جز تسلیم ندیدند و آن قلعه معروف بدست مغولان افتاد و «لامسر» هم تسلیم گشت. اما خورشاه فریفته دختر مغولی گردید و بامر هلاکو آن زن را باو دادند سپس او را نزد منکوقاآن فرستادند و بین راه یادمر اجعت بامر منکوقاآن کشته شد. هلاکو اسمعیلیانرا قتل عام کرد و حتی در بعضی نقاط

بچه‌های گهواره را هم بکشت و بدین‌طریق يك فرقه اسلامی که ممکن بود در مقابل جامع مغول سدی باشد از بین رفت .

چون هلاکو از امر اسمعیلیان فارغ گشت با صواب دید
خواجه نصیرالدین طوسی عزم بغداد نمود . وزیر مستعصم
خلیفه عباسی موسوم به **علی بن محمد علقمی** شیعه مذهب

انقراض خلافت بنی عباس

بود و با هلاکو در اطراف بغداد رسید و دارالخلافت را محاصره کرد . باز هم علقمی
صلاح خلیفه را چنان دانست که خود را تسلیم هلاکو نماید و بعد از دو ماه محاصره
شهر و کشتار بغدادیان بالشکر هلاکو خلیفه چاره جز این ندید که پند ابن علقمی
را از جان بپذیرد و در سنه ۶۵۶ با دوپسر خود و جمعی دیگر در میان خوف و رجا
نزد هلاکو رفت و لشکر مغول وارد بغداد شد و بنای قتل عام گذاشته هشتصد هزار
نفر را بکشتند . هلاکو چون اموال خلیفه و دستگاه جلال او را بدید ویرا توبیخ
کرد که این اموال را چرا نگهداشته و صرف لشکر نکرده تا کشور او را محفوظ
دارند . در آخر هلاکو با خواص خود مشورت کرده صلاح چنین دید که خلیفه را
از میان بردارد و در همان ایام قطع رشته نیات آخرین خلیفه عباسی را بنمود .

پس از تسخیر بغداد هلاکو باذربایجان آمد ، سپس عزم
تسخیر شامات کرد و بعضی از ولایات آن حدود را مسخر
داشت مغولان بر میافارقین و مادرین استیلا یافته آنرا خراب

سایر وقایع ایام هلاکو

کردند و اولاد والی موصل را به بدترین وضعی بکشتند .
در آخر عمر هلاکو بین او و برکه آغول بن جوچی اختلاف سخت حاصل
گشت و کار بجنگ کشید و عده‌ای از مغولان کشته شدند و هلاکو در تهیه اسلحه
و جمع آوری لشکر جدیت میکرد تا اینکه در سنه ۶۶۳ بدار جزاشافت و از برای
داحتی روح او چند دختر زیبا در سردا به‌ایکه جنازه او بود محبوس ساختند!!

پس از هلاکو پسرش آباقاخان در سنه ۶۶۳ جای او نشست
و وزارت او را دانشمند معروف **خواجه شمس‌الدین محمد**

آباقاخان

صاحب دیوان داشته و برادرش **عظاملك جوینی** امور بغداد را بعهده گرفت و

ایالت اصفهان به **خواجه بهاء الدین** تفویض گشت و ایرانیان در امور راسخ گشتند. **خواجه بهاء الدین** پسر **شمس الدین محمد** صاحب دیوان در طریق سیاست و برای حصول امنیت به اصفهانیان سخت گرفت و در عنقوان شباب بندود حیات گفت اما **خواجه شمس الدین** که از افضل عصر و از سیاست مداران ایام خویش بوده و از زمان هلاک و منصب وزارت یافته بود در چارنیرنگ و بدطینتی **مجدالملک یزدی** گشت در صورتی که علت ارتقاء **مجدالملک** و رسیدن او بدولت از پر توحمایت صاحب دیوان بود. خلاصه **مجدالملک** آباقاخان را نسبت به خانواده جویی بدگمان کرد ولی صاحب دیوان از راه تدبیر و سیاست در هر موقع جلب توجه آباقاخان را می نمود. در آخر **مجدالملک** آباقاخان را بعزل **عطاملک حکمران بغداد** واداشت تا او را شکنجه کرده گرد شهر نمایش دادند و در آخر نزدیک بود جان آن دانشمند هم در معرض خطر افتد ولی تدبیر **خواجه نصیرطوسی** که آباقاخان را از این امر منصرف ساخت تا فوت آباقاخان که در همان ایام از افراط در شرب واقع گشت مانع از قتل **عطاملک** گردید. از جمله وقایع زمان آباقاخان فرستادن برادر خود **منکو تیمور** اغول است به تسخیر بلاد شام - در سنه ۶۷۵ نزدیک حمص جنگی بین لشکر مغول و سپاه سلطان **مصریف الدین قلاوون** رخ داد که در آن لشکر مغول شکست فاحش خورد و بسیاری از مغولان کشته شدند.

پس از آباقاخان برادر او **تکودا** پادشاه شد و این امیر مسلمان **احمد تکودا** گردیده اسم **احمد** به خود نهاد، **تکودا** پسر **شمس الدین محمد** را مورد عنایات مخصوص خود قرار داده وزیر خویش ساخت و **عطاملک** را مجدداً حکمران بغداد نمود. **مجدالملک یزدی** که دست از تحریک بر نمی داشت و بارغون پسر آباقاخان رابطه داشت، بکیفر اعمال خود رسید و هر عضو از اعضاء او را به شهری فرستادند.

ارغون خان در باطن خیال سلطنت داشت و از طرفی امراء مغول از اینکه **تکودا** مسلمان شده ترویج دین اسلام می نمود مکرر گشته در مقام ستیزه برآمدند. گرچه با تمهید و کاردانی صاحب دیوان در ابتدا **احمد** بر ارغون فایق آمد ولی آنگاه در

حق رقیب خود ستم روانداشته و از سر تقصیرش در گذشت . اما بوقا و عده‌ای از امراء شبانه ارغون را از زندان خلاص ساخته و سایل سلطنت او را فراهم آوردند . در آخر احمد دستگیر و بحکم ارغون کشته شد (۶۸۳) .

ارغون

این پادشاه چون بیاری امراء مغول بر تخت نشست و حریف خود را از میان برداشت، خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان را که در امر خود حیران بود مطمئن ساخت تا خواجه بدرگاه او آمد ولی بوقا و یکعده از امراء که سرافرازی خود را در زوال خواجه می‌دانستند ارغون خان را بقتل آن دانشمند گماشتند. در ۶۸۳ او را بکشتند . املاک خواجه ضبط و اساس خیرات و بناء مبرات او منهدم گردید . اولاد او هم از میان برداشته شد و چراغ عائله جوینی که یکی از خانواده‌های بسیار نجیب ایران بود خاموش گردید . بوقا در درگاه ارغون نهایت مقرب گشت و ضبط و ربط امور مملکت در دست او افتاد. این پیش آمد دیک حسد سایر امراء را بجوش آورد و در آن زمان **سعدالدوله یهودی** که بعنوان طبابت در درگاه ارغون مقرب گشته بود نظر آن پادشاه را بطرف خود جلب کرد و سوء ظن او را نسبت به بوقا زیادتر کرد و در جمع آوری عایدات بغداد که از طرف ارغون مأمور آن کار گشت چنان زیر کی بخرچ داد که ارغون زمام امور مملکت را بدست او سپرد و بوقا را از نظر دور ساخت . چندی بعد با تمام توطئه بر علیه ارغون کشته شد و عظمت و حشمت سعدالدوله روز بروز بیشتر گردید . گرچه سعدالدوله مدتی از روی سیاست نسبت به مسلمین بمسأدا رفتار کرد ولی همینکه نفوذ و قدرتش زیاد گشت و دانست ارغون بی صواب دید او کاری نخواهد نمود یهودیان را به کارهای مهم گماشت و دست مسلمین را کوتاه کرد و عده‌ای از علماء اسلام را بکشتن داد و بقدری نسبت به پیروان این دین حنیف جور و تعدی نمود که کلیه خاطرها از او مکدر گردید و حتی مورخین نوشته‌اند که سعدالدوله ارغون را نصیحت کرد که دین اسلام را از میان برداشته قصد تخریب بیت‌الله الحرام کند . در همان احوال ارغون مریض گشت و اطباء از معالجه عاجز ماندند و چون امراء مغول فوت ارغون را نزدیک دیدند از بغض و کینه که نسبت به سعدالدوله داشتند او را

بیدترین و جہی ازمیان برداشته عالمی را از شر اوراحت ساختند . ارغون چون این واقعه را دریافت نہایت اندیشناک گشت و در سنہ ۶۹۰ در گذشت .

بعد از فوت ارغون امراء مغول گیخاتو پسر آباقاخان را

گیخاتو

کہ - حکمرانی آسیای صغیر را داشت بطلبیدند و سریر سلطنت

را باو مفوض داشتند (۶۹۰) گیخاتو **خواجہ صدرالدین احمد خالدی زنجانی**

معروف بہ **صدر جہان** را وزیر خویش ساخت و امور کشور را در دست او نهاد و برادر

او **قطب الدین احمد را قاضی القضاة** نمود. این پادشاہ مغول از خونریزی تنفر

داشت ولی در عیش و عشرت افراط می نمود و در اسراف مال ید طولائی داشت .

وزیرش صدر جہان نیز بجای اینکہ او را از اسراف بازدارد خود ہم دست کرم بگشاد

و طولی نکشید کہ خزانه تہی گشت. در همان اوقات **عز الدین مظفر** نام بہ صدر الدین

دستور داد تا مانند چینیان یکنوع **اسکناس** (چاو) معمول دارند و بجای زر و نقرہ

بمصرف رسانند . در آخر گیخاتو معاملہ زر و نقرہ را موقوف ساخت و «چاو خانہ» ہا

در اطراف بلاد برپا کرد - چاو عبارت بود از قطعہ کاغذی مربع مستطیل کہ چند

کلمہ بخط ختائی بر آن نوشته بود و طرف آن ، کلمہ « **لا الہ الا اللہ محمد**

رسول اللہ » نقش شدہ بود . انتشار چاو و نبودن اعتبار زر و نقرہ در مقابل آن باب

داد و ستد را مسدود کرد و در تبریز و چند شہراہالی دکانہا را بستند و از ہر طرف

صدائی بلند شد تا اینکہ گیخاتو مجبور گردید آنرا ملغی نماید .

گیخاتو چنانکہ گفته شد ، در عیش و عشرت افراط می کرد و فساد اخلاق

او موجب رنجش بسیاری از امراء گردید و اتفاقاً وقتی در پایان مستی بخامد خود

امرداد **بیدو اغول** پسر تراغای بن ہلاکو را چند مشت زند . گرچہ صبح از این

کرده پشیمان شد و از بیدو عنذر خواست معذک بیدو همچنان کینہ در دل داشت و

بعضی از امراء با او ہم دست گشتند تا آتش جنگ در گرفت و گیخاتو دستگیر

گردیدہ در سنہ ۶۹۴ بہلاکت رسید .

مدت سلطنت بیدو بیش از ہشت ماہ طول نکشید وی صد

بیدو اغول

جہان را از مقام وزارت معاف داشتہ او را بضبط اموال آسیای

صغیر مأمور ساخت در ایام او **غازان خان** پسر ارغون علم مخالفت برافراشت و چون امر به صلح منجر نشد کار به جنگ کشید و غازان خان باتفاق امیر نوروز بیدورا مغلوب کرده او را بکشتند .

غازان خان

غازان خان یکی از پادشاهان نامی ایلخانی است که بیاری دانشمندان ایرانی اصلاحات عظیمی در امور کشور نمود .

این پادشاه پسر **ارغون** و نواده **آباقاخان** است و در سن هشت سالگی از طرف جد خود اسمآ حکمران خراسان گردید و این مقام را در زمان ارغون ، گیختاو و بیدو داشت . اما امیر نوروز که بزرگترین یاور غازان خان است ، مدتی حکومت بعضی از بلاد ایران را داشت و چون مشرف به آئین اسلام شده بود در ترویج شریعت سعی بلیغ می نمود و مردی بود شجاع و دلیر در ابتداء با غازان خان بنای مخالفت گذاشت و پس از زد و خورد و کشمکش بسیار در آخر دست اتحاد و اتفاق با او داد .

پس از کشته شدن گیختاو ، غازان خان قتل او را بهانه کرده بیدو از در مخالفت درآمد و قاتلان او را درخواست کرد . چون ملاقات غازان و بیدو و طرح صلح اجرا نگشت ناگزیر کار به جنگ کشید و امیر نوروز جان خود را در خطر انداخته بعنوان رسالت نزد بیدو رفت و در آن حدود یکی از امراء متنفذ را با خود همراه کرده نزد غازانخان برگشت در همان اوقات صدر جهان از آسیای صغیر به گیلان و از آنجا نزد غازانخان آمد و متعهد گشت که اگر غازانخان دین اسلام بپذیرد و در پیشرفت شریعت اهتمام کند وسیله سلطنت او را فراهم سازد . غازانخان شرایط را قبول کرد و صدر جهان با مساعدت امیر نوروز بزودی از راه گیلان بر بیدو فائق آمد و چنانکه گفته شد بیدو به قتل رسید و سلطنت غازانخان مسلم گردید .

غازانخان در سال اول سلطنت خویش امیر نوروز را به جنگ تورانیان که تا حدود مازندران شتافته بودند ، بفرستاد و او دشمنان را بسختی مغلوب و منکوب کرد صدر جهان که در همان اوان مورد غضب غازانخان واقع شده بود ، مجدداً منصب وزارت یافت و چون با امیر نوروز غرض داشت او را در راه گاه آن پادشاه متهم ساخت که با سلطان مصر سرسری دارد و در ثبوت این مدعا حیلای بکار برد که بر غازانخان

امر مشته گردید و لشکر در مقابل نوروز فرستاد. این امیر چاره جز این ندید که به **ملك فخرالدین سمرت** که داماد او بود پناهنده شود ولی فخرالدین او را بدشمنان داد و آن امیر دلیر کشته شد.

غازانخان در قبول اسلام و ترویج شریعت غراء چنانکه قول داده بود وفا کرد و از این سبب جمعی از امراء مغول با او از در مخالفت درآمدند و قبل از آنکه امیر نوروز در دربار غازان متهم شود؛ خواستند غازانخان و امیر مذکور را از بین ببرند. امیر نوروز از قضیه مطلع گشت و نه فقط خود را مستخلص ساخت بلکه غازانخان را هشیار کرد و سلطان مغول دشمنان را شکست داده گوشمالی سخت داد. کلیه این وقایع در اولین سال سلطنت غازانخان رخ داد.

این پادشاه رشته حیات صدر جهان را با تهم تصرف در اموال دیوان قطع کرد و منصب وزارت را به دانشمند معروف وزیر باسیاست و تدبیر و مورخ مشهور خواجه رشیدالدین فضل الله که در علوم عقلی و نقلی و فلسفه و طبابت سرآمد عصر خود بود وا گذاشت و **خواجه سعدالدین ساوجی** را که در فن انشاء مقامی ارجمند داشت شریک او گردانید. در اثر حسن سیاست و درایت خواجه رشید یک رشته اصلاحات بزرگ بوقوع پیوست که چند سطر در شرح آن گفته خواهد شد ولی قبل از اینکه بشرح این اصلاحات بپردازیم بدین موضوع اشاره میشود که از وقایع مهم غازانخان جنگهای او با **ملك ناصر** پادشاه مصر میباشد. ملك ناصر در زمان غازانخان بیدار بکر حمله کرده و آنحدود را بباد غارت داد. در سنه ۶۹۶ غازانخان شخصاً بطرف شام عزیمت کرد و در حمص جنگ سختی بین لشکر غازان و مصریان رخ داد که از طرفین کشته بسیار گردید و در آخر فتح نصیب لشکر غازانخان شد و بایران مراجعت کرد. چون بین سلطان مصر و غازانخان کار بصلح خاتمه نیافت مجدداً جنگ دیگری در شام بین امراء مغول و ملك ناصر واقع گشت و لشکر مغول بکلی مغلوب و منکوب گردید. غازانخان از این شکست نهایت متأثر گشت و امراء خود را تشبیه نموده از فرط اندوه مریض گردیده در سنه ۷۰۳ وفات کرد. غازانخان ایرانرا از دربار قراقرم مستقل ساخت و پادشاهی بود متدین و معتقد و باسلام

اخلاص تمام داشت و سادات و نقیبان را محترم میداشت و در حق آنان از بذل و احسان دریغ نمی نمود. همچنین نسبت به علماء سایر مذاهب هم نهایت احسان میکرد خوشبختانه در زمان او امور مملکت چنانکه گفتیم در ید رشیدالدین فضل الله افتاد و اصلاحات عظیمی در کشور پدید آمد که برآستی بعضی از آنها نهایت اهمیت را داشته است و اینک خلاصه آن اصلاحات بطور اجمال ذکر میشود:

اصلاحات قضائی

چون احکام ناسخ و منسوخ، تعدیات ارباب نفوذ، استفاده از اسناد جعلی و کهنه، افتادن امور در دست قضاة جاهل از حد بگذشت غازانخان بدستور خواجه رشید پس از تنبیه مفسدان احکامی برای جلوگیری از تزویر و ثبوت حقانیت صادر نمود که از آن جمله است مرور زمان سی ساله یعنی مقرر شد کلیه اسنادی که تاریخ کتابت آنها از سی سال متجاوز باشد قضاة حق رسیدگی به آن ندارند و از درجه اعتبار ساقط است. قاضی مکلف است که معتمدی تعیین کند تا تاریخ قبالهها را بنویسد و باید دارای دفتر روزنامه باشد و تاریخ اسناد را در آن ثبت نماید. برای ثبوت مالکیت فروشنده مکلف است قبلاً بدارالقضاء رفته و بوسیله اسناد یا شهود عدل ملکیت خود را ثابت کند آنگاه آنرا بفروش رساند و نزد قاضی اقرار کند که اگر بعداً قباله ای پیدا شود از درجه اعتبار ساقط است. قاضی باید صورت مجلس مرافعه را مسجل نماید و غیر از نویسندگان دارالقضاء هیچ کاتبی حق نگاهداشتن قباله ندارد و قضاة مجبورند کاتبان خود را محدود نمایند حق تحریر هر سند اگر مورد معامله صد دینار باشد یکدکدرهم است و اگر بیش از آن باشد فقط باید یک دینار بگیرد و تخلف جایز نیست. قاضی باید در مقابل خود طاسی پر آب گذارد و چون سندی را تنظیم نمود اسناد سابق را در آنطاس بشوید. هر گاه بین طرفین دو وثیقه متناقض باشد ائمه و علماء دین باید تشکیل دارالعدل داده قضیه را حل نمایند. خلاصه راجع به شهود و طرز مرافعه و غیره بر این منوال احکام سوزمندی صادر گشت که شرحش در این مختصر ننگند.

اصلاحات مالی

سابقاً پادشاهان مغول ولایات را بسه مقاطعه میدادند و از بابت حقوق دیوان هر ساله مبلغی دریافت مینمودند. این ترتیب تولید هر چه مرغ عجیبی کرده بود. حکام بکرات از زارعین و صاحبان املاک بعنوان مختلفه جنس و نقد دریافت میداشتند از این سبب بسیاری از شهرها ویران گردید و بزراعت لطمه سختی وارد آمد علیهذا در زهان غازانخان مقرر شد که دیگر ایالات را بمقاطعه ندهند و دست تعدی حکام را از این حیث کوتاه نمایند و برای هر ایالت یک نفر نویسنده معین شد تا اسامی قری و مزارع و مایملک رعایا را معلوم دارد و مالیات هر کسی بر حسب تمول و کمکت او قلمداد و ترتیب دفتر مالیات املاک داده شود. سپس مقرر شد دفاتر مذکور در کبابخانه تبریز تمرکز یابد و ترتیب ضبط مخصوصی داد و مواد دفتر مربوط بهر ناحیه را در لوحه های سنگی در همان ناحیه نقش نموده مالیات عموم را بر حسب آن معین ساختند. برای پرداخت مالیاتهای مختلفه اقساط معینی برقرار گردید که بخلاف از آن موجب جریمه میگشت. بدین ترتیب خاطر رعایا از ظلم حکام آسوده گشت.

چاپارخانه های دولتی

قبل از غازان معمول چنین بود که ایلچیان یعنی کسانی که حامل مکتوب یا پیغام بودند نه فقط از طرف بسیاری از اشخاص متنفذ بمقصد رفته در راه بعنوان اینکه حامل پیغامند اسبهای اهالی را می گرفتند و در خانه اهالی داخل شده بیش از حد معمول درخواست علوفه و معاش میکردند و حتی گاه بر اموال صاحب خانه دست درازی کرده چیزی می ربودند و یا اینکه فسق و فجور میکردند. از این حیث رعایا بسیار در مضیقه بودند خاصه که بعضی از دزدان بلباس ایلچی در آمده هر کار که میخواستند مینمودند. در زمان غازانخان این طرز بکلی موقوف گردید و مقرر شد که در اطراف مملکت در هر چنه فرسنگ ترتیب چاپارخانه دهند و چندین اسب همیشه برای چاپارها (یا ایلچیان) آماده نگهدارند و غیر از دولت، دیگری حق داشتن چاپارخانه ندارد، همچنین مقرر شد که ایلچیان را مخارج کافی دهند تا در بین راه اسباب زحمت همت

فراهم نساژند درهر شهر ایلچی خانه معین کرد ومایحتاج آنها را ازهر حیث فراهم نمود تا اتباع فارغ‌البال مشغول کار خود باشند ودغدغه در خاطر آنها راه نیابد.

چون درعهد غازان معلوم گردید که دزدان و راهزنان اسباب ناراحتی مسافران و کاروانیان را فراهم کرده‌اند و بعضی از راهداران با دزدان همدست می‌باشند و همچنین بسیاری از

راهداری و بسط امنیت

روستائیان و صحرائشینان با دزدان دست اتحاد داده‌اند مقرر گشت که در تمام شوارع و در کلیهٔ امکانهٔ مخوف راهداران امین بگمارند و برای هر چهارپا جهت امنیت راه حقی دریافت دارند. هر گاه دزدان مالی را بسر بایند و دزد پیدا نشود راهداران آن حدود مکلفند که قیمت آنمال را بصاحبش بدهند. برسر راه‌ها بر روی ستونهای سنگی تعداد راهداران و مبلغی که بایست از چهارپا دریافت شود نقش گردید تا از این حیث هم راهداران ستم نکنند. همچنین دستور داده شد درموقع هجوم دزدان عموم کاروانیان بمدافعه پردازند واحدی فرار اختیار نکنند وساکنین قری وقصبات نزدیک باید دزدان را تعقیب کنند هر گاه معلوم میگردید احدی با دزدان همدست بوده بمجازات شدید میرسید.

برای اینکه در تمام مملکت ایران سنگ و کیل یکنواخت و یکمیزان باشد مقرر گردید کلیهٔ سنگها بوزن من تبریز (واجزاء آن) بشکل مثنی با آهن تهیه شود. سر آنها به

اوزان و مقادیر

مهرمانائی که از طرف دربار معین می‌شد مهر گردید و نام کسانیکه به آنها سنگ دولتی داده میشد در دفتر مخصوص قید میکردند تا احدی نتواند سنگ تقلبی بسازد. همچنین راجع به قبان دستورهای نافی صادر شد.

اما راجع به کیل حبوبات که وزن آنها متفاوت است پیمانهای مخصوصی ترتیب داده شد و در دو طرف هر پیمان مینوشتند که راجع به چند قسم حبوباتی است، همینطور راجع به شیر، سرکه، روغن پیمانهای معینی تهیه گردید تا تعدی باحدی نشود.

چون در ایالات مختلف ایران زر را به عبارهای مختلف میزدند مقرر شد سکه که بر روی آن کلمه توحید نقش شده و دارای عبارخالص است معمول کلیه ایران گردد و از این اقدام عبار زر و سیم در تمام ایران یکسان گشت.

عبار زر و سیم

در عهد غازان خان اصلاحات مهم دیگری غیر از آنچه ذکر شد بعمل آمده و متأسفانه صفحات این تألیف مختصر جای شرح آن آثار گرانبها را ندارد ولی از آنچه گفته شد معلوم میگردد که

اصلاحات دیگر

این طایفه که سرسلسله‌های آن یعنی چنگیز و هلاکو از خونریزی و آدم کشی لذت برده بودند آبادی را در خرابی میدانستند چگونه تحت تأثیر تربیت ایرانیان و واگذاری امور کشور بدست آنها بتمدن آشنا گشتند. غازان خان با وا گذاشتن امور در دست رشید الدین فضل الله نام بزرگی از خود گذاشته و در عهد او اصلاحات بزرگی شده است در تشویق زارعین و آبادی زمینهای بایر قوانین سودمندی وضع شد. در رفاه احوال سپاهیان و ترتیب تهیه اسلحه اقدامات جدی بعمل آورد. در تبریز برای خود مدفن زیبا و باشکوهی ترتیب داد و ابنیه‌ای از قبیل مسجد جامع، مدرسه شافعیه، مدرسه حنفیه خانقاه، دارالاسیاده، رصدخانه، بیت‌الکتب، بیت‌القانون، بیت‌المولی، حوضخانه حمام بنا کرد و موقوفات بسیاری وقف نمود تا نام او همواره در تاریخ به نیکی برده شود.

الجایتو پسر ارغون خان در زمان سلطنت برادر خود غازان خان حکمرانی خراسان را داشت و چون غازان خان وفات نمود به تبریز آمده جای وی را بگرفت (۷۰۳). این پادشاه هم

سلطان محمد خدا بنده

به آئین اسلام درآمد و از نفاق شافعی و حنفی به تنگ آمده بارشاد شیخ جمال الدین، مطهر علی که یکی از علماء شیعه اثنی عشریه و مؤلف کتاب نهج الحق است متابعت مذهب امامیه را نمود و اسامی ائمه اطهار را بروی مسکوکات نقش کرد. در ایام سلطنت او مقام وزارت را خواجه فاضل رشید الدین فضل الله داشت و از این جهت در عهد او بساط عدل و داد گسترده شد. خواجه سعد الدین ساوجی با خواجه رشید بنای

مخالفت گذاشت و او را در تفریط اموال دولت منتهم ساخت ولی بی تقصیری رشیدالدین ثابت گشت و سید تاج‌الدین اوجی که بتحریرك خواجه سعدالدین باعث اتهام گشته بود گوشمالی شده به قتل رسید و خواجه علی‌شاه بر جای سعدالدین ساوجی معین گشته شریك خواجه رشید گشت .

از وقایع ایام سلطنت خدا بنده تسخیر بلاد گیلان است که تا این موقع بدست مغول فتح نشده بود . پس از محاربات خونین گیلانیان از دراطاعت درآمدند و مقارن همان اوقات جمعی از مغولان از آب جیحون، گذشته در خراسان بتاخت و تاز مشغول گشتند . الجایتو بدفع آنان همت نمود تا در آخر مغولان به «یورت» خود باز گشتند در سال ۷۱۲ امیر حلب جمال‌الدین زبیم ملک ناصر به الجایتو پناه آورد و پادشاه ایران بالشکر بسیار و تجهیزات فراوان عزم آسیای صغیر نمود و شهر سنجر را فتح کرد سپس از فرات گذشته به شهر سلطانیه که پایتخت خود نموده بود مراجعت کرد و در سنه ۷۱۶ از دار پر ملال رخت بر بست . بطور کلی الجایتو پادشاه عادل، متدین و معارف پرور بوده و در آبادی بلاد مخصوصاً شهر سلطانیه همت نموده است .

چون الجایتو بدروود حیات گفت پسر او ابوسعید بامساعدت

امیر چوپان و سایر امراء از خراسان به سلطانیه آمد و بر تخت

سلطان
ابوسعید

سلطنت نشست و بواسطه صغرسن او امیر چوپان زمام امور

را در دست گرفت و در ابتداء امر به ابوسعید خدمات زیاد کرده بنیاد سلطنت او را محکم نمود ولی از آنجا که آفتاب اقبال ایلیخانان روبرو او بود ابوسعید بتحریرك خواجه علی‌شاه که امرای پادشاه را بوسیله رشوه بطرف خود جلب کرده خواجه بافضل و دانش رشیدالدین فضل‌الله را که سابقاً شمه‌ای از مراتب علم و کمالش گفته شد از منصب وزارت معزول نمود و خواجه به تبریز رفت - ارکان دربار که وجود آن دانشمند، را لازم می‌دانستند ابوسعید را باین واداشتند که مجدداً او را بمقام خود باز گردانند. رشیدالدین فضل‌الله بهیچوجه نمیخواست تن باین بارگران دهد ولی در آخر چون بیش از حد اصرار شد قبول وزارت کرد ، دیگک حقد و حسن خواجه علی‌شاه بجوش آمد و خاطر امیر چوپان را از خواجه مکدر ساخت و چنان وانمود

که آن وزیر دانشمند بتوسط پسر خود **خواجه ابراهیم** سلطان محمد خدابنده را مسموم ساخته است در تعقیب این اتهام بیجا سلطان امر بدستگیری ابراهیم و رشید صادر کرد و در حضور پدر پسر را بکشتند سپس دولت مغول را از وجود آن دانشمند بی نظیر محروم ساختند (۷۱۸ هجری) قتل خواجه آغاز زوال و انقراض دولت ایلخانیان است و جای شك نیست که از زمان غازانخان بیعد پیشرفت امور بواسطه تدبیر این وزیر با تدبیر بود که صد ها اصلاحات در امور کشوری و لشگری نمود .

در ایام سلطان ابوسعید بسیاری از شاهزادگان و امراء در اطراف عراق و خراسان و آذربایجان علم مخالفت برافراشتند و بزحمت آن فتنه ها فرونشست. سلطان هم جوان بود و هم بی تجربه دلباخته بغداد خاتون دختر امیرچوپان زوجه امیر شیخ حسن جلایر معروف به شیخ حسن ایلکانی یا شیخ حسن بزرگ گردید و چون امیرچوپان از این پیش آمد اندوه خاطر گشت مفرضین خاطر سلطان را از او مکدر ساختند و منجر به مخالفت امیرچوپان در خراسان گردید ولی بمقصد موفق نشد و در آخر نزد غیاث الدین ملک کرت در هرات پناهنده گشت . ابوسعید که قبلا پسر امیرچوپان **دمشقخواجه** را در سلطانیه به قتل رسانده بود از غیاث الدین کرت ، امیرچوپان را بخواست و او هم آن مرد دلیر را بکشت پس از این وقایع ابوسعید شیخ حسن جلایر را بر آن واداشت تا بغداد خاتون را مطلقه نمود و آن زن در حباله نکاح سلطان در آمد و صاحب نفوذ و مقام گردید ولی در باطن از قتل پدر و برادرش مکدر بود و با شرکاء قتل آنان کینه ورزی می کرد . از عجایب امر این سلطان آنکه دلشاد خاتون دختر دمشقخواجه (پسر امیرچوپان) را باز دواج خود در آورد و او را مقرب خویش ساخت و آتش کینه بغداد خاتون بیش از پیش گشت . مقام وزارت را در آن احوال غیاث الدین محمد پسر خواجه رشید الدین فضل الله داشته و توضیح این قضیه آنکه پس از رشید الدین محرك قتل او خواجه علیشاه بعد از شش سال بدار مکافات شتافت و رکن الدین صابین مقام وزارت یافت ولی بدست امیرچوپان گرفتار شد و چنانکه گفتیم محمد پسر رشید الدین وزیر سلطان ابوسعید

گشت . بعضی از امراء به مخالفت بغداد خاتون و وزیر سلطان برخاسته و حتی قصد شخص ابوسعید را کردند و چون رفع فتنه آنان شد سپاه دشت قبیچاق در حدود ایران بنای تاخت و تاز گذاشت و ابوسعید در سنه ۷۳۶ بدان صوب حرکت نمود و در آن سفر مریم گشته بدرود حیات گفت و بعضی از مورخین بر آنند که بغداد خاتون او را مسموم ساخت .

ضعف و انقراض دولت مغول

پس از ابوسعید امراء مغول « ارپاخان » را بتخت سلطنت نشانند و او بغداد خاتون را به قتل رسانید ، مادر ابوسعید امیر علی را تحریص بمقابله و مقاتله با ارپاخان نمود و در آخر این پادشاه شکست خورد و کشته شد . همچنین وزیر دانشمند او خواجه غیاث الدین محمد را دستگیر کرده به قتل رساندند . اقدامات امیر علی بنام موسی خان بن علی بیدو بود بنابراین پس از ارپاخان ، موسی خان پادشاه گردید و زمام امور بدست خویش گرفت ولی طولی نکشید که امیر شیخ حسن ایلکانی با حسن بزرگ جلایری بمخالفت برخاست و کار جلایریان چنانکه شرحش خواهد آمد بالا گرفت و تازمان تیمور بر قسمتی از ایران و عراق عرب حکم فرمائی نمودند .

قراختائیان

سر سلسله قراختائیان که بعد از انقراض خوارزمشاهیان در کرمان حکمرانی نمودند **براق بن ملدوز** است که در زمان سلطان محمد خوارزمشاه منصب حجابت یافت و معروف به **براق حاجب** گردیده چون مغولان بنای تاخت و تاز گذاشتند و محمد خوارزمشاه متواری گردید براق حاجب بهتر آن دانست که راه هند گیرد . حاکم کرمان **شجاع الدین ابوالقاسم زوزنی** راه وی بگرفت ولی براق بر او فائق آمد و حکمرانی آن دیار را عهده دار گشت .

مدر بعد نسبت به اکتای و آن اظهار اطاعت نمود و لقب قتلغ سلطان یافت

براق. نسبت بولینعمتهای خود جلال الدین و غیاث الدین ایلاد محمد خوارزمشاه خیانت کرد و در سن ۶۳۲ رحلت نمود .

پس از براق پسرش رکن الدین خواجه جوق جای وی نشست ولی قطب الدین محمد پسر عم او نزد مغولان بسر می برد و منشور ایالت کرمان برای او صادر گشت در آخر رکن الدین با امر منکوقاآن بدست قطب الدین کشته شد . پس از قطب الدین (۶۵۵) پسر او حجاج سلطان که هنوز صغیر بود اسماً امیر آن حدود گشت ولی امور رسماً در دست عصمت الدین قتلغ ترکان زوجه قطب الدین (زن پدر حجاج سلطان) افتاد. میان حجاج سلطان و قتلغ ترکان کدورت حاصل گشت حجاج به هندوستان رفت و کاری از پیش نبرد .

سیورغتمش پسر دیگر قطب الدین از طرف احمد خان مغول بعد از فوت آباقاخان حکمرانی کرمان یافت (۶۸۱) و قتلغ ترکان از این اندوه رحلت نمود و پس از ده سال یعنی بعد از فوت احمد خان و ارغون در زمان پادشاهی گیخاتو خواهر سیورغتمش پادشاه خاتون که زوجه گیخاتو بود حکومت کرمان بگرفت و در آخر برادر را بکشت (۶۹۳) پادشاه خاتون گرچه زن نیکو سیرت و فاضله بود در آخر در زمان پادشاهی «بیدو» که دختر سیورغتمش را داشت بمکافات عمل خود رسیده کشته شد سپس در عهد غازانخان محمد شاه و بعد از او شاه جهان حکمرانی کرمان یافتند . سلطان الجایتو (خدابنده) شاه جهان را در سن ۷۰۷ معزول کرد و دولت قراخانیان در کرمان منقرض گشت .

فصل سوم

جلایریان - مظفریان - سرداران

آل کرت - اتابکان لرستان

چون دولت مغول رو بضعف گذاشت ، در اطراف ایران سلسله‌های مستقلی تشکیل یافت و رشته وحدت گسیخته شد . مهمترین این سلسله‌ها آل مظفر است و چنانکه خواهیم دید قسمت اعظم ایران را در دست داشتند . سایر سلسله‌ها یعنی جلایریان ، سرداران ، آل کرت و اتابکان لرستانند که هنگام حمله تیمور در قطعات مختلف حکمرانی داشتند بنابراین قبل از اینکه بشرح حمله تیمور پردازیم لازم است مختصر اشاره‌ای باین سلسله‌های مختلف بشود .

۱ - جلایریان یا ایلکانیان

زمانی که امیر علی زمام امور کشور را در دست گرفته موسی خان بن علی بیدو را پادشاه ساخت شیخ حسن ایلکانی که معروف به شیخ حسن بزرگ یا شیخ حسن جلایری است بمخالفت برخاست و امیر علی را کشته موسی خانرا منزه ساخت و محمد خانرا که از اخلاف هلاکو بود در آذربایجان به پادشاهی برداشت و به مکافات اینکه سلطان ابوسعید زوجه او بغداد خاتونرا گرفته بود دلشاد خاتون زوجه ابوسعید را بازواج خویش در آورد ولی طولی نکشید که امیر شیخ حسن بن تیمورتاش بن امیر چوپان خروج نمود و محمد خان هنگام جنگ دستگیر

گردیده کشته شد و شیخ حسن بزرگ بجانب آذربایجان گریخت . پس از این قضیه حسن کوچک با یکی از شاهزاده خانمها موسوم به ساتی بیک همدست شده حسن بزرگ را از تبریز براند و ساتی را بر تخت نشانده او را در عقد سلیمان - خان از اخلاف هلاکو در آورد . اما حسن بزرگ ، جهان تیمور نام را به سلطنت نشانده بغداد ، دیار بکر و توابع آنرا بتصرف در آورد . سپس چون از ادبی - کفایتی مشاهده نمود وی را معزول ساخت . بین حسن بزرگ و کوچک دائماً جنگ برپا بود تا اینکه در سنه ۷۴۴ حسن کوچک بطرز فجیعی بدست زن خود کشته شد و برادر او ملک اشرف بن تیمور تاش هم که دست ظلم و بیداد بجان و مال مردم دراز کرده بود بدست پادشاه از بکان افتاد و کشته شد .

شیخ حسن بزرگ پس از اینکه مدتی در بغداد حکمرانی نمود در سنه ۷۵۴ بدرود حیات گفت و پسرش **سلطان اوئیس** که از دلشاد خاتون داشت جای وی بگرفت و به عدل گستری و هنرپروری حکمرانی کرد . در سال ۷۵۹ عزم آذربایجان نمود و آنحدود را از « اخی جوق » بگرفت و در آخر او را بکشت . سلطان اوئیس در سال ۷۷۶ وفات کرد و پسرش **سلطان حسین** پادشاه گشت و در تبریز بر مسند سلطنت نشست . در ایام او شاه شجاع بن امیر محمد مظفر قصد آذربایجان کرد و آنحدود را گرفت ولی پس از چهار ماه توقف بواسطه مخالفت شاه یحیی مجدداً بشیراز برگشت و سلطان حسین دیگر بار به تبریز آمد - همچنین شیخ علی بن سلطان اوئیس با سلطان حسین بنای مخالفت گذاشت گرچه این پادشاه بیاری عادل آقا که در سلطانیه نفوذ و اقتداری داشت و از امراء لایق و کافی بود شیخ علی را مجبور ساخت که به شوشتر قناعت کند ولی در آخر برادرش احمد بن اوئیس که یکی از بی باکان عهد خود بوده سلطان حسین را در تبریز دستگیر کرد و بکشت و بنام **سلطان احمد** پادشاه گشت . بین این سلطان و شاهزاده شیخ علی و پیرعلی و امیر عادل آقا و شاه شجاع و دیگران کشمکشهایی رخ داد که از شرح آن برای اختصار درمیگذریم . در زمان او تیمور ، بجانب عراق و آذربایجان متوجه گشت .

سلطان احمد مدتی باتیمور در مقام نزاع و خلاف برآمد در آخر نزد بایزید سلطان ترکیه گریخت و چون تیمور عزم آسیای صغیر کرد سلطان احمد جلایری و قرایوسف قراقویونلو به مصر گریختند ، پادشاه آن حدود از بیم تیمور هر دو را زندانی کرد و قصد آن داشت که آنها را نزد تیمور فرستد که خبر فوت آن جهانگیر خونریز بر سیدو آنانرا آزاد ساخت .

سلطان احمد باقرایوسف پیمان نموده بود که قصد آذربایجان نکند و بعراق عرب (در صورت استیلا بر آن حدود) اکتفا نماید ولی برخلاف پیمان رفتار کرد و بطرف آذربایجان شتافت . قرایوسف احمد را در سنه ۸۲۳ نزدیک تبریز شکست داد و در آخر او را دستگیر کرده بکشت .

۲ - مظفریان

سرسلسله این دودمان امیر مبارزالدین محمد است و جد اعلاى او غیاث الدین حاجی خراسانی است که از اهل خواف بوده پدر مبارزالدین موسوم بامیر مظفر نزد ارغون و گیخان و غازانخان و الجایتو بمراتب عالی رسید تا اینکه در سنه ۷۱۳ رحلت کرد . امیر محمد مبارزالدین طرف توجه سلطان ابوسعید واقع گشت و منصب پدر یافت و حکومت یزد بر آن افزوده شد . پس از ابوسعید که آفتاب دولت چنگیزیان رو بافول گذاشت مبارزالدین به اندیشه جهانگیری و استقلال افتاد . بنابراین در سنه ۷۴۱ ایالت کرمان را در قبضه تصرف خود درآورد و در ۷۵۴ شیراز را ضمیمه متصرفات خویش نمود و شیخ ابواسحق را که سرداری لایق و حکمرانی دانشمند بوده پس از مدتی کشمکش و صلح و جنگ دستگیر کرده به قتل رسانید . راجع باین حاکم کریم و دانشمند حافظ شیراز چنین فرموده :

راستی خاتم فیروزه بو اسحقى

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

پس از اینکه مبارزالدین مخالفین خود را ازمیان برداشت قدرتش از کرمان یزد ، اصفهان ، شیراز تا حدود لرستان مسلم گردید . مبارزالدین در اجرای او امر احکام اسلام بقدری جدیت مینمود که ظرفای شیراز نام او را محسوب میگردند غرض همین مبارزالدین بوده که حتی باولاد خود سوء ظن داشته و بد رفتاری میکرده است تا اینکه اولادش شاه شجاع و شاه محمود از او بترسیدند آمده روزی دستگیرش کردند و برچشمش میل کشیدند - مبارزالدین در سنه ۷۶۰ وفات کرد .

پس از مبارزالدین **شاه شجاع** پادشاه گشت . شاه شجاع مردی بود متواضع ، کریم ، خوش خلق و دانشمند ، بین او و برادرش شاه محمود مخالفت حاصل گشت و کار بجنگ کشید و در سنه ۷۶۵ شکست یافته شیراز بدست شاه محمود افتاد و سال بعد شاه محمود بدرود حیات گفت و شیراز و اصفهان در دست شاه شجاع افتاد و قصد آذربایجان کرد و آن حدود را در حیطه تصرف خویش در آورد و بشیراز برگشت . برادر زاده او یحیی که خیال خود سری داشت چاره ای جز تسلیم شدن ندید . شاه شجاع از تقصیر او در گذشت . همچنین حاکم شوستر شاه منصور برادر زاده شاه شجاع سر تسلیم فرود آورد و مورد لطف عم خویش گردید . در سال ۷۸۶ شاه شجاع مریض گشته و بدیار عقبی شتافت و گویند مرض او در اثر افراط در باده خواری بوده است

شاه شجاع در موقع فوت ، **سلطان زین العابدین** را جانشین خود کرد و اصفهان را به سلطان ابو یزید برادر کوچکتر خود و کرمان را باحمد برادر دیگر داد . در همان اوقات آوازه فتوحات امیر تیمور باطراف پیچیده و قدرت او در بلاد ایران مسلم گردیده بود . تیمور به سلطان زین العابدین پیغام داد تا در ظل اطاعت در آید و چون سلطان در قبول این امر مسامحه نمود آن جهانگیر بدانطرف عزیمت کرد و زین العابدین فرار اختیار کرده بشوستر نزد پسر عم خود **منصورین مظفر** رفت ولی منصور او را در زندان افکند . چون تیمور وارد شیراز شد سایر آل مظفر در خدمت او شتافتند بنابراین حکمرانی شیراز ، کرمان و اطراف آنرا در همان خانواده باقی گذاشت و بجانب سمرقند رفت .

همینکه این اخبار بسمع منصور در شوشتر رسید و از عزیمت تیمور مطلع گردید بطرف شیراز آمد و آن دارالملک را از برادر خود «یحیی» بگرفت - حافظ شیرازی در این خصوص فرموده :

بیا که رأیت منصور پادشاه رسید

نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید

منصوریکی از جوانان رشید و دلاور آل مظفر است که خیال استخلاص ایران را ازید تیموریان داشته و از رفتار و کردارش معلوم است که هر گاه روزگار با او موافقت مینمود و اقلاً بنی اعمامش با او مخالفت نمیکردند دست بیکدیگر میدادند این منظور را عملی میکرد . باری تیمور با سی هزار مردکاری قصد او نمود و منصور با سه یا چهار هزار نفر در چند فرسنگی شیراز بر لشکر تیمور حمله کرد و بقدری شجاعت و مردانگی بخرج داد که روز روشن را بر تیمور شب تار نمود و لشکر را از اطراف او پراکنده کرد و حتی چند ضربت بر شخص او وارد آورد مؤثر نیفتاد در آخر کثرت لشکر تیمور و فداکاری بعضی از خواص او منصور را از پا برد آورد و رو بفرار نهاد و از اسب بیفتاد . یکی از سواران تیمور سر آن جوان دلاور را برید و شاهرخ آنرا نزد تیمور برد . پس از این قضیه تیمور بقدری از آل مظفر اندیشناک گشت که باینکه دیگران در خدمتش شتافتند بیخ و بن آنرا بر کند و فقط يك دونقره را که از دیده نابینا بودند بسمرقند کوچ داد (۷۹۵)

۳- سر بداران

یکی از اعیان بیهق شهاب الدین فضل الله که نسبش را از جانب پدر بحضرت علی علیه السلام و از طرف مادر به یحیی بن خالد برمکی میرسانند پنج پسر داشت یکی از آنها عبدالرزاق پس از فوت سلطان ابوسعید در اندک زمانی جماعتی را فراهم کرده بر علاء الدین محمد که در خراسان نفوذ و اقتداری داشت فائق آمد و در

سنه ۷۳۸ سزوار را بگرفت و برمسند حکومت تکیه زد. گویند عبدالرزاق به اتباع خود چنین گفته بود که ما هر گاه بر سردار رویم بهتر از آن است که ببنگ زنده باشیم و از این جهت آن جماعت معروف به سرداران شدند - امیر عبدالرزاق بواسطه فساد اخلاق بدست برادر خویش امیر وجیه‌الدین مسعود کشته شد .

امیر مسعود مردی بود متهور و بی باک . باشیخ حسن جویری که دعوی ارشاد میکرد و مریدان زیادی، داشت همدست گشته نیشابور را گرفت. وعزم هرات کرد ولی کاری از پیش نبرد و یکی از سرداران در آن واقعه شیخ حسن را بکشت (۷۴۳) سپس بن شیخعلی کاون برادر طغا تیمور امیر گران با سرداران کار بمحاربه کشید . شیخعلی مقتول گردید و امیر مسعود به استرآباد آمد و بطرف مازندران رفت ولی در آنحدود دستگیر گردیده کشته شد .

« محمد تیمور » یکی از غلامان پدر مسعود که در غیاب او در سبزواری سمت نمایندگی داشت چون خبر قتل مسعود بشنید بر جای او نشست و خاطرها را از خود راضی ساخت ولی خواجه شمس‌الدین علی که ادعای درویشی و از دنیا گذشتگی میکرد با مریدان شیخ حسن جویری همدست گشته محمد تیمور را خلع کرده او را بکشتند و **کلو اسفندیار** نام را که دارای اصل و نسبی نبود جای او نشانند کلو - اسفندیار بنای ظلم و تعدی گذاشت و بالنتیجه کشته شد و امیر شمس‌الدین فضل‌الله برادر مسعود رئیس سرداران شد ولی چون لیاقتی نداشت از امارت کناره کرده خواجه شمس‌الدین علی که خود را درویش و از دنیا گذشته معرفی کرده بود امیر آنحدود شد و بدلبخواه خود امر ونهی میکرد و بر تحصیل دار خود حیدر قصاب چندان سخت گرفت که در آخر حیدر ناچار شد آن درویش را بکشت و **یحیی کراولی** زمام امور بردست گرفت و بحسب ظاهر برای اظهار اطاعت نزد طغا تیمور بگریان رفت و جلادت بخرج داده او را بکشت و غنائم زیادی بدست آورد (۷۵۳ هـ) با همه این احوال تخت سبزواری چند مدتی در دست امیر جدیدی افتاد از قبیل ظهیرالدین کراولی، پهلوان حیدر قصاب ، امیر لطف‌الله پسر امیر مسعود ، پهلوان حسن دامغانی و بعضی از درویشان هم در این میدان اقداماتی نمودند منجمله درویش عزیز که چند خروار

ابریشم از «پهلوان حسن» دامغانی بگرفت و باصفهان رفت. خواجه علی مؤید در دامغان بر پهلوان حسن یاغی گردید و درویش عزیز را از اصفهان بطلبید و با او متفق گشته سبزوار را بگرفت و در آخر پس از پیشرفت کار دست آن درویش را کوتاه کرد. درویش رکن الدین که خود را مرید درویش عزیز می دانست بکمک شاه شجاع (آل مظفر) توانست چند روزی در سبزوار امارت کند ولی خواجه علی مؤید با مساعدت امیر ولی حکمران مازندران آن درویش را از سبزوار براند (۸۷۳).

در همان اوقات بواسطه پیشرفت تیمور در خراسان خواجه علی مؤید در خدمت او درآمد و سبزوار جزء قلمرو تیموریان شد. بعضی از سرداران (منجمله خواجه علی مؤید) در ترویج مذهب شیعه همت گماشته اند.

۴ - امرای کرت

نخستین امیر این سلسله **ملك شمس الدين محمد** است که جد مادری او **ملك رکن الدین** بوده و از اینرو نسبش از طرف مادر با امرای غور میرسد. شمس الدین محمد ابی بکر کرت طرف توجه منکوقا آن گشت و شهر هرات تا مرکز اقتدار خود ساخت و غرjestان و سیستان را بگرفت و حکومت خیسات و غور و توابع آن ویرا مسلم گشت. پس از فوت هلاکو و با اینکه شمس الدین خدمت قابل توجهی به آباقاخان نمود طولی نکشید که خاطر آباقاخان را از او مکدر ساختند و در آخر امرای ارکان دولت مغول او را نصیحت کردند که بدربار آباقاخان رود و چون به تبریز رفت دیگر رخصت مراجعت نیافت تا اینکه در سن ۶۷۶ او را مسموم نمودند.

پس از او پسرش **رکن الدین** که مشهور به **شمس الدین کهن** است از طرف آباقاخان در سن ۷۰۷ بهرات آمد و رعایا را بزراعت و عمارت تشویق کرد و قندهار

را بگرفت. چون خبر فوت آباقاخان را شنید بنا بمصلحت روزگار از قلعهٔ خیसार خارج گشت تا اینکه به جهان دیگر شتافت.

ملك فخرالدین بن ملك شمس الدین در زمان غازانخان بمساعدت امیر نوروز حکمرانی هرات و اطراف آنرا یافت ولی چون نوروز از بیم غازانخان بدو پناهنده گشت قدر خدمت او را ندانسته ویرا تسلیم نمود. در هر حال فخرالدین در آبادی املاک کوشیده به عدل و داد حکمرانی کرد. چون نوبت سلطنت به الجایتو رسید « دانشمند بهادر » را با لشکری کثیر بطرف هرات فرستاد چه فخرالدین بارو نرفته و اظهار اطاعت نکرده بود. در آخر فخرالدین در قلعهٔ خیसार رفت و از کار ظاهراً کناره گرفت و جلال الدین محمد سام که زمام امور هرات را در دست گرفته بود از در صلح با « دانشمند بهادر » درآمده او را بحیله بکشت (۷۰۶) الجایتو فوق العاده متأثر شده لشکری بدفع محمد سام فرستاد و هم در آن اوان فخرالدین در قلعهٔ خیसार وفات کرد. مغولان هرات را محاصره کرده و پس از آنکه عدهٔ کثیری در شهر از قحطی شربت هلاکت نوشیدند محمد سام خود را تسلیم کرد و در آخر بقتل رسید.

پس از این واقعه الجایتو حکمرانی آنحدود را به غیاث الدین بن ملك شمس الدین کهن مفوض داشت و این امیر در آنحدود فتوحاتی کرد و در سنهٔ ۷۲۹ وفات نمود و **شمس الدین بن ملك غیاث الدین** بر جای پدر ده ماه سلطنت نمود. پس از او برادرش **ملك حافظ بن غیاث الدین** جای وی نشست و غوریان نفوذ پیدا کرده امور را اداره می کردند تا آنکه در ۷۳۲ به قتلش رساندند و معز الدین حسین بن غیاث الدین امیر آن اطراف گشت و چون سلطان ابوسعید رحلت کرد و آفتاب اقبال مغول رو بزوال گذاشت اکابر و اعیان سایر بلاد که صیت عدل و احسان ملك حسین را شنیده بودند بدربار او آمدند و قدرتش بیش از پیش گردید و با اینکه با طغاتی مورخان از در مودت در آمد معذک خطبه ای بنام خویش خواند. در زمان او امیر **وجیه الدین مسعود** سربداری قصد هرات کرد و کاری از پیش نبرد و وقایع دیگری هم در زمان او رخ داد که جای شرحش در این مختصر رساله نیست و

بالاخره موجب قدرت و قوت ملك حسين گرديد تا اينكه در سنه ۷۷۲ وفات كرد .
 پير علي بن حسين كرت با خواهه علي مؤيد سر بداري بجنگيد و از روى تعصب
 مذهبي كاريزهاى اطراف نيشابور را پر كرد و درختان را بينداخت و غلات را
 بچرانيد زيرا خواهه علي مؤيد مذهب اماميه داشته و علمای حنفي پير علي را بر-
 عليه او بمحاربه واداشتند . در آخر نيشابور در دست پير علي افتاد ولى پيشرفت
 تيمور روز بروز بيشتر مى گرديد. گزچه در ابتدا پير علي اذر اطاعت در آمد ولى
 حركاتي از او سر زد كه تيمور را پسند نيفتاد و در آخر پير علي و اتباع واقوامش را
 گرفته همراه خود به ماوراءالنهر برد (۷۸۵) و در سمرقند در بند نمود و پس از اندك
 مدتي بجهاتي رشته حيات آنها را منقطع ساخت .

ه - اتابكان لرستان

اين طايفه را بايد امرای لرستان ناميد و عنوان اتابك را بدون جهت بر خود
 گذاشته اند زيرا لقب اتابكي از طرف سلجوقيان بكساني داده ميشد كه در تربيت
 اولاد آنها ميكوشيدند و سرسلسله اين خانواده بدان مقام نرسيده است. علي اى-
 حال ابوطاهر نام در خدمت **اتابك سنقر** خدمات شايسه نمود و از او اجازت خواست
 تا حدود لرستان را مستخلص سازد . سنقر با و اجازه داد و بالشكرى ويرا بدان
 طرف فرستاد. در اندك مدتي **ابى طاهر محمد بن علي بن الحسن فضولى** در لرستان
 مستقر گشت ولى دم از استقلال زد و خود را اتابك ناميد . پس از او پسرش **نصره-**
الدين هزار اسب امير لرستان شد و از روى عدل و داد رفتار كرد و پسرش **تكله بن**
هزار اسب چندين دفعه با اتابك سعد بن زنگى بجنگيد و فاتح شد و خدمات هلاكو
 خان را قبول كرد ولى از افتادن بغداد بدست مغول متأثر گشت. هلاكو چون از
 اين واقعه مستحضر گشت او را بغدر دستگير كرده بگشت و برادرش **آلب ارغون**
بن هزار اسب را حاكم لرستان كرد و اين امير در آبادي لرستان بكوشيد . پس از

او یوسف شاه بن آلب ارغون بحکم آباقاخان برجای پدر نشست و ایالت خوزستان و نقاط دیگر ضمیمه متصرفات او گشت و همین مقام را در زمان احمد خان و ارغون داشت . بعد از او پسرش افراسیاب بن یوسف شاه از طرف ارغون خان قائم مقام پدر گشت و ظلم و جور پیشه نمود و پس از فوت ارغون دعوی سلطنت نمود و بامغولان بجنگید. در آخر در زمان غازانخان کشته شد (۶۹۵) و احمد بن آلب ارغون حکمران لرستان گردید. پس از او پسرش یوسف شاه و بعد از او افراسیاب بن یوسف شاه امیر آن حدود گشته تا اینکه تیمور آن اطراف را فتح کرده ضمیمه متصرفات خویش ساخت .

فصل چهارم

علوم و ادبیات

در دوره مغول

قبلاً بدین نکته اشاره میشود که بعضی از دانشمندان بزرگی که نام آنها در این فصل برده میشود گرچه زمان مغول را درك کرده اند ولی تربیت شدگان قبل از ایام مغولند و فقط از این نقطه نظر در این فصل ذکر میشود که پس از استیلاء مغول رحلت کرده اند یا اینکه اثری در ایام آنان از خود باقی گذاشتند .

راجع به مورخین ، جغرافی نویسان ، فلاسفه ، عرفا و شعراء ایرانی که در زبان تازی اثری از خود باقی گذاشته و تا حدود سنه ۶۶۰ هجری میزیستند در باب اول اشاره بتاریخ حیات و آثار آنها گردید و همچنین نام بعضی از بزرگان اسلام را گرچه ایرانی نبودند در حاشیه فصل مربوطه تذکر دادیم^۱ .

مورخین و تذکره نویسان

منهاج در جوزجان (نزدیک بلخ) در سال ۵۸۹ بدنیآ آمده و مدتی در خدمت غوریان بسر برده و بهند مسافرت نموده و

منهاج سراج

۱ - بيمورد نیست که در اینجا بیکي از سياحان معروف عالم اسلامي یعنی ابن جبير اشاره شود . این دانشمند اهل بجرناد (غرناطه) اسپانيا است و در علوم متداوله عصر و فن شاعری ید طولانی داشته و سه مرتبه بمشرق زمین مسافرت کرده و مراسم حج را بجآ آورده است . شرح اولین مسافرت خود را که در حدود سنوات ۵۷۹ الی ۶۵۸ واقع شده برشته تحریر در آورده است اما فتح بن علی بن محمد بندااری در قرن هفتم میزیسته و شاهنامه فردوسی را به نثر عربی ترجمه کرده است .

مؤلف تاریخ «طبقات ناصری» است و آنرا به ناصرالدین محمود شاه پسر شمس-الدین ایلمش حکمران هند تقدیم نموده . این تاریخ دارای ۲۳ جزء یا فصل است و راجع به فتنه مغول که خاتمه کتاب است بعضی اطلاعات سودمندی درج شده که شرح آن در کتاب دیگر نیست .

ابوالشرف ناصح از اهالی گلپایگان است . کتاب تاریخ

**ابوالشرف
ناصر**

الیمینی عتبی را که بزبان عربی است در ابتداء قرن هفتم هجری به فارسی ترجمه نموده و در آن تصرفاتی کرده است.

راجع باین مورخ دانشمند و پیش آمدهائی که برای او در

**عظامک
جوینی**

زمان مغول رخ داد در ضمن سلطنت هلاکو و آباقاخان

شرحی گفته شد تاریخ جهان شاه عظامک جوینی از نقطه نظر

اینکه مؤلف دانشمند آن نه فقط معاصر با هلاکو بوده بلکه نزد او مقامی داشته و

وقایع را شخصاً مشاهده کرده است غایت اهمیت را دارد . این تاریخ دارای چند

قسمت راجع بوقایع ایام خوارزمشاهیان ، فتنه چنگیز و تسخیر بلاد ایران بدست

آن خونریز و جانشینان او ، شهادت جلال الدین و اعمال و رفتار آن جوان دلیر

و عاقبت برادران و اقوام اوست همچنین در آخر کتاب شرح مفیدی راجع به

اسمعیلیان و افتادن قلاع محکم آنان بدست مغولان برشته تحریر درآمده و در

سنه ۶۵۸ خاتمه است .

عظامک در سنه ۶۸۱ وفات نمود .

محمد عوفی نسب خود را به عبدالرحمن بن عوف میرساند

**محمد
عوفی**

و ایام جوانی را در خراسان گذرانده و به هندوستان مسافرت

کرده و خدمت سلطان ناصرالدین در آمد .

از تألیفات او یکی «لباب الالباب» است که تذکره تقریباً سیصد نفر شاعر

ایرانی است که قبل از سعدی میزیسته اند . این کتاب را عوفی به عین الملک حسین

الاشعری وزیر سلطان ناصرالدین سابق الذکر تقدیم نموده . دیگر کتاب «جوامع-

الحکایات» است که تقدیم شمس الدین ایلمش حکمران جدید هند نمود .

تاریخهای
محلی

از جمله تاریخ محل‌های مخصوص یکی تاریخ طبرستان تألیف محمد بن حسن بن اسفندیار است که دارای اطلاعات مفید تاریخی، جغرافیائی و ادبی است. معلوم نیست عاقبت این اسفندیار چه بوده و آیا در فتنه مغول در خوارزم به قتل رسیده است یا اینکه به مازندران مراجعت کرد. علی‌ای حال تألیف نفیس او رادگیری تا حدود سنه ۷۵ ادامه داده^۱.

رشیدالدین
فضل‌الله

این مرد دانشمند که اکثر اصلاحات کشوری دوره غازانخان از توجهات اوست در سنه ۶۴۵ در همدان متولد گردیده و در اکثر علوم متداوله آن عصر تحصیلات عالی نموده حظی وافریافت. رشیدالدین در زمان آباقاخان طبیب دربار گردید و نهایت مقرب گشت و چنانکه در ضمن تاریخ غازانخان شرح دادیم آنپادشاه پس از قتل صدر جهان او را وزیر خود ساخت و هنگام لشکر کشی در سوریه رشیدالدین با وی همراه بود. در زمان الجایتو، رشید همان مقام وزارت را داشته و نهایت طرف توجه بوده و آثار خیریه و موقوفات از خود بیادگار گذاشت ولی در زمان سلطان ابوسعید بتحریرک علیشاه وزیر دیگر او با اتهام بیجای مسموم کردن سلطان الجایتو آن کاخ فضل را ویران کردند و پسر شانزده ساله او را هم بکشتند و اموالش غارت گردید.

رشیدالدین با کثرت امور مملکت وقت آن نمود که تألیفات نفیسی از خود بیادگار گذارد و از همه مهمتر کتاب تاریخ اوست موسوم به **جامع التواریخ** که از روی مأخذهای صحیح برشته تحریر در آورده و یکی از آثار نفیس و علمی و سودمند زبان فارسی است. جامع التواریخ در چند جلد است بعضی راجع بتاریخ قبایل و انساب و افسانه‌های ترک و مغول، تاریخ چنگیز و اجداد و اخلاف او تا غازانخان است، دیگر تاریخ انبیاء بنی اسرائیل، سلاطین ایران باستان، تاریخ حضرت رسول و خلفاء و سلسله‌هایی که در ایران حکمرانی نموده‌اند همچنین

۱ - همچنین راجع بطبرستان و بعضی از نقاط ایران مانند یزد، قم، اصفهان، شیراز، شوشتر، هرات، سیستان و غیره. تألیفات دیگری موجود است که اکثر خطی است و هنوز طبع نشده.

راجع به چینیان ، امپراطوران فرنگ و پاپها وهندیها ومذهب بوداشرح مبسوطی در آن تاریخ است . متأسفانه قسمت جغرافیائی این تألیف نفیس از بین رفته است . تألیفات دیگر این مرد دانشمند از اینقرار است : **کتاب الاحیاء و الآثار** (در علوم مختلفه) که متأسفانه از بین رفته . **توحیدات** (در حکمت الهی) که بدرخواست الجایتو برشتهٔ تحریر درآمد دیگر **مفتاح التفاسیر و الرسالة السلطانیة ولطایف الحقایق** است . (این چهار تألیف بزبان عربی است) .

اما مراسلات این مرد سیاسی که اکثر آن در مسائل جهاننداری ومالی است بجای خود دارای نهایت اهمیت است .

وصاف عبدالله بن فضل الله شیرازی معروف بهوصاف حصرت ، صاحب **تاریخ و صاف** است و نام مخصوص این تألیف **تجزیة الامصار**

و **تجزیة الاعصار** است . وصاف یکی از تحصیلداران دولت مغول بوده و طرف توجه رشیدالدین فضل الله گشته و او را هنگامی که غازان لشکر کشی به سوریه نموده بود به آن پادشاه معرفی کرد همچنین وی را با کتابش بدرباد الجایتو برد و مورد توجه گشت . تاریخ وصاف از نقطه نظر عصری که در آن مؤلف میزیسته مهم است ولی بقدری استعارات وتشبیهات و صنایع بدیع بکار برده که خواندن آن را بسی دشوار نموده است .

صاحب **تاریخ المعجم فی آثار ملوک عجم** است که بنام نصره

**فضل الله
حسینی**

الدین احمد بن یوسف (اتابک لر بزرگ) برشتهٔ تحریر در آورده و شرح احوال پادشاهان باستانی ایران تا زمان ساسانی است . این کتاب هم بواسطه استعمال لغات مشکل و عبارات مغلق دارای جنبه ادبی است و اهمیتش از سایر تاریخهایی که در آن عصر نوشته شده کمتر است .

پدر جد حمدالله امین الدین نصر مستوفی عراق بوده و در آخر عمر گوشه گیری اختیار کرده و بدست مغولان کشته شده است . حمدالله در سال ۶۸۰ هجری در قزوین متولد

**حمدالله مستوفی
قزوینی**

شده و در موقعی که رشیدالدین فضل الله مقام وزارت داشت از طرف او رئیس مالیه

قزوین ، ابروزنجان گردید و از ایام جوانی در مجامع علم و ادب حاضر گشته از سخن بزرگان استفاده نموده است تألیفات مشهور او **تاریخ گزیده ، ظفر نامه و نزهة القلوب** است .

تاریخ گزیده را در سنه ۷۳۰ بنام غیاث الدین محمد پسر رشیدالدین تألیف نمود . در این تاریخ اطلاعات مهم و سودمند تاریخی و ادبی یافت میشود و دارای يك فاتحه و يك خاتمه و شش باب است و هر باب به چند فصل تقسیم شده و در آن از خلقت عالم و آدم ، انبیاء ، سلاطین باستانی ایران ، دوره اسلام ، سلسله‌هائی که در ایران حکمفرمائی نموده‌اند ، اسمعیلیان ایران و مصر ، حالات ائمه ، مجتهدین ، محدثین ، شعراء و غیره بحث میشود و شرحی هم راجع به قزوین در آن نگارش یافته . بدیهی است این مباحث بطور اختصار ذکر شده چه مجموع آن کتاب بیش از ۱۷۰ هزار کلمه نیست .

اما ظفر نامه تألیفی است منظوم دارای هفتاد و پنج هزار بیت به طرز شاهنامه ، این تألیف منظوم فی الحقیقه دنباله شاهنامه فردوسی است و از ابتداء حیات حضرت رسول (ص) تا سنه ۷۳۲ هجری که تازمان سلطنت ابوسعید ایلخانی است و وقایع مهم برشته نظم کشیده شده و از اینجهات هم دارای جنبه تاریخی و هم ادبی است .

دیگر از تألیفات نفیس این مرد دانشمند **نزهة القلوب** است در معرفه الارض ، هیئت و جغرافیا . این کتاب دارای يك فاتحه ، سه مقاله و يك خاتمه است . مقاله سوم مهمترین قسمت آنست و در آن پس از بحث از اوضاع جغرافیائی شهرهای مقدس عربستان و بیت المقدس مؤلف بشرح جغرافیای ایران ، بین النهرین و آسیای صغیر و کشورهای مجاور می‌پردازد . تألیف آن پس از فوت ابوسعید ایلخانی است . عبدالله بن عمر راجع باین دانشمند که دارای تفسیر معروفی

**نصیر الدین
بیضاوی**

بزبان عربی است در باب اول اشاره گردیده و در اینجاقط باین اکتفا میشود که بیضاوی دارای تألیفی است در تاریخ

موسوم به **نظام التواریخ** که در سنه ۶۷۴ برشته تحریر آورده سپس بآن الحاقی نموده و وقایع را تا سنه ۶۸۳ شرح داده و یکتا در دیگر هم بقیه وقایع را تا ۶۹۴ بر

آن افزوده است. این کتاب یک گونه تاریخ عمومی اسلام است و نسبت بسایر تواریخ آندوره دارای اهمیتی نیست.

این دانشمند در فناکت یا بناکت در ماوراءالنهر بدنیا آمده
و مؤلف تاریخ بناکتی است که اسم حقیقی آن «روضه الالباب»
فی تواریخ الاکابر والانساب است و در سنه ۷۱۷ تألیف یافته.

**ابوسلیمان
داود فناکتی**

این کتاب نفیس دارای چند فصل است از این قرار: انبیاء، سلاطین قدیم ایران، حضرت رسول و خلفاء سلسله های ایرانی معاصر با خلفاء عباسی، یهودیان، عیسویان و فرنگیان، هندیا، چینیا، مغولها - مؤلف دانشمند در طرز جمع آوری اطلاعات و تحریر آن کتاب تقلید رشیدالدین فضل الله را نموده است.

محمد بن علی مؤلف تاریخ «مجمع الانساب» است که نسخه اول آن در سنه ۷۳۳ و ثانی در ۷۴۳ منتشر شده و در آن بحث از زمان خلقت تا عهد تألیف آن کتاب می شود.

**محمد بن
علی شبانکاره**

غیر از کتاب ظفر نامه حمد الله مستوفی که شرحش گذشت منظومه های تاریخی دیگری در زمان مغول برشته تحریر در آمده که یکی شاهنشاهنامه یا چنگیز نامه احمد تبریزی

**منظومه های
تاریخ**

است که در ۱۸ هزار بیت راجع بتاریخ مغول تا زمان ابوسعید - دیگر غازان نامه نورالدین بن شمس الدین محمد است که در سنه ۷۶۳ برشته نظم در آمده است.

در باب اول اشاره شد که کتاب اختیارات العلالیه فخرالدین رازی به فارسی بوده و اصل آن از بین رفته ولی یک نفر ناشناس آن را به عربی در آورده است. همچنین راجع به خواجه

**نثر فارسی غیر
از تاریخ**

نصیرالدین طوسی چند سطری در همان فصل تذکر داده شده و بعضی از آثار او را که به زبان عربی است بیان نمودیم. اسامی بعضی از تألیفات آن خواجه علم و دانش در فارسی از این قرار است: اخلاق ناصری، رساله سی فصل (در نجوم و تقویم) زیج ایلخانی، تنسوخ نامه ایلخانی (در معادن و احجار کرمه) و رسالات دیگر در فلسفه و ریاضیات - رساله صفة الآداب تألیف نجم الدین کبری و مرصاد العباد

تألیف نجم‌الدین دایه‌مرید نجم‌الدین کبری در تصوف و عرفان است. تذکره‌الاولیاء شیخ فریدالدین عطار در شرح حال و گفتار اولیاء و بزرگان صوفیه مستغنی از تعریف است. در قرن هفتم هجری جمال‌القرشی صحاح جوهری را به فارسی ترجمه کرد. و شمس‌قیس شیرازی تألیف نفیس خود «معجم فی معاییر عجم» را که در علم عروض است و اشعار بسیاری در آن نقل شده تقدیم اتابک ابوبکر بن سعد زنگی نموده است.

ولی شاهکار نثر فارسی **فلسفستان** مشرف‌الدین شیخ سعدی است که بنام اتابک ابوبکر بن سعد زنگی است و در سنه ۶۵۶ تألیف شده راجع بمؤلف بی نظیر آن عنقریب چند سطر ی گفته خواهد شد.

نظم فارسی

چنانکه از تاریخ حیات شعرائیکه نام آنان مذکور افتاد معلوم می‌شود اکثر آنها و بزرگترین این سخنوران تربیت شده زمان قبل از مغولند و فی‌الحقیقه در زمان ایلخانیان کمتر شاعر بزرگی در ایران تربیت یافته و عده کسانی که در سخنوری قدرتی داشتند معدود بوده و از این حیث لطمه‌ایکه بادیات فارسی بواسطه استیلای مغول وارد آمده بخوبی معلوم می‌شود. حق آن بود سخنورانی که تربیت شده قبل از مغولند در فصل جداگانه شرح میدادیم ولی چون مقصود ما تاریخ ادبی ایران نیست کلیه شعرائی که در زمان مغول رحلت کرده‌اند در همین فصل نام می‌بریم. اینهم ناگفته نماند که غیر از شعرائی که در این آب و خاک بدنیا آمده‌اند و ایرانی هستند در هندوستان و بعضی نقاط دیگر جمعی از دانشمندان بساختن اشعار فارسی پرداخته، آثار گرانبهائی از خود بیادگار گذاشته‌اند که موضوع بحث جداگانه و از حدود این تألیف مختصر خارج است!

۱- یکی از شعراء معروف هند که به فارسی اشعار زیبایی دارد امیر خسرو دهلوی است که اصلاً ترک است و در سنه ۶۵۱ در پانچالی بدنیا آمده و دولت‌شاه گوید قریب یک کروربیت گفته است.

یکی از بزرگترین شعراء صوفی مشرب ایران ابوطالب
(یا ابوحمید) محمد بن ابوبکر ابراهیم بن مصطفی بن شعبان
معروف به شیخ فریدالدین عطار است. این شاعر جلیل-

شیخ فریدالدین
عطار

القدر در نیشابور متولد شده و در بدو امر داروخانه داشته و هم‌ریضانرا معالجه می‌کرده است و تخلص عطار شاید از همین نقطه نظر باشد عطار معاصر بانجم‌الدین کبری و نجم‌الدین دایه^۱ و مجدالدین بغدادی (یا خوارزمی) بوده و حتی در تفحات جامی او را مرید مجدالدین می‌داند ولی فریدالدین در بحث مطالب عرفانی گوی سخن منظوم فارسی از عرفا متقدم تر بود و احدی را از عرفا قبل از او جز سنائی با او برابر نتوان کرد و حتی می‌توان گفت هر گاه سنائی در سرودن قصاید عرفانی استاد این فن است عطار در مثنویات داد سخنوری داده و پایه کلام منظوم عرفانی را برتر از گفتار سنائی نهاده و شیوه سخن گفتنش جلال‌الدین رومی را تشویق به نظم شاهکار بزرگ خود نمود. گویند پس از انتشار «مظهر العجایب» که در آن اشاره به مقام بلند سرور اولیاء علی بن ابیطالب شده و تمایل عطار ب‌مذهب تشیع از آن هویدا است علماء قشری سمرقند بآزار او برجسته کتابش بسوزانند و عطار مجبور گردید بمکه معظمه رود و در آنجا آخرین منظومه خود «لسان الغیب» را بسرود و اشاره بسوزاندن کتاب خود نموده از روی ناثر میفرماید:

گفته عطار را سوزد لعین جای او باشد در اسفل سافلین

در تاریخ فوت این عارف نامی اختلاف است و از سنه ۵۸۹ تا ۶۳۲ گفته‌اند. آنچه از روی گفتار او می‌توان حدس زد عطار پس از شیخ نجم‌الدین کبری که در سنه ۶۳۸ بدست مغولان در خوارزم کشته شد حیات داشته ولی آیا چند سال پس از آن واقع رحلت کرده است مسئله ایست که هنوز به تحقیق معلوم نگشته و داستان اینکه او را مغولان در فتنه نیشابور (۶۲۸) کشتند و یا اینکه جلال‌الدین رومی هنگام طفولیت با پدر خدمت او رسیده بنظر افسانه می‌آید. قطع است که عطار بیش از هفتاد سال عمر کرده ولی سن حقیقی او معلوم نیست و شاید قبل از سنه ۵۴۵ تا ۵۵۰ متولد شده باشد.

تألیفات عطار بسیار است و قریب سی تألیف از او باقی مانده است که مهمترین آنها از اینقرار است منطق الطیر، الهی نامه، اسرار نامه، مصیبت نامه، خسرو-نامه، پند نامه، مظهر العجایب و تذکرة الاولیاء (این کتاب به تراست).

جلال الدین محمد معروف به جلال الدین رومی سراینده

شاهکار فنا ناپذیر «مثنوی» مستغنی از تعریف و توصیف است

مولانا در سنه ۶۰۴ در بلخ متولد گردیده و هنوز طفل بود که

بین پدرش بهاء الدین ولد (محمد بن حسین خطیب البکری) با علاء الدین محمد

جلال الدین معروف

به رومی



خوارزمشاه کدورتی حاصل گشت و بهاءالدین با خانواده خود از طریق نیشابور به بغداد، مکه و ملاطیه رفت و پس از اینکه چهار سال در این شهر اقامت نمود به «لارنده» (قرمان) رفته هفت سال هم در آنجا رخت اقامت گسترده سپس به قونیه دارالملک **علاءالدین کبچاد سلجوقی** رهسپار گشت و هم در آنجا بهاءالدین بدرود حیات گفت.

اما جلالالدین در لارند دختر شرفالدین سمرقندی گوهر نام را برگرفت و از او و پسر آورد یکی **علاءالدین** که گویند هنگام شورشی در قونیه کشته شد و دیگر بهاءالدین سلطان ولد است که مرد فاضل و دانشمندی گردیده در ادبیات ترکی هم مقام ارجمندی حاصل نمود. جلالالدین پس از رحلت زوجه خود زن دیگری گرفت که از آن یک پسر و یک دختر آورده و بالاخره در سنه ۶۷۲ بجهان باقی خرامید و در جنب پدر خویش در قونیه مدفون گردید.

جلالالدین علوم ظاهری را ابتداء از پدر خود فرا گرفت و پس از فوت پدر تحصیلات خویش را در حلب و دمشق تکمیل کرده یکی از دانشمندان عصر خود گشت. در همان احوال شیخ **برهانالدین ترمذی** که شاگرد پدر جلالالدین بود او را با سر اعرافان آشنا ساخت ولی آنکه توانست حال مولوی را منقلب کند و نظرش را از عالم ناسوت بملکوت بطور کلی متوجه سازد شخصی است که تاریخ حیاتش مجهول است و در حق او جلالالدین فرماید:

شمس تبریزی که نور مطلق است آفتاب است و زانوار حق است
مولوی در آثار بزرگ خود اشاره بتاریخ حیات آن اعجوبه زمان کرده و
گوئی هر وقت که صحبت او در میان میآید تغییر حال پیدا مینمود و از آن مبحث
دره میگذشت.

بعضی تصور کرده اند شمس پسر جلالالدین «نومسلمان» رئیس اسمعیلیان ایرانی بوده که از عقیده آن طایفه برگشت و از این جهت معروف بنومسلمان گردید علی ای حال شمس بجهاتی معروف به «پرنده» گردید و یکنفر از دانشمندان مستشرقین او را به سقراط فیلسوف یونانی تشبیه کرده است.

مثنوی که یکی از شاهکارهای ادبیات فارسی است و در حق آن گفته اند: «هست قرآن در زبان پهلوی»، بخواش **حسن حسام‌الدین مرید** و منسوب قابل و لایق مولوی سروده شده است و درشش جلد در ۳۶۶۶ بیت است و آخرین حکایت آن باتمام نرسیده بود که مولانا بدرود حیات گفت .

اما قاصد و غزلیات مولوی که بنام شمس است مالمال از مطالب بلند و حقایق ارجمند عرفانی است .

افصح المتکلمین مشرف‌الدین بن مصلح‌الدین عبدالله سعدی
سعدی

شیرازی در لطف کلام و شیرینی بیان چه نثر و چه نظم استاد سخن

است و در سال ۵۹۱ هـ متولد گردید و در سن طفولیت یتیم شد . **اتابک فارس سعد بن زنگی** که بنام او شاعر شیراز متخلص به سعدی گردید او را تحت توجه قرارداد و بدانشگاه بزرگ نظامیه در بغداد فرستاد و تحصیلات خود را در آنجا پایان رسانیده طولی نکشید که صیت سخنش در افواه خاص و عام افتاد و تا کاشغر رسید . در بغداد دست ارادت به **شیخ شهاب‌الدین سهروردی** (اشتباه با شهاب‌الدین مقتول نشود) داد و با بعضی از دانشمندان عصر خود مانند **ابوالفرج ابن الجوزی** معاشرت کرده از صحبت آنان استفاده نمود .

سعدی مسافرت بسیار کرده و چند مرتبه بزیارت بیت‌الله رفته اکثر شهرهای ایران ، عربستان ، هندوستان ، سوریه ، آسیای صغیر و افریقای شمالی را سیاحت کرده و از هر جا و از هر طبقه استفاده معنوی برده است چنانکه خود فرماید:

تمتع ز هر گوشه‌ای یافتم زهر خرمنی خوشه‌ای یافتم

این شاعر بزرگ که اکثر امراء و دانشمندان احترامش را واجب می‌شمردند در آخر سنه ۶۹۱ در مسقط الراس خود پس از صد سال تجربه وفات کرد .

از آثار سعدی یکی **بوستان** است بنظم و دیگر **گلستان** است که در ۶۵۶ یعنی یکسال پس از تألیف بوستان نگاشته شده . زاجع بغزلیات سعدی همان بس که حافظ شیرازی او را استاد سخن میدانند و بعضی از ابیاتش را تضمین کرده ، اما

قصاید فارسی سعدی دارای لطف مخصوصی است و قصاید عربیست مهارت او را در آن زبان میرساند.



سعدی شیرازی

بسیاری از اشعار و گفتار سعدی نصب العین جامعه بشری است، این اشعار هیچگاه کهنه نخواهد شد و هر زمان و هر مکان سرمشق رفتار بشر در مسائل اخلاقی و اجتماعی است و از این حیث میتوان گفت سعدی بر بسیاری از شعراء بزرگ که اشعارشان محدود بزمان و مکان است رجحان دارد و از آنجمله این اشعار در گلستان است:

بنی آدم اعضاء یسکدینگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار

سعدی در این اشعار نوع انسان را اعم از غربی یا شرقی ، سیاه یا سفید ، مسلمان یا غیر مسلم بیک چشم نگریسته و همه را اعضاء یکدیگر دانسته است . همچنین در بوستان فرماید :

بمردی ، که ملک سراسر زمین نیرزد که خونی چکد بر زمین
و در یکی از غزلیات گوید :

بجهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست
و در مراتب اخلاق در بوستان فرماید :

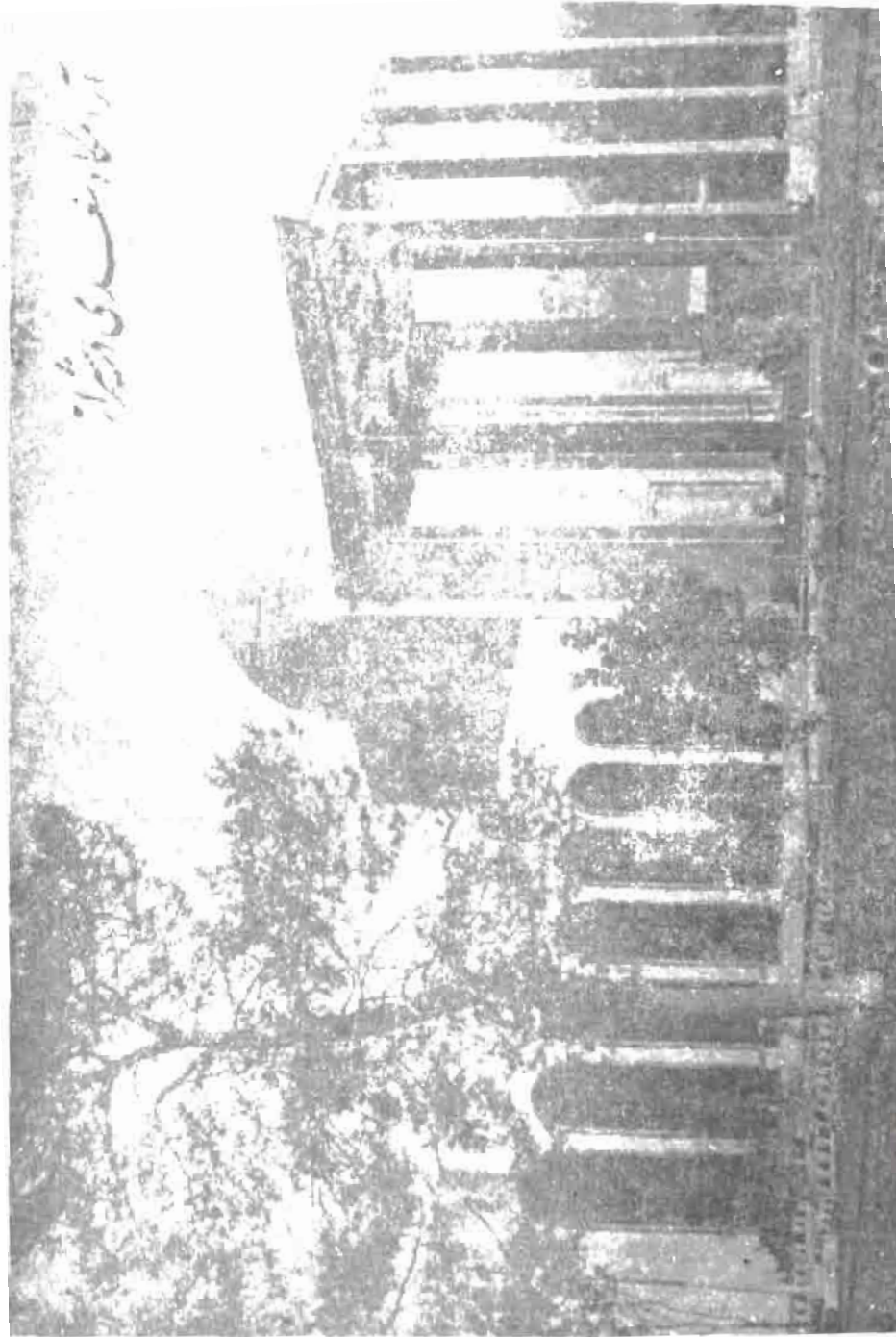
بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من آسا

صدها اشعار سعدی راجع است بدستگیری از فقرا ، تفقد به یتیمان و بینوایان اخلاص در عمل ، ترجیح عفو بر انتقام و هزاران مسائل اخلاقی دیگر که کهنه نشدنی است . چقدر زیبا است حکایت شخصی که کلاه خود را دلو کرده سگی را آب داد ! و یا حکایت شبلی که گندم خرید و مورچه در آن یافت و طی مسافت کرده آن حیوان را بمحل خود بازگردانید . این لطائف که سعدی با بهترین طرزی برشته نظم در آورده ثابت میکند که در نظر شاعر بزرگ ما توجه انسان باید شامل حال کلیه موجودات باشد که متأسفانه جای بحث این نوع فکر سعدی در این رساله مختصر نیست .

از طرف دیگر سعدی آیین صد ساله عصر خویش است و تربیت شده دوره مخصوصی است ، شاگرد مدرسه نظامیه بود ، کینه و نفاق پیروان ادیان مختلفه را دیده ، اسلام را از روی عقیده قلبی دوست میداشته این است که بر حسب مقتضیات آن عصر بحکام و علماء کلیه طبقات دستورهای اخلاقی و اجتماعی و سیاسی داده که جنبه دیگر اشعار سعدی است و بحث جدا گانه دارد . در هر حال سعدی بالهجه صریح صحبت کرده ، تملق و چاپلوسی ننموده و در بوستان گفته است :

چه حاجت که نه کرسی آسمان نهی زیر پای قزل ارسلان
مگو پای رفعت بر افلاک نه بگو زوی اخلاص بر خاک نه

آرامگاه آصف در میانه تبریز



سعدی از حمله مغول نهایت متأثر بوده و از اینکه اتابک ابوبکر با تقدیم هدیه شیراز را از فتنه آن وحشیان محفوظ داشت او را تمجید کرده و گوید :

سکندر بدیوار روئین و سنگ بکرد از جهان راه یاجوج تنگ
تراسد یاجوج کفر از زر است نه روئین چو دیوار اسکندر است

از انقراض خلافت عباسی و پیاد رفتن تمدن اسلامی که سعدی تربیت شده آن بوده شاعر ما ، فوق العاده دلننگ گردیده و بدون ترس و بیم قصایدی ساخته که از آن جمله است :

آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین

از زوال ملك مستعصم امیر المؤمنین

این دو نفر شاعر مداح صدر خجند قاضی القضاة اصفهان بودند و گاه هم یکدیگر را هجو می کردند . **مجیر الدین - بیلقانی** شاگرد خاقانی هم هر دو را هجو کرده است . شرف الدین در سنه ۵۹۹ ه و جمال الدین در ۵۸۸ هجری

**شرف الدین و
جمال الدین
عبدالرزاق**

وفات کرده اند .

کمال الدین معروف بخلاق المعالی اهل اصفهان و پسر جمال الدین عبدالرزاق سابق الذکر است . بسیاری از امراء دوره خود را که از آن جمله است بعضی از خوارزمشاهیان و

**کمال الدین
اسمعیل**

اتابکان فارس مدح گفته است . دارای مکنث و ثروت بوده و از بذل و بخشش دریغ نمی نموده است . بعضی از اهالی اصفهان او را از خود رنجاندند و کمال الدین کدورت خود را ضمن این اشعار بیان کرده :

ای خداوند هفت سیاره کافری را فرست خونخواره
تا در دشت را چو دست کند جوی خون راند او ز جو باره
عدد مردمان بیفزاید هر یکی را کند دو صد پاره

اتفاقاً نفرین او مستجاب شد و لشکر مغول در زمان «اگتای» بدان شهر آمد و بنای قتل و غارت گذاشت ولی از جمله اشخاصی که در آن واقعه بقتل رسید یکی

هم کمال‌الدین اسمعیل است (۶۴۰).

این شاعر در چاچ (ماوراءالنهر) بدنیا آمد و اشعاره شکل او در هندوستان نهایت جالب توجه است.

بدر چاچ

قانعی از اهالی طوس بوده و در موقع تاخت و تار مغول به هندوستان رفت و از آنجا بمکه، مدینه، بغداد و بالاخره با آسیای صغیر رهسپار گشته خدمت امراء سلجوقی قونیه در آمد و تاریخ آن سلسله را بطرز شاهنامه بنظم در آورد و کلیله و دمنه را بشعر سرود و ملقب به ملک‌الشعراء گردید مرثیه‌ای راجع بفوت جلال‌الدین رومی دارد.

قانعی

این شاعر تحت توجه صاحب دیوان (شمس‌الدین) بوده و اشعاری دارد که در آن با کلمات ترکی تشبیهات ادبی نموده

پور بهاء جامی

است مثلاً این شعر:

قامان طره‌های تو چون کلك بخشیان

کردند مشق بر رخ تو خط ایغوری

ابوعبدالله محمد بن ابوبکر بن عثمان معاصر با سعدی و مجدالدین همگر بوده و در سنه ۶۶۷ وفات کرده است.

امامی هروی

مجدد همگر از روی مزاح یا خوش آمد و یا غرض، امامی را بر سعدی ترجیح داده است. در هر حال امامی هم دارای مضامین بکر و اشعار زیبا است و از آنجمله قصیده‌ایست که چند بیت آن از این قرار است:

يك روز بود عيد بيك سال بيك بار

همواره مرا عيد ز دیدار تو هموار

. يك روز بشاخ اندر پر بار بود گل

روی تو مرا هست همیشه گل پر بار

يك روز بنفشه برم از باغ بدسته

زلفین تو پیوسته بنفشه است بخروار

۱- قامان علماء مذهبی مغولانند که در جادو و نجوم دست داشته‌اند. بخشیان دبیران مغولند و زحرف ایغوری مدتها در ترکستان خط معمولی ترکان بوده.

يك هفته پدیدار بود نرگس دشتی

آن نرگس چشم تو همه ساله پدیدار (الخ)

اهل یزد است و طرف توجه بهاءالدین جوینی بوده و نسب

مجدالدین همگر

خود را بانوشیروان می‌رسانده چنانکه گوید :

عیم همین که نیستم از نطفهٔ حرام

جرم همین که زاده‌ام از نسبت حلال

هستم ز نسل ساسان نز تخمهٔ تمکین

هستم ز صلب کسری نز دودهٔ بنال

فخرالدین ابراهیم همدانی از عرفاء نامی است و شیوه

قلندران پیش گرفته بود. در هند دست‌ارادت بشیخ بهاءالدین

عراقی

ز کربا داد و جانشین او گشت. از آنجا بمکه و مدینه و قونیه رفت و در این شهر اخیر

فصوص شیخ محی‌الدین عربی را از شیخ صدرالدین بشنید و لمعات را که کتاب

مختصری است به نثر و مالامال است از مطالب عرفانی برشتهٔ تحریر در آورد.

همچنین به مصر و سوریه مسافرت کرد و در اغلب دیار طرف توجه بزرگان گشت و

در سنهٔ ۶۸۸ در دمشق وفات نمود و در جوار شیخ محی‌الدین عربی دفن گردید.

عراقی سراپا عشق و محبت بوده و اشعار فارسی او دارای لطف مخصوصی است،

شیخ عبدالرحمن جامی لمعات او را شرح کرده و اشعار اللغات نام نهاده است، عراقی

دارای منظومه‌ایست (مثنوی) موسوم به عشاق‌نامه و ترجیع‌بند او درغایت لطف است.

شیخ ابو حامد شاعری است صوفی مسلک و گویند شمس

تبریزی را ملاقات کرده و وقتی شمس از او پرسید چه می‌کنی

گفت ماه را در ظرف آب مینگرم یعنی جمال خالق را در

**اوحدالدین
کرمانی**

مخلوق می‌بینم شمس گفت چرا سر بلند نکنی و ماء آسمان را ننگری؟ خلاصه عقیده

این شاعر کرمانی از همین يك رباعی که خود گفته معلوم میشود.

زان مینگرم بچشم سر در صورت زیرا که زمعنی است اثر در صورت

این عالم صورت است و مادر صورتیم معنی نتوان دید مگر در صورت

اوحدالدین دارای منظومهٔ مثنوی است موسوم بمصباح الارواح .

این شاعر عارف مسلک ، اهل مراغه یا اصفهان بوده و از

شاگردان اوحدالدین کرمانی است وفاتش در سنهٔ ۷۳۸ ر.خ

اوحدی
مراغه‌ای

داد. دارای منظومه‌ایست مشهور و موسوم به جام‌جم و در آن

تقلید از حدیقهٔ سنائی نهوده و همچنین دیوان اشعاری دارد و این ابیات از او است:

بسکه بعد از تو خزانی و بهاری باشد

شام و صبح آید و لیلی و نهاری باشد

دل نگهدار که بر شاهد دنیا ننهی

کین نه یاریست که او را غم یاری باشد

تو که امروز چو کژدم همه را نیش زنی

مونس گور تو تنگ است که ماری باشد

یکدل سوخته بنواز که کاریست عظیم

ورنه آزار دل خلق چه کاری باشد

سعدالدین محمود از عرفاء مشهور قرن هفتم هجری است

و در شبستر (آذربایجان) بدنیا آمده در سنهٔ ۷۲۰ وفات

کرده است . تألیف مهم او منظومهٔ گلشن راز است که در

شیخ محمود
شبستری

آن اعتراف میکند شعر و شاعری پیشهٔ او نیست :

مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید

ولی از حیث بیان مطالب عرفانی آن منظومهٔ مختصر که قریب هزار بیت

است گنجینه‌ایست گرانبها که تا امروز طرف توجه دانشمندان می‌باشد . تألیفات

دیگر او حق‌الیقین و رسالهٔ شاهد است .

مداح فخرالدین کورت بوده ولی در آخر خاطر آن امیر از

او مکدر گشت و در زندانش افکند و در سنهٔ ۷۲۰ کشته شد.

ربیع‌ی بوشنجی

دارای منظومه و قصایدی است که بعضی از آنها را در حبس سروده .

همام‌الدین تبریزی

این شاعر در تبریز متولد گردیده و دارای اشعار زیبایی است.
گویند شیخ سعدی را ملاقات کرده ۱۱۶ سال عمر نموده و
بالاخره در سنه ۷۱۴ وفات کرده است. همام- شمس‌الدین محمد

صاحب دیوان رامدح نموده و این اشعار که هنوز جلالت آن از بین نرفته از او است :

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم

بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم
بوقت صبح قیامت چو سر ز خاک بر آرم

به آرزوی تو خیزم بجستجوی تو باشم
حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم

بسوی حور نبویم در آرزوی تو باشم

غیر از شعراء نامی که ذکر آنها گذشت سخنوران دیگری
بوده‌اند که برای اختصار بذکر نام بعض از آنها اکتفا مینمایم
و از آن جمله است **افضل کاشی** ، **اثیر اومانی** ، **سیف‌الدین**

سایر شعرا

اسفرنجی ، **رفیع‌الدین ابهری** ، **فرید احول** و **اما نزاری قهستانی** که
در سنه ۷۲۰ وفات کرده بنظر می‌آید اسمعیلی مذهب بوده و از همین سبب نزاری تخلص
کرده زیرا نزار پسر مستنصر خلیفه فاطمی بوده که اسمعیلیان ایران پس از
مستنصر باو معتقد بودند .

راجع به **سلطان بهاء‌الدین ولد** پسر مولانا جلال‌الدین رومی بهمین اکتفا
میشود که در منظومهٔ مثنوی او موسوم به «رباب‌نامه» ۱۵۶ بیت ترکی سروده که
یکی از مهمترین و قدیمترین اشعار ترکی آسیای صغیر است و محققین بر این
عقیده‌اند که آن اشعار ترکی که طرز مخصوص دارد، موجب ایجاد شیوهٔ شعر گوئی
یک ملتی گردیده .

فصل پنجم

تیموریان

ملاحظه

چنانکه در فصل گذشته دیدیم ضعف دولت ایلخانی موجب شد که ایالات ایران در دست سلسله‌های مختلفی افتاد و رشته وحدت گسیخته شد. این سلسله‌های مختلف نه فقط بایکدیگر طریق خلاف میبمودند، بلکه امراء هر سلسله بین خود هم اختلاف داشته و دائم در جنگ و جدال میگذرانند. این است که ایران نهایت ضعیف گردید و راه برای جهانگیر جدیدی باز شد. تیمور که شرح حالش عنقریب خواهد آمد بهسولت این کشور پهناور را در قبضه تصرف خود درآورد و هیچیک از این سلسله‌ها نتوانست جلوگیری از آن سیل خانه خراب کن نماید، بلکه پیشاپیش سر اطاعت فرود آوردند. مثلا سرداران و آل کرت تسلیم شدند و هنوز تیمور در خراسان بود که آل مظفر از شیراز باب دوستی با او باز کردند. آری منصور آخرین امیر آل مظفر اقداماتی کرد ولی چون تیمور تا دروازه شیراز علم افراشته بود دیگر آن جوانمردی سودی نداشت. خلاصه ایلخانیان بواسطه کشتن وزراء دانشمند ایرانی خود که امور کشور را بخوبی اداره میکردند رو بزوال رفتند و چهار سلسله بزرگی که در ایران حکمفرمائی داشتند بجنگهای خانگی پرداخته ایران را در معرض خطر نهادند و هنوز خرابیهای چنگیز و جانشینان او مرمت نشده بود که باز هم شهرها غارت و دشت و کوه از خون اهالی گلگون گردید. با همه خونریزیهای تیمور و با وحشیگریهایی که در سبزوار، اصفهان، بغداد و بسیاری از نقاط دیگر نموده باز هم فتنه تیمور نسبت به فتنه مغول خفیفتر و آسیب آن کمتر است و مهمترین

عات این اختلاف آن است که اولاً اخلاق و مذهب تیمور با چنگیز فرق بسیار داشته زیرا چنگیز اساساً میل بخونریزی داشته و در بسیاری از نقاط هم از روی وحشت و از بیم آنکه مبادا مغلوبین دست انتقام بیرون آورند یا بارشمن بسازند امر بقتل عام میداده و شفقت و رحمت را نسبت به مغلوب روا نمیداشته است. بنظر ما تیمور چه از نقطه نظر صفات سرداری و جهانگیری و چه از حیث خصال انسانی بر چنگیز ترجیح داشته و اگرچه در موقع انتقام این دو خونریز در بیرحمی یکسان بودند ولی کمتر اتفاق افتاده نسبت باهالی شهری که سر تسلیم فرو آوردند و بجزنگ قیام نکردند قتل عام روا دارد یا بناهای تاریخی را خراب کند. اما از نقطه نظر مذهب تیمور مسلمان بوده و شاید اعتقاد قلبی باسلام داشته است. گرچه برای سیاست، گاه جانب‌داری از شیعه و زمانی طرفداری از اهل سنت میکرده است ولی عقیده باطنی او بگوشه‌گیران و میل او بملاقات آنها بخوبی میرساند که این جهانگیر طرفدار اسلام بوده و از این سبب معابد، مساجد و مؤسسات مسلمین را از بین نمیبرد و نسبت بعلماء دین غایت احترام بجای می‌آورد. چقدر فرق است بین تیمور و چنگیز که سواره داخل در مسجد گردید و افسار اسبان بردست اصحاب علم داد و بی‌احترامی بکلام الله مجید نمود. از اینها گذشته تیمور جانشینان خوبی داشت و نهایت فرق است بین شاهرخ که جبران خرابیهای پدر را کرده ایران را آباد نمود و چرماغون و هلاکو که از طرف پادشاهان مغول از ارتکاب هیچگونه عمل قبیحی در ایران خودداری نکردند. در هر حال جانشینان تیمور نسبتاً متمدن بوده و در زمان آنها ادبیات فارسی و صنعت، مدارج ترقی را طی نموده و اکثر شهرها آباد گردیده است.

تیمور (در زبان ترکی بمعنی آهن است) در سنه ۷۳۶ در کش

تیمور

ماوراءالنهر بدنیآ آمد. پدرش «ترغای» و جدش «ابغای»

نام داشته. در سن ۲۴ سالگی لیاقت تیمور بر اهالی آن حدود معلوم گشت و ده سال بعد پس از اینکه رقیب خود سلطان حسین را از بین برد ملقب بصاحب قران گشت و روز بروز اقتدارش افزوده شد تا آنکه در تمام ماوراءالنهر حکمران مستقل

و مقتدری گردید و در سن ۴۵ سالگی عنان توجه بطرف ایران متوجه ساخت و بجانب خراسان آمد. تیمور باخصلت جنگجویی اعتقاد به پیش گوئی و موهومات داشت و چون در اولین لشکر کشی خود بجانب خراسان به «اندخود» رسید درویشی باباسنگو نام طرف توجه او واقع گشت و از قطعه گوشتی که بر سر او افکند فتح و ظفر را قرین خود دانست. خلاصه در این لشکر کشی سرخس تسلیم گشت و تیمور بطرف خواف و باخرز رفت. در تایباد (طبیات کنونی) صوفی معروف زین الدین ابوبکر را زیارت کرد سپس شهر پوشنج را بگرفت و خراب نمود. غیاث الدین پیرعلی حکمران ایالت کرت چاره ای جز تسلیم شدن ندید و هرات در قلمرو تیمور درآمده آنگاه نوبت طوس، اسفراین و کلات رسید و کلیه این بلاد بدست آن خونریز فتح شد و شهر اسفراین با خاک یکسان گردیده اکثر اهالیش بقتل رسیدند. پس از این فتوحات تیمور زمستان را در سمرقند و بخارا گذرانید.

سال بعد (۷۸۴) مجدداً عازم ایران گشت و از هرات به ترشیز (کاشمر) رفت. شاه شجاع حکمران فارس رسولی نزد او فرستاده اظهار دوستی کرد و امیر ولی حکمفرمای مازندران از در اطاعت در آمد. در سنه ۷۸۵ تیمور عزم مازندران و سیستان را نمود. سبزوار بدست او افتاد و پس از خراب کردن قلعه محکم آن دو هزار نفر را اسیر کرده و آنانرا زنده رویهم گذاشته و بسا گل و آجر پیوند داده مناره‌ها برپا کرد. و هم در این سال سیستانرا بگرفت و تا میخهای در و دیوار آن شهر را بباد غارت داد و از سر دشمنان چندین مناره برافراشت. سپس قندهار را تسخیر کرد و رئیس ساخلوی آن را بدار آویخته به سمرقند برگشت.

در سال ۷۸۶ ایالات واقع در ساحل جنوبی بحر خزر بدست او افتاد و از جانب وی تاسلطنیه بناخت و چون دید گرفتن ایران بواسطه ضعف امراء آن دوره سهل است در ۷۸۸ بجانب ملک عزالدین حکمران لرستان شتافت. بر وجود و خرم آباد را غارت کرد و امر داد بسیاری از دشمنان را زنده از بالای پرتگاهها سرنگون کردند. سپس عزم تسخیر آذربایجان کرد و سلطان احمد جلایر با آنکه

لشکری برای مبارزه ترتیب داده بود صلاح در فرار دید و تبریز در دست آن خونریز افتاد و هنگام گریز از اس عبور کرده نخجوان و قلمعه محکم آنرا گرفته گرجستان را بیاد غارت داد و تقلیس را مسخر کرد. در ۷۸۹ سلماس (شاهپور) و ارومیه (رضائیه) مطیع گشت و تیمور عزم آسیای صغیر را نموده بلاد بایزید، ارزروم با اردنجان، اخلاط و وان را در قبضه تصرف خود در آورد و چون زین-العابدین مظفری بخدمتش حاضر نگشت بطرف فارس رفت و در اسفهان واقعه‌ای رخ داد که موجب قتل عام اهالی آن حدود گشت.

توضیح آنکه اهالی آن شهر از کثرت خراجی که تیمور معین کرده بود بترس و آرمه چند نفر از تحصیلداران او را بکشتند. آن خونریز حکم بقتل عام داد و در یک روز هفتاد هزار نفر را بکشتند و از سر آنها مناره‌ها ساختند. تیمور از اسفهان بشیراز رفت و چون زین العابدین فرار کرده بود و بقیه آل مظفر از در اطاعت درآمدند آن شهر از ظلم او مصون ماند. شرح حال آل مظفر و رفتار آنها با تیمور در ضمن تاریخ آن سلسله بیان شد و تکرار آن بیهوده است.

در همان اوقات که تیمور در شیراز بود خبر اغتشاش ماوراءالنهر و قیام توقا تیمش بسمع وی رسید و مجبور گردید بجانب سمرقند شتابد. مدت چهار سال تیمور در آن حدود با اقوام مختلفه مغول در زد و خورد بود و در آن اوقات یعنی در سنه ۷۹۱ در خراسان انقلابی روی نمود و پسر تیمور میرانشاه برای فرونشاندن آن کمال قساوت را بخرج داد و منجمله در طوس ده هزار نفر را بکشت و از سر آنان مانند پدر خود مناره‌ها برپا کرد.

چون تیمور از شر دشمنان خود در ماوراءالنهر و ترکستان خلاص گشت و از بستر بیماری بلند گردید باز هم متوجه ایران گشت و از راه دامغان، ری، سلطانیه و کردستان به بروجرد آمد و بسیاری از لرها را بکشت. بعد از طریق دزفول و شوشتر بشیراز آمد شرح دفاع متهورانۀ منصور (آل مظفر) با تیمور در ذکر وقایع آن سلسله بگذشت.

تیمور پس از این واقعه اکثری از آل مظفر را بکشت و حکمرانی آنان را در

آنحدود خاتمه داد. سپس عزم بغداد کرد و عذرخواهی سلطان احمد جلایر را پذیرفته آن شهر نامی را بگرفت. احمد جلایر توانست بزحمت از دست آن خونخوار جان سلامت دربرد و فرار اختیار کند ولی عیال و اطفال او نزدیک کربلا اسیر گشتند.

تیمور قطعه تکریت را بگرفت و از سرهای سربازان ساخلو آن مناره ها ترتیب داد و از آنجا بطرف کرکوک، اربیل و موصل رفت و در حدود سنه ۷۹۶ برای دفع ملك عزالدین مجبور گردید به بین‌النهرین مراجعت کند سپس به قلعه مادین رفت و پس از فتح آنجا بواسطه استماع خبر تولد نوه اش الغ بیک (پسر شاهرخ) از ریختن خون ساخلو آن در گذشت. خلاصه دیاربکر، سیواس، اخلاط بدست او افتاد و لشکری بدفع قرایوسف (قراقویونلو) فرستاد و از ارس بگذشته مجدداً گرجستان را غارت کرد و تغلیس را بگرفت.

سال بعد تیمور بدفع دشمن دیرینه خود توقاتمیش درهاوراءالنهر شتافت سپس بجانب روسیه رفته و جنوب آن مملکت را عرصه تاخت و تاز خود قرار داده تاهسکو برفت و آن شهر را بگرفت. درغیاب او علمهای طغیان در ایران افراشته شد و از هر طرف نغمه ای بلند گردید از آن جمله قرایوسف ترکمن در آذربایجان، سلطان محمد پسر ابوسعید در طبرستان، گوردز در سیرجان، بهلول در نهاوند، اقداماتی کردند که کلیه این فتنه ها در اندک مدتی فرونشست و دشمنان بسختی گوشمال شدند و تیمور سرداران خود را مأمور کرد تا نواحی خلیج فارس را در قبضه تصرف در آورند و خود بجانب سمرقند رفت (۶۹۸).

یکی از کارهای تیمور آن بود که اهل حرفه و صنعتگران ماهر، معماران و حتی موسیقی دانهای معروف شهرهای مفتوحه را بسمرقند پایتخت خود می فرستاد و در آبادی آن شهر همت گماشت و آنرا از هر حیث تجمل و زینت بخشید. در سنه ۸۰۱ عزم هند کرد و پس از مبارزه با افغانان از رود سند بگذشت و بنای قتل و غارت در خاک هند گذاشت و اعمال وحشیانه او در آنحدود خارج از حدود این تألیف است منجمله نزدیک دهلی یکصد هزار نفر اسیر را از دم شمشیر بران بگذرانید.

اخبار اعمال ناشایسته میران شاه که حکمرانی آذربایجان را داشت تیمور را بر آن واداشت که بگوشمالی پسر خود از هند بایران آید. بنابراین در ابتدا بسمرقند آمد و بنای مسجد جامع نهاد سپس بطرف آذربایجان حرکت کرد. میرانشاه متهم بود که اموال دولت را بدون جهت بباد داده و جمعی را از زوی غرض بکشته و بعضی ابنیه تاریخی را خراب کرده و جنازه فاضل معروف و مورخ مشهور رشیدالدین فضل الله را از مقبره خارج کرده در قبرستان، بهودیان دفن کرده است. در تعقیب این قضیه میرانشاه از نظر تیمور بیفتاد و مقام او به پسرش ابوبکر موقوف گشت و خشم تیمور بر یک عده از اصحاب میرانشاه واقع گشته آنانرا بکشت که از آن جمله است مولانا محمد قهستانی که یکی از دانشمندان عصر خود بوده دیگر قطب الدین نائی و حبیب عودی است که نزدیک قزوین بدار آویخته شدند.

تیمور در سنه ۸۰۲ زمستان را در قرا باغ گذرانید و هنگام بهار در گرجستان بنای تاخت و تاز گذاشته بسیاری از کلیساها و دیرها را خراب نمود و عده کثیری را به قتل رسانید. سپس عزم آسیای صغیر کرد و ارزروم و ارزنجان و سیواس را بگرفت و چون ساخلو سیواس مقاومت کرد تیمور تمام سربازان عیسوی را که تعداد آنها بالغ بر چهار هزار نفر میشد زنده طعمه حریق ساخت. تیمور از سلطان بایزید عثمانی درخواست تسلیم سلطان احمد جلایری و قرا یوسف آق قویونلورا نمود. بایزید از تسلیم آنها خودداری کرد و از طرف دیگر سلطان مصر «الملك الناصر فرج» ایلیچی تیمور را بر خلاف قاعده توقیف کرده بود بنابراین تیمور قصد سوریه نمود. در آنک مدتی حلب، حمص، بعلبک فتح شد و در دمشق خطبه بنام او خواندند. سپس بجانب بغداد رفته آن شهر نامی را گرفت و چون چند نفر از افسران نامی او هنگام محاصره کشته شدند، آن خونخوار امر داد که هر یک از سربازان او دوسر حاضر سازند و بالنتیجه قتل عام سختی رخ داد کوچک و بزرگ، زن و مرد آن شهر در پنجه قهر سربازان آن خونخوار مبتلا گشت و در تعقیب آن واقعه آنچه در بغداد بود غارت شد! از آنجا تیمور باز هم متوجه گرجستان شد و در سنه ۸۰۵ بعزم جنگ سلطان بایزید لشکر آراست و در جنگ مشهور آنقره (آنکارا) شکست سختی بر

عثمانیان وارد آورد و بایزید اسپرگشت . گرچه این سلطان در اسارت رحلت کرد ولی اینکه گویند تیمور او را در قفسی گذاشته با خود همراه داشت تقریباً ثابت شده که از حلیه حقیقت عاری است . سلطان مصر چون حالت بایزید و شکست او را بشنید ایلچی تیمور را رها ساخت و اظهار اطاعت کرد . در سنه ۸۰۶ بازم تیمور قصد گرجستان کرد و سال بعد بسمرقند رفت و در آنجا سفراء اسپانیا بخدمتش رسیده هدایای نفیسی تقدیم نمودند . تیمور از سمرقند قصد لشکر کشی بطرف چین نمود و از سیحون گذشته به اترار رسید ولی در این سفر بسختی مریض گشته در سن هفتاد و یک سالگی بجهان دیگر شتافت و نوه خود پیر محمد جهانگیر را وارث ممالک وسیع خویش کرد (۸۰۷) .

تیمور دارای چهار پسر بود : جهانگیر و عمر شیخ میرزا

**پیر محمد و
خلیل سلطان**

که در حیات پدر وفات کردند دیگر **میرانشاه** است که

در زمان تیمور طرف بی‌مهری او واقع گشت و سه سال پس

او رحلت کرد . چهارمین پسر تیمور **شاهرخ** است و چنانکه خواهیم دید صاحب تخت و تاج ایران شد .

تیمور وصیت نمود که پس از او پیر محمد پسر جهانگیر پادشاه شود ولی پسر عم او **خلیل سلطان** پسر میرانشاه علم مخالفت افراشت و پیر محمد را شکست داده سمرقند (پایتخت) را گرفت در آخر **علی تاز** یا **پیر علی** که وزیر و محل اعتماد پیر محمد بوده دو سال پس از مرگ تیمور ولینعمت خود را بکشت .

اما خلیل سلطان که برای اختصار از شرح وقایع و ایام اودرمی گذریم فریفته جمال شاد ملک نامی گردید و در اجرای درخواستهای آن خانم چیزی فرو گذاری نمی نمود . در آخر اعیان و صاحب منصبان از او متنفر شدند و دو نفر از آنان که هردو موسوم به خدابنده بودند با **بردی بك** نام بمخالفت برخاسته خلیل سلطان را از سلطنت خلع کردند و به کاشغر تبعیدش نمودند . در آن احوال شاهرخ قیام کرده تاج و تخت را بگرفت ولی نسبت به خلیل سلطان رأفت نمود و شاد ملک را باو داد . این خانم هم طریق وفارا از دست نداد و چون خلیل سلطان رحلت کرد

با ضرب چنجر خود را بکشت و هر دورا در يك قبر دفن کردند. خلیل سلطان پادشاهی بود علم دوست و اصحاب معرفت را گرامی میداشت و خود هم شعر می گفت.

این پادشاه در سال ۷۷۹ بدینا آمد و در سن بیست سالگی حکمران بالاستقلال خراسان بود و سکه بنام خویش میزد

شاهرخ

و چون بر تخت نشست ۳۸ سال داشت و در سنوات مختلف ، مازندران (در ۸۰۹) ماوراءالنهر (۸۱۱) فارس (۸۱۷) کرمان (۸۱۹) و آذربایجان (۸۲۳) را بقبضه اقتدار خود در آورد و با قرایوسف و پسرش اسکندر بکرات مبارزه کرده و فاتح شده است در زمان سلطنت خویش در جبران خسرابیهای پدرش کوشش نمود . دیوارهای هرات و مرو را بساخت و در آبادی شهرها همت گماشت . بشهادت مورخین شاهرخ پادشاهی بود عادل ، متدین ، خداترس و نیکوکار . اصحاب علم و معرفت را گرامی می داشت و ارباب صنعت را طرف توجه قرار میداد از اینجهت در زمان او علم و صنعت رواج یافت و جمعی از علماء و صنعتگران معاصر با او بودند از زمره اهل فن و صنعت یکی موسیقی دادن معروف **عبدالقادر** مراغایست دیگر آوازه خوان مشهور **یوسف اندگانی** و **قوام الدین معمار** و **مولانا خلیل نقاش** زبردست است . در سال ۸۳۰ احمد نام معروف به لُر که شاید یکی از مریدان فضل الله مؤسس مذهب حروفی باشد در هرات قصد شاهرخ کرد ولی ضربتش کاری نگردید و در همان ساعت او را کشتند . در تعقیب این قضیه عده ای را به عنوان اینکه با احمد همدست بودند بقتل رسانیدند .

بایسنقر پسر شاهرخ ، شاهزاده ای بود هنرمند ، دانش دوست و معارف پرور در دربارش در استرآباد مجمعی بود از ارباب فضل و کمال ، شعرا و صنعتگران ، نقاشان و خوش نویسان که از اطراف آذربایجان ، عراق ، فارس و سایر نقاط گرد آمده بودند از محضر آن شاهزاده نیک سیرت استفاده می نمودند . **دیباچه شاهنامه** فردوسی را که معروف بدیباچه بایسنقری است در سن ۸۲۹ بنام او برشته تحریر در آوردند متأسفانه این شاهزاده جوان مانند سایر تیموریها در شب خمر افراط میکرد و بالتیجه مریم گشته در سن سی و هفت سالگی بدیباچه دیگر خرامید .

در اواخر سلطنت شاهرخ محمد بن بایسنقر که در فارس حکمرانی داشت علم مخالفت افراشت و شاهرخ لکه‌ای در تاریخ خود گذاشته چند تن از علمای معتقی معروف را با اتهام اینکه با محمد همدست بوده‌اند بقتل رسانید. با همه این احوال شاهرخ یکی از پادشاهان خوبی است که در ایران حکمرانی کرده و در آخر در سنه ۸۵۰ پس از ۴۳ سال سلطنت بدرود حیات گفته است.

الغ بیک و عبد اللطیف

شاهرخ پنج پسر داشت که فقط یکنفر از آنها موسوم به **الغ بیک** بعد از پدر باقیمانده. **الغ بیک** در زمان پدر حکمرانی ترکستان داشت و در آن ایام در سمرقند بنای رصدخانه مشهور **الغ بیک** یا **زیچ** جدید سلطانی را نهاد (۸۲۴) و جدول آن را چهار نفر از دانشمندان مشهور یعنی **صلاح الدین موسی** معروف به قاضی زاده رومی، **ملاعلا الدین علی قوشجی**، **غیاث الدین جمشید** و **معین الدین گاشانی** در سنه ۸۴۱ تنظیم نمودند. در ابتداء سلطنت **الغ بیک**، علاءالدوله پسر بایسنقر بنای مخالفت گذاشت و هرات را گرفت و **عبد اللطیف** پسر **الغ بیک** را در زندان افکند و در آخر با **الغ بیک** صلح نمود و بحکمرانی خبوشان (قوچان) تا استراباد اکتفاء کرد ولی چون باز از در مخالفت در آمد **الغ بیک** او را در سنه ۸۵۲ نزدیک هرات شکست داد. با این احوال سلطنت **الغ بیک** طولی نکشید پسرش **عبد اللطیف عباس** نامی را **تحریک** کرده پدر را بکشت. تاریخ فوت او با حساب ابجد مساوی است با جمله «**عباس کشت**» (۸۵۳ هـ) **عبد اللطیف** هم از این عمل شنیع خود استفاده نکرد و با **باحسین** نام او را بقتل رسانید و تاریخ رحلت او میشود «**باباحسین کشت**» (۸۵۴).

سایر پادشاهان تیموری

بعد از **عبد اللطیف** سلسله تیموری بسرعت رو بساقراض گذاشت بطوریکه در نام پادشاهان آنها هم اختلاف است مثلاً بعضی پس از **عبد اللطیف** جانشین او را **عبد الله بن ابراهیم سلطان بن شاهرخ** میدانند و بعضی دیگر **میرزا ابوالقاسم بابر** پسر بایسنقر را پادشاه آن عهد نامبرده‌اند. علی‌ای حال این شخص از جهان‌شاه قراقویونلو شکست خورده عراق، فارس و کرمان را بباد داد و برادر خود سلطان محمد را بکشت

در ۸۶۱ وفات نمود. **میرزا علاء الدوله** پسر دیگر بایسنقر که در ضمن تاریخ الغبیک بشرح حال او اشاره شد پس از شکست از آن پادشاه بیدخشان و دشت قبیچاق رفت و بعد از تحمل نامالیقات روزگار و اظهار اطاعت بجهان‌شاه قراقویونلو که دشمن خانواده تیموری بود در سنه ۸۷۵ بدرود حیات گفت. پسر ابراهیم با اینکه لشکری آراست نتوانست در مقابل جهان‌شاه و سلطان ابوسعید کاری از پیش برد و شکست خورد.

سلطان
ابوسعید

این پادشاه که پسر سلطان محمد بن میرانشاه بن تیمور است در اول جوانی نزد الغبیک بسر میبرده و چون عبداللطیف پدر را بکشت ابوسعید را در زندان افکند. پس از چند گاهی ابوسعید موفق بفرار شد و به بخارا رفت و همینکه خبر قتل عبداللطیف را شنید لشکری آراسته ترکستان را در قبضه اقتدار خود در آورد. سپس عزم هرات کرد و گوهر شاد آغا زوجه شاه رخ را در سنه ۸۶۱ بکشت. سال بعد جهان‌شاه قراقویونلو، خراسان را عرصه تاخت و تاز خود قرار داد هرات را بگرفت ولی بعد آنرا با سلطان وا گذاشت و با او متحد گشت. ده سال پس از این قضیه یعنی در سنه ۸۷۲ جهان‌شاه از اوزون حسن آق قویونلو شکست خورده کشته شد. ابوسعید بجای اینکه با این دشمن جدید از در صلح درآید بجنگ او شتافت و در «میان» شکست سختی خورده اسیر گشت اوزون حسن او را به **یادگار محمد** سپرد و او هم بان تقام جده خود گوهر شاد خاتون به قتلش رساند (۸۷۳).

بنابر این میتوان گفت که پس از این قضیه مملکت ایران بدست آق قویونلوها افتاد ولی تا مدتی احمد پسر ابوسعید در ماوراءالنهر و محمود برادرش هم در بدخشان و ترمذ و اطراف آن حکمرانی مینمودند. احمد در سنه ۸۹۹ وفات کرد و محمود در ۹۰۵ بدست شیبک خان ازبک کشته شد.

سلطان حسین بن منصور بن بایقرا از حامیان بزرگ علم و فضل و از طرفداران جدی ادبیات و صنعت است. در بارش در هرات مجمع اهل دانش و کمال بوده و لطفش شامل

سلطان
حسین بایقرا

حال سخنوران و اصحاب قلم گردیده و از این حیث نام‌نامی خود را بعنوان یکی از بزرگترین معارف پروران باقی گذاشته است. این امیر دانشمند و دانش‌پرورد را ابتدا تحت حمایت الخ بیک بسر میبرد و پس از کشته شدن او و پسرش عبداللطیف، سلطان ابوسعید او را در حبس افکند ولی موفق بفرار شد و بخوارزم رفت. سپس استرآباد را گرفت و تاج بر سر نهاد و خود را دست‌نشانده ابوسعید خوانده از آن سلطان اظهار اطاعت کرد (۸۶۲) ابوسعید او را از استرآباد براند ولی باز سلطان حسین گرگان را بگرفت و مازندران را در قبضه تصرف خود درآورد. پس از فوت سلطان ابوسعید سلطان حسین به طرف هرات رفت و آن شهر را در حدود سنه ۸۷۲ در قبضه تصرف خویش درآورده تاج بر سر نهاد و چنانکه در بارش در هرات مجمع اهل علم شد و در سنه ۹۱۱ در سن هفتادسالگی پس از آنکه بیست‌سال بمرض فلج مبتلا بود داعی حق را بیک گفت سلطان حسین وزیری داشت هم دانشمند و هم دانش دوست موسوم به امیر علی شیر نوائی که در نظم و نشر فارسی و ترکی ید طولائی داشته است. این وزیر فاضل در سنه ۹۰۶ وفات کرد^۱.

۱- یکی از اخلاف تیمور «بایر» تأسیس سلسله بزرگی در هند نمود که تا سنه ۱۸۵۷ میلادی در آن حدود حکمرانی داشتند. با بر دفرغانه حکمرانی داشت و شیبیک خان از بک اورا از آن حدود براند ولی آن امیر موفق گردید که بر افغانستان و بدخشان مسلط شود در آن حدود حکمفرمایی کند. در آخر قصد هند نمود و در سنه ۱۵۲۶ م سلطان ابراهیم راشکست داده اگره و دهلی را نگرفت و تأسیس سلسله‌ای نمود. بزرگترین ملوک این سلسله بایر، همایون، (اکبر پادشاه فیلسوف) جهانگیر، شاه جهان و اورنگ‌زیب میباشد دربار آنان مجمع دانشمندان فارسی زبان بوده است.

فصل ششم

قراقویونلو و آق قویونلو

قراقویونلو قراقونلوها از طوایف ترکمنند که بتدریج در ایران اقتداری بهم رسانیدند. این طایفه در زمان تیمور در آذربایجان رخت اقامت گسترده بود و قبل از آن یکی از رؤسای آنان **برم خواجه** خدمت سلطان اويس جلايیری را قبول نموده پس از فوت سلطان شهرهای موصل، سنجر و ارجیش را بگرفت در سنه ۷۸۲ وفات کرد و پسرش **قرا محمد** در خدمت سلطان احمد پسر سلطان اويس درآمد و در سوریه در حین کارزار کشته شد (۷۹۲) و فرزندش **قرايوسف** در آذربایجان استقلالی بهم رسانیده تبریز را پایتخت خود کرد و بکرات با تیمور جنگید و در آخر مجبور شد ایران را ترک گفته نزد سلطان بایزید عثمانی پناهنده شود سپس بغداد را بگرفت ولی نواده تیمور موسوم به **ابوبکر** او را شکست داده از بغداد خارج کرد. قرايوسف با هزار نفر از اتباع خویش بمصر فرار کرد و سلطان مصر از ترس تیمور او را محبوس ساخت ولی چون تیمور بدرود حیات گفت او را رها ساخت. در تعقیب این قضیه قرايوسف دیار بکر را بگرفت و در سنه ۸۰۹ ابوبکر را در نخب جوان شکست داده آذربایجان را در تصرف خود در آورد و در سال ۸۲۳ ساوه قزوین سلطانیه را در قبضه تصرف خویش در آورد و وفات او در سن ۶۵ سالگی در ۸۲۳ هجری واقع گشت.

پسر قرايوسف موسوم به **امیر اسکندر** جای پدر نشست و با شاهرخ داخل در جنگ گردید، گرچه اسکندر شکست سختی خورد ولی طولی نکشید که مجدداً آذربایجان را بگرفت. اسکندر در سنه ۸۲۸ شمس الدین حکمران اخلاط را شکست داد و در سال ۸۳۰ سلطان احمد امیر کردستان و عزالدین شیر را مغلوب و منکوب نمود

و شیروان و سلطانیه را ضمیمه متصرفات خود کرد. با همه این احوال در مقابل شاهرخ تیموری تاب مقاومت نیاورد و شکست خورد (۸۳۲) و برادرش **جهانشاه** گرچه در ابتدا با اسکندرهمدست بود ولی در آخر به شاهرخ پیوست. در سنه ۸۳۸ که شاهرخ آمد اسکندر چاره جز فرار نندید شاهرخ متصرفات او را به برادرش جهانشاه و برادر زاده اش شاه علی داد. اسکندر در قلعه ای پناه برده تهیه مقاومت در مقابل دشمن خود می‌دید ولی ناگاه بدست پسرش قباد کشته شد (۸۳۹).

جهانشاه متصرفات خود را - یعنی نمود و در سنه ۸۵۶ بطرف عراق عجم تاخته اهالی اصفهان را قتل عام کرد و فارس و کرمان را گرفت. سپس در سال ۸۶۲ عزم تسخیر خراسان کرد و در هرات تاج بر سر نهاد. سلطان ابوسعید تیموری تهیه حمله می‌دید و در همان اوقات پسر جهانشاه موسوم به حسن که در آذربایجان در زندان بسر می‌برد خود را مستخلص ساخته علم مخالفت باید را برافراشت. جهانشاه مجبور گردید با سلطان ابوسعید صلح کرده و خراسان را باو وا گذاشته بصوب آذربایجان شتابد. چون رفع شریسر خود را نمود پسر دیگری خود **پیربداق** را از حکومت اصفهان عزل کرده به بغداد فرستاد. این جوان هم باید یاغی گشت. جهانشاه بغداد را محاصره کرد و «پیربداق» را بکشت. در تعقیب این قضایا جز خراسان و سواحل دریای خزر باقی کشور ایران و عراق عرب در دست این پادشاه بود ولی فکر جهانگیری او را راحت نمی‌گذاشت و قصد دیار بکر که در تصرف **اوزون حسن** (حسن بك یا حسن بایندری) بود بکرد اتفاقاً نه فقط موفق نگردید بلکه جان خویش و اولاد و جمعی از امراء خود را روی آن گذاشت (۸۷۲).

مورخین اخلاق **جهانشاه** را بسختی نکوهش کرده او را خونریز و بیرحم و بداخلاق معرفی کرده‌اند. پس از جهانشاه **حسنعلی** که وقتی بر پدر یاغی گشته بود جای او گرفت و گویند در اسارت اختلال دماغ بهم رسانیده بود. علمی‌ای حال اوزون حسن او را از تبریز براند و در همدان بدست اغورلو محمد پدر اوزون حسن کشته شد و دولت قراقویونلو منقرض گردید (۸۷۳).

این طایفه هم ترکمن بوده و مرکز عملیات آنها دیار بکر بوده و «**بایندری ترکمن**» هم نامند اولین کسی که

از این طایفه مشهور گردید **بهاء الدین قراعثمان** معروف به «قراایلیک» است. این امیر پس از یک سلسله قضائاتی که شرحش موجب تطویل است در خدمت تیمور درآمد و در جنگهای اودرسوریه و آسیای صغیر اظهار لیاقت کرد. علیهذا پادشاه خدماتش تیمورشهر دیاربکر را باو داد. پس از قراعثمان پسرش «**علی بیگ**» در سنه ۸۳۸ جای وی گرفت ولی برادرش **حمزه علم طفیان** برافراشته علی بک مجبور گردید بدربارسلطان مراد عثمانی پناهنده شود.

بعد از علی بک پسرش جهانگیر امیر آن حدود گشت و
اوزون حسن برادرش حسن بک معروف به «اوزون حسن» که نامی ترین

امیر آق قویونلو است در سنه ۸۵۷ سریر دیاربکر را متصرف گشت.

اوزون حسن در ایام جوانی دختر آخرین امپراطور عیسوی طرابوزان معروف به «دسپینا خاتون» را بگرفت و در ابتداء سلطنتش سه یا چهار سال بدفع برادران خود مخصوصاً جهانگیر پرداخت. جهانگیر برای دفع برادر خود از جهانشاه قراقویونلو استمداد کرد و نزدیک فرات بین اوزون حسن و رستم بیگ که از طرف جهانشاه مأمور جنگ بود و سایر یاعیان جنگ سختی رخ داد و فتح نصیب اوزون حسن گشت و اقتدار او بیش از پیش گردیده بعضی از امراء سوریه و آسیای صغیر اظهار اطاعت کردند. در سنه ۸۶۴ قلعه «حصن» را از ایوبیان بگرفت.

در اینجا لازم است بیک پیش آمد مهم که در تاریخ عالم فوق العاده مؤثر بوده اشاره شود. توضیح آنکه سنه ۸۵۷ مطابق با سال ۱۴۵۳ میلادی است و در آن سال سلطان عثمانی معروف به محمد فاتح قسطنطنیه را فتح کرد. این پیش آمد بی اندازه در اروپا خاصه در ایتالیا تأثیر کرد و چون قدرت «اوزون حسن» روز بروز زیادتر میگشت دربار و نیز در فکر آن افتاد که او را بمخالفت سلطان عثمانی واداشته عثمانیان را بدانطرف متوجه نماید و برای این مقصود سفرائی نزد حسن بیگ فرستادند.

اقتدار اوزون حسن پس از کشته شدن جهانشاه قراقویونلو و ابوسعید تیموری نهایت افزون گشت. قراقویونلوها نزدیک خوی شکست سختی از اوزون

حسن خوردند و جهان‌شاه که به قصد شکار از سپاهیان دور شده بود دستگیر شده او را کشتند (۸۷۴) پس از این قضایا عراق و آذربایجان بدست حسن بیک افتاد و بغداد را محاصره نمود. گرچه اوزون حسن از در صلح با ابوسعید تیموری درآمد ولی این پادشاه به خونخواهی جهان‌شاه برخاسته عزم جنگ با حریف خود نمود و در آخر، سرخویش بر سر این کار نهاد و اوزون حسن پادشاه ایران گشت.

امار و ابط «اوزون حسن» با عثمانیان روز بروز تیرمی گشت و علت‌های مختلفی داشت. یکی آنکه در ۸۶۱ اوزون حسن از سلطان محمد دوم «فاتح» خواهش نمود تا از تسخیر طرابوزان که در دست امپراطور عیسوی منسوب او بود صرف نظر کند. سلطان باین خواهش وقعی نگذاشت و آن شهر را بگرفت، دیگر آنکه سفراء و نیزی که در فوق به آنها اشاره شد اوزون حسن را بطرف خود جلب کرده قصد حمله از شرق و غرب بردولت عثمانی داشتند. همچنین اقتدار این پادشاه و ازین بردن کلیه حریفان خود حس جهانگیری و غرور او را بیشتر نموده بود و از طرف دیگر باعث اندیشه سلطان محمد فاتح گشت. بنابراین جنگ بین ایران و عثمانی در گرفت، در ابتدای فتح با اوزون حسن بود و ترکان را شکست داد (۸۷۸) ولی در سال بعد شکست سختی خورده پسرش زینل در جنگ کشته شد و قسمتی از اراضی او بدست عثمانیان افتاد.

پس از این قضیه بنظرمی آید که اوزون حسن خواست بقیه عمر را براحتمی در تبریز که پایتخت او بود بسر برد ولی دوپیش آمد موجب ناراحتی او گردید یکی آنکه پسرش اغورلومحمد یاغی گردیده در آخر به سلطان محمد پناهنده گشت اوزون حسن برای بازگشت او از قسطنطنیه مرگ خود را اشاعه داد و چون اغورلو برای تصاحب تخت و تاج به تبریز آمد دستگیر شده و بقتل رسید. مسئله دیگر جنگ اوزون حسن با مصریان است.

در این جنگ فتح نصیب لشکر ایران شد. پس از آن اوزون حسن بجانب گرجستان شتافت و تقلیس را گرفت. بطور کلی این پادشاه مرد شجاع، متدین،

عاقل و خیری بود. اصحاب علم و کمال را در اطراف خود گرد آورده از بذل مال در حق آنان خودداری نمی کرده است. فوت او در سنه ۸۸۲ واقع شد.

پس از اوزون حسن پسرش خلیل فقط شش ماه سلطنت کرد و برادرش یعقوب یاغی گردیده او را نزدیک خوی به قتل رسانید و سیزده سال سلطنت نمود. از وقایع ایام او کشتن

سایر ملوک
آق قویونلو

شیخ حیدر پدشاه اسمعیل صفوی است. یعقوب در سنه ۸۹۶ رحلت نمود و بر وایتی بدست زن خویش کشته شد. پس از یعقوب پسرش بایسنقر برجای او نشست و فقط یکسال و هشت ماه حکمرانی کرد و پسر عمش رستم بن مقصود بر او فائق آمد پادشاه گشت و حکمران اصفهان را که یاغی گشته بود بکشت. همچنین با بدیع الزمان تیموری بجنگید و در ۸۹۸ بطرف شیروان لشکر کشی کرده از سر کشتگان مناره ها ساخت ولی بایسنقر از شیروانیان لشکری ترتیب داده بجنگ رستم بن مقصود شتافت و بطرف آذربایجان آمد. شرح کشته شدن بایسنقر و انقراض دولت آق قویونلو از وقایع ایام صفویان است بنابراین در جای خود ذکر خواهد شد.

فصل هفتم

علوم و ادبیات

در دوره تیموریان

توضیح
از اواخر دوره ایلخانیان (چنگیزیان) مملکت ایران بدست امراء مختلف آل مظفر ، آل کورت ، ایلکانیان و سرداران تجزیه گردید و میتوان گفت بواسطه نبودن حکومت مقتدر مرکزی يك نوع هرج و مرج در امور سیاسی کشور رخ داده بود. با همه این احوال بعضی از امراء این سلسله‌های مختلف علم‌پرور و معارف‌دوست بوده و از این جهت مشاهده میشود که در آن عصر يك عده از شعراء نامی و نویسندگان عالی‌مقام بوجود آمده و آثار گرانبهائی از خود بیادگار گذاشته‌اند .

چون تیمور این سلسله‌های مختلف را از بین برد بسیاری از دانشمندان و ارباب معرفت را از اطراف ایران در سمرقند پایتخت خویش گرد آورد و پس از او بعضی از جانشینان و اخلافش پادشاهان و شاهزادگان متمدن ، با معرفت، دانش‌دوست و دانش‌پرور بوده چنانکه نام شاهرخ، بایستقر، الغ‌بیک و مخصوصاً سلطان حسین بایقرا که حامیان علم و ادب بوده و شخصاً هم فضل و معرفتی داشته‌اند در تاریخ ادبیات ایران محو نشدنی است .

يك نکته‌جالب توجه این است که دربار سلطان حسین بایقرا نه فقط باعث ترویج زبان فارسی گردید بلکه نظر دانشمندان ایرانی را به زبان ترکی متوجه نمود و تأثیر عظیم افکار ایرانی در ادبیات ترکی عثمانی از آن تاریخ شروع شد. **میرعلی شیر نوالی** وزیر دانشمند حسین بایقرا در نظم فارسی و ترکی ید طولائی

داشته و شاعر مشهور ایران شیخ عبدالرحمن جامی باسلطان بایزید عثمانی مکاتبه مینموده است و هم در این دوره است که فقیه معروف ترك مؤیدزاده عبدالرحمن چلبی بشیر از آمد و هفت سال در آن شهر بسربرد و با فیلسوف ایرانی جلال الدین دوانی مربوط شده از افکار او استفاده نموده است و همچنین عالم معروف تفتازانی بوستان سعدی را بشعر ترکی در آورده هر گاه بخاطر آوریم که قبل از این دوره یکی از قدیمترین و مهمترین منظومه‌های ترکی عثمانی اثر طبع بهاء الدین سلطان ولد پسر مولانا جلال الدین رومی است جای شك باقی نخواهد ماند که ادبیات شیرین ترکی «زائیده» ادبیات فارسی است و بعضی از محققین آنرا « دختر زیبای » زبان فارسی دانسته‌اند .

قبل از اینکه بنام شعراء و نویسندگان فارسی زبان پردازیم لازم است اسامی بعضی از علماء ایرانی که آثار مهمی بزبان تازی از خود باقی گذاشته‌اند تذکر دهیم .

آثار ایرانیان در ثر عربی

تفتازانی

سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی که وحید عصر خود بوده در تفتازان (نزدیک نسا در خراسان) در سنه ۷۲۲ هجری

متولد گردید . پس از اینکه تیمور خوارزم را فتح نمود تفتازانی را بعنوان مدرس به سرخس فرستاد و چون شهرت او را در علم و کمال بدانست ویرا بسمرقند طلبید و مورد توجه خاص گشت . این دانشمند بین سنوات ۷۹۱ و ۷۹۷ وفات کرده در سرخس دفن گردید .

آثار او در صرف نحو ، منطق ، تفسیر معانی و بیان بزبان عربی است و

مهمترین آنها یکی «مطول» است که تقدیم ملک معزالدین حسین کرت نموده و دیگر کتاب مختصر است که بنام **جانی بک** حکمران قبچاق غربی از اولاد مغول برشته تحریر درآورده است. سابقاً اشاره شد که تفتازانی بوستان سعدی را بنظم ترکی درآورد.

این دانشمند در گرگان (نزدیک استرآباد) در سال ۷۴۰ متولد گشته و سعدالدین تفتازانی او را در شیراز بشاه شجاع معرفی کرد و مددس در دارالشفاء گردید. تیمور در سنه ۷۸۹ او را بسمرقند منتقل نمود ولی پس از مرگ آن فاتح

**علی بن محمد
السید الشریف
جرجانی**

سیدشریف بشیراز برگشت و در ۸۱۶ در آن شهر وفات کرد. «**الکبری فی المنطق**» و صرف میر از تألیفات اوست و تعداد تألیفاتش بالغ بر ۳۱ کتاب است.

عضدالدین در محل ایجی (بین دازابگرد و نیریز) بدنیا آمده و تألیفات متعددی در فلسفه و مسائل مذهبی و اخلاقی دارد که از همه مهمتر کتاب «**مواقف**» است در فارسی.

**عضدالدین
ایجی**

وی منصب قضاوت شافعی مذهبان را داشته و حافظ شیرازی او را مدح کرده و گوید:
دگر چو قاضی فاضل عضد که در تصنیف

بنای شرح «**مواقف**» به نام شاه نهاد

عضدالدین با منصب قضاوت مسلک عرفان را توأم کرده بود و یکمرتبه هم از طرف ابواسحق برسالت نزد مبارز الدین رفته است و در آخر در سنه ۷۵۶ وفات نمود.

ابوالطاهر محمد بن یعقوب فیروزآبادی از دانشمندان عصر خویش است در ۷۲۹ در فیروزآباد فارس متولد شده و در

فیروزآبادی

شیراز، بین النهرین، دمشق تحصیلات خود را با تمام رسانیده و بآسیای صغیر، مکه و هند مسافرت کرده است. تیمور در ۷۹۵ در شیراز ملاقات نمود و طرف لطف او واقع گشت سپس به یمن رفت و قاضی القضاة آنحدود گردید و از آنجا بازهم بمکه

مشرف گشت، و تأسیس مدرسه مالکی نمود و در آخر درس ۸۱۷ دریم بدرود حیات گفت. تألیف مهم او معروف به **قاموس** است در لغات عرب^۱.

نثر فارسی

شمس الدین محمد بن سعید فخر اصفهانی صاحب کتاب معیار جمالی است (به نثر فارسی) که بشیخ ابواسحق اینجو تقدیم نموده. این کتاب دارای چهار جزء است. در شعر، عروض، قافیه، صنایع بدیع زبان فارسی و درس ۷۴۵ تألیف شده است.

شمس
فخری

صاحب تألیف «**مواهب الاهی**» است در تاریخ آل مظفر از ابتداء تأسیس آندولت تا سنه ۷۶۷ که بین شاه شجاع و برادرش محمود نزاع واقع گشت. معین الدین مرد دانشمندی بوده و در بعضی اوقات شاه شجاع مظفری در مجلس مباحثه او حاضر میگشت ولی تاریخش از حیث انشاء شبیه بتاریخ و صاف است، در ۷۸۹ وفات کرد.

معین الدین
یزدی

این دانشمند از اخلاف شیخ بزرگوار زرکوب شیرازی است و «شیرازنامه» را که در شرح شیراز است، در سنه ۷۴۴ تألیف نموده.

شیخ فخر الدین
شیرازی

موقعی که تیمور بغداد را در ۷۵۹ گرفت نظام الدین در آن شهر میزیست و در ۸۰۴ تیمور او را مأمور کرد تا بزبان ساده فارسی که همه کس آنرا درک کند تاریخ حیات او و

نظام الدین
شاهی

فتوحاتش را برشته تحریر در آورد. تاریخ او موسوم است به «**ظفر نامه**» ولی راجع

۱ - درخاتمه این قسمت لازم است اشاره به ابن عربشاه (ابوالعباس احمد بن محمد بن عبدالله) شود که اگرچه ایرانی نبوده و از اهل دمشق است معذک در ایران مسافرت کرده و زبان فارسی و ترکی را بخوبی آموخته و مرزبان نامه را از فارسی عبری ترجمه کرده است. تألیف مهم او در عربی کتاب تاریخ تیمور است بنام «عجایب المقدر فی نواب تیمور» در این کتاب مؤلف نتوانسته است نسبت به تیمور بدگویی کرده. ابن عربشاه در سنه ۸۵۴ وفات نموده.

بشرح حال تیمور از همه مهمتر ظفرنامه دیگری است که شرف‌الدین علی یزدی برشته تحریر درآورده .

این مورخ طبرف توجه شاهرخ و پسرش میرزا ابراهیم سلطان گردید و تاریخ تیمور را برشته تحریر درآورده و نام آنرا **ظفرنامه** نهاده است. این تألیف گرچه پس از ظفرنامه نظام‌الدین شامی نگاشته شده معذک شهرت و اهمیتش بیش از آن کتاب است . شرف‌الدین طبع شعر هم داشته و شرف تخلص نموده است . در ۸۵۳ درتفت (نزدیک یزد) وفات نمود .

شرف‌الدین
علی یزدی

خواجه نورالدین لطف‌الله معروف به حافظ ابرو در هرات متولد شده و در همدان تربیت یافته است تیمور او را مقرب داشت و در تسخیر حلب و دمشق بدست آن فاتح ، حافظ ابرو همراه وی بوده . پس از تیمور آن دانشمند در خدمت شاهرخ و بایسنقر درآمد و کتاب **زبدة التواریخ** (یا مجمع التواریخ سلطانی) را برای او تألیف کرد . این کتاب در چهار جلد بوده و در سنه ۸۲۹ یا ۸۳۰ خاتمه یافته است . گمان میرود جلد سوم و چهارم آن که راجع به سلسله سلاطین ایران تا زمان تحریر آن کتاب بوده از بین رفته باشد ، حافظ ابرو تألیف مهم دیگری در جغرافیا دارد و در سنه ۸۱۸ در زنجان وفات کرد و هم در آنجا دفن شد .

حافظ ابرو

فصیحی مدتی در خدمت شاهرخ بوده و مشاغل دولتی داشته است تاریخ و تذکره نفیس موسوم به «مجموعه» تألیف او است مقدمه این کتاب از ابتداء خلقت تا تولد حضرت ختمی مرتبت است . مقاله اول شرح وقایع تاریخی تا زمان هجرت است و مقاله دوم که از همه مهمتر است شرح وقایع از سال اول هجرت تا سنه ۸۴۵ است . خانمه کتاب، شرح خواف و تاریخ قبل از اسلام آن است. در این کتاب نفیس که وقایع بر حسب سال ذکر شده شرح حال بسیاری از شعراء و مردان نامی داده شده است و از این حیث نهایت سودمند است .

فصیحی خوافی

این فاضل را دومرتبه گوهر شاد درحبس افکنده و گمان میرود کتاب خود را در سنه ۸۴۹ تقدیم شاهرخ کرده باشد .

کمال الدین در سنه ۸۱۶ در هرات متولد شد ولی چون پدرش جلال الدین اسحق اهل سمرقند بوده او را عبدالرزاق سمرقندی گویند . عبدالرزاق از طرف شاهرخ برسالت نزد پادشاه هند «بیجانکر» رفت و همچنین بگیلان مسافرت نمود . پس از شاهرخ در خدمت سایر ملوک و امراء تیموری درآمد و آخرین آنها ابوسعید است . سپس گوشه گیری اختیار کرد و در خانقاه شاهرخ در هرات منزوی گشت تا در سنه ۸۸۷ رحلت نمود تألیف معروف عبدالرزاق موسوم به «مطلع السعدین» است که شرح وقایع از زمان تولد آخرین پادشاه مغول ابوسعید تا رحلت ابوسعید تیموری است .

کمال الدین
عبدالرزاق

معین الدین محمد اسفزاری مؤلف روضة الجنات فی تاریخ مدینه الپهرات است که برای سلطان حسین بایقرا برشته تحریر در آورده . موضوع این تألیف نفیس اوضاع شهر هرات است چه از نقطه نظر جغرافیائی و اوضاع شهر و اطراف آن و چه از حیث وقایع تاریخی از زمان اسلام تا سنه ۸۷۵ که سال اتمام کتاب است .

معین الدین
محمد اسفزاری

این مورخ نامی معروف به میرخوانی است ، پدرش از بخارا ببلخ مهاجرت نمود و در آنجا بمرد . میرخواند اکثر عمر را در هرات گذرانید و میرعلی شیرنوائی او را تحت توجه خود در آورد و در سنه ۹۰۳ در همان شهر وفات کرد .

محمد بن
خاوندشاه

تألیف « میرخواند » معروف به روضة الصفا است درشش جلد از زمان قدیم تا دوره جانشینان تیمور پس از او دیگری جلد هفتم را برشته تحریر در آورد و وقایع سلطنت سلطان حسین را که در سنه ۹۱۲ رحلت نموده در آن شرح داده است . امیر دولت شاه پسر علاءالدوله بختیشاه غازی سمرقندی مؤلف تذکره نفیس و مشهوری است که در آن شرح حال بسیاری از شعرا را داده و بعضی از اشعار آنها را ذکر کرده

دولت شاه
سمرقندی

است. بموجب گفته میرعلی شیرنوائی که معاصر او بوده دولتشاه در ۸۹۶ رحلت کرده ولی بعضی سنه ۹۰۰ هجری نوشته‌اند .

حسین واعظ کاشفی مؤلف انوار سهیلی و روضة الشهداء و تفسیر قرآن بفارسی موسوم به مواهب علیه‌است. کاشفی تفسیر مزبور را از برای امیرعلیشیر برشته تحریر در آورد

حسین
واعظ کاشفی

و در ابتدا قصد آن داشت که تفسیر بزرگی در چهار جلد بنام «جواهر التفسیر لتحفة الامیر» بنگارد ولی پس از نگارش يك جلد آن از آن مقصود صرف نظر کرده «مواهب» را که تفسیر مختصری است بنگاشت و آنرا در سنه ۸۹۹ با تمام رسانید .

کاشفی صاحب کتاب معروف دیگری موسوم به اخلاق محسنی است که در سنه ۹۰۰ تألیف نموده و بسططان حسین بایقرا تقدیم کرده است.

این دانشمند فیلسوف مشرب در سنه ۸۳۰ در قریه دوان نزدیک کازرون بدنیا آمده و در فارس منصب قضاوت داشته. ضمناً مدرس در دارالایام شیراز بوده است. کتاب معروف

جلال الدین
دوانی

اخلاق جلالی و «لوامعة الاشراق فی مکارم الاخلاق» را بنام «اوزون حسن» آق قویونلو نگاشته است .

حسین بن حسن مرید خواجه ابوالوفا شیخ معروف صوفیه بوده و از عنفوان شباب بتحقیق در اشعار مثنوی جلال الدین رومی پرداخته و در ابتدا شرح مختصری بر آن نگاشته

کمال الدین
خوارزمی

موسوم به کنز الحقایق ولی مهمترین تألیفش جواهر الاسرار است. در شرح مثنوی بامقدمه جامع و نافع در تاریخ مشرب و اصطلاحات صوفیه . این عارف فاضل بین سنوات ۸۳۰ و ۸۴۰ بدست ازبکان کشته شد .

دیگر از آثار نثر که مؤلف آنها از طبقه شعراء نامی هستند و عنقریب بآنها اشاره خواهد شد، عبارت از اخلاق اشراف، ریش نامه ، رساله صد پند ، تعریفات و رساله دلگشا

سایر آثار
نثر فارسی

(عربی و فارسی) تألیف شاعر مشهور عبیدزاکانی، **مجالس العشاق** تألیف سلطان حسین بایقرا در ۹۰۸ هجری و **اشعة اللمعات** در شرح لمعات عراقی تألیف دانشمند و شاعر معروف **عبدالرحمن جامی** همچنین **لوايح** در عرفان و **نقحات** در شرح حال اولیاء و شعراء از آثار نفیس جامی است .

فضل الله استرآبادی در زمان تیمور مذهبی آورد که بواسطه

تأویل حروف الفباء موسوم بآئین حروفی گردید و تیمور

را بآئین خود دعوت نمود، ولی نه فقط آن فاتح دعوت او

را رد کرد بلکه کمر قتل او را بمیان بست. فضل الله نزد میرانشاه بن تیمور پناهنده

گشت و او ویرا در شیروان بقتل رسانید و از آن جهت پیروان حروفی میرانشاه را

« مارانشاه » و دجال خواندند .

ادبیات حروفیها

پس از قتل فضل الله خلفاء او در اطراف متفرق گشته و بنای ترویج آن آئین

را گذاشتند . یکی از آنها که معروف به « العلی الاعلی » است بخانقاه درویشان

بکتاشی در آناتولیا رفت و آئین فضل الله را بعنوان اینکه بکتاشی است بآنان

بیاموخت و طولی نکشید که آن درویشان که خود را شیعه مذهب میدانستند حروفی

مذهب گشتند و از این جهات مذهب حروفی در ترکیه منتشر گشت و موجب خشم

علماء اسلام گردیده چندین مرتبه آنها را به قتل رساندند ولی در ایران این مذهب

پیشرفتی نمود و بزودی از بین رفت .

از جمله کتب این طایفه یکی جاویدان کبیر است که شاید آنرا مؤسس آن

مذهب نگاشته باشد و فهم آن بدون رساله دیگری که معروف به «مفتاح الحیات»

است میسر نمیگردد و تألیفات دیگر آنها عبارت است از آدم نامه، عرش نامه، هدایت نامه

کرسی نامه و غیره و کتبی هم بزبان ترکی دارند .

نظم فارسی - شعراء

ابن یمین امیر محمد بن امیر یمین الدین طغرایی در فریوند متولد گشته و با امراء سرداران مربوط گردید . در فن شعر و شاعری مقامی ارجمند دارد از آثار او بنام «مقطعات» در فلسفه و اخلاق و عرفان طبع بلندش بخوبی هویدا است. متأسفانه دیوان این شاعر در زمان حیاتش مفقود شده و در قصیده زیبا تأثر قلبی خود را از این پیش آمد بیان کرده است. فوت او در سنه ۸۶۹ رخ داد. این شعر از مقطعات اوست :

مرد باید که هر کجا باشد	عزت خویشتن نگهدارد
خود پسندی و ابله‌ی نکند	هر چه کبر و منی است بگذارد
بطریقی رود که مردم را	سر موئی ز خود نیاز دارد
همه کس را ز خویش به داند	هیچ کس را حقیر نشمارد
سر و زر در طلب نهد آنگه	تا مگر دوستی بدست آرد

خواجوی کرمانی کمال الدین ابوالعطا محمود بن علی بن محمود خواجه در سنه ۶۷۹ متولد گردیده و در ابتدا در خدمت یکی از امراء مظفری (شاید مبارز الدین محمد باشد) در آمد سپس بدربار شیخ ابواسحق در شیراز رفت و از قصایدش که در آن مدح امراء مختلف را نموده معلوم میشود این شاعر نامی مدتی از عمر خود را بمسافرت گذرانده است و نمیتوان او را شاعر یک سلسله مخصوص دانست. گویند خواجه مرید شیخ رکن الدین علاء - الدوله عارف مشهور سمنانی بوده و در سنه ۷۵۳ وفات نموده است .

غیر از دیوان او که مجموعه قصاید، غزلیات، مقطعات و رباعیات اوست، خواجه داری خسته ایست که در سنه ۷۴۴ با تمام رسانیده و عبارت است از **نوروز و گل**، **همای و همایون**، **کمال نامه** و **روضه الاسرار** و منظومه ای در عرفان. در مقام خواجه همان بس که شاعر بزرگ حافظ شیرازی طرز سخن خود را با گفتار او تشبیه کرده و بعضی از غزلیات و ابیاتش را استقبال نموده است. این بیت از او است :

منزل اریار قرین است چه دوزخ چه بهشت

سجده - گربه نیاز است چه مسجد چه کنشت

نظام‌الدین عبدالله اهل زاکن قزوین است. مدتی در شیراز

گذرانده و در حدود سنه ۷۷۲ رحلت کرده است. عبیدیکی

عبید زاکنی

از شعراء خوش قریحه و لطیفه گوی ایران است. در ایام زندگانی مبتلا به قرض و

درماندگی شد و چنانکه خود گوید عمداً دست از سخنهای جدی برداشته تا بذوق

اشراف آن زمان بهزل سرائی پرداخته است. گرچه عبید در فن هزل هم افراط کرده

و هم مهارت بخرج داده معذک در زیر بسیاری از گفته‌های او معانی بکر و لطائف

نغزی است. بعضی از تألیفات این شاعر دانشمند که بلاشک یکی از ادبا و فضلی

بی نظیر عصر خود بوده از این قرار است: **اخلاق الاشراف** (در سنه ۷۴۰ تألیف شده)

ریش نامه، **رساله صد پند** (در ۷۵ هجری تألیف شده) یا **تعریفات** - **رساله دلگشا**

(دارای دو قسمت است عربی و فارسی) **عشاقنامه**، **فائنامه**، و غیره اما منظومه

موش و گربه او بهترین شاهد طبع سلیم آن شاعر و نویسنده نامی است.

استاد سخن سلمان ساوجی که او را حافظ شیرازی سرآمد

فضلی زمانه گفته در حدود سنه ۷۰۰ هجری بدنیا آمده و

سلمان ساوجی

در سال ۷۷۸ بدرود حیات گفته است. در قصیده سرائی مقامی ارجمند داشته و غزلیات

او دلفریب است. همچنین دارای مقطعات، رباعیات و دو منظومه بطرز مثنوی است

که یکی **فراغنامه** و دیگر **جمشید و خورشید** نام دارد. این چند بیت نمونه‌ای از

طبع بلند اوست:

باد نوروز نسیم گل رعنا آورد

گرد مشک ختن از دامن صحرا آورد

شاخ را باغ بنفش دم طاوس نگاشت

غنچه را بساد بشکل سر بیغا آورد

لاله از دامن کوه آتش موسی بنمود

شاخ بیرون ز گریبان ید بیضا آورد

از پی خسرو گل بلبل شیرین گفتار
نغمه باربد و صوت نکیسا آورد
سرو را باد صبا منصب بالا بخشید
لاله را لطف هوا خلعت والا آورد

لسان الغیب و ترجمان الاسرار شمس الدین محمد حافظ
شیرازی صاحب دیوان معروف مستغنی از تعریف و توصیف

حافظ شیرازی



حافظ شیرازی

است. این عارف بزرگ نه تنها طرف توجه شیخ ابواسحق اینجو و ملوک آل مظفر گردید بلکه صیت سخنش در اطراف پیچید و محمود شاه کنی و سلطان غیاث الدین بنگالی حضرتش را بهند دعوت نمودند و سلطان احمد اویس جلایری بکرات او را بغداد خواند، ولی شاعر سخن سنج ما موفق بسیاحت هند و بغداد نگرید و میتوان گفت حافظ اساساً بمسافرت مایل نبوده گلگشت مصلی و آب رکن آباد و گوشه گیری و سیر معنوی را برنج سفر ترجیح میداده است چنانکه خود فرموده:

دگر زمزل جانان سفر مکن درویش که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس
و جای دیگر گوید :

نمیدهند اجازت مرا بسیر و سفر نسیم باد مصلی و آب رکن آباد
حافظ از فضلا و عرفاء بزرگ عهد خود بوده عربی را خوب می دانست و کلام الله مجید را از حفظ داشت:

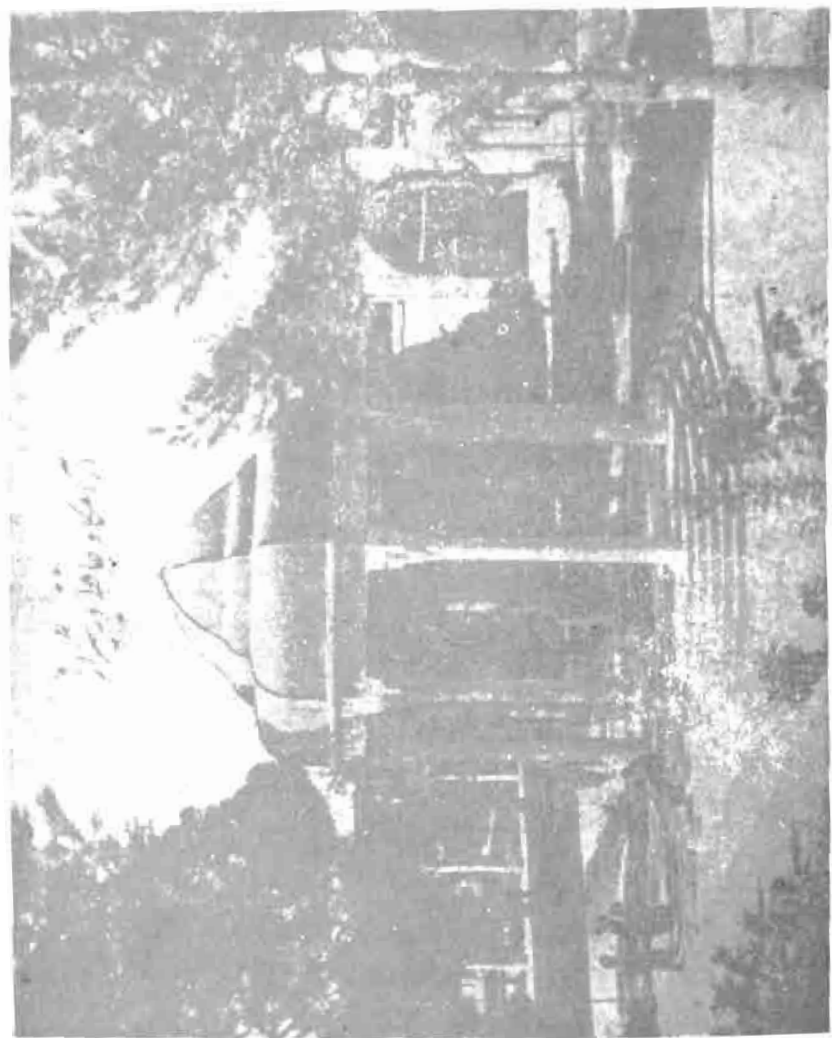
ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری
اشعار حافظ هم طرب انگیز است و هم مجموعه ایست از لطایف حکماء و اسرار عرفانی، از این جهات خاص و عام از گفتارش لذت برند عرفاء عالمقدار و صوفیان خانقاه از اشعارش کیف حاصل کنند و اهل صوت بوجد و طرب آیند. راستی کمتر شاعری توانسته است در قالب مجاز آنهمه اسرار حقیقت بیان کند. اشعار حافظ دارای زیبایی گفتار نظامی، لطف سخن سعدی، خلاصه افکار مولوی، طرز دلفریب سلمان ساوجی، روش خاص خواجوی کرمانی است و با اینهمه یک چیز دیگری بر آن افزوده است که جز لطف غزل حافظ نام دیگر بر آن نتوان نهاد. پس نه عجب اگر شهرت کلامش حتی در زمان حیات او تا سمرقند و تبریز و بغداد برسد.

بشعر حافظ شیراز میگویند و میرقصند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

لسان الغیب در سنه ۷۹۱ به گلشن قدس خرامید و تربت شریفش در شیراز

زیارتگاه اهل دل است.



بر سر تربت ما چون گذری همت خواه

که زیارتگه رندان جهان خواهد شد

کمال خجندی

کمال الدین بن مسعود از عرفاء عالیمقام عهد خود بوده و
دست ارادت بخواجه عبیدالله نامی داده است . در آغاز شهاب

از ماوراءالنهر به تبریز آمد و سلطان حسین جلایری برای او خانقاهی در آن شهر
بنا کرد هنگامی که امیر قبچاق تبریز را بگرفت ، کمال را بشهر «سرای» که
پایتخت او بود همراه برد و چهار سال در آنجا بماند سپس به تبریز مراجعت کرد
و میرانشاه پسر تیمور او را مقرب داشت تا آنکه در سنه ۸۰۳ رحلت نمود و در
خانقاه او جزیک حصیر خشن که بر روی آن میخوابید و سنگی که سر بر آن
میگذاشت چیز دیگر نیافتند کمال دارای اشعاری است که برای تسلی خاطر خود
میگفته چنانکه گوید :

این تکلفهای من در شعر من کلمیینی یا حمیرای من است

اشعارش در زمان حیاتش طرف توجه گشت و حتی حافظ شیرازی آنرا
پسندید و اینکه خواجه گفته است :

چون غزلهای خوش و دلکش حافظ شنود

گر کمالیش بود شعر نگوید به خجند

دلیل بر این است که حافظ اشعار او را می پسندید ولی خود را از او برتر

میدانسته است . این بیت از اوست .

دشوار کشد نقش دو ابروی تو نقاش

آسان نتواند کشیدن دو کمان را

مغربی

محمد مغربی تبریزی از شعراء نامی صوفی مشرب است .
اکثر تذکره نویسان مسقط الرأس او را تبریز نوشته اند و

چون با خرقه درویشی بدیار مغرب سفر کرد و در آن حدود دست ارادت بیکی از
اهل ارشاد داد تخلص خود را مغربی نهاد . در تاریخ تولد و وفات او اختلاف است
و میتوان گفت در حدود سنه ۷۵۰ بدنی آمده و در ۸۰۹ در تبریز بدرود حیات گفته

است ترجیعات و غزلیات مغربی مشحون بحقایق عرفان است. این چندبیت نمونه‌ای از ذوق او است .

آن کس که نهان بود ز ما آمد و ما شد
 وان کس که ز ما بود و شما ما و شما شد
 آن کس که ز فقر و ز غنا هست منزّه
 در کسوت فقر از پی اثبات غنا شد
 هرگز که شنیده است از این طرفه که يك کس
 هم خانهٔ خویش آمد و هم خانه خدا شد

فخرالدین احمد حلاج شیرازی معروف به ابواسحق اطعمه
 شاعری خوش قریحه و شیرین کلام بوده و اکثر ایام خود
 را در شیراز گذرانده و شغلش در ابتدا حلاجی بوده و طرف

ابواسحق
 اطعمه

توجه اسکندر بن عمر شیخ میرزا نوّه تیمور حکمران فارس و اصفهان بوده است
 (۸۱۲ - ۸۱۷) چنانکه از **طرائق الحقایق و مجمع الفصحا** معلوم میشود دست
 ارادت به عارف بزرگ عهد خویش شاه نعمه الله ولی زده . اشعار ابواسحق لطایفی
 است راجع بانواع طعام و اغذیه و یکی از تألیفات او **کنز الاشتهار** است که در دیباجهٔ
 آن گفته :

خوانی کشیده‌ام ز سخن قاف تا بقاف

همکاسهٔ کجاست که آید برابرم

همچنین بتقلید اشعار استادان ابیاتی راجع به خورا کهای مختلف گفته است
 مثلاً بتقلید این شعر سعدی که فرماید :

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار

خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

اطعمه گفته است :

بامدادان که بود از شب مستیم خمار

پیش من جز قدح بورك پر سیر میار

عمادالدین درسنة ۷۷۳ وفات کرده و دارای دیوان شعر و پنج منظومه بطرز مثنوی است. در کرمان مقامی ارجمند و خانقاهی منیع داشته است. گویند شاه شجاع آل مظفر

عمادالدین
فقیه کرمانی

باو ارادت داشته .



خواجه حافظ و شیخ ابواسحق

امیر نورالدین نعمت الله نسبت خود را به امام همام محمد باقر علیه السلام میرساند. درسنة ۷۳ در حلب متولد گردید و مدتی در عراق گذرانده در سن ۲۴ سالگی بزیارت بیت الله الحرام رفته و هفت سال در آنجا اقامت کرده است. دست ارادت به شیخ عبدالله الیافعی^۱ که یکی از عرفاء نامی عصر خود بود داده است. قسمت دیگر از عمر خود

شاه نعمت الله
ولی

۱- شیخ عبدالله یافعی درسنة ۷۶۸ وفات کرده است .

را در سمرقند، هرات، یزد گذرانده و بیست و پنج سال در ماهان کرمان اقامت



شاه نعمت‌الله

نموده در سنه ۸۳۴ پس از یکصد سال و کسری بجهان باقی شناسفته است. شاه نعمت‌الله مؤسس سلسله مشهور نعمه‌اللهیه است و در عرفان مقامی بلند داشته شاهرخ پسر تیمور و احمد شاه بهمن پادشاه دکن و جمعی از امراء و دانشمندان آن عهد بحضرتش ارادت داشته‌اند.

رسالات متعددی در تصوف برشته تحریر در آورده و دارای دیوان اشعار است بر سبیل کنایات راجع بظهور حضرت مهدی (ع) پیش بینیهائی کرده است. دیوان اشعار او مشحون از حقایق عرفانی و اسرار تصوف است. این ابیات از طبع بلند اوست:

عالم از بسط وجود عام اوست هر چه می بینی زجود عام اوست
 اوئی او ذاتی و مائی ما غارضی باشد فنا شو زین فنا
 مائی عالم نقاب عالم است بلکه عالم خود حجاب عالم است

قاسم الانوار

علی بن نصیر بن هارون بن ابوالقاسم الحسینی مشهور بقاسمی
 در سنه ۷۵۷ در تبریز بدنیا آمده و دست ارادت به شیخ صدر-

الدین اردبیلی فرزند شیخ صفی الدین مشهور یکی از اجداد صفویه داده و پس از
 رحلت او حلقه ارادت شیخ صدر الدین یمنی مرید شیخ اوحد الدین کرمانی را در
 گوش کرده است مدتی از عمر درادریلان بگذرانید سپس بخراسان رفت و در هرات
 در زمان تیمور و شاه رخ اقامت گزید و چون در آن شهر شخصی موسوم به احمدلر که
 یکی از اتباع فضل اله جزوفی بوده سوء قصدی بشاه رخ نمود با آنکه آن ضربت
 کارگر نگرید و احمدلر کشته شد میرزا بایسنقر قاسم الانوار را با احمد مذکور
 همدست دانست و آن شاعر صوفی مشرب مجبور شد هرات را ترک گفته بسمرقند
 رود . در آن شهر میرزا الغ بیک از او توجه نموده ولی پس چند سال قاسم الانوار
 بناحیه جام رفت و در سنه ۸۳۷ در آن حدود رحلت کرده .

قاسم الانوار دارای دیوان شعر و چند منظومه بطرز مثنوی است ، این ابیات

از اوست :

ما با تو بوده ایم در اطوار کاینات
 پیش از بنای خانقہ و دیر و سومات
 اندر میان حکایت پیغام در گذشت
 چون بامنی همیشه چه حاجت بمرسلات
 از ما خلاف دوست نیاید که با حبیب

همراه بوده ایم در انواع واردات

کاتبی در نیشابور یا ترشیز بدنیا آمده است . میر علی شیر
 نوائی و دولت شاه اشعار او را نهایت پسندیده اند ولی جامی
 ایراد کند که آن اشعار یک نواخت نیست و آنرا تشبیه

کاتبی
 نیشابوری

بشتر گریه کرده است. این شاعر دارای دیوان غزلیات و قصاید است و منظومه حسن و عشق و ناظر و منظور که بطرز مثنوی است از آثار طبع بلند اوست. کاتبی مدتی مسافرت کرده و در آخر به تصوف گرویده است و در سنه ۸۳۸ بدرود حیات گفته.

این ابیات از اوست :

ای دل از خواهی که باشی در ره عزت سوار

اسب همت را به میدان قناعت تراز تیز

تا شود واقف دلت از سر هر کاری که هست

نقد هستی سربس در پای اهل راز ریز

گر شود کم گوهر جانت چو بیزی خاک فقر

مگذران زین رهگذر بر دل غبار و باز بیز

ور بحق دانسته جای نشست و خاست را

خواه در ازمن نشین و خواه در ابخاز خیز

ملانورالدین عبدالرحمن جامی یکی از شعراء صوفی مشرب

و از نویسندگان بزرگ ایران است و سرآمد فضلاء عصر

خویش بوده و در رشته های مختلف، آثار گرانبھائی از خود

بیادگار گذاشته است. جامی در سنه ۸۱۷ در جام (در خراسان) بدنیا آمده و در خرد-

سالی به تحصیل علم و کمال پرداخته و گوی سبقت را از دیگران بر بود. جمعی

از محققین او را آخرین شاعر بزرگ ایران دانند که در رشته های مختلفه دست داشته

است. جامی هیچگاه طریق تملق اهل زمان نپیموده و خود را برای کسب متاع

دنوی پست ننموده و قد در مقابل هیچ امیری خم نکرده است معذک صیت فضل

و کمالش از شرق تا غرب عالم اسلام پیچید. چنانکه بامر مؤسس سلسله تیموریان

هند در برابر نامه و میر علی شیر نوائی در مجالس التقایس و خمسه المتحیرین و دولت شاه در

تذکره الشعراء و سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفوی در تحفه سامی مراتب فضل و کمال و

بلندی طبع آن شاعر بزرگ راز کر کرده اند. جامی در سنه ۸۹۸ هجری بدرود حیات گفت.

**عبدالرحمن
جامی**

مهمترین آثار نثر او از این قرار است . تفحات الانس (تذکره بزرگان صوفیه) شواهد النبوة ، شرح لمعات عراقی ، لوامع (شرح فصوص الحکم شیخ محی الدین) بهارستان ، تفسیر سوره فاتحه ، شرح چهل حدیث و احادیث ابوزر ، رساله در طریق صوفیان و تحقیق مذهب آنان ، شرح قصاید تائیه و میمیه عمر بن الفارض عارف مشهور مصر ، شرح اولین ابیات مثنوی رومی موسوم به نی نامه ، رسالاتی در عروض و قافیه ، موسیقی ، صرف و نحو و معما دارد . مجموعه منشآت جامی هم از آثار قابل توجهی است که از او باقیمانده .

با قدرتی که جامی در نثر نویسی داشته نظم او آثار نثرش را تحت الشعاع گذاشته است . جامی دارای سه دیوان جدا گانه است که هر یک عنوان جدا گانه ای دارد از این قرار : فاتحة الشباب ، واسطة العقد ، و خاتمة الحیات - اما مثنویات او موسوم به هفت اورنگ عبارت از منظومه های ذیل است :

سلسله الذهب ، سلامان و ابسال ، تحفة الاحرار ، سبحة الابرار ، یوسف و زلیخا ، لیلی و مجنون ، خردنامه سکندری ، این دو بیت از یک غزل معروف اوست :

پیش ارباب خرد شرح مکن مشکل عشق

نکته خاص مگو مجلس عام است اینجا

جامی از عشق تو شد مست نه می دید نه جام

بزم عشق است چه جای می و جام است اینجا

همچنین این بیت از اوست :

بودم آنروز من از طایفه درد کشان

که نه از تاك نشان بود و نه از تاك نشان

باید دانست که امیر علی شیر نوائی که حامی فضلا و مشوق

سایر شعراء

شعراء و دانشمندان و موسیقی دانان و نقاشان عصر خود بود

و مقام وزارت سلطان حسین بایقرا را داشته ، شخصاً مرد فاضل و با کمالی بوده ولی

شهرت او در زبان ترکی بیش از فارسی است ،

علوم و ادبیات در دوره تیموریان ۳۹۹

سایر شعراء معروف آن دوره از این قرارند . **عارف هراتی** صاحب تألیف حال نامه وفاتش در سنه ۸۵۳ اتفاق افتاد و او را ثانی سلمان ساوجی می گفتند -
شیخ آذری اسفراینی (متوفی در ۸۶۶) **بابا سودائی ابیوردی** (متوفی در ۸۵۳)
علی شهاب ترشیزی و **امیر شهاب سبزواری** (متوفی در ۸۵۷) و **نسیمی وقلسی**
هراتی از شعراء آن دوره اند .

فصل هشتم

صنایع ایران

از آغاز حمله مغول تا تأسیس سلسله صفویه

در زمان مغول بواسطه فتح بلاد مختلفه بدست چنگیز و جانشینان او و ارتباط صنعتگران ایرانی و چینی تغییرات جالب توجهی در معماری و مخصوصاً در کاشی کاری رخداد.

معماری و تزئین

اما طرز معماری ایام سلجوقیان و ساختن گنبد چنانکه در جای خود شرح آن گذشت نه فقط در زمان مغول از بین نرفت بلکه تا اندازه‌ای هم پیشرفت نمود. آنچه در این زمان مغول بیشتر جالب توجه است شکل درونی گنبدهاست که تقریباً تخم مرغی است و دیگر تزئین اماکن بوسیله کاشی است مهمترین بنائی که از آن دوره به یادگار مانده مقبره الجایتو سلطان محمد خدا بنده است که محوطه آن دارای هفت ضلع است و بر فرازش گنبدی افراشته شده، در هر طرف این بنا سه درگاه است و در گاه میانه وسیعتر از دور در گاهی است که در اطراف آن واقع گردیده است. بالای آن بنای هشت ضلعی خطوط کوفی است و در هر زاویه آن مناره‌ای برپاست.

معماری ایام تیموریان چندان تفاوتی با دوره چنگیزیان ندارد و اصول آن یکی است ولی از زمان تیمور مسجدهای گنبددار بیش از پیش طرف توجه واقع گشت. نمونه کمال این قبیل مسجدها قبل از صفویه مسجد کبود تبریز است که در زمان قراقویونلوها بنا گردیده. بالای صحن مسجد گنبدی افراشته شده که ارتفاعش بیش از گنبد بالای محراب است. این مسجد دارای درگاه مرتفعی است که بالای آن به شکل نیم طاقی است.

در این بنا يك طرزكاشيكاری جدید مشاهده میشود و از این حیث تاریخ ساختمان آن مسجد مبدأ تزئین مخصوصی در معماری محسوب میشود .

برای توضیح این امر لازم است قبلاً تذکردهیم که از زمان چنگیزیان- صنعتگران ایرانی ، چینی ، و هندی بایکدیگر مربوط شدند . چنگیز بعضی از قبایل ایرانی را بحدود چین کوچ داد و هلاکو جمعی از صنعتگران چینی را در ایران مقیم ساخت و از تبادل افکار این صنعتگران کاشی کاری پیشرفت جدیدی نمود و استعمال آجرهایی که کنار آنها را مینائی میکردند در اینیه معمول شد و صنعتگران ایرانی در روی کاشیها تصاویر مختص چینیان را با کمال مهارت ترسیم نمودند و کاشیهای ساخت ایران در تمام دنیای متمدن و حتی در چین نهایت شهرت نمود. ولی در هر حال قبل از بناء مسجد تبریز چنانکه گفتیم در زمان مغول فقط در کنار آجرهایی که در بعضی از ساختمانها بکار میبردند لعاب یامینا استعمال مینمودند و این آجرها جزء بنا محسوب میشد ولی در مسجد تبریز مشاهده میشود که مینارا بر روی قطعات مجزا (کاشی) که جزء بنا نیست استعمال کرده و بعد آنرا بر روی دیوار و جدار الصاق نموده اند. این قبیل کاشی کاری گرچه نهایت برزینت بناء میافزاید ولی آن قطعات نظیف تاب مقاومت حوادث را نیاورده چنانکه بسیاری از کاشیهای قرن نهم و دهم از بین رفته در صورتیکه کاشیهای زمان مغول باقی مانده است .

استاد هرتسفلد در نطق ۲۲ امرداد ۱۳۰۴ در عمارت وزارت فرهنگ راجع بابنیة آن ادوار چنین بیان نموده :

« ملیت ایران همیشه باقی بوده و تغییر نیافته است. در اکثر جاها مثل مصر یونان و حتی ایتالیا ورود طوایف خارجی احوال مردم آن نواحی را کم یا بیش تغییر داد ولی در ایران برعکس مهاجرین نسبت بایرانیها مستهلك و ایرانی شده اند، شرح خرابیهای وحشت انگیز چنگیز که او را بلیة الهی میتوان نامید در متون تواریخ مضبوط است که چه نوع درهجو ایران اهتمام داشت معذک در همان اوقات

در زمان جانشینهای او در نقاط شمالی ایرانی ابنیه و آثار معظم که بکلی با سلوب ایرانی بنا شده دیده میشود .

بعد از چنگیز مجدداً امیر تیمور جهانسوز نیز برای خرابی و انهدام ایران قد علم میکند اما چیزی نمیگذرد که بایستقر برای کتاب شاهنامه مقدمه مینویسد و شاهرخ در تخت جمشید بدست خود اشعاری در روی سنگ نوشته باین طریق شهادت بفضل و شرافت گذشته ایران میدهد. بدلائل مسطورۀ فوق ابنیه و آثار ایران بالاصله آثار ملی محسوب میشود «الخ»

راجع به آبگینه سازی بسیاری از محققین را عقیده بر آن

است که صنعتگران ایرانی نه فقط استادان این فن بوده اند

بلکه الصاق مینا بر روی آبگینه و قندیل های مساجد از

اختراعات آنها و قندیل های مشهور «قلاونی» که در مصر ساخته شده از روی نمونه های است که «قلاون» از ایران به مصر آورد و حتی در کارخانه های مصری بسیاری از صنعتگران ایرانی خدمت مینمودند .

بافت قالبهای آن ادوار با رشته های ابریشم و طلا بعمل میآمده و رنگ آنها اغلب لاجوردی یا سبز زمردی و لاکه و خاکستری بوده است . نقش آن عبارت از چمن بزرگی است پر از شاخه و برگ و در هر زاویه آن چمنهای کوچک متشابه است در زمینه آن مرغهایی مشاهده میشود در حالت پرواز . یاپلنگها و غزالانی است که در جست و خیزند و گاهی هم سوارانی در روی بعض از آن قالبها دیده میشود که بازی در دست دارند . در قرن هشتم و نهم هجری قالبهای معروف به محلی جلب توجه را نمود .

در آن ادوار فن قلم زنی در روی خود و انواع اسلحه و جواهر نشانند بر روی آنها نهایت معمول گردید . اما بر روی خنجر و قداره ها آیات قرآنی نقش میشده و قبضه شمشیرها اغلب طلا و نقره مرصع به فیروزه یا زمرد و یاقوت بوده است .

سایر هنرها از قبیل منبت کاری ، تذهیب ، تجلید ، خوش نویسی و نقاشی

طرف توجه بوده و صنعتگران ایرانی در تمام این رشته‌ها لیاقت فطری استعداد و ذوق سلیم خود را ابراز داشته‌اند در اواخر ایام تیموریان و بامداد ظهور صفویه نقاشان بزرگ مانند احمد تبریزی، جهانگیر، بخاری بوجود آمده‌اند ولی از همه معروف تر بهزاد است که در زمان سلطان حسین بایقرا و شاه اسمعیل صفوی میزیسته است. راجع باین استاد بزرگ در فصل مربوط به صنایع عهد صفویه اشاره خواهد شد.

فهرست مهمترین وقایع تاریخی از حمله مغول تا صفویه

تاریخ	وقایع
چنگیزیان - ایلخانان	
۶۱۷	قتل و غارت لشکر چنگیز در بخارا ، اترار ، جند ، خجند ، سمرقند عزیزت
۶۱۷	سی هزار نفر از لشکر چنگیز در تعقیب خوارزمشاه و قتل و غارت آنها در قزوین
۶۱۷	زنجان ، مراغه ، خوی ، نخجوان ، بلخان و غیره
۶۱۷	رحلت خوارزمشاه در جزیره آبسکون
۶۱۸	قتل عام در خوارزم ، ترمذ ، بلخ ، بدخشان ، بامیان ، مرو ، نیشابور ، هرات
۶۲۴	بدست وحشیان مغول
۶۲۴	رحلت چنگیز
۶۲۸-۶۲۰	شهادت جلال‌الدین خوارزمشاه در اصفهان ، ری ، تبریز ، اخلاط ، گرجستان و غیره
۶۰۱	عزیمت هلاکو از طرف منکوقاآن بجانب ایران
۶۰۳	قلع و قمع اسمعیلیان و ویران شدن حصار و قلاع آنها بدست لشکر هلاکو
۶۰۶	انقراض خلافت بنی عباس و کشته شدن مستعصم
۶۷۰	شکست فاحش لشکر آباقاخان از سلطان مصر سیف‌الدین قلاوون
۶۸۳	دستگیر شدن احمد تکودار و کشته شدنش بامر ارغون
۶۸۳	کشته شدن خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان بامر ارغون
۶۹۰	قتل سعدالدوله و رحلت ارغون
۶۹۴	بہلاکت رسیدن گیخاتو (در زمان او صدرالدین احمد زنجانی وزیر گشت و یک
۶۹۴	گونه اسکناس «جاو» معمول گردید)
۶۹۴	مخالف بیدو اغول و غازانخان
۶۹۰-۷۰۳	مدت سلطنت غازانخان ، جنگ او بامصریان و اصلاحات عظیم کشوری بدستور
۷۱۶	خواجه رشیدالدین فضل‌الله
۷۱۸	رحلت الجایتو سلطان محمد خداپسند
۷۳۶	کشته شدن رشیدالدین فضل‌الله
۷۳۶	رحلت سلطان ابوسعید
جلایریان	
در حدود ۸۱۳-۷۴۰	مدت اقتدار جلایریان (شیخ حس ایلگانی ، سلطان اویس ، سلطان حسین و سلطان احمد)
مظفریان	
در حدود ۷۳۶-۷۱۰	مدت حکمرانی مظفریان (محمد مبارزالدین ، شاه شجاع ، زین‌العابدین ، یحیی ، منصور)

تاریخ	وقایع
	سربداران
۷۸۳-۷۳۸ در حدود ۷۸۵ تا ۷۸۰	امرای کرت تیموریان
۷۸۳	فتح سرخس، هرات، طوس، اسفراین، کلات بدست تیمور - فتح سبزوار و
۷۸۵	سیستان و بیداد تیمور در آن حدود
۷۸۶	فتح ایالات واقع در ساحل جنوبی بحر خزر
۷۸۸	تسخیر بروجرد، خرم‌آباد، آذربایجان، نخجوان، گرجستان
۷۸۹	تصرف سلماس، ارومیه، بایزید، ارزروم، ارزنجان، اخلاط
۷۹۰	قتل عام اصفهان بامر تیمور
۷۹۵	دفاع مردانه منصور آل مظفر و انقراض آن سلسله بدست تیمور
۸۰۱	قتل وغارت تیمور درهند
۸۰۵	جنگ مشهور آنقره شکست سلطان بایزید و اسیرشدنش در دست تیمور
۸۰۷	لشکرکشی تیمور بجانب چین و رحلت او
۸۰۸-۸۲۳	لشکرکشیهای شاهرخ برای فرونشاندن فتنه‌های داخلی
۸۵۰	فوت شاهرخ
۸۵۳	کشته شدن الغبیک بتحریرک پسرش
۸۵۴	کشته شدن عبداللطیف پسر الغبیک
۸۷۳	شکست ابوسعید از اوزون‌حسن و کشته شدنش
۹۱۱	رحلت سلطان حسین بایقرا
	قراقویونلو
۸۰۹	فتح آذربایجان بدست قرایوسف و شکست ابوبکر تیموری
۸۲۳	فتح ساوه، قزوین و سلطانیه از طرف قرایوسف
۸۲۳-۸۳۹	سلطنت اسکندر پسر قرایوسف و کشته شدنش بدست پسرش قباد
۸۷۲	کشته شدن جهانشاه (جز خراسان و سواحل دریای خزر باقی کشور ایران و عراق عرب در دست این پادشاه بود)
۸۷۳	انقراض سلسله قراقویونلو در زمان حسنعلی پسر جهانشاه بدست اوزون‌حسن
	آق‌قویونلو
۸۷۲	اقتدار اوزون‌حسن در ایران پس از قتل جهانشاه
۸۷۸-۸۷۹	جنگهای اوزون‌حسن با عثمانیان (سلطان محمد فاتح)
۸۸۲	رحلت اوزون‌حسن
	(سلسله آق‌قویونلو را شاه اسمعیل صفوی منقرض نمود)

باب سوم

از صفویه تا انقراض سلسله قاجاریه

فصل اول

صفویه

ملاحظه

در تاریخ ایران پیدایش سلسله صفویه از چند نقطه نظر غایت اهمیت را دارد و از همه مهمتر مسئله وحدت ملی ایرانیان و رسمی شدن مذهب تشیع (امامیه اثنی عشریه) و پیشرفت صنایع است .

گرچه پس از تسلط عرب ایرانیان شخصیت خود را از دست نداده و ملیت خویش را فراموش نکرده و در هر موقع زمام امور سیاست را بدست گرفتند و بالاخره در زمان آل بویه خلفا را دست نشانده خود کردند معذک سلسله‌های ایرانی که در این کشور حکمرانی نمودند یعنی صفاریان و سامانیان، آل زیار و حتی آل بویه کلیه کشور ایران را در قلمرو خود نداشتند و ایران که در زمان ساسانیان تشکیل یک دولت مستقل میداد و ملت ایرانی که دارای یکنوع آمال متحد بوده است پس از اسلام بواسطه پیدایش سلسله‌های مختلف که هر کدام در قطعه یا قطعاتی از این مملکت بساط حکمرانی گسترده بودند مملکت ما دارای مرکز مشترکی که نقطه نظر عموم ایرانیان باشد نبود و آنچه ایرانیان را بیکدیگر مرتبط میساخت یکی زبان فارسی و لهجه‌های مختلف آن و دیگر آداب و عادات و آمال ملی بوده که هیچگاه در این کشور از بین نرفت ، راست است که سلجوقیان اکثر ممالک اسلامی را تحت یک قوه درآوردند و مرکز پادشاهان بزرگ آن سلسله در ایران بود و امور

در دست ایرانیان اداره میشد و نمی‌توان گفت سلطنت البارسلان، ملک‌شاه و سنجر تسلط بیگانه بوده (چه اینان گذشته از اینکه بخلق و خوی ایرانی متخلق شدند، سیاست امور را در دست ایرانیان گذاشته بودند) معذک اختلافات سخت مذهبی رشتۀ ایجاد ایرانیان را چنین از هم گسیخته بود که نتیجه آن در زمان حملۀ مغول معلوم گشت که بسهولت خوارزمشاهیان را ازین برده بلاد ایران را مسخر کردند. همچنین در ایام سلطنت غازان خان و الجایتو (ایلخانیان) و شاهرخ تیموری این وحدت میسر نشد و اول کسیکه توانست اساس وحدت ملی را بر روی پایۀ محکم خلل ناپذیری گذارد اولین پادشاه صفوی شاه اسمعیل بزرگ است که نه فقط تمام کشور ایران را در تحت یک حکومت در آورد بلکه بواسطۀ رسمی کردن تشیع هم اهالی ایران را یکدیگر متحد و متفق نمود و هم آنان را بر این داشت که دیگر زیر بار قوم مسلمان دیگر نروند. کسانیکه از خصومت پیروان مذهب مختلفۀ سنت با یکدیگر و بیگانگی فرق مذهب شیعه که همه ایرانی بوده اطلاعی دارند بخوبی میدانند که در آن دوره که مذهب مهم‌ترین وسیلۀ پیشرفت مقاصد سیاسی بوده و علم و معرفت در میان اکثریت اهالی چندان رواج نداشته سلاطین بزرگ صفویه چه خدمت گرانبھائی بایران و ایرانیان کرده‌اند. بسیاری از ایرانیان از صدر اسلام بجهت ملی و مذهبی طرفدار علی علیه السلام و اولاد او بودند و این فکر روز بروز در ایران قوت گرفت و طرفداران جدی پیدا کرد و با اینکه شیعیان بکرات دچار صدمات و زحمت شدند تشیع ازین نرفت تا اینکه مذهب رسمی شد. مسئلۀ مهم دیگر آنکه در موقع طلوع آفتاب اقبال صفویه خلافت عثمانی مدارج اقتدار و جلال می‌پیمود و لشکر خلفا نه فقط در آسیا و مصر پیشرفتهای مهمی نموده بود، بلکه اروپا را تهدید کرده و تا طریش رسیده بود. پیدایش سلسلۀ صفویه جلوگیری از پیشرفت آنان در آسیا کرده و استقلال ایران را محفوظ داشت. البته در این تألیف مختصر جای شرح و بسط خدمات این سلسله جلیله نیست. علی‌هذا بهمین چند سطر اکتفا نموده بذکر وقایع میپردازیم و راجع بمیشرفت صنایع در آن عصر در جای خود شمه‌ای گفته خواهد شد.

نسب صفویه

نسب سلسله صفویه به صفی الدین اردبیلی میرسد که در زمان خویش قده اهل عرفان بوده و بزرگان و رجال مملکت اورا نهایت محترم میداشتند . بحث در هویت اجیداد شیخ صفی که نسب آنها را مورخین بامام همام موسی کاظم علیه السلام می‌رسانند خارج از حدود این تألیف است . شیخ صفی در سنه ۶۵۰ هجری بدنیا آمده پدرش امیرالدین جبرائیل و مادرش دولتی نام داشته است ، بشیخ زاهد گیلانی دست ارادت داده و دختر او بی بی فاطمه رابعقد خویش در آورده است .



« مقبره شیخ صفی در اردبیل »

پس از فوت شیخ زاهد شیخ صفی رئیس آن سلسله گردید و مریدان بخدمتش قیام کردند و حتی در آسیای صغیر دارای پیروان و اتباع فدائی گشت . پس از شیخ صفی پسرش صدرالدین جای او بگرفت (۷۳۵) و تا سنه ۷۹۴ با کمال احترام و شهرت بزهد و تقوی بسربرد و قاسم الانوار شاعر معروف یکی از مریدان او بوده . پس از صدرالدین پسرش خواجه علی مقتدای آن سلسله گردید و در فلسطین در سنه ۸۳۰ بدرود حیات گشت و پسرش شیخ ابراهیم معروف به شیخ شاه بر جای او نشست .

بعد از شیخ شاه پسر کهترا و شیخ جنید جانشین او شد .

شیخ جنید بدیار بکر رفت و طرف توجه اوزون حسن حکمفرمای مقتدر آق قویونلو واقع گردید .

اوزون حسن خواهر خود خدیجه را در حباله نکاح او در آورد و باین وسیله مریدان شیخ جنید را بطرف خود جلب کرده و ده هزار از صوفیان سلحشور حاضر بخدمت او گشتند و باعث خوف وهراس جهانشاه حکمفرمای آذربایجان و عراقین گردید . شیخ جنید در جنگ با شروانشاه کشته شد و پسرش شیخ حیدر نزد اوزون حسن مقرب گشته دختر او را که عالم شاه بیگم نام داشت بگرفت . شیخ حیدر اتباع خود را امر داد تا بجای کلاه ترکی کلاه سرخ رنگ (تاج دوازده ترک) بر سر گذارند (دوازده ترک رمز دوازده امام است) . از همین جهت این جماعت موسوم به « قزلباش » یا سرخ سر گشتند . شیخ حیدر مانند پدرش در جنگ با شروانشاه و یعقوب کشته شد (۸۹۳) .

شاه اسمعیل

شاه اسمعیل پسر شیخ حیدر و عالم شاه بیگم دختر اوزون حسن است . ۸۹۲ هجری متولد گشته و هنگامی که پدرش در سنه ۸۹۳ در جنگ با شروانشاه و آق قویونلوها کشته شد ، بیش از یکسال نداشت . شاه اسمعیل و دو برادرش در دست سلطان یعقوب پسر اوزون حسن آق قویونلو گرفتار و اسیر گشتند ولی چون مادر آنها خواهر یعقوب بود آن سلطان از ریختن خون ایشان در گذشته آنانرا باستخر فارس تبعید کرد چنانکه در ضمن وقایع آق قویونلوها ذکر کردیم بایستقر پسر یعقوب بن اوزون حسن لشکری از شیروانیان ترتیب داده بجهنگ پسر عم خود رستم بن مقصود که سریر آق قویونلوها را تصرف کرده بود شتافت . رستم صلاح در آن دانست که اولادشاه حیدر را از توقیف خارج کرده و با آنان دست اتحاد داده بمریدان فدائی آنها رفع بایستقر را بنماید . بنابراین برادر بزرگتر

را که **سلطانعلی** نام داشت به تبریز بخواست و با کمال خوشروئی واحترام از او پذیرائی کرده او را وادار نمود که بجنگ بایسنقر که پدرش یعقوب شیخ حیدر را کشته بود بشتابد. سلطانعلی دراهر بایسنقر را شکست داده او را بکشت چون رستم ازشر بایسنقر خلاصی یافت از سلطانعلی هم اندیشناک گشت وخواست رفع او را هم بنماید. یکی ازمریدان قضیه را به سلطانعلی افشاء کرد و سلطان پاردبیل

فرارنمود ولی درحوالی

شماخی دشمنان او را

دستگیر کرده و در سنه

۹۰۰ کشته شد و اسمعیل

راجای خود معین کرد.

شاه اسمعیل و برادر

دیگرش بسلامت به

اردبیل آمدند سپس

بجانب رشت و لاهیجان

و لشت نشاء رفتند.

حکمران لاهیجان

(کار کیا میرزا علی)

چند سال مجرمانه از

آنان پذیرائی کرد و

روز بروز در اثر تبلیغات

بر تعداد شیعیان آنحدود

افزوده میگشت.

ابراهیم از آنحدود به



« شاه اسمعیل اول »

نزد مادر خود در اردبیل رفت و اسمعیل در ابتدا با هفت نفر صوفی بطرف اردبیل حرکت کرد ولی در راه طارم و خلخال در هر منزل گروهی از شیعیان آسیای صغیر

و شام بوی می پیوستند. چون وارد اردبیل شد حکمران تر کمن آنجا سلطان علی- بک چاکرلو او را مجبور به ترك آن شهر کرد. اسمعیل به طرف آستارا رفت و در سنه ۹۰۵ در سن سیزده یا چهارده سالگی شروع با اقدامات اساسی نمود و با مساعدت نه قبیله که دست بیعت باو داده بودند یعنی استاجلو، شاملو، تکلو، روملو، وارساق، ذوالقدر، افشار، قاجار و صوفیان قراباغ بحرکت درآمد و پس از زیارت مقابر اجداد خود در اردبیل و طلب دعای خیر از مادر پیر خود از راه قراباغ و ارزنجان به شیروان رفت چون اخبار قیام شاه اسمعیل در اطراف منتشر گشت مریدان او از سوریه، دیار بکر و سیواس زیر بیرقش گرد آمدند و با هفت هزار نفر از رود (گر) گذشته پادشاه شیروان موسوم به «فرخ یسار» بجنگید و نزدیک گلستان بکلی او را شکست داده به قصاص پدر خویش که شروانشاه در آن قتل دست داشت او را بکشت و سلسله شیروانشاه را منقرض ساخت.

پس از گرفتن بادکوبه، اسمعیل بجانب آذربایجان آمد و الوندبک پسر یوسف بک را شکست داد و نزدیک نخجوان جنگ سختی رخ داد که در آن لشکر آق قویونلوها بسرداری امیر عثمان موصلی بکلی مغلوب و متکوب گردید. الوندبک بدیاری بکر فرار کرد و اسمعیل مظفر و منصور وارد تبریز گشته بنام شاه اسمعیل تاج سلطنت ایران را بر سر نهاد (۹۰۷).

شاه اسمعیل تصمیم گرفته بود که مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران کند و اعتقاد بسایر خلفا را از ایران براندازد. علماء شیعه تبریز از این اقدام اندیشناک گشتند و شاه اسمعیل را از کثرت اهل تسنن و واژگونی بخت مستحضر کرده خواستند او را بقسمی منصرف سازند تا خطبه شیعه بر ملا خوانده نشود ولی پادشاه صفوی چنین جواب داد: مرا باین کار باز داشته اند و خدای عالم با حضرات ائمه معصومین همراه هستند و من از هیچکس باک ندارم. بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم و یک کس را زنده نمیگذارم.

بنابراین پس از تاجگذاری بتمام خطباء کشور خود امر کرد که شهادت

« اشهدان علیاً ولی الله » را بزبان آرند و جمله « حی علی خیر العمل » را در موقع اذان بلند بگویند .

در آن اوقات يك عده از امراء در اطراف حکمفرمایی میکردند از اینقرار: سلطان مراد (در عراق) مراد بك بایندی (در یزد) رئیس محمد کره (در ابرقو) حسین کیای چلاوی (در سمنان ، خوار و فیروز کوه) باریک پرناک (در عراق عرب) قاضی محمد (در کاشان) سلطان حسین میرزا تیمور (در خراسان) امیر ذوالنون (در قندهار) بدیع الزمان میرزا تیموری (در بلخ) ابوالفتح بك بایندی (در کرمان) . شاه اسمعیل عزم نمود که کلیه این امرا را از بین برده تشکیل دولت مقتدر مستقلى دهد . الوند بك چنانکه گفتیم بدیار بکر فرار کرد و یکسال بعد در آنحدود بمرد . برادرش مراد نزدیک شیراز شکست خورده آنشهر در دست شاه اسمعیل افتاد و الیاس بك ذوالقدر را حکمران فارس نمود، در کاشان که اکثر اهالی شیعه بودند شاه اسمعیل را با آغوش باز پذیرائی کردند . سپس شاه اسمعیل بجانب استرآباد رفت و قلاع گلخندان و فیروز کوه را با خاک یکسان ساخت و حسین کیای اسیر گشت و انتحار نمود یزد بدست فاتح صفوی افتاده رئیس محمد کره بسختی تنبیه گردیده کشته شد . بایزید دوم سلطان عثمانی در همان احوال سفیری بدربار ایران فرستاده هدایای قابل پیشکش کرد .

شاه اسمعیل سلحشور از سنه ۹۱۱ الی ۹۱۵ در غرب کشور خویش مشغول جدال بود و کردان یزیدی را بسختی تنبیه نمود .

سپس دیار بکر، اخلاط بتلیس و ارغیش را بگرفت و در سنه ۹۱۴ بغداد فتح شد و بشکرانه آنکه عتبات عالیات بدست او افتاده نماز گذارد و همچنین شیعیان هویزه که حضرت علی علیه السلام را بدرجه خدائی میستودند تنبیه کرد و رئیس آنان سلطان فیاض که خود را مظهر الهی میدانست گوشمالی داده سپس بدزفول رفت و شاه رستم رئیس لرها اظهار اطاعت کرد . از آنجا پادشاه صفوی بفارس آمد و از فارس بشیروان رفته جسد پدر بزرگوار خود شیخ حیدر را باردبیل آورد و در بندر را بگرفت .

اتباع شاه اسمعیل را بواسطه کلاه سرخی که بر سر داشتند قزل‌باش مینامیدند و اینان نهایت اعتقاد را باو داشتند و حتی در بعض اوقات شاه صفوی مجبور بود از غلو آنها جلوگیری کند .

پس از فتوحات سابق‌الذکر شاه اسمعیل در مقابل خود سه حریف قوی دید یکی تیموریان که هرات و قسمتی از خراسان و آسیای وسطی را در دست داشتند دیگر ازبکان ماوراءالنهر و ترکان عثمانی .

خیال شاه اسمعیل از طرف تیموریان راحت بود چه سلطان حسین بایقرا که دربارش مجمع فضلا و اهل علم بوده و مانند شاه اسمعیل ولی نه با حرارت و جدیت او کوشش می نمود تا مذهب شیعه را جانشین عقیده سنت کند و بابر که در آسیای وسطی (ترکستان) حکمرانی مینمود از روی عقیده یا بنا بمصلحت روزگار طرفداری از تشیع مینمود و چون ازبکان خطری برای مملکت او بودند صلاح در آن دانست که با شاه اسمعیل متحد گردد .

رئیس ازبکان شیبانی یا شیبک‌خان که از اخلاف چنگیز بوده پس از گرفتن سمرقند ، بخارا ، تاشکند و فرغانه در سنه ۹۱۱ خراسان را محل تاخت و تاز قرار داد و در سال ۹۱۵ بطرف کرمان که قلمرو شاه اسمعیل بود دستبرد نمود. پادشاه صفوی از در مسالمت درآمد ولی جواب سخت شنید از این جهت در سنه ۹۱۶ قصد او را کرد و جنگ سختی در طاهرآباد (نزدیک مرو) رخ داد که در آن لشکر ازبک مغلوب و منکوب گردید و شیبک‌خان کشته شد . شاه اسمعیل امر داد تا اعضاء او را قطع کرده با طرف مملکت فرستاد و یک دست او را توسط درویش محمد یساول نزد رستم روز افزون مازندران که بدوستی شیبک‌خان می‌بالید و گفته بود دست من است و دامن شیبک‌خان فرستاد رستم از کثرت اندوه مریض گشت و بمرد^۱ .

اما رابطه ایران و عثمانی روز بروز تیره تر می‌گشت شاه سلیم جانشین بایزید دوم که خود را خلیفه اسلام خوانده بود از پیشرفت شاه اسمعیل و مخصوصاً انتشار

۱ - گرچه ازبکان گوشمالی سخت یافتند ولی نباید تصور کرد که بکلی از بین رفتند بلکه سالها اسباب زحمت فراهم آورده پادشاهان ایران بدفع آنها مشغول بودند .

مذهب تشیع و اقدامات شیعیان در آسیای صغیر اندیشناك گشت . در زمان بایزید هم شیعیان آسیای صغیر علم یاغیگری افراشته خسارات زیادی به عثمانیان وارد آوردند از اینجهت هم بایزید و هم سلطان سلیم بقتل عام شیعیان آسیای صغیر پرداخته و قریب چهل هزار نفر از آنان از هفت ساله تا هفتادساله کشته شدند . معلوم است که این قبیل پیش آمدها چه تأثیراتی در ایران و خاك عثمانی می نمود . در آخر در سنه ۹۲۰ جنگ سختی در چالدران (بیست فرسنگی تبریز) بین شاه اسمعیل و سلطان سلیم رخ داد و عده ای از ناموران ترك مانند حسن پادشاه بیگلربیگی روملی و ارس بك حکمران قیصریه و امراء ایران چون امیر سید شریف شیرازی و امیر عبدالباقی یکی از اخلاف شاه نعمه‌اله ولی درحین کارزار کشته شدند و با تهوری که ایرانیان در آن جنگ نمودند و ایستادگی کردند توپخانه عثمانیان کار خود را بنمود یعنی شاه اسمعیل شکست خورده و عثمانیان وارد تبریز شدند . گرچه این شکست نهایت بر شاه اسمعیل گران آمد و گویند پس از این واقعه دیگر کسی او را خندان ندید معذلك اثرات آن موقتی بوده چه بعد از مراجعت سلطان سلیم مجدداً شاه اسمعیل باذربایجان آمده وارد تبریز گشت و کمافی السابق بانجام خیالات بلند خود ادامه داد تا اینکه در سنه ۹۳۰ هجری در سن ۳۸ سالگی پس از ۲۴ سال سلطنت بجهان باقی خرامید .

شاه اسمعیل از پادشاهان بزرگ ایران است . ایالات آذربایجان ، عراق ، خراسان ، فارس ، کرمان ، خوزستان در قلمرو او بود و مدتی دیار بکر ، بلخ و مرو تحت اقتدار او درآمد . بشهادت نویسندگان آن عصر اعم از شرقی و اروپائی این پادشاه هنگام رزم شیری بود خنجر دار و در مجالس بزم ابری گهر بار . گرچه نسبت بدشمنان خویش در بعضی مواقع قساوت بخرج داده ولی بطور کلی شاه اسمعیل در بسط عدل و جلوگیری از ظلم و منع سپاهیان از تعدی بر اهالی نهایت همت گماشت . دارای حسن صورت و سیرت بوده و نسبت بمذهب تشیع اعتقاد قلبی داشت . این پادشاه از سن سیزده سالگی لایتنقطع در جنگ بوده و مهمترین آنها پنج جنگ بزرگ است از اینقرار : اول فرخ‌سار شیروانشاه معروف بجنانی (۹۰۶).

دوم بالوندبک در شرور (۹۰۷) سوم باسلطان مراد آق قویونلو نزدیک همدان (۹۰۸) چهارم باشیبیک خان نزدیک مرو (۹۱۶) و پنجم باسلطان سلیم در چالدران (۹۲۰) فقط در جنگ پنجم بواسطه عملیات توپخانه عثمانی شکست بر او وارد شد و در تمام جنگ‌های دیگر فاتح بوده است. تاریخ وفات او یعنی سنه ۹۳۰ مطابق با کلمه ظل است و در اینخصوص گفته‌اند:

از جهان رفت و «ظل» شدش تاریخ سایه تاریخ آفتاب شده

شاه طهماسب

این پادشاه بعد از پدر بر تخت صفویه نشست و **پنجاه و چهار سال** و شش ماه سلطنت کرد. وقایع داخلی و خارجی که در ایام این پادشاه رخداد متعدد است. بنابراین به بعضی از آنها که از همه مهمتر است اکتفا میشود. شاه طهماسب سه برادر داشت: **سام، بهرام و القاض**. سام بر علیه شاه طهماسب قیام کرد ولی بزودی دستگیر شده در سنه ۹۸۴ به قتل رسید؛ اما القاض گذشته از اینکه بر برادر یاغی گردید بدربار سلطان سلیمان در قسطنطنیه پناه برده او را به جنگ با ایران تشویق نمود. بالنتیجه در همدان و نقاط دیگر اقدامات ناشایسته کرد تا اینکه برادرش بهرام او را شکست داده و دستگیر کرده تسلیم شاه طهماسب نمود و بمکافات عمل خود رسید (۹۵۶).

در زمان این پادشاه دو نفر بدربار ایران پناهنده گشتند یکی بایزید پسر سلاطین سلیمان عثمانی است که از جور پدر بدربار شاه طهماسب آمد (۹۶۷) ولی در تعقیب درخواست سلطان سلیمان، شاه طهماسب آن جوان ناکام را با چهار پسرش تسلیم دشمن کرد و کشته شدند.

دیگر همایون پسر بابر و امپراطور دهلی است که از وی کمال پذیرائی بعمل آمده آسودگی خاطرش را از هر حیث فراهم ساختند.

اما روابط ایران با دولت عثمانی از یکطرف و با ازبکان از طرف دیگر تقریباً در طول سلطنت شاه طهماسب تیره بود و لشکر ایران از دو جانب بدفع

دشمنان میپرداخت. تسلیم بایزید به سلطان عثمانی فقط مدت قلیلی صلح را بین دولتین برقرار داشت و مجدداً جنگ در گرفت. نظام دولت عثمانی در آنوقت در کمال انتظام بوده و توپخانه آن تعوق بر بسیاری از دول داشته است. سپاهیان شاه



« شاه طهماسب اول »

سلیمان چهار مرتبه به آذربایجان حمله آوردند و در بعضی اوقات کثرت سرما و برف و باران خسارات زیادی بآنها وارد آورد. همچنین بغداد را بگرفته و نجوان را آتش زدند. از طرف دیگر ایرانیان «ارغیش» را باز گرفتند و در مقابل عثمانیان مردانه دفاع مینمودند و بطور کلی عثمانیها از پیشرفت های خود چندان استفاده نمودند. اما از بکان در تحت حکمرانی عبیدخان پسر شیبک خان، بکرات بطرف ایران لشکر کشی کرده و در طوس، مشهد، هرات، خسارات بسیاری وارد آورده چون اهل تسنن بودند نسبت بشعیبان فوق العاده جور و آزار روا

میداشتند. در تمام این حوال لشکر ایران بمحاربه و مدافعه مشغول بود و شرح این محاربات از حدود این تألیف خارج است.

میتوان گفت در تمام مدت سلطنت شاه طهماسب ایرانیان لاینقطع با گرجیان در جنگ بوده و کسانی که از آن جماعت عیسوی مذهب بدین اسلام مشرف نمیکشند محکوم به فنا مینمودند.

غیر از این جنگهای بزرگ، محاربات و وقایع کوچک دیگری هم رخ داده است منجمله قیام یکی از اخلاف شیروانشاه است که بدفع آن اقدام شد و لشکر - کشی بطرف گیلان و شکست خان احمد یازدهمین امیر سلسله آن حدود است که در قلعه قهقهه محبوس گردید (۹۷۵). همچنین در تبریز ارادل و اوباش فتنه‌ای برپا کردند که بازحمت زیاد تسکین یافت (۹۸۱).

شاه طهماسب در سن ۹۸۴ جهان فانی را بدرود گفت. راجع باخلاق این پادشاه روایات بسیار نقل شده و بهمین اکتفا میشود که شاه طهماسب جنبه تقدس و تدین داشته و بخوابهای خود معتقد بوده است با آنکه در دوره سلطنتش ایران همواره داخل در جنگ با دشمنان بوده این پادشاه جنگ را دوست نمیداشته و تهور فوق العاده بخرج نداده است. در بعض اوقات نسبت به مجرمین نهایت سخت گیری میکرده و به اشد عذاب آنها را عقوبت مینموده است. گرچه رفتارش با همایون مورد پسند است ولی تسلیم کردن بایزید بدربار سلطان عثمانی محل ایراد مورخین است. با همه این احوال شاه طهماسب توانست در مدت سلطنت طولانی ایران را حفظ کند و ملت ایران هم از جنبه مذهبی با نهایت علاقه را داشته است.

اسمعیل دوم

پس از شاه طهماسب پسرش محمد خدا بنده که چهل و پنج سال از عمرش میگذشت بعزت نابینائی از سلطنت استعفا داد و برادر کبوترش حیدر فرصت را غنیمت شمرده در غیاب سایر برادرانش در قزوین بر تخت نشست، ولی طرفداران یکی از برادرانش موسوم به اسمعیل او را بقتل رساندند و چند روز بعد از شاه طهماسب اسمعیل پادشاه گشت. اسمعیل دوم از حیث ریختن خون اقوام نزدیک خویش که بعضی هنوز طفل شیرخوار بودند بی شباقت به شیرویه پسر خسرو پرویز نیست. این پادشاه صفوی از ترس اینکه مبادا احدی دعوت تخت و تاج کند چه در قزوین و چه در ایالات عده‌ای از بیگناهان را بکشت. فقط سلطان محمد خدا بنده که نابینا و از سلطنت استعفا داده بود جان بسلامت برد و از حسن اتفاق شخصی که مأمور کشتن عباس

میرزادهرات بود بواسطه پیش آمدن ماه رمضان فعل شنیع خود را بتعویق انداخت و در آخر همان ماه خبر رحلت اسمعیل برسد و آن شاهزاده که از عمرش بیش از شش سال نمیگذشت و اسماً حکمفرمای هرات بوده جان بسلامت در برد و ایران از وجود يك چنین پادشاه بزرگی که در تاریخ معروف به شاه عباس کبیر است محروم نماند. اما اسمعیل پس از یکسال سلطنت در سنه ۹۸۵ بدرجزا شتافت و در علت فوت او روایات مختلف است.

محمد خدا بنده

چون سریر صفویه از وجود اسمعیل دوم پاک گردید محمد خدا بنده را با اینکه نابینا و از سلطنت قبلاً استعفا کرده بود به شاهی اختیار کردند و از شیراز به قزوین آوردند به امر او شاهزاده پریجان خانم که از زنان نالایق و جاه طلب و دختر شاه طهماسب بود و پس از پدر در اضطراباتی که واقع گشت دست داشت بقتل رسید. همچنین خال او **شمخال خان** و فرزند اسمعیل دوم **شاه شجاع** را بسرای جاودان فرستادند. و خانواده صفویه منحصر شد به محمد خدا بنده و چهار پسر او حمزه، عباس، ابوطالب و طهماسب.

حمزه لیاقت فوق العاده بخرج داد ولی در سنه ۹۹۴ بدست خداوردی نام کشته شد و ابوطالب ولیعهد گردید. این مسئله بطرفدازان عباس میرزا که برادر بزرگتر بود و در خراسان اسماً حکمرانی داشت گران آمد و آن شاهزاده بمساعدت مرشد **قلیخان استاجلو** بقزوین آمده کسانیکه در قتل برادر بزرگش حمزه میرزادستی داشتند بمکافات عمل خود رسانید و دو برادر دیگر خود را از دیده نابینا ساخته در قلعه الموت محبوس ساخت. محمد خدا بنده در سنه ۹۹۵ از سلطنت استعفا کرده آنرا به شاه عباس وا گذاشت.

بطور کلی محمد خدا بنده پادشاه رئوف، متدین، خیر و دانشمندی بوده و در حق او گفته اند: پادشاهی بود درویش خصال. یادرویشی پادشاه جلال. در زمان او

ازبکان و گرجیها نفاق داخلی شاهزادگان ایرانی را مغتنم شمرده بنای تعدی بخاک ایران گذاشتند و در بعض موارد حمزه میرزا اظهار لیاقت و تهور نمود .

شاه عباس بزرگ

شاه عباس اول از پادشاهان بزرگ ایران است که در طول سلطنت چهل و دو ساله خود ایران را با وج اقتدار و عظمت رسانید و در جهانگیری و جهاننداری داد رشادت بداد الحق میتوان او را بزرگترین پادشاهانی که در این کشور حکم فرمائی کرده اند برابر دانست . در سنه ۹۹۶ بر تخت سلطنت جلوس کرد که اوضاع ایران نهایت هرج و مرج و درهم و برهم بود . عثمانیان از طرف غرب و ازبکان از شرق بهترین قطعات مملکت ما را تهدید می نمودند و در داخله رؤساقبایل قزل باش خاصه مرشد قلیخان و علی قلی خان بدخواه خویش رفتار نموده پادشاه وقت را آلت دست کرده بودند و بالاخره رشته امور گسیخته بود و بیم آن میرفت که در میان این گرداب دولت صفویه منقرض و ایران عرصه تاخت و تازا جانب دستخوش اغراض امراء جاه طلب گردد . بایک چنین اوضاع و احوال شاه عباس در ابتداء امر چاره جز تدبیر ندید علی قلیخان در خراسان و در جنگ با ازبکان کشته شد و خاطر شاه صفوی از طرف او آسوده گشت و چون معلوم گردید که مرشد قلیخان خیال خود سری دارد و قصدش آن است که صاحب تخت و تاج ایران را آلت دست خویش کند او را در شاهرود بقتل رسانید . سپس عطف توجه به مسائل خارجی کرد . جنگیدن با عثمانیان و ازبکان را در یک موقع صلاح ندانست ، بنابراین در ابتدا با عثمانیان از در مسالمت در آمد و خواست بهر قیمت که ممکن است خیال خود را از طرف آنان راحت کند تا فارغ البال به تهیه لشکر و دفع ازبکان پردازد . بنابراین تبریز ، قارص ، نخجوان ، شماخی و تغلیس و قسمتی از لرستان را با آنان وا گذاشت و باین ترتیب جلب رضایت آنها را فراهم کرد . چون از این امر فارغ گشت بلاد شیراز ، کرمان ، گیلان و خرم آباد و لرستان را مطیع ساخت . یعقوب ذوالقدر و سایر یاعیان را که

دم از خود سری میزدند بمکافات عمل خود رسانید . در آن احوال عبدالؤمن خان پسر عبدالله خان حکمفرمای ازبکان در خراسان آتش فتنه افروخته آن نواحی بباد غارت رفت ، شاه عباس عزم گوشمالی ازبکان نمود ولی چون بطهران رسید بسختی ناخوش گشته قادر به حرکت نگشت بنا بر این ازبکان مشهد را غارت کردند و بسیاری از اهالی آنرا بقتل رساندند .

همچنین سبزوار در سنه ۱۰۰۲ بدست وحشیان افتاد و آنرا غارت کرده گروهی از اهالی را شربت هلاکت چشانند . اتفاقاً عبدالله حکمران ازبک بمرد و پسرش عبدالؤمن بدست اتباع خود کشته شد و در همان اوقات شاه عباس صحت یافت و فیل از هر کار گوشمالی آنطایفه را بر خود واجب شمرد ولی این قوم را عادت این بود که چون خبر حرکت لشکر ایران را میشنیدند با سرعت تمام بیدار خود باز میگشتند و سپاهیان ایران فرصت آنکه بآنان برسند نمینمودند و در آخر شاه عباس چنان با سرعت حرکت کرد که دشمن را مجال فرار نداد و در سنه ۱۰۰۶ هجری نزدیک هرات جنگ سختی بین ایرانیان و ازبکان رخ داد و چنان شکستی بر ازبکان وارد آمد که مدتها قطعه خراسان از شر آن وحشیان در امان ماند .

چنانکه گفتیم در همان احوال غیر از دشمنان خارجی که دفع آنان بر شاه عباس واجب می نمود در داخله مملکت هم بعضی از امراء سزا طاعت پچیده خیال یا بگیری داشتند که از آن جمله است یعقوب نام که بر فارس مستولی شد و در آخر دستگیر گردیده بقتل رسید . هم چنین حاکم گیلان طرفداری از ترکان مینمود و گوشمال گرید و پادشاه ایران خود سران مازندران و لرستان را بجای خود نشانند . پس از اینکه آتش فتنه در ایران فرونشست و دست ازبکان هم کوتاه گردید شاه عباس به قزوین مراجعت نمود و در آنجا دو نفر از اتباع انگلیس **سرا تونی**^۱ و **سر ربرت شرلی**^۲ که نسبت برادری داشته و از اروپا بایران مسافرت کرده بودند . آن پادشاه را ملاقات کرده محفوظ عنایات ملوکانه گشتند . در میان همراهان این دو برادر کار آزموده کسانی یافت میشد که در فن اسلحه سازی و توپ ریزی اطلاعات

1 - Sir Anthony

2 - Sir Robert Sherly

باب سوم
 وافی داشتند . شاه عباس از معلومات آنان برای تنظیم لشکر و تهیه اسلحه ناری استفاده نمود و از این حیث سپاه خود را مکمل و مجهز کرده بزودی دارای ۶۰ هزار تفنگ و پانصد توپ گردید .

شاه عباس گذشته از اینکه نفوذ رؤسای قزلباش را بکاست و از اینرو کلیه سپاه را تحت نظر خویش قرارداد از قبایل مختلفه ایجاد فوج مخصوصی به نام **شاهسون** (شاه دوست) نمود و چون از اصلاحات لشکر فراغت حاصل کرد وقت آن رسید که شهرهای ایران را از دست عثمانیان که همواره مزاحم دولت صفویه بودند مستخلص سازد .

جنگ شاه عباس با ترکان در سنه ۱۰۱۰ در اواخر سلطنت محمد ثالث سلطان عثمانی شروع شد و طولی نکشید که تبریز بدست ایرانیان افتاد و علی پاشا سردار عثمانی شکست خورده دستگیر گردید و ایروان و بغداد محاصره شد . در سال ۱۰۱۲ سردار دیگر عثمانی **چغاله زاده سنان پاشا** با صد هزار مرد بجنگ ایرانیان شتافت . شاه عباس با شصت هزار نفر بر او حمله کرد و نزدیک سلماس لشکر دشمن را بکلی از پای در آورد . چغاله زاده مجبور گردید بدیار بکر عقب نشینی کند و هم در آنجا از غصه مرد .

در تعقیب این جنگها و فتوحات دیگر چه در زمان محمد و چه در عهد مراد چهارم ، سلاطین عثمانی ، گرجستان ، شیروان ، آذربایجان ، کردستان ، بغداد ، موصل و دیار بکر بدست ایرانیان افتاد . ترکان از اهالی دشت قباچاق معاونت طلبیدند ولی بازم بین سلطانیه و تبریز بسختی شکست خوردند و چند نفر از سرداران عثمانی در آن جنگ کشته شدند .

روابط شاه عباس با جهانگیر پادشاه هند حسنه بود و با اینکه قندهار بدست ایرانیان فتح شد ، موجب کدورت بین سلاطین ایران و هند نگردید چه پادشاه هندوستان در داخله خود گرفتار بود و نمیخواست با دولت مقتدر ایران روابط دوستی را تیره نماید .

رفتار شاهنشاه ایران با تجار خارجی اعم از انگلیسی ، فرانسوی یا هلندی

که در ایران اقامت داشتند نهایت عاقلانه بود. در آن اوقات جزیره هرمز در خلیج فارس در دست پرتغالیها و مرکز تجارت آنان در خلیج فارس بود. شاه عباس تصمیم گرفت دست اجانب را از آن کوتاه کند و حکمران فارس **امامقلیخان** را را مأمور تسخیر آنحدود نمود و از کمپانی هند کشتیهای جنگی گرفته واز همه حیث لشکر ایرانرا مستعد کارزار کرد. کوشش پرتغالیها بجائی نرسید و در آخر سر تسلیم فرود آوردند، از آن تاریخ بندر کمبرون که از دست پرتغالیها خارج گردید، بندرعباس نامیده شد. کمپانی هند تصور مینمود که کوتاه شدن دست پرتغالیها از خلیج بنفع آنمؤسسه تمام خواهد شد ولی بزودی دانست که شاهنشاه ایران به بیگانگان، اجازه نخواهد داد استحکاماتی در هرمز یا در بنادر خلیج بسازند.

شاه عباس نه فقط پادشاهی بود جهانگیر بلکه يك کشور پر آشوب و فتنه را مبدل به يك مملکت امن و آرام کرده یـاغیانرا گوشمالی و طاغیانرا تنبیه بسزا نمود بهمین جهت باید گفت در جهاننداری و آبادی بلاد از پادشاهان نامی عالم است. در عهد او عموم اتباع قرین آسایش بوده تجارت و صنعت رونق کامل داشت. عهد او را دوره تجدید و تکمیل صنایع توان نامید. مساجد عالی و عمارات باشکوه با مراعات دقایق فن، زینت بخش اصفهان که از آن تاریخ پایتخت صفویه شده بود گردید. نه فقط اصفهان بلکه بسیاری از شهرهای ایران خاصه مشهد، اشرف، فرح آباد، اردبیل، قزوین، کاشان، استرآباد، تبریز، همدان در عهد او نهایت آباد گردید و اهالی آن ثروتمند شدند. در تمام ایران راهها، کاروانسراها و آب انبارها و قنوات ساخت و مخصوصاً راه سنگ فرش مازندران یکی از کارهای بزرگ او است.

رفتار شاه عباس بطور کلی با پیروان مذاهب مختلفه حسنه بود و اگر هم برسنیان یا برامراء عیسوی گرجستان سخت میگرفت اجرای مقاصد سیاسی را در نظر داشت و الا آن پادشاه بزرگ از هر گونه تعصب بیجای مذهبی دوری مینمود چنانکه پس از قتل با ترکان بجای بدرفتاری با ارمینان، آنها را در اطراف ایران

خاصه در اصفهان (جلفا) جای داد و از حقوق آنها بقدری حمایت نمود و باندازه‌ای در آسایش آنان بکوشید که بزودی همه متمول گشتند همچنین یکی از نواحی اصفهان را خاص زردشتیان کرد و مراعات احوال آنانرا از هر حیث بنمود و خلاصه الطاف خسروانه‌اش شامل حال عموم گردید .

شاه عباس مجرمین را سخت سیاست میکرد ولی بدون لزوم هیچگاه احدی را سیاست نکرده است . اختلاف روحانیون را که ممکن بود موجب اختلال امور شود به تدبیر و حسن خلق فرومی‌نشانند در تنظیم لشکر زحمت فراوان کشید و نفوذ رؤسای قبائل خاصه امراء قزل‌باش را بکاست و افواج شاهسون را از قبایل مختلفه ایجاد نمود .

شاهنشاه ایران با نداشتن تعصب بیجا معتقد و متدین بوده و در ترویج مذهب شیعه اثنی عشریه اقصی جهد خود را نموده است . گویند دو هفته حرم مطهر شاه ولایت را با دست خویش هر روز جاروب می کرده و پیاده از اصفهان بزیارت مشهد منورثامن الائمة علیه آلافا التحیه و الثنا مشرف شده است .

شاه عباس شخصاً شجاع و متهور بوده چنانکه وقتی پس از جنگ با چغاله‌زاده هنگام شب اسیری را نزد او آوردند و امر بکشتنش فرمود . اسیر از بیم جان دست به خنجر کرده حمله به پادشاه نمود غفلتاً چراغها خاموش گردید و امراء را خوف مستولی گشت . در آن میان شاه عباس آواز داد که آسوده باشید اورا بگرفتم . این پادشاه شجاعت را با تدبیر توأم نمود بيموقع آغاز جنگ نمی کرد و توافرت را مناسب نمیدانست شروع با مری نمینمود .

اسامی بعضی از دانشمندان آن عهد که طرف توجه آن پادشاه عالیشان گردیدند از اینقرار است : میر محمد داماد و شیخ بهاء الدین عاملی در حکمت و علوم دیگر . محمد حسین تبریزی ، میر معزی کاشانی در خوش نویسی ، مظفر علی ، زین العابدین ، صادق بك در نقاشی و مینیاتور . محتشم ، وحشی در شعر . میرزا محمد کمانچه ، استاد محمد مؤمن ، استاد شهسوار چهارتادی ، استاد معصوم کمانچه ، استاد سلطان محمد چنگی در موسیقی - حیدر ، محمد خرسند و فتحی در قصه خوانی

شاهنامه خوانی - بدیهی است تعداد دانشمندی که در آن عصر میزیسته و از لطاف خسروانه بهره‌مند می‌گشتند بیش از اینهاست و آن چند اسم فقط برای تذکر است تا معلوم شود شاه عباس در همان حال که حدود مملکت خود را از یکطرف به مرو، نسا، ایبورد و بلخ و از طرفی به نخجوان، ایران، دربند و باکو توسعه میداد در ترویج علم و کمال دقیقه‌ای فروگذاری ننموده است.

در صفحات تاریخ پرافتخار شاه عباس بزرگ چند سطر زاجع بر رفتار او با اولادش مشاهده میشود که موجب خرد گیری مورخین است و از آن جمله کشتن فرزند ارشد خود صفی میرزا و نابینا کردن فرزند دیگرش خدا بنده میرزا است - قطع است که پادشاه بزرگ و دانشمندی مانند شاه عباس بدون علت و بصرف تهمت اقدام باین اعمال ننموده و چون باطن امر بر ما مجهول است حق ایراد بر يك چنین پادشاهی که کشور ما را باوج رفعت رسانده است نداریم . علی‌ای حال شاه عباس از کشتن صفی میرزا نهایت متأثر گردید ، قتلگاه او را بست قرار داد و کسانی که در حق او سعایت کرده بودند تنبیه و مجازات نمود و از آن تاریخ همواره لباس ساده و بدون زینت می‌پوشید و هنگام نزع روان وصیت نمود پس صفی میرزا موسوم به سام میرزا را پادشاه سازند . شاه عباس در سال ۱۰۳۸ هجری بعد از چهل و دو سال سلطنت در فرح آباد مازندران بدرود حیات گفت .

شاه صفی

سام میرزا موقعی که بر تخت نشست بیش از هفده سال نداشت و نام شاه صفی بر خود گذاشت این پادشاه جوانی بود بی تجربه و ناز پرورده . تربیتی که لایق شاهزادگان است نیافته بود و از حر مسرا بر تخت سلطنت جلوس کرد . بنابراین یا بسعایت دیگران و یا در اثر خلاق و خوی خود دست ستم بگشود و ترحم بر خودی



«شاه‌صفی»

و بیگانه نمود. بسیاری از شاهزادگان و بزرگان و امراء که خدمات شایانی به قتل رسانید و از آنجمله است امام‌قلی خان حاکم فارس که در جنگها لیاقت بخرج داده در زمان شاه عباس اول جزیره هرمز را از پرتغالیها بگرفت. خلاصه ظلم و ستم شاه‌صفی از حد بگذشت. در زمان او از بکن بخراسان تاخند، قندهار بدست هندیها افتاد، عثمانیها اندیشه فتح آذربایجان نمودند ولی بواسطه شدت

سرمای رومستان و کمی آذوقه مجبور به بازگشت شدند و سواران ایرانی آنها را تعقیب کرده بسیاری از ایشان را بکشتند. در هر حال بغداد به عثمانیان واگذار شد. همچنین اهالی گیلان آغاز یاغیگری نمودند ولی بزودی رفع طغیان آنها شد. سپس قلعه ایروان بدست شاه‌صفی فتح گردید. وفات این پادشاه در سنه ۱۰۵۲ رخ داد.

شاه عباس دوم

پس از شاه‌صفی پسرش شاه‌عباس بر تخت سلطنت نشست و در آن هنگام چون بیش از ده سال از عمرش نمیگذشت وزراء امور را در دست گرفته در بستن میخانه‌ها نهایت کوشش نمودند ولی چون شاه‌عباس دوم بر شد رسید در شرب افراط کرد و حرکاتی از او سرزد که شایسته مقام سلطنت نبود. با همه این احوال این پادشاه در بسط عدل و داد جدیت نمود حکام و امرائیکه نسبت بزیردستان ظلم و اجحاف روا می‌داشتند بسختی تنبیه می‌کرد. نسبت به کلیه مذاهب بدیده احترام مینگریست

و میگفت ایمان امری است قلبی و فقط خدای تبارک و تعالی حاکم باطن است



« شاه عباس ثانی »

نه من که پادشاه ظاهرم و از این جهت تمام اتباع را بیک نظر می-نگریست و نسبت به عموم (جز در موقع مستی) رأفت می نمود . در زمان او قندهار که صفی میرزا از دست داده برد فتح شد و کوشش جهانشاه و اورنگ، زیب پادشاهان هند برای بدست آوردن آن شهر بجائی نرسید همچنین یکی از امراء ازبک امامقلی خان نام به ایران پناه آورد شاه عباس در حق او نهایت احترام را بجای آورد و جوانمردیها کرد . دیگر آنکه حکمران بلخ نادر محمد از بیم شاه جهان که طمع در ملک او نموده بود به شاه عباس پناهنده

گشت این پادشاه در حق او هم فوق العاده احسان کرد و حتی لشکری برای کمک او فرستاد . چنانکه بنظر میرسد مناسبات او با عثمانیان حسنه بود و در ایام او امنیت در مملکت حکمفرما، بازار تجارت رواج و عموم تجار و صنعتگران داخلی و خارجی فارغ البال در ایران زندگی می کردند . بطور کلی با در نظر گرفتن اعمال خوب و کردار بد او می توان گفت شاه عباس ثانی پادشاه نسبتاً خوبی بوده است . در سال ۱۰۷۸ بسرای دیگر شتافت .

شاه سلیمان

پس از شاه عباس ثانی پسر بزرگش صفی میرزا بنام شاه سلیمان بر تخت نشست و بیست و نه سال سلطنت نمود و هزار گونه بیرحمی و قساوت قلب از او سر زد . هنگام غضب یا در پایان مستی احدی از ندیمان او از جان خود ایمن نبودند. بریدن دست و گوش و بینی یا در آوردن چشم نزد او از کارهای معمولی بود و آنانکه مقرب تر بودند بیشتر دچار بلا و مصیبت می گشتند چه پس از آنکه ندیمان را به افراط در شرب تکلیف می نمود باندک خلافی تعذیب میکرد . شاه سلیمان پادشاهی بود ضعیف العقل و خوشگذران در زمان او از بکان اطراف خراسان را محل تاخت و تاز قرار دادند و سواحل بحر خزر عرصه قتل و غارت ترکان قبیچاق گردید. یکی از امرای این پادشاه که مقام وزارت را داشت **شیخ علی خان زنگنه** است که مردی بود مجرب و بادبانت. متأسفانه شاه سلیمان این وریر دانشمند را هم از خود بر نجانند. آری در دوره این پادشاه امنیت در ایران حکمفرما بود ولی این امر نتیجه هیبت سلطنت بود که از زمان شاه عباس بزرگ در قلوب اهالی جای گرفت و الایبیداد شاه سلیمان که در زمان او دولت صفویه ضعیف و روبانقرض نهاد عموم را خسته خاطر کرد و کسی رضایت نداشت. گویند این پادشاه در امور مملکت چنان لالابالی بود که وقتی خطر ترکان را باو گوشزد کردند و گفتند که چون ترکان باعیسویان اروپا صلح نموده اند عنقریب فارغ البال بایران خواهند تاخت با کمال خونسردی جواب داد اصفهان مرا بس است . باری در سنه ۱۱۰۶ شاه سلیمان بدرود حیات گفت. پس از او سلسله صفویه چنانکه خواهیم دید در آستانه انقراض قرار گرفت.

فصل دوم

سلطنت سلطان حسین

فتنه افغان و انقراض مملکت صفویه

پس از شاه سلیمان امراء دولت و خواجه سرایان برای اینکه امور کشور را بدو بخواه خویش در دست گیرند و بدون بیم ، اغراض شخصی خود را بموقع اجرا گذارند، حسین میرزارا که شاهزاده‌ای بود ضعیف‌النفس و موهوم پرست بر تخت صفویه نشاندند، سلطان حسین قلبی داشت بارأفت ولی از خصایص پادشاهی محروم بود . تحت تأثیر امراء خائن و مغرض و عالم نمایان ریاکار که هم او را مصروف به امور جزئی نمودند در آمد ، از این رو در آغاز سلطنتش اقدام به بست قرار دادن مدرسه‌ها، شکستن خمها، بستن ابواب میکرده‌ها ، رنجاندن پیروان ادیان مختلفه از عیسوی، زردشتی و غیره نمود. حتی فرق مختلفه اسلامی اذیت و آزار بسیار دیدند نزاع شیعه و سنی بالا گرفت و صوفیان مجبور به ترك دیار شدند . چه خانقاهها خراب گردید و صاحبان آنها نفی بلد شدند . ضعف در ارکان دولت رخ داد ، خدمتگذاران لایق و امراء کافی دلسرد گشتند و سلسله صعبه با قدمهای سریع روبرو و انقراض میرفت . از طرف دیگر یکقرن امنیت و پیش نیامدن حادثه مهمی پس از شاه عباس بزرگ اهالی بلاد و لشکریان راتن پرور و خوشگذران نموده بود و این هم مزید بر علت شد چنانکه لشکر افغان توانست با کمال سهولت خود را از قندهار به اصفهان رساند . توضیح این واقعه آنکه در آن اوقات قندهار جزء بلاد ایران بود و برای جلوگیری از طغیان اهالی آن حدود شده سلطان حسین

گر گین خان والی گرجستان را که بکیش اسلام در آمده بود و از امراء لایق و کافی بشمار میرفت بحکمرانی آنحدود مأمور ساخت . گر گین خان دست تعدی بهمال و جان اهالی دراز کرد و شکایت افغانان در دربار پادشاه صفوی مؤثر نیفتاد بلکه گر گین خان «میرویس» نام را که دارای حسب و نسب و از قبیلهٔ بزرگ افغان بود و سمت کلانتری قندهار را داشت دستگیر و به اصفهان فرستاد و تقاضای حبس او را نمود . میرویس که مرد زیرک و باهوشی بود و بزودی ضعف دولت صفوی و بیکفایتی سلطان حسین را بدانست و نزد او تقرب حاصل کرد و اجازهٔ زیارت بیت الله را گرفت . در این سفراز علماء بزرگ سنت فتوی گرفت که مجاربه با شیعیان موافق احکام شرع است . پس از مراجعت به اصفهان در بد گوئی از گر گین خان دقیقهٔ فرو گذاری نمود و شاه صفوی را با او بدگمان کرد تا اینکه موفق گردید مجدداً کلانتر قندهار شود . میرویس پس از ورود به قندهار بار و ساء قبایل بساخت و آنانرا بمخالفت بادولت ایران برانگیخت و فتوی علماء سنت راجحت خود قرار داد ولی در ظاهر با گر گین اظهار موافقت و دوستی میکرد تا آنکه وقتی او را دعوت نموده با همراهانش بقتل رسانید و سپاه گرجی که در آنحدود بود متفرق ساخت نصایح سلطان حسین که بتوسط محمد جامی نام و محمد خان حاکم هرات به میرویس نمود سودی، نبخشید بلکه بر جرئت و جسارت او افزود و پیغام آوران را مقید نمود . شاه سلطان حسین چاره جز جنگ ندید و بعد از تأمل بسیار خسرو خان برادرزادهٔ گر گین را بطرف قندهار فرستاد و آن شهر محاصره گردید ولی سودی حاصل نشد و مغلوب گشت همچنین میرویس لشکر دیگری را که به فرماندهی محمد رستم خان در مقابل او آمده بود شکست داد و بر اقتدارش در آنحدود افزوده گشت تا اینکه بدرود حیات گفت .

پس از او برادرش میر عبدالله جای وی نشست و مایل بود بادولت ایران از در صلح در آید ولی محمود پسر میرویس که هنگام فوت پدر هیجده سال داشت بمخالفت عم خود برخاست و او را بکشت . در همان اوقات اوضاع ایران درهم و برهم بود کردها تانزدیک اصفهان بتاخت و تاز مشغول بودند و آزاد خان ابدالی

هرات را بگرفت و صفی قلیخان که مأمور مقابله با آنان بود در جنگ با آزادخان کشته شد. همچنین عربهای عمان دست تعدی بر جزایر خلیج فارس دراز کردند. این اوضاع و احوال محمود را در اندیشه آن انداخت که قصد سایر بلاد ایران نماید و طمع در سلطنت کند. بنابراین با کمال سهولت از راه سیستان بکرمان آمد و انواع ظلم و ستم به اهالی آن حدود رواداشت یکی از سرداران نامی ایران **لطفی خان** افغان را بسختی شکست داد و آنانرا از آن شهر براند و بشیر از رفته در صدد جمع آوری لشکر گردید تا پادشاه صفوی را خدمتی لایق نماید ولی بجهاتی بزودی معزول شد و برادرش فتحعلیخان هم که سمت وزارت داشت و در دفع فتنه افغان همت میگماشت بدسیسه حکیم باشی و یکی از ملانمایان از کار بیفتاد و حتی از دیده محروم گشت.

عجب اینجاست که در آن موقع هر کس خواست خدمتی نماید از نظر شاه سلطان حسین افتاد و به قسمی دل سرد گردید که دیگر میل بخدمت نمود مثلاً والی گرجستان که در دفع لزگیها اقدام میکرد از طرف سلطان حسین با او امر شد تا دیگر در امور آنها دخالت نکند و والی قسم یاد کرد تا آن پادشاه بر تخت است دست بشمشیر نکند.

بالنتیجه لزگیها شیروان و شماخی را بگرفتند. در مقابل این حوادث سلطان حسین بدعا و انابت مشغول گردید و ملاها مردم را توبه میدادند، در بستن شرابخانه ها نهایت



«شاه سلطان حسین»

کوشش و جدیت بعمل آمد. اما محمود در سنه ۱۱۳۵ بسایست و پنجهزار مرد افغان و بلوچ مجدداً از سیستان بکرمان آمد و آن شهر را گرفت ولی از عهده تسخیر قلعه ارك آن بر نیامد.

همچنین نتوانست یزد را بتصرف در آورد و بجانب اصفهان رهسپار گشت

سلطان حسین خواست با دادن پانزده هزار تومان او را از تسخیر اصفهان منصرف نماید و محمود آنرا رد کرده و ضعف دولت صفوی را دانسته به **گلناباد** در دو فرسنگی اصفهان آمد.

پس از اختلاف بین امراء سلطان حسین بنابه سوادبید والی عربستان که امارت لشکر داشت و مرد خائنی بود تصمیم بجنگ گرفت و پنجاه هزار لشکر با بیست عراده توپ در مقابل محمود فرستاد، لشکر ایرانی دارای لباسهای فاخر بوده و اسبان آنها لگامهای زرین داشتند و وسایل راحتی آنها از هر حیث فراهم بود برعکس لشکر افغان دارای لباسهای پاره و اسبهای لاغر بودند. اوضاع لشکر ایران و افغان و جنگ گلناباد درست زمان یزدگرد سوم و سپاه ایران و جنگ قادسیه را بنظر می آورد. چه در آن اوقات هم تیرهای برهنه با سپاهیان باشکوه و جلال ایرانی برابر شدند. لشکر افغان را بیست الی چهل هزار نوشته اند و عده از زردشتیان ایران هم که از جور عالم نمایان به تنگ آمده بودند با آنها همراه گشتند با همه این احوال چنانکه ذکر شد افغانان از عهده تسخیر اراک کرمان و شهر یزد برنیامدند ولی تفاق امراء لشکر و بی نظمی امور نظام ایران در جنگ گلناباد فتح را نصیب افغانان نمود بقسمی که بانداشتن توپ از عهده مدافعه بخوبی برآمدند بلکه خود را بتوپ چیمان ایرانی رسانیده آنها را وادار کردند تا ایرانرا هدف گلوله نمایند. پس از آن محمود فرح آباد را که مستحفظین آن احضار شده بودند و بلا مانع بود بگرفت و از آنجا به جلفا آمد و آنحدود را در تصرف خود در آورد. خلاصه اصفهان محاصره شد و قصور سلطنتی و کاخهای عالی واقع در خارج از شهر بدست دشمن افتاده کاروانسرا و اصطبل گردید. دهات زیبای اطراف خراب شد در شهر قحطی سختی رخ داد گوشت اسب و الاغ هم برای خوردن پیدانمیشد حتی برگ درخت و چرم هم که چند روزی اهالی با آن اعاشه میکردند بدست نمی آمد جنازه صدها از بیچارگان که از گرسنگی جان داده بودند مناظر رقت انگیزی در کوچه و برزن تشکیل میداد.

محمود در ابتدا در میان خوف و رجاب بود زیرا با آنکه در گلناباد لشکر ایران

را دفع کرد تصور اینکه بسهولت بتواند بر اصفهان غلبه کند نمی نمود و حتی پیشنهاد صلح کرد ولی قبول نیفتاد. در یکی از قری اصفهان (اصفهانک) جمعی از سکنه اطراف گرد آمده یکمترتبه بر افغانان تاختند و بسیاری از آنان را کشند عم محمود برادر و دوپسر عمش اسیر گشته بهلاکت رسیدند. همچنین محمود سیستانی با ده هزار مرد برای استخلاص اصفهان نزدیک شهر گشت ولی محمود او را بفریفت و بحکمرانی مستقل خراسان وی را امیدوار کرده از آن خیال منصرفش نمود. قحطی در شهر روز بروز سخت تر می گردید و افغانان جسورتر میشدند اهالی بیچاره هر روز شاه را ترغیب بجنگ می کردند و از هر طرف فریاد خلق بلند گشت ولی بی کفایتی والی عربستان مانع از اقدام بجنگ گشت حتی یکی از امراء لایق احمد نام که رشادتی بخرج داده بود بروایتی مسموم گشت، وفوت او تولید یأس در دلها نمود. در آخر سلطان حسین چاره جز این ندید که با دست خویش تاج صفویه را تسلیم محمود کند بنابراین در همان اوقات با جمعی از امراء از شهر خارج شده باردوی افغان رفت و محمود را فرزند خود خوانده تخت و تاج تسلیم نمود. روز دیگر افغانان وارد پایتخت صفویه گشتند (۱۱۳۵هـ) از جنگ گلناباد تا تسلیم شدن سلطان حسین هفت ماه اصفهان محاصره بود.

محمود ابتدا خواست از روی عدل حکمرانی کند از این جهت چند روزی در آسایش حال اهالی بکوشید و کسانی که بساطت حسین خیانت کرده بودند مجازات کرد حتی املاک والی عربستان را برادر او داد و در حق پادشاه بخت برگشته صفوی نیکی نمود. برای تدبیر امور ایرانیان را با افغانان شریک کرد تا از کاردانی اهالی این مرز و بوم استفاده کرده باشد حتی نسبت باتباع دول خارجه ملاطفت نمود ولی این رفتار نیکو چندان طول نکشید و محمود مبدل بیک وحشی خونخوار گردید و علت عمده این تغییر اخلاق آن بود که محمود دچار اشکالات گشت و لایق آنکه یک چنین کشور وسیعی را اداره کند نبود. گذشته از آنکه ایرانیان در زیر بار او نرفته در فکر انتقام بودند اوضاع پریشان ایران، روس و عثمانی را ب فکر آن انداخت تا از این خوان یغمانصبی برند. لشکر امپراطور روس بداغستان آمد و در بند را بگرفت

عثمانیها بطرف همدان حرکت کردند. از طرف دیگر اهالی قزوین بر افغانان تاخته دوهزار نفر از آنانرا بکشتند و همچنین در بعض نقاط دیگر همین معامله را باین طایفه کردند. پسر عم محمود اشرف که دل خوشی از او نداشت از ایران بجانب قندهار رفت. محمود از بیم آنکه مبادا اهالی اصفهان مانند سایر نقاط بر افغانان بتازند دست ستم بگشاد و سیصد نفر از امراء ایرانرا دعوت کرده همه را بقتل رسانید و دو بیست طفل آنانرا هم از شهر بیرون برده بکشت. همچنین سه هزار نفر از قراولان سلطان حسین را بهلاکت رسانید سپس حکم کرد تا پانزده روز اصفهان را قتل عام نمودند و اموال آنانرا بیغما بردند تجار خارجه را در مضیقه انداخت و مال فراوان از آنان گرفت خلاصه بیداد محمود از حد گذشت حتی قری اطراف اصفهان ویرانه گشت چون شیراز بدست یکی از سرداران افغان فتح شد اهالی را از دم تیغ بگذراندند عدم پیشرفت محمود در بعضی نقاط مخصوصاً در یزد و کشته شدن عده ای از لشکریان او در آن حدود افغانانرا از محمود دلسرد کرد و حتی در صدد شورش برآمدند. محمود ناچار پسر عم خود اشرف پسر عبدالله را از قندهار بطلمید و و لیعهد خویش نمود. چنانکه قبلاً اشاره کردیم محمود عم خود عبدالله را کشته بود و از این سبب اشرف باطناً با او عداوت داشت و چون طرف توجه افغانان گردید محمود بکلی بیچاره شد و مبتلا بیک گونه مالیه خولیا گردید و خواست با کم خوردن غذا و ریاضت دادن نفس خویش از عالم غیب مدد طلبد ولی این اقدام او را درنده تر کرد و بسیاری از شاهزادگان صفویه را بقتل رسانید. در آخر افغانها اشرف را به سلطنت برداشتند و بروایتی محمود بامر او کشته شد (۱۱۳۷).

اشرف چون میخواست با تدبیر و حيله اساس حکمرانی خود را مستحکم نماید، در آغاز امر بنای خوش رفتاری با اصفهانیان نهاد و از اعمال محمود اظهار تنفر کرد. در آن اوقات اوضاع ایران نهایت در هم و برهم بود پسر سلطان حسین که **طهماسب میرزا** نام داشت در موقع محاصره هرات در زمان محمود از اصفهان خارج شده بود چون خبر فتح آن شهر را بدست افغانیان شنید عنوان پادشاهی بر خود نهاد و در صدد آن بود که باوا گذاشتن داغستان، شیروان، گیلان، مازندران و استراباد

بدولت روس بامساعدت روسها مجدداً پرتخت نشیند . همچنین از عثمانیها کمک خواست ولی آنان درخواست او را رد کردند . در همان اوقات عثمانیها کردستان ، ایران ، نخجوان ، مراغه ، خوی و ارمنستانرا تحت تصرف خود درآوردند . تبریزیان بانداشتن توپ درمقابل لشکر عظیم عثمانی بقدری شجاعت و دلوری بخرج دادند که نظیر آن کمتر دیده شده ولی پس از آنکه بیست هزار از دشمن را بیاک هلاکت افکندند و در کوچه و برزن شهرها آنها جنگیدند در آخر بشرط اینکه باعیال واطفال خود درامان بهاردبیل روند شهری سکنه راتسلیم نمودند باری درسال ۱۱۳۷ بین روس و عثمانی چنین اتفاق گشت که تمام ایالات سواحل دریای خزر تا ارس متعلق به روسها باشد وایالات غربی و شمال غربی درتصرف عثمانیها باقی بماند ویکدیگر را درپیشرفت این مقصود مساعدت نموده هر کس را که لایق میدانند پادشاه سایر ایالات ایران کنند . چون اشرف جای محمود نشست ومشاهده کرد که روس و عثمانی دردفع افغانها متفقند و شاید درنظر دارند طهماسب رابرتخت نشانند ازدرحیله درآمدوسفیری بهاسلامبول فرستاده جمعی از علماء سنت رابطرف خود جلب کرد که چون افغانان حکمرانی شیعه راازایران برانداخند ورایت اهل سنت برافراشند جنگ دولت عثمانی باآنان وموافقتش بادولت روسیه که حکومت نصاری است برخلاف شرع انورااست . همچنین درمیان لشکرترکان که بطرف اصفهان می آمدند اختلاف انداخت وآنانراشکست دادولی برای جلب رضایت دوات عثمانی اسپران را رها ساخت وغنائم را مسترد داشت و بالاخره خلیفه عثمانی داسرورخود شناخت ومقررداشت که کلیه بلاد ایران که در دست عثمانیان افتاده بود یعنی کردستان، خوزستان، آذربایجان وقسمتی ازعراق عجم حتی طهران متعلق به آن دولت باشد ودرمقابل این بذل و بخشش اجباری خلیفه عثمانی او را پادشاه ایران شناخت . اشرف تصورمیکرد که دیگر آسوده خاطر میتواند دربقیه ایالات ایران غیرآنچه در دست روسها افتاده بود حکمرانی کند که ناگاه مادرمهین رشیدترین فرزندان خود رابرای استخلاص ایران مأمور ساخت ودرست قدرت ازآستین نادرشاه افشار بیرون آمد دراندک مدتی نه فقط افغانانرا

بروز سیاه نشانده واز ایران براند و دست تعدی عثمانیانرا کوتاه نموده ایالات از دست رفته ایرانرا بگرفت ، بلکه دامنه فتوحات خود را تا پایتخت هند رسانید .
 میتوان گفت سلسله صفویه در زمان سلطان حسین منقرض گردید اما طهماسب میرزا که بخود لقب شاهی داده بود در فرح آباد مازندران بصرمی برد و از برای خود ترتیب درباری داده بود . فتحعلیخان قاجار برای پیشرفت منظور خویش با او اظهار همراهی میکرد و در هر حال تا طلوع کوکب نادری کاری از پیش نرفت و از آن تاریخ هم شاه طهماسب آلت دست آن سردار نامی گردید .

فصل سوم

نادرشاه افشار و اعقاب وی

نادر (ندرقلی) پسر امامقلی از قبیله افشار است. تولدش در سنه ۱۱۰۰ هجری در ایبورد (خراسان) رخ داد پدرش از پوستین دوزی تحصیل معاش می کرد و شاید نادر هم در اوایل عمر همین شغل را داشته است. نادر در ایام جوانی مصائب بیشمار دیده ورنج بسیار کشیده است ولی در هر مورد اظهار تهور و شجاعت کرده است. در سن هفده سالگی بدست ازبکان اسیر گشت و مادرش در اسارت مرد. پس از اینکه نادر خود را از قید اسارت نجات داد و بخراسان مراجعت کرد، جمعی را در اطراف خود گرد آورده دلیر یها نمود تا جلب توجه حکمران خراسان ملک محمود را کرد و در خدمت او درآمد و در جنگ با ازبکان رشادت بخرج داد و بمرتب سرداری رسید، ولی طولی نکشید که بین او و ملک محمود کدورت حاصل گشت و نادر خدمت او را ترک گفته رایت خود سری برافراشت. در آن اوقات اوضاع ایران نهایت پریشان و کشور ماعرضه تاخت و تاز افغان و روس بود. شاه طهماسب با کمال بیچارگی در فرج آباد مازندران می گذرانید و چاره جز درخواست مساعدت از این و آن نداشت. پریشانی اوضاع موجب شد که قریب سه هزار مرد در اطراف نادر گرد آمده او را سردار خود کردند. در ابتدا این سردار نامی کلات را متصرف گشت و عم خود را که حکمرانی آن حدود را داشت و در باطن با او راه خلاف می پیمود بهلاکت رسانید. همچنین ایبورد و نسا را تحت حکم خود در آورد. گرچه ملک محمود سیستانی در خراسان اقتدار کاملی داشت ولی بسیاری از نقاط آن ایالت وسیع در دست افغانان بود و نادر تصمیم گرفت از یک طرف دست محمود را از آن حدود کوتاه و

از طرفی در قلع و قمع افغانان جدیت نماید. طولی نکشید که نیشابور را بنام شاه طهماسب گرفت و خدمات او منظور نظر آن پادشاه ناکام گردیده و سیرا ملقب به



« نادر شاه افشار »

طهماسب قلیخان (غلام طهماسب) نمود . نادر صلاح چنان دانست که برای پیشرفت مقاصد خود قبلا فتحعلیخان قاجار را که زمام امور شاه طهماسب را در دست داشته و فی الحقیقه نایب السلطنه بود از میان بردارد . علیهذا وسایل قتل او را فراهم

آورد و چون از این حیث آسوده گردید مشهد را محاصره نموده آنرا از دست ملك محمود مستخلص ساخت و بتدزیج اقتدارش بجائی رسید که شاه طهماسب حکمرانی مازندران، خراسان، سیستان و کرمان را باو محول کرد و یکی از دخترهای پیلطان حسین را بنام **رضاعلی میرزا** پسر نادر داد.

پیشرفت نادر در خراسان اشرف افغان را بوحشت انداخت و متوجه خراسان شد تا شاید بتواند حریف پرزور خود را از میان بردارد. نزدیک دامغان جنگ سختی بین نادر و اشرف رخ داد (۱۱۴۱) و چنان شکستی بر افغانان وارد آمد که بسیاری از آنان در دو روز خود را از دامغان به طهران رساندند و با کمال شتاب به اصفهان رفتند. اشرف در اصفهان مشغول جمع آوری سپاه شد و نادر، شاه طهماسب را در دامغان گذاشته خود بجانب پایتخت صفویه در حرکت آمد. در **مورچه خورت** جنگ دیگری بین سپاهیان ایران و افغان رخ داد و بازم اشرف شکست فاحش خورد و چهار هزار نفر از دلیران آنها بهلاکت رسیدند و بقیه زن و بچه خود را بر شتر و قاطر سوار کرده بطرف شیراز رفتند و قبل از حرکت بامر اشرف سلطان حسین بیچاره را بکشتند.

پس از چند روز شاه طهماسب در میان هلهله شادی مردم وارد اصفهان شد. اقتدار نادر نهایت بیش از پیش گردید و برای اینکه افغانان را مستأصل ساخته از خاک ایران براند بجانب شیراز در حرکت آمد و با اینکه افغانها آبادیها را خراب کرده بودند نادر بدون قوت و وقت خود را بدشمن رسانده و برای سومین دفعه در نزدیکی استخر اشرف را بکلی مغلوب و منکوب کرد و بیست هزار نفر از سپاهیان افغان پای به گریز نهادند و حتی بعضی از آنان زن و بچه خود را برای اینکه در دست دشمن نیفتد می کشتند. روستائیان لار مقابل اشرف درآمده خزاین او را به یغما بردند. اشرف خواست بقندهار رود لیکن بلوچها سر راه او را گرفتند و در آخر سر او را بریده برای شاه طهماسب فرستادند. سایر افغانان در بیابانها بهلاکت رسیدند و عده کمی توانست خود را از دست اجل نجات داد. مقامی امن رساند و بدین ترتیب فتنه افغان پس از هشت سال فرو نشست.

چون خیال نادر از طرف افغانان آسوده گشت عزم رزم با عثمانیان نمود و آنانرا در حوالی همدان شکست داده آن نواحی را مستخلص ساخت سپس شهرهای آذربایجانرا گرفت و قصد ایروان داشت که خبر فتنه بعضی از قبایل افغان در خراسان رهسپار گشت و آن آشوب را فرونشانده هرات را گرفت (۱۱۴۳) در همان اوقات شاه طهماسب خواست اظهار لیاقتی کند و قصد محاصره ایروان کرد ولی از لشکر عثمانی بسختی شکست خورد و با آنان مصالحه ننگینی نموده ایالات ماورای رود ارس را به آنها وا گذاشت و بعضی نقاط کرمانشاه را به والی بغداد بخشید و حتی در رهاندن اسیران اقدامی ننمود. چون این اخبار به نادر رسید نهایت درهم گردید و آن معاهده را لغو دانسته سفیری به قسطنطنیه نزد محمد خامس فرستاد و بی اعتباری مصالحه نامه را اعلام داشته درخواست استرداد ایالات از دست رفته را نمود. همینکه باصفهان مراجعت کرد تصمیم خلع شاه طهماسب را نمود و وی را بخراسان تبعید کرده پسر چندماهه او را بنام عباس سوم بر تخت نشاند و خود امور لشکری و کشوری را در دست گرفت (۱۱۴۵).

پس از این قضایا بجنگ عثمانیان شتافت و بغداد را محاصره کرد احمد پاشا والی بغداد بمدافعه پرداخت. در همان احوال صد هزار مرد به فرمانفرمایی یکی از سرداران معروف ترك توپال نام در مقابل لشکر ایران آمد. نادر قسمتی از لشکر خود را بمحاصره بغداد گذاشته با قسمت دیگر به لشکر توپال حمله آورد، در کرکوک جنگ سختی رخ داد که منجر به شکست نادر گردید و لشکر او متفرق گشت. همچنین لشکری که بمحاصره بغداد اشتغال داشت رو بهزیمت نهادند (۱۱۴۶).

پس از این شکست نادر بهمدان مراجعت نموده نسبت به لشکریان خود کمال رأفت و مهربانی کرد و بجمع آوری سپاه جدید همت گماشت و بعد از سه ماه مجدداً بطرف بغداد رفته لشکر عثمانی را شکست داد باز هم توپال در مقابل او شتافت ولی در این باره فقط مغلوب و منکوب گردید بلکه سر در سر این کار نهاد. نادر حسد ویرا بلشکر گاه عثمانی فرستاد و بغداد را محاصره کرد ولی بغداد از

در مسالمت درآمده مقرر شد اوضاع سرحدی ایران و عثمانی مانند قبل از فتنه افغان باشد .

پس بدفع **محمدخان بلوچ** در فارس عزیمت نمود و چون این فتنه را فرو نشانند خبر رسید که دولت عثمانی عبدالله پاشا را در مقابل وی فرستاده است نادر بدون درنگ عزم ارمنستان و گرجستان نمود و باپانزده هزار کس هشتاد هزار یا ۱۲۰ هزار لشکر عثمانی را در آنحدود شکست داده عبدالله پاشا کشته شد فارس و ایران و کلیه شهرهائی که در آنحدود متعلق بایران بود بدست نادر افتاد (۱۱۴۸). در خلال این سنوات روسها که بعضی از ایالات بحر خزر را متصرف گشته بودند از در مسالمت درآمده بلاد ایران را تخلیه نمودند و میتوان گفت که در پایان ۱۱۴۸ بهمت نادر کلیه بلاد ایران ازدست افغان و عثمانی و روس مستخلص گشته بود .

پس از انجام این امور چون بروایتی خبر فوت عباس ثالث پسر طهماسب (که نادر او را پادشاهی برداشته بود) رسید . هنگام نوروژ نادر ترتیب جشن بزرگی در صحرای مغان داده و قریب یکصد هزار نفر از مردان لشکری و کشوری را دعوت نمود تا شخصی را که لایق میدانند بسریر سلطنت نشانند. بزرگان مملکت باتفاق او را شایسته دیهیم و تخت دانستند .

نادر پس از یکماه تأمل حاضر گردید که بسه شرط سلطنت را قبول کند. اول آنکه سلطنت در خانواده او موروثی باشد. ثانیاً هیچگونه مساعدتی باعضاء خانواده صفویه که مایل بتصاحب تاج و تختند نشود . ثالثاً سب خلفاء ثلاث متروک شود و مذهب جعفری خامس مذاهب اهل سنت گردد یعنی ایرانیان مذهب تسنن قبول کنند ولی بجای متابعت از ابوحنیفه ، شافعی ، مالکی یا حنبلی که ائمه چهار مذهب سنت اند پیروی از حضرت امام جعفر صادق نمایند و آدابیکه مخصوص شیعه است ترک کنند . یکی از علماء که خواست با این شرط سوم مخالفت کند در آن مجلس کشته شد. نادر باین هم اکتفا نکرد بلکه موقوفات روحانیون را بفتح لشکر خویش ضبط نمود و اقتدار آنها را فوق العاده محدود کرد .

خلاصه چون در ۱۱۴۸ نادر بسلطنت انتخاب گردید باصفهان آمد و بتدارک لشکر پرداخت . پس از اینکه ایل بختیاری را سخت گوسمالی داد عزم قندهار کرد و آنشهر را که دارای استحکامات متین بود از حسین خان برادر محمود بگرفت . در خلال این احوال رضاقلی میرزا پسر نادر امیر بلخ را بدستور پدر خویش که بکمک اهالی قندهار میآمد شکست فاحش داد و از جیحون گذشته از بکنرا بکلی مغلوب و منکوب کرد و قصد یخارا نمود . ولی نادر صلاح ندانست که در آن اوقات پسر خود را سرگم جنگ با ازبکان کند . بنابراین او را از پیشرفت قدغن نمود و امر بپازگشت داد . چون فراریان افغان بهندوستان پناهنده میگشتند و بیم آن میرفت که در آن حدود قدرتی بهم رسانیده اسباب زحمت فراهم نمایند نادر شاه رسولی بدربار هند فرستاد تا فراریانرا در آن مملکت راه ندهند ولی از طرف پادشاه هند نه تنها بهیچوجه جوابی نرسید بلکه رسول نادر راهم مدتی بعنوانی مختلفه اجازه رخصت نداد . بنابراین نادر بطرف کابل حرکت کرده آنشهر را بگرفت و حکمرانی ایرانرا بر رضاقلی میرزا واگذار کرده بجانب هند عزیمت نمود و در سنه ۱۱۵۱ از آب سند گذشته پیشاور ، کشمیر ، پنجاب و لاهور را بگرفت و لشکر محمد شاه را در کرنال شکست سخت داد . پادشاه هند چاره جز تسلیم شدن ندید و نادر نهایت رأفت را در حق او نموده بجانب دهلی رهسپار گشت . سپس با کمال مردانگی و مروت تاج هندوستان را به محمدشاه بخشید و جزایالاتی که یکوقت متعلق بایران بود طمع در نقاط دیگری نمود و رود سند سرحد ممالک ایران و هند گردید . محمدشاه تمام جواهر گرانها و اموال ذیقیمتی که در خزانه خود داشت و سالهای دراز پادشاهان هند جمع آوری کرده بودند تقدیم جهانگشای ایرانی نمود و سایر امراء هم آنچه اجناس نفیس داشتند نثار کردند . قیمت این اموال را از چهارصد الی هشتصد کرور تومان تخمین کرده اند ، جواهر معروف بدیای نوز و کوه نور و همچنین تخت طاوس از جمله غنائمی است که نادر بایران آورد .

شاهنشاه ایران در ابتداء با امراء و کلیه اهالی دهلی کمال رأفت رانمود بلکه جمعی از لشکریان خود را بمحافظت آنان گماشت و قدغن اکید کرد تا احدی از

سپاهیان اودست تعدی دراز نکند . ولی پس از چند روز چند نفر از مغرضین خبر فوت نادر را در افواه انداختند و عوام دست از آستین جهالت بدر آورده بر مستحفظین ایرانی خود تاختند و بسیاری را بکشتند .

پیغام نادر باهالی سودی نبخشید و چون آتش فتنه بالا گرفت روز دیگر نادر در وسط شهر آمد و چون نمی خواست بهیچ وجه ظلم و ستمی نماید آغاز سخن کرد ناگهان تیر تفنگی بجانب او انداختند . گرچه تیر خطا رفت ولی آتش غضب نادر برافروخت و حکم بقتل عام داد بنا بر این در همان روز تا سه ساعت بعد از ظهر سپاهیان ایرانی شمشیر بیدریغ کشیده خرمن عمرا هالی را بباد فنا دادند .

گویند در آن واقعه یکصد و ده هزار نفر کشته شد ولی آنچه بنظر صحیح می آید قول یکی از مورخین هندوستانی است که مینویسد بیش از ده هزار نفر به قتل نرسید .

در آخر محمد شاه نزد نادر رفته درخواست شفاعت کرد و فوراً بامر پادشاه ایران لشکریان تیغ در نیام کردند . خلاصه نادر پس از پنج ماه و هشت روز اقامت در دهلی عزم مراجعت کرد . فیلهای بسیار و جمعی از صنعتگران و مطربان و مغنیان را بمملکت خود آورد و سه سال مالیات ایران را ببخشید و بلدشکر نهایت رأفت نمود . پس از فتح سند نادر چند وقتی در هرات صرف کرد و آوازه اقتدارش در اطراف منتشر گشت^۱ . چون در غیاب او امیر بخارا از حدود خود تجاوز نموده بود در صدد عبور از جیحون و گوشمالی ابوالفیض خان حکمران آن حدود بر آمد ولی همینکه از آن رود عظیم عبور کرد و نزدیک بخارا رسید ابوالفیض خان چاره جز تسلیم شدن ندید و باردوی نادر آمده مورد عنایات او واقع گشت و جیحون حد بین دو مملکت گردید . از آنجا نادر بطرف خوارزم رفت و حکمران آن ولایت را دستگیر کرده بکشت (۱۱۵۳ هـ) . سپس به کلات رفته خزائن خود را در آنجا جای داد و در تعمیر استحکامات آن کوشش نمود . همچنین از کلات بمشهد که پایتخت خود کرده بود

۱- در غیاب نادر رضاقلی میرزا شاه طهماسب صفوی را از میان برداشت .

رهسپار گشت و چند ماهی براحت گذرانید و بعد بگوشمالی لز گیها که برادر نادر ابراهیم خان را کشته بودند همت گماشت .

تا این تاریخ ایرادی بر اعمال نادر نتوان گرفت و میتوان او را یکی از بزرگترین سرداران عالم دانست که با ضرب شمشیر و حسن تدبیر در مدت قلیل میهن خود را از تعدیات ملل بیگانه نجات داده ممالک وسیعی را فتح نمود . نادر پادشاهی بود مآل بین و عاقبت اندیش، در فتح ممالک بیگانه طریق حزم از دست نمیداد و چون میدانست اداره کردن ممالک وسیع و حکمرانی نمودن بر ملل مختلفه که از حیث زبان ، عادات و آداب از یکدیگر متمایزند امری است بس دشوار، بنابراین خسرو انوشیروان که بر ای کشور خود حدی قائل شده بود و بگرفتن خسارت جنگ و غنیمت اکتفا می کرد، نادر هم فلات ایران را کشور خود دانسته طمع در سایر ممالک نمی نمود. هیچیک از جنگهای این پادشاه بدون سبب و جهت و فقط از برای تسکین حسن جنگجویی نبوده . جنگهای او با افغان و عثمانی برای استخلاص وطن است و رفتن او بجانب هندوستان نتیجه قصور محمد شاه است که افغانان را در مملکت خود راه داده و مراسلات عدیده نادر را بی جواب گذاشته، همچنین اندیشه رزم او با امیر بخارا و جنگیدن با والی خوارزم برای حفظ حدود و ثغور ایران و مصون داشتن این ملک از شر آنان بوده است. نادر بهیچوجه میل بخونریزی و اذیت و آزار نداشت علت قتل عام دهلی نگاشته شد و نادر اقصی جهد خود را نمود که فتنه دهلی را بآرامی فرو نشانند، در هر حال نادر یکی از پادشاهان جهانگیر و باتدبیر است که در این ملک حکم فرمائی کرده است .

متأسفانه این پادشاه بزرگ در اواخر عمر تغییر حال داد. در حین عزیمت او بداعستان و تنبیه لز گیها در جنگل مازندران گلوله ای بروی اصابت کرده دست چپش را مجروح نمود .

نادر به پسر رشید خود در ضاقلی میرزا بد گمان گردید و چون در جنگ بالز گیها هم پیشرفتی حاصل ننمود و روسها هم از بیم آنکه مبادا نادر بنای تاخت و تاز در خاک آنها نهد با آن قبایل همراهی میکردند بر سوء خلق نادر افزوده گشت و تصوراتی

راجع به پسر خود نموده اورا از دیده نایبنا ساخت . بعد از این کرده پشیمان گشت و این واقعه در اخلاق او تأثیر عظیم بخشید و نسبت بهمه بدگمان شده سفاکی و بیرحمی پیشه کرد . جنگهای او با عثمانیان مانند سابق چندان درخشان نبود و اقدامش در سنه ۱۱۵۶ برای تسخیر موصل بجائی نرسید . آتش فتنه‌های فارس و شیروان را که در همان اوقات رخ داده بود باخون اهالی فرو نشانند و در سال ۱۱۵۷ یاغیان قاجار را در استرآباد شکست فاحش داد .

سال بعد در ایروان جنگی بین او و لشکر عثمانی رخ داد و چون سردار عثمانی فرار اختیار کرد شکست فاحشی بر لشکر ترك وارد آمد و عثمانیان مجبور گردیدند بدلخواه نادر معاهده منعقد نمایند . در ۱۱۵۹ نادر بکرمان رفته تا توانست جور و اجحاف و قتل و غارت نمود از آنجا بمشهد آمد و همچنان دست تعدی گشوده داشت و باندك نامالیمی امر بکشتن بیگناهان میداد و مانند تیمور از سرها مناره میساخت . نادر از افسران ایرانی خود بیمناک بوده و از اهالی ایران سوءظن داشت چه میدانست حرکات ناهنجار او در آن چند سال و مخصوصاً طرفداری از مذاهب سنت ایرانیان را دل آزرده کرده است .

بنابر این در سنه ۱۱۶۰ تصمیم گرفت که بتوسط ترکمنان ، ازبکان و افغانان که همه از اهل تسنن بودند کلیه صاحبمنصبان و سربازان ایرانی خود را قطع حیات کند . یکی از غلامان گرجی نقشه او را به بعضی از امراء اطلاع داد . بنابراین در همان سال در فتح آباد قوچان چند نفر از رؤساء همدست گردیده و شبانه داخل خیمه او شده و ویرا بقتل رساندند .

چنانکه در چند سطر فوق اشاره کردیم ، نادر قبل آنکه تغییر اخلاق دهد یعنی تا پنجسال قبل از فوتش با کمال متانت و عقل و درایت حکمرانی نموده ایرانرا باوج اقتدار و عظمت رسانید ، ولی حرکات ناهنجار او آخر عمرش لکه بزرگی است در تاریخ درخشان این سردار نامی معین تا آخر عمر این مرد بزرگ از خیال ترقی ایران منصرف نگردید و مخصوصاً در رواج تجارت کوشش نمود و قصد آن کرد تا در بحر خزر و خلیج فارس ایجاد سفاین تجارتي نماید و برای این مقصود

اقداماتی نمود. خلاصه نادر ایرانرا نجات داد، اهالیش را بواسطه غنائم جنگی ثروتمند گردانید، ضرب دست ایرانیان را بادی دیگر بملل همجوار بنمود، در ترویج تجارت و آبادی میهن بکوشید و اگر چندسالی بواسطه پریشانی حال ظلم و جور نموده ایرانیان هیچگاه نباید خدمات آن سردار بزرگ را از نظر محو سازند.

جانشینان نادر در خراسان

بعد از نادر بن افراد لشکر او یعنی ایرانیان از یکطرف و احمد ابدالی افغان و افواج از بک از طرف دیگر نزاع رخ داد. در آخر احمد ابدالی بجانب افغانستان رفته قندهار و بعد هرات را گرفته اساس استقلال نهاد. اما در ایران بتدریج در هر گوشه ای مدعی پیدا گشت و از هر طرف آوازه ای بلند گشت. چنانکه محمد حسن قاجار در استرآباد و مازندران رایت خود سری بر افراشت و آزادخان افغان یکی از سرداران نادر آذربایجانرا در قبضه تصرف خود در آورد. همچنین هدایت الله خان در گیلان کاربکام خویش کرد و هر اقلیوس در گرجستان لوای استقلال بر افراشت و طولی نکشید که قسمت مهمی از ممالک ایران بدست زندیه افتاد. در خراسان امرائیکه باعث قتل نادر گشتند برادرزاده او علیقلی خانرا بسطنت برداشتند. و او هم بنام **عادلشاه** یا **علیشاه** بر تخت نشسته، برای جلب قلوب دست بتبذیر نهاد و خزاین نادر را در کلات متصرف گشته تا آنجا که توانست آنها را برباد داد. برای اینکه در آن حدود رقیبی نداشته باشد فرزند و فرزندزادگان نادر را بقتل رسانید و فقط شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا که در آن هنگام چهار سال داشت باقی گذاشت. با همه این احوال سلطنت علیشاه چندان طول نکشید برادرش **ابراهیم خان** بر او بشورید و وی را دستگیر کرده از دیده ناپینایش ساخت. ابراهیم شاه هم بدست لشکر خود کشته شد و **شاهرخ** که از طرف مادر نسبش بسطنت حسین صفوی میرسید پادشاه گشت. **میرزا سید محمد** نام با او بمخالفت برخاست شاهرخ را ناپینا کرده در صدر آن برآمد که بنام **سلیمان شاه** تخت و تاج را تصاحب کند. ولی شاهرخ

بمساعدت یکی از سرداران یوسف‌علی نام مجدداً بر تخت تکیه زد و سلیمان شاه کشته شد. دوسردار دیگر جعفر و میرعالم متحد گشته و یوسف‌علی را مغلوب و مقتول نموده شاهرخ را بزندان افکندند. در آن هرج و مرج احمدخان ابدالی (افغان) که در افغانستان قدرتی بهمرسانیده بود لشکر بهخراسان کشیده میرعالم را بکشت ولی صلاح چنان دانست که ایالت خراسان در دست احفاد نادر باقی ماند. بنابراین شاهرخ را پادشاه آنحدود کرد بعد از شاهرخ پسر او نادر میرزا امارت خراسانرا داشت و اوضاع بدین منوال بود تا اینکه فتحعلیشاه در سنه ۱۲۱۸ نادر میرزا را از میان برداشت و به حکمرانی سلسله افشاریه در خراسان خاتمه داد.

فصل چهارم

کریمخان زند و جانشینان او

در فصل گذشته اشاره کردیم که بعد از نادرشاه افشار اوضاع ایران پریشان گردیده و رشته وحدت سیاسی مملکت از یکدیگر بگسیخت . محمد حسنخان قاجار در استراباد و مازندران ، آزادخان افغان در آذربایجان ، هراکلیوس در گرجستان ، هدایت الله خان در گیلان و بالاخره احمد خان ابدالی در افغانستان و قسمتی از خراسان لوای استقلال برافراشتند . در همان اوقات در اصفهان وقایعی رخ داد که موجب طلوع کوکب کریم خان زند گردید .

طایفه زندیه مدتها در اطراف ملایر سکونت داشته و نادرشاه افشار جماعتی از آنرا بخراسان کوچ داد . در زمان علیشاه افشار کریم خان که در زمره سپاهیان نادر بود و وسایل مراجعت آنطایفه را بموطن اصلی خود فراهم کرد و بواسطه حسن خلق و کردار پسندیده طرف توجه خویش و بیگانه واقع گشت .

ابوالفتح خان بختیاری که از جانب شاهرخ افشار حکمرانی اصفهان را داشت پریشانی اوضاع ایرانرا غنیمت شمرده در آنحدود بدلخواه خود رفتار میکرد . بنابراین علیمردانخان بختیاری بر او بشورید و بین آنان کار بمحاربه کشید . در آخر علیمردان خان با کریمخان زند متحد گردیده ابوتراب نامی را از اولاد صفویه بسلطنت برداشتند و خود زمام امور را در دست گرفتند .

کریم خان در جلفا اقامت کرد و بقدری نسبت باهالی رفت و مهربانی نمود که موجب حسد علیمردانخان گردید و مخالفت بمحاربت کشید در آخر کریم خان فائق آمده و خصم را از میدان بدر کرده با کمال استقلال زمام امور صفحات

جنوب ایرانرا در دست گرفت. ولی هیچگاه عنوان پادشاهی بر خود ننهاد و خویشتن را وکیل‌الرعا یا میخواند.

کریم خان در تمام مدت حکمرانی خود، گستردن بساط عدل و داد و دلجوئی



« کریم خان زند »

از اهالی و فراهم نمودن وسایل آسایش آنان جهد بلیغ نمود . شیوهٔ مردی و مردانگی را بهیچ وجه از دست نداد و بجاه و جلال فریفته نگردید. با انواع احسان و الطاف ملوکانه صید دل اتباع می نمود . بقسمی که نه فقط مسلمانان بلکه ارامنه و سایر عیسویان را هم رهین مراحم خود ساخت، جوانمردی، مروت، انصاف و گذشت جبلی او بود . راست میگفت و همواره طریق راستی می پیمود حتی دشمنان بقول او اعتماد داشتند و در پناهش با آسایش میزیستند. از خونریزی

تفر داشت و بدشمن مغلوب رأفت می آورد . نصب العین کریم خان و منتهی آمال او این بود که عموم اتباع خوش باشند و بخوشی زندگانی کنند .

پیشرفت کریم خان بیشتر بواسطهٔ صفات پسندیده اش بود . چه اهالی او را دوست میداشتند و با او از دل و جان مساعدت میکردند .

حکمران زند در مقابل خود دو دشمن قوی داشت یکی آزادخان افغان و دیگری محمد حسن خان قاجار . نزدیک قزوین جنگی بین آزاد خان و کریم خان رخ داد و چنان شکستی بر کریم خان وارد آمد که مجبور شد اصفهان و حتی

شیراز را رها کرده بجانب کوه کیلویه برود . ولی بزودی شکست خود را جبران کرد و در کمارج که راهی است نهایت باریک و واقع در کمر کوه، با آزاد خان مصاف داده بکلی او را از پای در آورد و حتی گویند از لشکر بان او کمتر کسی توانست جان سلامت دربرد (۱۱۶۷) . مجدداً شیراز بدست حکمران زند افتاد اما آزاد خان از والی بغداد و حکمران گرجستان مساعدت خواست و مسئولش مقرون باجابت نگردیده ناچار بکریم خان پناه آورد و این مرد بزرگ بقدری بخصم خود رأفت نمود که او را شرمنده ساخت و از دوستان صمیمی گردید .



« آزاد خان - کریم خان زند - ابراهیم خان »

اما بزرگترین دشمن کریم خان محمد حسنخان قاجار بود که اقتداری در حدود مازندران و استرآباد داشت و حتی احمد خان ابدالی و آزاد خان افغان را شکست داده آذربایجان را جزء متصرفات خود نمود . باری محمد حسنخان بجانب اصفهان حرکت کرد و آن شهر را بگرفت ، سپس باسی هزار مرد شیراز را محاصره نمود طرفداری اهالی شیراز از کریمخان ، شجاعت شیخ علیجان زند و فداکاری ساکنین قراء و دهات اطراف شیراز که خرمنهار آتش زده باعیال و اطفال خویش بکوهستانها رفتند ، خیالات محمد حسنخان را نقش بر آب کرد تا اینکه

بسیاری از لشکریانش از اطراف او متفرق گشتند و مجبور گردیدند ترک محاصره گوید. محمد حسنخان خسته خاطر بمازندران رفت و کریمخان وارد اصفهان گشته اهالی باشوق و شعف از او پذیرائی کردند. سپس شیخ علیخان مأمور به تعاقب محمد حسنخان گردید و نفاق و وقبیلۀ قاجاریه بایکدیگر موجب اختلال امورخان قاجار شد، و در آخر از شیخعلیخان شکست خورده خواست فرار کند، ولی از اسب بیفباد و تا خواست چاره کند یکی از امرای قاجار که مخالف او بود کارش را ساخت (۱۱۷۲). شیخ علیخان سراورا برای کریمخان در طهران فرستاد و وکیل-الرعایا نسبت بسرآن مقتول نهایت احترام رابجا آورد و امر داد تا آنرا با گلاب بشستند و عزا گرفت. سپس دستور داد تا در مقبره بزرگان قاجاریه در استراباد با بدنش یکجا بخاک سپارند. پس از این فتح ایالات مازندران، گیلان و آذربایجان در قلمرو حکمرانی کریم خان درآمد و فتنه فتحعلی خان افشار در آذربایجان بزودی رفع شد. اما آقا محمد خان قاجار پسر محمد حسن خان مشمول عنایات کریم خان گردید و حسینقلی خان برادر آقا محمد خان از طرف حکمفرمای زند حاکم دامغان شد. بطور کلی کریم خان نسبت بقاجاریه که بررگترین دشمنان او بودند، ظلم و ستم روانداشت، بلکه خواست بوسیله مزاجت با دختر محمد حسنخان رشته مودت و الفت را مستحکم نماید، ولی حسینقلی خان قاجار علم مخالفت برافراشت و در دامغان فتنه ای برپا کرد. کریمخان - زکیشان را در مقابل او فرستاد و حسینقلی خان چاره جز فرار ندید و بدست ترکمنان کشته شد.

دیگر از وقایع ایام کریمخان گوشمالی عربهای مقیم ساحل خلیج فارس و فتح بصره است. صادق خان برادر کریمخان با پنجاه هزار نفر مأمور تسخیر آن شهر شدند و پس از سیزده ماه محاصره سلیمان آقا حکمران بصره مجبور گردید شهر را تسلیم نماید (۱۱۹۰).

علت جنگ با عثمانیان این بود که اولاً والی بغداد نسبت بزوارعتبات غالیات ستم روا داشته از آنان باج می گرفت. دیگر آنکه امام مسقط را مساعدت نموده مانع از آن شده بود که ایرانیان عمان را فتح کنند، همچنین نسبت به تجار ایرانی

اجحاف می کرد. با اینکه هنگام محاصره بصره والی بغداد بامر سلطان عثمانی کشته شد، معذک کریم خان دست از تعقیب خیال خود برنداشت. ولی پس از فتح بصره اجل کریم خان را مهلت نداد که مقصود خود را پایان رساند و در سنه ۱۱۹۳ بجهان باقی شتافت.

اکثر بلاد ایران که در قلمرو حکمرانی کریم خان بوده معمور و آباد گردید و مخصوصاً شیراز که پایتخت خود ساخته بود نهایت باشکوه و ابنیه زیبائی در آنجا برپا شد. ولی آنچه کریم خان را محبوب کرده و مهر او را در قلوب جای داده رأفت، مهربانی، عدالت و انصاف اوست که حتی نسبت بخصم خود هم جوانمرد و با مروت بوده است.

جانشینان کریم خان زند

قبل از آنکه بشرح حال جانشینان کریم خان پردازیم، لازم است اشاره شود که آقا محمدخان قاجار که مدتها در شیراز نزد وکیل الرعایا بسر میبرد و همواره مترصد فوت او بود چون خبر رحلتش بشنید از شیراز فرار کرده با کمال شتاب خود را به اصفهان و ورامین رسانید. سپس به مازندران رفته و با بعضی از امراء و اعیان قاجار همدست گشته رأیت مخالفت افراشت و دعوی سلطنت نمود.

اما پس از کریم خان بین اقارب او کار بنفاق و جدال کشید. در ابتدا زکیخان برادر مادری او زمام امور را در دست گرفت و بعد صلاح چنان دانست که سلطنت را بنام ابوالفتح خان که هنوز بسن رشد نرسیده بود نماید و خود از طرف او مالک الرقاب گردد.

از طرف دیگر برادر کریم خان **صادق خان** فاتح بصره چون مرگ برادر را بشنید بطرف شیراز حرکت کرد. زکیخان بنای استبداد را گذاشته ابوالفتح خانرا بتصور اینکه با صادق خان همدست است، با جمعی دیگر مجبوس ساخت. و پسردیگر کریم خان یعنی محمد علی خانرا بر تخت نشاند. در آخر صادق خان مجبور گردید بطرف کرمان فرار کند. ولی طولی نکشید که **علیمرادخان** خواهر-

زادهٔ زکیخان که در طهران مأمور جلوگیری از آقا محمدخان بود بمخالفت برخاست و حکمران اصفهان از بیم او پا بگریزنهاد .

زکیخان ترتیب لشکر داده بطرف اصفهان حرکت نمود ولی در « یزدخواست » بواسطهٔ اعمال ناشایسته اش بدست قراولان مافی کشته شد . اقدام علیمرادخان بنام ابوالفتح خان پسر کریمخان زند بود و چون زکیخان بدیار دیگر شتافت ابوالفتح خان در ۱۱۹۳ در شیراز بحکمرانی پرداخت و علیمرادخان از طرف او بجنگ ذوالفقارخان خسته شتافت .

در همان احوال صادق خان بشیراز آمد و بعد از مدتی ابوالفتح خانرا گرفته از دیده نابینا ساخت و حکمرانرا مخصوص خویش کرد و پسر خود **جعفرخان** را به اصفهان فرستاد .

همینکه این اخبار در طهران بسمع علیمرادخان رسید ، خود را ییادشاه نامیده بجانب اصفهان آمد وجعفرخان بشیراز بگریخت . جنگی بین علی نقی خان وحسنخان پسران صادق خان با علیمرادخان دست داد ومنجر بهزیمت علیمرادخان گردید و بجانب همدان گریخت . ولی این مرد دلیر دست از اقدامات خود برنداشت و چندین جنگ بین او ولشکریان صادقخان رخ داد . تا در آخر شیراز بدست او افتاد وبغیر از جعفرخان که با او باطناً همدست بود، صادقخان وفرزندان اورا بقتل رسانید . سپس همدان را پایتخت خود کرد و بدفع آقامحمدخان قاجار همت گماشت ولی جعفرخان که در آن هنگام حکمران خسته بود یافی گشت و قصد اصفهان نمود . علیمرادخان با شدت مرض در مقابل او شتافت و در مورچه خورت در سنهٔ ۱۱۹۹ هجری وفات کرد . بطورکلی علیمرادخان سردار دلیر ، عاقل و با کفایت بوده آقامحمدخان قاجار از او حساب میبرد وانتظار مرگ اورا داشت ، تا بطرف عراق حرکت نماید .

خلاصه **جعفرخان** باصفهان آمد . ولی چون خبر نزدیک شدن آقا محمدخانرا بشنید بشیراز گریخت و چون **حاج ابراهیم** نام اهالی را بحکمرانی او ترغیب وتحریص میکرد ووسایل اقامتش را درشیراز فراهم میساخت ، ازاینجهت

بسمت کلانتری فارس معین شد. در زمان جعفرخان تقریباً تمام عراق بدست آقا محمدخان افتاد و فتنه‌هایی در سایر نقاط رخ داد. جعفرخان مردی بود ضعیف. النفس و بی‌تدبیر ولی در مدتی که امور در دست میرزا حسین پدمیرزا بزرگ معروف به قائم مقام بود بارعایا بعدل و داد رفتار میشد. علی‌ای حال جعفرخان نسبت به جمعی از متنفذین غدر کرده آنها را بزندان افکند و این امر موجب شد که آن بزرگان بایکدیگر همدست گردیده ویرا بکشند (۱۲۰۳). مرادخان پادشاه گشت. حکمرانی این شخص پیش از چندماه طول نکشید و دچار لطفعلی-خان پهلوان معروف زند گردید.

لطفعلیخان زند و انقراض سلسله زندیه

یکی از دلیران ناکام ایران که در شجاعت و تهور و جلالت و رشادت ثانی جلال‌الدین خوارزمشاه و بزرگتر از منصور آل مظفر است، لطفعلی خان پسر جعفرخان زند است که باوجود دلوریها و رشادتهایی که موجب حیرت و تعجب خودی و بیگانه گردید، زبون روزگار غدار شد. راجع باین شهسوار ایرانی یکی از نویسندگان سیاستمدار خارجی چنین می‌نگارد:

« از خوانندگان پوزش می‌طلبم که بیش از معمول راجع به سلطنت و بدبختیهای لطفعلیخان اصیل قلمفرسائی می‌شود هنگامی که تخت پادشاهی بوجود او آراسته بود، اینجانب مورد لطف عظیم و توجهات او واقع گردیده و یکوقت هم موقعیکه فراری بود افتخار آن دارم که زیر خیمه محقری در روی جل اسب با او جلیس و همصحبت گشتم. صفات حسنه‌اش ویرا محبوب عموم اتباعش کرده بود، تهور، ثبات، شجاعت و قابلیتی که هنگام واژگونی بخت از خود ابراز داشته موضوع منظومه و تصنیف‌هایی است، که شاید تازبان فارسی باقی است آن اشعار پایدار بماند. در ایام کمر وائیش دارای اخلاق انسانی، مهربان و ملایم بوده و در موقع مصایب‌تا

آنحد که طبیعت بشر تحمل تواند کرد بزرگواری، جدیت، وقار خونسردی و عزم راسخ داشته است. حال عاقبت يك چنین وجود اصیل و شریفی بجائی منجر شود که نسبت بشخص او اعمالی مرتکب شوند، که بدن هر شنونده را بلرزه در اندازد. وهمچنین پسرش را خصی نمایند و دخترانش را بجبر در ازدواج اراذل ناس درآوردند و زوجه‌اش را هتك احترام کنند، از احکام قضا و قدر است. که گرچه ما حق اعتراض نداریم ولی می‌توانیم از جریان آن تعجب کنیم.

چند سطر فوق‌بهترین شهادتی است که یکنفر بیگانه راجع باحوال و اعمال لطفعلیخان داده. ومورخین زمان قاجاریه هم نتوانستند رشادت او را منکر شوند و حتی آقامحمدخان قاجار هم اعتراف به شجاعت و تهور اوداشته. چنانکه وقتی خبر دادند که در یکشب از برای باباخان (فتحعلیشاه) چند پسر بوجود آمده گفت ایکاش که در میان آنان یکنفر مانند لطفعلیخان پیدا شود!

لطفعلیخان قریت بیست‌سال داشت که جعفرخان کشته شد، وباصغرسن در ایام حیات پدرش در رزم با دشمنان رشادت بخرج داده و در فنون جنگ و امور کشوری خبیر وبصیر بوده وتجارب وافری داشته است. حسن‌صورت و اندام متناسب و اخلاق حمیده‌اش از هر حیث او را برارنده دیهم و تخت مینمود.

هنگام قتل جعفرخان- لطفعلیخان در کرمان میگذرانید و چون آنخبر بشنید و دانست که شیراز از دست رفت، بجانب بوشهر در حرکت آمد و لشکرقلیلی فراهم کرده قصد شیراز کرد. و بامساعدت حاج ابراهیم کلانتر وارد آنشهر شده مرادخانرا بقتل رسانید. ولی آثار جوانی وغرور سلطنت از اعمال و رفتار پهلوان زند هویدا بود. چنانکه بیهوده قصد محاصره کرمان که حاکم آن از در اطاعت درآمد بود کرد و همچنین وسایل رنجش خاطر حاج ابراهیم کلانتر را که نفوذی عظیم داشت فراهم ساخت. کلانتر هم باطناً با آقا محمدخان قاجار که بزرگترین دشمن خانواده زندیه بود همدست گردید و چون لطفعلی خان بطرف اصفهان حرکت کرد، حاج ابراهیم امرای طرفدار او را گرفته بعضی را بکشت و از اهالی شهر فوجی ترتیب داده شیراز را در تصرف خویش درآورد. ازطرف دیگر برادر خود

را که در اردوی لطفعلی خان بود از قضیه آگاه ساخت و قبل از آنکه زندیان با لشکر قاجاریه که در قمشه بسرمداری باباخان (فتحعلیشاه) اقامت داشتند مصاف دهند، لشکر از اطراف لطفعلیخان پراکنده گشت. ناچار با عدهٔ قلیل بشیراز مراجعت کرد و آنرا محاصره نمود. ولی حاج ابراهیم عده‌ای را که در اطراف لطفعلیخان بودند تهدید کرد که زن و بچهٔ آنها را درشیراز اسیر خواهد ساخت. بنابراین آنها هم پی کار خود رفتند و لطفعلیخان با چهار یا پنج نفر ببندر ریک رفته لشکر قلیلی فراهم ساخت و پس از شکست شیخ بوشهر و مغلوب کردن رضاقلیخان کازرونی بدون توپ و تفنگ بمحاصرهٔ شیراز پرداخت. حاج ابراهیم با کمال تدبیر افراد ایلات مهیم شهر را که طرفدار زندیه بودند خلع سلاح کرد و آقامحمد خان را ترغیب و تشویق بگرفتن شیراز نمود. و او هم لشکری بریاست مصطفی قلیخان بدانصوب فرستاد و لطفعلیخان آن لشکر را شکست فاحش داد. باردیگر لشکری، بسرمداری جانمحمدخان و رضاقلیخان برسید و بالشکریان شیراز همدست گردید. باز هم پهلوان زند آن لشکر را که ده مقابل افراد سپاه او بود از پای در آورد و رضاقلی خان اسیر گشت.

چون این اخبار بسمع آقامحمد خان رسید، با سی هزار مرد جنگی و تجهیزات کامل و با کمال احتیاط و حزم در حرکت آمد و در حدود فارس رسید. لطفعلیخان از فزونی لشکر خصم اندیشه در دل راه نداده با عدهٔ بسیار قلیلی که بعضی پانصد الی ششصد نفر نوشته‌اند و در هر حال از هزار نفر تجاوز نمی‌کرده است مردانه برسی هزار نفر زد و دلاوریها کرد.

طلایهٔ لشکر خصم از پای درآمد و زندیان تا وسط اردوی دشمن رسیدند همهٔ غریبی بلند شد، رعب در دل اتباع آقا محمد خان جای گرفته آن لشکر عظیم پراکنده گشت و لطفعلیخان تا نزدیک خیمهٔ آقا محمد خان رسید. ولی چون بخت از آنجوان دلیر برگشته بود، یکی از امراء **میرزا فتح الله** نام یا از روی جهالت و یا از باب خیانت به لطفعلیخان گوشزد کرد که آقامحمد خان فرار کرده و بهتر آنست که دست از کارزار بردارند مبادا جواهر خصم در دست سپاهیان افتد. لطفعلیخان

کلام اورامسموع داشت و بجای اینکه کاردشمن را در همان شب بسازد امر داد تا دست از محاربه بدارند. هنگام صبح معلوم شد که آقامحمد خان فرار نکرده است ولی دیگر چاره‌ای نبود و در مقابل آن لشکر انبوه لطفعلیخان مجبور به فرار شد (۶۱۲هـ) و بکرمان رفت و مشغول جمع آوری سپاه شد.

آقامحمد خان وارد شیراز گردید و بدفع لطفعلیخان فوجی رامأمور ساخت چند نفری که در اطراف لطفعلیخان بودند پراکنده گشتند و او مجبور شد بخراسان رود. حاکم طبس دوست سوار باو داد و او هم با این چند نفر بجانب یزد حرکت کرد و لشکر علی نقی نام را شکست داده ابرقورا بگرفت و در اندک مدتی افراد لشکرش بهزار و پانصد نفر رسیده دارا بچرد را محاصره کرد. ولی بواسطه کثرت لشکر خصم کاری از پیش نرفت و مجدداً به طبس شتافت. اما امرای نرماشیر او را نزد خود دعوت کرده خدمتش را عهده دار گشتند، لطفعلی خان بآنحدود رفته با افراد معدودی بکرمان حمله آورد و با کمال رشادت و جلالت آنشهر را بگرفت و بسیاری از لشکر خصم را به هلاکت رسانید و نام شاهی بخود نهاد.

آقامحمد خان با تمام لشکر خود در مقابل حریر دلیر و بخت برگشته خود شتافت. فزونی لشکر خصم شجاعت لطفعلیخان را متزلزل ن ساخت و مردانه بمدافعه پرداخت و کرد آنچه دشمن را بحیرت انداخت. ولی پس از چهار ماه محاصره يك فوج از پیادگان او بعضی از برجهار اتسلیم دشمن کردند و سه هزار نفر از آنان ناگهان داخل شهر شدند. چون لطفعلیخان از قضیه آگاه گردید بقدری پافشاری نمود و بحدی کوشش و جدیت کرد تا آنکه روز روشن را بر دشمن مانند شب تیره ساحت و آنها را از قلعه خارج نمود.

پس از این فتح نمایان طولی نکشید نجفقلیخان نام که محل اعتمادوی بود بر ولینعمت خیانت ورزید و بادشمن همدست گردیده دروازه ارك را بر روی خصم بگشود، و دوازده هزار نفر از لشکریان آقامحمد خان بشهر ریخته و بقیه در اطراف حاضر بامداد گشتند. عزم وثبات لطفعلیخان و رشادت او در آن موقع بتحریر نیاید،

مانند شیرغصبناک ازهرسوی حمله می آورد تا آنکه یارانش کشته شدند و جای فرار نماند .

آقامحمد خان امردادتالشکریان در اطراف کرمان صفزندان و از فرار پهلوان ناکام جلو گیری کنند ، ولی لطفعلیخان نه آنمرد بود که او را بزور و غلبه گرفت ، چه همینکه دید راه ازهرسوی مسدود است تاغروب آفتاب بادشمن بجنگید و هنگام شب باسه نفر خود را بسپاه دشمن زده و از میان آنان عبور کرده به نرماشیر رفت . چون آقامحمد خان از فرار او واقف گشت ، نائره غضبش مشتعل گردید . زنان اهالی کرمانرا به سپاهیان خود داد و اطفال آنها را باسارت برده چند من چشم از مردان آنحدود بدر آورد و چندین هزار نفر را قتل عام کرد . بقسمیکه دست سپاهیان از کار بازمانده و کرمان ویرانه گردید !

اما لطفعلیخان چون به نرماشیر رسید ، در ابتدا حاکم آنحدود قدومش را گرامی داشت ولی بعد از بیم جان خود باو خیانت ورزیده در صدد دستگیری او برآمد . چندانکه یاران لطفعلیخان او را از قضیه آگاه کردند و نصیحتش نمودند که فوراً ترك آنحدود گوید ولی مسموع نیفتاد . تا آنکه آن چند نفر هم از اطراف وی متفرق گشتند . در آخر حاکم گروهی از مردان مسلح را مأمور دستگیری او کرد و تا آخرین دقیقه لطفعلیخان از خود دفاع نمود و چون اسبش را پی نمودند و بر زمین افتاد ، پیاده بر آن گروه تاخت و سر و بازویش زخم گردید . و بدین طریق کسی که در روز مضاف لشکری انبوه از دستگیری او عاجز ماند بغدرو خیانت گرفتار گشت و او را نزد آقامحمد خان فرستادند . مؤسس سلسله قاجاریه از سراهالی بم و نرماشیر مناره ها ساخت و رفتار او بالطفعلیخان حقیقتاً ننگین است . چه با دست خود چشمان او را در آورد . و وی را بطهران فرستاده پس از ارتکاب اعمالی که قلم از تحریر و زبان از تقریر آن شرم دارد او را به قتل رسانید و سلسله زندیه پس از ریختن خون یکی از بهترین و رشیدترین جوانهای ایرانی منقرض گردید (۱۲۰۹)

فصل پنجم

علوم و ادبیات از دولت صفویه

تا

تأسیسی سلسله قاجاریه

ملاحظه

پادشاهان بزرگ صفویه وظایف و مقاصد بزرگی را عهده‌دار بودند ، که از آن جمله است وحدت ملی ایرانیان ، رسمی کردن مذهب تشیع ، از بین بردن ملوک الطوائفی و درآوردن کلیه ایالات در تحت یک حکومت مقتدر . برای پیشرفت این مقاصد عالی لازم دانستند که افکار عموم ایرانیان را متوجه یک مقصود و مرام نمایند و از آنچه موجب تشتت فکر است جلوگیری کنند . این است که از یک طرف علماء شیعه اثنی عشریه را تشویق نموده و بر قدرت آنان افزودند و از جانبی فکر نویسندگان و شعراء را معطوف بمسائل دینی و سرودن مرثیاتی کردند . این اقدام گرچه در استحکام وحدت ملی و راسخ نمودن مذهب شیعه در قلوب اهالی اثر بزرگی بخشید ولی از طرفی میدان سخن را تا اندازه‌ای محدود کرد . خاصه که سلاطین صفویه با آنکه اولاد یکی از عرفاء و صوفیه بزرگ بوده‌اند ، صوفیان را طرف توجه قرار ندادند و بنظر چنین می‌رسد که این عدم التفات دو علت داشته ، یکی آنکه اقتدار و نفوذ مرشدان صوفیه که بعضی اهل سنت بوده‌اند مخالف با سیاست پادشاهان صفویه بوده است . چه اینان می‌خواستند فکر دینی جز فکر تشیع و نفوذی جز نفوذ دولت و علماء امامیه بابعضی از عقاید صوفیه بوده است و چون علماء نفوذ یافتند در برچیدن بساط صوفیه پادشاهان صفویه را تشویق و ترغیب کردند . اگر بخاطر آوریم که تصوف موضوع

سخن بسیاری از شعراء ناهمی ایران بوده و در تحت آن عنوان مسائل اخلاقی ، اجتماعی . فلسفی ، آیات و احادیث در قالب غزل ، قصیده ، مثنوی ، رباعی ، دوبیتی و غیره بحث شده و گاهی هم به شکل حکایات ، قصص و افسانه آن مطالب را در میآوردند خواهیم دانست که عدم التفات بتصوف تاچه اندازه دامنه شعرا محدود کرده است . بدیهی است پایه و مایه شعرا عواطف ، احساسات و تصورات و تعالیم عرفانی که اساسش بر روی محبت و سیر جمال در آفاق و انفس است ، قویترین محرک عوامل مذکور بوده است .

آری مطالب فقهی و شرعی موضوع نثر است نه شعرا و از برای عمل است نه تخیل و حتی مباحث فلسفی و اجتماعی هم که عاطفه و تصور در آن دخالت نداشته باشد ، اگر بنظم در آید لطفی نخواهد داشت . بدینجهت در دوره درخشان سلطنت صفویه که ایران باوج اقتدار و عظمت رسید و شهرها آباد شد و صنعت معماری و صنایع نظریته تکمیل گردید . شاعر بزرگی که بتوان او را برابر با بزرگترین شعراء قبل از صفویه دانست بوجود نیامد و عبدالرحمن جامی را که شش سال بعد از تولد شاه اسمعیل و هفت سال قبل از تاجگذاری آنپادشاه بدرود حیات گفته . آخرین شاعر بزرگ ایران دانند که در رشته‌های مختلف سخنوری کرده است . حتی بعضی از شعراء نامی ایام صفویه برای کسب مال و متاع سخن خود را بدربار پادشاهان هند می‌بردند .

در هر حال تصور نباید کرد که پادشاهان بزرگ صفوی طرفدار شعر و شاعری نبوده‌اند ، یا اینکه چراغ تصوف بکلی در ایران خاموش شد . بلکه مشاهده میشود که امثال شیخ بهائی اشعار عارفانه گویند و درجه شعردوستی بقدری است که سام میرزا پسر شاه اسمعیل تذکره شعراء نویسد و شاه عباس کبیر و دیگر پادشاهان شعراء را تحت حمایت خود قرار می‌دهند . ولی باهمه این احوال مقام شعر به بلندی قبل از صفویه نرسیده است . اما از طرف دیگر علماء عالیمقام شرع و حکماء بلند مرتبه در آنعهد بوجود آمده که آثار گرانبھائی در نثر از خود بیادگار گذاشته‌اند .

نظم

اسامی بزرگترین شعراء دوره صفویه بقرار ذیل است : و باید دانست که میرعلی شیرنوائی وحسین واعظکاشفی که شرح حال آنان در فصل مربوط بادبیات ایام تیموریان گذشت درک زمان شاه اسمعیل صفوی را نموده اند .

این شاعر طرف توجه سلطان یعقوب آق قویونلو بوده و در آخر عمر در مشهد مقدس اقامت کرده و از افعال گذشته توبه نموده است ، اشعار او را در هند بسیار می پسندیدند ولی در ایران چندان طرف توجه دانشمندان واقع نگشت. در آخر حیات خویش قصاید زیبایی در مدح حضرت امیرعلیه السلام سروده. رحلتش در ۹۲۵ واقع گشت.

بابا فغانی شیرازی

نام حقیقی امیدی ارجاسپ بوده و در نزد حکیم مشهور جلال الدین دوانی تحصیل کرده است. در فن قصیده سرائی شهرت داشته و ساقی نامه مشهوری دارد . در آخر در طهران در خصوص قطعه زمینی کشته شد (رحلت ۹۲۵ یا ۹۳۰) .

امیدی طهرانی

مسقط الرأس هاتقی خرچرد خراسان است . و خواهرزاده عبدالرحمن جامی بوده . گویند چون خواست به شعر پردازد جامی برای آزمایش طبع او ویرا واداشت تا چند بیت فردوسی را که راجع بدرخت تلخ و میوه اوست بامضمون دیگری استقبال کند . هاتقی این چند بیت را ساخت :

هاتقی

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت نهی زیر طاوس باغ بهشت
بهنگام آن بیضه پروردنش زانجیر جنت دهی ارزنش
دهی آبش از چشمه سلسبیل بدان بیضه دم در دمد جبرئیل
شود عاقبت بیضه زاغ ، زاغ برد رنج بیهوده طاوس باغ

هاتقی دارای خمسه ایست که دو منظومه آن لیلی و مجنون و شیرین و خسرو ،

بهمان عنوان منظومه‌های خمسۀ نظامی است . هفت‌منظر در مقابل هفت پیکر و تیمور نامه در مقابل اسکندرنامه نظامی است . همچنین عزم آن نمود جهانگیری و فتوحات شاه اسمعیل صفوی را بطرز شاهنامه فردوسی بنظم در آورد ولی این منظومه ناتمام ماند و موسوم است بشاهنامه حضرت شاه اسمعیل .

اهلی شیرازی در فن تجنیس مهارت بخرج داده و در سنه ۹۴۲ رحلت کرده است .

اهلی شیرازی

این شاعر در استرآباد بدنیا آمده و از ساله ترك است . طرف توجه میرعلی شیرنوائی بوده و دارای دیوان قصاید

هلالی

و غزلیات و دو منظومه است (شاه و درویش-روضه العاشقین) در سال ۹۳۵ بدست عبیدالله خان ازبک بعنوان اینکه مذهب تشیع دارد کشته شد .

لسانی اهل شیراز است و گویند اشعار زیاد داشته است . لسانی در آئین تشیع نهایت راسخ بوده و در سنه ۹۴۰ وفات

لسانی

کرده است . این رباعی از اوست :

ور خاک شود وجود حاجتمندش

گر بند لسانی گسلد از بندش

جز مهر علی و یازده فرزندش

بالله که ز مشرق دلش سر نزند

فضولی از شعرائی است که ادبیات ترکی مدیون افکار و طرز

سخن او است . گرچه در شعر فارسی چندان شهرتی ندارد

ولی در این زبان مانند لسان عربی و ترکی یدلولائی داشته

فضولی

بغدادی

است . فضولی مذهب تشیع داشته و در سنه ۹۷۰ بدرود حیات گفته است .

وحشی در بافق متولد شده و اکثر عمر را در یزد گذرانده .

قصایدی در مدح شاه طهماسب و اطرافیان او دارد . دارای

وحشی بافقی

چند منظومه است ، یکی **فرهاد و شیرین** که با تمام نرسیده و در سنه ۱۲۶۵ وصال

آنها خاتمه داد . دیگر منظومه **خلدبرین و ناظر و منظور** است . همچنین غزلیات

و قطعاتی از او باقی مانده که طرف توجه استادان سخن است . وحشی در ۹۹۱ و وفات

کرد . این چندبیت نمونه طبع سلیم اوست :

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید
 داستان غم پنهانی من گوش کنید
 قصه بی سر و سامانی من گوش کنید
 گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید
 شرح این قصه جانسوز نگفتن تا کی

سوختم سوختم این راز نهفتن تا کی (الخ)

این شاعر بتقلید ابواسحق اطعمه که دیوانی در انواع خوراکیها دارد ، دیوانی راجع بالبسه و آرایش بالحن مزاح تنظیم کرده است . وفاتش در سنه ۹۹۳ اتفاق افتاد .

محمود قاری
 یزدی

محتشم یکی از شعراء خوش قریحه و بلند طبع عهدشاه طهماسب است . در ابتدا قصایدی در مدح آن پادشاه ساخت . ولی شاه طهماسب در آخر از روی اعتقاد دینی محتشم را از

محتشم
 کاشانی

سرودن آنگونه اشعار منع کرده وی را بساختن مرثیه واداشت . ودر این خصوص آنشاعر نامی شاهکاری از خود بیادگار گذاشته که معروف به هفت بند است . و بسا از شعراء او را استقبال کردند ولی بدان خوبی از عهده بر نیامدند . رحلت او در سنه ۹۹۶ واقع گشت . این چند بیت از بند ششم است :

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند یکباره بر جریده رحمت قلم زنند
 ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر دارند شرم کز گنه خلق دم زنند
 دست عتاب حق بدر آید ز آستین چو اهل بیت دست بر اهل ستم زنند
 جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند
 پس برسان کنند سریرا که جبرئیل شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

جمال الدین محمد عرفی در شیراز بدنیا آمده ولی اکثر عمر

عرفی
 شیرازی

را در هند گذرانده و هم در آنجا در سنه ۹۹۹ در سن ۳۶

سالگی بدرود حیات گفته است . عرفی در هند و ترکیه

نهایت مشهور است و از جمله شعرائی است که با ادبیات ترکی خدمت کرده و در این

خصوص نام بزرگی از خود نهاده است. عرفی دارای دو منظومه و یک دیوان است. رسالهٔ نفیسهٔ او در تصوف به نثر است و قصیدهٔ غرائی در مدح حضرت امیر علیه السلام دارد که مطلعش این است :

جهان بگشتم و دردا که هیچ شهر و دیار

ندیده‌ام که فروشد بخت در بازار

فیضی در هندوستان بدنیا آمده و هم در آن مملکت نشو و نما کرده و در سنهٔ ۱۰۰۴ هجری بدرود حیات گفته است.

فیضی

شهرتش در هند و ترکیه بیش از ایران است. فیضی در دربار اکبر شاه هند مقرب بوده و در علوم مختلفه اطلاعاتی داشته است. مردی بوده مهمان نواز و کریم، کتاب را نهایت دوست داشته و گویند در کتابخانه‌اش بیش از چهار هزار جلد کتاب خطی بوده است. قصاید و غزلیات و منظومه‌هایی بطرز خمسهٔ نظامی از او باقی است که بعضی ناتمام مانده.

سنجالی قریب چهل سال از عمر خود را در نجف اشرف گذرانده و دارای چند هزار بیت غزل و رباعی است (متوفی در ۱۰۱۰ هجری).

سنجالی سترآبادی

زلالی مداح میرداماد بوده و دارای هفت منظومه (مثنوی) است. از قبیل محمود و ایاز، میخانه و غیره (متوفی در سنهٔ ۱۰۲۴).

زلالی خوانساری

نظم و نثر این شاعر در هند نهایت معروف است و سرایندهٔ ساقی نامهٔ مشهوری است (در سنهٔ ۱۰۲۴ در کن کشته شد).

ظهوری ترشیزی

این شاعر در ایام جوانی سفری به هند کرده و طرف توجه جهانگیر شده و ملک الشعراء آن پادشاه گردید. طالب بمعلومات خود فخر کرده و گویند قبل از اینکه بسن

طالب آملی

بیست و سه روز در هفت علم متبحر بوده است. در آخر از جهانگیر رخصت گرفته برای

خاطرخواهر پیر خود بایران برگشت . اشعار طالب دارای يك طرز مخصوصی است . رحلت او در سنه ۱۰۳۶ و واقع گشت .

ابوطالب کلیم

وی در همدان متولد شد و مدتی در کاشان گذرانده سپس بهند رفت و امیرالشعراء شاه جهان گشت . کلیم بادوستان خود یکدل و یکجهت بوده و با سایر شعراء حسادت و رقابت نمیورزیده است . اشعارش دارای مضامین بکراست . رحلتش در سنه ۱۰۶۱ اتفاق افتاد . این ابیات نمونه طبع سرشار اوست :

طبعی بهم رسان که بسازی به عالمی
با همتی که از سر عالم توان گذشت
در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست
در فکر نام ماند اگر از نشان گذشت
بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا
چشم از جهان چو بستی از او میتوان گذشت
بد نامی حیات دو روزی نبود بیش
آنهم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
يك روز صرف بستن دل شد باین و آن
روز دگر بکندن دل رین و آن گذشت

وحید قزوینی

وحید قزوینی مدتی مورخ دربار شاه عباس ثانی بوده و بعد بمقام وزارت رسید (۱۱۰۱ هـ) و در آخر گوشه گیری اختیار کرد . و در سنه ۱۱۲۰ جهان فانی را بدرود گفت .

اکثر اهل ذوق بر آنند که اشعار او را چندان لطف و ملاحظتی نیست .

وی در ترکیه شهرتی بسزاداد و گفتار و مضمون اشعارش در ادبیات آن زمان تأثیر بزرگی داشته ولی در ایران چندان معروف نیست (رحلتش در سنه ۱۱۰۷) .

شوکت بخارایی

صائب

میرزا محمدعلی صائب درقریه عباس آباد اصفهان ازخاندانواده
تبریزی الاصل بدنیا آمده . از اینرو بعضی او را صائب

اصفهبانی وجمعی تبریزی نوشته اند گروهی ازمحققین برآنند که صائب بزرگترین
شاعر عصرخود بوده است ومانند سایر شعراء آندوره بهدهلی وسایر نقاطهندوستان
در عنفوان شباب مسافرت کرده و طرف توجه بزرگان آندیدارگشته است . در
مراجعت باصفهانملك الشعراء شاه عباس ثانی گشت ودرسنه ۱۰۸۱ درزمان سلیمان
صغوی بدردود حیات گفت . این ابیات از اوست :

خوش آنگروه که مست بیان یکدگرند

ز جوش فکر می ارغوان یکدگرند

نمی زنند بسنگ شکست گوهر هم

پی رواج متاع دکان یکدگرند

زنند بر سر هم گل زمصرع رنگین

ز فکر تازه گل بوستان یکدگرند

ایضاً از اوست :

ده در ، شود گشاده اگر بسته شد دری

انگشت ترجمان زبان است لال را

سید احمد هاتف اصفهبانی بموجب گفته لطفعلی بیك در

آتشکده درالسنه فارسی و عربی ید طولائی داشته وحتی در

باره او قدری اغراق گفته . چنانکه در عربی ویرا مانند

هاتف
اصفهبانی

اعضاء وجریرداند ودرفارسى اورا ثانی انوری وظهر شمارد . هاتف درسنه ۱۱۹۸

رحلت کرده وشهرت او بیشتر بواسطه ترجیع بند معروفی است که انصافاً در بیان

مطالب عرفانی بابهترین وجهی دادسخن داده است . این چند بیت که ازبند دوم آن

ترجیع است بهترین دلیل ذوق سلیم وطبع سرشار اوست :

در کلیسا به دلبر ترسا گفتم ای دل بدام تو در بند

ایکه دارد بتار گیسویت هر سر موی من جدا پیوند

ننگ تثلث بر یکی تاجند	ره بوحدت نیافتن تا کی
که اب و ابن و روح قدس نهند	نام حق یگانه چون شاید
وز شکر خنده ریخت از لب قند	لب شیرین گشود و با من گفت
تهمت کافری به ما میسند	که گراز سر وحدت آگاهی
پرتو از روی تابناک فکند	در سه آئینه شاهد ازلی
پر نیان خوانی و حریر و پرند	سه نگرود بریشم از او را
شد ز ناقوس این ترانه بلند	ما درین گفتگو که از یکسو
وحده لا اله الا هو	که یکی هست و هیچ نیست جز او

بعضی از دانشمندان و حکماء آن عصر مانند میرداماد، شفائی،

فندرسکی، شیخ بهائی و غیره در شعر و شاعری هم مقامی

داشته‌اند. و چون جنبه حکمت آنان بر شعر رجحان داشته

تحت عنوان حکما و علماء بآنان اشاره خواهد شد. همچنین شیخ علی حزین و

لطفعلی بك آذر که هر کدام دارای تذکره‌ای هستند در ساختن شعر مهارت داشته‌اند

(رجوع شود به تذکره نویسان در همین فصل).

سایر
شعراء

علماء شیعه، متکلمین و حکما

مقدس اردبیلی: احمد بن محمد از علماء بزرگ شیعه است و فاتهش در سنه

۹۹۳ رخ داده.

محقق ثانی: نورالدین علی بن عبدالعلی در سنه ۹۴۰ وفات کرده.

شیخ بهائی: شیخ بهاءالدین محمد بن حسین عاملی در سنه ۹۵۳ در بعلبک

شام بدنیا آمده. پدرش شیخ حسین شاگرد شیخ زین‌الدین شهید ثانی بوده پس

از شهادت او بایران آمد و به تحصیل علم و کمال پرداخته در اندک مدتی

در رشته‌های مختلف علوم و فنون مهارت تام پیدا کرد و شیخ الاسلام اصفهان گشت.

شیخ بهائی بیت‌الله رازیارت نموده و به کسوت درویشان بسیاری از بلاد را گشت.

در سنه ۱۰۳۱ داعی حق ربیبك اجابت گفت . مهمترین تألیفاتش از این قرار است :
جامع عباسی (در فقه) ، تشریح الافلاك ، خلاصه الحساب و كشكول ، شیخ مشرب
عرفان داشته ، نان و حلوا و شیر و شکر از منظومه های زیبای اوست و همچنین
غزلهایی از او بیاد گارمانده است .

حکیم شرف الدین حسن در طبابت مرتبه عالی داشته و طبیب
دربار شاه عباس بزرگ بوده است . همچنین دارای طبع

شفائی

شعر بوده و منزه و نمکدان و حقیقت از اوست (متوفی در سنه ۱۰۳۷)

میرد محمد باقر استرآبادی متخلص به اشراق و معروف به
میرداماد مدتی در مشهد تحصیل کرده و اکثر عمر را در

میرداماد

اصفهان گذرانده و طرف توجه شاه عباس بزرگ گردیده و در سنه ۱۰۴۱ بدرود
حیات گفت .

میرابوالقاسم فندرسکی یکی از حکمای صوفی مشرب است
که طرف توجه شاه عباس بزرگ واقع گشت . مدتی را
در هند گذرانید و در حدود سنه ۱۰۵۰ در اصفهان رحلت کرد

میرابوالقاسم فندرسکی

فندرسکی طبع شعر داشته و این ابیات را به تقلید ناصر خسرو گفته :

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی

صوتی در زیر دارد هر چه در بالاستی

صورت زیرین اگر بسا نردبان معرفت

بر دود بسا همان با اصل خود یکناستی

حکیم عالی مرتبت و فیلسوف بلند منزلت صدرالدین
محمد بن ابراهیم شیرازی پس از مرگ پدرازشیراز باصفهان
آمد و مدتی نزد شیخ بهائی و میرداماد به تحصیل پرداخت .

ملا صدرالدین شیرازی

و خود اعجوبه زمان و افتخار حکماء دوران گشت . این حکیم دانشمند مدتی از عمر
را در قریه ای نزدیک قم بسر برده و به تفکرات عمیق پرداخته است . بیت الله الحرام را
بکرات زیارت کرد و در سفر هفتم هنگام مراجعت روح پر فتوحش در سنه ۱۰۵۰

به گلشن قدس خرامید . ملا صدراالدین افنخار عصر صفویه است و با آنکه از علماء صوری روی خوش ندید با بهترین وجهی و با عباراتی همچون آب روان بزرگترین و مهمترین مسائل حکمت را بزبان تازی بیان فرموده است . مهمترین تألیفات او بزبان عربی از این قرار است :

اسفار اربعه ، شواهد الربوبیه ، شرح اصول کافی ، کتاب الهدایه ، شرح - حکمة الاشراق ، کتاب الواردات القلبیه - کسر الاصنام الجاهلیه و غیره .

محمد بن مرتضی معروف به محسن و متخلص به فیض شاگرد و داماد ملا صدرا ی شیرازی بوده و از دانشمندان عصر خویش است که در فقه و حکمت زحمتهای کشیده و گویند دوست کتاب و رساله تألیف نموده است (رحلت او در سنه ۱۰۹۱ واقع گشت) .

ملا محسن
فیض کاشانی

عبدالرزاق شاگرد ملا صدرا بوده و فیاض تخلص میکرده است . مهمترین تألیفات او که در کمال اختصار ولی نهایت مفید و جامع است یکی گوهر مراد (در فلسفه) و دیگر

عبدالرزاق
لاهیجی

سرمایه ایمان است .

این دانشمند احادیث شیعه امامیه را جمع آوری کرده و منتشر نموده است و در سنه ۱۰۷۰ بر حمت ایزدی پیوست .

ملا محمد تقی
مجلسی

فرزند ملا محمد تقی سابق الذکر است و از علماء بزرگ عهد خویش بود و تألیفات بسیاری دارد که از آن جمله است . بحار - الانوار که حقیقتاً در تهیه آن نهایت زحمت کشیده است .

ملا محمد باقر
مجلسی

مهمترین تألیفات او بفارسی از این قرار است :

مشکوة الانوار ، معین الحیات ، حلیة المتقین ، حیات القلوب ، تحفة -

الزائرین - جلاء العیون و غیره وفات او در سنه ۱۱۱۱ اتفاق افتاد .

مورخین و تذکره نویسان

خواندمیر

خواندمیر نوادۀ میرخواند مؤلف روضۃ الصفاست. میرعلیشیر نوائی اورا مقرب داشت و مهمترین تألیف او در تاریخ موسوم است به **حبیب السیر** که در سنه ۹۲۹ برشته تحریر درآمده و دارای شرح مفصلی است از وقایع ایام شاه اسمعیل صفوی که معاصر با مورخ مذکور بوده و فاتش در سنه ۹۴۱ رخ داد

حسن روملو

حسن روملو مؤلف **احسن التواریخ** است و در سنه ۹۸۵ آن کتاب را با تمام رسانده .

اسکندر منشی

اسکندر منشی شاه عباس بزرگ و تاریخ حیات صفویه را تا شاه صفی جانشین شاه عباس بنام عالم آرای عباسی برشته تحریر در آورده است. تاریخ تألیف کتاب مذکور سنه ۱۰۲۵ هجری است .

سام میرزا

سام میرزا پسر شاه اسمعیل بزرگ است. تذکره ای در شرح حال شعراء قرن نهم و دهم برشته تحریر در آورده که موسوم به «**تحفة السامی**» است .

سید نورالله شوشتری

سید نورالله مؤلف کتاب مشهور **مجالس المؤمنین** است . در شرح حال دانشمندان شیعه اعم از اثنی عشریه و غیره بفارسی ساده و فصیح و در ابتداء قرن یازدهم در هند خاتمه یافته است. صاحب تذکره ایست موسوم به **هفت اقلیم** که در زمان سلطنت شاه طهماسب برشته تحریر در آورده است .

امین احمد رازی

شیخ علی حزین

شیخ علی حزین از دانشمندان عصر خویش است که در فارسی نویسی شیوه ساده و شیرینی داشته . نسب او بشیخ زاهد گیلانی میرسد و در سنه ۱۱۰۳ در اصفهان متولد گردیده. هنگام فتنه افغان و قیام نادر بمسافرت پرداخته و پریشانی اهالی ایران در آن ایام او را متأثر ساختند چنانکه در «**تذکره الاحوال**» شمه ای از آن اوضاع را شرح داده

است . در آخر درهند رخت اقامت گسترد وهم در آنجا وفات کرد . حزین دارای چند دیوان شعر است ومهمترین آثار او یکی تذکرة الاحوال است که بان اشاره شد و دارای نکات ادبی است ودیگر تذکرة المعاصرین است .

درسنة ۱۱۲۳ هجری در اصفهان متولد شده ومدتی از عمر

را در قم گذرانده هنگام فتنه افغان آنشهر را ترك گفت .

لطفعلی بك آذر

پدرش در ابتداء سلطنت نادر حکمران لار و بنادر جنوب

بود وپس از مرگ پدر وقتل نادر لطفعلی بك مدتی در خدمت عادلشاه و دیگران

درآمد ودر آخر عمر ترك مشاغل دولتی را نمود . این دانشمند گذشته از اینکه

در شاعری مقامی داشته و نزد میرسیدعلی مشتاق (صوفی مشهور) کسب فیض نموده

دارای تذکرة معروفی است موسوم به آتشکده (راجع بشرح حال شعراء از زمان

قدیم تا عصر خویش) .

میرزا مهدی پسر محمد نصیر استرآبادی و منشی نادرشاه

میرزا مهدی خان

افشار است . درسفرهای این پادشاه همراه او بوده وتاریخ

حیات او را بنام **جهاننگشای نادری** برشته تحریر در آورده است . اما تألیف دیگري

او موسوم به **درة نادره** گرچه از حیث مضمون رساله تاریخی است ولی مقصود

مؤلف عبارت پردازی و اظهار معلومات ادبی خود بوده است .

تاریخهایی که بزبان فارسی بامر پادشاهان مغول هندوستان

توضیح

نگاشته شده متعدد است ومهمترین آنها از این قرار است

تاریخ الفی تألیف احمد بن نصرالله بامراکبر شاه . اکبرنامه تألیف شیخ ابوالفضل

در تاریخ حیات اکبر شاه . منتخب التواریخ تألیف عبدالقادر بداونی . تاریخ فرشته

تألیف محمد قاسم هندوشاه استرآبادی است که وقایع سنة ۱۰۱۵ را برشته تحریر در آورده .

اما مهمترین کتب لغت که در ایران یا هندوستان نگارش یافته بقراردیل است :

مجمع الفرس تألیف برهان (محمد حسین بن خلف تبریزی) بنام قطب شاه پادشاه

هند . فرهنگ جهانگیری تألیف جمال الدین حسین بنام جهانگیر شاه تیموری

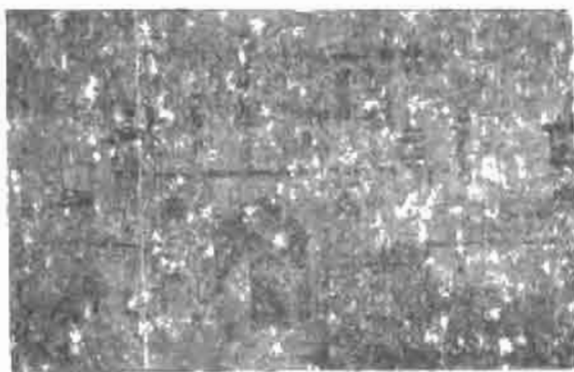
پادشاه هند . فرهنگ رشیدی تألیف عبدالرشید که در هند میزیسته (۱۰۶۴) .

فصل ششم

صنایع دوره صفویه

عصر صفویه خاصه زمان شاه عباس بزرگ دوره تجدید صنایع مختلفه است. در اصفهان قصرها و مساجد زیبایی بنا گردید پیشه‌های صنعتی از قبیل اقسام نساجی، قالی بافی، آبگینه سازی، قلمزنی، کاشی کاری و غیره با کمال سرعت ترقی نمود. و محصولات صنعتی

معماری
و تزئین



«آستان حضرت معصومه (ع) قم»

ایران برابری با محصولات سایر ممالک کرده بلکه در بسیاری از مواقع بهتر از آنها بوده است. همچنین مکتب جدیدی در نقاشی و مینیاتور کاری بوجود آمد که شاهکارهای آن باب جدیدی در آن فن باز نمود. خلاصه آنکه ذوق و سلیقه ایرانی مجدداً بنای خودنمایی گذاشته نه فقط صنایع گذشتگان را تکمیل نمود بلکه در رشته‌های مختلفه صنعت ابتکار و ابداع کرد.

سیاحانی که در زمان صفویه اصفهان را دیده‌اند از آبادی آن شهر و کثرت ابنیه زیبای آن تعجب کرده و گفته‌اند شکوه قصرها و مساجدی که در اطراف میدان شاه است در هیچیک از شهرهای عالم نظیر ندارد. در شمال این میدان وسیع درب نقاره‌خانه است که از آن داخل در بازار خیاطان میشوند، در مشرق درب مسجد شیخ لطف‌الله در مغرب درب معروف عالی‌فایو است، که سقف آن مذهب و مصور

بوده. و بالاخره در

جنوب آن میدان

مسجد شاه است که

شاهکار ایام صفویه

است بزرگترین درب

این مسجد در میدان

شاه باز میشود و در

مقابل آن محوطه‌ایست

مدرح و حوضی است

از مرمر بالای درگاه

عریض آن نیم طاقی

است بیضی که به

طاقهای کوچکی منتهم

شده و پس از عبور از



«آستان حضرت رضا (ع)»

آن درگاه وارد دهلیز وسیعی میشوند که بالای آن گنبدی واقع شده و دو دالان آن دهلیز را بصحن مسجد مربوط میسازد. محل عبادت که از مقصود بیش از سایر مساجد مجزاست عبارت از طالار وسیع مربعی است که هر طرف آن ۲۱ متر و نیم است و در گاهی که بزرگتر از درب میدان است در مقابل آن واقع شده و از عجایب صنعت آنکه در روی گنبد این طالار گنبد مرتفع دیگری افراشته شده است که

کلیه ارتفاع آن از زمین قریب ۵۴ متر است . زیبایی صحن ، جلوخان ، ستونها و مناره‌های بلند این مسجد هر ناظری را در شگفتی اندازد . برای اختصار از سایر مساجد و ابنیه زیبای آن دوره از قبیل مسجد شاه سلطان حسین ، چهل ستون ، قصر آئینه و غیره درمیگذریم و فقط بدین اشاره میشود که تزئین عمارات و مخصوصاً کاشی کاری در زمان صفوی بدرجه کمال رسید اطراف دربها ، گنبدها ، روی مناره‌ها ، دیوارهای طاقچه‌ها پر از کاشیهای مختلف زیباست کثرت تصاویر گل‌های زرد ، سفید و ارغوانی ، همچنین گلزارهای بهجت آور و صدها لطائف دیگر دیده هر بیننده را خیره می کند .



مسجد شاه چراغ در شیراز

سایر صنایع

گرچه مواد تر کیمی ظریف کاشی از زمان مغول تغییر کرد ولی تکمیل آن در زمان صفویه گردید و در هیچ عهد کاشیهای

که دارای تملأؤ کاشیهای زمان صفویه باشد ساخته نشده است . برای این مقصود پس از تجربیاتی که قبل از صفویه شروع شده صنعتگران ایرانی به این نتیجه

رسیدند که فقط خاک و لعاب برای ترکیب کاشی کافی نیست و بین این دو مواد لازم است اندودی از «سیلیس» داخل کنند. سردرخشانی کاشیهای ایرانی از همین اندود است و امروز هم اندود ظروف «سیلیسی» که در اروپا می‌سازند معروف به اندود ایرانی است.

در زمان صفویه کاشیهای سیلیسی بکلی جای کاشیهای سابق را بگرفت و انواع ظروف، بطری، بشقاب، نعلبکی، فنجان و غیره بدان مواد ساخته شده است. رنگ این ظروف و تصاویر زیبایی که بر روی آنها است دلیل ذوق، سلیقه و مهارت صنعتگران ایرانی است. راجع بصنعت کاشی سازی باید دانست که ایران وطن این فن بود. و در زمان هخامنشیان صنعتگران ایرانی استعداد خود را در این خصوص ظاهر ساخته‌اند.

در موقع استیلاء اسکندر این فن از ایران مهاجرت کرد و در زمان هلاکوبا

طرز جدیدی بوطن خود بازگشت و در دوره چنگیزیان و تیموریان تکمیل گردیده در عهد صفویه به منتهای جمال رسید.

راجع به صنعت آبگینه سازی و استعمال مینا بر روی قندیل اشاره‌ای در فصل مربوط به صنایع ایران قبل از صفویه شده است و تذکر دادیم که فن استعمال مینا بر آبگینه از اختراعات ایرانیهاست. در زمان صفویه عده‌ای از صنعتگران «ونیز» (شهری است در ایتالیا) در شیراز و اصفهان اقامت نمودند و با آبگینه سازی مشغول گشتند، ولی شیشه‌های آنها نه فقط به ظرافت آثار



«لیلی و مجنون»

صنعتگران ایرانی نرسید بلکه فن استعمال میناهم در ایران فراموش شد. در هر حال محققین بر آنند که آبگینه های قرن شانزدهم و هفدهم میلادی که در اروپا طرف توجه بود از روی آبگینه های ایرانی است که ونیری ها تقلید نمودند چه «قالب» هر نوع از آن ظروف و تزئین آن مطلقاً ایرانی است و نمیتوان تیزیها را مخترع آن دانست. ایرانیان در فن بند زدن ظروف ولو اینکه هر قطعه آن بقدر ناخن خرد شده باشد بوسیله آهک وزرده تخم مرغ مهارت تام داشتند.

در زمان صفویه قالی بافی نهایت طرف توجه واقع گشت. در قالیهای آن عهد رشته های زرین فقط برای برجسته نمودن تصاویر استعمال میشد و باقی از ابریشم بود. قالیهای مخملی مانند قرن نهم طرف توجه واقع گشت و در طرف نقش اهمیت مخصوصی بنسب و شباهت هر زاویه بازایه های دیگر همان حیوانات را با همان رنگ و همان قد و در محل معین نمودار میکردند. نقش اکثر قالیهای آن عهد عبارت از شاخه های درخت گل و بوته و میوه است که در هر طرف مشاهده میشد.

سایر پیشه های صنعتی از قبیل قلم زنی، جواهر کاری، تذهیب، قلابدوزی، جلدسازی، منبت کاری در زمان صفویه ترقی شایان و قابل توجهی نموده که شرح آنها خارج از حدود این تألیف است.

اما فن نقاشی و مینیاتور بحث مفصل جدا گانه است. استاد این فن در ابتدای قیام شاه اسمعیل بزرگ بهزاد هراتی است که تصویر آن پادشاه و سلطان حسین بایقرا را ترسیم نموده.

شاهکار های بیمانند بهزاد نمونه ایست از ذوق و تمایل او بلطفی که در عالم طبیعت پنهان است، در ترسیم این عالم آن استاد نه فقط حقایق را آشکار ساخته بلکه در اثر غریزه ذاتی او بدرک «حالت» اشیاء و بوسیله رنگ آمیزی آن «حالت» و حتی حالت های اشیاء مختلفه را که در یکجا جمع است مجسم کرده. مجالس بهزاد دارای روح و رمز عرفانی است که مطابق با گفتار شعراء بزرگ ایرانی میباشد و بطور کلی بهزاد در انواع مختلفه نقاشی استاد بوده است و در حق او توان گفت:

از موی قلم به اوستادی
جان داده بصورت جمادی
از آثار مهم این استاد یکی مجلس ضیافتی است بر روی بام مشرف بر باغ ،
دیگر بزمی است در طالار مجلس مجلل ، مجلس شکار ، درون مسجد ، درون قصر ،
مجلس لیلی و همچون و غیره .

دیگر از استادان نقاشی **جهانگیر** است که یکی از آثار مهم او تصویر گوی
بازی در میدان است. همچنین در نسخه ای از کلیات سعدی و دیوان خواجه حافظ تصاویر
زیبا و جالب توجهی تبسیم نموده. استاد **دیگر بخاری** است که دارای دو شاهکار است
یکی معراج حضرت رسول (ص) و دیگر رسیدن یوسف نزد عزیز مصر



د تهریح خانمها تصویری

چند سال پس از این استادان
نامی یعنی در زه ان شاه عباس کبیر
مانی بدر بار آن پادشاه آمد. مانی
از استادان ربر دست است و از جمله
مجالس او یکی آدم و حواست که
صورت آنها بکلی ایرانی است ، دیگر
مجلس تاب بازی خانمهاست .

میتوان گفت مانی تأسیس مکتب
جدیدی در نقاشی نمود و استادان
قابل پیروی او را نمودند ، از قبیل
تیمور شجاع الدوله معروف به
شاهرود مانی ، علیرضا عباسی ،
اسداله شیرازی ، ابراهیم ثانی ،
محمود هندی ، میرزا کوچک
اصفهانی و غیره . از جمله خطاطان

معروف آن عصر یکی **میرزا احمد تبریزی** (در نسخ) و دیگر **میر عماد قزوینی**
است .

فصل هفتم

سلسله قاجاریه

ملاحظه در زمان سلطنت قاجاریه حوادث ناگواری در این ملک رخ داد که بالنتیجه منجر به ضعف این کشور و بر باد رفتن قطعات آن و اعمال نفوذ بیگانگان و مترزلزل شدن اساس استقلال ایران گردید. ایران مقام بلندی که قرن‌ها در آسیا داشت از دست داد و عرصه کشور داریوش میدان سیاست‌های مختلف گردید. این پیش آمدها علل عدیده داشته و از همه مهمتر طمع بعضی از دول اروپائی و دخالت مستقیم آنها در امور خارجی و داخلی ملل مشرق بوده است. ملل اروپائی از قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی (نهم و دهم هجری) بجهاتی که از آنجمله است پیشرفت مطبوعات بواسطه تکمیل آلات و حروف طبع^۱ اصلاحات مذهبی امثال لوتر^۲ و تجدد ادبی و صنعتی و علمی^۳ بیدار گردیده نهضت عظیمی نمودند و بالاخره در ۱۷۸۹ میلادی (۱۲۰۳ هجری) هنگام زد و خورد آقامحمدخان قاجار و قیام لطفعلیخان زند انقلاب مشهور فرانسه پیش آمد و اثرات خاصی در ممالک غرب بخشید.

این وقایع و همچنین پیشرفت صنایع در اروپا بواسطه ماشینهای بزرگ که حقیقتاً در حرفه‌های صنعتی نمود و وسایل ترقی مغربان را فراهم آورده از یک طرف دارای تشکیلات منظم اداری و لشکری گردیدند و از طرف دیگر اوضاع مادی آنها

۱ - گوتامبرگ آلمانی در سنه ۱۴۶۷ میلادی بدنیا آمده و در ۱۴۷۸ رحلت کرده است و در تکمیل حروف طبع بزرگترین خدمت را بمطبوعات نموده.

۲ - این اصلاحات که بلسان فرانسه «رפורم» گویند موجب کاستن قدرت روحانیان و بیداری ملل اروپا گردید.

۳ - این تجدد که در زبان خارجه «رونسانس» گویند در اثر فتح قسطنطنیه در ۱۴۵۳ و متواری شدن علماء یونان در بعضی از بلاد اروپا رخ داد.

روبه بهبودی نهاده بر جمعیتشان افزوده گشت . کثرت جمعیت و محدود بودن اراضی همچنین احتیاج فروش محصولات صنعتی و بدست آوردن بازارهای جدید و مواد خام باحس جهانگیری توأم گردیده مغربان را بر این واداشت که ممالک جدیدی را تحت اقتدار خود در آورند .

در همان اوقات که ملل اروپا شروع به طی مراحل ترقی نمودند . بین پادشاهان ایران و سلاطین عثمانی جنگهای سخت اتفاق می افتاد . چه دولت عثمانی که در آن ایام در اوج اقتدار بوده و آسیای غربی و مصر را در قبضه تصرف داشته حتی اروپا را تهدید می نمود و حاضر نمی گشت بدون خونریزی تمامی استقلال ایران را بشناسد و ایرانیان هم که استقلال کشور خود را گرامی تر از جان خویش داشته و دارند هیچگاه از دفاع میهن خویش دست بر نمی داشتند . ولی این جنگها بنفع دول اروپا تمام شد چنانکه از قرن هیجدهم میلادی دولت عثمانی رو به ضعف نهاد و تجاوز روس در حدود ایران آغاز شد .

ترقی دولت روس از زمان پتر کبیر است که اصلاحات عظیمی در روسیه نموده و در همان احوال دولت مقتدر و مصلح صفوی مراحل ضعف و انقراض می پیمود و چنانکه سابقاً ذکر شد کشور ما عرصه تاخت و تاز بیگانگان گردید . گرجستان و بلاد بحر خزر بدست روسها افتاد . فوت پتر در ۱۷۲۵ میلادی (۱۱۳۸ هجری) و قیام نادر موجب استخلاص ایالات ایران شده تقریباً پنجاه سال ایران از حمله روسها محفوظ ماند . در این مدت زمامداران ایران می توانستند خدمات مهمی باین مملکت نمایند و وسایل دفاع را در مقابل تجاوزات دول اروپائی فراهم آورند ولی پادشاهی نادر سنوات نهایت معدودی بود و فقط دوازده سال اسماً و رسماً سلطنت کرد و چند سال قبل از جلوس مشغول راندن اجانب از خاک ایران بود .

از اینکه روسها از پیشرفت نادر اندیشناک بودند جای شک نیست و کمک آنها بالز گیمها بهترین گواه این معنی است ، ولی چون آفتاب اقبال نادر افول کرد دوره هرج و مرج و جنگهای خانگی فرا رسید و رشته وحدت گسیخته شد و برعکس بر قدرت دولت روسیه روز بروز افزوده می گشت و اجرای نقشه پتر را در نظر داشتند .

در آن موقع در ایران پادشاهی لازم بود مصلح ، بصیر و واقف به سیاست عصر .
متأسفانه چنین پادشاهی در میان قاجاریه که سالها دعوی سلطنت داشتند و آنهمه اسباب
رحمت زندیه را فراهم آوردند پیدا نشد .

آتمامحمد خان موفق گردید اکثرمه الک ایران را تحت اقتدار خود درآورد
ولی پایداری دولت خود را بر روی ریختن خون نهاد و هیچگونه اصلاحی چه کشوری
و چه لشکری نمود . این است که بارشادتی که سپاهیان ایرانی در زمان فتحعلیشاه
درمقابل روسها نمودند بواسطه بی نظمی امور، خیانت و نفاق امراء و درباریان قطعات
مهمی از این مملکت به بیگانگان واگذار شد . در صورتیکه اوضاع سیاست اروپا
بواسطه اقدامات ناپلئون بناپارت تیره بود و انگلیسها بواسطه اقدامات کمپانی
تجارتی نفوذ عظیمی درشبه جزیره حاصل خیز هندوستان حاصل نموده و از اینجهت
مجاور با ایران شده نگران اوضاع بودند .

از این تیرگی اوضاع و سیاستهای مختلف دولت قاجار استفاده نکرد . راست
است که میرزا بزرگ معروف به **قائم مقام** انتظامات قابل توجهی داد و پسرش
سیرزا ابوالقاسم نقشه پذیر را تعقیب کرد ولی این اقدامات شایان درمقابل تحریکات
و بی نظمی که در دربار قاجار حکم مقرر ما بود ایرانرا از گرداب حوادث خارجی نجات
نداد و برعکس محمد شاه که میبایست از اوضاع زمان فتحعلیشاه عبرت گرفته
باشد نه فقط اصلاحات اساسی نمود بلکه میرزا ابوالقاسم را کشت و بدون مراعات
اوضاع و احوال لشکر بهرات کشید .

استبداد ناصرالدین شاه و خیانت درباریان افکار عالییه بعضی از مصلحین مانند
میرزا تقی خان امیر نظام و غیره را که شروع به اصلاحات مهمی نمودند بی نتیجه
گذاشت ، و مملکت ماعرضه رقابت روس و انگلیس گشت و امتیازات پی در پی که
به بیگانگان داده می شد و قرضهائی که بیجهت از دول خارجه می نمودند بنیان
استقلال مملکت را متزلزل ساخت و بالاخره ملت ایران که قرنها استقلال خود را
حفظ کرده از آن اوضاع دلننگ و خسته خاطر شده در خواست اصلاحات اساسی

کرد و تقاضای آنها منجر به انقلاب ایران گردید که قسمت دیگر از تاریخ قاجاریه است و شرح مختصر آن در فصل آتی خواهد آمد .

آقا محمد خان قاجار

بعضی از مورخین نسب قاجاریه را به قاجار نویان پسر سرتاق نویان رسانند که بالشکر هلاکو بایران آمد و صاحب عشیرت و فرزندان بسیار شد و بواسطه نفوذ و قدرتی که در زمان غازان خان این خانواده بهم رسانید جمعیت کثیری از ترکان خود را بدان عائله منسوب داشته معروف بقاجاریه گشتند . خواه این روایت صحیح باشد یا سقیم جای شك نیست که طایفه قاجار ترك و از خارجه بایران آمده در زمان مغول در خاك ایران میزیستند . پس از ضعف دولت ایلخانیان این طایفه از ایران رخت بر بسته حدود شام را نشیمن قرار دادند تا اینکه امیر تیمور مجدداً آنها را بدین ملك کوچ داد و بسیاری از آنها را آذربایجان، گنجه و ایروان اقامت گزیدند . تر کمنان آق قویونلو که قبل از طلوع کو کب اقبال شاه اسمعیل صفوی در ایران اقتداری بهم رسانیدند قرابت نزدیک با قاجاریه داشته و میتوان آنها را از يك اصل مشترك دانست . خلاصه قاجاریه در میان ایرانیان مستهلك گشته و حتی مذهب تشیع را قبول نمودند و یکی از قبایلی که باشاه اسمعیل مساعدت نمود همین قبیله است . شاه عباس کبیر که در کاستن نفوذ امراء قزلباش همت میگماشت قاجاریه را از گنجه و ایروان کوچ داده در مرو و گرجستان و اراضی استرآباد واقع در کنار رود گرگان مقیم ساخت .

جمعی از این طایفه که در بالای قلعه مبارک آباد (آن طرف رود گرگان) اقامت نمودند معروف به قاجاریخاری باش شده و آنانکه در طرف دیگر بودند اشاقه باش ملقب گشتند و بین آنان مخالفت و عداوت بود .

فتحعلیخان قاجار از امراء اشاقه باش در موقع فتنه افغان نزد شاه طهماسب

ثانی قرب و منزلتی پیدا نموده بمقام سپهسالاری رسید ولی نادر وسایل قتل او را فراهم آورد و خود زمام امور لشکر در دست گرفت . تا نادر حیات داشت قاجاریه نتوانستند کاری از پیش ببرند و محمد حسن خان پسر فتحعلیخان متواری بود . چون کوکب نادر افول کرد محمد حسنخان شروع باقداماتی در استراباد و



« آقا محمد خان قاجار »

مازندران نمود و حتی احمد خان ابدالی و آزاد خان افغان را شکست داده آذربایجانرا بگرفت . ولی دوپسر او آقا محمد خان و حسینقلی خان در دست عادلشاه افشار گرفتار شده و این پادشاه امر داد تا محمد خان را مقطوع النسل نمودند . محاربات محمد حسن خان با کریم خان زند در فصل چهارم همین باب ذکر شده و گفتیم که محمد حسن خان در جنگ با شیخ علیخان مغلوب گردید و یکی از امراء قاجار سر او را از تن جدا

کرد . رفتار مردانه کریم خان با سر خصم و مهربانی او با پسران محمد حسنخان یعنی با آقا محمد خان که او را با خود بشیراز برده کمال مهربانی را با وی نمود و دیگر با حسینقلی خان که حکمرانی دامغانرا به او محول کرد بهترین دلیل صفات پسندیده حکم فرمای کریم و خلیق زند است . اما حسینقلی خان یانگی گردید و از زکیخان شکست خورده در میان ترکمانان گریخت و کشته شد .

آقا محمدخان مترصد فوت کریم خان بود و همینکه خبر رحلت او بشنید (۱۱۹۳) از شیراز گریخت و با کمال شتاب خود را بمازندران رسانید و خزانه‌ای که از آنحدود بشیراز میبردند بتصرف درآورد و با بعضی ازقبایل قاجارهمدست گردیده دعوی سلطنت نمود. چند نفر از برادرانش که بمخالفت با او برخاسته و حتی یکی از آنها (رضا قلیخان) در بارفروش او را اسیر کرد ولی آقامحمدخان

بمساعتد بعضی ازیاران و برادران دیگرش **جعفر قلیخان** و **مصطفی قلیخان** مستخلص گشت و **رضا قلیخان** بخراسان گریخت. برادردیگرش **مرتضی قلیخان** نزد «کاترین» امپراطریس روسیه رفت و از او استمداد کرد، خلاصه تاجهارسال جنگه بین برادران برقرار بود تا آخر آقا محمدخان فائق آمد: شرح محاربات او و خانواده زنده در فصل مربوط بآنطایفه گذشت و گرفتن اصفهان بدون جنگ در زمان جعفرخان ودلبری‌های لطفعلیخان پس از پدر سبق ذکر یافت و گفتیم بواسطه مخالفت حاج ابراهیم شیراز بدست آقا محمد خان افتاد و کوشش لطفعلی خان بجائی نرسید قتل عام کرمان، بخشیدن زنان اهالی بسپاهیان و باسارت بردن اطفال از اعمالی است که آقا محمد خان پس از فائق آمدن بر لطفعلیخان در کرمان مرتکب گردید. آتش غضب و کینه مؤسس سلسله قاجار با ریختن خون بیگناهان و نزدیکان و خویشاوندان لطفعلیخان و هتک احترام زنان تسکین نیافت بلکه امرداد تا استخوانهای کریم خانرا از قبر بیرون آورده در آستانه قصر خویش در طهران دفن نمودند تا هر روز از روی آنها عبور کرده و توهین وارد آورده باشد.

رفتار آقا محمدخان با برادرانش از روی کمال قساوت قلب بوده چنانکه سه نفر از آنها ازبیم بگریختند و مصطفی قلیخان و جعفر قلیخان که طرفدار او بودند و او را از اسارت رضا قلیخان نجات دادند طرف بیمبری او واقع گشته و مصطفی قلیخانرا نابینا ساخت و جعفر قلیخانرا بغدر کشت. سپس بگوشمالی تر کمان استرآباد پرداخت زنان و اطفال آنها را باسارت برد.

قضایای گرجستان جلب توجه آقا محمدخانرا نمود و دفعه‌ها کلیوس والی

آنحدود را که باروسها دست اتحاد داده و خویشان را تحت حمایت آنها درآورده بود بر خود واجب شمرد در آن سنوات (۱۲۰۰) روسها در اشرف کارخانه تجارتي برپا کردند ولی چون معلوم گردید مقاصد سياسي دارند آقا محمدخان از اقدامات آنان جلوگيري کرد و در سال ۱۲۰۹ پس از تسخير کرمان آقا محمدخان شصت هزار لشکر در نواحی طهران آراسته و عزم سرکوبي والی گرجستان و سایر امراء گردنکش آنحدود را نمود. يك لشکر را بطرف مغان و داغستان فرستاد و قسمت دیگر را بجانب ایران رهسپار کرد و خود در افواج قلب سپاه قرار گرفته بطرف قراباغ و تصرف قلعه محکم شوشی در حرکت آمد. گرچه امراء ایروان و شوشی سر مخالفت داشتند ولی چون گرفتن آندیار با افواجی که اکثر سواره بودند مشکل ميمود باظهار اطاعت ظاهری حکام آنحدود اکتفا کرده و قسمتی از لشکر را مواظب احوال آنان نموده خود بطرف تفلیس حرکت کرد. افواجی که مأمور داغستان بودند در گنجه با آقا محمدخان ملحق گشتند و با کمال سرعت بقسمی که روسها نتوانند مدد بوالی گرجستان رسانند حرکت کردند و چون نزدیک تفلیس شدند هر اکلیوس بمدافعه پرداخت ولی بسختی شکست خورده بطرف کوه گریخت. لشکر آقا محمدخان داخل تفلیس شد و از کشتن و غارت کردن چیزی فرو گذاری ننمودند حتی کلیساها را خراب کرده کیشها را دست و پا بسته در آب افکندند دختران و پسرانرا باسارت بردند.

پس از این واقعه در صحرای مغان خیمه زد حکمران قدیم شیروان و امیر ایروان اظهار اطاعت کردند. تا آن تاریخ آقا محمدخان نام شاهی بر خود نهاده و تاجگذاری نکرده بود بنا بر این پس از فتح گرجستان در سال ۱۲۰۱ امراء لشکر و اعیان دولت را احضار کرده مراسم تاجگذاری را بعمل آورد.

پس از نادر اوضاع خراسان نهایت در هم و برهم گردیده بود و جانشینان آن جهانگیر لیاقت و کفایتی از خود ابراز نداشتند و شرح این قضایا در جای خود داده شده است. بنا بر این آقا محمدخان تصمیم گرفت خراسانرا ضمیمه متصرفات خویش کند و بعد از تاجگذاری بدانصوب حرکت کرد و در طی طریق

تر کمنان استرآباد را که باز دست تعدی دراز نموده بودند تنبیه و مجازات کرد . چون خبر نزدیک شدن آقا محمدخان برسد نادر میرزا بجانب افغانستان فرار کرد و پدرش شاهرخ که از دیده نابینا بود خود را تسلیم نمود .

بامر پادشاه قاجار شاهرخ بیچاره را انواع شکنجه و عقوبت و آزار نمودند و حتی خمیر بر سر او گذاشته سرب گذاخته بر سرش ریختند تا کلیه خزاین و جواهری که از زمان نادر در آن خانواده بود تقدیم آقا محمدخان شد سپس شاهرخ را با عیال و منسوبانش به مازندران فرستادند و نواده نادر شاه از کثرت عذاب که بر او وارد آمده بود در این راه (در دامغان) جان بجان بخش داد .

اما آقا محمدپس از اینکه خراسان را در قبضه تصرف خود در آورد و خزاین و جواهر نادر شاه را متصرف گشت پیغامی سخت بحکمران بخارا فرستاد تا اسیران ایرانی را مسترد دارد و امیر کابل زمانخانرا تشویق و ترغیب کرد تا بسا کمک یکدیگر بجنگ بخارائیان اقدام کند . گویند زمانخان پیشنهاد آقا محمدخان را پذیرفت و حتی بر حسب درخواست او بلخ را بایران واگذار کرد .

در آن احوال خبر رسید که کاترین ملکه روسیه سپاهی بیکران بجانب ایران فرستاده و گرجستان ، دربند ، باکو ، گنجه و طالش در خطر افتاده است . ناچار آقا محمدخان جنگ با امیر بخارا را بتعویق انداخته آماده رزم باروسیان گردید ولی چون کاترین ملکه روسیه در همان اوقات رحلت کرد و جانشین «پل» امر بمراجعت لشکر روس از حدود ایران داد جنگی بین ایران و روس اتفاق نیفتاد و آقا محمد خان از عزیمت بجانب گرجستان صرف نظر کرده عزم تسخیر قلعه شوشی را نمود ، چه ابراهیم خلیل خان وائی آن حدود سر مخالفت داشته بهیچ وجه تمکین نمی نمود . قلعه شوشی بزودی فتح شد و آقا محمدخان وارد «شیشه» گردید ولی این فتح آخرین فیروزی آقا محمدخان است چه چند روز بعد از آن این پادشاه بدست دونفر که حکم کشتن آنها را داده بود بقتل رسید (۱۲۱۱) و در آن اوقات ۶۳ سال داشت گرچه تاجگذاری او در سنه ۱۲۰۱ واقع گشت و نام پادشاهی از آن تاریخ بر خود نهاد ولی چنانکه شرحش گذشته از سنه ۱۱۹۳ یعنی بعد از فوت

کریمخان بجنگ وجدال مشغول گشت و اکثر از ایالات و ولایات ایران از زمان جعفرخان زند در تصرف او بود و پس از کشته شدن لطفعلیخان حریف پرزوری در مقابل خود نداشت.

حاج ابراهیم که وسایل تسخیر شیراز را فراهم ساخت طرف توجه آقامحمدخان واقع گشته منصب وزارت یافت و ملقب با اعتمادالدوله گردید. پیشرفت آقا محمدخان در جنگها بیشتر بواسطه تدبیر، غدر و ساختن بایاران خصم بوده و کمتر دیده شده است که شجاعتی از خود بخرج داده باشد. رفتارش با خانواده زندیه و حتی با استخوان شخصیکه در حق اورا فت نموده همچنین قتل عامهای او در کرمان و تفریس، طبیعت خونخواری و کینه جوئی و قساوت قلب آقامحمدخانرا بخوبی میرساند. این پادشاه نهایت مال دوست و مومسک بوده و حکایاتی در این خصوص از او نقل میکنند که حقیقتاً تعجب آوراست.

عشق غریبی بجواهر داشته و نویسنده ناسخ التواریخ که مورخ قاجاریه است نقل میکند که چون جواهر خزاین نادر در دست او افتاد اطاق را خلوت کرده و چندین مرتبه بر روی اجبار کریمه از شدت ذوق و شغف بغلطید. آقا محمدخان در طول حیات خود موفق شد که ایالات و ولایات ایران را تحت یک حکومت در آورد ولی هیچگونه اصلاح کشوری یا لشکری ننمود.

فتحعلیشاه قاجار

وقایع داخلی

باباخان معروف به فتحعلیشاه پسر حسینقلی خان برادر اعیانی آقامحمد خان قاجار است. در ضمن تاریخ کریمخان زند اشاره باعمال حسینقلی خان و عاقبت او گردید. آقا محمدخان گرچه نسبت بخانواده خود جور و ستم می نموده ولی برادر زاده خود باباخانرا طرف توجه قرار داده و او را ولیعهد خویش کرد و بکرات در حق وی گفته است: اینهمه خونها ریختم تا باباخان بر احوالی سلطنت کند.



«فتح‌المشاه قاجار»

در موقع قتل آقا-
محمدخان فتحعلی شاه
حکمرانی فارس را داشت
و چون اینخبر بساو رسید
بجانب طهران در حرکت
آمد (۱۲۱۲هـ)، در همان
احوال **صادق خان شقایی**
که قاتلان آقا محمدخان
نزد او پناهنده گشته بودند
قزوین را محاصره کرده و
دعوی سلطنت داشت و
علیقلی خان برادر آقا
محمدخان بر این عقیده بود
که تا شخص او هست سلطنت
به فتح‌المشاه نرسد. این فتنه
ها بزودی رفع گردید

علیقلیخان نابینا و صادق خان فراری شد. اما محمدخان پسر زکیخان زند چون
قتل آقا محمدخان را بشنید از بصره به بهبهان و کازرون آمد سپس در اصفهان، سیلاخور
و عراق با لشکر قاجاری بنای زد و خورد گذاشت و چون تاب و توانش نماند قصد
فرار کرد ولی در نواحی دزفول **حسن خان والی** او را نابینا ساخت و نزد
فتح‌المشاه فرستاد.

حسینقلیخان برادر فتح‌المشاه دو مرتبه یاغی گردیده مطالبه تخت و تاج
نمود و در آخر دستگیر گردیده از دیده محروم گشت. همچنین مخالفت نظام -
الدوله سلیمانخان بجائی نرسید و از درپوش در آمد.

پس از این قضایا در سال ۱۲۱۳ فتحعلیشاه پسر خود عباس میرزا را ولیعهد ساخته بطرف آذربایجان فرستاد و از آنجا که نادر میرزا پسر شاهرخ افشار پس از قتل آقامحمدخان با مساعدت افغانان بر خراسان مستولی شده بود فتحعلیشاه قصد استخلاص آن نواحی کرد و در سال ۱۲۱۸ کار بر نادر میرزا سخت گردید و عزم فرار کرد ولی دستگیر گردیده در طهران کشته شد.

قبل از این واقعه فتحعلیشاه نسبت به حاج ابراهیم که در زمان لطفعلیخان زند کلانتر شیراز بود و آنشهر را به آقامحمد خان واگذار کرد و از اینرو وزیر آنبادشاه گشته نفوذ و قدرتی فوق العاده حاصل نموده بود سوء ظن برده ویرابا اکثری از اتباع و اقوامش بقتل رسانید.

می توان گفت کلیه فتنه های داخلی تا آخر سنه ۱۲۱۸ فرونشست و بنیان سلطنت فتحعلیشاه استوار گردید ولی قضایائی راجع بسیاست خارجی و روابط ایران بادول بیگانه رخ داد که در تاریخ این کشور غایت اهمیت را دارد و کار را بر آن پادشاه دشوار نمود.

مهمترین وقایع سیاسی آن زمان رقابت انگلیس و فرانسه و تجاوزات دولت روس باراضی ایران و تیرگی روابط دولت ایران و عثمانی است و بهتر آنست که هر یک از این قضایا را بنحو اجمال جداگانه شرح دهیم .

دولت انگلیس که بوسیله کمپانی تجارته هند در مملکت روسیه هندوستان قدرت و نفوذی بهم رسانیده بود در اروپا و فرانسه رقابت انگلیس و فرانسه
دچار یکی از سرداران بزرگ عالم ، ناپلئون بناپارت امپراطور فرانسه گردید.

ناپلئون در نظر داشت که از راه ایران حمله به هندوستان نموده آن مملکت را ازید انگلیسها مستخلص سازد و از بسرای اینکار با فتحعلیشاه داخل مذاکره گردید و هنگامیکه روسها گرجستان و سایر حدود ایرانرا چنانکه خواهیم دید تصاحب کرده بودند در ابتداء ژوئیه^۱ را در سنه ۱۲۲۰ و بعد ژنرال ساردن^۲

را با بیست و چهار نفر از مردان جنگی در سنه ۱۲۲۲ از طرف خود بایران مأمور کرد و متعهد شد روسیانرا وادار نماید تا از بلاد از دست رفته ایران خارج شوند و از تقدیم آلات جنگ خودداری نکنند و در مقابل ایران بدولت فرانسه اجازه خواهد داد که لشکر خود را از آن مملکت به تسخیر هندوستان روانه سازد.

فتحعلیشاه تا آن موقع بادولت انگلیس روابط حسنه داشت بلکه متعهد شده بود که با افغانان از در مصالحت در نیاید مگر آنکه آنطایفه از حمله بمتصرفات انگلیس که در هند دارد خودداری کند. باین احوال چون پیشنهادهای ناپلئون بنفع دولت ایران بود آنپادشاه ژنرال گاردن را محترم داشت و پیشنهادهای امپراطور فرانسه را قبول کرد، فرستادگان ناپلئون سپاه ایرانرا نظمی جدید دادند، جنگ پیاده و استعمال توپ و تفنگ را بنحوی که در اروپا معمول بود بسپاهیان بیاموختند و در تمام این موارد کفایت و لیاقت و حسن تدبیر میرزا بزرگ قائم مقام موجب پیشرفت امر و رسیدن بمقصود گردید.

از طرف دیگر دولت انگلیس چون از روابط ایران و فرانسه مستحضر گردید در صدد جلب خاطر پادشاه ایران برآمد. بنابراین از طرف فرمانفرمای هند **سرجان ملکم** (۱) و از جانب انگلستان **هارفرد جونز** (۲) بسفارت ایران مأمور گردیدند و وعده مساعدت بازور و زر دادند (۱۲۲۳ هـ) تا دولت ایران از دوستی باناپلئون دست بردارد خلاصه امانت دولت مجلس مشورت آراسته بژنرال «گاردن» ایراداتی وارد آوردند منجمله آنکه متعهد شده بود که چون ناپلئون با الکساندر امپراطور روس عقد مودت بندد در خصوص حدود ایران که در دست روسهاست صحبت راند و بر خلاف عهد رفتار کرده در معاهده **تیلست**، نامی از ایران نبرده است. در آخر «هارفرد جونز» سفیر انگلیس بطهران وارد گردیده و «گاردن» از ایران خارج گشت سفیر دولت انگلیس متعهد شد سالیانه دو بیست هزار تومان برای جنگ با روسیان بایران پردازد و بجپاتی تأدیة این وجه سه سال بتعویق افتاد و در سنه ۱۲۲۶ هجری ششصد هزار تومان زرمسکوک و سی هزار قبضه تمنگ و بیست عراده

توپ تسلیم دولت ایران گشت و سی‌تن مهندس و معلم نظام در خدمت ایران درآمدند تا سپاهیانرا آداب جنگ بطرز جدید آموزند. با همه این احوال باید دانست که سیاستمداران انگلیس کاراز روی سیاست و تدبیر و بر حسب مصلحت خویش می‌کردند و تمام کوشش آنها برای این بود که نقشه‌های ناپلئون را بی نتیجه گذارند بنا بر این چون در ۱۸۱۲ میلادی (۱۲۲۷ هـ) بین ناپلئون و الکساندر اول امپراطور روس کاربه محاربه کشید و منجر به عقب‌نشینی فرانسویان از خاک روسیه گردید انگلیسها برای از بین بردن ناپلئون با روسها متحد گشتند چنانکه سال بعد بین روسیه، پروس، اطریش، انگلستان، سوئد و سایر دول اروپائی اتحادی بعمل آمد و از هر طرف با ناپلئون بنای مخالفت گذاشتند تا اینکه مجبور باستعفا گردید پس عجب نیست اگر در همان سال که ششمین اتحادیه دول اروپا بر ضد ناپلئون بوقوع پیوست عهدنامه **مستستان** بین ایران و روس بجدیت انگلیسها منعقد گردید. اما نتایجی که دولت انگلیس از پرداختن سالانه دویست هزار تومان بدست آورد این بود که اولاً روابط دوستی ایران و ناپلئون را قطع کرد چه هر گاه در معاهده تیلسیت ناپلئون بوعده خود وفا نکرد مکن بود پس از آغاز مخالفت با روسها یعنی در سال ۱۲۲۷ ایران را مساعدتی بسزای نماید تا از آن طرف دشمن خود را مشغول دارد دیگر آنکه در ۱۲۲۹ معاهده بین ایران و انگلیس منعقد گردید که در آن دولت ایران متعهد شد که لشکر هیچیک از دول اروپا را اجازه ندهد از خاک ایران بسمت هندوستان حرکت نماید و هر گاه افغان با دولت انگلیس داخل در جدال و نزاع گردد اولیای ایران از این طرف لشکر تجهیز کرده بدولت انگلیس امداد نمایند و مخارج آنها در یافت دارند. در مقابل این شروط دولت انگلیس متعهد گردید که هر گاه یکی از دول اروپا نزاع و جدال با دولت ایران نماید پادشاه انگلیس پس از کوشش در صلح و نرسیدن بمقصود یا بالشکر هندوستان و یا با پرداخت دویست هزار تومان سالیانه مادام که جنگ باقی است دولت ایران را کمک نماید و در ضمن ناظر خرج آن مبلغ باشد و اگر جنگ بین ایران و افغان رخ دهد دولت انگلیس هیچیک از مخاصمین را کمک ننماید و اما مساعدت مادی دولت انگلستان و وعده‌های او چندان تأثیر در سیاست ایران ننمود چه، مجدداً روسها بخاک ایران حمله

آوردند و طبق عهدنامه ترکمن چای اراضی دیگری بآنها واگذار شد از این گذشته پس از فتحعلیشاه در جنگ‌هایی که بین ایران و افغانستان رخ داد دولت انگلیس رسماً مداخله نموده و ایران را مجبور کرد تا از پیشرفت‌های خود صرف‌نظر نماید.

جنگ‌های روس و ایران

در شرح وقایع ایام آقا محمدخان قاجار اشاره کردیم که

والی گرجستان «هراکلیوس» خواست خود را تحت حمایت

روسها در آورد ولی بجهاتی که ذکر شد در آن زمان آن اندیشه

عملی نگردید چه پس از قتل عام تغلیس بامر آقا محمد خان و تصمیم کاترین دوم

امپراطور روسیه بجنگ با ایران وعزیمت آقا محمدخان بقصد رزم باروسیان بواسطه

فوت کاترین سپاه روس مراجعت اختیار کرد و خیال پادشاه قاجار از این حیث راحت

شد تا اینکه جنگ‌های ایران، و روس در زمان فتحعلیشاه واقع گشت و تبیین این مقال آنکه

چون دوره امپراطور پل (امپراطور روسیه) سپری گشت والکساندر اول بر جای

اون نشست والی گرجستان گرگین خان مانند پدر خود هر اقلیوس حمایت روس را

نپذیرفت ولی در همان اوان بدرود حیات گفت و روسیان علی‌رغم خانواده او و بسیاری

از امراء گرجستان که به حکومت روس راضی نبودند آندیار را بگریفتند و در سنه ۱۲۱۸

جنگ بین ایران و روس حتمی گردید و روسیان بطرف گنجه حرکت کرده آن شهر را

بگریفتند حکام قرا باغ و امراء بعضی از نواحی دیگر با خصم بنای چاپلوسی و مدافعه

گذاشتند.

فتحعلیشاه پسر و ولیعهد خود عباس میرزا را در مقابل لشکر خصم فرستاد و

بواسطه اهمیت کارزار پس از مدتی شخصاً حرکت کرد. در سنه ۱۲۱۹ جنگ‌های

سختی بین دولتین واقع گشت و در اکثر آنها ایرانیان جلالت و رشادت بخرج داده و

مقابل توپ و تفنگ و لشکر منظم دشمن ایستادگی کردند بقسمی که سردار روس

«سیسیانف»^(۱) در آن سال از عهده تسخیر ایران بر نیامده به تغلیس بازگشت زمستان

(۱) سیسیانف در ایران معروف به «اشیختر» است و علت آن است که سردار مذکور

عنوان ناظر یا مفتش راداشته که در مقابل آن در روسی کلمه اینست که تقریباً مانند «اشیختر»

(بمکسور، ت مضموم) تلفظ میشود. گویا این سردار اصلاً گرجی باشد.

سال بعد سیسیانف بحیله قلعه شوشی را بگرفت و از طرف دیگر روسها عزم تسخیر انزلی (بندر پهلوی) ورشت رانمودند .

حاکم بادکوبه حسینقلی خان چند کشتی روسی را در آب غرق نموده و مردانه با خصم بجنگید بقسمی که روسها بمقصد نازل نگریدند و در همان احوال سیسیانف از گنجه بطرف شیروان آمده و از آنجا آهنک بادکوبه کرد و خواست حکمران آنجا را بوعده و وعید بطرف خود جلب کند و چون وسایل ملاقات فراهم گردید حسینقلی خان امر داد تا ناگهان او را بکشتند و سرودستش را برای فتحعلیشاه فرستاد^۱ خلاصه اولین جنگهای ایران و روس تا سنه ۱۲۲۸ ادامه داشت روسها چندین مرتبه سرداران خود را تغییر دادند و لشکر بکمک فرستادند معذک قریب ده سال ایرانیان استقامت کردند و در مقابل آندولت مقتدر که ناپلئون از آن اندیشه داشت پای فشاری کردند . در صورتیکه نظامیان ایران نه فقط اسلحه کاملی نداشتند ، بلکه از فنون نظام جدید اروپائی هم بی اطلاع بودند . راست است که معلمین نظامی فرانسوی و بعد انگلیسی چنانکه در فوق ذکر شد در تعلیم سپاهیان چند وقتی اشتغال داشتند و جزئی مساعدتی از طرف دولت بریتانیا شد ولی در آن قلیل مدت و با اشتغال نائره^۲ حرب نتایج کلی از این همراهیها حاصل نشد . خاصه که پس از صلح دولت روس و انگلیس یا اتفاق آنها بر دفع ناپلئون معلمین انگلیسی از تعلیم توپچیان ایرانی کناره گرفتند و در جنگ اصلاندوز (۱۲۲۸) عباس میرزا شخصا کار توپچیانرا مینمود .

باهمه^۳ این احوال روسها در ظرف ده سال از عهده^۴ گرفتن ایران و نخجوان که آنهمه مطمح نظر آنها بود بر نیامدند و این نیست مگر بواسطه جلادت و رشادت جبلی سپاهیان ایران ، پافشاری عباس میرزا و کفایت و درایت میرزا بزرگ قائم مقام وزیر عباس میرزا ، ولی از طرف دیگر عدم اطلاع نظامیان ایران از فنون نظام جدید ، خلطه و آمیزش بعضی از امراء و حکام ماوراء رود ارس با روسها ، منظم نبودن تشکیلات کشور موجب شد که بعضی از ولایات و شهرهای مهم در دست روسها

(۱) مثل معروف «مگر سر اشختر را آوردی» از همان موقع است

افتاد و استرداد آنها میسر نشد ، بنا بر این چون اساس سیاست روس وانگلیس هم در اروپا یکی گردید فتحعلیشاه چاره جز این ندید که میانجیگری سفیر انگلیس را پذیرفته تن بمعاهده منحوس گلستان دهد . طبق این معاهده که در سنه ۱۲۲۸ در قریه گلستان (واقع در قرا باغ) بین دولت ایران و روس منعقد گردید کلیه بلاد و نقاطیکه تا آن موقع در تصرف هر يك از دولتین بوده از متصرفات دائمی آندولت گردید یعنی ، ولایات قرا باغ ، گنجه (الیزابت پل) ، شکی ، شیروان ، دربند و باکو و هر جا از ولایات طالش که تحت تصرف روسیه افتاده بود و تمامی داغستان و گرجستان مخصوص دولت روسیه شد .

گرچه در فصل اول این معاهده بطور معمول مرقوم رفته بود که امور جنگ و عداوت بین دولتین الی الابد متروک خواهد ماند در سال ۱۲۳۲ هجری یعنی چهارسال پس از عهد نامه گلستان **یرملوف**^۱ از جانب دولت روسیه بدربار ایران آمد و از او با کمال شکوه و جلال پذیرائی شد . مقصود از این رسالت آن بود که در جنگ روس و عثمانی دولت ایران اعانت روسیه نماید دیگر آنکه چون بازرگانان روس را مردم خوارزم زحمت میدادند شاهنشاه ایران یا خود آن اراضی را . تصرف کند یا اجازه دهد لشکر روسیه از طریق استرآباد و خراسان بخوارزم رود و همچنین یکنفر نماینده تجارتنی روس دررشت اقامت گزیند و مؤتمنی برای تعیین حدود طالش معین گردد .

خلاصه جواب فتحعلیشاه این بود که مسئله اعانت بر روس یا تعیین تکلیف برای ایران جزء معاهده گلستان نیست و عبور لشکر روس هم از خاک ایران برای تسخیر خوارزم ممکن نخواهد شد ولی دولت ایران در موقع مناسب بفتح خوارزم اقدام خواهد کرد .

اقامت نماینده تجارتنی هم دررشت مقبول نیفتاد و تعیین حدود طالش محول بصوابدید عباس میرزا گردید بطور کلی جوابهای فتحعلیشاه مقرون بصواب بود ولی برای روسها رضایت بخش نبود .

در سال ۱۲۴۰ روسها رسماً نقض عهد کرده و طمع در اراضی گو کجۀ ایروان نموده پس از آنکه آنحدود را از فتحعلیشاه خواستار شدند و سفیر ایران برای گفتگو مأمور تفلیس گردید قریه «بالغلو» را مسخر کرده فوجی را با چندعزاده توپ بخواست آن گماشتند .

سفارت وقایع نگار در تفلیس بی نتیجه ماند و از طرف دیگر بعضی از مجتهدین را در سال ۱۲۴۰ هجری بعلت بدرفتاری روسها ترغیب و تحریص نمودند بقسمیکه چون سفیر نیکلا امپراطور روس بدربار ایران آمد و سخن از مودت و مسالمت راند و پیشنهاد کرد شخصی از طرف ایران بدربار روسیه رود تا امپراطور جدید را تهنیت گوید تا شاید امر بخوشی خاتمه یابد فایده ای بآنسخنان مقرر نگشت. بلکه چند نفری هم از درباریان مانند میرزا عبدالوهاب نشاط معتمدالدوله و میرزا ابوالحسنخان شیرازی وزیر امور خارجه که از اوضاع واقف بوده و برخلاف جنگ اظهار عقیده مینمودند مبعوض روحانیان گشتند . تا بالاخره از روی احتیاط دم فرو بستند ، حتی سفیر روس خواست تا با مجتهدین صحبت راند و آنانرا از خیال جنگ منصرف داد ، در جواب چنین شنید که اگر چه روسیان از ایران خارج شوند باز هم جهاد با ایشان واجبست با این اوضاع فتحعلیشاه چاره جز اقدام بجنگ ندید و سفیر را رخصت مراجعت داد . در اندک مدتی سپاهیان ایران وارد اراضی متصرفی روسیه گردیده بسیاری از روسیانرا اسیر و مقدار زیادی از ذخایر آنانرا بغنیمت بردند .

سنگر بالغلو ، اراضی قره کلیسا ، شوره گل بزودی فتح شد . عباس میرزا جمعی از لشکر راجانب گرجستان و شیروان فرستاده و خود بجانب قراباغ حرکت نمود . طولی نکشید که قلاع لنکران و سالیان گشوده گشت و تمامی طالبالش در دست ایرانیان افتاد و اهالی گنجه بامساعدت و پشتیبانی سپاهیان ایران بر روسها شوریده و آنشهر را مستخلص نمودند . همچنین شکی و شیروان در تصرف امراء ایران افتاد و قلعه شوشی محاصره گشت و کلیه این پیشرفتها در ظرف یکماه بوقوع پیوست ، اما از جانب روسیه «مدداف» باسپاهی از روس و ارمنی و بیست عزاده توپ بجانب گنجه در حرکت آمد و پس از شکست لشکر ایران و کشته شدن امیرخان سردار درحین کارزار گنجه بدست روسیان افتاد (۱۲۴۱) سپس عباس میرزا

شکست خورده تا کنار رود ارس عقب نشینی کرد. سال بعد پاسکیویچ سرداری کل قوای روس در گرجستان و ماوراء ارس منصوب گردید و بر عهده سپاهیان روس افزوده گشت. معذک بواسطه رشادت حسن خان سردار ساری اصلان فتح ایروان در آنسال بدست روسها میسر نگردید ولی قلعه عباس آباد بواسطه خیانت احسانخان بدست دشمن افتاد و آن خائن از طرف روسها حکمرانی نخب جوان یافت، در ابتداء سال ۱۲۴۳ عباس میرزا لشکر روس را در اراضی ایروان (قریه اشترک) شکست فاحش داد ولی بطور کلی اوضاع ایران تیره بود و بواسطه نفاق درباریان مساعدت کافی بلشکر نمیشد. در همان احوال فتحعلیشاه خطه آذربایجان را ترک کرده بجانب تهران آمد و این اقدام یکباره در لشکر تولید خوف اضطراب نمود بقسمی که که حسنخان ساری اصلان که بمدافعه از قلعه سردار آباد مشغول بود و از امرای متهور محسوب میگشت بطرف ایران گریخت و طولی نکشید که سردار آباد ویران و ایروان بدست روسها افتاد و اینان حسنخان و جمعی دیگر را بند نهاده به تغلیس فرستادند، در خلال این احوال عباس میرزا در خوی میگذرانید و لشکر ایران در آذربایجان اندک بود روسها قصد تبریز کردند و اهالی مرند که رنجیده خاطر بودند بدانها پیوستند. عباس میرزا در ابتداء حرکت روسها بجانب تبریز، بفرستادن پیغام نزد پاسکیویچ اکتفا کرد و وقتی حرکت نمود که روسها بقریه صوفیان رسیده بودند و تبریز در معرض خطر بود.

میرفتاح نام پسر حاج میرزا یوسف مجتهد، عوام الناس تبریز را بمتابعت روسیان تشویق و ترغیب نمود تا اینکه مستخفیظین ایرانی را مقهور خود ساختند و چون لشکر دشمن بدو فرسخی آنشهر رسید میرفتاح جمعی از مردم شهر را برداشته با استقبال شافت و بدین نحو تبریز در سنه ۱۲۴۳ بدست روسیان افتاد و پاسکیویچ پس از شنیدن این خبر از ایروان به آذربایجان آمد و فرستاده عباس میرزا را قعی نگذاشته فوجی را به تسخیر خوی مأمور کرد و آنشهر بدون جنگ فتح شد عباس میرزا بسلماس رفت و از دمصالحت درآمد.

عاقبت پس از ملاقات ولیعهد با سردار روس در ده خوارقان و تصمیم روسها

بعزیمت بطرف طهران و رمزمه در پایتخت برای تغییر ولایت عهد و دخالت سفیر انگلیس که از پیشرفت روسها اندیشناک بود **معاهده ترکمن چای** بین ایران و روس منعقد گردید (۱۲۴۳)

این معاهده منحوس آغاز یک سلسله مصائبی است که در مدت سلطنت قاجاریه ایران بدان مبتلا گردید. چه دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران از آنوقت شروع شد و با معاهدات و قراردادهای جدید که در مواقع مختلف دول خارجه با ایران بستند اساس استقلال این کشور را متزلزل ساختند.

توضیح آنکه دولت ایران طبق معاهده ترکمن چای نه فقط ایروان و نخجوان و سایر بلادی که در دوره اولین جنگها بروسها واگذار شده بود از دست داد و ده کرور تومان خسارت جنگ پرداخت بلکه طبق فصل هفتم آن معاهده امپراطور روسیه عباس میرزا را رسماً ولیعهد ایران شناخت از همه بدتر معاهده تجارتهای ملحق بمعاهده ترکمن چای است که موجب آن بنیان استقلال اقتصادی ایران نیز متزلزل گردیده ترتیبات و امتیازات خاصی برای تجار روس و گمرک اشیاء اشیاء پیش بینی شد و همچنین مقرر گردید کلیه دعاوی بین اتباع روس در قونسول خانههای امپراطوری طبق قوانین دولت روسیه قطع و فصل شود و اگر منازعه ای بین تبعه روس و ایران رخ دهد. رسیدگی آن در حضور قونسول یا نماینده آن بعمل خواهد آمد. بالاخره روسها دارای حق قضاوت قونسولی یا «کاپیتولاسیون» شدند و بعد از مدتی سایر دول خارجه هم بعنوان دول «کامله الوداد» از این امتیازات استفاده کردند.

رویه مرفته عهدنامه ننگین ترکمن چای لطمه بزرگی بود باستقلال سیاسی اقتصادی و قضائی ایران، در اینجا لازم است تذکر دهیم که در این جنگهای اخیر هم سپاهیان ایران از دلآوری چیزی فرو گذاری نمودند و مردانه بجنگیدند و **میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی** پسر میرزا بزرگ که در جای پدر وزارت عباس میرزا را داشت کمال لیاقت و کاردانی را بخرج داد و حقیقتاً آنچه باعث شکست گردید تفاق درباریان و عدم توجه و مساعدت آنها به لشکریان و نرسیدن پول و

ذخیره بسیار بوده و از طرفی هم اهالی بعضی از بلاد از حکام ناراضی بودند و بی‌هم‌رفته نمودن تشکیلات منظم چه لشکری و چه کشوری ایران را بدانروز انداخت. در سال ۱۲۴۳ سفیر روس «گریبایدوف» (خواهرزاده پاسکیویچ) در طهران کشته شد و نزدیک بود مجدداً روابط دولتین تیره گردد ولی بزودی حقیقت امر آشکار شد و روابط حسنه برقرار گردید.

توضیح این قضیه آنکه چون «گریبایدوف» بطهران آمد از روی کبر و غرور مرتکب حرکات ناشایسته شد منجمله بعنوان اینکه هیچکس از اسرای ارامنه طبق شرایط عهدنامه نباید در ایران بمانند دو کینزک آصف الدوله را که اسلارامنی بوده ولی مسلمان شده و دارای اولاد بودند از او بخواست و اصرار زیاد نمود تا آصف الدوله چاره جز تسلیم آنها ندید.

این امر موجب خشم بعضی از علماء شد و غوغای سختی در طهران بر پا گردید. امانت دولت از عهده رفع فتنه بر نیامدند و اهالی در سرای گریبایدوف ریخته او و سی و هفت تن از اتباعش را مقتول ساختند و فقط یکنفر از آن اتباع جان سلامت در برد. فتحعلیشاه نامه معذرت آمیز بامپراطور روس نگاشته و خسرو میرزا پسر عباس میرزا را بدربار روسیه فرستاد و شهادت همان تبعه روس که در آن غوغا کشته نشد مفید افتاد و چون معلوم گردید قصور از جانب گریبایدوف بوده و حرکات ناشایسته او منجر بآن غوغا گردیده، دولت روسیه به تنبیه یکی از مجرمین و تبعه حاج میرزا مسیح از طهران اکتفا کرد و آتشی که نزدیک بود مجدداً شعله ور گردد خاموش شد.

جنگهای ایران و عثمانی

در سال ۱۲۳۵ بین ایران و عثمانی روابط تیره گردید و علت آن بود که سلیم پاشا حاکم بایزید قبایل حیدرانلو و سبکی را از ایران حرکت داده باراضی عثمانی نشیمن ساخت و اعتراض امنای دولت ایران بر این اقدام سودی نبخشید، از طرف دیگر گماشتگان دولت عثمانی چه در بغداد و چه در ارزنة الروم مراعات روابط دوستی دولتین را ننموده نسبت بکسانیکه خود را تحت حمایت ایران قرار داده بودند

نهایت بد رفتاری را کرده حتی با شیعیان اثنی عشریه طریق عداوت میپیمودند و از این حدهم تجاوز کرده درخواست بعضی از اراضی سلماس را کردند.

بدین لحاظ از اینکه سالها بین دولتین مودت حکمفرما بود نائره حرب مشتمل گردید و در سال ۱۲۳۶ روابط تیره تر شد چهلشکر ارزنة الروم رسول نایب - السلطنه را محبوس ساخت و صادق پاشا را که تحت حمایت ایران بود بقتل رسانید بنا بر این عباس میرزا عازم جنگ با عثمانیان گردید.

حسنخان ساری اصلان که یکی از سرداران معروف ایرانست بزودی لشکر عثمانی را شکست داده غنائمی بدست آورد .

از طرف دیگر عباس میرزا تاشهر بایزید بشتافت و در ظرف دو ماه لشکریان عثمانی پی در پی شکست خورده شهرهای بایزید ، ملازگرد ، تبلیس ، اخلاط و ارجیش باتوابع آن بدست ایرانیان افتاد و اکثر اهالی شهرها زینهار خواسته اطاعت پادشاه ایران را گردن نهادند و در تمام این بلاد خطبه بنام فتحعلیشاه خوانده شد .

چون دولت عثمانی از آن قضایا آگاه شد لشکری برای داود پاشا در بغداد فرستاده او را برانگیخت تا در حدود ایران دست بقتل و غارت نهد ، شاهزاده محمدعلی میرزا فرمانگذار عراقین لشکری تجهیز کرده و از کرمانشاه خارج شده در مقابل عثمانیان شتافت و هم در وهله اول آنانرا شکست فاحش داد و قصد آن نمود که بغداد را بگشاید ولی اجل مهلتش نداد و بدرود حیات گفت (۱۲۳۶) سال بعد عثمانیان پنجاه الی هفتاد هزار لشکر تجهیز کرده توپراق قلعه را که بدست ایرانیان فتح شده بود محاصره کردند عباس میرزا با سپاهی که نهایت کمتر از لشکر خصم بوده در مقابل آنها شتافت. گرچه در ابتداء شکست به لشکر ایران افتاد ولی دلاوری حسنخان ساری اصلان و حملات لشکر ایران در آخر سپاه بیکران عثمانی را از پای در آورد و رو بگریز نهادند . همچنین وقایعی که در حدود بغداد و موصل رخ داد ولی بروز مرض و با ادامه جنگ را مشکل نمود خاصه که فتحعلیشاه و عباس میرزا عرضی از تسخیر بلاد عثمانی نداشتند و فقط طالب

تشدید مبانی دوستی بین دولتین بوده و قصد جلو گیری از تجاوزات پاشایان عثمانی را داشتند. بنابراین در سال ۱۲۳۸ بین دولتین مصالحه برقرار شد بدین ترتیب که ایران بلادی را که گرفته بوده به عثمانیان وا گذاشت و دخالت در امور داخله یکدیگر ممنوع گردید و دولت عثمانی متعهد شد که نسبت بزوار و تجار و حجاج ایرانی مانند اتباع خود رفتار نموده و در تسهیل و پیشرفت مقاصد آنان چیزی فرو گذاری ننمایند.

فتنه و هابیهها
 عبدالوهاب نام که گویند مدتی در بصره و اصفهان بتحصیل علوم قدیمه پرداخته بود مذهبی آورد و بعضی چیزها را بدعت دانست و از آن جمله ساختن گنبد بر روی قبور انبیاء و ائمه و طواف مرقد آنان و بوسیدن آستانه آنان و تزیین بقاع و گذاشتن اشیاء نفیسه در حرم و امثال آنرا شرك پنداشت. یکی از مشایخ عرب عبدالعزیز نام بآن مذهب گروید و در ترویج آن بکوشید و «درعیه» را پناهگاه خود قرار داده و با سایر مشایخ بنای رزم نهاد. پسر عبدالعزیز موسوم به مسعود بر حسب امر پند بطرف عقبات عالیات تاخته در سال ۱۲۱۶ بامردان خود داخل در کر بلا گردید و هابیهان پنجهزار مرد و زن را مقتول ساخته ضریح مبارک را بشکستند و آنچه از اشیاء نفیسه و جواهر گرانها و قندیل های زرین و سیمین و خشتهای طلا بود بیغما بردند و در تخریب آثار کوتاهی ننمودند توهمین باستان مقدس امام سوم عموم مسلمین خاصه شیعیان را که اشیاء منسوبه اکثر ازدارائی آنان بوده مکدر ساخت و فتحعلیشاه و ادا گردید اعتراض سختی به عبدالعزیز کرده سلیمان پاشا والی بغداد را بدفع او تحریک نماید.

طولی نکشید سلیمان پاشا بمرد و بر قدرت عبدالعزیز افزوده گشت و تا سال ۱۲۲۶ کلیه اراضی و نواحی نجد را تحت اقتدار خود در آورده عزم مسقط نمود. اما مسقط از شاهزاده حسینعلی میرزا استمداد خواست و لشکر ایران از طریق مسقط بجانب «درعیه» که حصن و هابیهان بود شتافت. امرآء مسعود بن عبدالعزیز شکست سختی خوردند و امام مسقط بشکرانه این فتح پیشکشی قابلی تقدیم والی فارس کرد ولی کسیکه شکست فاحش بر و هابیهها وارد آورد محمد علی پاشا حکم فرمای

مقتدر و مصلح مصر است که معاصر با فتحعلیشاه بوده و خدمات گرانبھائی بمصر و مصریان نموده است -

در سال ۱۲۲۲ **حاجی فیروزالدین میرزای افغان** حکمران هرات یکی از گماشتگان ایران **یوسف علیخان** نام را که حکمرانی قلعه غوریان را داشت تحریک بمخالفت بادولت ایران نمود و هم در آن اوقات صوفی اسلام از اهالی بخارا دعوی کشف و کرامات میکرد. حاج فیروزالدین شیفته او گردیده تصور نمود باهمت او میتواند کاری از پیش ببرد بنا بر این پنجاه هزار لشکر آراسته از هرات بیرون تاخت ولی در مقابل لشکر ایران تاب مقاومت نیاورده شکست فاحش خورد و صوفی اسلام کشته شد و حاج فیروزالدین خراج دو ساله هرات را تقدیم کرده یوسف علیخان را تسلیم نمود. چهار سال بعد بازم حاج فیروزالدین علم مخالفت افراشت ولی بزودی برجای خود نشسته پرداخت خراج را عهده دار گشت.

اما شاهزاده محمد ولی میرزا در خراسان نست بخوانین و امراء بنخسونت رفتاری کرد و همین امر موجب شد که چون لشکر ایران در اصلاندوز از روسها شکست خورد (۱۲۲۸) خوانین خراسان موقع را غنیمت شمرده علم عصیان بر افراشتند و **محمد رحیم خان** حکمران خوارزم را بکمک خویش طلبیده فتنه بزرگی برپا کردند. در همان احوال **ابراهیم خان هزار**، حاج فیروزوالی هرات را بتسخیر قلعه غوریان برانگیخت و کامران میرزا حکمران قندهار عزم خراسان را نمود. با اینکه لشکر والی خوارزم شکست یافت و اسحق خان قرائی و پسرش حسینیقلیخان بدست محمد ولی میرزا کشته شدند آن فتنه فرو نشست و هر روز غوغای جدیدی در آن حدود برپا بود. تا اینکه فتحعلیشاه پسر دیگر خود **حسنعلی میرزا** معروف به شجاع السلطنه را در ۱۲۳۲ هجری والی خراسان کرد و او هم با نهایت جدیت خراسان را امن نمود از جمله اقدامات او شکست فتیح (فتح) خان وزیر محمود شاه است که حاج فیروز را گرفته قصد بعضی از بلاد خراسان را داشت و برای این مقصود لشکر انبوهی ترتیب داده ساز جنگ کرد.

شجاع السلطنه در سال ۱۲۳۳ او را شکست فاحش داد و مجبور گردید نزد کامران میرزا پسر محمود شاه افغان پناهنده شود و در آخر کامران میرزا او را بدرخواست فتحعلیشاه ازدیده نابیناساخت .

بازهم در سنه ۱۲۴۳ خوانین خراسان بمخالفت برخاستند و در ۱۲۴۵ حکمران خوارزم لشکر بخراسان کشید و شرح این قضا یا از حدود این تألیف خارج است در آخر عباس میرزا نایب السلطنه پس از فرو نشاندن فتنه یزد و کرمان مأمور آن حدود شد که رفع کلیه آن فتنه ها را بنماید .

در اندک مدتی قوچان و سرخس فتح شد و خان خیوه بجای خود نشسته شرایطی را عهده دار گشت . سپس عزم تسخیر هرات و گوشمالی کامران میرزا را نمود ولی در همان احوال (۱۲۴۸) از طرف فتحعلیشاه احضار گشت ناچار پسر خود محمد میرزا را مأمور آن مهم ساخته خود حرکت نمود . سپس اجازه مراجعت بخراسان و تسخیر افغانستان را حاصل کرد و چون بارض اقدس باز گشت از شدت مرض کلیه، که سالها بآن مبتلا بود جهان فانی را بدرود گفت (۱۲۴۹) .

بلاشک عباس میرزا بهترین شاهزاده دودمان قاجار است . چهل و هفت سال در دارفانی بزیست و مدت مدیدی بباروس و عثمانی مردانه بچنگید و در فرو نشاندن فتنه های داخلی نهایت کوشش را نمود . ولی افسوس هر چه اولیاقت داشت جانمیش محمد میرزا نالایق بود .

فتحعلیشاه یکسال پس از پسرش عباس میرزا در اصفهان بدرود **رحلت فتحعلیشاه**
و اخلاق او
 حیات گفت (۱۲۵۰) چنانکه گذشت در ایام این پادشاه وقایع مهمی برای این مملکت رخ داد و باب دخالت اجانب خاصه روسها در امور داخلی این کشور باز گشت و از آن تاریخ استقلال سیاسی، اقتصادی و قضائی ایران متزلزل گشت . فتحعلیشاه فسر دور اندیشی نداشت و از این جهت نتوانست از سیاستهای گوناگون آن عصر استفاده کند یا اینکه اصلاحاتی که برای کشور لازم بود بنماید. بلکه در موقعیکه کشور ما بانواع مصائب و بلیات

مبتلا بود اودست از خوشگذرانی
 بر نمیداشت . نویسنده ناسخ -
 التواریخ اسامی یکصد و پنجاه و
 هشت زوجهٔ او را برشتهٔ تحریر
 در آورده گوید از روزیکه این
 پادشاه بحدردش رسید تا وقتیکه
 بجهان دیگر شتافت از صلب او دو
 هزار فرزند و فرزند زاده بوجود
 آمده است و نام شصت و سه و چهل
 هشت دختر او را ذکر نهوده است .
 فی الجمله انواع خوش -
 گذرانیهای او در افواه عموم است .
 در زمان او روحانیان فوق العاده
 اقتدار داشتند و حتی میتوان گفت
 که در سنه ۱۲۴ پس از تقض پیمان



«عباس میرزا»

از طرف روسها آنجماعت او را وادار بچنگ با آندولت نمودند . همچنین پس از قتل
 « گریبایدوف » سفیر روس چون پادشاه ایران بدرخواست امپراطور درصدد اخراج
 حاج میرزا مسیح از طهران بر آمد شخصاً از این امر اندیشناک گشته حاج محمد
 ابراهیم خراسانی معروف به کرباسی را که از علماء آن عهد بود مأمور متقاعد
 کردن میرزا مسیح نمود . در دربار او نفاق بین وزراء و امناء حکمفرما بود و این
 مسئله بیشتر موجب شکست لشکر ایران از روسها گردید . با همهٔ این احوال
 فتحعلیشاه (بعقیده نگارنده) از بعضی جهات از سایر پادشاهان قاجار بهتر بوده مانند
 آقا محمد خان خونخوار و خونریز نبوده و بلکه گفته اند در موقع اجراء حکم
 اعدام همواره روی خود را بر میگرداند تا آن منظرهٔ غم انگیز را نبیند ولی مانند
 همان پادشاه مایل بنگهداشتن وحدت سیاسی ایران بوده و اگر چه از عهدهٔ این امر

بر نیامد ولی هدفش بر آن بود و تا آنجا که بعقل او میرسید و در عهده داشت برای این منظور کوشش کرد. گرچه بی کفایت بود ولی نسبت بمحمد شاه که پس از او بر تخت نشست میتوان تا اندازه‌ای کفایتی برای فتحعلیشاه قائل شد.

همچنین استبداد ناصرالدین شاه را نداشت، چه این پادشاه عالماً و قاصداً با بتحریک مغرضین اشخاص مصلح را از خود دور میداشت و دشمن اصلاحات اساسی بود ولی فتحعلیشاه نمیدانست که باید اصلاحات اساسی نماید معذک میرزا بزرگ و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام را در اجراء بعضی اصلاحاتی که در نظر داشتند تشویق نمود.

فتحعلیشاه ادبسا و شعراء را دوست میداشت و خود هم گاهی شعر میگفت بصورت واندام خود نهایت مغرور بود و بریش بلند خویش مفاخر بود. بطور کلی فتحعلیشاه یکی از پادشاهان معمولی و بی کفایتی است که در ایران سلطنت کرده ولی باز بهتر از سایر پادشاهان قاجاریه است.

اینکه ما پیش از معمول راجع باین پادشاه سخن رانندیم محض آنست که زمان او آغاز بدبختی‌هایی است که سالها ایران بدان مبتلا گردید و در آخر منجر بانقلاب مشهور این کشور شد.

از جمله وزرائی که در زمان این پادشاه زمام امور را در دست داشتند غیر از حاج ابراهیم که کشته شد میرزا شفیع صدراعظم است که در ۱۲۳۴ رحلت کرد و حاج محمد حسینخان اصفهانی نظام الدوله جای او را گرفت. پس از این شخص پسرش عبدالله خان امین الدوله وزیر اعظم گشت. اما میرزا بزرگ که از رجال نامی آن عهد است و وزارت عباس میرزا را داشت در سال ۱۲۲۴ به نیابت دیوان معین گردیده لقب قائم مقام یافت و پس از او پسرش میرزا ابوالقاسم بدین مقام رسید.

محمد شاه

پس از رحلت عباس میرزا پسر او محمد میرزا ولیعهد گردید و با اینکه فتحعلیشاه پسران متعدد داشت این مقام را بجهاتی بفرزند زاده تقویض کرد. ولی همینکه

این پادشاه بدرود حیات گفت **حسنعلی میرزا** فرمانفرمای فارس دعوی سلطنت کرد و برادرعایانی او **حسنعلی میرزا شجاع السلطنه** بوی پیوست .
 همچنین در طهران شاهزاده **ظل السلطان** در طلب پادشاهی برآمد و فرزند **سیف الملوك** میرزا را ولیعهد ساخت ولی **میرزا آقاخان** وزیر لشکر بتدبیر سپاهیانرا از اطراف او پراکنده کرد .

محمد شاه در سال ۱۲۵۰ از تبریز عازم طهران شد و برای اولین مرتبه در تاریخ ایران سفرای دولین روس و انگلیس در امور سلطنت ایران دخالت کرده و از محمد شاه تقویت نموده و سایل پیشرفت او را فراهم نمودند و بالاخره افواج آبدادشاه به فرماندهی «**سر هنری**» در همان سال وارد پایتخت شدند .

الله یار خان آصف الدوله

خال محمد شاه و میرزا ابوالقاسم قائم مقام هر دو طمع وزارت اعظم را داشتند و طولی نکشید که قائم - مقام حریف خود را از نظر پادشاه انداخت و برای اینکه در امور مداخله ننماید محمد شاه او را بحکومت خراسان مأمور کرد تا باتفاق پسرش حسنخان سالار در آن حدود بسربرد .
 اما **حسنعلی میرزا** فرمانفرما و برادرش



«**میرزا ابوالقاسم قائم مقام**»

شجاع السلطنه که در فارس بطور استقلال بسر می بردند بواسطه کاردانی منوچهرخان

معمت‌الدوله دستگیر گردیدند . در این واقعه افواج محمد شاه بسرداری صاحب‌منصب انگلیسی رهبری میشد . علی‌ای حال شجاع‌السلطنه بامر محمد شاه نایبناگشت (۱۲۵۱) و فرمانفرما با کمال بیچارگی و پریشانی در سال ۱۲۵۲ رحلت نمود . و هم در آنسال میرزا ابوالقاسم قائم مقام که مقام صدارت محمد شاه را داشت بامر این پادشاه گرفتار گردید و کشته شد .

قائم مقام نه فقط از سیاست مداران ماهر بود و عقده های امور از سرانگشت توانای او گشوده می گشت بلکه در فضل و ادب هم مقامی ارجمند داشته و درنثر فارسی استاد بوده آنرا از حشو و زواید برکنار میداشت و بحلیه سادگی بیاراست . باهمه این احوال مورخین بر آنند که این مرد بزرگی را غرور و تکبر بیش از حد بوده و نسبت بعموم حتی بشخص شاه باخشونت رفتار می کرده است .

از این جهات هم بسبب اینکه محمد شاه قدر اشخاص بزرگ را نمیدانست

ویرا بهلاکت رسانید و
حاج میرزا آقاسی را که
بهیچوجه شایستگی مقام
وزارت رانداشت بر جای او
گماشت .

محمد شاه نسبت بحاج
میرزا آقاسی اعتقاد قلبی
داشت و بر این عقیده بود
که حاج مشارالیه صاحب
کرامات است و او را قطب
فلك شریعت و طریقت و
می دانست .

معلوم است پادشاهی
که چنین اعتقاد در حق وزیر



« حاج میرزا آقاسی »

خود دارد تا چه اندازه آلت دست او خواهد شد. ای کاش حاج میرزا آقاسی میتوانست از آن حسن ظن استفاده کرده در نفع ملک و ملت اقدامات نافع نماید. متأسفانه بقدری از امور سیاست و مملکت داری بیخبر بود که هم از روز اول متوسل بدیگران شد تا در کارها با او مساعدت نمایند با این احوال مقام خود را برتر از مقام وزارت و صدارت میدانست. خلاصه پادشاه بیکفایت دست اتحاد بیکدیگر دادند تا کشور پهناور ایرانرا اداره کنند هر گاه پس از

فتحعلیشاه ایران
داری پادشاه لایق و
کافی بود یا اقلادوزیر
دانشمند و مصلحی
امور مملکت را بدست
میگرفت ممکن بود
بزرودی جبران
خرابیهای وارده را
نموده عظمت از دست
رفته ایرانرا تجدید
نماید.



محاصره
هرات

« محمدشاه قاجار »

از وقایع مهم زمان

محمد شاه جنگ هراتست. بعضی نوشته اند که روسها دربار ایران را

تحریک باین جنگ نموده اند. آنچه از ظاهر قضایا معلوم میشود دولت ایران از این لشکر کشی نه قصد همراهی با روسها و نه خیال مخالفت با انگلیسها را داشته بلکه این اقدام را برای اعاده حیثیت خود در آنحدود لازم میدانسته است. چه او لا دولت ایران در زمان محمد شاه افغانستان را برسمیت نمی شناخت. ثانیاً هرات در قرون متوالیه یکی از شهرهای خراسان محسوب شده و حتی در زمان فتحعلیشاه بکرات خراج پرداخته و حکمران آن اظهار اطاعت کرده است.

ثالثاً کامران میرزا حکمران هرات با ایرانیان بنای بد رفتاری گذاشته و قصد حمله بسیستان داشته است. پس اقدام محمد شاه بتسخیر آنشهریک امر عادی بوده است. ایراد دولت انگلیس که این اقدام را فقط تحریک روسها جلوه داد بيمورد بنظر میآید خاصه آنکه طبق معاهده ای که در زمان فتحعلیشاه بین دولتین بر قرار گردید دولت انگلیس متعهد شده بود که در قضایای ایران و افغانستان بیطرف بماند. آنچه میتوان گفت این است که نقشه دولت انگلیس راجع به افغانستان پس از فتحعلیشاه تغییر یافته بود و خود اجرای مقاصد یاد آن کشور در نظر داشت و لشکر کشی ایران را بهرات منافعی با آن نقشه میدانسته است. محمد شاه و حاج میرزا آقاسی از نقشه جدید انگلیسها بیخبر بودند و قبل از اینکه اقدامات لازمی برای اصلاحات کشوری و لشکری نمایند به تسخیر هرات پرداختند. راست است که روسها هم محمد شاه را با اجرای مقصود خود تشویق می نمودند و حتی **کهندلخان** سردار قندهار را بطرف ایران جلب کردند ولی این نتیجه رقابت روس و انگلیس است نه علت اساسی جنگ هرات. خلاصه در اواخر سنه ۱۲۵۳ عزم تسخیر آنشهر جزم شد و دوست **محمدخان** که کابل را تحت اختیار خود داشت از انگلیسها رو گردانده بطرف ایرانیان گروید و محمد شاه شخصاً بدانحدود حرکت نموده پس از فتح قلعۀ غوریان هرات را محاصره کرد.

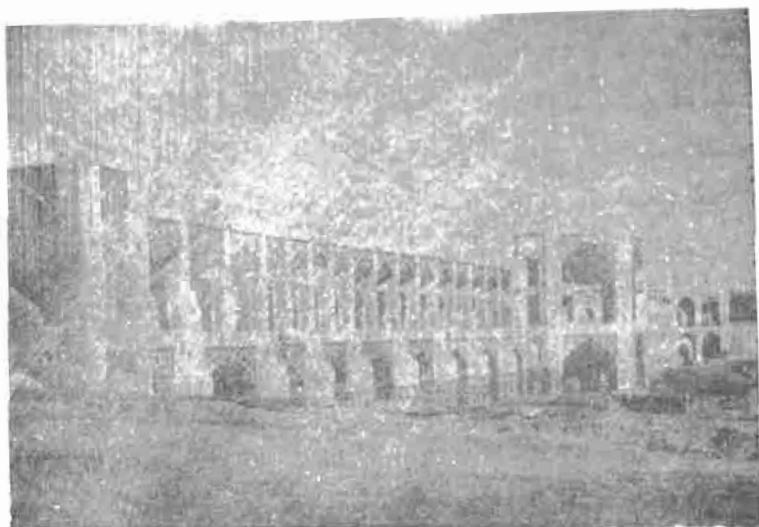
یار محمدخان وزیر کامران میرزا در دفاع از شهر هرات رشادت بخرج داد و محاصره آنشهر نه ماه طول کشید. آخر الامر کار بر مدافعین سخت گردید و نزدیک بود شهر بتصرف ایرانیان در آید که دولت انگلیس رسماً دخالت نمود و بتوسط

وزیر مختار خود نه فقط کامران میرزا را که مایل به تسلیم شدن بود تشویق بایستادگی کرد بلکه نزد محمدشاه رفته اظهار داشت که اگر لشکر ایران مراجعت نکند بین دولتین ایران و انگلیس کار بمنازعت کشد و در همان سال کشتیهای جنگی انگلیس بجزیره خازک رسید. در تعقیب این قضایا محمدشاه چاره‌ای جز بازگشت ندید (۱۲۵۵) و نیت خود و علت جنگ را در طی منشوری بعموم سرداران و ملتزمین رکاب چنین ابلاغ نمود:

« بدانید از وقتی که بحکم خاقان مغفور در رکاب ولیعهد مبرور بخراسان آمدیم نیت همین بود که خراسان امنیت شود و اسیر فروشی موقوف و ولایت امن گردد تا در آن سفر پیش من مأمور شدم به تنبیه هرات قضیه نایب السلطنه مرحوم اتفاق افتاد بر گشتم و شرط محکم کامران میرزا کرد که دیگر ازهراتی دزدی و هرزگی نشود دو ماه نکشید تا نقض عهد کردند متصل چپاول نمودند و اسیرها بردند . تا آنجا که گوید : خلاصه آمدیم و قشون بهمت مردانه جنگها



«از بناهای صفویه»



«عالی قابو در اصفهان از بناهای عصر صفویه»



«سی و سه پل از بناهای عصر صفویه»

در محاصره و فتوحات غوریان و بادغیسان و میمنه همه را از جلالت و غیرتی که داشتند درست کردند. چنانکه احدی از متمرذین ازسند تا جیحون دیگر نماند یزرگان شیخ و اکابر او بملاقات فیروز کوهی و هزاره جمشیدی و غیره آمدند... سپس شرح محاصره هرات و رشادت لشکریانرا میدهد و گوید: در یک روز چهل هزار گلوله از توپها و خمپاره‌ها بشهر انداختند از این صدمات امر شهر چنان پریشان شد که سی هزار نفر با کوچ و بنه از شهر بیرون شدند و قریب هزار نفر از ساخلوی شهر بخدمت آمدند و از بزرگان شهر عریضه‌ای در جزو آمد که در این وقت با اینکه سه نفر نماینده انگلیسی در سه عهدنامه نوشته بودند که دولت انگلیس را بامرافغان رجوعی نباشد، اعلام جنگ رسید باین مضمون که جنگ شما با هرات باعث خرابی امر انگلیس در هند خواهد بود و دشمنی باما است و کشتیهای جنگی آنها بخاک ما که جزیره خارک باشد آمدند که اگر از هرات بر نگریدید ما بفارس و کرمان قشون میکشیم و ما مضبوط بندرات و فارس را بهمان عهدنامه دولتی مضبوط میدانستیم و آن عهد نامه را محکم‌تر از صد قلعه و توپها که در بندر بسازیم پنداشتیم در این وقت قشون ما دوسال است که در سفر است»

در این منشور علت جنگ، رشادت لشکریان، نقض عهد از طرف انگلیسها اعتماد محمدشاه بمعاهدات^۱ نبودن لشکر منظم در جنوب ایران بخوبی معلوم میشود. بعد از این واقعه محمدشاه امر داد تا نظامیان لباس یکنواخت نظام پوشند و قورخانه را هم ترقی داد ولی حقیقتاً این پادشاه و وزیر بی تدبیرش حاج میرزا آقاسی نتوانستند هیچگونه اصلاحات قابل توجهی نمایند.

در سال ۱۲۵۴ که محمدشاه به محاصره هرات اشتغال داشت علیرضا پاشا، وزیر بغداد بالشکری انبوه بخرمشهر تاخته جمعی را بکشت و گروهی را باسارت برد و همچنین اموال

تیرگی روابط ایران
و عثمانی

تجار را مأخوذ داشته از ظلم و ستم چیزی فرو گذاری نمود. پادشاه ایران از دولت عثمانی علت این رفتار ناهنجار را بازخواست کرد و جواب رضایت بخشی نشنید.

۱ - بواسطه همین معاهدات بود که فتحعلیشاه از دوستی با ناپلئون صرف نظر کرد.

همچنین در سال ۱۲۶۰ نجیب پاشا وزیر بغداد لشکری بر سر کربلا کشیده و آن بلده را قتل عام کرده بسیاری از شیعیان را مقتول ساخت. این اوضاع و احوال روابط ایران و عثمانی را تیره ساخت و نزدیک بود آتش قتل شعله ور گردد ولی دولت روس و انگلیس در میان افتاده، مقرر شد که آن دولت و دولتین ایران و عثمانی هر کدام نماینده ای معین کرده کار را باصلاح خاتمه دهند.

از طرف ایران در ابتدا **میرزا جعفر خان مشیرالدوله** معین گشت. ولی چون او در همان ایام بدرود حیات گفت **میرزا تقی خان امیر نظام** برای این مقصود مأمور گشت و مجلسی در ارزنة الروم تشکیل گردید. شرح لیاقت میرزا تقی خان و گفت و شنید او در ظرف سه سال و غوغای عوام ارزنة الروم در میگذردیم تا اینکه سرانجام در سنه ۱۲۶۳ معاهده ای منعقد گردید و طبق یکی از مواد آن، دولت ایران از هر گونه ادعا در ولایت سلیمانیه صرف نظر کرد و دولت عثمانی متعهد گردید که شهر و بندر محمره و جزیره الخضر و لنگر گاه و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب را که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است، بملکیت در تصرف ایران باشد و علاوه بر این حق خواهد داشت که کشتیهای ایران بآزادی تمام از محلی که بیجر منصب می شود تا موضع التحاق حقوق طرفین در شهر مذکور آمد و رفت نمایند.

سایر وقایع

از جماعه وقایع زمان محمد شاه مخالفت **آقاخان محلاتی** پسر شاه خلیل الله رئیس اسمعیلیان و علت خصومت او با دولت این شد که **حاج عبدالمحمد محلاتی** رفتاری نمود که آقاخان آنرا نپسندید و از آنجا که **حاج میرزا آقاسی** وزیر وقت **حاج عبدالمحمد** را طرف توجه قرار داده بود این امر بر آقاخان گران آمد و قلعه بم را بگرفت ولی فیروز میرزا حکمران کرمان قلعه را از او بازستد و روانه طهران نمود (۱۲۵۵هـ).

گرچه در ظاهر **حاج میرزا آقاسی** بملاطفت با آقاخان رفتار می کرد ولی چون **عبدالمحمد مذکور** را واداشت تا شفیع او گردد، کدورت خاطر پیشوای اسمعیلیان مرتفع نگردید و بهانه سفر مکه او از طهران خارج شده در حدود یزد و کرمان

بمخالفت برخاست. بهمن میرزا (بهاءالدوله) درمقابل او شتافت و پس ازدوجنگ که یکی درحدود سیرجان واقع گشت آقاخان بجانب بالارفت و از آنجا طریق هند گرفت.

درزمان محمدشاه روابط ایران با دول اروپا بیش ازپیش گردید و معاهدات تجارتنی با بلژیک و اسپانیا و انگلیس بسته شد.

دیگر از وقایع آنعهد دعوی سیدعلی محمد معروف به باب است و چون قضایائی که در اثر این ادعای داد مربوط بزمان سلطنت ناصرالدین شاه است در جای دیگر اشاره بآن خواهد شد.

در سال ۱۲۶۳ هجری حسن خان سالار درخراسان بمخالفت برخاسته قلعه کلات را بگرفت وشاهزاده حمزه میرزا (حشمةالدوله) درمقابل او شتافت و با اینکه سالار بدشت ترکمان فرار کرد دنباله عملیات او تازمان ناصرالدین شاه بکشید. محمدشاه در سال ۱۲۶۴ هجری در اثر مرض نفرس بدرود حیات گفت و بطورکلی پادشاهی بود ضعیف النفس و بیکفایت.

ناصرالدین شاه

هنگام رحلت محمد شاه پسرش ناصرالدین میرزا که مقام ولایتعهدی را داشت، در آذربایجان بسر می برد و از عمرش بیش از شانزده یا هفده سال نمیگذشت. در میان امراء دولت نفاق سخت حکم فرما و در اکثر بلاد ایران شورش برپا بود. چنانکه اهالی بروجرد بر جمشید خان ماکوئی و مردم کرمانشاه بر مجعلی خان و ساکنین شیراز بر حسین خان نظام الدوله یاغی گردیدند. از همه مهمتر فتنه حسنخان سالار درخراسان بود که دفع آن نهایت دشوار مینمود. خلاصه بی کفایتی محمدشاه و عدم لیاقت حاج میرزا آقاسی و طرفدارانش از خواص خود عموم امراء حکام و اهالی را رنجیده خاطر نموده و از هر حیث دولت را ضعیف ساخته بود. در طهران مادر ناصرالدین شاه زمام امور را در دست گرفته شاهزاده علیقلی میرزا

(اعتضاد السلطنہ) را وزیر خویش ساخت و میرزا آقاخان وزیر لشکر را کہ از کاشان



» ناصر الدین شاه قاجار «

به پایتخت آمده بود مقرب خویش نمود و انتظار ورود جوان خود را داشت تا در باطن
 او را آلت دست خویش فرار دهد .

میرزا تقی خان امیر نظام

یکی از بزرگترین رجال سیاسی که مادر ایران در دوره قاجاریه بوجود آورد می توان اورا نظیر خواجه نظام الملک و رشیدالدین فضل الله دانست. میرزا تقی خان معروف بامیر نظام

است که اصلاً فراهانی و نسب بلندی نداشته است. پدرش مشهدی قربان طباطبائی میرزا ابوالقاسم قائم مقام بوده و باین حال آن مرد بزرگ توانست خودرا از حسیص ذلت باوج رفعت رساند و اول شخص مملکت گردد. در ضمن شرح وقایع سلطنت محمد شاه اشاره کردیم که میرزا تقی خان از طرف حاج میرزا آقاسی عازم ارزنة الروم گردید و بانمایندگان عثمانی و روس و انگلیس اختلافات دولتین ایران و عثمانی را پایان رسانید.

روبرت کرزن^۱ در کتاب خود (ارمنستان و ارزنة الروم) گوید: «بین نمایندگان ترکیه، ایران، روسیه و انگلستان که در مجمع ارزنة الروم حضور داشتند آنکه بیش از همه جلب توجه می نمود و شخصیتش را بادیگران مقایسه نتوان کرد میرزا تقی خانست»

واتسن^۲ در کتاب تاریخ خود چنین اظهار داشته: «نمی توان گفت نژاد ایرانی از پدید آوردن مردان بزرگ عظیم مانده چه اخیراً مردی مانند امیر نظام بوجود آورده است»

میرزا تقی خان که در موقع رحلت محمد شاه ملقب بوزیر نظام بود، بزودی وسایل برگشت ناصرالدین شاه را از تبریز بطهران فراهم کرد و بقدری لیاقت بخرج داد و شخصیتش، بحدی ناصرالدین شاه را جلب کرد که بین راه ملقب به **امیر نظام** گشت. پس از ورود بطهران و جلوس ناصرالدین شاه، امیر نظام ملقب به **اتابک اعظم** گشته منصب صدارت یافت و رتق و فتق کلیه امور مملکت در دست او قرار گرفت (۱۲۶۴).

میرزا تقی خان سرّ ترقی اروپا و پیشرفت ملل غرب را بخوبی میدانست و باهوش و فراست و پشتکار فوق العاده خود در صدد برآمد اصلاحات لازمه را نموده

خرابیهای ایام محمدشاه و فتحعلیشاه را جبران نماید. قطع است که اگر روزگار مهلتش میداد و شاه جوان بسعایت خائنین دربار، آن مرد بزرگ را بهلاکت



« میرزا تقی خان امیر کبیر »

نمیرسانید بمقصود خود نائل می گشت و دوره عظمت ایران فرا میرسید. ولی افسوس که رشته حیاتش بزودی قطع شد و نقشه اصلاحاتش ناتمام ماند. با همه این احوال در قلیل مدتی که زمام امور در کف بسا کفایت او بود بنیان و اساس محکم نهاد و کارهای بزرگ و سودمندی نمود و خلاصه اصلاحات و اقدامات این مرد بزرگ در ظرف سه سال صدارت او از این قرار است:

۱- افزودن قدرت مرکزی و کاستن نفوذ امراء، اعیان و روحانیون .

در پیشرفت این مقصود بقدری جدیت نمود که حتی بست نشستن را که از اموری عادی آن عصر بود موقوف کرد .

۲- ایجاد امنیت در سرتاسر مملکت و سرکوبی یاجیان .

۳- پاداش خادم و مجازات خائن بدون مراعات مقام یا حسب و نسب او ، چنانکه پس از سرکوبی حسن خان سالار ، ناصرالدین شاه بواسطه نسبتی که با او داشت خواست از سر خون او درگذرد میرزا تقی خان این امر را نپسندید و شاه را واداشت تا آن یاجی را بکیفر اعمال خویش رسانید .

۴- بسط عدالت و جلوگیری از تعدی حکام و اخذ رشوه .

۵- تعادل بودجه مملکت ، چه قبل از او بواسطه اهمال حاج میرزا آقاسی مخارج کشور دو کرور بر عایدات فزونی داشت .

۶- تنظیم و ترتیب لشکر که با تجهیزات کامل در هر موقع حاضر به کارزار باشد .

۷- توسعه معارف و بیدار کردن ملت از این راه ، از جمله اقدامات او در این خصوص . تشویق محصلین باخذ علوم جدید و تأسیس دارالفنون و ایجاد روزنامه است .

۸- ترویج فلاح و صناعت .

۹- اصلاح طرق و شوارع .

۱۰- حفظ شوکت و استقلال مملکت با مراعات روابط دوستانه با سایر دول . بطور کلی میرزا تقی خان پایه اصلاحات متینی نهاد ولی جای شك نیست که بسیاری از امراء و اعیان و روحانیون دشمن جانی او گشتند و مخصوصاً میرزا آقا خان اعتمادالدوله که آرزوی صدارت را داشت باطناً اقداماتی بر علیه او می نمود . در آخر ناصرالدین شاه با اعتقادی که بکفایت و درایت میرزا تقی خان داشت او را بفین کاشان تبعید نمود و بعد از چهل روز امر بکشتنش داد . گرچه بعد از این کرده نام گشت و حتی گویند از خبر قتل او بگریست ولی پشیمانی سودی نبخشید و ایران از وجود چنین مصلح بزرگی محروم گشت . (۱۲۶۸ هـ)

چنانکه در تاریخ محمد شاه تذکر دادیم حسن خان سالار
فتنه سالار
 پسر الیهیارخان آصف الدوله در خطه خراسان علم
 یاغیگری افراشت و دنباله این طغیان تا ایام ناصرالدین شاه بکشید، علیهذا میرزا
 تقی خان که سر کوی کلبه یاغیان را برعهده گرفته بود و ایجاد امنیت را بر هر امر
 دیگری مقدم می‌شمرد شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه را بنظم ایالت
 خراسان و دفع حسن خان سالار مأمور ساخت. شهر مشهد در سنه ۱۲۶۵ محصور
 گشت و یکسال بعد با وجود کوششهای فوق‌العاده سالار فتح گردید. سالار با فرزند
 و برادرش دستگیر شده در همان سال به لاکت رسیدند (۱۲۶۶).

در اواخر سلطنت محمد شاه در سال ۱۲۶۰ هجری جوان
شورش اتباع
 شیرازی موسوم به سید علی محمد دعوی آن نمود که «باب»
 صاحب الامر علیه السلام است (یعنی واسطه ایست بین امام
 موعود و خلائق) و از این سبب معروف به باب گردید. سید علی محمد درک صحبت
 سید کاظم رشتی مرید و جانشین شیخ احمد احسائی بزرگترین پیشواى فرقه شیخیه
 را نموده بود پس از سید کاظم در میان شاگردان او اختلاف کلمه حاصل گشت. جمعی
 ملاحسن گوهر را جانشین او دانسته و گروهی حاج پیر کریم خان قاجار را مقتدای
 خود کردند. اما ملاحسین بشرویه و بعد ملاحسین علی که خود را از بزرگان شیخیه
 میدانستند دعوت سید علی محمد را بپذیرفته از جمله اتباع او گشتند. خلاصه
 باب از اعتبارات عالی به بوشهر آمد و حکمران فارس، حسین خان نظام الدوله او
 را دستگیر کرده در شیراز محبوس ساخت و پس از چند ماه منوچهر خان معتمد الدوله
 از باب در اصفهان پذیرائی نمود و در آخر محمد شاه او را در آذربایجان تبعید کرد و
 در قلعه چهریق توقیف گردید.

در خلال این احوال باب ادعا نمود که «نقطه اعلی»، «نقطه بیان» است
 سپس از این مرحله هم تجاوز کرده خود را قائم موعود نامید مبلغین باب خاصه
 ملاحسین بشرویه و ملاحمد علی قدوس در انتشار دعوت او نهایت کوشش را نمود
 و جمعی را تبلیغ کرده بعنوان استخلاص باب شروع بیک سلسله اقدامات نمودند.

رحلت محمدشاه و بی‌نظمی امور کشور فرصتی بدست بایبان داده ملاحسین و ملا محمدعلی در بارفروش، گروهی را بکیش خود دعوت نمودند ولی اقامت آنها در آن شهر بواسطه مخالفت سعیدالعلما که عباسقلی خان سردار لاریجانی را هم بکمک طلبیده بود دشوار گردید. بنابراین پس از مقاتلت در بارفروش ناچار از آن شهر خارج شده مزار شیخ طبرسی را مأمن خود قرار دادند و بساختن قلعه و برج و حفر خندق پرداختند (۱۲۶۴). چون این اخبار بسمع میرزا اتقی خان امیر نظام رسید در ابتدا بزرگان مازندران را مأمور قلع و قمع آن طایفه کرد ولی طولی نکشید که لشکر مازندران مغلوب گردید و آقا عبدالله نام افغان که مرد دلیری بود بدست ملاحسین کشته شد. پس از این واقعه شاهزاده مهدی قلی میرزا بالشکری کار آزموده بعزم تسخیر قلعه طبرسی حرکت کرد. در این بار ملاحسین شبیخون زده لشکر شاهزاده را از پای در آورد. مهدی قلی میرزا چاره جز فرار ندید همچنین عباسقلی خان لاریجانی مغلوب گردید و نزدیک بود در آن واقعه کشته شود.

ملاحسین بر سر راه فراریان کمین نهاده بود و دوتیر باو اصابت کرد معدلک خودداری کرده خویشن را بقلعه رسانید و بدرد حیات گفت.

در آخر مهدی قلی میرزا بهتر آن دانست که قلعه را محصور نماید و راه آمد و شد را بر بایبان مسدود دارد.

بنابراین در برابر آن قلعه، سنگرها استوار کردند و بحفر خندق مشغول گشتند و لشکرها با سرداران خود از هر طرف قلعه را محصور داشتند. باین احوال کاری از پیش نرفت و جماعتی از بایبان از قلعه خارج گشتند و جمعی از آنانرا بکشتند و محاصره بچهار ماه کشید. انتشار این اخبار در طهران موجب خشم میرزا. تقی خان گردید و سلیمان خان افشاه را مأمور آن حدود کرد تا لشکریان را بوعده و وعید در کار جنگ استوار دارد.

خلاصه مدت محاصره بطول انجامید و کاربرد بایبه نهایت تنگ شد بقسمی که دیگر هیچگونه خوردنی در قلعه یافت نمیشد و حتی برگ درخت و علف و استخوان و چرم هم که مدتی بایبان با آن اعاشه میکردند تمام شد بنابراین زمینهار خواستند

و دوست و چهارده تن از آن جماعت که باقیماند بودند خود را تسلیم نمودند و روز بعد همگی را بکشند مگر چند نفری که میان درختان مخفی گشتند. محمدعلی قدوس هم بفتوای سعیدالعلماء در میدان بارفروس بقتل رسید و بدین طریق شورش بابیان درمازندران خاتمه یافت ولی طولی نکشید (۱۲۶۵) که ملا محمدعلی زنجانی شورش دیگری در زنجان برپا نمود و سخت ایستادگی کرد. امیراصلان خان از عهده دفع او برنیامد و محمدخان بیگلربیگی که با سه هزار تن از سرباز شقاقی و فوج خاصه و شش عراده توپ و دو عراده خمپاره بزنجان آمده بود کاری از پیش نبرد. بنا بر این فرمان میرزاتقی خان بابابیک با لشکری جدید و چند عراده توپ و جمعی از صاحبمنصبان عازم زنجان گشتند و کار مقاتلت بالا گرفت و در آخر محمدعلی زخمی برداشت و پس از یک هفته بجهان دیگر شتافت بابیان زینهار خواستند و چون تسلیم گشتند عرضه هلاک شدند و شورش زنجان فرونشست.

در خلال این احوال میرزاتقی خان چنین اندیشید که تا باب حیات دارد پیروان اودست از شورش برنخواهند داشت و بهتر آنست که او را از میان بردارد تا قطع امید اصحاب او گردد. ناصرالدین شاه باین امر تن در داد و سلیمان خان افشار مأمور این کار شده باب را از قلعه چهریق به تبریز آوردند و تیرباران ساختند (۱۲۶۶).

ولی قتل باب پیروان او را از کار باز نداشت چنانکه در همان سال ۱۲۶۶ سیدیحیی پسر سیدجعفر دارابی ملقب به کشاف در تبریز بمخالفت برخاست و حاکم شهر مجبور بفرار گردیده، در آخر در مقابل قوای دولتی تاب مقاومت نیاورده تسلیم گردید و کشته شد.

کلیه این وقایع در زمان صدارت میرزاتقی خان رخ داد اما در ایام صدارت میرزا آقاخان اعتماد الدوله جمعی از بابیان بریاست ملا شیخ علی قصد شورش در پایتخت و سوء قصد بناصرالدین شاه نمودند. در تعقیب این قضایا جماعتی از آنان گرفتار شده بدست طبقات مختلف کشته شدند.

هم در آن اوان قره العین دختر حاج ملا صالح قزوینی را که مدت ها در ترویج مذهب باب میکوشید بهلاکت رسانیدند. بنا بر این بعضی از پیشوایان این فرقه طوعاً

یا کرها در بغداد رخت اقامت گسترده و جماعتی از این طایفه در آن حدود گرد آمدند.
میرزا یحیی صبح ازل خود را جانشین باب میدانست و برادرش **میرزا حسینعلی نوری**
 معروف به **بهاء الله** دعوی آن نمود که باب مبشر او بوده است. از آن تاریخ پیروان
 باب دو فرقه گشتند. ازلی و بهائی.

ازلی ها معتقد با حکام باب بوده ولی بهائیان آنرا منسوخ میدانستند مگر
 آنچه بهاء الله از احکام باقی گذاشت. فی الحقیقه میرزا حسینعلی بتدریج آئین
 جدیدی غیر از آئین باب آورد و در آخر دولت عثمانی ازل را به قبرس و بهاء الله را به عکا
 تبعید نمود

خوارزم در سابق جزء خاک ایران بوده و امراء آن اطاعت
 از پادشاهان این کشور می نمودند ولی در زمان قاجاریه از
 قدرت ایران در آن حدود بکلی کاسته شد و حکام و خوانین
 آن اطراف خود را از قید اطاعت مستخلص ساختند.

شکست

لشکر خوارزم

خان خمیوه محمد امین خان نه فقط در مکاتبات با ناصرالدین شاه خویشتن را
 با او برابر می دانست بلکه لشکر بمر و کشید و از آنجا عزم سرخس کرد. اهالی سرخس
 که دل بامناء ایران داشتند از پذیرائی لشکر او خودداری کردند و حسن خان با سپاهی
 اندک از طرف فریدون میرزا فرمانفرمای خراسان بطرف سرخس شتافت و شاهزاده
 هم شخصاً حرکت نمود و قبل از رسیدن او به سرخس سپاهیان ایران کار لشکر
 انبوه خوارزم را بساختند محمد امین خان چاره جز فرار ندید و سواراً در عقب
 او شتافته وی را بگریفتند و سرش را از تن جدا کرده برای ناصرالدین شاه
 فرستادند (۱۲۷۱).

چنانکه در ضمن تاریخ محمد شاه اشاره شد آن پادشاه قصد
 تسخیر هرات را نمود. ثلی انگلیسها دخالت کرده او را مجبور
 به ترک جنگ نمودند. در زمان ناصرالدین شاه وقایعی رخ داد

فتح هرات و

نتایج آن

(۱) پس از میرزا حسینعلی پسر اوعباس افندی معروف به عمیدالبهاء بر جای پدر نشست
 و برادرش میرزا محمدعلی با او مخالفت برخاست ولی کاری از پیش نبرد. طرفداران عباس افندی
 پیروان میرزا محمدعلی را ناقصین نامند

که باز هم دولت ایران مجبور به لشکر کشی بجانب هرات شد .

توضیح این قضیه آنکه پس از یار محمد خان پسر او محمد خان ظهیر الدوله با تصویب دربار ایران حکمران هرات گشت و یک سلسله اعمال ناشایسته از اوسر زده اهالی هرات را از خود ناراضی ساخت . ضمناً با امضاء دولت انگلیس از در موافقت درآمده با دولت ایران بمخالفت برخاست .

در تعقیب این قضایا شاهزاده محمد یوسف پسر شاهزاده قاسم که تحت حکومت فریدون میرزا والی خراسان بسر میبرد بدون اجازه دولت ایران عزم هرات کرد و آن شهر را گرفت و خواست تا با دولت از در دوستی درآید ولی در همان احوال دوست - محمد خان حاکم کابل قندهار را بگرفت و عزم تسخیر هرات را نمود و در باطن با دولت انگلیس همداستان گردید و محمد یوسف بجانب او گروید . اقدام دوست - محمد خان و محمد یوسف خان بر اولیای دولت ایران گران آمد، چه مقرر گشته بود که هر گاه حکمفرمای یکی از قطعات افغانستان قصد دیگری قطعه افغانستان را نماید دولت ایران حق دارد در این امر دخالت کند و از تجاوز امراء باراضی یکدیگر مانع شود و دولت انگلیس حق ندارد اولیاء دولت ایران را از این امر باز دارد . علی ای حال بسیاری از امراء افغانستان از ایران مساعدت طلبیدند تا از پیشرفت دوست محمد خان جلوگیری شود و چون محمد یوسف خان هم در هرات آغاز مخالفت با ایران نموده بود تا ناصر الدین شاه **مراد میرزا احسام السلطنه** را مأمور فتح هرات کرد و در آخر آن شهر بدست سپاهیان ایران گشوده شد (۱۲۷۲) .

عجب اینست که اطرافیان ناصر الدین شاه مخصوصاً میرزا آقاخان اعتماد الدوله که بخوبی میدانست دولت انگلستان بیکار نخواهد نشست و بازماند زمان محمد شاه جنوب ایران را تهدید خواهد کرد ، هیچگونه اقدام مؤثری برای محافظت بنادر و شهرهای جنوب نکرد .

بنابر این لشکر انگلیس با کمال سهولت وارد بوشهر گردید و آغاز جنگ کرد . لشکر فارس بریاست مهر علی خان شجاع الملک و ایلخانی قشقائی کاری از پیش نبرده مغلوب گشتند .

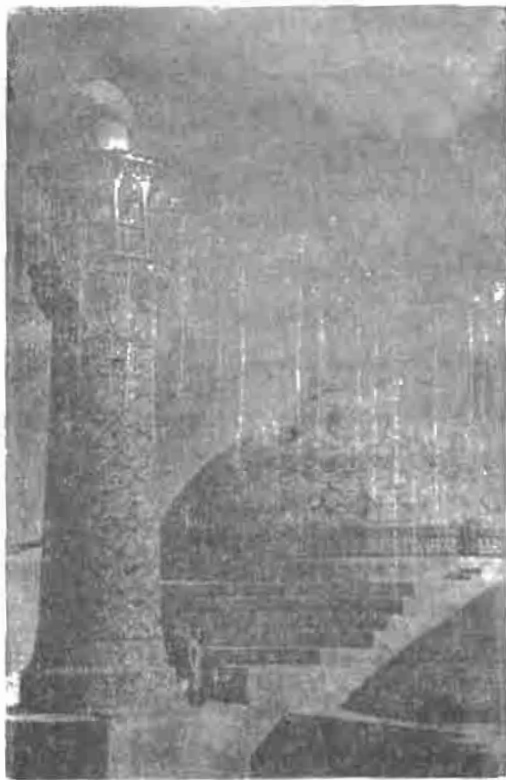
چون این اخبار بطهران رسید کارداران دولت ایران، قصد جنگ با انگلیس نمودند و میرزا محمد خان قاجار مأمور این کار شد و اعلان جهاد دادند. در آن اثنا انگلیسها خرمشهر را بگرفتند و شاهزاده خانلومیرزا حکمران خوزستان مغلوب گردید و در آخر فرخ خان امین‌الملک کاشانی (که بعد ملقب بامین‌الدوله گشت) سفیر ایران با سفیر انگلیس در فرانسه داخل در مذاکره گردیده و عهدنامه‌ای بین دولتین منعقد شد و مقرر گردید عساکر دولت انگلیس بنادر ایران را تخلیه کنند بشرط اینکه سپاهیان ایران هرات را تخلیه نمایند و دولت ایران از کلیه دعاوی سلطنتی خود بر خاک و شهر هرات و تمام افغانستان صرف نظر نماید و از رؤسای آن دیار بهیچوجه مطالبهٔ ضرب سکه و خطبه و باج نکند و از مداخله در امور داخلی افغانستان اجتناب نماید و استقلال هرات و تمام افغانستان را بشناسد (۱۲۷۳)

خلاصه نتیجهٔ لشکر کشی دولت ایران بهرات و تحمل آنهمه خسارات و اتلاف نفوس منجر بآن عهدنامهٔ ننگ آور گردید. عدم تدبیر و بیکیفایتی آقاخان اعتمادالدوله بخوبی ثابت شد. چه این مرد بدون مراعات اوضاع و احوال سیاست، اقدام بفتح هرات کرد و آنقدر کفایت نداشت که جنگ بین ایران و انگلیس را مدتی ادامه دهد زیرا هر گاه قدری از جانب ایران پافشاری میشد و لشکر منظمی فراهم میگردد شاید نقشه بر میگشت چه پس از آن مصالحه طولی نکشید بلوای معروف هند شروع شد و کار بر انگلیسها نهایت سخت گردید و البته در آن حال مخاصمت با ایران را صلاح نمیدانستند. در هر حال جنگ هرات بکلی بضر ایران و بنفع انگلیسها خاتمه یافت و ناصرالدین شاه اعتمادالدوله را از مقام صدارت عزل نمود.

جنگ مرو

این جنگ لطمهٔ بزرگ دیگری بر ایران وارد آورد و باعث شد که روسها بر بعضی از قطعات شرقی کشور مسلط

گردیده متصرفات خود را بجد و دامروزی رسانند. تبیین این مقال آنکه روسها پس از تسلط بر قسمتی از ترکستان و مشاهدهٔ آنکه دربار ناصری نتوانست از جنگ سرخس و شکست محمد امین خان استفاده کند، خیره را بتصرف خود در آورده



«مدرسه سپهسالار از بناهای دوره قاجاریه»

مترصد پیشرفت‌های دیگری بودند اتفاقاً واقعه مرو رخ داد و میدان را برای روسها باز کرد. علت این جنگ آن بود که ترکمان در هر موقع مناسب، بخراسان حمله کرده انواع خسارات جانی و مالی باهالی آن حدود و کاروانهاییکه قصد مشهد مقدس را داشتند وارد میکردند. در سال ۱۲۷۷ شاهزاده حمزه میرزا (حشمة الدوله) به پیشکاری میرزا محمد آشتیانی (قوام الدوله) بالشکری انبوه از طرف دربار ایران مأمور سرکوبی ترکمان گردید و متأسفانه پس از میرزاتقی خان امیر نظام لشکر

ایران دارای نظم و ترتیب درستی نبود و بین امراء و سرداران نفاق حکمرانی مینمود چنانکه در این جنگ بین حشمةالدوله و قوامالدوله کار نفاق سخت بالا گرفت و ازهر حیث اسباب ضعف فراهم گشت بالنتیجه درمرو لشکر ایران بسختی از تر کمناں شکست خورد و چندین هزار نفر از سپاهیان بهلاکت رسیده یا اسیر گشتند روسها موقع را غنیمت شمرده شروع به پیشرفت کردند و پس از شکست دادن تر کمنا اراضی مرو را بتصرف خود درآوردند .

اساس سلطنت طولانی ناصرالدین شاه را چنانکه گفتیم

نظری بدوره ناصری

میرزاتقی خان امیر نظام استوار نمود و در ظرف سه سال کابیه

شورشهای داخلی را فرو نشانده، شروع بیک سلسله اصلاحات

نمود و میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری نتوانست نقشه های آن مرد بزرگ را عملی کند بلکه بتدریج امراء و حکامی که میرزاتقی خان قدرت آنان را محدود نموده و از اجحاف آنها جلوگیری میکرد بر اقتدار خویش افزوده تقریباً مطلق العنان گشتند . یکی از اعمال امیر نظام آن بود که روحانیون از آنچه مربوط بسیاست کشور یا قضایای عرفی است اجتناب نمایند . چه میدانست دخالت این طایفه در سیاست چه در زمان شاه سلطان حسین و چه در عهد فتحعلیشاه تاجه اندازه خسارت بایران وارد آورده است و از طرف دیگر شفاعت آنها از هر کس و حمایت از بستگان خود موجب اختلال امور کشور است و دست امناء دولت و حکام را خواهد بست ، بنابراین در سلب نفوذ آنان بکوشید و حتی بست نشستن را موقوف داشت تا فارغ-البال بدون مخالفت احدی بتواند اصلاحات لازم را بنماید . پس از او میرزا آقا خان نفع خود را در تقرب بروحانیان و بسط نفوذ آنان دانست تا بکمک این طایفه و مساعدت امراء که در زمان صدارت آزاد بودند بتواند زمامداری خود را ادامه دهد .

استبداد ناصرالدین شاه و خود کامی حکام و شاهزادگان و بالاخره قدرت

روحانیون در ظرف حکومت آندوره دخالت تام داشت بلکه اساس سلطنت بر روی

آن قرار گرفت با همه این احوال ناصرالدینشاه مجبور گشت خود را بتعمدن اروپا

اروپا و اصلاحات ضروری و لو بر حسب ظاهر آشنا سازد چه از یکطرف بسیاری از ایرانیان بیدار شده و طالب اصلاحات بودند و از جهتی رقابت روس و انگلیس در ایران کار را بر او سخت نموده بود این است که پس از معاهده ایران و انگلیس و



« سید جمال‌الدین اسدآبادی »

در سال ۱۲۷۹ فرمائی صادر گشت معروف بکتابچه یا دستورالعمل دیوان عدلیه اعظم و در آن تکلیف وزارتخانه هانست بعدلیه و همچنین تکلیف عدلیه نسبت بحکام و طرز اجرای کابیتولاسیون معین گشت ، یکی از رجال معروف دوره ناصری میرزا حسین خان مشیرالدوله است این مرد در ابتدا سفیر کبیر دولت ایران در اسلامبول بود و گذشته از کفایت و لیاقت فطری خود از رموز تمدن اروپا و اسرار ترقی غرب اطلاع وافی داشت ناصرالدین شاه وزارت علیه و وظائف را باو محول نمود و چون کفایت او را در بسط عدالت و اصلاح امور مشاهده کرد مقام صدارت را باو واگذار ساخت . میرزا حسین خان در صدد اجرای يك سلسله اصلاحات لازم برآمد و تشکیل دارالشورای دولتی داد .

تخلیه هرات سیرزا آقاخان را از صدارت عزل نمود و امر به تشکیل شش وزارتخانه داد (داخله - خارجه - مالیه - جنگ - عدلیه - وظایف) و برای اینکه امور در ید منصفیان دوائر و ادارات مختلف انجام یابد مدتی احدی را بصدارت معین نکرد تا اینکه میرزا محمد خان قاجار طرف توجه گشت و ملقب به سپهسالار گردید و مقام صدارت یافت (۱۲۸۱ هـ) . در این احوال یعنی

دست حکام و عمال را از ظلم و اجحاف کوتاه نمود و رشوه و تعارف را ممنوع ساخت. بقحطی زردگان سال ۱۲۸۸ نهایت مساعدت کرد و در اندیشه آن بود که بوسیله یک سلسله اصلاحات اقتصادی ایران را از تحت نفوذ بیگانگان نجات دهد و برای اینکه شاهرا بخوبی بنمردن اروپا آشنا و از اوضاع ملل غرب واقف سازد، وسایل مسافرت او را بفرنگ فراهم آورد (۱۲۹۰). متأسفانه مغرضین و بعضی از روحانیون بتحریر روسها که اصلاحات آن را مخالفت با سیاست خود میدانستند شاه را وادار کردند تا او را عزل نماید. این پیش آمد میرزا حسین خان را دلسرد نمود بقسمی که چون شاه او را ملقب بسپهسالار اعظم کرد و وزارت خارجه را باو وا گذاشت کاری از پیش نبرد ولی باردیگر شاه را تشویق بسفر اروپا نمود (۱۲۹۵). در سال ۱۲۹۷ میرزا حسینخان والی آذربایجان گشت و غائله شیخ عبیدالله را رفع نمود.

پس از سپهسالار میرزا یوسف آشتیانی ملقب به مستوفی الممالک صدراعظم گشت ولی در همان اوان آقا ابراهیم امین السلطان و پس از او پسرش میرزا علی - اصغر خان امین الملک بنیهایت مقرب گشتند و چون مستوفی الممالک در ۱۳۰۳ بدرود حیات گفت میرزا علی اصغر خان که پس از فوت پدر به امین السلطان ملقب گشته بود شخص اول گردید و با ناصرالدین شاه بفرنگ مسافرت نموده در ۱۳۱۰ مقام صدارت یافت.

در ۱۷ ذیقعد ۱۳۱۳ ناصرالدین شاه بضرط طبا نچه میرزا رضا کرمانی که انواع ظلم و ستم دیده بود در زاویه حضرت عبدالعظیم پس از چهل و نه سال سلطنت به قتل رسید.

این پادشاه میتوانست در مدت سلطنت طولانی خود خدمات مهمی باین مملکت نماید ولی متأسفانه با اینکه یقین داشت ایران محتاج اصلاحات ضروری است بواسطه استبداد جبلی و خود خواهی فوق العاده اصلاحاتی هم که دیگران پیش بینی کرده بودند بی نتیجه یا ناتمام گذاشت و حتی المقدور کوشش نمود تا شاید از بیداری ملت

جلوگیری نماید ولی ملت نجیب ایران بیش از این تاب تحمل و استبداد نداشت و هنگام رحلت ناصرالدین شاه مقدمات انقلاب از هر حیث فراهم شده بود.



« میرزا رضا کرمانی هنگامیکه او را بدار آویخته اند »

فصل هشتم

انقلاب ایران و استقرار مشروطیت

مقدمات و علل انقلاب

این نکته مسلم است که در طی تاریخ چند هزار ساله این کشور، ایرانیان هیچگاه از استقلال خود صرف نظر نکرده و شخصیت ملی خویش را ازدست نداده اند. هر گاه بواسطه

پیش آمدهای ناگوار اساس استقلال این کشور متزلزل میگشت و مرز و بوم ما عرصه تاخت و تاز ملت بیگانه‌ای واقع میگردید ساکنین این دیار بانواع مختلفه پرچم استقلال را برافراشته گاه خصم‌را با تیغ آبدار ازمیان بدر میکردند، چنانکه خراسانیان بابنی‌امیه نمودند و زمانی باتدبیر و حسن سیاست دشمن را مستملک در خود مینمودند و در تمام امور را در دست می‌گرفتند، چنانکه با دودمان چنگیز همین معامله را کردند. مهم‌ترین علت انقلاب ایران در زمان قاجاریه همین حس استقلال طلبی و آتش ملیت است که در سینه ایرانیان شعله ور بوده و هیچگاه خاموش نشده است. آری چگونه ایرانی ملیت خود را فراموش مینمود در حالیکه طبقه سوم کشور هم آشنا بداستانهای ملی خود بوده و از اشعار فردوسی تمتع برده و در هر گوشه این کشور اثری از آثار عظمت نیاگان خود دیده است.

خلاصه اهالی این مرز و بوم مشاهده کردند که در زمان قاجاریه قطعات مهمی از کشور آنها بدست بیگانگان افتاد و اجانب در امور داخلی مملکت دخالت کرده از یکجهت سد اصلاحات گردیده و از طرفی بوسیله بدست آوردن امتیازات گوناگون بزرگترین لطمه را بحقوق ایرانیان وارد آوردند.

بدیهی است که ایرانیان از این اوضاع بی‌خبر نبودند ولی اعلام جهاد که در زمان فتحعلیشاه داده شد بضرر ملت تمام گشت و در زمان ناصرالدین شاه هم که

امریجهاد بر علیه انگلیسها دادند فایده نبخشید. در خلال این احوال چند تن از وزراء دانشمند و کاردان یعنی میرزا بزرگ قائم مقام و میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی، میرزا تقی خان امیر نظام، میرزا محمد خان سپهسالار نقشه اصلاحات سودمندی طرح کردند و گرچه این اقدامات بی نتیجه یا ناتمام ماند ولی در تنویر افکار عمومی بی اثر نبود و مخصوصاً میتوان گفت اقدامات میرزا تقیخان امیر نظام در بسط معارف، تأسیس دارالفنون، ایجاد روزنامه، تشویق محصلین به فراگرفتن علوم جدیده باب جدیدی بر روی بسیاری از ایرانیان باز کرد و با مطالعه کتب اروپائی سر ترقی اروپائیان را دریافتند.

از طرف دیگر خواه ناخواه رفت و آمد با ملل غرب بیشتر شد، مشاهده آثار علوم و صنایع آنها و آزادی و مساوات افراد آن دیار بر هوشمندان ایرانی ثابت کرد که استبداد بضرر دولت و ملت است و اگر اصلاحات لازمی بعمل نیاید بیم آن میرود که همه چیز ما در خطر افتد.

در آن هنگام که اینگونه افکار تولید میگشت حکام و امراء و شاهزادگان در ولایات و نقاط مختلفه کشور با استبداد و خود کامی گذرانده آنچه میخواستند میکردند و این تعدیات بیشتر نارضایتی ملت را افزود، خلاصه میتوان گفت اوضاع و احوالی که موجب انقلاب گردید از اینقرار است:

۱ - تعدی بینگانگان و تجاوز باراضی ایران و مداخله آنها در امور داخلی کشور.

۲ - فروختن یا واگذار کردن حقوق ایرانیان بموجب امتیازات گوناگون.

۳ - استبداد شخص شاه و ظلم و تعدی حکام و شاهزادگان.

۴ - ارتباط با ملل غرب و مشاهده اوضاع ممالک آنها.

۵ - بیداری ملت در نتیجه علل مختلفه. مطالعه جراید و مجلات خارجه، فراگرفتن علوم جدیده و اطلاع بتاریخ نهضت اروپا، تأثیراتی که اصلاحات میرزا تقی خان در مملکت نمود، تبلیغات بعضی از علماء و دانشمندان مانند سید جمال الدین

اسد آبادی معروف بافغانی ، حاج شیخ هادی نجم آبادی ، پرنس میرزا ملکم خان
و غیره و بالاخره پیشرفت مطبوعات .

۶ - جمعیت مذهبی را از علل مهم انقلاب باید محسوب داشت و موجب تقویت
فکر اتحاد اسلام گردید . این نکته قابل ملاحظه است که در قرن نوزدهم میلادی
بزرگترین ضربت از طرف ملل مسیحی بسرممالک اسلامی وارد آمد. آنچه راجع
بایران و بر باد رفتن قطعات مهم این ملت است در جای خود گفته شد. اما ترکیه
در ۱۸۲۹ میلادی یونان را از دست داد و پس از جنگ کریمه (۱۸۵۶) استقلال
رومانی را بشناخت و بعد از معاهده برلن (۱۸۷۸) سرب (صربستان) و بولگاری
(بلغارستان) مستقل گردید بلکه اوضاع سیاسی ترکیه تحت نظر دول مقتدر اروپائی
قرار گرفت . همچنین الجزیره بین سنوات ۱۸۴۰ تا ۱۹۰۰ جزء متصرفات فرانسه
شد و در ۱۸۸۱ مصر پس از شورش اعرابی پاشا تحت حمایت انگلستان درآمد و
کمپانی تجارتنی منحل گردیده ملکه انگلیس و یکتوریا ، امپراطریس هند گشت.
بطور کلی در تمام ممالک و متصرفات اسلامی دست اروپائیان دراز گردیده بود پس
نه عجب اگر فکر اتحاد مسلمین تقویت یافت و جمعی را عقیده بر آن شد که کلیه
مسلمین باید نفاق سنی و شیعه را کنار گذاشته در حفظ اسلام بکوشند .

بزرگترین مبلغ این نظریه همانا سید جمال الدین اسدآبادی است که یکی
از اجوبه های روزگار است. این مرد انقلابی بزرگ در ایران ، ترکیه ، هندوستان
مصر تخم انقلاب را بکاشت و در بیداری ملت اسلام غایت چه درانمود . فضل و کمال ،
بلاغت و فصاحت ، شخصیت و قدرت باطنی او بقدری بود که کلامش در قلوب تأثیر
عظیم می نمود ، گرچه سید در ایجاد اتحاد اسلام آنطور که او مایل بود موفق نگردید
و بلکه نقشه اش قابل اجرا نبود ولی جای شك نیست که در بیداری ملل مشرق و
آگاه ساختن آنان از خطری که آنها را احاطه نموده بود خدمات گرانبھائی
کرده است .

کلیه اوضاع و احوال سابق الذکر ملت ایران را حاضر بانقلاب نمود و
بواسطه پیشرفت امور پست و تلگراف ایرانیان بیکدیگر مربوط شده و از اوضاع

زودتر مسیون میشدند. در زمان ناصر الدین شاه واقعه‌ای رخ داد که برای اولین مرتبه ملت ایران اراده خود را برپادشاه قاجار تحمیل نموده او را از اجرای



منظور خود باز داشت. توضیح این مقال آنسکه در سال ۱۳۰۷ در مراجعت ناصرالدین شاه از سفر سوم خود از فرنگستان امتیاز انحصار خرید و فروش و ساختن دخانیات ایران را در داخله و خارجه بیک شرکت انگلیسی داد. سال بعد امتیازنامه بامضاء رسید. مدت این امتیاز پنجاه سال بود و شرکت متقبل شد که سالیانه پانزده هزار لیره انگلیسی باضافه يك ربع منافع خالص بایران بپردازد امید میرفت که عایدات آن سالیانه بر پانصد هزار لیره گردد در صورتیکه سرمایه کمپانی بیش از ششصد و پنجاه هزار لیره نبود. علماء روحانی^۱ و ملت که از دخالت اجانب در امور ایران بترسید آمده بودند و تصور میکردند اینگونه امتیازات اقتصادی اغراض سیاسی را در بر دارد بمخالفت برخاسته و استعمال دخانیات را حرام نمودند. ^{مهمان} طولی نکشید دکانهای توتون و تنباکو بسته شد معاملات موقوف گردید و شورش سختی برخاست ناصرالدین شاه آن امتیاز را لغو نمود (۱۳۰۹ هـ). ولی بابت خسارت کمپانی معادل پانصد هزار لیره وجه را از بانک شاهنشاهی از قرار صدی شش در سال قرض نموده بآن مؤسسه پرداخت و این اولین قرضی است که دولت ایران از خارجه نمود این اقدام ملت و تحمیل ازادۀ خود بر پادشاه وقت اولین ضربتی است که بر استبداد وارد آمد و چند سال بعد که ناصرالدین شاه بضرط طپانچۀ یکی از دلباختگان سید جمال الدین یعنی میرزا رضا کرمانی بقتل رسید (۱۳۱۳ هـ) بذر انقلاب سرازخاک بدر آورد.

مظفر الدین شاه پس از قتل ناصرالدین شاه، میرزا علی اصغر خان امین السلطان جنانۀ او را بقسمی از حضرت عبدالعظیم بشهر آورد که مردم تصور نمودند هنوز شاه زنده است و بنابراین شورشی که مستلزم اوضاع آن زمان بود رخ نداد. مراتب به مظفر الدین شاه تلگراف شد و پس از چهل روز شاه جدید وارد تهران گردید (۱۳۱۳). این پادشاه مردی بود رئوف، مهربان، مایل باسایش اتباع و موافق با آمال ملت ولی ضعیف النفس و بیحال، از این جهت مغرضین و مفتخواران بر او مسلط گشته و تا آنجا که توانستند وی را از همراهی باملت و اجرای اصلاحات بازداشتند، باهمۀ این احوال مظفر الدین شاه دست خود را بخون ملت



«يك نمونه از اسکناسهای ۵ تومانی در زمان ناصرالدین شاه که در طهران
در گردش بوده است»

آلوده نساخت و چنانکه خواهیم دید بواسطه اعطاء فرمان مشروطیت نام نیکی در تاریخ ایران از خود نهاد .
در ابتداء امین السلطان را از مقام صدارت معزول کرده و میرزا علیخان



« مظفر الدینشاہ »

امین الدوله را که مردی مطلع و نویسنده‌ای فاضل بود بجای او منصوب نمود. این مرد دانشمند در ترویج معارف، ایجاد کارخانجات بکوشید و خواست اصلاحات لازمی نماید ولی در آن اوقات ایران ضعیف شده بود و روسها از آن ضعف استفاده



کرده مایل نبودند امور این مملکت انجام گیرد. بنابراین جمعی از مغرضین را باطناً بمخالفت با امین الدوله و داشتند تا آنکه شاه او را از کار انداخت و مجدداً امین السلطان را که بعقیده سیاستمداران بصیر آن عهد آلت دست روسها بود صدراعظم و ملقب باتابک اعظم نمود. جای شك نیست که امین السلطان مردی بود باهوش و فراست و بصیر باوضاع وقت ولی چون قدرت و مقام خود را از جای دیگر میدانست تا آنجا که توانست در خرابی ایران و پیشرفت مقاصد بیگانگان بکوشید. برای جلب رضایت مفتخواران درباری و از راه عوام فریبی دست کرم از خزانه دولت بگشاد و همچنین وسایل مسافرت شاه را بفرنگ از راه استقراض فراهم آورد و از هر حیث مملکت را محتاج کرد. باری مجموع قروضی که دوبرتبه در سنوات ۱۳۱۸ و ۱۳۲۰ از دولت روسیه نمود بالغ بر سی و دو میلیون و پانصد هزار منات (معادل با سه میلیون و چهارصد و سی و نه هزار لیره انگلیسی) گردید و عایدات گمرک ایران باستانی گمرکات فارس و بنادر خلیج فارس تضمین داده شد و مقرر گردید در صورتیکه



عایدات گمرک کی مرتباً پرداخته نشود، دولت روسیه آن ادارات را تحت تقشیش و با در صورت لزوم در زیر اداره خود در آورد همچنین دولت ایران در ۱۳۱۸ مبلغ ۳۱۴

هزار ۲۸۱ لیره و کسری توسط بانک شاهنشاهی از حکومت هند قرض نمود و عایدات شیلات دریای خزر و عایدات پستخانه و تلگرافخانه و عایدات گمرکات خلیج فارس را بانضمام اهواز و محمره تضمین داده شد. خلاصه روزبروز احتیاج مملکت بیشتر میگردد و کار سخت تر میشود. ملت ایران که میرزا علی اصغر خان را آلت دست اجنبی میدانست از اعمال او اظهار تنفر نمود و در آخر مظفرالدین شاه در سنه ۱۳۲۱ او را از صدارت عزل کرده آن مقام را بشاهزاده مستبد خود خواه و حریص عبدالمجید میرزا عین الدوله واگذار کرد و لقب اتابک یافت.

آغاز انقلاب

✓ صدور فرمان مشروطیت

هیبت ناصرالدین شاه روپوشی بود بر اوضاع خراب آن عهد و چون او از میان برداشته شد قضایا بر عموم آشکار گردید و معلوم شد مملکت در چه حالی است. دخالت اجانب، اشکالات مالی، طمع درباریان و مفتخواران، خیانت خائنین، ظلم و تعدی شاهزادگان و حکام، امتیازات مهمی که به بیگانگان داده میشود ملت را از هر حیث ناراضی ساخته بود، میرزا علی اصغر خان مملکت را خرابتر و محتاجتر کرد و قروض او از دولت روسیه با شرایط سنگینی که عهده دار گشت بیشتر بر تنفر عمومی افزود.

در صدر این فصل علل و جهات انقلاب ایران ذکر شد و جای شک نیست بعضی از جراید خاصه جریده قانون پرنس میرزا ملکم خان و حبل المتین مؤید الاسلام خدمات مهمی در بیداری ایرانیان کرده اعمال دولت را بسختی انتقاد می نمودند. انتشار سیاحت نامه ابراهیم بك (تألیف حاج زین العابدین مراغه) که با بهترین اسلوبی اوضاع غم انگیز ایران را در آن عهد تشریح کرده است همچنین کتاب احمد تألیف طالب اف - تبریزی تأثیر قابل توجهی در میان توده نموده در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، پرنس ملکم تأسیس انجمن فرانسوی (در ایران معروف به فراهوش خانه است) نمود و چند تن از علماء روحانی و اعیان و اشراف عضو آن گردیدند تا چه اندازه این انجمن در بیداری اعضاء خود و حاضر ساختن آنان

بطرفدارى از قانون و درخواست اصلاحات خدمت کرده جای بحث است. على ای حال پس از چندی انجمن مذکور تعطیل گردید و در ابتدای سلطنت مظفرالدین شاه مجدداً یکنفر فرانسوی آنرا دائر نمود ، همچنین در زمان این پادشاه انجمن مخفی بنام « اصلاح طلبان » تحت توجهات حجة الاسلام سید محمد طباطبائی خدمات قابل توجهی بملت نمود از طرف دیگر بعضی از وعاظ بالای منابر خسارات واده بر ملت را شرح داده در بیداری مردم میکوشیدند از همه مشهورتر سید جمال الدین واعظ اصفهانی است که انصافاً داد سخن میداد اوضاع واحوال بخوبی ثابت میکرد که ملت مستعد مطالبه حقوق خویش گردیده وبانديك پيش آمده مخالفت با دربار شروع خواهد شد .



«میرزا عبدالمجید عین الدوله»



«میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم»

عین الدوله برجای میرزا علی اصغر خان نشست ونخواست با همان سبک

دیرین استبداد و بدون توجه با احساسات ملی زمامداری کند بلکه درصدد برآمد که علماء روحانی و تجار را از خود بترساند و چون علاءالدوله حاکم خود خواه طهران حاج سید هاشم نام را که یکی از سادات محترم و تجار معتبر بود بعنوان اینکه باعث گرانی قند شده بچوب بست ، عین الدوله از روی تسکیر و جهالت کردار او را بیسندید ، مردم طهران که اساساً از اوضاع مملکت دل‌تنگ بودند و ضمناً رفتار مسیو نوس باژیکی رئیس گمرکات ایران و کردار ناهنجار شاهزادگان در اطراف

مملکت و تبعید حاج محمد رضا از کرمان آنها را از هر حیث درنجیده خاطر ساخته بود وقت را غنیمت شمرده برای جلو گیری از استبداد دربار و شاهزادگان پس از توهینیکه علاءالدوله بحاج سید هاشم وارد آورد تعطیل نموده دکانهای خود را بستند ۱۴ شوال (۱۳۱۳) . روز بعد در مسجد شاه ازدحام کثیری شد تا بر اعمال دولت اعتراض شود در آن میانه حاج سید ابوالقاسم امام جمعه طهران بطرفداری دولت آشوبی برپا کرد و هنگام شب علماء مقرر داشتند که بزایوه حضرت عبدالعظیم

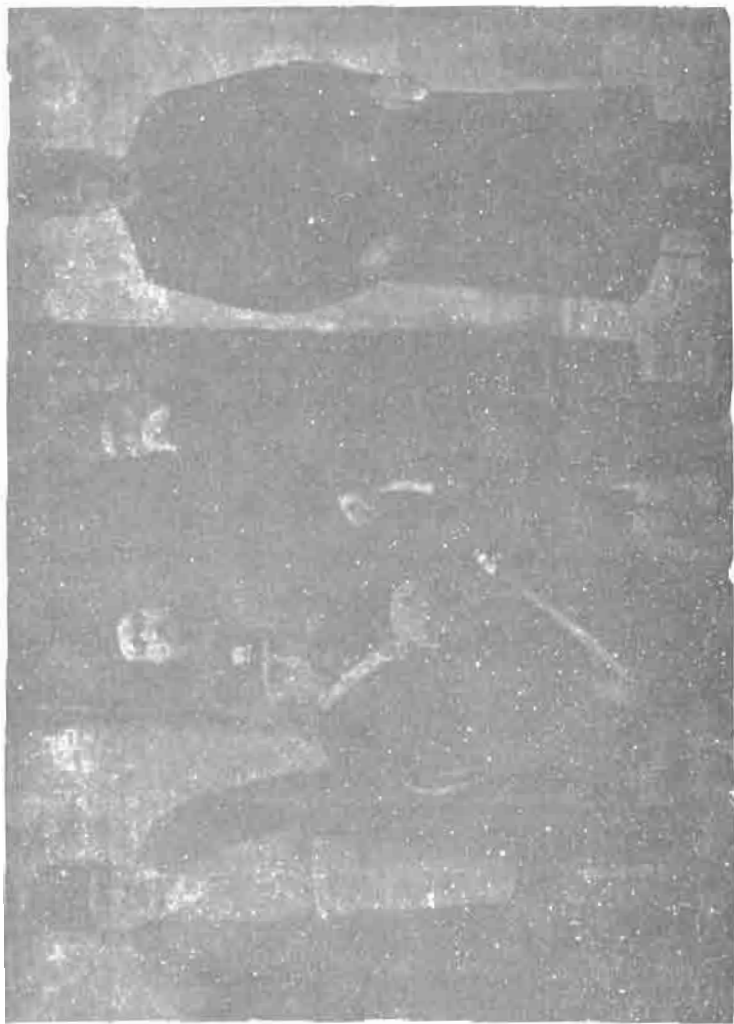


« آقا سید محمد طباطبائی »

مهاجرت کنند. در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» چنین آمده که پس از مذاکرات بسیار آقای طباطبائی فرمود «حال که کار باینجا رسید کار را یکسره و تمام کنیم آن خیالی را که سه ماه دیگر عازم انجامش بودیم جلو میاندازیم» این عبارات بخوبی میرساند که علماء برای مطالبه حقوق ملت دارای نقشه معینی بودند و واقعه سید

هاشم اجراء آن نقشه راسه ماه جلوانداخت. خلاصه از ۱۶ شوال ۱۳۲۳ مهاجرت شروع شد و این هجرت را هجرت صغری نامند دو پیشوای بزرگ آزادی که نام نامیشان همواره در قلوب آزادیخواهان نقش است و خدمات آنها هیچگاه در تاریخ ایران محو نخواهد شد اعنی حجج اسلام سید بن سیدین سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی اعلی الله مقامهما که بزرگترین مشوق و محرك آزادیخواهان آن عهد بودند در همان روز با خانواده خود عازم زاویه مقدسه گشتند. همچنین جمعی از علماء دیگر و گروه گروه از سایر طبقات بآنها پیوستند و متجاوز از دوهزار نفر جمعیت در آن حدود گرد آمده و از وعظ حاج شیخ محمد و حاج شیخ مهدی استفاده کرده بر علیه عملیات دولت اعتراض میکردند. تهدید عین الدوله و اقدامات او برای مراجعت مهاجرین سودی نبخشید و چون هر روز کار متحصنین بالامیگرفت مظفرالدین شاه دستخطی صادر کرده درخواست ملت را بپذیرفت. مهمترین مستدعیات آنها عبارت بود از عزل مسیونوس رئیس گمرکات و عزل علاءالدوله حاکم تهران و تأسیس عدالتخانه. این منظور اخیر یعنی تأسیس عدالتخانه غایت اعمیت را داشت چه مقصود محدود کردن قدرت امراء و درباریان و حکام بموجب قانون بود تا از تعدیات آنها جلوگیری شود با اینکه در آن هنگام صحبتی از مشروطه در میان نبود و علماء با کمال حزم و احتیاط رفتار میکردند قدم بزرگی بجان مقصود برداشته شد و ملت دانست میتواند اراده خود را پیش ببرد.

خلاصه در ۱۶ ذی قعدة یکماه بعد از مهاجرت متحصنین مراجعت نمودند و شب بعد بنام پیروزی ملت جشن با شکوهی در طهران گرفته شد. با اینکه علاءالدوله معزول گشت عین الدوله دست از استبداد خود بر نمیداشت و اجرای دستخط شاه را بتعویق انداخته تصور میکرد میتواند جنبش ملی را از بین ببرد ولی ملت بیش از پیش پافشاری کرده بوسیله خطابه ها و شبنامه ها منظور خود را اظهار داشته جداتقاضای اجراء دستخط و عزل عین الدوله را مینمودند. در آن احوال اهالی فارس از استبداد شعاع السلطنه پسر مظفرالدین شاه و ساکنین خراسان از ظلم آصف الدوله (غلامرضا خان شاهسون) بجان آمده بودند و تظلمات آنها در



«مظفر الدین شاه و ولیمهد محمدعلی میرزا - سمت چپ پادشاه امین الدوله و سمت راستش مجید میرزای عین الدوله در حالیکه ایستاده‌اند دیده می‌شوند.»

در طهران بجائی نرسید هیجان فارس و بلوای مشهد اهالی پایتخت را سخت متأثر کرد. آقایان طباطبائی در تهیه احساسات مردم و آگاه ساختن دربار از بیداری ملت بی اندازه کوشش نمودند. عین الدوله از جریان امور و ناراضی‌های ملت‌شاه‌را که در آن هنگام مریض بود بیخبر می‌گذاشت و از طرف دیگر رفت و آمد شبانه‌را قدغن کرده و چندتن از آزادخواهان را بکلات تبعید نمود و خلاصه کار را از هر حیث بر ملت سخت گرفت و اگر حلم و رأفت مظفرالدین شاه و حزم و نجات پیشوایان آزادی نبود قطعاً عین الدوله کار را بخونریزی منجر می‌ساخت. خلاصه پیشوایان دست از عدالت خواهی برنداشته و بوعده و وعید عین الدوله و قمی نگذاشتند. درخواست آنها تأسیس عدالتخانه و جلوگیری از ظلم بود چنانکه از موعظه آقای طباطبائی در ۱۴ جمادی الاولی ۱۳۲۴ مرام و مقصود پیشوایان بخوبی معلوم میشود و چند سطر آن در اینجا آورده میشود گوید: **قصد ما عدل و رفع ظلم است که رعیت از دست نرود مردم بخارجه پناه نبرند مملکت خراب نشود از بسکه حکام ظلم و ستم میکنند می‌ترسم رفته رفته رعیتی باقی نماند یکسال است اهل فارس متظلم‌اند چندین تلگراف کرده‌اند جواب ندادند حال یکماه است دکانین را بسته‌اند** همینکه اهالی فارس دیدند که اینگونه جواب آنها را از (طهران) دادند بقونسولخانه انگلیس پناهنده شدند آنچه نباید بشود شد حالا فارس هم از دست مارت نه تنها فارس خواهد رفت بلکه تمام بنادر و سرحدات ایران رفته است.

این یکمشت مردم بیچاره بکه عرض و داد کنند؟ شماها نمیدانید که در ولایتها این حکام چه ظلم‌ها میکنند رعیت بیچاره ایران خودش و اهل و عیالش باید نان ذرت و جو بخورند نه رعیتی باقی مانده و نه درخزانه پادشاه چیزی موجود است... مگر نشنیده‌اید که پارسال زراعت بعمل نیامد و میبایست هر یک مسلمان قوچانی سه ری گندم مالیات بدهد چون نداشتند و کسی هم بداد آنها نرسید حاکم آنجا سیصد نفر دختر مسلمان را در عوض گندم مالیات گرفته هر دختری از ازا و دوازه

من گندم بتر کمناں فروخت. گویند بعضی از دخترها در حالت خواب از مادرها ایشان جدا میگردند زیرا که بیچارهها راضی بنفرقه نبودند! حالا انصاف دهید ظلم از این بیشتر تصور میشود همه جا خراب است... نه رعیتی مانده و نه مالی مانده و چیزی نگذرد که تماماً خودشان را از دست این ظلمها بروس وانگلیس خواهند بست... ما میگوئیم اینهمه ظلم و ستم برعیت چرا میکنند... رعیت فراری شده خزانه تپی گردیده چیزی ندارد حتی لجنش هم تمام شده اینهمه قرض بازهم سعی در قرض، طولی نمیکشد که این کارها رعیت و مملکت را بخارجه خواهد داد یعنی داده و میدهد... مطالب و مقاصد ماها این است... با جدام قسم است تا زنده ام دست بردار نیستم وقتی که من نباشم سایرین هستند الخ...^۱

معلوم است این قبیل مواعظها که از طرف علماء خیراندیش اسلام ایراد میگردید چه تأثیری در میان ملت میبخشید روز ۱۷ جمادی الاول دولتیان شیخ محمد واعظ را دستگیر کردند و بالتیجه شورش برخواست و سید عبدالحمید نام بتیر یکی از سربازان کشته گردید و برهیجان ملت افزوده گشت. علماء و طلاب و بعضی از تجار در مسجد جمعه بست نشستند و عزل عین الدوله را خواستار گشتند. درباریان کار را بر بست نشینان سخت گرفتند ولی اینان با کمال تهور ایستادگی کردند در آخر (۲۵ ج اول) آقایان طباطبائی و بهبهانی و جمعی از علماء عزم مهاجرت به قم نمودند و این را هجرت کبری نامند. اما در طهران طلاب و تجار و اصناف مختلفه در سفارتخانه انگلیس متحصن گشتند و در اندک مدتی تعداد آنها بالغ بر چندین هزار نفر گردید گرچه پناه بردن ببیرق بیگانه امری است ناشایسته ولی ملتیان بقدری از تعدیات درباریها بتنگ آمده بودند که در آن موقع پی بقبح این عمل نبردند خاصه که در ایام قاجاریه توسل به بیگانه امر عادی مذهب بود در حال این چند هزار نفر با کمال متانت و نجابت بدون اینکه امری مخالف بانظم و ترتیب رخ دهد تحصن را ادامه دادند و راستی جای تعجب است که قریب چهارده هزار نفر در محلی مجتمع گردند و از هر طبقه در میان آنها باشد معذک

امری که مستوجب ملامت باشد از آنان سر نزنند و این نیست مگر از اثر نجات فطری واصلت ذاتی ایرانیان - در آن حالت ملتبه نه فقط عزل عین الدوله را خواستار بود بلکه برای خاتمه دادن بحکومت استبداد طالب مشروطیت و تأسیس دارالشورا گردید . در آخر عین الدوله از کار کناره گرفت و میرزا نصرالله خان از طرف مظفرالدین شاه مقام صدارت یافت آقایان علماء از قم بطهران آمدند و در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ از طرف مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت صادر

گردید و بدون خونریزی حکومت استبداد مبدل به حکومت مشروطه شد .
 خلاصه پس از تهیه نظام نامه انتخابات، نمایندگان طهران انتخاب گردیدند و اولین جلسه مجلس در ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ در حضور شاه افتتاح یافت و در اکثر از نقاط ایران جشنهای مفصل گرفته شد روز شانزدهم ذی قعدة همان سال قانون اساسی را که کتاب آن خاتمه یافته بود بمجلس آوردند و مراسم شادمانی از طرف ملت بعمل آمد .



«نمایندگان دوره اول مجلس شورای ملی»
 «بریاست صنیع الدوله»

درماه شوال بواسطه شدت مرض مظفرالدین شاه، ولیعهد

مملکت محمد علی میرزا بطهران آمد و بجهاتی قانون اساسی را امضاء کرد. در ۳۳ دیقعه مظفرالدینشاه جهان فانی را بدرود گفت و نام نیکی از خود بیادگار گذاشت. این پادشاه گرچه مرد ضعیف النفس و بیکفایتی بود ولی باید انصاف داد که دلی پاک و طینت خوبی داشت از روی میل و رغبت با ملت همراهی نمود و فرمان مشروطیت را اعطا کرد، هر گاه او نبود عین الدوله رحم به پیر و جوان نمیگرد و درباریان در آزار ملت آنچه میتوانستند میکردند.

در موقع رحلت مظفرالدین شاه فکر آزادی و اندیشه اصلاح طلبی در اهالی ایالات و ولایات مختلفه ایران راسخ گردیده بود و همه امیدوار بودند که از این طرز جدید فواید کثیر عاید ملت گردد بتدریج نمایندگان نقاط مختلفه بطهران رسیدند، ورود نمایندگان تبریز بپایتخت و پذیرائی گرمی که از طرف اهالی تهران نسبت بآنان بعمل آمد یسکی از نمایشهای زیبای احساسات ملی محسوب میشود.

محمد علیشاه

پس از مظفرالدین شاه فرزند ارشد و ولیعهد او محمد علیشاه که در تهران حضور داشت بسلطنت رسید. این پادشاه چون با آزادبخواهان و مشروطه طلبان نتوانست سازش کند و با آنان کنار آید و از طرف دیگر نیز در سیاست خارجی نتوانست تعادلی برقرار نماید و بیشتر متمایل بیک طرف بود، از این جهت بزودی تحریکات بر علیه او شروع شد که اینک بشرح آن میپردازیم.

با جلوس محمد علیشاه بسلطنت ملت ایران دچار پادشاهی ستمگر و خونخوار گردید سابقه اعمال محمد علی میرزا براهالی آذربایجان بخوبی معلوم بود، کردار ناهنجار و سوء اخلاقش را همه میدانستند معذک بتصور اینکه شاید از اوضاع عبرت گرفته باشد و چون بسلطنت رسد دست موافقت به ملت دهد با

او مخالفی نشد و چون قانون اساسی را امضاء کرد از اعمال گذشته او صرف نظر



«محمد علیشاه قاجار»

گردید ولی این شخص بیدادگر پادشاهی نبود که بقول و قسم خود وفا کند و شرافت خویش را حفظ نماید از همان ابتداء سلطنت ، احساسات ملت را مراعات نکرد و حتی در تاجگذاری خود نمایندگان مجلس را دعوت نمود . از آنجا که دورویی را پیشه خود ساخته بود ، در همانحال که در باطن نقشه برپاسد دادن زحمات آزادی خواهان را میریخت در ظاهر خود را موافق با آرزوی آنان نشان می داد و گاه حکام و رؤسای عشایر را برضد آزادیخواهان برمی انگیزت و زمانی درباریان را وادار می کرد عنوان مشروعه را بجای مشروطه در پیش کشند . کردار شاه و درباریان موجب شد که اهالی تبریز بسختی قیام کرده درخواست مشروطه نامه و عزل مسیونوس را نمودند . در تعقیب قیام آذربایجان ، در طهران ، کاشان و اصفهان هم شورش برپا گردید . در آخر محمدعلی شاه چاره جز این ندید که در مقابل اراده ملت سرفرود آورد .

مسیو نوس معزول گردید و دستخط شاه در شناختن حکومت مشروطه ایران صادر شد ولی از این پیمانها چه سود . محمد علی شاه نه شخصی بود که به پیمان و عهد خود وفا کند و نه حس سازش باملیون و آزادیخواهان داشت ، درباره او یکی از مطلعین خارجی چنین می نگارند :

محمد علی شاه قاجار شاید شخصی جیون و گمراه و بی آبرو و مودی ترین جانور قرنهای عدیده بود که تخت سلطنت ایران را ملوث ساخت از ابتدای اقتدارش رعایای خود را به بی عزتی و حقارت نظر مینمود بسبب داشتن معلم روسی بد ذاتی برای پیمالی و لگد کوب کردن حقوق ملت بسهولت تمام نایب الحکومه و آلت اجرای مقاصد دولت روس و سفیرش در ایران شده بود .

خلاصه محمد علی شاه میخواست بهوی و هوس خود رفتار کند و از اینکه میدید در مقابل تجاوزات او و درباریانش نمایندگان مجلس سد گردیده اند نهایت مکدر بود . خاصه آنکه میخواست در همان ایام چهارصد هزار لیره از روس و انگلیس قرض نماید و کلاهی مخالفت مینمودند . از طرف دیگر مجلس بیکار

نبوده ایجاد بانک ملی و محدود کردن دربار را در نظر گرفت .
 اندیشه شاه با آنجا رسید که از تدبیر کهنه حریفی استمداد کند از این رو
 میرزا علی اصغر خان اتابک را از اروپا بخواست تا زمام امور را در کف او نهد و
 در تخریب بنیان مشروطیت همداستان گردند . اتابک مرد باهوش و تدبیری بود
 ولی ملت او در آن آلت دست روسها میدانست و حتی مجاهدان گیلان خواستند از
 ورود او در آنزلی جلوگیری کنند تا اینکه از مجلس دستوری رسید که ممانعت
 از او نمایند (۱۳۲۵ هـ) . اتابک بازبان چاپلوسی و نیرنگ بازی خود را طرفدار
 مشروطه خواهان قلم داد مینمود و جمعی را هم هواخواه خویش کرد و رشته امور را
 در دست گرفت . اما در باطن حکام مقتدر و رؤساء ایلات را برانگیخت تا ناامنی
 فراهم کرده حکومت مشروطه را بدنام نمایند همچنان بین آزادی خواهان نفاق
 انداخت و چند تن از آنها را بطرف خود جلب کرد .
 بعضی از علماء از قبیل حاج شیخ فضل الله نوری و ملا محمد علی آملی



S. M. Mohamed Ali Khan dans le Cour royal à El-Dokki à Chérouk pendant la révolution de 1919

را بر آن داشت که مجدداً با اصول مشروطیت مخالفت کنند و حتی به حضرت عبدالعظیم رفته غوغائی نمایند .

خلاصه اتباع رحیم خان در آذربایجان بنای بیداد و ستمگری نهادند و این اوضاع و احوال در تبریز و تهران موجب شورش گردید و شاه برای تسکین مردم امرداد تارحیمخان را زنجیر کنند ، یاغی گریهای سالارالدوله (ابوالفتح میرزا) برادر شاه در همدان و کرمانشاه چند روزی در باریان را مشغول آنحدود کرد ولی



تعدیات اقبال السلطنه درماکو، فتنه گردان در خوی و تجاوز عثمانیان اوضاع آذربایجان را تیره ساخته بود و دولت وقت یقین داشت که اتابک در این فتنه ها دست داد ، بنابراین در ۲۱ رجب ۱۳۲۵ هنگامی که اتابک از دارالشورای خارج می-گشت هدف تیری قرار گرفت و شهرت پیدا کرد جوان بیست و دو ساله تبریزی عباس آقا نام که شاید عضویکی از انجمنهای سری بوده او

مشروطیت فقط بواسطه همجوشی و رقابت با آقا با ن طباطبائی و بهبهانی بود این است که در موقع هجرت صغری هم شیخ فضل الله با امام جمعه در تهران همدست گردید و اما فرزند ارجمندش

را هدف تیر قرار داد و بجهان دیگر فرستاد. کشته شدن اتابک و انتحار عباس آقابر در باریان ثابت کرد که در میان آزادبخواهان کسانی هستند که در راه خدمت بوطن سردرگف نهاده از کشتن و کشته شدن باکی ندارند. بنابراین بعضی از آنان بر حسب ظاهر بمشروطه گرویده و بست نشینان حضرت عبدالعظیم که بدستور اتابک با اساس مشروطیت مخالفت میکردند از آن محل مقدس بیرون آمدند، در همان اوقات خبر انعقاد عهدنامه روس و انگلیس در طهران منتشر شد و موجب حیرت و تنفر عموم ملت ایران گردید چه در تاریخ ۲۱ رجب (۳۱ اوت ۱۹۰۷) آن دو دولت اروپائی بدون اطلاع ایران کشور ما را در نزد خود به سه سهم تقسیم کردند یک سهم بیطرف، سهمی منطقه نفوز روس و سهم دیگر منطقه نفوز انگلیس، و ضمناً متعهد شده بودند که در مناطق یکدیگر هیچگونه امتیازات سیاسی یا تجارتي برای خود تحصیل ننمایند و برعکس در نواحی نفوز خود حق بدست آوردن هر گونه امتیازی را خواهند داشت و بایکدیگر در این خصوص مخالفت نخواهند کرد. گرچه دولت و ملت ایران بهیچوجه آن معاهده را نمی شناخت و از طرف بعضی از نمایندگان ملت اعتراض سخت بعمل آمد ولی از آن تاریخ تجاوز روسها بیش از پیش گردید. در یک چنین موقعی که محمد علی شاه می بایست باملت دست همراهی داده در حفظ استقلال ایران بکوشد در تعقیب اغراض شوم خود میکوشید و اوضاع آذربایجان که در آتش بیداد کردان و عثمانیان میسوخت و اورا متأثر نساخت بلکه **امیر بهادر**، **مجلل السلطان**، **شاپال** (معلم روسی) و **سعدالدوله** را در اطراف خود گرد آورده نقشه جدید میریخت در آخر کار در باریان گروهی قاطرچی و اراذل و او باش را تحریک کرده بمخالفت با مجلس و مشروطه برانگیختند. این جماعت در ماه ذی قعدة ۱۳۲۵ در

آقا میرزا مهدی برخلاف پدر باملت هم آواز گردیده بحضرت عبدالعظیم مهاجرت نمود، در اینخصوص نویسنده تاریخ بیداری چنین می نگارد: و در این اثناء امری اتفاق افتاد که باعث قوت آقاییان و ضعف شیخ فضل الله و امام جمعه گردید و آن مهاجرت آقا میرزا مهدی پسر حاج شیخ فضل الله و ملحق شدن او با آقاییان بود آقا مهدی مزبور با پنجاه نفر از طلاب مهاجرت نمود این آقا زاده اگرچه جوان است ولی بافضل و زهد است از اول تحصیلش طریق آقا زادگی را متروک و بطرز فقر و طلبگی حرکت میکرد و نفوذی هم در محله سنگلیج و اطراف خود داشت زیرا که از آقا زاده هائی بود که اذیت و آزارش باحدی نمیرسید و مراعات شئونات پدری را نمی نمود و بکقدم برخلاف شرع بر نمیداشت.

میدان توپخانه اجتماع کرده يك سلسله حرکات ناشایسته از قبیل جیب بری ،
ربودن کلاه و عباى اشخاص مرتکب شدند حتی یکنفر بیگناه را بطور فجیعی



« آقا سید عبدالله بهبهانی »

بکشند و چند تن را زخمی کردند . خلاصه محمدعلی شاه شهر را بدست او باش

داد ولی آزادی خواهان برای حفظ حقوق ملت از این پیش آمد هراسناک نشده بسختی بر عملیات درباریان اعتراض کردند و از شهرهای ایران تلگرافهای پی در پی رسیده باعث التخو اهان طهران اظهار همدردی میشد و حتی انجمن تبریز قصد خلع محمد علی شاه را کرد که چون بکرات نقض عهد کرده و برخلاف سوگند خود عمل نموده و حفظ حقوق ملت را نموده است شایسته دیهم و تخت نیست. پادشاه قاجار چاره جز این ندید که پیروان خود یعنی اراذل و اوباش را متفرق سازد و باز هم بکلام الله مجید قسم یاد کرد که حافظ و حامی مشروطیت خواهد بود ولی ملت بهیچوجه بقسمهای او اعتماد نداشت و میدانست دهر موقع که دست یابد مخالفت با اساس آزادی خواهد کرد. در محرم ۱۳۲۶ هنگام عبور شاه نارنجکی بطرف او پرتاب گشت ولی آسیبی نیاورد و با اینکه اهالی شهر از اینکه بشاه گزند می ترسیده جشن گرفتند و نمایندگان از این پیش آمد اظهار تنفر کردند و مرتکب هم شناخته نشد، معذک کینه شاه بر مشروطه خواهان بیش از پیش گردید اما در ظاهر بروی خود نیاورد و در باطن با مساعدت روسها قصد ویران ساختن مجلس و دستگیری آزادی خواهان را نمود. در ابتداء روسها بهانه جزئی در حدود پيله سوار جمعی را بکشند و چندین خانرا آتش زدند و در تبریز و سایر نقاط آذربایجان پیش آمدهائی شد که درباریان در آن دست داشتند.

در ۱۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶ محمد علی شاه با سربازان سیلاخوری و افواج قزاق بهانه گرمی هوای طهران بباغ شاه رفت و نقشه خراب کردن مجلس را داشت چنانکه چند روز بعد توپها را بیرون دروازه جای دادند و قزاقان اهالی شهر را خلع اسلحه می کردند. از بدو مشروطیت انجمنهای بسیاری در طهران و بعضی از نقاط تأسیس گشته و جراید متعددی توزیع شده آزادانه حقایق را مینگاشتند چون اخبار اقدامات شاه در اطراف ایران منتشر گشت از اکثر شهرها تلگرافات همدردی بمجلسیان و اعتراض بشاه رسید و انجمنهای طهران در مسجد سهسالار گرد آمدند ولی بدرخواست محمد علی شاه نمایندگان مجلس آنها را متفرق ساختند. اوضاع روز بروز وخیم تر میشد چنانکه آزادی خواهان رشت بغوغا برخاستند و انجمن ایالتی آذربایجان تلگرافی



« ملك المتكلمين »

از تبریز به اکثر شهرهای ایران کرده محمد علی‌شاه را شخص خائن دولت و ملت معرفی و قصد فرستادن لشکر بطهران داشت. سایر شهرها هم باتبریز هم آواز گشته و عدهٔ مساعدت دادند. اما در تهران قریب ششصد نفر تفتنگ دار از طرف آزادیخواهان بنگهبانی مجلس برخاستند. روز ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ محمد علی‌شاه نیت خود را عملی کرد و در حالیکه بعضی از نمایندگان متهور در مجلس حضور داشتند جنگ در گرفت و کاخ آمال

ملت بتوپ بسته شد. مجاهدان و مخصوصاً اعضاء انجمن آذربایجان سخت ایستادگی کرد ولی در مقابل لشکر انبوه دشمن و توپ چاره نبود و پس از چهار ساعت زد و خورد کار بکام درباریان شد و سربازان شروع بتاراج کردند. اما نمایندگان و کسانی که در مجلس حضور داشتند چون کار سخت شد دیوار را شکافته بیرون رفتند.

آقایان بهبهانی و طباطبائی در پارک امین‌الدوله دستگیر شدند، پس از اینکه انواع توهین بآنان وارد آمد آخر بامر محمد علی‌شاه تبعید گردیدند. حاج میرزا نصرالله ملك المتكلمين ناطق معروف و میرزا جهانگیرخان مدیر جریدهٔ صور اسرافیل و روح القدس گرفتار شده بقتل رسیدند همچنین سید جمال‌الدین واعظ که بطرف لرستان فرار کرده بود بین راه کشته شد.

در اینموقع چندتن از آزادیخواهان بسفارت انگلیس پناهنده گشتند. خلاصه

امیر بهادر وزیر جنگ گشت و
حکومت نظامی بریاست لیاخوف
روسی برقرار گردید .



« صور اسرافیل »

خبر توپ بستن
مجلس در تمام
جنش
آذربایجان
شهرهای ایران
تاثر خود را بخشید و ملت یقین
نمود تا محمد علی شاه از سلطنت
خلع نگردد ایرانیان از آزادی
برخوردار نخواهند گردید .
برای پیشرفت این منظور
آذربایجانیان مخصوصاً اهالی
تبریز بیش از همه زحمت کشیده

وفدا کاری نمودند . در آن هنگام که چراغ آزادی در طهران خاموش گردید و سکوت موقتی در اکثر شهرهای ایران دست داد ، تبریزیان پرچم مشروطیت در دست گرفته با عقیده کامل ، ثبات قدم ، تهور بی نظیر ، تحمل مصائب و نجات فطری خون خود را در راه آزادی ریخته با عقربیت استبداد بمبارزه پرداختند . گوئی اینان میدانستند یک چنین روزی برای آنها خواهد رسید و در مقابل مادر میهن باید بزرگترین وظیفه را اجرا نمایند که از بدو مشروطیت خود را آماده کارزار کرده گروه گروه از هر طبقه و صف مشق نظامی و تیراندازی می آموختند . شرح فدا کاری تبریزیان که درخشنده ترین صفحات تاریخ انقلاب ایران است خارج از حدود این کتاب است و بهمین اکتفا میشود که محمد علی شاه چون دلاوری و ثبات قدم آذربایجانیان را میدانست تمام قوای خود و اشرار اتباع خویش را برای

رفع هیجان آنها بکاربرد ولی از عهدۀ تسخیر تبریز و آرام ساختن آذربایجان بر نیامد و در آخر آتش مقدس که از مهد زردشت برخاست تمام ایران را روشن کرد.



در فوق اشاره شد هنگامی که محمدعلی شاه قصد توپ بستن مجلس را داشت تبریز در صدد فرستادن لشکر بتهران بر آمد ولی بجبهاتی حفظ آذربایجان را واجب تر دانست بنابراین از طرف دربار قاجار شاهزاده عین الدوله والی آذربایجان گردید و بالشکر و تجهیزات لازم بصوب تبریز حرکت کرد و در همان احوال شجاع نظام- مرنندی و رحیم خان دستور داشتند که تبریز را بقهر و غلبه تصرف کنند. در تاریخ

ایران بکرات مشاهده شده که هنگام تیر گیهای سخت و پیش آمدهای ناگوار دستی از پرده بیرون آید و کارهای شگفت آور انجام دهد **سنارخان** (سردار ملی) یکی از همان دستپاست که آذربایجان او را برای یک چنین روزی بوجود آورده بود. این مرد دلیر با **تفاق باقرخان** (سالار ملی) امور مجاهدان تبریز را در دست گرفته با کمال تهور و اعتماد بنفس بالشکرهای دشمن میجنگیدند. نه عین الدوله توانست وارد شهر شود و نه شجاع نظام و رحیم خان کاری از پیش بردند. محمد علیشاه



متوسل بکردان
ماکو، و اتباع
اقبال السلطنه
گردید ولی اینان
با کمال رشادتی
که بخرج دادند
ضرب دست
مجاهدان را
چشیده بجای

خود نشستند. «از چپ بر است آخوند ملا کاظم خراسانی، حاج میرزا حسین، حاج میرزا خلیل»

در خلال این احوال انجمن سعادت ایرانیان در اسلامبول اخبار تبریز و مقاصد آزادیخواهان را در اروپا و سایر نقاط منتشر میکرد و علماء اعلام یعنی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، حاج میرزا حسین، حاج میرزا خلیل و حاج شیخ عبداللہ مازندرانی کمال همراهی را با مشروطه خواهان نموده و از نجف اشرف تلگرافهای سختی بشاه مخابره میگشت و حتی ملت را از پرداخت مالیات ممانعت میکردند محمد علیشاه میخواست هر چه زودتر کار آذربایجان را یکسره نماید ولی از عهده بر نمی آمد. در آخر عین الدوله و صمدخان مراغه‌ای و رحیم خان و سردار ارشد چاره را منحصر بر این دیدند که راه آذوقه را بر شهر مسدود دارند و در این مرحله هم



« باقرخان »

تبریزیان قدرت نفس
 بخرج داده و با
 گرسنگی ساخته بر
 لشکر خصم حمله‌های
 مردانه وارد آوردند
 در این موقع روسها
 وقت را غنیمت شمرده
 بیپایان حفظ جان و مال
 اتباع خود از طریق
 جلفا بطرف تبریز
 حرکت کردند و در
 نهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۷
 باتوپ و نوپخانه وارد
 تبریز گشتند. خلاصه
 در همان ماه بواسطه
 پافشاری آذربایجانیا
 و شکایت قنصلهای

روس و انگلیس از اوضاع آنحدود محمد علیشاه مجبور گردید بسرداران خود امر
 دهد راه آذوقه را باز کنند و نویدهایی هم به مشروطه خواهان داد ولی کار بر محمد
 علیشاه سخت شده بود و دیگر ملت فریب او را نمیخورد .

در همان هنگام که تبریز بسختی ایستادگی میکرد و علماء
 مقیم نجف مخالفت با محمد علیشاه را اعلام نمودند مشروطه
 خواهان سایر ایالات و ولایات هم که مترسد فرصت بودند

فتح طهران و خلع
 محمد علیشاه

شروع بعملی کردن نقشه خود شدند و آتش انقلاب در اصفهان ، رشت ، لار و نقاط

دیگر افروخته گردید و نفر از رؤسای بختیاری حاج علیقلی خان سردار اسعد و نجفقلیخان صمصام السلطنه با اتباع بختیاری خود بمساعدت مشروطه خواهان برخاسته اصفهان را بگرفتند (ذیحجه ۱۳۲۶) و محمد و لبخان سپهدار اعظم سپهسالار که قبلا از طرف محمد علیشاه مأمور فتح تبریز گردیده بود صلاح خود را



«سردار اسعد»

در همراهی با آزادیخواهان گیلان دانست و بمخالفت پادشاه قاجار برخاست و کار را بردولتیان سخت گرفت. در طهران هم گروهی از آزادی خواهان در حضرت عبدالعظیم و سفارت عثمانی بست نشستند. خلاصه از هر طرف رایات انقلاب بلند گردید و بسیاری از شهرها در دست ملیون افتاد. شهر قزوین در ربیع الثانی ۱۳۲۷ بدست مجاهدان گیلانی فتح شد و از طرف دیگر افواج بختیاری رو بطهران نهادند و در ماه جمادی-

الثانی پیش قراولان آنها بقم رسید و دیگر وعده محمد علیشاه و قسمهای او سودی نداشت و حتی تهدیدات سفارتین روس و انگلیس مجاهدان را از پیشرفت مانع نگردید و با اینکه دوهزار نفر از لشکریان روس بقزوین آمدند و ملتیان را بیم دادند که بطرف پایتخت حرکت نکنند فایده نبخشید. بختیارها بشهریار رسیدند و در ۲۱ جمادی الثانی در بادامک جنگی بین آنان و قوای دولتی رخ داد پس قوای بختیاری و دسته سپهدار اعظم (سپهسالار) بیکدیگر متصل شده و از میان اردوگاه دولتی

گذشته بامداد بیست و چهارم جمادی الثانی ۱۳۲۷ وارد طهران گشتند ، مردم طهران با استقبال افواج ملی شتافته و با آنان مساعدت نمودند . بیست و هفتم همان ماه محمد علی شاه سفارت روس در زرگده پناهنده گشت و لیاخف رئیس بریگاد قزاق تسلیم شد . هنگام شب مجلس فوق العاده تأسیس گشته محمدعلیشاه را رسماً از سلطنت خلع کردند و پسر صغیر او را که احمد میرزا نام بود پادشاهی

برگزیدند . خلاصه بین هیئت مدیره و سفارتین روس و انگلیس مذاکراتی بعمل آمده که در نتیجه محمدعلی میرزا از ایران خارج و وظیفه ای در حق او معین شد .



« مصمص السلطنه »

ملتیان در تمام مدت انقلاب نجات فطری، مآل اندیشی و کار دانی خود را ثابت کردند، هنگام جنگ دلیر ، موقع مغلوبیت بردبار و پر حوصله و در وقت ظفر جوانمرد و باگذشت بوده اند و هیچگاه حرکتی نکردند که بهانه بدست دولتین روس و انگلیس یا سایر خارجیان دهند .

احمد شاه

پس از خلع محمدعلی شاه پسر دوازده ساله او احمد شاه از طرف ملیون پادشاه گردید و **علیرضا عضدالملک** رئیس ایل قاجار به نیابت سلطنت معین شد.

و مجدداً پرچم آزادی افراشته گردید . جرایدی که توقیف شده بود بار دیگر



« احمد شاه قاجار »

پدیدار شد و در ذی‌قعدة ۱۳۲۷ مجلس رسماً مفتوح گشت . نمایندگان ملت از همان روز اول در مقابل اشکالات سخت واقع گشتند. لشکر روس در رشت، قزوین، تبریز و نقاط دیگر شمالی رخت اقامت گسترده بود . تشکیلات اداری ایران غیر منظم و مخصوصاً امور مالی نهایتاً مختل بود . خرابیهای ایام استبداد نه بقدری بود که بتوان بزودی جبران نمود و برای اصلاحات لازمه ، دولت مشروطه وجوه کافی لازم داشت و میسر نمیگشت از همه



بدتر کارشکنی دولین همسایه ما بود که حتی نگذاشتند دولت ایران از محل دیگری



«در ورودی مجلس»

استقراض نماید. دولت روس کوشش داشت امتیازات جدیدی بدست آورد و برای این مقصود از دخالت در امور داخلی ایران بهیچوجه فروگذاری ننم نمود و با یایان همه گونه مساعدت میکرد چنانکه رحیم خان در اردبیل بیانی گری برخواست و چون شکست خورد دولت روس از او حمایت کرده ویرا برخلاف معاهده تر کمن چای بخاک خود راه داد (۱۳۲۸) و مجدداً با او اجازه داد بخاک ایران برگشته در حدود تبریز فتنه انگیزد اما دولت انگلیس در همان سال بهبانه اینکه طرق وشوارع جنوب ایران ناامن است اولتیماتومی فرستاده درخواست کرد ترتیب لشکری در جنوب باصاحب منصبان هندی وبا مخارج دولت ایران بدهند. این اوضاع و احوال واغتشاشات محلی که در اغلب آنها خارجیان دست داشتند کاررا بر اصلاح طلبان سخت کرد خاصه آنکه اخبار مراجعت محمد علیشاه بیاری روسهاومکاتبه اوبا رؤسای ترکمانان بگوش میرسید. در صفر ۱۳۲۹ دونفر گرجی **صنیع الدوله مرتضی قلی** وریر مالیه ایران را که درصدد اصلاحات مهمی بود بقتل رسانیدند و قونسولخانه روس نه فقط مجرمین را حمایت کرد بلکه از محاکمه آنها بتوسط دولت ایران مانع آمد. ملت ایران ونمایندگان آن از این پیش آمد ها سخت

متأثر بودند ولی ممانت و وقار را از دست نداده جداً برای حفظ استقلال و آزادی ایران و اصلاح امور میکوشیدند. چون عضدالملک نایب السلطنه در رمضان ۱۳۲۸ فوت نموده بود میرزا **ابوالقاسم خان ناصرالملک** نایب السلطنه گردید و در ۱۳۲۹ وارد طهران شد. نمایندگان مجلس تصمیم گرفته بودند برای اصلاح امور مالی جلب مستشار از آمریکا نمایند. مسترشوستر و بعضی از مستشاران آمریکائی در جمادی الاول ۱۳۲۹ وارد طهران گردیدند. داستان اقدامات این مستشاران که در صد اصلاحات مهم و سودمندی برآمدند و شرح نقشه آنها برای تشکیل ژاندارمری و مالیه از حدود این تألیف خارج است و بهمین اکتفا می شود که دولت روس جداً با اصلاحات آمریکائیان مخالفت می نمود و انگلیسها را هم با خود موافق کرد.

بالتبیحه پریشانی اوضاع بیش از پیش گردید محمد علیشاه مخلوع با کمک باطنی رؤسای ایران مراجعت کرد تا با مساعدت تر که مان حکومت مشروطه را بر هم زند و سالارالدوله برادر او از طرف غرب بنای یاغیگری گذاشت. نهال مشروطیت از هر طرف دچار مخاطره گردید.

شعبان، ۱۳۲۹ ماه پر آشوب و فتنه بود **ارشادالدوله (علی)** از سرداران کاری شاه مخلوع بطرف طهران می آمد و سالارالدوله کرمانشاهان و همدان را در قبضه تصرف در آورد اما از طرف دیگر **بختیاری ها** در فیروز کوه **رشیدالسلطان** داشکست داده او را دستگیر کردند و با اینکه افواج دولتی در طهران و اطراف بیش از سه هزار نفر نبود نمایندگان و آزادی خواهان و احزاب سیاسی (دموکرات و اعتدال) برای حفظ اصول مشروطیت مردانه میکوشیدند. در آن احوال واقعه مهمی رخ رخ داد که امید محمد علی میرزا را مبدل بیأس کرد. توضیح آنکه ارشادالدوله با کمال فیروزی به قریه امامزاده جعفر نزدیک طهران رسید و پایتخت در خطر افتاد. **امیر مجاهد** و **پیرم** بمدافعه پرداختند و در آخر لشکر انبوه تر کمن شکست سخت خورد و ارشادالدوله دستگیر گردیده کشته شد (رمضان ۱۳۲۹). پس از این امر دیگر محمد علی میرزا زاتاب مقاومت نمادولتی برادرش سالارالدوله در همدان

دست بردار نبود، تا اینکه در ماه شوال همان سال رفع غائله اوشد و بین قم و قصبه نوبران جنگ سختی رخ داده از شش هزار نفر لشکر سالارالدوله پانصد نفر مقتول و مجروح گشتند. دولت خواست اموال سالارالدوله و برادرش شعاع السلطنه ملک منصور میرزا را توقیف و ضبط نماید ولی روسها که بهیچوجه مایل نبودند کارها رونقی گیرد دخالت کرده از شعاع السلطنه حمایت نمودند. فی الحقیقه روسها از پیشرفت ملتیان و اصلاحاتی که امریکائیان در نظر داشتند دلتنگ بوده پی بهانه میگشتند از همین جهات در ذیقعدة ۱۳۲۹ لشکر روس وارد بندر انزلی (پهلوی) شد و دولت انگلیس قصد اعزام دو دسته سوار هندی به شیراز نمود و در ذیحجه دولت روس اولتیماتومی بایران فرستاده درخواست اجرای مواد ذیل را نمود:

۱ - انفصال مستر شوستر و مسیو لکفر از خدمات مرجوعه .

۲ - ایران بدون رضایت سفرای انگلیس و روس حق جلب مستشاران

خارجه ندارد .

۳ - دولت ایران باید جبران خسارت لشکر کشی روس را بپردازد .

اینگونه زورگویی و اجحاف از طرف دولت روس هیجان سختی در میان اهالی تولید نمود، نمایندگان شورای ملی با کمال تهور مواد اولتیماتوم را رد نمودند و تحریم امتعه روس و انگلیس از طرف پیشوایان روحانی اعلام گشت، شاگردان مدارس تعطیل نمودند و خلاصه مرد وزن در حفظ استقلال ایران حاضر بهر گونه فداکاری گشته غوغای عجیبی بر پا گشت. شرح این وقایع در کتاب اختناق ایران تألیف مستر شوستر خواندنی است. چند صفحه از آن تاریخ غم انگیز در شرح خدمات و مراتب وطن دوستی بانوان ایرانی است و بيمورد نیست که چند سطر از آن که مربوط بآن بانوان میهن پرست است در اینجا درج شود تا معلوم گردد زنان ایران از هر حیث شایستگی و ورود در هیئت اجتماعی را دارند. گوید: «ماها که اروپائی و آمریکائی هستیم از زمان درازی بشرکت دادن زنان مغرب زمین در معاملات و پیشه ها و علم و ادب و فیزیک و پلٹیک عادی شده ایم اما چه میتوان گفت درباره زنان پرده نشین و محجوب خاور میانه که بفاصله کمی استاد و مدیر جراید

گرفته با کمال قوت به ترویج و ترقی افکار مغرب زمین مشغول میباشند. معلوم نیست مملکتی که از قرون عیدیه باینطرف در تاریکی و خاموشی استبداد پیچیده شده خیال دخالت نمودن در امور مملکت و تجدید زندگانی پلنیکسی و تمدن از چه وقت در میان زنان تولید گردیده و اعتقاد راسخ آنها در قوانین پلنیکسی و تمدنی از کجا پیدا شده است. هیچ محل تردید و شبهه نیست که اینگونه خیالات در ایشان حاصل شده و حال هم هنوز باقی است و عقل و ادراکی که بواسطه تجربه عملیات سالهای دراز عموماً تحصیل نموده اند بر آن خیالات افزوده است زنان ایران نمونه مشعشی از لیاقت خود و دل‌های پاکیزه خویش در قبول افکار جدید اظهار نموده و با تهور و مجاهدت بتکمیل مقاصد خویش مشغول گشتند.

مستشار مذکور پس از اینکه شجاعت زنان ایرانی و فداکاری آنها را در راه آزادی شرح میدهد در آخر گوید: «آیا باین حال سزاوار نیست که به آواز بلند فاش و برملا گفته شود عزت زنان ایران پاینده باد! گرچه بواسطه اطمینان و اتکال باو هام مردان که همیشه در مقابل نظرشان مجسم بود، زنان ایران فرصت تعلیم و تحصیل بر وفق اصول جدیده نمودند و نتوانستند از اقدامات خود فایده صحیح ببرند، ولی باین حال و با مراقبت و ممانعت مردان از پیمانۀ آزادی سیراب شده همه روزه پول‌های خود را برای اعانه مملکت خود میدادند و خدام وطن را تشویق مینمودند. و هر لحظه بچشم حسرت مادرانه بر آنها مینگریستند، در آن موقع و آن ساعت وحشتناک حزن افزا که دل‌های مردان ضعیف شده و خوف حبس و زجر و دار و گلوله ریز شدن بر شجاع ترین اهل مملکت راه یافته و باعث خفقان قلبشان شده بود زنها کوتاهی نکرده و از دیگران عقب نماندند.»

آری زنان ایرانی در آن ایام تاریخ با برادران خود دست اتحاد داده در راه استقلال ایران میکوشیدند و در تعقیب آن قضایای وحشتناک چون شهرت یافت فتوری در عزم نمایندگان روی داده سیدنفر از آن بانوان نقاب بر رخ، چادر بر سر و طپانچه زیر لباس در مجلس شورا حاضر گشته و نقابها را پاره کرده و دور انداخته و کلا را تهدید نمودند که هر گاه در حفظ شرافت ملت ایران نکوشند

مردان و فرزندان خود را کشته سپس انتحار خواهند نمود .
 خلاصه ملت ایران و نمایندگان آن بهیچوجه زیر بار آن اولتیماتوم
 نرفتند تا اینکه در دوم محرم ۱۳۳۰ هیئت دولت مجلس را بسته و کلابرا از اجتماع
 در آن محل مانع گشتند .

بالتیجه مواد اولتیماتوم قبول شد و شوستر ایران را ترک گفت . در خلال
 آن احوال روسها در تبریز آتش بیداد افروختند چنانکه زنان و اطفال و اشخاص
 بیطرف را کشته و آنان را انواع داغ و شکنجه کرده اجساد مقتولین را مثل مینمودند
 و در محرم همان سال و در روز عاشورا عالم متدین و آزادی خواه معروف ثقة الاسلام



« فجایع روسها در تبریز »

را بادو روحانی دیگر و پنج نفر از افسران و مأمورین ایالت تبریز بدار زدند .
 همچنین در رشت و انزلی لشکر روس بدون جهت بکشتن اهالی قیام کرده آغاز
 خونریزی نمودند در صورتیکه وزراء دولت ایران مواد اولتیماتوم را قبول کرده بودند .
 بدیهی است ملت ایران از این پیش آمدها سخت متأثر بود و از کلیه ایالات

وولایات اعتراض‌های شدید به نایب‌السلطنه و کابینه دولت وارد آورده آنان را توبیخ مینمودند اما هیئت دولت نسبت بنمایندگان باحرارت سختگیری مینمود و در نظر داشت انتخاب عمومی و یکدرجه را مبدل بانتخاب خصوصی و دو درجه نمایندولی مقصودش حاصل نگشت و مجبور شد همان نظامنامه سابق را مجری دارد. برای اختصار از شرح اقدامات آزادیخواهان و فرقه‌های سیاسی و تعدیات روسها و توپ بستن بگنبد مطهر رضوی، مشاجرات احزاب، افتتاح دوره سوم تقنینیه در ۱۳۳۳ هجری، تاجگذاری احمدشاه و خاتمه اختیارات نایب‌السلطنه در میگذریم. بطور کلی افق سیاست روز بروز تاریکتر و دست اجانب درازتر میگردد.

فصل نهم

ادبیات فارسی

دردوره قاجاریه

شاید ذکر این مطلب تعجب آور باشد که با مصائب و بلیاتی که در دوره قاجاریه بر ملک و ملت ایران وارد آمد نظم و نثر فارسی نسبت بدوره صفویه ترقی نموده رونقی یافت مخصوصاً نثر فارسی از عبارت پردازیهای بیجا و استعمال الفاظ مشکل و غیر مانوس که خواننده را از معنی دور میساخت پیراسته شد و بتدریج فارسی نویسی ساده معمول گردید .

بعقیده نگارنده این سطور علت پیشرفت «نسبی» ادبیات در آن دوره چند چیز بوده: یکی جنبش اخیر تصوف در ایران است که عنقریب اشاره بآن خواهد شد. گرچه درابتداء با این جنبش مخالفتی سخت شد ولی بتدریج پیشوایان این مشرب مرام و مقصد خود را گوشزد جمعی کثیر از اصحاب ذوق و استعداد نموده مطالعه کتب متقدمین صوفیه که استادان سخن محسوب میشوند مرسوم گردید و از سبک آنها در پایان مطالب عرفانی و شعر سرائی بخوبی تقلید شد . دیگر آنکه باب مرآه با ذل خارجه باز گردید و بالطبع از طرز انشاء آنها آگاهی حاصل شد و دانستند که طرز نگارش ملل غرب که تقریباً مانند ساده نویسی خواجه نظام الملک درسیاست نامه و عنصر المعالی کیکوس در قابوسنامه است رجحان بر انشاء تاریخ و صاف و دره فادره دارد؛ چه معنی را فدای لفظ نکرده خواننده را با الفاظ مغلق گمراه نمیتمایند. خوشبختانه پیشوای این طرز نگارش در آن عصر سیاستمدار فاضل میرزا ابوالقاسم قائم مقام توانست کمال قدرت را بخرج داده فارسی نویسی جدید را بر

روی پایهٔ متینی استوار دارد. ثالثاً پادشاهان قاجار (غیر از آقا محمدخان) مایل بودند شعراء آنها را مدح کرده یا نویسندگان، تاریخ حیات آنها را بنحو خوشی بنگارند تا پس از شکست‌ها و گرفتاریهای گوناگون خود را بدان اشعار و گفتار تسلی دهند همچنین شاهزادگان و حکام شعراء را تشویق بمدح سرائی میکردند و يك سلسله هزلیات که از بعضی از شعراء بزرگ آن دوره مشاهده میشود برای خوش آمد آن شاهزادگان بوده و آئینهٔ اعمال بعضی از آنهاست.

فهرست بزرگترین شعراء و نویسندگان و دانشمندان آن دوره از این-قرار است :

۱ - نظم

سحاب سید محمد اصفهانی متخلص به **سحاب** پسر سید احمد هاتف اصفهانی صاحب ترجیع بند معروف است. سحاب معاصر با فتحعلیشاه بوده و دارای دیوانی است در حدود پنجهزار بیت و گویند صاحب تذکره ایست بنام رشحات سحاب. این چند بیت از اوست :

شعر است هیچ و شاعری از هیچ هیچ‌تر

در حیرتم که در سر هیچ این جدال چیست

يك تن نپرسد از پی ترتیب چند لفظ

ای ابلهان بی هنر این قیل و قال چیست

از بهر مصرعی دو، که مضمون دیگری است

چندین خیال جاه و تمنای مال چیست

معجمر سید حسین طباطبائی اردستانی متخلص به **معجمر** و ملقب به

مجتهد الشعراء از قصیده سرایان معروف عهد خویش است

و در نزد فتحعلیشاه مقرب بوده و وفاتش در جوانی در سنهٔ ۱۲۲۵ رخ داد. این لغز راجع به قلم از اوست.

گلبن باغ نفس ناطقه را من یکی ابر گوهر افشانم
هم شکر ریز وهم عبیر افشان لب دلدار و زلف جانانم
در در افشانی و گهر ریزی طبع دستور و دست سلطانم

فتحعلیخان کاشانی متخلص به صبا امیرالشعراء فتحعلیشاه

صبا

بوده . مثنویات شهنشاه نامه ، خداوند نامه ، عبرت نامه

و گلشن صفا از اوست . در قصیده سرائی ید طولائی داشته و دارای دیوانی است در سنه ۱۲۳۷ وفات کرده و پسرش میرزا حسین عندلیب جای او بگرفت .

میرزا عبدالوهاب اصفهانی متخلص به نشاط در السنه فارسی :

نشاط

عربی ، ترکی ید طولائی داشته و خط را بسیار خوب می نوشته

و در حکمت و ریاضی دست داشته است . نشاط نسبت به شعراء و عرفا احسان مینموده و در نزد فتحعلیشاه مقرب بوده و ملقب به معتمدالدوله شد در غزل سرائی ید طولائی داشته و معروفترین اثر او موسوم به «گنجینه» است (وفاتش در ۱۲۴۴ رخ داد) .

میرزا ابوالقاسم مانند پدرش میرزا عیسی فراهانی یکی از

**میرزا ابوالقاسم
قائم مقام**

رجال بزرگ سیاسی ایران بوده و شمه ای از اعمال او در زمان

فتحعلیشاه و محمد شاه در ضمن تاریخ آن عصر گفته شد و اشاره

کردیم که محمد شاه آن مرد نامی را در سنه ۱۲۵۱ بکشت . قائم مقام یکی از

بزرگترین نویسندگان عهد خویش است و منشآت او سر مشق فارسی نویسی جدید

گردید . شعر هم میسرود و ثنائی تخلص مینموده . میرزا تقی خان معروف به امیر

نظام تربیت شده خوان احسان او است .

میرزا محمد شفیع معروف به میرزا کوچک و متخلص بوصول

وصال

از شعراء عالی مقام عصر خویش بوده و در موسیقی دست داشته

خط هم خوب می نوشته است . دارای قصاید و غزلیات زیبایی است و فرهاد و شیرین

وحشی را با تمام رسانده و کتاب اطواق الذهب زه خشری را به فارسی ترجمه

کرده است .

برادران وصال ، میرزا محمود طبیب متخلص به حکیم و میرزا ابوالقاسم

فرهنگ و داوری ویزدانی و همت از فضلاء عهد خویش بودند و همچنین پسر وصال میرزا احمد وقار از خوش نویسان معروف است .

قآنی

بعقیده جمعی کثیر از اهل سخن میرزا حبیب شیرازی

متخلص به قآنی بزرگترین قصیده سرای دوره قاجاریه

است و برابری با بزرگترین سخنوران زمان گذشته مینماید .

سخن در نزد آن استادمانند مومی بوده که بهر طرز و هر شکل که میخواسته

است آنرا تغییر میداده .

متأسفانه بسیاری از اشعار این شاعر نامی هزلیات است که برای خوش آمد

اهل زمان گفته ولی کیست که بتواند منکر حلاوت گفتار و شیرینی اشعار و طبع

بلند و مقام فضل قآنی شود ؟ پدر قآنی میرزا محمد علی هم شاعر بوده و گلشن

تخلص می نموده است . قآنی مدتی از عمر را در شیراز و کرمان و طهران گذرانده،

شاه ووزرا و امراء وقت راستوده و در سنه ۱۲۷۰ بجوار رحمت شتافته است . قآنی

دارای تألیفی است مانند گلستان و موسوم به کتاب پریشان . این چند بیت نمونه

طبع بلند اوست .

بنقشه رسته از زمین بطرف جویبارها

ویا گسسته حورعین ز زلف خویش تارها

زسنگ اگر ندیده چسان جهد شرارهها

ببر گهای لاله بین میان لاله زارها

که چون شراره می جهد ز سنگ کوهسارها

میرزا عباس بن آقا موسی بسطامی ذر ابتدا مسکین تخلص

می نموده و بعد آنرا تغییر داده فروغی را تخلص خود

فروغی

کرد . فروغی شاعری بوده خوش قریحه و صوفی مسلک دارای چند هزار بیت

است و غزل را بر قصیده ترجیح میداده و فاتش در سنه ۱۲۷۴ واقع گشت . این

ابیات از اوست .

کی رفته ز دل که تمنا کنم تو را
 کی بوده نهفته که پیدا کنم تو را
 غیبت نکرده که شوم طالب حضور
 پنهان نگشته که هویدا کنم تو را
 با صد هزار جلوه برون آمدی که من
 با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

میرزا ابوالحسن جندقی متخلص به یغما در نظم و نثر مهارت

داشته است کلیات او عبارت است از اولا از منشآت که بعضی از آنها پارسی خالص و برخی نامه‌هائیکه با انشاء سهل و

ساده نگارش یافته، دیگر غزلیات قدیم و جدید است و همچنین غزلیات معروف به سرداریه و قصایه از اوست، کتاب احمد، خلاصه الافتتاح، مراثی، ترجیع‌بند، قطعات، رباعیات و غیره از مندرجات دیگر کلیات اوست. یغما در هزل سرائسی مشهور است.

**یغمای
جندقی**

محمد حسن زرگر (متوفی ۱۲۷۰) محمد عاشق (متوفی

۱۲۸۱) میرزا محمد علی سروش سدهی ملقب به شمس الشعراء

سایر شعرا

(متوفی در ۱۲۸۵) محمد علی جیحون یزدی صاحب نمکدان، فتح‌الله خان شیبانی

کاشانی از شعراء ماهر آن دوره‌اند. همچنین حکیم معروف حاج ملاهادی سبزواری،

رضا قلی خان هدایت، میرزا محمد تقی سپهر و بعضی از بزرگان صوفیه که

تحت عنوان دانشمندان عنقریب بآنها اشاره خواهد شد دارای طبع شاعری

بوده‌اند.

۲ - علماء شرع

چنانکه در فصل مربوط به صوفیه اشاره شد مذهب امامیه اثنی عشریه از آن

تاریخ مذهب رسمی ایران گردید و عده کثیری از دانشمندان تألیفات مهمی به عربی

وفارسی نمودند که نام بعضی از آنها در جای خود ذکر شد . همچنین پس از انقراض سلسله صفویه و افشاریه و زندیه عده کثیری از دانشمندان شیعه اثنی عشریه بمسائل فقهی و شرعی پرداخته آثار گرانبھائی از خود بیادگار گذاشته اند و از آن جمله است آقای **بہبہانی** اصولی و مجتہد معروف کہ در اواخر قرن دوازدهم ہجری میزیستہ و **سید محمد مہدی** **بروجردی** معروف بہ بحر العلوم کہ در سنہ ۱۲۴۰ بجوار رحمت پروردگار پیوستہ و **علا احمد نراقی** صاحب تالیف **نقیس معراج** السعاده کہ دارای طبع شعر ہم بودہ و صفائی تخلص مینمودہ است (متوفی در سنہ ۱۲۴۴) **شیخ جعفر** معروف بہ **کبیر**، **سید محمد باقر رشتی** (متوفی در سنہ ۱۲۶۰) و **شیخ مرتضی انصاری** کہ مراتب فضل و کمالش در نزد اهل فضل مشہورتر از آفتاب است و وفاتش در سنہ ۱۲۸۱ رخ داد .

۳- سایر دانشمندان و نویسندگان

- | | |
|--|-----------------------------------|
| محمد بن سلیمان مؤلف «روضات الجنات فی احوال علماء
والسادات» است کہ در نیمه قرن دہم ہجری بر شتہ تحریر
در آورده شرح حال عده کثیری از علماء ، دانشمندان ، اولیاء
و شعراء قدیم و جدید است بر حسب حروف تہجی . | محمد باقر
خوانساری |
| مؤلف قصص العلماء است کہ در سنہ ۱۲۹۰ بتحریر آن
اقدام شدہ و دارای شرح حال یکصد و پنجاہ نفر از علماء
شیعہ است . | محمد بن
سلیمان تنکابنی |
| میرزا محمد علی مؤلف «نجوم السماء» است در شرح حال علماء
شیعہ قرن یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ہجری . این کتاب
تالیف شدہ است . ۱۲۸۶ | میرزا محمد علی
نقیس |
| محمد حسن خان ملقب بہ صنیع الدولہ بعداً ملقب و معروف
باعتماد السلطنہ از مقربین دربار ناصر الدین شاہ و وزیر | اعتماد السلطنہ |

انطباعات بوده و دارای تألیفات متعددی است که دانشمندان دیگر هم در تنظیم آن دست داشته‌اند از جمله تألیفات او یکی **مرآة البلدان** است (در جغرافیای بعضی از شهرها و دیهها و یک قسمت از تاریخ سلطنت ناصرالدین شاه) دیگر **مطلع الشمس** (در شرح بعضی راه‌های خراسان، آثار و ابنیه و تاریخ مشهد و غیره) و **خیرات الحسان** (در شرح حال بزرگترین زنان مسلمان) و کتاب **المآثر والآثار و منتظم ناصری** در تاریخ و غیره و غیره .

مؤلف « گنج دانش » است در اسامی شهرها و سایر اماکن ایران، تاریخ انتشار این کتاب نفیس در سنه ۱۳۰۵ هجری است .

**محمد تقی خان
حکیم**

اهل طبرستانست و مقرب دربار محمد شاه و ناصرالدین شاه بوده و دارای تألیف سودمندی است از اینقرار. **ریاض العارفين**

**رضاقلی خان
هدایت**

در شرح حال بزرگان صوفیه ، **مجمع الفصحا** در شرح حال شعرا و بعضی از پادشاهان و شهزادگان ، **انجمن آراء** (در لغت) **ملحق روضة-الصفا** (در تاریخ) . هدایت دارای طبع شعر بوده و در سال ۱۲۸۸ رحلت کرده است .

حاج شیخ مهدی ملقب بشمس العماره است از فضلاء و دانشمندان بوده و در تألیف نامه دانشوران شرکت داشته است نامه مذکور بسعی جمعی از علماء آن عصر برشته تحریر درآمده

**عبدالرب
آبادی**

و عبدالرب آبادی قزوینی نیز در بعضی از تألیفات اعتمادالسلطنه دست داشته است .

آخرین حکیم بزرگی است که بعد از ملاصدرا در ایران بوجود آمده . مرحوم حاج ملاهادی بن حاج مهدی در سنه ۱۲۱۲ در سبزوار بدنیا آمده و در آن شهر و مشهد و اصفهان

**حاج ملاهادی
سبزواری**

تحصیلات خود را با تمام رسانیده بزرگترین حکیم عصر خود گشت . سبزواری پس از زیارت بیت الله الحرام بکرمان رفت و در آن شهر مزاجت کرد سپس بسبزواری برگشت و در سنه ۱۲۹۵ روح پرفتوحش بعالم قدس خرامید . مهمترین تألیفش بفارسی «**اسرار الحکم**» است و شرحی هم بر بعضی از ابیات منثوی نوشته، اما در عربی

تألیف مهم او منظومه‌ای در منطق و حکمت است همچنین جوشن کبیر را شرح نوشته و بعضی از تألیفات ملاصدرا را توضیح داده است. اشعاری هم بفارسی دارد و اسرار تخلص می نمود.

این بیت از او است :

گوش اسرار شنو نیست و گر نه اسرار

برش از عالم معنی خبری نیست که نیست

میرزا تقی خان سپهر از دانشمندان عصر خود و مستوفی دلبار

ناصرالدین شاه بوده تاریخ عمومی معروف به «**ناسخ التواریخ**»

تألیف اوست و نه جلد آنرا برشته تحریر در آورده پس

از او پرسرس عباسقلی خان سپهر پنج جلد دیگر آنرا

میرزا تقی خان
و عباسقلی خان
سپهر

نوشته است.

۴ - تصوف

جنبش جدید تصوف در ایران راهیتوان از زمان کریم خان زند دانست چه با

اینکه وکیل الرعایا نظر خوشی بصوفیه نداشت و در عهد حکمرانی او **معصومعلی**

شاه دکنی از مریدان شاه علیرضا و از اقطاب سلسله نعمة اللہیہ بایران آمد و چند

تن از اشخاص مستعد از قبیل فیض علی، تورعلی و مشتاقعلی در خدمت او درآمدند

و بازار فقر با وجود مخالفت حکمرانان وقت و علماء صوری رونقی گرفت. در دوره

قاجاریه تا زمان محمدشاه پیشوایان فقر و تصوف آزاد نمیزبستند و حتی فتحعلیشاه

جمعی از آنان را تبعید کرد و مجذوب علیشاه را مصادره نمود ولی بر تعداد پیروان

این طبقه هر روز افزوده میگشت و حتی جمعی از شاهزادگان و شاهزاده خانها

آن مشرب را بپذیرفتند.

طرفداری محمد شاه از صوفیه بازار آنان را رونق داد و پس از او

ناصرالدین شاه نه فقط بمخالفت بر نخاست بلکه روی موافقت یا بیطرفی نشان داد و جمعی

از اعیان و اشراف بحلقه فقر درآمدند و در اکثر از شهرها چراغ عرفان روشن گردید. پس از دوره ناصری بواسطه پیشرفت علوم مغرب زمین در ایران و متوجه شدن افکار بمسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و غیره از گرمی بازار تصوف کاسته شد. شاید یکی از علل کم شدن رغبت عمومی باین مسلک آن بود که مضمون گفتار متقدمین در فنا و بقاء، وحدت و کثرت هزار مرتبه تکرار گردیده ملال آور گشته بود. در دوره انقلاب ایران یا بواسطه خشک شدن سرچشمه تصوف که دیگر مضمون بکر یا انقلاب زسخن جدیدی نداشت و یا بسبب متوجه شدن نظر ادبا و دانشمندان باوضاع سیاسی مملکت که وقت تأمل در مسائل عرفانی نداشتند عارف بزرگی که بتواند روح جدیدی در کالبد تصوف بدمد پیدا نشد.

گرچه بنظر میرسد که این فکر هیچگاه از ایران بر طرف نخواهد شد ولی اصول کهن تصوف تا با مضمونهای جدید آراسته نشود و بطرف نوینی در نیاید و بشکل خاص مطابق ذوق و معلومات عصر جلوه نکند در قلوب خاص و عام چندان تأثیری نخواهد بخشید.

چون غرض مؤلف ذکر اسامی عرفا نمیباشد فقط بنام چند نفر از آنان که دارای آثار ادبی هستند اکتفا میشود:

محمد علی ملقب بنور علیشاه فرزند عبدالجسین فیض

نور علیشاه

علیشاه است. نور علی در اصفهان متولد گردیده ولی اصلش

از قریه رقه تون و طبس است. پدر و پسر حلقه ارادت معصوم علیشاه دکنی را در

گوش کرده و با آن جناب مدتی درس فرود در حضر بسر بردند.

حسن صورت و سیرت نور علی و طبع روان و لطف گفتارش جمعی کثیر را

بطرف خود متمایل ساخت.

رساله جامع الاسرار، اصول و فروع، تفسیر سوره بقره بنظم از آثار اوست

همچنین دو مجلد از مثنوی جنات الوصال و قدردی از مجلد سوم آن را بنظم در آورد

۱- دو جلد دیگر از جنات الوصال را رونقعلیشاه و یک جلد راهم نظامعلیشاه برشته نظم در آورده اند.

قصاید و غزلیات او مالامال از اسرار عرفان جذبه و وجد است . این ابیات از اوست :

من دو تاج خسروان آن لؤلؤ لالاستم
در قعر بحر بیکران آن گوهر یکتاستم
که نار و گه نور آمدم گه مست و مخمور آمدم
بر دار منصور آمدم هم لا و هم الّاستم

در زمان علیمرادخان زند در مورچه خورت اصفهان يك گوش نورعلیشاه را
ببریدند و فوات او در سال ۱۲۱۲ در موصل رخ داد .

میرزا محمد تقی ملقب به مظفر علی اهل کرمان و از فضلاء
نصر خویش بوده چنانکه او را حکیم ایمانی و مولوی
کرمانی میگویند . در فن طبابت ید طولائی داشت و دست ارادت به مشتاقعلیشاه
که از علوم ظاهری بی بهره بود بداد و بخدمت نورعلیشاه رسید . آقا محمد علی
کرمانشاهی که از علماء شرع بوده و عداوتی با این سلسله داشت و قبلاً معصومعلیشاه
را او بقتل رسانیده بود مظفر علی راهم در سال ۱۲۱۵ مسموم ساخت . از جمله مؤلفات
او تفسیر سوره سبع المثانی است در نظم ، مجمع البحار در نثر ؛ کبریت احمر (اوراد
و اذکار) ، دیوان مشتاقیه و غیره است .

از بزرگان سلسله ذهبیه است و در مراتب علم و کمال او
همین بس که دانشمندی مانند احمد احسائی و سید مهدی
طباطبائی بحر العلوم از تربیت شدگان او بوده اند در
صورتیکه شیخ احمد پیشوای سلسله شیخیه منکر صوفیه بوده است و سید مهدی از
مخالفین جدی شیخیه میباشد اما قطب الدین شخصاً حکمی مشرب بوده و ضمناً
ریاست سلسله ذهبیه را داشته است . رحلت او در ۱۱۷۳ رخ داد و مهمترین تألیفاتش
عبارت است از شمس الحکمه ، فصل الخطاب ، کنز الحکمه ، مثنوی نورالولایه و غیره .
حسینعلی اصفهانی جامع معقول و منقول بوده و دست ارادت به
معصومعلیشاه دکنی داده است . رساله ای بر ردهانری هارنن پادری
حسینعلی اصفهانی

که بر آئین اسلام ایراد وارد نموده بود برشتهٔ تحریر درآورده است و وفاتش در سنهٔ ۱۲۳۴ رخ داد .

مجدوبعلی شاه حاج محمد جعفر ملقب به **مجدوبعلی** از بزرگان فرقهٔ نعمة اللہیہ است و بعد از مرحوم حسینعلی مقتدای سالکان آن طریق گردید . رحلتش در سنهٔ ۱۲۳۸ رخ داد . نویسندهٔ «بستان السیاحه» گوید که مجدوبعلی در علم شریعت و طریقت و معرفت کمت مفیده و رسائل متعدد تألیف نموده و زیاده از صد هزار بیت در آن سه علم تصنیف فرموده است کتاب مراحل - السالکین از تألیفات اوست .

ملقب به **مستعلی‌شاه** است و پس از مجدوب علی‌شاه بارشاد **حاج زین‌العابدین شروانی** درویشان نعمة اللہی پر داخت کتاب نفیس «بستان السیاحه» تألیف اوست و در آن بترتیب حروف تهجی اسامی ولایات ایران و نقاط دیگر ذکر شده و دارای نکات سودمند ادبی ، تاریخی ، جغرافیائی ، اجتماعی و مذهبی است . تألیفات دیگر او حقائق السیاحه و ریاض السیاحه است . این دو کتاب بعنوان ممالک است و شرح حال بزرگان هر شهری را بمناسبت ذکر آن شهر برشتهٔ تحریر در آورده است . مرحوم شروانی مسافرت بسیار نموده و در سنهٔ ۱۲۵۳ بجهان دیگر رحلت نموده است .

رحمتعلی‌شاه حاج زین‌العابدین میرزا کوچک معروف به **رحمت علی‌شاه** گرچه دارای تألیف مهمی نیست ولی از بزرگان سلسلهٔ نعمة اللہیہ بشمار است و در علوم ظاهری و باطنی مقامی نهایت ارجمند داشته . وی بدلات حاج زین‌العابدین شروانی دست ارادت به مجدوب علی‌شاه داده و پس از حاج مذکور مقتدای درویشان نعمة اللہی گردیده و جمیع بزرگان فقر متفق الکلمه به بزرگواری او معتقد بوده و هستند . از طرف محمد شاه لقب **نایب‌الصدر** یافت و وظایف فارس در اختیار او گذاشته شد . وفاتش در ۱۲۷۸ رخ داد .

حاج ملا سلطانعلی گنابادی

ولادتش در سنه ۱۲۵۱ در بیدخت گناباد اتفاق افتاده و پس از
از تکمیل علوم ظاهری در مشهد بجانب سبزوار شتافت و
در خدمت **حاج ملاهادی سبزواری** که بزرگترین حکیم

عصر خویش بود بتحصیل حکمت پرداخت و جامع معقول و منقول و سرآمد فضلاء
زمانه گشت حضرتش دست ارادت به حاج محمد کاظم سعادت علی شاه اصفهانی داده و
مراتب سیر و سلوک را پیموده یکی از اقطاب سلسله نعمه اللطیفه گردید و دارالارشاد
خود را در بیدخت قرار داد. بزودی صیت فضل و کمالش در اطراف ولایات و ایالات
ایران برسید و گروه گروه از هر صنف و طبقه بخدمتش مشرف گشته و از تجلیات
آئینه ضمیر منیرش استفاده مینمودند. در تفسیر کلام و تاویل آیات زحمات بسیار
کشیده و الحق تفسیر بیان سعادت و مجمع السعاده آن بزرگوار مالا مال از حقایق
عرفانی و رموز حکمت است. رساله زیبای سعادت نامه (نشر فارسی) از تألیفات
بودمند اوست. حاج ملا سلطانعلی از اهل ظاهر اذیت، و آزار بسیار بدید و در آخر
او را شهید کردند.

حاج آقا محمد شیرازی

ملقب به **منور علی شاه** و عمّ رحمته علی شاه معروف است پس از
رحمته علی شاه جمعی از مریدان او حلقه ارادت حاج آقا محمد
را در گوش کرده او را جانشین آن بزرگوار میدانستند.

حاج آقا محمد در علوم ظاهری دارای درجه اجتهاد بوده ولی متأسفانه اثر مهمی از
خود باقی نگذاشته است. وفاتش در ۱۲۹۴ رخ داد.

صفی علی شاه

حاج میرزا حسن اصفهانی ملقب به **صفی علی شاه** از بزرگترین
عرفاء مشهور عصر خویش است. دست ارادت بر حمت علی شاه

داده و مدتی رنج سفر کشیده در آخر در طهران رخت اقامت گسترد و محضرش
مجمع ارباب کمال و اصحاب ذوق و حال گردید. بسیاری از رجال مملکت و اعیان دولت
حلقه ارادت او را در گوش کرده از محضر فیض اثرش در یوزه همت می نمودند. اشعار
صفی علی شاه دارای لطف مخصوصی است و همان حلاوت و دلربائی که در گفتار عطار
و مولوی مشاهده میشود در مثنویات او پدیدار است **زبده الاسرار** را که در آن

واقعه کربلا را با مراحل سیر و سلوک تطبیق نموده با اشاره رحمت علیشاه برشته



« حاج میرزا حسن صفیعلیشاه »

بطور کلی صفیعلیشاه آخرین شاعر بزرگ صوفی مشرب است .

پس از او شاعری بیشتر و بهتر از او در عرفان سخن نرانده است . در سال

۱۳۱۶ روح پرفتوحش بگلشن قدس خرامید این اشعار از اوست :

دوش کز من بود خالی جای من آمد آن یکتا بت رعناى من
شد ز بعد لای من آآی من گفت کای در عاشقی رسوای من

(خواهم از هستی سبکبارت کنم)

گرتو خواهی کز طریقت دم زنی پای ناید بر سر عالم زنی
نی دو عالم از طمع بر هم زنی گردم از آمال دنیا کم زنی

(مستحق لطف بسیارت کنم)

دم غنیمت دان که عالم يك دم است
 آنکه بادم همدم است او آدم است
 دم زعن جو کادم احیا زین دم است
 فیض این دم عالم اندر عالم است
 (دمبدم دم تا بدم یارت کنم) الخ
 وله ایضاً :

من بملك دل شهنشہ بودهام تا بودهام
 از رموز عشق آگه بودهام تا بودهام
 دل بر آن گیسوی مشکین دادهام تا دادهام
 محو آن رخسار چون مه بودهام تا بودهام
 راه با اهل طریقت رفتهام تا رفتهام
 سالکان را رهبر ره بودهام تا بودهام

علیخان صفا علی
 این شاعر از مریدان مخلص و پاکباز حاج میرزا حسن
 صفیعلیشاه است و پس از رحلت پیر بزرگوار خود بدستگیری
 طالبان و ارشاد سالکان همت گماشت - مرحوم علیخان (ظہیر الدولہ) پسر محمد
 ناصر خان وزیر دربار است و مدتہا خدمات مهم دولتی را عہدہ دار بوده و درہر حال
 شیوہ درویشی را از دست نداده است . روشنی ضمیر ، طینت پاک ، اخلاق حسنه و
 تجدد خواهی او بازار فقر را رونق جدید داد . صفا علی طرفداری از مساوات و
 حکومت مشروطہ مینمود و در انجمن اخوت او وضع و شریف برابر می نشستند از
 اقدامات وی در ہمدان و گیلان و سایر نقاط میتوان نتیجہ گرفت کہ در بیداری
 ایرانیان زحمتی بسزا کشیدہ در آخر محمد علی شاه خانقاہ اورا بتوپ بست و اثاثیہ
 گرانہای آنرا بغارت بردند . رسائل سبجہ صفا ، مرآت الصفی ، رعناوزیبوا و مطلع
 الانوار (نظم) از آثار اوست . همچنین قصاید و غزلیاتی از این شاعر بیادگار است .

این شاعر فرزند ارجمند رحمتعلیشاه و از دانشمندان عصر
حاج میرزا معصوم
نایب الصدر شیرازی
 خویش است سالها عمر شریف را به تحصیل علم و کمال و ترقی کیه
 نفس گذرانده و مسافرت‌های طولانی در اطراف ایران، هند،
 ترکستان و عثمانی نموده در کسب بزرگان هر دیار را کرده است، مهمترین تألیف
 او کتاب **طرائق الحقائق** است و انصافاً در تألیف آن زحمت بسیار کشیده و در تحقیق
 حال بزرگان صوفیه و سایر دانشمندان از اعصار گذشته تا زمان خویش اقصی جهد
 خود را نموده و آن تألیف نفیس از این حیث نهایت قابل توجه است و بجایهتی بر سایر
 تذکره‌هایی که در اینخصوص برشته تحریر درآمده رجحان دارد چه مؤلف آن
 حتی المقدور سعی کرده از روی منابع و مأخذسای مختلف و مدارک معتبر حقیقت
 امر را مکتشف سازد و از غرض ورزی و حب و بغض بیجا کناره جوئی نموده مطالب
 را چنانکه در ک کرده و تحقیق نموده بیان فرموده است .

۵ - شیخیه

پیروان احمد احسائی معروف بشیخیه اند . شیخ احمد بن زین الدین بن -
 شیخ ابراهیم احسائی عالمی بود زاهد و متقی دارای کمالات صوری و معنوی مدتی
 از عمر شریف در ایران حاصه در یزد و اصفهان گذرانید و از عجایب آنکه این مرد
 دانشمند که در رد فلاسفه و صوفیه میکوشید تربیت شده سید قطب الدین محمد
 پیشوای سلسله صوفیه ذهبیه بوده است - خلاصه محمد علی میرزا فرزند فتحعلیشاه
 شیخ را امر بتوقیف در کرمانشاهان داد و پس از رحلت شاهزاده شیخ موفق گردید
 بکربلا عزیمت نماید . در آنجا پاشای بغداد بمخالفت او برخاست و در آخر شیخ
 بزرگوار مجبور گردید با اهل بیت خود به بیت الله رود و در سن نود سالگی در سنه
 ۱۲۴۳ هجری نزدیک مدینه وفات نمود . و در مدینه در جوار ائمه دفن گردید .
 شیخ احمد دارای تألیفات متعددی است از قبیل **شرح الزیارات الکبیر و شرح -**
الفوائد و غیره .

جانشین قابل شیخ احمد احسائی حاج سید کاظم بن امیر سید قاسم رشتی است و پس از او بین پیروانش اختلاف عظیم حاصل گشت. چند تن تابع سید علی محمد معروف به باب گردیده و فرقه بابیه پدید آمد گروهی پیرو حاج محمد کریم خان قاجار گشته او را رکن رابع از اصول عقاید خویش دانستند و از این جهت به رکنیه معروف گشتند. جمعی دیگر طرفدار میرزا حسن گوهر از مریدان سید کاظم گشته و به حاج کریم خان اعتقادی نداشتند. میرزا حسن دارای طبع روانی بوده و روزگار را به پرهیزگاری میگذرانده است. این بیت از اوست:

ملجأت پنداشتم از دست جور روزگاران

چون نکو دیدم توهم همدست جور روزگاری

اما حاج محمد کریم خان از علماء عهد خود بوده و کتاب ارشاد العوام از تصنیفات اوست و فائش در سنه ۱۲۸۸ در کرمان رخ داد.

important ادبیات دوره انقلاب

✓ قبل از انقلاب ایران منظور عمده نویسندگان و شعراء جلب توجه امراء و بزرگان بطرف خود یا ترعیب ارباب استعداد بمسائل عرفانی و موضوعات اخلاقی بوده است آنچه تعلق به قضایای اجتماعی و سیاسی داشته در درجه ثانی محسوب میگشت و بطور کلی از آن بحث میکرده اند. در دوره انقلاب قضایای سیاسی درجه اول را حائز گردید اهل قلم و بیان يك طرز حکومت بهتر را نصب العین خود قرار دادند و در صدد بر آمدند مطالب خود را بقسمی تقریر نمایند که خاص وعام، امیر و فقیر درك مطلب کنند.

✓ مباحث سیاسی جای مطالب عرفانی را بگرفت و قصاید مدح مبدل باشعار وطنی گردید - همان دلایل و جهاتی که موجب انقلاب سیاسی ایران شد انقلاب ادبی را هم تولید نمود بلکه میتوان گفت انقلاب ادبی قبل از سیاسی شروع و از عوامل آن گردید.

✓ نویسندگان دوره انقلاب درصدد برآمدند که با انشاء سهل و ساده بدون تکلف و پیرایه منظور خود را بیان کنند و بدینجهت نثر فارسی وارد درمر حله جدیدی گردید که نمونه آنرا در بامداد انقلاب میرزا ملکم خان و طالباف تیریزی، مؤیدالاسلام نویسنده جبل‌المتین، حاج زین العابدین مراغه مؤلف سیاحتنامه ابراهیم بک، محمد حسینخان ذکاءالملک فروغی مدیر روزنامه تربیت و چند نفر دیگر تهیه کردند. انصافاً بعضی از این دانشمندان خاصه ملکم خان و مرحوم ذکاءالملک استادان سخن و ارباب قلم بوده‌اند و طرز نگارش آنها بیشتر از این حیث جالب توجه است که قواعد دستور فارسی را از دست نداده با کمال سادگی صحیح و درست نوشته‌اند. میتوان گفت طرزی را که میرزا ابوالقاسم خان فراهانی شروع کرد اینان تکمیل نمودند.

✓ نظری در نوشتجات دوره انقلاب که شرحش نهایت مفصل و موضوعی است بغایت مهم بخوبی میرساند که در موضوع و ترکیب یا معنی و صورت تغییرات قابل توجهی حاصل شده است. اما از حیث ترکیب نه فقط نثر مسجع بکلی متروک گشت بلکه عبارت پردازی بیجا از بین رفته و نویسنده بدون پیرایه‌های لفظی آغاز مطلب نموده و برای تمهیح احساسات یا جلب توجه خوانندگان بمعنی بیشتر اهمیت داده است تا بترکیب مصنوعی عبارات و الفاظ چنانکه سبک بسیاری از متقدمین بوده است يك نظر بجرايد دوره انقلاب خاصه جرايد مجلس و صور اسرافيل و مساوات و ادب وغيره بهترين گواه اين ادعا است. حتی طریق هجو و سرزنش نوع دیگر گشت و میتوان گفت مقالات شیرین معروف به «چرند و پرند» در جریده صور اسرافیل نمونه زیبایی چیز نویسی بزبان توده است.

مطالعه جراید و کتب و مجلات بالسنه خارجی موجب شد که يك عده لغات و اصطلاحات خارجی داخل در زبان فارسی گردد، یعنی نویسندگان وقت آن نمودند که بجای آن لغات و اصطلاحات کلمات فارسی پیدا نمایند و حتی مشاهده میشود بعضی از جمله‌ها شباهت بعبارت پردازی خارجی دارد. البته بعضی از نویسندگان فاضل مانند ادیب الممالک فراهانی در مقالات خود مراعات اسلوب

فارسی نویسی را کرده آنرا به ترکیبات و اصطلاحات خارجی آلوده نموده‌اند، اما از حیث نوع سخن گذشته از روزنامه نگاری که بدان اشاره شد رومان نویسی (افسانه سرائی) بطرز مغربیان و تنظیم داستانها برای نمایش (تئاتر) بتدریج معمول گردید و حتی در سنه ۱۳۲۶ هجری روزنامه بعنوان «تئاتر» در طهران تأسیس شد.

موضوع شعر هم مانند نشر شامل مسائل اجتماعی و سیاسی گشت ولی شعراء

بزرگ‌ما ترکیب اشعار را برهم نزدند و همان سبک متقدمین را در سرودن غزل، قصیده، مثنوی و غیره تعقیب نمودند بلکه بعضی از آنها بطرز عرفا که اصطلاحات عرفانی را با خال و خط و ابر و تشبیه می‌کردند در اشعار سیاسی خود از استعمال این قبیل تشبیهات خود داری نکردند ولی چون اینگونه تخیلات خاص اشعار عاشقانه یا عارفانه است نه سیاسی و اجتماعی برودی از آن صرف نظر شد، همچنین کسانی که خواستند در بحر و قافیه بعقیده



«ادب پیشاوری»

خود اصلاحاتی کنند موفق نشدند و اشعار آنها مقبول نظر نگردیده متروک شد. يك نوع شعر که نهایت طرف توجه واقع گشت تصنیف است و شاید توجه ایرانیان به موسیقی بیشتر موجب پیشرفت این نوع شعر گردید.

شعرای نامی و نویسندگان گرامی آن دوره بسیارند که فهرست آنها از از حدود این رساله خارج است.

از جمله شعراء آن دوره که اکنون در قید حیات نیستند یکی **ابوالحسن میرزا** معروف بشیخ‌الرئیس است که در سنه ۱۲۶۴ متولد گردیده و حیرت‌تخلص‌مینمود در نظم و نثر و خطابه و بیان نهایت زبردست بوده است متأسفانه اثر مهمی از او باقی نیست ،

دیگر **میرزا صادق‌خان فراهانی** مشهور به **ادیب‌الممالک** است که در سال



« ابرج میرزا »

۱۲۷۷ هجری متولد شد و از بزرگترین شعراء عهد خویش است . اشعار او بنا داشتن جنبهٔ سیاسی و اجتماعی برابری با بهترین اشعار متقدمین میکند - حکیم معروف **ادیب‌پیشاوری** از تعریف مستغنی است و **ابوالقاسم عارف قزوینی** در ساختن تصنیفات ، طبعی داد سخن داده و در تهییج احساسات و عواطف خدمت‌مهمی در زمان خویش با آزادی و آزادیخواهان نموده است شاعرزاده **ایرج میرزا** دارای طبع ترشار بوده و لطف سخنش چون نسیم سحری روح‌بخش و همچون آب

روان است - این چند بیت از آن شاعر شیرین کلام نقل میشود :

پستان بدهن گرفتن آموخت
بیدار نشست و خفتن آموخت
بر غنچه گل شکفتن آموخت

گویند مرا چو زاد مادر
شب‌ها بسر گاهواره من
لب خند نهاد بر لب من

دستم بگرفت و پا بپا برد

تا شیوه راه رفتن آموخت

يك حرف و دو حرف بر زبانم

الفاظ نهاد و گفتن آموخت

پس هستی من ز هستی اوست

تا هستم و هست دارمش دوست

فهرست مهمترین وقایع تاریخی از صفویه تا انقراض سلسله قاجاریه

تاریخ	وقایع
	صفویه
۱۰۰	آغاز اقدامات شاه اسمعیل
	تاجگذاری شاه اسمعیل در تبریز پس از شکست شاه شیروان و الوندبک آق - قوبونلو و رسمی کردن مذهب تشیع
۱۰۷	برطرف کردن ملوک الطوائفی
۱۱۴-۹۱۱	فتح بغداد بدست شاه اسمعیل
۱۱۴	شکست از بکان و کشته شدن شیبک خان
۱۱۶	شکست شاه اسمعیل از سلطان سلیم در چالدران
۱۲۰	رحلت شاه اسمعیل
۱۳۰	مدت سلطنت شاه طهماسب و جنگهای ایرانیان با ازبکان و عثمانیان و گرجیان
۱۸۴-۱۳۰	رحلت اسمعیل دوم پس از یکسال سلطنت و خونریزی
۱۸۵	استغناء محمد خداپنده از سلطنت
۱۹۵	اقدامات شاه عباس اول برای فرونشاندن فتنه‌های داخلی
۱۰۰۶-۱۹۶	شکست فاحش ازبکان از شاه عباس نزدیک هرات
۱۰۰۶	آغاز جنگهای شاه عباس با عثمانیان
۱۰۱۰	شکست چغاله زاده سنان پاشا از شاه عباس
۱۰۱۲	رحلت شاه عباس بزرگ
۱۰۳۸	سلطنت شاه صفی
۱۰۰۲-۱۰۳۸	سلطنت شاه عباس ثانی
۱۰۷۸-۱۰۰۲	سلطنت شاه سلیمان
۱۱۰۶-۱۰۷۸	جنگ گلنا باد و افتادن شهر اصفهان بدست محمود افغان در زمان سلطان حسین
۱۱۳۵	
	افشاریه
۱۱۴۱	شکست اشرف افغان از نادر در دامغان ، مورچه خورت و استخر
۱۱۴۲	شکست عثمانیان در همدان و استخلاص شهرهای آذربایجان
۱۱۴۳	فتح هرات بدست نادر
۱۱۴۵	خلع شاه طهماسب

تاریخ	وقایع
۱۱۴۶	شکست نادر در کرکوک
۱۱۴۶	شکست عثمانیان و کشته شدن توپال در عراق عرب
۱۱۴۸	شکست عبدالله پاشا و فتح قارس ، ایروان و شهرهای دیگر بدست نادر
۱۱۴۸	تاجگذاری نادرشاه
۱۱۵۱	لشکرکشی نادر به هند و فتح دهلی
۱۱۵۳	فتح خوارزم
۱۱۶۰	کشته شدن نادر در فتح آباد قوچان (بعضی از اخلاف نادر تا زمان فتحعلیشاه قاجار در خراسان حکمرانی داشتند)
زندیه	
۱۱۶۷	شکست آزادخان افغان و رؤفت کریم خان با او
۱۱۷۲	شکست محمدحسن خان قاجار از شیخ علیخان زند
۱۱۹۳	فتح بصره بدست صادق خان زند
۱۱۹۴	رحلت کریم خان
۱۱۹۳-۱۱۹۹	نفاق وجدال اقارب کریم خان (زکیخان ، صادق خان ، علیمرادخان) کشته شدن
۱۲۰۳	جعفرخان
۱۲۰۳-۱۲۰۹	شهادت لطفعلیخان زند و کشته شدنش بامر آقا محمدخان قاجار
قاجاریه	
۱۱۹۳	فرار آقا محمدخان از شیراز (بعد از رحلت کریم خان)
۱۲۰۹	تصرف کرمان و قساوت مؤسس سلسله قاجاریه در آنجدود
۱۲۱۰	قتل وغارت آقا محمدخان در گرجستان و تاجگذاری او
۱۲۱۱	فتح قلعه شوشی و کشته شدن آقا محمدخان
۱۲۱۸-۱۲۱۲	آغاز سلطنت فتحعلیشاه و فرونشاندن فتنه های داخلی
۱۲۱۸	آغاز جنگهای ایران و روس
۱۲۲۸	معاهده گلستان
۱۲۳۸-۱۲۳۶	جنگهای ایران و عثمانی
۱۲۴۳	معاهده ترکمنچای پس از دومین جنگهای ایران و روس
۱۲۵۵-۱۲۵۳	عزم تسخیر هرات و محاصره آن شهر در ایام محمد شاه
۱۲۶۳	معاهده ارزقان بین ایران و عثمانی
۱۲۶۸-۱۲۶۴	آغاز سلطنت ناصرالدین شاه و فرونشستن فتنه های داخلی بهمت میرزا تقی خان امیر نظام

تاریخ	وقایع
۱۲۶۸	قتل میرزاتقی خان درحمام فین کاشان
۱۲۷۱	شکست لشکرخوارزم و کشته شدن محمد امین خان خیوه
۱۲۷۲-۱۲۷۳	فتح هرات و دخالت دولت انگلیس
۱۲۷۶	جنگ مرو و متفرق شدن لشکر ایران
۱۳۱۳	کشته شدن ناصرالدین شاه
۱۳۲۳-۱۳۲۴	آغاز انقلاب ایران
چهاردهم جمادی ۱۳۲۴	اعطاء فرمان مشروطیت از طرف مظفرالدین شاه
۲۳ ج اول ۱۳۲۶	توپ بستن مجلس بامر محمدعلی شاه
۱۳۲۶-۱۳۲۷	جنبش آذربایجان و اقدام آزادیخواهان سایر نقاط ایران
۲۴ ثانی ۱۳۲۷	فتح طهران و خلع محمدعلی شاه
۱۳۲۷-۱۳۲۹	هرج و مرج ، ملوک الطوائفی ، ناامنی ، قحطی ، تجاوز بیگانگان از آغاز تا انحام سلطنت احمد شاه

باب چهارم

عصر نیکو

مقدمه

-۱-

در قرن اخیر کشور ایران دچار انواع بلیات و مصایب گردید . يك نفر بدوره صفویه و مقایسه آن عهد درخشان ایران با ادوار بعد بخوبی معلوم میدارد که در کلیه شئون سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی ایرانیان مراحل انحطاط پیموده و سیر قهقرائی نموده اند ایران صفویه را با آن سیاست روشن ، راههای آباد ، عمارات زیبا و کثرت ثروت بهیچوجه نتوان با ایران دوره های بعد مخصوصاً دوره قاجاریه و راههای ویران ، شهرهای خراب ، فقر و فاقه ملت مقایسه نمود . ایرانیان که در زمان صفویه آنهمه آثار گرانبهای صنعتی از خود بیادگار گذاشتند در قرن اخیر در حواب عمیق فرورفته بقسمی که مورحین خارجی آن دوره را عهد انحطاط مادی و معنوی این کشور مینامند شرح زیانهای که در مدت حکمرانی سلاطین قاجار بر ایران و ایرانیان وارد آمد موضوع کتاب مفصل و جداگانه ایست و حقیقتاً در دوره اخیر سلطنت آنها استقلال ایران بموئی آویخته بود . بيمورد نیست یکنظر بزینانهای وارده در آن عهد بشود تا معلوم گردد اوضاع ایران و پریشانی احوال تا چه حد بوده .

طبق معاهدات ننگین گلستان و ترکمن چای فتحعلی شاه گرجستان ، دربند ،

باکو، شیروان، شکی، گنجه، قراباغ و قسمتی از طالش، ایران و نخجوان را باده کرور خسارت جنگ بروسها واگذار کرد. ایران از حق کشتی رانی در بحر خزر محروم گشت. قونسولی بروسها داده شد و بتدریج سایر اجانب این حق را بدست آورده لطمه بزرگی بجا کمیت ایران وارد آمد. محاصره هرات در زمان محمدشاه و فتح آن در زمان ناصرالدین شاه جز خسارت فایده دیگر برای ایران نداشت. در آخر ایران رسماً استقلال آن حدود را بشناخت و از حاکمیت خود از هرات و تمام افغانستان صرف نظر نمود. همچنین در زمان ناصرالدین شاه از طرف مشرق ایران خیوه و مرو و نقاط دیگر بدست روسها افتاد نفوذی که دولت ایران حتی در زمان فتحعلیشاه در بغداد و سلمانیه داشت از دست برفت.

ثروتی که ملت ایران در زمان صفویه اندوخته و اموالی که نادر از هند آورده بود در زمان قاجاریه برباد رفت. دادن یک سلسله امتیازات بخارجیان موجب دخالت آنان در امور داخلی مملکت ما گردید. شرح این امتیازات و شرط آنها داستانی است خواندنی و تفصیل آن در این مختصر رساله نگنجد. فهرست مهمترین آنها از این قرار است:

۱- **امتیازات روس** - امتیازات شیلات سواحل دریای خزر به لیانازوف در سال (۱۲۹۵) - امتیاز بانک استقراضی که ضمناً مقاصد سیاسی انجام میداده - امتیاز ساختن راه جلفا به تبریز - امتیاز ساختن راه انزلی تا قزوین (۱۳۱۰) - ساختن راه آهن طهران بقزوین و قزوین بهمدان (۱۳۱۵) امتیاز راه آهن از جلفا به تبریز و مضافات آن (۱۳۲۱) - امتیاز استخراج معادن قسراجه داغ (۱۳۱۶) - امتیاز جنگل‌های مازندران - امتیاز خط تلگراف بین جلفا و تهران بکمپانی انگلیسی مقیم مسکو و تحت حمایت روس - امتیاز معادن نفت شمال (۱۳۳۴).

امتیازات انگلیسها - امتیاز معادن نفت ایران جزایالات شمال (در سال ۱۳۱۹) - امتیاز بانک شاهنشاهی ایران و طبع اسکناس (۱۳۰۶) - امتیاز خطوط تلگرافی بین بوشهر، طهران، خانقین (۱۲۸۰) - سپس بین طهران و بلوچستان (۱۳۱۹) - امتیاز خط آهن خرمشهر تا خرم آباد با حق ساختن بنادر در بعضی از شهرهای ساحلی

خلیج (سنه ۱۳۳۱) - امتیاز انحصار صدور تنباکو به خاک عثمانی (۱۳۱۰ هـ).
 اما امتیاز استخراج آثار عتیقه شوش در سال ۱۳۰۱ بفرانسویان واگذار شد.
 از این امتیازات گوناگون که حقیقه و گذار کردن ثروت مملکت و مقید نمودن ملت ایران است بخوبی معلوم میشود که نفوذ اجانب در کشور ما تا چه اندازه بوده خاصه هرگاه شرایط این امتیازات را مطالعه کنیم خواهیم دید که دولت قاجار برای گان منابع ثروت و حقوق ملت ایران را از دست داده است.

۱ صفحه دیگر از تاریخ قاجاریه قروضی است که از دولتین روس و انگلیس نموده اند - این وجوه نه فقط دردی را درمان نکرد و اکثر صرفه وی وهوس این و آن شد ، باعث تجاوز و تعدی بیگانگان گردیده آنچه خواستند کردند و هر روز بیپایانه اینکهمنافع آنها در خطر است مانع از هر گونه اصلاحات اساسی گشته و کشور ما را عرصه تاخت و تاز خود قرار دادند). خلاصه قروض ایران از این قرار بود.

قرض از روسیه : در سنه ۱۳۱۸ بیست و دو میلیون و پانصد هزار منات طلا با تنزیل پنج درصد بمدت ۷۵ سال و در مقابل آن عایدات گمرکات ایران با استثنای گمرکات فارس و بنادر خلیج فارس تضمین داده شده.

در سال ۱۳۲۰ مبلغ ده میلیون منات طلا بمدت ۷۵ سال با شرایط قرض سنه ۱۳۱۸ .

در سال ۱۳۲۹ مبلغ یک میلیون و یکصد و یازده هزار و یکصد لیره انگلیسی در مدت ۱۵ سال با تنزیل هفت درصد و غیر از عایدات گمرکات سابق الذکر عایدات ضرابخانه هم تضمین داده شد .

در سال ۱۳۳۱ مبلغ دو صد و بیست هزار لیره انگلیسی با تنزیل هفت درصد بمدت سه سال در مقابل عایدات گمرکات سابق الذکر .

قرض از انگلیس و هند : در سال ۱۳۱۸ از هند مبلغ ۳۱۴۲۸۱ لیره و کسری بمدت ۱۵ سال با تنزیل ۵ درصد و در مقابل آن عایدات شیلات دریای خزر ، پستخانه ، تلگرافخانه ، گمرکات فارس و خلیج ، اهواز و محمره بتضمین داده شد .
 در سال ۱۳۲۹ از انگلیس مبلغ یک میلیون و دو صد و پنجاه هزار لیره انگلیسی

بمدت پنجاه سال با تنزیل ۵ درصد درمقابل عایدات گمرکات جنوب در سال ۱۳۳۰ از هند و انگلیس مبلغ یکصد و چهل هزار لیره انگلیسی بدون تعیین مدت با تنزیل هفت درصد درمقابل عایدات گمرکات .

در سال ۱۳۳۱ از دولت انگلیس مبلغ دو بیست هزار لیره انگلیسی با تنزیل هفت درصد بمدت دو سال و نیم درمقابل عایدات گمرکات جنوب .

در سال ۱۳۳۱ از دولت انگلیس بمبلغ یکصد هزار لیره انگلیسی با تنزیل هفت درصد بدون تعیین مدت درمقابل عایدات گمرکات جنوب .

غیر از قروض فوق دولت ایران قروض دیگری به بانک شاهنشاهی و بانک استقراضی و غیره داشته است که از شرح آن میگذریم چنانکه ملاحظه شد عایدات گمرکات شمال و جنوب، ضرابخانه، پستخانه تلگرافخانه و شیلات درمقابل این قروض بدول بیگانه روس و انگلیس تضمین داده شد. خلاصه مستشاران بلژیکی که آلت دست بیگانگان بودند اداره امور پست و گمرکات را در دست گرفتند .

در سال ۱۳۱۹ قراردادی راجع بتعرفه گمرکی بین روس و انگلیس و ایران بسته شد و دولت انگلیس بعنوان دولت کامله الوداد از این قرارداد که بکلی بر ضرر ایران بود استفاده کرد .

باری مملکت ما میدان رقابت روس و انگلیس گردید و امتیازات پی در پی و قروض متوالی دولت قاجار را بکلی ذلیل نمود دخالت اجانب در امور داخلی ما بقدری است که شرح آن بتقریر نیاید بلکه روس و انگلیس ایران را در سنه ۱۹۰۷ میلادی بسه منطقه تقسیم کردند . دونفر گرجی علناً صنایع الدوله (مرتضی قلی) وزیر مالیه را کشتند و دولت ایران نتوانست قاتلان را محاکمه و مجازات نماید، زن ملک منصور میرزا شعاع السلطنه برادره محمد علی میرزا با امپراطور و امپراطریس روس تلگرافی کرده خود را تحت حمایت آن دولت قرار داد و دولت روس هم قبول نمود همانطور که در باب گذشته شرح دادیم کار بجائی رسید که روسها در

تبریز و انزلی قتل عام کردند وثقة الاسلام و چند نفر دیگر را در تبریز روز عاشورا
 بدار زدند و تاقزویین لشکر کشی نمودند . آری این بود نتیجه يك قرن و نیم
 سلطنت پادشاهان قاجار و در اینجا بیش از این بسط سخن نمیدهیم .

- ۲ -

هرج و مرج - قحطی - تجاوز بیگانگان - و اوضاع ایران از جنگ بین الملل اول به بعد

جنگ بین الملل که در سال ۱۹۱۴ میلادی (۱۳۳۲ هـ) در اثر طمع و آرزوی
 اروپائی رخ داد و میلیون ها از جوانان آنها فدای اغراض سیاستمداران خود
 گشتند در ایران تأثیرات خاصی داشت . با اینکه دولت ایران در سال ۱۳۳۵ اعلان
 بیطرفی داد کشور معرضه تاخت و تاز لشکریان روس و انگلیس گردیده خسارات
 بیشمار بر مملکت و ملت آوردند . اینگونه تعدیات دولت وقت را مصمم ساخت
 که اصفهان را پایتخت قرار دهد گرچه هیئت وزراء بواسطه تأمین صوری
 سفارتخانه های روس و انگلیس از آن اقدام منصرف گردید ولی جمعی از نمایندگان
 مجلس و مجاهدین و ژاندارمها که در تعقیب آن تصمیم مهاجرت به قم نموده بودند
 حاضر بمراجعت نشده کمیته ای بنام کمیته دفاع ملی تشکیل دادند. شرح عملیات
 این کمیته و زود خورد مهاجرین باروسها و مساعدت با عثمانیان و بالاخره مهاجرت
 بکرمانشاهان داستانی است خارج از حدود این تألیف مختصر آنکه در سال ۱۳۳۵

در ایران دو حکومت وجود داشت یکی حکومت مرکزی و دیگر حکومت مهاجرین که برای خود رئیس الوزراء ، وزیر مالیه و وزیر جنگ و غیره معین کرده کرمانشاه را مرکز خود قرار دادند .

در خلال این سنوات روسها ، انگلیسها و عثمانیان کشور ما را میدان جنگ قرارداده انواع خسارات جانی و مالی وارد آوردند گرچه در جنوب ایران تنگستانها و دشتستانها با کمال رشادت با انگلیسها مبارزه می نمودند و شرح دلیری آنان موضوع يك کتاب جدا گانه است در مغرب ایلات سنجابی و کلهر و سایر عشایر مردانه با روسها می جنگیدند . چه دهات که ویرانه گشت ، چه خانواده ها که از بین رفت . چه جوانان دلیری که زیر خاک خفتند و چقدر خسارت جانی و مالی که بر عشایر و ایلات وارد آمد! خلاصه هر ج و مرج عظیمی در سراسر کشور رخ داده بود و کسیکه بتواند سرانجامی بامور دهد پیدا نشد .

باری پیشرفت انگلیسها در عراق عرب موجب بازگشت قوای عثمانی گردید و بالتلیجه بعضی از مهاجرین بجانب اسلامبول و برلن مهاجرت کردند پس از انقلاب روسیه و واژگون شدن تاج و تخت نیکلای دوم امپراطور روس در ۱۳۳۵ هجری (مطابق با ۱۹۱۷ میلادی) مهاجرین بتدریج به طهران آمدند و بر باد رفتن خانواده رومانوف روزنه امیدی برای ایرانیان باز کرد و تصور اصلاحاتی نمودند چنانکه صمصام السلطنه در سال ۱۳۳۶ اعلام الغاء کاپیتولاسیون را نمودند و لسی شیرازه امور چنان از هم گسیخته بود که پیوند آن محال بنظر می نمود . پریشانی امور اهالی ، ظلم و استبداد حکام و ارباب نفوذ ، نا امنی حتی در پایتخت ، دسته بندیهای مختلف ، مجالی برای هیچگونه اصلاح باقی نگذاشته بود ، گویا این مصایب و بلیات کم بود که ساکنین ستم دیده این آب و خاک دچار قحطی سختی گردید جنازه هزارها جوان ، پیر ، طفل ، مرد و زن که از گرسنگی جان داده بودند در کوچه و برزن شهرها و قصبات و دهات ریخته و مناظر هولناک و غم انگیزی تشکیل میداد . بعضی را عقیده بر این است که آن قحطی مصنوعی بوده یا اقلاممکن بود که از شدت آن جلوگیری می کردند ولی اقدامی نشد .

هنوز اثرات قحطی رفع نشده و چهره های زردبخت طبیعی برنگشته بود که بادی آمد و مرضی آورد و خرمن عمر هزارها نفوس دیگر را بر باد داد.



خلاصه در سال ۱۳۳۷ هجری (۱۹۱۹ میلادی) هیئت دولت ایران به ریاست وثوق الدوله (حسن وثوق) طرح قرارداد جدیدی با انگلیس ها ریخت و در نظر گرفت برای ادارات مختلفه مستشاران انگلیسی استخدام گردد و بخرج دولت ایران قوه متحدالشکل تحت فرماندهی صاحب منصبان انگلیسی تشکیل شود و بطور کلی طبق آن قرارداد کلیه دوائر دولتی اعم از کشوری و لشکری در دست مستشاران آن دولت اروپائی قرار میگرفت. ملت ایران با تمام گرفتاریهایی که

داشت و با مصائب حقیقی یا مصنوعی که برای او فراهم کرده بودند آن قرارداد را لغو دانسته و اعتراضهای سخت بر سیاست دولت وقت نمود و حتی شیخ محمد خیابانی در تبریز پرچم مخالفت افراشت و میرزا کوچک خان رشتی که در جنگل‌های گیلان جمعی را در اطراف خود گرد آورده اطاعت از دولت نمی نمود قصد طهران کرد و در پایتخت هیاهوی عجیبی برپا گردید. سخت‌گیری دولت برای فرو نشانیدن احساسات سودی نبخشید و اوضاع روز بروز وخیم‌تر می شد دزدان و راهزنان موقع راغنیمت شمرده بجان و مال اهالی افتاده سلب امنیت نموده بودند. شمال، جنوب، مغرب و مشرق ایران در آتش بیداد میسوخت. ضعف دولت، هرج و مرج امور کشور، نبودن لشکر منظم بالاخره ملوک الطوائفی و دخالت اجانب در امور داخلی چنان رشته امور را از هم گسیخته بود که یأس و نومیدی در قلوب وطن پرستان جای گرفته همه تصور میکردند خدای نخواستگشته کشتی کهن سال ایران در میان طوفان حوادث غرق خواهد شد. لشکر ایران را يك عده معدودی قزاق و ژاندارم تشکیل میداد که نه تجهیزات لازمی داشته و نه حقوق کافی دریافت میداشتند. خزانه دولت تهی، عدلیه، معارف و سایر مؤسسات اسمی بود بی مسمی، نه قوانین اجرا میگشت و نه حکام دولت را منتقدین اعتنا می نمودند. اهالی شهرها و روستائیان بالباسهای گوناگون در فقر و پریشانی بسر برده، گروه گروه از شدت بیچارگی یا از دست ظلم حکام، کشور نیامان خود را ترك گفته، بدیار اجانب مهاجرت مینمودند خلاصه کار بر این منوال بود که اعلیحضرت رضاشاه قیام نمود و باب جدیدی در تاریخ ایران باز شد.

فصل اول

پیدایش سلطنت اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی

مولد و نسب
ملوکانه

اعلیحضرت رضاشاه پهلوی در ۲۴ اسفند ۱۲۵۶ شمسی (۱۲۹۵ قمری مطابق با ۱۸۷۸) در آلاشت از توابع سوادکوه مازندران متولد گردیدند. خطه سوادکوه از ازمینه باستانی

همواره محل سلحشوران نامی و موطن ملوک مقتدر بوده است، اغلب از سپهبدان طبرستان که سالهای دراز در مرز مازندران حکمرانی نموده و استقلال سیاسی آن را در مقابل حمله بیگانگان محافظت کردند از اهل سوادکوهند و پادشاهان باوندی که اعمال درخشان و مراتب شجاعت و استقامت آنان در صفحات تاریخ مسطور است هم از آن دیارند.

رودتالار- بلوک سوادکوه را بدو قسمت مینماید: راست پی و ولویی که بمعنی طرف راست و طرف چپ آب است. - کوه شلفین (شروین) واقع است در جنوب سوادکوه و از آنجا بطرف شمال اغلب جبال دارای جنگل است و آثار قلعه‌های قدیمی در آن حدود مشاهده میشود.

شاهنشاه ایران از خانواده معروف اصیلیست که سالیان دراز در خطه مازندران اقامت داشته‌اند **مرحوم مراد علیخان** جد اعلیحضرت همایونی در محاصره هرات پس از ابراز لیاقت و کفایت در راه میهن جان نثار کرده است و **مرحوم عباسقلیخان** پدر شاهنشاه ایران ریاست فوج سوادکوه را داشته و افراد این فوج که همه از دلاوران آن حدود بوده‌اند از فرط لیاقت طرف توجه و اعتماد درباریان و اهالی پایتخت شده‌اند پس از رحلت عباسقلی خان سرتیپ نصرالله خان عم مصلح تاجدار ایران عهده دار خدمت معظم‌له گشتند تا اینکه مراحل اولیه عمر شریف را پیمودند.

شاهنشاه معظم مانند اسلاف عالی مقام خود از عنقوان شباب
نظام را طرف توجه قرار داده در ابتداء فوج سواد کوه و بعد
در سن بیست و دو سالگی در قزاقخانه داخل گردیده و در
اندک مدتی جلب توجه رؤسای آن لشکر را نموده لیاقت ذاتی و استعداد فطری
قبل از
زمانمندی



« رضاخان سردارسیه »

خود را در همدان، کرمانشاهان و سایر نقاط ایران ابراز داشته یاد گاریهای درخشانی

از خود باقی گذاشتند در سال ۱۲۹۴ شمسی ریاست تیپ قزاقخانه همدان بذات همایونش واگذار گردید .

اوضاع پریشان ایران و مخصوصاً وقایعیکه هنگام جنگ بین الملل و پس از آن در اینکشور رخ داد و خاک نیاگان ما از هر طرف لگد کوب ستور بیگانگان گشت فرزند رشید ایران رادرفکر آن انداخت که هر چه زودتر مرام اصلی خود را که استخلاص وطن ازشردزدان داخلی و تعدی بیگانگان است عملی فرمایند . بنا بر این پس از اینکه از طرف دولت وقت بشمال رفته و متجاسرین راشکست فاحش دادند صلاح چنان دانستند که زمام امور ارتش کشور را در دست گرفته به حکمرانی خیانتکاران مرکز خاتمه دهند و ازینرو در اواخر سال ۱۲۹۹ بجانب تهران عزیمت فرمودند .

سوم اسفند (حوت) ۱۲۹۹ شمسی مبدأ تاریخ جدیدی
کودتای سوم اسفند
 است شاهنشاه پس از اینکه هنگام سحر پایتخت را تصرف
علل و نتایج آن
 نمودند ریاست قوای کشور را تحت عنوان « سردار سپه »

در دست توانای خود گرفته نیت عالیّه خویش را در بیانیه سوم حوت چنین اظهار فرمودند : « در همان هنگام که خون خود را در مقابل دشمن میریختیم بحرمت همان خونهای پاک و مقدس قسم خوردیم که در اولین فرصت خون خود را نثار نمائیم تا ریشه خیانتکاران خود خواه تن پرور داخلی را بر انداخته و ملت ایران را از سلسله رقیبت مشتی دزد و خیانتکار آزاد نمائیم . الخ » اما علل کودتا همان پریشانی اوضاع ایسران در آن عهد است و بهتر آنست که بذکر چند سطر از ابلاغیه ۳ حوت ۱۳۰۰ (یکسال بعد از کودتا که از طرف معظم له منتشر گردید و در آن اشاره بعلم این واقعه مهم گردیده) اکتفا شود . در آن ابلاغیه چنین فرمایند :

« این يك فکری نبود که فقط در سوم حوت سال گذشته در دماغ من تأثیر

کرده باشد ... من نمیتوانستم تحمل نمایم که نفوس بیچاره ایرانی و هموطنان



اسمعیل سبیتقو که بدست قوای دولتی گرفتار و کشته شد

بدبخت من بمعرض بیع و فروش اجانب درآمده و پست فطرت‌های طهران هم اسناد این مبیعه را امضاء نمایند ...

«من نمیتوانستم مشاهده کنم که يك ایالت مهمی مثل گیلان در آتش بیداد جمعی یغماگر مشغول سوختن است و زمامداران مرکز تمام این خانه خرابیها را اسباب تفریح خود در هیئت و سایر مجالس قرارداده و بجای قلع و قمع و سرکوبی آنها در مشارکت با عمال یغماگران نیز بروجاهت ملی خود بیفزاید. برای من طاقت فرسا بود که این ملت بیچاره سالی ده کرور تومان مخارج قشون را از بیوه زنهای فقیر کرمان و بلوچستان دریافت و تأدیه نموده آن وقت یکتفر دزد ده سال در اطراف قم و کاشان تا دروازه طهران مشغول شرارت و راهزنی باشد و سپس بعضی از مرکزبان را هم در تمام آن دزدیها شریک و نیازبینم.

«هیچ ذی حسی تصدیق آن را نمیکرد که لشکریان بیچاره از صاحبمنصب و تا بین در تمام جنگها لگد کوب خارجی و داخلی گشته فوج فوج قربانی بدهند و در مرکز دولت بلع حقوق آنها را اولین وظیفه خود قرار داده برای مناصب و درجات باشرف نظامی، چوب حراج در دست گرفته و هر روز يك عده سردار و صاحبمنصبان خود را بیرون بیاندازند و آبروی دولت و ملت را در نزد اجانب ریخته و خون هر نظامی فداکاری را در عروق آنها منجمد نمایند ...

«آری تحمل این شاید و مظالم برای من و هر کسیکه خود را پرورده این آب و خاک میدانند کمر شکن و طاقت فرسا بود و بالاخره با حقوق بشریت من مخالف بود که بینم و مشاهده کنم يك جمعی پست فطرت، دون همت و نالایق رسته ارکان مملکت را گسسته و در صدد آن هستند که بحیات استقلالی مملکت و ملت خاتمه داده و در تمام موارد مختصر نفع شخصی را بر ارکان يك مملکت سه هزار ساله ترجیح و مرجح سازند.

مسبب حقیقی کودتا همین عواملی هستند که هزار يك آن را در ضمن این ابلاغیه ملاحظه می کنید و در تحت تأثیر همین عوامل بود که بلطف خداوندی

پناه برده و با عقیدهٔ راسخ و عزم جازم درصدد بر آمدم که به آن دوران سیاه خاتمه داده آبروی از دست رفتهٔ نظام را عودت و با شهادت همانها حیات مملکت را تجدید نمایم .

«من به پیشرفت منظور مقدس خود مطمئنم و در تمام موارد از خدای ایران و روح ملیت خود استمداد میجویم زیرا غیر از این دو نقطهٔ اتکاء به هیچ نقطه‌ای متکی نبوده و نخواهم بود . . الخ .»

امانتایح کودتارادرطی فصول این باب بطور خلاصه خواهیم دید که از آن تاریخ چه نهضت عظیمی در این کشور برپا شد و در کلیهٔ شؤون اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی و غیره اصلاحات مهمی بعمل آمد و بجزرات میتوان گفت که اجراء هر یک از این اصلاحات سالهای دراز وقت لازم داشته و پیشرفت این کارهای بزرگ در این مدت قلیل نتیجهٔ سعی و کوشش شاهنشاه است که کلیهٔ امور را از کوچک و بزرگ درمد نظر گرفته و با بازوی توانای خویش موانع را مرنفع ساخته دستور اصلاح داده‌اند .

سیر وقایع داخلی

قبل از اینکه بشرح مهمترین وقایع و اصلاحات بعد از کودتا پردازیم لازم است شمه‌ای از جریان امور مربوط سیاست داخلی کشور و انقراض سلسلهٔ قاجاریه و پیدایش سلطنت

شاهنشاه پهلوی گفته شود . در همان زمان که اعلیحضرت امور ارتش را در دست گرفتند و با ارادهٔ قوی خواستند ایران را از پر تگناه نیستی نجات دهند **آقای سید ضیاءالدین** . طباطبائی مقام ریاست وزراء را داشت - در ۱۶ اردیبهشت (ثور) ۱۳۰۰ امور وزارت جنگ در کف با کفایت اعلیحضرت قرار گرفت و ۱۶ خرداد (جوزا) همان سال سید ضیاءالدین منفصل شده و بطرف اروپا حرکت نمود و بسا تعبیرات کابینه تا سنهٔ ۱۳۰۲ وزارت جنگ کما فی السابق در دست مصلح ایران باقی ماند

۱ - بعد از سید ضیاءالدین مقام ریاست وزراء مفوض به قوام السلطنه شد و ۲۹ آبان (عقرب) ۱۳۰۰ شمسی مرحوم پیرنیا (مشیرالدوله) بدان مقام منصوب گردید و ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۱ از آن مقام استعفا داد مجدداً قوام السلطنه رئیس الوزراء شد . دهمین ۱۳۰۱ مرحوم میرزا حسن خان مستوفی الممالک تشکیل کابینه داد و سوم خرداد ۱۳۰۲ مجدداً مشیرالدوله رئیس الوزراء گردید و تا ۲۹ مهر ۱۳۰۲ بدان شغل اشتغال داشت .

چه در تمام این احوال یگانه شخصی که ملت ایران چشم‌امید با اقدامات و زحمات خستگی‌ناپذیر او داشت شخص وزیر جنگ بود که چون در ۱۵ مهر (میزان) ۱۳۰۱ شمسی از مقام خود استعفا داد لیکن اهالی ایالات و ولایات ایران کارهای خود را تعطیل نموده رسماً از دولت و مجلس استرداد استعفاء معظم‌له را خواستار شدند تا اینکه استعفا استرداد شد و در ۲۴ همان‌ماه نمایندگان مجلس از خدمات معظم‌له قدردانی و اظهار تشکر کردند.

در چهارم آبان (عقرب ۱۳۰۲) مقام ریاست وزراء بمعظم‌له که تا آن زمان وزارت جنگ را عهده‌دار بودند مفوض گردید. در همان‌ماه احمد شاه قاجار بفرنگستان عزیمت کرد، از اواسط بهمن‌ماه همان‌سال از کلیه ایالات و ولایات ایران عهده‌مملت تنفر خود را از سلطنت قاجاریه اظهار و درخواست تغییر «رژیم» نمودند در همان اوان یعنی در ماه اسفند (حوت) رئیس‌الوزراء از کارکناره گرفتند ولی در نتیجه قیام ملت و استدعای نمایندگان مجلس در ۱۸ فروردین ۱۳۰۳ مجدداً زمامداری را قبول فرمودند. برنامه (پرگرام) دولت که در ۲۴ فروردین ۱۳۰۳ اعلام گردید از این قرار است:

« تکمیل قوای دفاعیه و گذراندن قانون نظام وظیفه عمومی، اصلاح امنیه و شهربانی ولایات بر مبنای جدید، تکمیل قوانین عدلیه، تکمیل وسایل و تعمیم و ترقی فرهنگ و بهداشت، توحید اوزان و مقادیر، تکمیل تأسیسات پست و تلگراف.»

در نتیجه اقدامات مجدانه ریاست وزراء در پیشرفت امور و اصلاحات کشوری و لشکری ملت ایران یقین نمود که منجی واقعی او همان ذات‌الانبار است و سلاطین قاجاریه نه تنها خدمتی باین مملکت ننمودند بلکه آنرا به پرتگاه نیستی کشاندند بنابراین نمایندگان ملت در ۲۵ بهمن (دلو) ۱۳۰۳ بموجب قانون مخصوص ریاست کل قوای تأمینیه و دفاعیه را بر رئیس‌الوزراء تفویض کردند و اولین قدم برای خلع سلسله قاجاریه از طرف نمایندگان برداشته شد.

در آن موقع که شاهنشاه بسر کوبی اشرار ، برچیدن بساط ملوک الطوائفی و تنظیم ارتش که از هر حیث کامل باشد میپرداختند در آن هنگام که اجرای کلیه اصلاحات اجتماعی ،

انقراض سلسله قاجاریه

اقتصادی و غیره منظور نظر ایشان بود. احمدشاه در اروپا بود تا اینکه کاسه صبر ملت لبریز گشت و نمایندگان تصمیم گرفتند ایران را از سر سلطنت خانواده ای که یکصد و چهل سال کشور را بطرف بدبختی و بیچارگی سوق داده مستخلص سازند بنا بر این در روز تاریخی نهم آبان ۱۳۰۴ شمسی مجلس شورای ملی در میان شوق و شغف اهالی خلع سلسله قاجاریه را اعلام نمود .

پس از خلع سلسله قاجاریه حکومت موقتی بفرمانده کل قوا مفوض گردید و در ۱۲ آبان ۱۳۰۶ نظامنامه انتخاب اعضاء مجلس مؤسسان منتشر شد و بتدریج دول خارجی

پیدایش سلطنت اعلیحضرت پهلوی

حکومت موقتی را برسمیت شناختند .

در ۱۵ آذر همان سال مجلس مؤسسان تشکیل گشت و در ۲۱ آذر در چهارمین جلسه مجلس مؤسسان سلطنت ایران باعلیحضرت همایون رضاشاه پهلوی مفوض گردید و اصول چهارگانه ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰ متمم قانون اساسی تغییر یافت و سه اصل آن از این قرار است :

اصل ۳۶ - سلطنت مشروطه ایران از طرف ملت بوسیله مجلس مؤسسان بشخص اعلیحضرت شاهنشاه رضاشاه پهلوی تفویض شده و در اعقاب ذکور ایشان نسلا بعد نسل برقرار خواهد بود .

اصل ۳۷ - ولایتعهد با پسر بزرگتر پادشاه که مادرش ایرانی الاصل باشد خواهد بود - در صورتیکه پادشاه اولاد ذکور نداشته باشد تعیین ولیعهد بر حسب پیشنهاد شاه و تصویب مجلس شورای ملی بعمل خواهد آمد مشروط بر آنکه آن ولیعهد از خانواده قاجار نباشد ولی در هر موقع که پسری برای پادشاه بوجود آید حقاً ولایتعهد با او خواهد بود .

اصل ۳۸ - در موقع انتقال سلطنت ولیعهد وقتی میتواند شخصاً او را در سلطنت



« تاجگذاری اعلیحضرت رضاشاه »

پیدایش سلطنت اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی ۶۰۷

رامتصدی شود که دارای بیست سال تمام شمسی باشد اگر باین سن نرسیده باشد نایب السلطنه ازغیرخانواده قاجار از طرف مجلس شورای ملی انتخاب خواهد شد .
درد ۲۴ آذر ۱۳۰۴ مراسم تحلیف بعمل آمد و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نطق مؤثری در مجلس شورای ملی ایراد فرمودند . در تعقیب این قضایا در طهران و کلیه ولایات ایران جشنهای مفصل گرفته شد و دول خارجی سلطنت اعلیحضرت پهلوی را بشناختند و سفرای آنان برای عرض تبریک بحضور ملوکانه مشرف گشتند .

۲۸ آذر ۱۳۰۴ اولین کابینه اعلیحضرت پهلوی تشکیل و ششم دی فرمان انتخابات دوره ششم صادر گردید در فروردین و اردیبهشت ۱۳۰۵ سرکردگان ایلات و طوایف مختلفه و نمایندگان اعیان و تجار و آذربایجان حامل عصای مرصع تقدیمی اهالی آذربایجان و همچنین نمایندگان کرمان ، فارس و سایر نقاط ایران بمناسبت تاجگذاری در طهران حضور بهم رسانیدند . چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ مراسم تاجگذاری با کمال شکوه و جلال در تالار موزه سلطنتی بعمل آمد .

فصل دوم

والا حضرت ولایتعهد عظمی

فرخنده ولادت والا حضرت محمد رضا ولایت عهد عظمی در چهارم آبان ۱۲۹۸ هجری شمسی رخ داد و پس از یک سال و چند ماه کودتای معروف سوم اسفند ۱۲۹۹ وقوع یافت و باب جدیدی در تاریخ ایران باز گشت . طولی نکشید که اصول چهارگانه قانون اساسی بتوسط مجلس مؤسسان تغییر یافت (۲۱ آذر ۱۳۰۴) و طبق اصل سی و هفتم آن قانون که مقرر داشت «ولایتعهد با پسر بزرگتر پادشاه که مادرش ایرانی الاصل باشد خواهد بود» مسند ولایت عهد بوجود شاهنشاهزاده ایرانی و ایرانی الاصل مفتخر گردید . با آنکه در آن اوقات از عمر شریفش پیش از شش بهار نگذشته بود آثار درایت و فراست و علائم زکاوت و کیاست از چهره همایونش پدیدار بود و در مدت کمی مراحل تحصیل را در طهران طی فرموده و زبان فرانسه را بخوبی آموختند . در سال ۱۳۰۷ بتصویب شاهنشاه پیش آهنگی ایران بریاست عالیة والا حضرت همایونی مفتخر گردید و در ۱۳ شهریور ۱۳۱۰ برای تکمیل تحصیلات و فرا گرفتن چند زبان از طهران بسویس عازم و بمدرسه معروف «لوروز» وارد شدند . و چندی دور از همین با کمال جدیت به تحصیل پرداخته و مدارج علمی را طی فرمودند . با عشق و علاقه ای که والا حضرت همایونی با ادبیات فارسی و تاریخ نیاگان عظیم الشان خود دارند در سویس هم وسایل پیشرفت در این رشته را فراهم فرمودند خاصه آنکه حسب الامر مبارک اعلیحضرت یکی از استادان دانشمند وزارت فرهنگ ملتزم رکاب والا حضرت گردید . ولایت عهد عظمی در کلیه رشته های تحصیلی و عملیات ورزشی گوهر استعداد خود را بروز داده و بزرگترین سرمشق

دانائی و توانائی گردیدند و همانطور که در رشته علوم مقام ارجمندی را حائز گردیده در عملیات ورزشی گوی سبقت از ورزشکاران ربوده در سال سوم و چهارم اقامت در خارجه باخذ جامهای پیروزی و مدالها نائل گشتند .

والاحضرت پس از چند سال اقامت در سویس در نهم اردی بهشت ۱۳۱۵ بجانب ایران عزیمت فرمودند . آقای دکتر نفیسی پیشکار معظم له و عده ای از افسران عالی مقام و نمایندگان بزرگ سیاسی ایران ملتزمین رکاب بودند . موکب والاحضرت از اطریش ، مجارستان ، رومانی و خاک شوروی عبور فرمود و همه جا احترامات لازمه بعمل آمد . صبح پنجشنبه ۱۷ اردیبهشت موکب والاحضرت وارد بندر پهلوی گشت و در کاخ « میان پشته » بحضور اعلی حضرت شرفیاب شده و طرف عصر در رکاب پدر تاجدار خود بکرج نزول اجلال فرمودند و از طرف ریاست وزراء و رئیس مجلس شوری تبریکات لازمه و خیر مقدم بعرض رسید و با عموم مستقبلین اظهار مرحمت و ملامفت فرمودند .

ملت ایران عموماً و طبقات محصلین و محصلات خصوصاً که سالها انتظار قدوم مبارک ولايتعهد محبوب خود را داشتند در موقع ورودشان بطهران از مرد و زن ، کوچک و بزرگ صفها آراسته و صدای شادی بلند کرده و دسته های گل نثار مینمودند شرف و مسرت پسران و دوشیزگان پیش آهنگ ، هلهله و شادی محصلین و محصلات که هر سال در روز ولادت والاحضرت رسماً جشن گرفته و میگیرند ، کف زدن هزارها مستقبلین از زن و مرد و نثار کردن دسته های گل از هر طرف آنروز را یکی از ایام فرح بخش و مسرت انگیز نمود .

در چهارم آبان ۱۳۱۵ بمناسبت عید ولادت والاحضرت عموم رسدهای پیش- آهنگی مرکز در میدان جلالیه اجتماع نموده و در حضور وزیر فرهنگ و ریاست دربار سلطنتی و مدیران جراید مراسم برافراشتن پرچم و خواندن سرود بعمل آمد ریاست دربار الطاف والاحضرت رانست به پیش آهنگان بیان فرمودند و همچنین در سایر ولایات پیش آهنگان اجتماع نموده تلگرافات تبریک عرض کردند و جواب ملامفت آمیز صادر شد .

والاحضرت بورود طهران همت خود را صرف مطالعه و مشاهده اوضاع و احوال میهن عزیز نموده ضمناً در تشویق طالبان علم و ورزشکاران جهد بلیغ فرمودند در این قلیل مدت در رکاب پدر تا جدار خویش در اطراف ایران مسافرتها فرموده و از نزدیک اوضاع اهالی و روحیات سکنه مرز و بوم باستانی را تحت نظر در آوردند چنانکه گاه در آذربایجان و زمانی در خطه پارس و خوزستان آثار عظمت ایران باستان را ب دیده تحقیق نگریستند و وقتی درمازندران بدایع صنع طبیعت و جمال ایران و همچنین ترقی و پیشرفتهائی که در این عهد فرخنده نصیب ایرانیان گردیده مشاهده فرمودند. در شهر بلکه در هر نقطه که نزول اجلال میفرمودند اهالی با شوق و شغف جشنها گرفته و شادیا کرده بانواع و اقسام مختلفه احساسات خود را ابراز میداشتند.

در این مسافرتهای پی در پی والاحضرت محصلین را تشویق نموده آنان را باندرزهای سودمند راهنمایی فرمودند منجمله در دهم ذی ماه ۱۳۱۵ بدانشکده حقوق تشریف فرما گردیدند و در پاسخ رئیس دانشکده که خیر مقدم عرض نمود چنین فرمودند:

«من از شما و تمام دانشجویان دانشکده حقوق اظهار رضایت می نمایم، نه فقط رضایت بلکه ابراز مسرت و خرسندی هم با آن توأم است. البته میدانیم که علم حقوق یکی از بهترین دانشهاست (خطاب بوزیر فرهنگ) علم حقوق قدیمی است. البته این جوانان که تحصیل میکنند خود را برای خدمتگذاری بکشور و میهن خود آماده می نمایند. بدیهی است عدالت اولین شرط پایداری هر کشوری است بهمین علت بوده که اگر سلطانی راهمیخواستند تعریف کنند میگفتند عادل است گرچه این حرف ساده و پیش پا افتاده بنظر میرسد ولی ارزش حقیقی آن هیچوقت از بین نمیرود همان سلاطین که برای آگاهی از حال افراد و همچنین برای رسیدگی بمظلومات مردم زنجیر و جرس بکار می بردند هیچ منظوری نداشتند جز اینکه بدینوسیله عدالت را شایع سازند عدلیه امروزه هم همانست و همان زنجیر و جرس را دارد منتها با تشکیلات اداری و ترتیبات منظم و مرتبی که در

نتیجۀ تمدن و ترقی کنونی بوجود آمده بالاخره عدلیه جائی است که بیطرفانہ قضاوت میکند و عدالت را در کشور نشر و رفاهیت و سعادت افراد را تأمین میکند» .

همچنین در پاسخ معاون دانشکده که شرح تشکیلات را بعرض رسانید - چنین فرمودند :

« البته آقایان استادان همانطوریکه آقای معاون بیان کردند حس وطن - دوستی و جان فشانی را در نهاد دانشجویان تحریک مینمایند و البتہ باید خوب توضیح دهند کہ وطن دوستی بزرگترین فریضہ ہر ایرانی است و اطمینان دارم کہ ہمہ آقایان و استادان این موضوع را پیوستہ در نظر دارند و ہمیشہ بدان دانشجویان تذکر میدهند تا روح وطن دوستی و ایمان کامل در حقوق کشوری کہ باید زندہ باشد ایجاد و مستقر گردد و همان دانشجویان نیز بنوبہ خود در آتیہ بہ نونہالان وطن آنچه را کہ از شما آقایان فرا گرفته اند بامانت بدیگران خواهند سپرد .
من از تمام آقایان راضی ہستم نہ فقط برای ایفای وظیفہ آموزگاری و دانش دوستی بلکہ برای خدمتگذاری صمیمانہ بہ مہمن خود کہ در انجام آن مساعی و جہد وافی بکار می برند» .

در موقع بازدید کلاس سوم حقوق بدانش جویان چنین اظہار مرحمت فرمودند :

« یقین دارم دانش جویان این کلاس جدیت دارند کہ این چند ماہہ تحصیلی دیگر را با حسن انجام وظیفہ با تمام رسانیدہ داخل جامعہ شوند تا وظیفہ خدمت بہ مہمن خود را کہ بزرگترین آمال آنهاست بموقع اجراء گذارند» .
در موقع بازگشت درب دانشکده بوزیر فرهنگ گفتند : رضایت مرا بکلیہ استادان و دانشجویان ابلاغ کنید .

والاحضرت برای تشویق ورزشکاران، و خاطر نشان کردن اهمیت ورزش و تربیت بدنی بآنان در بہمن ۱۳۱۵ بسا وجود سرمای سخت زمستان در مسابقہ فوتبال در میدان جلالیہ شخصاً شرکت فرمودند . در آن روز مہارت و چابکی

والاحضرت ، خلق خوش و نجابت ایشان دیده همگی را خیره کرده و عموم لب بتحسین گشودند .

در اسفند ۱۳۱۵ والا حضرت بدانشرایعالی رفتند و پس از استفسار از اوضاع آن مؤسسه کتابخانه و آزمایشگاهها و کلاسها را بازدید فرموده استادان و دانشجویان را مورد عنایات مخصوص قرار دادند که تدریس خود را ادامه دهند . در کلاس هفتم بحث از حافظه و خاطرات بود درپایان آن والا حضرت بدانشجویان چنین خطاب فرمودند:

« چنانکه شنیدید حافظه مرکز خاطرات است ، در ذهن اشخاص خاطرات برجسته کم و بیش وجود دارد ولی خاطره میهن دوستی از همه مهمتر است که باید برای همیشه بحافظه سپرد و این نخستین وظیفه دانش جویان است که هیچوقت نباید آنرا فراموش کنند » .

در کلاس هشتم چون از طرف استاد بعرض رسید که دانشجویان دانشسرای عالی مطمئناً دراستحکام مبانی علمی و اخلاقی خود که مال جدیت و کوشش بادارند ذات همایونی بیانات ذیل را ایراد فرمودند :

« امید کشور هم از دانشجویان همین است . همانطور که شما استادان هر یک از سالهای دراز در راه کسب دانش رنج برده و اندوخته‌هایی گرد آورده‌اید و امروز در دسترس استفاده دانش جویان قرار داده‌اید ایشان هم بنوبه خود ب دیگران مدیونند و باید ساعتی عمر و وسائلی که جهت تحصیلشان مهیا گردیده مغتنم شمارند و برای بدست آوردن گوهر گرانبهای علم مجاهدتها نموده و ثمره تحصیلات خود را بمعرض استفاده فرزندان دیگر کشور گذارند » .

در کلاس نهم که تدریس حساب استدلالی میشد چنین فرمودند :

« برای هیچیک از علوم انتهائی فرض نتوان کرد . علم ریاضی نیز از علوم است که دایره آن روز بروز وسعت می‌یابد و هر روز علمای ریاضی اکتشافات تازه در این علم می‌نمایند . من انتظار دارم شما هم که در این رشته تحصیل میکنید بقدری سعی و کوشش نمائید که هر یک از شما کشفهائی در ریاضیات بنمائید تا مورد توجه

و استفاده واقع شود و از این سرچشمه علم و معرفت سایر اقطار نیتی بهره ور شوند.

در کلاس دهم که بحث از فلسفه بود بیانات ذیل را ایراد فرمودند:

« تاریخ از لحاظ اینکه نام بزرگان دنیا و کارهای برجسته آنها و همچنین علل ترقی یا انحطاط ملل را بمانشان میدهد و مایه عبرت ما میگردد علم شریفی است و میتوان او را جزء علوم ثلثه دانست دانشجویان ما نیز باید کوشش نمایند خود را افراد لایق کشور بار آورند و وجود آنها منشاء خدمات بزرگ میهن گردد و نام خود را در ردیف نام بزرگان جهان در صفحات تاریخ به ثبت رسانند و بدانند که هر چه امروز میکنند تاریخ فردا را تشکیل میدهند.»

راستی این گونه بیانات عالی که هر کلمه آن گوهری است گرانها بهترین اندرز و زیباترین سرعشق است. چه قدر جای خوشوقتی برای ایران و ایرانیانست که شاهنشاهزاده جوان بخت بدین گونه در ترویج معارف و تشویق محصلین بکسب علم و کمال اظهار لطف می فرمایند.

ایرانیان از خرد و کلان، روستائی و شهری، زن و مرد، مهر و لایتمهد محبوب خود را در دل جای داده و از مراحم بیکراننش سپاسگذار و روز و شب از ایزدمتعال بقاء عمر و اقبال ذات همایونش را خواستارند.

فصل سوم

تشکیل ارتش ایران و استقرار امنیت

اولین مسأله که جلب توجه اعلیحضرت را نمود تشکیل سپاه مقتدر و منظم و فراهم ساختن وسایل، امنیت در سرتاسر کشور بود. برای این مقصود بدون فوت وقت مشغول اجرای منظور گردیده در اندک مدتی نتیجه این اقدامات مشهود شد. در آنوقت در سرتاسر ایران راهزنان ایران و قاطعان طریق از یکطرف و امراء و متمنذین از طرف دیگر آتش بیداد افروخته بر کوچک و بزرگ، غنی و فقیر ترحم نمی نمودند. گذشته از فتنه اشرا و استبداد امراء بیدادگر که بهیچوجه اعتنائی با اوامر کز نداشتند عده ای هم که در تاریخ بعنوان « متجاسرین » معروف شده اند علم یاغیگری بر افراشته و سلب آسایش از اهالی بعضی از ایالات شمالی ایران را نموده وسایل اغتشاش و اضطراب فراهم کرده بودند. خلاصه در هر گوشه نغمه ای بر پا و در هر جا عده ای دست بجان و مال اتباع دراز کرده بودند. وزارت جنگ اسمی بود بی مسمی و افواج ایران عبارت بود از یک عده قزاق تحت ریاست افسران روسی و یک عده ژاندارم بفرماندهی یکنفر بیگانه و جمعی سرباز بخت برگشته که برای قوت لایموت خود محتاج بودند و بسا از ولایات که از داشتن این گونه سرباز هم محروم بود. بدین جهت راهزنان برجسارت خود افزوده تادروازه شهرها حتی تا نزدیکی طهران اموال مردم بلکه پست دولتی را هم بغارت میبردند. فریاد دادخواهی، اهالی بجائی نمیرسید و صدای مظلومان در گوش زمامداران وقت تأثیر نداشت و اگر هم متأثر میگشتند نمیتوانستند کاری از پیش ببرند، روزبروز اوضاع وخیم تر میگشت و کشور ما عرصه پیشرفت مقاصد بیگانگان میگردد چنانکه از

سرحدات بی‌مسئولیت. این مملکت لشکر بیگانه وارد شده و در بعضی از نقاط تشکیلاتی داده بودند. حال بدین‌منوال بود که دست رشیدترین فرزندان ایران از آستین بدر آمد و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ واقع گشت. هرگاه افق تاریخ سیاست ایران، هرج و مرج داخلی اوضاع اقتصادی و مالی و اجتماعی آن ایام را بخاطر آوریم تعجب خواهیم کرد که چگونه اعلیحضرت رضاشاه کلیه آن موانع را مرتفع فرموده در اندک مدتی روح جدیدی در کالبد ایرانیان دمیدند. آری اراده نابعه و همت‌والای پیشوائی که مادر آن ایام برای استخلاص این ملت ذخیره کرده بود بقدری است که هرمانعی را مرتفع و هر مخالفی را بجای خود می‌نشانند، چنانکه پس از کودتا با سرعتی عجیب نظام ایران تشکیل بلکه ایجاد گشت و شروع بسرکوبی متمرکبین، اشار، رؤسای ایلات و امراء متنفذ گردید، شرح عملیات نظامی و جنگ‌های نظامیان با ایلات و اشار مسلح و کارآزموده در میان کوهها و راههای صعب العبور در موقعیکه هنوز طرق شوسه و مسطح نشده بود موضوع کتاب مفصل جداگانه.. است. بنابراین در اینجا فقط بذکر چند واقعه بطور کلی اشاره میشود.

ایجاد ارتش

پس از تصرف تهران با کمال سرعت شروع بساخند نفرات گردید و چنانکه خواهیم دید قوای کافی برای سرکوبی اشار بنقاط مختلفه کشور اعزام شد و روح جدیدی در کالبد نظامیان ایران دمیده شد. در اول فروردین ۱۳۰۰ یعنی فقط ۲۳ روز پس از کودتا در موقوف سلام عید انتظامات لشکری‌اهالی پایتخت را در شگفت انداخت چه در آن مدت قلیل با فقدان وسایل، هنرمندی فرمانده کل قوا در تربیت افراد معلوم شد همچنین در ۱۳ فروردین ضیافت مهمی از طرف ریاست کل قوا داده شد که مناظر با جلال و شکوه آن دیده بینندگان را خیره ساخت و در فروردین با اینکه هر روز لشکر جدیدی برای سرکوبی اشار با طرف و اکناف ایران اعزام میگردد، سان باشکوهی در دروازه‌عشرت آباد بعمل آمد و در این خصوص جراید وقت چنین نگاشته‌اند: «روزشنبه پنجم رجب آفای سردار سپه یک مانور قابل تحسینی را بنام ابراز لیاقت نشان داد که اگر اغراق نگفته باشیم این سطوت و شهامت بقرون سابقه پراز افتخار ایران بیشتر شبیه

بود تا این دورهٔ ظلمانی که لیاقت دیگران آن را بمغاک نیستی کشانیده و یک خارق عادت او را از این پرتگاه بنا گهان کنار کشیده .

در سال ۱۳۰۰ کمیسیونی از افسران ارشد برای ترتیب سر باز گیری تشکیل یافت . قورخانه که مدت ها بحالت اسف آور افتاده بود حسب الامر فرمانده کل قوای که مقام وزارت جنگ را داشتند بکار افتاد و کارخانهٔ اسلحه سازی تأسیس و دائرهٔ ارکان ستاد ارتش تشکیل شد . برای محافظت طرق و شوارع حکمی راجع بتبیهٔ امنیه صادر شد و ژاندارمری از وزارت داخله مجزا و تحت نظر مستقیم وزارت جنگ قرار گرفت . هم در آن سال برای وحدت قوای کل ارتش حکمی راجع بالغاء کلمات ژاندارم و قزاق و استعمال کلمهٔ نظام ایران (ارتش) و نظامی صادر گردید و در بیشتر نقاط پستهای سرحدی تأسیس شد و درجات افسران و حقوق ثابت آنها معین گردید .

در سال ۱۳۰۱ استخدام سوارهای محلی موقوف و ادارهٔ امنیه و دژبانی تأسیس شد و تشکیلات آن در تمام ایران توسعه پیدا نمود و نشانهای جنگی مشخص گردید . سال بعد (۱۳۰۲) برای کسب معلومات از ارتش اروپا پنجاه نفر از افسران بامر فرمانده کل قوا باروپا اعزام و مخصوصاً بآنها دستور داده شد که علاوه بر معلومات فنی مطالعاتی در اخلاق و احساسات اهالی کشورهای بیگانه نمایند . همچنین دستور خرید اسلحه داده شد . از اقدامات برجستهٔ آن سال تأسیس مدارس نظام است از قبیل دبستان نظام (مدرسهٔ ابتدائی) . دبیرستان نظام (مدرسهٔ متوسطه) و دانشکدهٔ افسری .

در اوایل ۱۳۰۱ لوازم ارتش ، قورخانه ، توپخانه ، هواپیما ، تسانکها و اتوموبیلها که از خارجه خریداری شده بود وارد گردید و متوالیاً بر تشکیلات ارتش و تجهیزات آن افزوده گشت . در تاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۰۴ قانون خدمت نظام وظیفه مشتمل بر کلیات مسائل آن و معافیت و مهلت و تقلیل مدت خدمت نظامی و وظایف مجلس سر باز گیری و غیره تصویب گردید و قدم بزرگی در راه خدمت بهمین برداشته شد . شرح ترقی ارتش ، خرید کشتیها ، فرستادن گروه گروه

محصلین نظامی بخارجه ، توسعه مدارس نظام ، افتتاح دانشگاه بزرگ ارتش ، خرید لوازم ازهر قبیل ، افتتاح کارخانجات اسلحه سازی ، مراعات صحت مزاج نظامیان، نشرات ارتش، ابنیه نظامی و غیره که از بدو پیدایش سلطنت اعلیحضرت پهلوی بوقوع پیوسته بقدری مفصل است که حتی کلیات آنهم در این کتاب نمیگنجد. بنا بر این بهمین نکته اکتفا می شود که قبل از کودتادولت وقت درپرداخت حقوق چند نفر سرباز و ژاندارم خود حیران بود ولی بودجه سال ۱۳۱۶ وزارت جنگ بانیروی دریائی واداره ژاندارم بالغ برسصد و نه میلیون و چهارصد و هشت هزار و سیصد و هشتاد ریال گردید و از همین مبلغ بخوبی معلوم میشود که درعهد شاهنشاه ایران ارتش کشورچگونه ترقی کرده است .

استقرار امنیت

درموقعیکه هرج و مرج و بی نظمی درتمام کشور حکمفرما بود در خطه گیلان و تنکابن جمعی علم مخالفت بر علیه دولت افراشته و دراثر اقدامات آنان اهالی بی پشت و پناه آن اطراف بانواع مصیبت و بدبختی گرفتار گردیده و باحالت اسفانگیز دیار خود را ترك کرده بسایر نقاط مهاجرت می کردند چون امور ارتش در دست توانای شاهنشاه قرار گرفت در بدو امر استخلاص اهالی آن حدود و قلع و قمع متجاسرین را فریضه خود شمر دند . با اینکه بمتجاسرین ابلاغ شد که دیگر مخالفت آنها بادولت وقت موردی ندارد و دوره هرج و مرج و خودسری، سپری شده آن جماعت بتصور آنکه درمقابل اراده آهنین شاه ایران تاب مقاومت خواهند داشت از طریق تنکابن و قزوین اندیشه حرکت بصوب تهران را نمودند . قوای دولتی در اولین ماههای سال ۱۳۰۰ در ابتدا هزار نفر از متجاسرین را که بریاست احسان الله و ساعدالدوله و غیره بجانب تنکابن حرکت کرده بودند شکست سختی داده و متمر دین بجانب

گیلان و
مازندران

الموت فرار کردند سپس در کنار رود چالوس شکست دیگری بر متجاسرین وارد آمد و مقدار زیادی اسلحه آنها بدست نظامیان افتاد. در تعقیب هزیمتهای پی در پی متجاسرین ساعدالدوله درخواست تأمین کرد و شهسوار که یکی از راکزیغان بود بدست قوای دولت افتاد و در آن سال رشت بتصرف نظامیان درآمده **میرزا کوچک خان جنگلی** که ریاست متجاسرین را داشت فرار اختیار کرد. فرمانده کل قوای برای تسلی و دلجوئی اهالی گیلان بدانصوب عزیمت فرمودند و برای معاودت مهاجرین گیلانی بخانههای خود اقدامات مؤثری بعمل آمد احسانالله وعده دیگر از رؤسای متمردین بباد کوبه فرار کردند و حیدر و قراخان تسلیم دولت شدند. امامیرزا کوچک خان همانطور متواری بود تا اینکه در آذر. ۱۳۰۱ از سرما وفات کرد باین ترتیب با جدیت نظامیان در چند ماه غائله متجاسرین که آنهمه اسباب زحمت فراهم نموده بودند خاتمه یافت. در اینجالاتم است بدو واقعه دیگر اشاره شود یکی آنکه در همان سال اسیر مؤید و اولاد او در سواد کوه دست موافقت با متجاسرین داده اقداماتی برضد دولت نمودند ولی بزودی رفع فتنه آنها شده اسلحه و مهماتشان در دست قوای دولتی افتاد و امیر مؤید بطرف سمنان فرار کرده خود اظهار پشیمانی نمود و تأمین یافت. دیگر آنکه در سال ۱۳۰۱ یکی از اتباع میرزا کوچک خان موسوم به **سید جلال چمنی** با عده از اتباع خود در جنگل مشغول شراوت گردیدند در اندک مدتی بعضی از برادرانش دستگیر و برخی مقتول گشتند و در آخر سید جلال در خاک طالب گرفتار گشته بکیفراعمال خود رسید.

اهالی آذربایجان مدتها در آتش بیداد یکی از بزرگترین

آذربایجان

جانیتکاران که رحم بر پیرو جوان نمینمود میسوختند و جز

سوختن چاره نداشتند زیرا اسماعیل سمیتقو با اتباع وحشی و خونخوار خود در آن حدود اقتداری بهم رسانیده آنچه میخواستند میکردند و دولت وقت از عهده خاموش کردن فتنه آنها بر نمی آمد. چون دوره ظلمت سپری شد وقت آن رسید که آذربایجان از نعمت آسایش و امنیت بهره ور گردد بنابراین در سال ۱۳۰۱ قوای کافی بجانب آذربایجان اعزام گشت و در آن هنگام شهرهای مهم خوی، ارومیه (رضائیه)

سلماس (شاهپور) وغيره از ستم سمیتقو و اتباعش تقريباً ويران گرديده بود و اهالی بيگناه آن در هر موقع دچار انواع شکنجه و عذاب، قتل و غارت میگشتند بين تيوای دولت واکراد زرد و خوردهای سخت واقع میگشت تا اينکه اشرار در مقابل نظاميان تاب مقاومت نياورده سلماس و ديلمان بدست دولتيان افتاد و در بيستم مرداد (اسد) ۱۳۰۱ قلعه محکم چهريق که مهمترين مامن سمیتقو بود فتح شد. در تعقيب اين فتح نمايندگان مجلس شورا در ۲۵ اسد (مرداد) از خدمات وزير جنگ و اقدامات نظاميان تشکر نمودند. سمیتقو بخاک ترکيه فرار کرد و وعده ای از مژ سردين ديگر آذربايجان خود را تسليم اردوی دولتی نمودند. از آنجا که از طرف فرمانده کل قوای امر بخلع اسلحه طوايف شده بود، بعضی از متنفذين که اين اقدام را مخالف با منافع خود ميدانستند و قصد ياغيگري داشتند بتحريك عشاير و طوايف پرداختند و بالنتيجه طوايف فولادلو و خلخالی در سنه ۱۳۰۳ آغاز شرارت نمودند ولی بزودی رفع فتنه آنان شد و پس از شکست فاحشی که بر آنان وارد آمد و بعضی ديگر از قبيل رشيد الملك دستگير شدند. هـ، چنين شاهسونها اسلحه خود را تسليم کرده حلقه اطاعت در گوش نمودند. **اقبال السلطنه ماکوئی** که نفوذ و قدرتی داشت و همواره مشغول دسيسه و تحريك اکراد و طوايف مختلفه آن حدود بود دستگير گرديد و کاظم قوشچی که در تنگ کاظم (در ساحل درياچه رضائيه) برای خود تجهيزاتی جمع آوری نموده بود مقتول گرديد و قلعه او بدست دولتيان افتاد و مقداری تفنگ، فشنگ، بمب، چند عراده توپ و چند دستگاه تلفن که در آن قلعه موجود بود بهره سلحشوران نظامی گرديد خلاصه وسايل امنيت در آن حدود فراهم آمد و ایلات و عشاير آن اطراف سر اطاعت فرود آورده و گردنکشان گوشمال شدند. اما سمیتقو با اينکه عاجزانه استدعای تأمین کرد و در سال ۱۳۰۳ اجازه یافت که در خاک ايران اقامت کند چون فطرتاً جنايتکار بود دست از تحريك و فتنه بر نمیداشت تا اينکه در ۱۳۰۹ مقتول گرديد و صفحه آذربايجان از شرارت او و کسانش مستخلص گشت.

طوایف مختلف کرد و لرا اکثره مناطق و نواحی غرب ایران
 رامجل تاخت و تاز و یغماگری خود قرار داده و در حدود
 بروجرد ، گلپایگان ، نهاوند ، تویسرکان ، ملایر ، صحنه ،
 سقز ، بانه ، سنندج و بگروس گروه گروه اشرار مسلح سلب امنیت نموده قری و
 دهات راویران و اهالی رادچارانواع شکنجه و عذاب مینمودند . طوایف حسن وند ،
 پیرانوند ، زلقی ، سنجایی ، کاکوند و غیره از یکطرف سردار رشید ، سید طه با
 قوای مسلح خود از طرف دیگر در صفحه غرب دست بچپاول دراز کرده بر کوچک
 و بزرگ ترحم روا نمیداشتند ، بنا براین قوای کافی برای سرکوبی اعزام گردید
 و در کوهها و تنگه های غرب جنگهای سخت بین قوای دولتی و اشرار رخ داد و
 نظامیان شجاعتها بخرج دادند و ابر از لیاقت کردند تا اینکه در حدود ملایر و نهاوند
 و در اطراف بروجرد و قم که مراکز عملیات منمردین بود در اواخر سنه ۱۳۰۱ و سایل
 امنیت را فراهم نمودند و طوایف مختلفه سرطاعت فرود آوردند و در ۱۳۰۲ سردار
 رشید فرار اختیار کرد و اتباعش تسلیم گشتند و کلیه املاک اهالی کردستان و
 کرمانشاهان که در دست سردار مذکور بود بصاحبان آنها مسترد گردید و سقز و
 بانه که مدتها اقامتگاه اشرار بود قرین آسایش گشت ، قوای نظامی با پیروزمندی
 و شکست دادن لرها وارد خرم آباد شد و خلاصه تا آخر همان سال صفحات غرب از شر
 اشرار مستخلص گردید ولی در سال بعد (۱۳۰۳) کلیه طوایف لر متحد گردیده
 مجدداً آغاز فتنه کردند و حتی استحکامات بروجرد و خرم آباد را منصرف گشتند در
 آن حال سلحشوران دولتی با کمال تهور و شجاعت بجنگ پرداخته و در همان سال
 بقسمی آنان را شکست دادند که دیگر جرأت شرات ننه وند .

برای ایجاد امنیت و برچیدن بساط ملوک الطوایفی و سلب

خوزستان

قدرت حکمرانان خودسر - که دست تعدی بجان و مال

اتباع دراز کرده بودند از روزاول تصمیم گرفته شد که در تمام نقاط کشور و مراکز
 مهم مملکت تمرکز قوای نظامی شود و هم برای این مقصود در ۱۳۰۱ فرمان تشکیل قوا
 برای خوزستان که یکی از مراکز مهم ایران است صادر فرمودند . در آن هنگام

شیخ خرعل نام (رئیس یکی از طوایف بنی کعب) در آن حدود نفوذ و اقتداری داشت و نه فقط اهالی را بجان آورده بود بلکه اوامر دولت را هم اطاعت ننموده و دم از خود سری میزد. بنابراین بتصور اینکه در مقابل اراده آهنین فرمانده قوای تاب مقاومت خواهد داشت آغاز مخالفت کرد و با عده ای از اشرار بختیاری همدست گردیده جمعی از نظامیان شجاع را که با کمال تهور از حقوق میهن دفاع مینمودند در گردنه شلیل در راه بهبهان غفلتاً به قتل رسانید. این اقدام ننگین آتش غضب سلحشوران نظامی را بر افروخت و هزارها سوار و پیاده بجانب خوزستان اعزام گردیدند. اهالی ایران احساسات میهن پرستانه خود را ظاهر ساخته از هر طرف هدایائی برای نظامیان جنوب ارسال میداشتند در سال ۱۳۰۳ شیخ خزنعل مغلوب و منکوب گردیده چاره جز این ندید که خود را بدون هیچگونه شرط تسلیم فرمانده کل قوای نموده از در اطاعت درآید و در آخر مجبور شد اسلحه و مهمات خود را تسلیم دولت کند ولی چون باطناً دست از تحریک بر نمیداشت در اردیبهشت ۱۳۰۴ دستگیر شده روانه تهران گردید و قضیای خوزستان هم خاتمه یافت.

فارس مانند سایر نقاط ایران گرفتار اشرار مسلح بوده و

فارس و
بنادر

هرج و مرج در اکثر نواحی آن حکمفرمائی میکرد شرارت

دندان و راهزنان، تعدی ایلات جنوب خاصه طوایف چهار

راهی، زرگری، بویر احمدی و ممسنی سلب آسایش از اهالی آن در حدود کرده بود چنانکه در سال ۱۳۰۱ راههای شیراز، آباد و کازرون مسدود و دست بازرگانان از حمل و نقل مال التجاره بسته شده بود. از اواخر سال ۱۳۰۰ عده کافیه برای سرکوبی اشرار بجنوب اعزام گردید و با جدیت سلحشوران ایران که همه گونه جانفشانی مینمودند طولی نکشید که اشرار و ایلات و طوایف جنوب سر اطاعت فرود آوردند و امنیت کامل در آن حدود حکمفرما گشت. اوضاع بدین منوال بود تا سال ۱۳۰۸ که یکمرتبه قبایل و طوایف جنوب آتش فتنه عظیمی بر افروختند و در شعله آن بالا گرفت ولی در مقابل قشون منظم ایران تاب مقاومت نیاورده و در شهریور و مهر ماه همان سال غائله آنها رفع شد.

بلوچستان

سالها بود که اولیاء دولت ایران اهمیت بلوچستان را فراموش کرده و حتی مأموری بآن قطعاً زرخیز نمیفرستادند و کار بجائی رسیده بود که متنفذین آن حدود آنچه میخواستند میکردند و سکههای خارجی بجای پول ایران در تمام بلوچستان رواج یافته بود. و از سالهای متمادی سپاهی بدانصوب فرستاده نشده بود در سال ۱۳۰۲ لشکر ایران درخاش تهر کز یافت و از آنجا اشرار را تعقیب کرده قطعاً بلوچستان را از وجود آن پاک نمود. اهالی بلوچستان از این نعمت عظمی اظهار قدردانی نموده تلگرافات تشکر آمیز پایتخت مخابره کردند همچنین لشکر بیگانه از آنحدود خارج گشت دوست محمدخان که یکی از خوانین و متنفذین آنحدود بود و از سپری شدن ایام هرج و مرج و قتل و غارت. تأسف میخورد در بهمن ۱۳۰۷ دستگیر و بتهران فرستاده شد و دوره مملوک الطوائفی در آن حدود خاتمه یافت.

سایر نقاط

اقدامات دولت کنونی برای استقرار امنیت منحصر به عملیات نظامی در قطعاتی که شرح آن گذشت نبود بلکه در هر نقطه متمریدی سر برافراشته و در هر گوشه اشرار و راهزنان سلب آسایش نموده بودند اغلب بین دو شهر رفت و آمد مسافرین و حمل و نقل مال التجاره دشوار می نمود و چه بسا اوقات که قاطعان طریق بامتنفذین شهری همدست بوده بحماییت آنها آنچه میخواستند میکردند. برآستی ایجاد امنیت با آن اوضاع و احوال امری مجال بنظر میآمد ولی باهمه این احوال در اندک مدتی در اثر همت والای شاهنشاه کلیه یاغیان و اشرار سر کوبی گردیده و امنیت در سرتاسر ایران فراهم آمد - سر کوبی تر کمانان (در ۱۳۰۳ هـ) رفع غائله بختیارها (در ۱۳۰۷) جلوگیری از غمتهشاهای قسمت سرحدی شرق و غیره و غیره از وقایعی است که در فوق بآن اشاره نشد و هر کدام اهمیت خاص دارد و از جهت اختصار از شرح آن در میگذریم.

شاهنشاه فقط باستقرار امنیت و سر کوبی اشرار و متمریدین اکتفا نرموده بلکه مقتضی بود که اساس امنیت دائم نهاده شود و اغلبی از فرزندان ایران که در حال بیابان گردی

پنج آوری اسلحه
زبط تمدن

وصخرانشینی بودند تربیت شده واز نعمت شهرنشینی ومتاع علم ومعرفت بهره ور گردند . برای این منظور عالی در ضمن دفع اشرار و یاغیان شروع بجمع آوری اسلحه شد و از این راه خدمت مهمی بعمل آمد و اهالی این مرز و بوم از تجاوز طوایف مسلح مستخلص گشتند - سپس بتخت قاپو کردن ایلات و فراهم کردن وسایل آسایش و شهرنشینی آنها همت گماشته شد و در اینخصوص ازهیچگونه مساعدت از طرف دولت مضایقه نشد . همچنین برای آشنا ساختن آنها بتمدن جدید اقدامات جدیدی بعمل آمد و در نقاطی که سالها بوی تمدن بمشام اهالی آن نرسیده بود دبستانها و دبیرستان افتتاح گردید .

فصل چهارم

اصلاحات مالی و اقتصادی

قبل از دولت مقتدر کنونی اوضاع مالی ایران نهایت درهم و برهم بلکه در عین هرج و مرج بوده و حالت اقتصادی کشور تولید رقت می نمود - تقریباً یازده سال قبل از کودتا مستمر شوستر مستشار معروف آمریکائی که برای اصلاح امور مالی به ایران جلب شده بانجام کاری بود و بجهاتی موفق نگردید ، در کتاب غم انگیز و زیبای خود اوضاع مالی ایران را مفصلاً شرح میدهد و بيمورد نیست که در اینجا چند سطرى از ترجمه آن کتاب ذکر شود. تا معلوم گردد قبل از پیدایش کوکب رضاشاه اوضاع مالی بچه منوال بوده است گوید :

« امر و زطریره وصول مالیات در ایران بهمان سبك ازمنه سابق میباشد اصل مأخذ و بنیاد مالیات اراضی مزروعی عشر حاصل آن میباشد تمام مالیات نقدی نیست بلکه قسمت عمده آن جنسی است یعنی دولت در عوض عشر مالیات خود از رعایا و مالکین اجناس از قبیل گندم و کاه و پنبه و برنج و سایر محصولات زراعتی قبول میکند . از این طریقه مندرسه اشکال بزرگی در ضبط و محاسبات مالیات بلوکات و قصبات و دهات تولید گردیده و دولت بکلی از مأخذ کل صحیح مالیات هر محل که در عرض سال چه باید وصول شود بی اطلاع است

« در ایران دفتر محاسبات مالیاتی وجود نداشت که بشود اطلاع کامل ولو غیر صحیح هم باشد از مأخذ کل عایدات داخلی حاصل نموده و دولت بتواند بر آن اعتماد نماید

« یکی از نواقص بزرگ طریقه وصول مالیات این بود که غالب این کتابچه ها

(کتابچه‌های مالیاتی) کهنه و قدیمی و از یک نسل قبل مرئوب شده بود و نمیشد آنها را مأخذ و بنیاد صحیحی برای وصول مالیات قرار داد. در زمان ترتیب کتابچه‌های مزبور بسیاری از قری و دهات که معمور و دارای عدۀ نفوس بسیاری بوده‌اند ولی بعد بکلی ویران و رعایای آن بقطعات دیگر متفرق و پراکنده شده‌اند. و همچنین بعضی از دهات که سابقاً هزار نفر یا بیشتر عدۀ نفوس داشته ولی حالیه دویست یا سیصد نفر رعیت بیشتر ندارند همان مالیات رعایای سابق را که سه چهار برابر جمعیت حالیه بوده می‌گرفتند و بالعکس آبادی که در زمان ترتیب کتابچه‌ها دارای سکنۀ قلیلی بوده و اکنون ترقی و وسعت فوق‌العاده یافته همان مالیات سابق را بخزانۀ مرکزی می‌پرداختند بملاحظه اینکه در کتابچه ریاست مرکزی همان قدر ثبت و منظور شده بود و حال آنکه مأمورین جز از فرد فرد رعایا مالیات لازمه کامل را وصول مینمودند ولی با این حال کتابچه‌ها بهمین حال سابق مانده و تغییری نیافته است . . . الخ

«یکی از موانع بزرگی که در وصول مالیات دچار شده بودیم نبودن هیچگونه قانون راجع به خدعه و تقلب و خیانت و مانند این جرایم است. مأمورین مالیه یا سایر صاحبمنصبان دولتی که نقد و جنس یا سایر متعلقات دولت در تصرف آنان بود با کمال سهولت و آسانی و بدون تصور اینکه شاید وقتی از ایشان تحقیق یا مأخذ شود مالیه و متعلقات دولتی را برای خود جابجا و تصرف مینمودند» .

علاوه بر مالیات‌ها عایدات دیگر دولت ایران عایدات گمرکی بوده و مقدار قلیلی از اداره پست و تلگراف و مبلغ مختصری هم از اداره تذکره وزارت خارجه عاید خزانه دولت میگردید .

« تعرفه گمرکات . . . چون نرخ و مقادیر گمرکی آن بین دولت ایران و

دول اروپا معین شده بود بدون رضایت ایشان تغییر پذیر نبود و بقسمی

۱ - شوستر میگوید آن اوضاع مرا مجبور نمود که زندان مخصوصی در طهران ترتیب دهم تا پس از تحقیق و استنطاق در حضور مأمورین خزانه و ثبوت تعدد و مخالفتشان با قوانین مالیه موافقاً در آن زندان توقیف شوند !

ترتیب شده بود که بکلی بر خلاف صرفه و صلاح و مضر بفولید ایران بود و از منحوس-ترین و بیخاصلترین تعرفه‌های عالم بشمار میرفت ، نقص بزرگ آن تعرفه این است که بعدی از اندازه اعتدال خارج است که مخارج جلو گیری از قچاق در بعضی از سرحدات خیلی بیشتر از گمر کی است که از آن امکنه بدولت واصل میشد... بلی این تعرفه مانند آوار بمرملت بی تجربه و خوش باور ایران فرود آمد ... الخ.

« از سی سال قبل باین طرف بقدری خسارت و ضرر بتوسط اجانب با ایران وارد آمده که امروز درهای معاهدات و اختیار تعیین شروط آن و استقراض یا حق اعطاء امتیازات و اتحاد بکلی برویشان مسدود و اختیار ایشان مسلوب گردیده است همه آن حقوق بامضاء سلاطین و وزراء متقلب خودخواه از ایشان ساقط شده است... تا حدی که ابواب تمام منابع و سرچشمه‌های منافع و عایدات دولتی را بر روی ایرانیان بستند و امروز دولت ایران قدرت به کسب منفعت از ملک خود هم ندارد.

« اگر ایران بخواهد یکی از ابواب ترقی را بر روی خود مفتوح سازد فوراً فرامین سلاطین گذشته را بیرون آورده و دولت را از مداخله در حقوق حقّه خود محروم و ممنوع ساخته و دعاوی میلیون‌ها خسارت که از حد احصاء خارج باشد مینمایند .

وقتی که شروع باصلاح امور مالیه نمودم علاوه بر چهارصد و چهل هزار تومانیکه خودشان بعنوان مساعده استقراض پیشکی گرفته بودند مأمورین ادارات بزرگ مرکزی و ولایتی هم چندماه بود که حقوق نگرفته بودند و نمایندگان دیپلوماسی ایران هم که در ممالک خارجه بودند سالها بود که مواجب به آنها نرسیده بود و از ایشان متوالیاً مکتوبات جانگداز و اظهارات دلخراش میرسید که در اروپا گرفتار پریشانی و فقر گردیده و نمیتوانند خود را با ایران برسانند و فقط جنبه و حیثیت دیپلوماسی ایشان آنها را از حبس و توقیف شدن محفوظ میداشت !!... الخ^۱

بیش از این در شرح آن اوضاع دلخراش که صد يك آنها در فوق نقل نشده

نخواهیم کوشید و بهمین اکتفا می شود که آن مستشارهم باصلاح مالیه ایران موفق نشد و پس از اندک مدتی مجبور شد خزانه ایران را در دست یغماگران داخلی و خارجی گذاشته بوطن خود برگردد .

جنگ بین الملل اوضاع را وخیم تر نموده بود ، کشمکشهای سیاسی چنان افق مهین ما را تیره کرده بود که نه فقط باصلاح مالیه بلکه هیچیک از شئون مملکت توجهی نمیشد ، دولت برای مخارج روزانه معطل و ملت در دست دزدان و قطاع طریق ، وزمامداران نالایق و مأمورین جنایتکار مبتلا بود .

بسط امنیت در سراسر کشور بر چیدن بساط ملوک الطوائفی و کاستن نفوذ متنفذین که باقتدار خود بالیده حاضر پرداخت مالیات نبودند ، تأسیس دیوان جزای عمال دولتی برای رسیدگی بامر مأمورین مختلس و مرتشی ، وضع قوانین برای تنبیه مخالفین موجب شد که مالیات دولت با کمال سهولت وصول و بهر کز ایصال گردد . از طرف دیگر چون استقلال ایران بر روی پایه های محکمی قرار گرفت و دست بیگانگان از مملکت کوتاه گشت و بسیاری از معاهدات و قراردادهای ظالمانه که زمامداران گذشته بسته بودند از بین رفت ، بالنتیجه اصلاحات بزرگی در امور مالی بعمل آمد و قوانین سودمندی وضع تاطرز وصول مالیات از آن سبک قدیم که بهیچوجه مطابق با اوضاع کنونی نبود خارج گردد و مالیات از روی اصول علمی اخذ شود و از آن جمله است الغاء مالیات ارضی و دواب و وضع قانون مالیات بر عایدات تاهر کس بفرخور عایدات خود مالیات پردازد و بر احدی اجحاف نشود . در بیستم اردیبهشت ۱۳۰۷ قانون تعرفه گمر کی بتصویب رسید و میتوان گفت در راه خدمت باقتصادیات مملکت بزرگترین قدم برداشته شد چه دست دولت باز گردید و توانست موازنه بازرگانی را فراهم آورده در تسرویح امنعه داخلی بکوشد . طبق ماده واحده آن قانون مجلس شورای ملی تعرفه جدید گمر کی را که اساس آن بر روی حداقل و اکثر است تصویب و بدولت اجازه داد تا با دول خارجه قراردادهای گمر کی مخصوص منعقد نماید . نسبت بمال التجاره دولی که

بعد از ۲۰ اردیبهشت دارای قرارداد گمر کی با دولت ایران نباشند حداکثر مقرر در تعرفه مجری گشت و قراردادهای جدیدی با دول بسته شد .

بودجه سال ۱۳۱۵ با استثناء عایداتی که بابت حق الامتیاز نفت وصول و بحساب ذخیره مملکت منظور میشود عبارت از یک میلیارد و شانزده هزار و هفتصد و چهل (۱۶۷۴۰.۰۰۰) ریال بوده که بسهولت وصول و بمصرف رسیده است. کسانی که اوضاع اسفانگیز قبل از کودتا را بخاطر دارند و میدانند دولت از عهده مخارج روزانه خود بر نیامد و حقوق مستخدمین ماهها بتعویق می افتاد و گاهی با آنها کتاب شاهنامه یا آجر می دادند حق دارند تعجب کنند که گذشته از عوارض بلدی که صرف آبادی و زیبائی شهرها (بامراعات اصول حفظ الصحه) میشود ، کشیدن خط آهن در سرتاسر مملکت ، تجهیزات لشکری ، خرید کشتی ها ، تسطیح طرق ، ایجاد کارخانجات ، تاسیس مؤسسات کشوری و لشکری بعمل آمد و همچنین در آخرین روز ماه حقوق کلیه مستخدمین پرداخته میشد و بلکه تعداد و حقوق آنها هم بهمیچوجه قابل مقایسه با سابق نبود .

در خاتمه این چند سطر از مجله سودمند بانک ملی راجع به بودجه سال ۱۳۱۶ نقل میشود :

« بودجه سال ۱۳۱۶ کشور که از حیث درآمد به ۲۹۱۱.۰۰۰ ریال و هزینه به ۳۷۷.۳۷۸.۱۶۲ ریال بالغ میگردد ، نسبت به بودجه سال قبل ۲۵ میلیون ریال افزایش یافته است . وقتی مشاهده میشود که بودجه درآمد کشور در ظرف یک سال صدی بیست و پنج ترقی کرده است در نظر بدوی تصور میگردد که این اضافه در اثر وضع مالیاتهای تازه یا ازدیاد نرخ مالیاتهای سابق حاصل گشته است در صورتیکه این اضافه نماینده تناسبی است که برای افزایش فعالیت اقتصادی کشور در سال ۱۳۱۶ نسبت به سال قبل پیش بینی شده است .

« از اینجاست که پیش بینی عواید مالیات بر درآمد از ۱۰۰ میلیون در سال ۱۳۱۵ به ۱۳۰ میلیون در سال ۱۳۱۶ و مالیات ۳۰ درصد از ۴۵ میلیون به ۵۰ میلیون و مالیات بنزین و نفت از ۵۵ میلیون به ۷۰ میلیون - حقوق گمر کی از ۳۰۰

میلیون به ۳۹۲ میلیون - انحصارات از ۲۳۹ میلیون به ۲۸۴ میلیون - خالصجات و معادن و شیلات داخلی از ۲۸ میلیون به ۴۱ میلیون و درآمد مؤسسات صنعتی دولت از ۲۱ میلیون به ۷۴ میلیون ریال ازدیاد یافته است .

مخصوصاً امر دیگری که صحت پیش‌بینی افزایش درآمدهای مالیاتی را در سال ۱۳۱۶ در اثر ترقی امور کشور تأیید مینماید آن است که دولت تقریباً کلیه ازدیاد عواید را بمصرف کارهای ساختمانی و مؤسسات اقتصادی و امور عام‌المنفعه اختصاص داده است .

در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۰۸ شمسى اجازة تأسيس وزارت

وزارت اقتصاد ملی طرق و شوارع، وزارت اقتصاد ملی بجای وزارت فواید عامه و انقسام آن

تصویب شد. ماده سوم آن قانون بدین مضمون است:

«وظایف وزارت اقتصاد ملی بطور کلی فراهم آوردن موجبات تکثیر قوه مولد ثروت عمومی و بکار انداختن منابع ثروت مملکتی از قبیل شیلات و معادن و جنگلها و ترویج فلاحت و مخصوصاً ترقی محصولات فلاحتی قابل صدور و تطبیق اصول فلاحتی با اصول علمی جدید و تکمیل وسایل آبیاری و آباد کردن اراضی بایره و توجه مخصوص به بهبود نژاد و تربیت و تکثیر حیوانات اهلی و تهیه موجبات مبارزه با آفات حیوانی و نباتی و فراهم آوردن موجبات ترقی و توسعه تجارت مملکت از نقطه نظر توسعه صادرات مملکت برای رفع حوائج داخلی و اصلاح مواد صادراتی مملکت بطوریکه مطلوب بازارهای خارجه باشد .»

از همین ماده معلوم میشود که چه وظایف عمده به وزارت اقتصاد ملی محول

گردید و چه قدمهای بزرگی برای پیشرفت اقتصادیات مملکت برداشته شد - مسائل اقتصادی روز بروز کسب اهمیت نمود و توجه دولت بترقی صنعت ، فلاحت و تجارت موجب شد که در ۱۶ خرداد ۱۳۱۰ وزارت اقتصاد ملی به سه اداره مستقل تقسیم گردید اداره کل تجارت، اداره کل فلاحت و اداره کل صناعت و ادارات مزبور در تحت نظارت عالی ریاست وزراء درآمد هریک از آنها دارای رئیس مستقلی که بسمت معاونت وزارت در مجلس و هیئت وزراء حق حضور و شرکت در مذاکرات را دارد

اینک بشرح پیشرفت هر يك از این رشته‌های مختلف می‌پردازیم :

تجارت

چنانکه در فوق اشاره شد اولین قدم بزرگی که در راه پیشرفت تجارت ایران برداشته شد وضع قانون تعرفه گمر کی جدید

است که در سنه ۱۳۰۷ بتصویب مجلس رسید و دولت توانست در پیشرفت صنایع داخلی و زیاد کردن صادرات و تقلیل واردات اقدامات لازمی نماید . در ۱۷ تیر ۱۳۰۹ قانون متقابل در روابط تجارتنی با ممالکی که دولت ایران عهد نامه تجارتنی ندارد وضع شد بحران اقتصادی دنیا که موجب تنزل قیمت اجناس گردید و تقریباً در کلیه ممالک عالم اثراتی بخشید موجب شد که دولت ایران برای جلوگیری از عدم توازن تجارت خارجی و تنزل پول رایج مملکت در مقابل اسعار خارجی، قانون واگذاری انحصار تجارت خارجی را بدولت در اسفند ۱۳۰۹ وضع نماید . متمم این قانون در بیستم همان ماه بتصویب رسید .

بموجب این قانون حق وارد و صادر کردن کلیه محصولات طبیعی و صنعتی و تعیین موقتی و یارائمی میزان واردات و صادرات مزبور به دولت واگذار گردید طبق ماده یازدهم متمم آن قانون دولت مکلف گردید موجبات مرغوبی هر يك از محصولات صادراتی مملکت را تهیه کرده و معین نماید که بد چه طرز و ترتیب باید تهیه شود و پس از انجام مقدمات مزبوره و اعلام آن دولت مجاز خواهد بود از صدور محصولات که مطابق نمونه و شرایط معینه نبوده و بواسطه عدم مرغوبیت سکنه بحسن شهرت صادرات مملکت وارد مینماید جلوگیری کند .

از این قانون بخوبی مفهوم میشود که دولت در نظر گرفت از يك طرف رهبر تولید کنندگان شده و طرز و ترتیب تهیه محصولات را به آنها یاد دهد تا در بازار خارجه به سهولت بفروش رسد و از طرفی موازنه تجارتنی را محفوظ دارد و در این خصوص ماده دوم متمم آن مصرح است که وارد کردن هر نوع محصولات طبیعی و یا صنعتی خارجه بایران مشروط بشرط حتمی صادر نمودن محصولات طبیعی یا صنعتی ایران است در حدود قیمت صادرات .

از این قاعده کلی بعضی اجناس مستثنی است مثلاً اجناسیکه دولت برای

احتیاجات خود وارد مینماید یا اجناسیکه از خاک ایران بطور ترانزیت عبور مینماید و ماشین آلاتیکه برای رفع حوائج مهمه مملکت از محصولات و مصنوعات خارجی وارد میشود بشرط اجازه مخصوص دولت .

ذات ملوکانه در هر مورد کلیه صنعتگران ، تجار و مخصوصاً تولید کنندگان را در رواج کالای وطن تشویق فرموده و اندر زهای شاهانه نموده اند چنانکه در ۱۴ خرداد ۱۳۱۳ نمایشگاه امتعه آذربایجان را که از کلیه محصولات و مصنوعات آن حدود تشکیل شده بود افتتاح فرموده با این بیانات خسروانه آذربایجانیان را سرافراز و تشویق فرمودند :

« خوشوقتیم که در تبریز در تاسیس نمایشگاه آنهم بدین خوبی پیشقدم شده برای معرفی کردن صنایع و مواد خام خود قدم برداشته و باین وسیله تجارت خود را ترویج میدهد » همچنین در ۲۲ مهر همان سال اعلیحضرت همایونی بمحل نمایشگاه محصولات و مصنوعات خراسان تشریف فرما شده اظهار فرمودند : « این قبیل نمایشگاهها که مخصوص نشان دادن امتعه و محصولات ایالتی است باید منافع آن مورد نظر عموم تجار باشد و آقایان این نظر را نداشته باشند که چند روزی نمایشگاه را ادامه داده بعد منحل نمایند بلکه وسایل نگاهداری آن را فراهم آورند زیرا این مؤسسات موجب توسعه و ترویج تجارت مملکت خواهد بود مصنوعات را رواج و توسعه میدهد محصولات را بهبودی بخشد و بالاخره بسیاری از مصنوع و محصول گمنام در این نمایشگاه معرفی و ترویج میگردد » .

در بیستم آبان ۱۳۱۳ شاهنشاه ایران نمایشگاه دائمی کالای ایران را در طهران افتتاح فرمودند و در ضمن بیانات خسروانه فرمودند : « این اندازه که در اینجادهیده میشود میتوان گفت خوب است ولی خوبی آن بسته باین است که روز بروز بهتر شود این نمایشگاه باید طوری باشد که سال بعد یکی از این اشیاء در اینجا نباشد بلکه چیزهای تازه تر و بهتری بیاورند ، دقت کنند اجناسی که ممکن است فاسد شود زود بزود عوض کنند امیدواری کامل هست که باین وسیله هم صناعت ، هم فلاح و هم تجارت همه در مملکت ترقی کند ، رویهمرفته این نمایشگاه خوب بود کارکنان

اینجا باید تشویق شوند و همچنین کسانی که در اینجا شرکت کرده‌اند از آنها رضایت داریم و مخصوصاً همه کارکنان و شرکت کنندگان علاقه و رضایت ما را ابلاغ کنید خیلی از آنها ممنونم از چیزهایی که امروز دیدم خیلی راضی هستم.» معلوم است که اینگونه بیانات خسروانه و عاقلانه‌ای که شاهنشاه ما به پیشرفت تجارت صنعت و فلاح ابراز فرمودند چه تأثیری در میان خاص و عام و مخصوصاً بین صنعتگران، تجار و زارعین می‌بخشد.

تأسیس شرکتها تأسیس شرکتهای تجارتي، صنعتی و فلاحی در این عصر نهایت قابل ملاحظه است سرمایه‌داران ایران بخوبی دریافته‌اند که در تأسیس شرکتها بهتر می‌توانند بمقصد خویش نائل آیند خصوصاً که دولت وقت از همه حیث آنرا تشویق و ترغیب مینماید که بلکه در بعضی از شرکتها سهم بوده و بطور مستقیم (بوسیله وزارت دارائی) یا غیر مستقیم (بتوسط بانکها یا مؤسسات دیگر) در آنها اشتراک دارد. مهمترین قدمهایی که در سنوات اخیر برای پیشرفت تجارت و تأسیس شرکتها برداشته شد یکی وضع قانون ثبت شرکتها در ۱۳۱۰ و دیگر قانون جدید تجارت است که در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۱۱ تصویب گردید. ورودیا صدور بعضی از کالاها انحصاری دولت است و صورت آن از اینقرار است:

قماش، ابریشم، قند و شکر و کبریت، نوغان، جوراب ابریشمی، مشروبات الکلی، کنسرو غذایی، چرم برقی، کیف و کفش از حیث ورود - پنبه، کتف، برنج، پوست نمک‌زده و نمک‌نزده گوسفند و بز، زعفران، آبقوزه، پشم از حیث صدور. ولی باید دانست که بیشتر شرکتها از سرمایه‌های شخصی تشکیل شده چنانکه از ۳۷۷ شرکت ثبت شده در طهران تا پایان سال ۱۳۱۴ فقط دوازده شرکت دولتی بوده است. اما سرمایه شرکتهای خارجی که طبق قانون ثبت شرکتها در طهران ثبت شده و تعداد آنها در آخر ۱۳۱۴ بالغ بر ۸۴ شرکت بوده به بیست و دومیلیون لیره انگلیسی تخمین میشود گذشته از این، عده‌ای شرکتها ب سرمایه‌های خارجی تشکیل شده و بنام شرکت‌های ایرانی به ثبت رسیده و هم چنین عده‌ای از تجار خارجی

بدون اینکه تشکیل شرکتی در ایران دهند سرمایه خود را بکار انداخته مشغول امور تجارتي هستند .

تعداد شرکتهای ایرانی که از سنه ۱۳۱۰ الی ۱۳۱۴ در تمام ایران تأسیس گردیده با سرمایه‌های آنها از قرار ذیل است :

شرکتهائی که در تهران تأسیس شده با سرمایه‌های آن^۱

سال	عده	سرمایه	مليون ريال
۱۳۱۰	۶۳	۱۱۶۷۹	» »
۱۳۱۱	۱۵۰	۱۵۴۷۳	» »
۱۳۱۲	۲۶۷	۲۳۸۷۲	» »
۱۳۱۳	۳۲۲	۲۸۹۷۸	» »
۱۳۱۴	۳۷۷	۵۷۰۷۲	» »

جمع کلیه شرکتهائی که تأسیس شده

عده	سرمایه میلیون ریال
۹۳	۱۴۳۰
۳۲۶	۲۳۱۷۲
۶۴۱	۳۵۳۷۷
۷۴۸	۴۶۷۷۴
۸۶۱	۸۴۴۷۹

شرکتهائی که در ولایات تأسیس شد

سال	عده	سرمایه میلیون ریال
۱۳۱۰	۳۰	۲۶۷
۱۳۱۱	۱۷۶	۷۶۷۹
۱۳۱۲	۳۷۴	۱۲۵۰۵
۱۳۱۳	۴۲۶	۱۷۷۷۵
۱۳۱۴	۴۸۴	۲۷۴۷۶

اما تقسیم بندی شرکتها از نقطه نظر اقتصادی بطوریکه در صفحه بعد

نگاشته شد :

۱ - از مجلات بانک ملی شماره‌های ۱۰۷۹ آذر و اسفند ۱۳۱۰ اقتباس شده و هر کس مایل به اطلاعات مشروح و مفصل است بدان مجلات نفیس و ضمیمه آن مراجعه کند .

سرمایه بریال	۵۵۵	
۴۷۵۰۹۸۲۱۵۰۸۵	۵۵۵	شرکتهای تجارتي
۲۲۷۷۳۳۳۸۱۵۰۹۵	۲۶۲	شرکتهای صنعتی
۱۲۹۱۱۰۰۰۰	۲۲	شرکتهای باربری
۱۱۵۸۴۰۳۶۰	۹	شرکتهای بانك و بیمه
۱۳۳۳۰۰۰۰	۱۳	شرکتهای فلاحتی
۸۴۴۹۱۳۲۹۱۲۸۰	۸۶۱	جمع

باید دانست که بانك ملی که اکنون دارای سیصد میلیون ریال سرمایه است و بانك پهلوی با سرمایه ۱۲۵۷۶۷۰۰۰ ریال در شرکتهای فوق محسوب نشده است. اطلاعات مذکور که از مجلات بانك ملی اقتباس شده فقط راجع بشرکتهایی است که تا آخر سال ۱۳۱۴ در ایران تشکیل شده است و از همین مختصر که از آن مقالات مفصل بدست آمده بخوبی معلوم میشود که بواسطه نعمت امنیت که در سرتاسر کشور حکمفرماست و توجهات ملوکانه به پیشرفت کلیه امور کشور چگونهای با کمال متانت سرمایههای خود را بکار انداخته با اقتصادیات کشور خویش خدمت مینمایند.

یکی از آرزوهای دیرینه ملت ایران تأسیس بانك ملی بود و

بانك ملی

در سال ۱۳۲۴ قمری در دوره اول مجلس شورای ملی این

مسئله مطرح گردید و مقرر گشت که يك بانك ملی تأسیس شود و دولت در صورت احتیاج از آن بانك استقراض نماید. عموم ملت با آن فکر همراهی نموده و گذشته از یکصد نفر از مؤسسين بانك که بنا بود هر کدام از پنج الی پنج هزار تومان سرمایه بدهند اعیان و تجار مساعدتها کردند و بزودی کار بانك بالا گرفت و در اساسنامه آن خیالات خوشی اظهار داشتند از قبیل تمرکز عایدات دولت در بانك و واگذاری امتیاز نشر اسکناس پس از انقضاء مدت امتیاز بانك شاهنشاهی، ولی باتمام فداکاری ملت از کوچک و بزرگ متأسفانه آن مقاصد نقش بر آب شد و کارشکنیهای بیگانگان

موجب برجیدن آن بساط عالی گردید .

چون دوره ضعف سپری و عظمت ایران تجدید گشت آرزوی ملت ایران بر آورده شد و در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۶ شمسی قانون تأسیس بانک ملی برای پیشرفت امر تجارت و فلاح و زراعت و صناعت بتصویب مجلس رسید در ۱۷ شهریور ۱۳۰۷ مؤسسه مذکور در ظل توجهات شاهنشاه ایران تأسیس گشت .



« بانک ملی ایران »

بانک ملی ایران شرکتی است سهامی و سرمایه اولیه آن بالغ بر بیست میلیون ریال بوده که به بیست هزار سهم یکصدتومانی منقسم گردید و دولت تعهد پرداخت کلیه سهام را نمود. سرمایه بانک در سال ۱۳۱۴ از بیست میلیون ریال به سیصد میلیون ریال ترقی یافت و بواسطه تمرکز عایدات دولت در آن مؤسسه و اعتماد اهالی ، کار بانک نهایت رونق گرفته و در چهل نقطه مختلف ایران دارای شعبه است. در تعقیب قانون ۶ خرداد ۱۳۰۹ بانک شاهنشاهی از حق صدور اسکناس که منحصر از طرف دولت با او گذار شده بود صرف نظر نمود و بالنتیجه این امتیاز بانک ملی واگذار شد. و اول فروردین ۱۳۱۱ اسکناسهای جدید منتشر گشت .

در این قلیل مدت بانک ملی ایران با رعایت اصول بانکداری خدمات مهمی بتجارت ، صنعت و فلاح و زراعت ایران نموده و مسئله قابل توجه اینست که تأسیس بانک

ملی ایران عصادف بابحران عالمگیر و کساد بازارهای تجاری ، تنزل نقود کشور- های مختلف بوده و با این احوال نه فقط بانک مزبور وظایف خود را بخوبی انجام داده بلکه کمکهای مؤثری با اقتصادیات مملکت ما کرده است . بانک ملی دارای مجله ماهانه مفیدی است که در آن بحث از مسائل مختلفه اقتصادی می شود .

فلاحت

فلاحت نه تنها از قدیم الایام طرف توجه ایرانیان بوده بلکه قرنهای شغل مقدس و يك گونه عبادت محسوب میشده است . در قرن اخیر اقدامی برای پیشرفت آن طبق اصول علمی و فنی بعمل نیامده بود ولی پس از نهضت اخیر امور فلاحتی جلب توجه نمود و مخصوصاً در نظر گرفته شد برای پیشرفت آن اصول علمی اتخاذ شود و برای این مقصود از یکطرف مؤسسات علمی جهت دفع آفات حیوانی و نباتی و تعلیم طرز جدید فلاحت ، تشکیل گردید و از طرف دیگر استعمال ماشینهای فلاحتی تشویق شد و حتی برای امور مربوط بفلاحت اداره مخصوصی ایجاد گشت . از اینها گذشته اقدامات دولت برای موازنه صادرات و واردات و تشویق طبقات مختلفه بمسائل فلاحتی بوسیله نمایشگاههای کالای میهن ، ایجاد شرکتهای فلاحتی ، مساعدت بانک فلاحتی که عنقریب به آن اشاره خواهد شد و احتیاج بعضی از کارخانههای داخلی بمحصولات حیوانی و نباتی ، نتایج حسنه در امور فلاحتی بخشیده است عطف توجه دولت بچایکاری و ایجاد مؤسسه در لاهیجان و استخدام متخصصین چینی برای این منظور همچنین تشویق کشت پنبه و چغندر و حفظ جنگلها ، ایجاد مؤسسات فلاحتی در نقاط مختلفه از قبیل شاه آباد ، لرستان . سواحل بحر خزر ، آذربایجان ، بنی طرف و غیره از صفحات درخشان تاریخ عصر حاضر است و ناگفته نماند که در کرج دانشکده فلاحتی مهمی تأسیس شده که دارای آزمایشگاههایی است و هر سال عده ای از آن خارج شده بخدمت در امور فلاحتی میپردازند . اداره فلاحت ، سالنامه آمار فلاحتی را هر سال منتشر مینماید و دانشکده کرج دارای مجله ماهانه است .

صنایع و ایجاد کارخانه‌ها

کلمه صنعت در زبان فارسی دارای دو معنی اصطلاحی است یکی معنی فن یا هنر است مانند صنعت نقاشی ، موسیقی و امثال آنها، معنی دیگر آن عملیاتی است مربوط بتبدیل

مواد خام مانند صنعت نساجی ، قند سازی و غیره .

انجام این قبیل عملیات یادستی است و یا بوسیله ماشین و تأسیس کارخانجات هم برای همین منظور است - جای شك نیست که هنر و صنایع دستی در قرون مختلفه در ایران طرف توجه بوده و شاهکارهای ایرانیان در این خصوص خیره کننده انظار است و در این دوره بواسطه ایجاد هنرستانها نهایت باین امر توجه شده و میشود ولی آنچه مخصوص این عصر است و نظیر آنرا در اعصار سابق کمتر توان یافت تولید محصولات صنعتی بوسیله ماشین و ایجاد کارخانه‌های سنگین برای این منظور است. این صنعت در دو قرن اخیر در اروپا و آمریکا نهایت ترقی را کرده و یکی از علل پیشرفت آنهاست که مواد خام را بقیمت ارزان تبدیل کرده بازارهای عالم را در دست گرفته اند مناسفانه در يك قرن و نیم اخیر که پیشرفت صنایع و ایجاد کارخانجات در اروپا دیده را خیره میکرد زمامداران ما توجهی باین مسائل نداشته اند و چون معتبرین ایرانی متوجه این امر گشته و خواستند کارخانه‌هایی ایجاد کنند مصادف با کارشکنی بیگانگان گشتند منجمله میرزا علی‌خان امین‌الدوله در حدود ۱۳۱۷ قمری کارخانه قندسازی در کهریزك (جنوب طهران) تأسیس نمود و قند ممتازی بعمل آمد ولی طولی نکشید که در اثر رقابت بیگانگان آن کارخانه از کار افتاد و جدیت مرحوم امین‌الدوله بی نتیجه ماند . همچنین است اوضاع بعضی از کارخانه‌هایی که در آن اوقات تأسیس شد و در اثر بی‌تجربگی مؤسسين و عدم مساعدت دولت و رقابت بیگانگان بسته شد - پس باید گفت که فقط در این عصر است که ایران توانست دارای کارخانه‌های بالنسبه مهمی گردد . محدود کردن واردات و وضع قوانین برای پیشرفت امور صناعت ، مساعدت دولت با مؤسسين کارخانه‌ها موجب شد که در اندك مدتی چندین کارخانه در اطراف کشور برپا شود - از همه مهمتر آنکه دولت مستقیماً چند کارخانه تأسیس نمود تا هم که یکی با اقتصادیات

مملکت شده باشد وهم سرمشق افراد گردد . بالنتیجه در تعقیب تشویق دولت و متوجه شدن افراد باهمیت صناعت تا پایان سال ۱۳۱۴ - ۲۶۲ شرکت صنعتی تأسیس گردید .

کارخانه‌هایی که از طرف دولت تشکیل شده از اینقرار است :

- | | | |
|--|-------------|-----------|
| ۱ - کارخانه قندسازی کهریزک | تاریخ تأسیس | آبان ۱۳۱۱ |
| ۲ - » » کرج | » » | آذر ۱۳۱۱ |
| ۳ - » » شاهی | » » | مهر ۱۳۱۱ |
| ۴ - » » ورامین | » » | آبان ۱۳۱۳ |
| ۵ - » » مرودشت | » » | مهر ۱۳۱۴ |
| ۶ - » » شاه‌آباد | » » | مهر ۱۳۱۶ |
| ۷ - » » آبکوه (نزدیک مشهد) | » » | آبان ۱۳۱۵ |
| ۸ - » » میان‌دوآب (آذربایجان) | » » | » ۱۳۱۵ |
| ۹ - کارخانه سیمانسازی (نزدیک حضرت‌عبدالعظیم) | » » | » ۱۳۱۲ |
| ۱۰ - » کرزت (در شیرگاه مازند) | » » | » ۱۳۱۲ |
| ۱۱ - » گودن (در طهران) | » » | » ۱۳۱۲ |
| ۱۲ - اشباع‌چوب | » | » ۱۳۱۲ |
| ۱۳ - چای سازی در لاهیجان | » | » ۱۳۱۱ |
| ۱۴ - کارخانه حریربافی در چالوس | » | » ۱۳۱۳ |
| ۱۵ - چیت سازی در بهشهر | » | » ۱۳۱۴ |

اما تعداد شرکت‌های صنعتی و کارخانه‌های شخصی که در اطراف ولایات تا آخر سال ۱۳۱۴ برپا گردیده از این قرار است :

تعداد	نوع کارخانه
۱۴	۱ - کارخانه نخ‌ریسی (پینه)
۵	۲ - ریسندگی و بافندگی نخی

تعداد	نوع کارخانه
۱۱	۳- کارخانه نخ خیاطی
۶	۴- کبریت سازی
۱۱	۵- نجاری و تخته بری
۱	۶- هیدروفیل سازی
۱۳	۷- توتون و سیگارت
۳	۸- واکس سازی
۶	۹- روغن کشی
۳	۱۰- قوطی و حلبی سازی
۱	۱۱- بندپوئین و قیطان
۷	۱۲- صابون سازی
۱۰	۱۳- کش بافی و جوراب بافی
۷	۱۴- چرم سازی
۱۵	۱۵- آرهما کارونی
۱	۱۶- کتسه بافی
۱	۱۷- لاستیک سازی
۱	۱۸- عطر سازی
۱	۱۹- تخت خواب سازی
۲	۲۰- ورشو و نیکل سازی
۳	۲۱- کفش سازی

برای تربیت یک عده از صنعتگران قابل در تحت نظر اداره کل صناعت مدارس مختلفی تأسیس گردیده که از آن جمله است مدرسه رنگرزی در طهران ، مدرسه صنایع قدیمه (مینیاتور ، تذهیب ، کاشی سازی ، زربافی و غیره) و مدرسه صنایع جدیده (موزائیک ، نقاشی ، حجاری و غیره) هنرستان نسوان (در طهران) هنرستان تبریز و شیراز .

بانك فلاحتی و صنعتی

برای پیشرفت امور فلاحتی و مساعدت با صاحبان املاک و توسعه عملیات آنها در بهم شهریور ۱۳۰۹ قانون اجازه تأسیس بانك فلاحتی بتصویب رسید و طبق آن وزارت دازائی مجاز گردید که هر سال مبلغی که کمتر از پانصد هزار تومان نباشد برای تشکیل بانك فلاحتی ببانك ملی بپردازد و باین سرمایه شعبه مخصوصی در بانك ملی برای قرض دادن بارباب فلاحت تأسیس شد. مدتی بانك ملی اینکار را انجام میداد و چون هر سال بواسطه ایجاد کارخانههای صنعتی و توسعه عملیات فلاحتی اهمیت بانك مستقل فلاحتی و صنعتی بیشتر محسوس میگردد در ۲۱ خرداد ۱۳۱۲ اجازه تأسیس بانك فلاحتی و صنعتی مستقل با سرمایه بیست میلیون ریال بتصویب مجلس رسید و در ۱۷ تیر همان سال اعلیحضرت همایونی بانك مذکور را افتتاح کرد و در حضور ملوکانه اولین سنگ بنا گذاشته شد و هم در آن سال مقرراتی جهت اعطاء اعتبارات فلاحتی و خرید ماشین آلات و کمک به مؤسسات صنعتی پیش بینی شد و در شهریور ۱۳۱۳ قانون تشکیلات بانك فلاحتی و صنعتی وضع شد و از آن تاریخ بانك بتأسیس شرکت های تولید کننده گان پرداخت و در بسیاری از شرکتها مانند شرکت تولید کنندگان چای در لاهیجان، لاکان، چرم سازی خراسان، شرکت سهامی توتون شرکت خلر شیراز، میکده، نوغان ایران، شرکت فلاحتی خوزستان، صادرات نمک و غیره مشارکت نموده، همچنین در شرکت هاییکه جهت معاملات تجاری با ممالک خارجه تأسیس یافته (از قبیل شرکت سهامی مرکزی و پنبه و پشم و پوست، واردات قند و شکر، صادرات برنج، ابریشم، قماش) و شرکت های تجاری (شرکت سهامی تجارتی خراسان، حمل و نقل خراسان، آتقوزه، شرکت سهامی فارس و بنادر، کالا، شرکت ماشینهای فلاحتی) شرکت های کمک و مساعدت به برزگران (شرکت سهامی محصولات فلاحتی طهران، شرکت برای کمک بدعاقین مرودشت، شرکت فلاحتی سیستان) و غیره مشارکت کرده است.

از همین چند سطر، بخوبی معلوم میشود که بانك فلاحتی و صنعتی خدمات

مهمی باقتصادیات کشور کرده و گذشته از مشارکت در شرکتهای بواسطه دادن قرضه‌ها باعث پیشرفت صناعت و فلاحت گردیده است.

بانک مذکور شرکتی است تجاری و چنانکه در فوق اشاره شد سرمایه سهامی آن بالغ بر دو بیست میلیون ریال بوده و در قانون بودجه ۱۳۱۴ مبلغ ده میلیون ریال ب سرمایه بانک افزوده گردید و طبق قوانین و مقررات دیگر مساعدت های قابل توجهی پیش بینی شده که برای اختصار از شرح آن در میگذریم.

این بانک که سرمایه آن اکنون بالغ بر دوازده میلیون و

بانک پهلوی

پانصد و هفتاد و شش هزار ریال است جزء تشکیلات وزارت

جنگ است و تأسیس آن هم برای رفع حوائج داخلی وزارت مذکور میباشد و از این سبب نمیتوان آنرا شرکت تجاری دانست معذک در بعضی از شرکتها سهام و شریک است.

برای خدمت با افراد که در هنگام تنگدستی محتاج بقرضه

مؤسسه رهنی

میشوند در تاریخ دهم آبان ۱۳۰۵ شمسی قانون اجازه

تأسیس مؤسسه رهنی از محل وجوه تقاعد وضع گردید. این مؤسسه که یکی از شعب بانک ملی است در مقابل حق الحفاظه مختصری (صدی نه در سال) که از اجناس منقول قابل فروش دریافت می‌دارد حاجت و امخواهان را تا حدود چهار صد تومان برای هر و امخواهی بر آورده آن‌ها را از پرداخت سود بصرافان بی‌نیازی سازد.

در مهر ماه ۱۳۱۶ بواسطه پیشرفتی که در اوضاع صنعتی و

تأسیس دو وزارتخانه جدید

تجاری کشور در این چند سال حاصل گردیده حسب الامر

اعلیحضرت ادارات تجارت و صناعت تبدیل بوزارتخانه‌های

تجارت و صناعت گردید.

یکی از مهمترین منابع ثروت ایران معادن نفت است - در

شرکت سابق نفت انگلیس و ایران

تاریخ ۱۹۰۱ میلادی که مطابق با ۱۳۱۹ قمری است دولت

وقت امتیاز معادن نفت ایران را (بغیر از آذربایجان، گرگان

۱- برای اطلاعات کافی رجوع شود به گزارش سالانها بانک فلاحی و صنعتی بعضی از اطلاعات متن مأخوذ از گزارش سال ۱۳۱۳ آن بانک است.

مازندران و خراسان) به ویلیام داری و واگذار کرد و بتدریج کمپانی نفت انگلیس و ایران تشکیل گشت .

بموجب این امتیاز بیش از سی و سه هزار فرسنگ مربع (۵۰۰ هزار میل مربع) از اراضی نفت خیز ایران در مقابل بیست هزار لیره نقد و بیست هزار لیره انگلیسی سهام و شانزده درصد منافع خالص که کمپانی متعهد شد بایران بپردازد به بیگانگان واگذار گردید .

چون دوره نهضت ایران فرارسید دولت بیدار کنونی روان داشت که حقوق ایرانیان بدینگونه تزییع گردد لذا در سنه ۱۳۱۱ شمسی الغاء قرار داد مذکور را اعلام داشت و پس از مذاکرات در هفتم خرداد ۱۳۱۲ قرارداد جدیدی بسته شد که بعضی از مطالب آن از این قرار است :

اولا حدود عملیات، کمپانی مکلف شد که تا تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹۱۸ میلادی در حوزه معین یک یا چند قطعه زمین را که مجموع سطح آن نباید از صد هزار میل تجاوز نماید انتخاب کرده و بدولت ایران اطلاع دهد و پس از آن تاریخ، دیگر حق نفحص و استخراج نفت جز در قطعه یا قطعاتیکه انتخاب کرده و اطلاع داده است ندارد دیگر آنکه حق لوله کشی کمپانی غیر انحصاری است . اما کن مقدسه و ابنیه تاریخی و محل هائی که جنبه تاریخی دارد و همچنین توابع آنها تا دو بیست متر مسافت بکمپانی واگذار نخواهد شد. بعضی عملیات کمپانی از قبیل توسعه ارتباط تلفونی ، تلگرافی و غیره بدون تحصیل اجازه از دولت ممکن نخواهد بود . اما مبالغی که در مقابل این امتیاز کمپانی متعهد بپرداخت آن گردید از قرار ذیل است :

حل الامتیاز سالیانه از قرار چهار شلینگ برای هر تن نفت و پرداخت مبلغی معادل با ۲۰ درصد آنچه اضافه بر ۶۷۱۲۵ لیره بصاحبان سهام عادی کمپانی پرداخته میشود و در هر حال مجموع حق الامتیاز و مبلغ بیست درصد نباید سالیانه از هفتصد و پنجاه هزار لیره استرلینگ کمتر باشد . همچنین کمپانی متعهد شد که در موقع انقضاء مدت امتیاز و در صورت ترك آن بیست درصد از تقاضا بین مبالغ کل ذخائر موجوده و مبالغ ذخائری که در ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ میلادی داشته و همچنین

بیست درصد از تفاضل بین مبالغ موجودی که از طرف کمپانی نفت انگلیس و ایران در تاریخ انقضاء بحساب منقول میشود و موجودیهائی که در ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ از طرف کمپانی مزبور بحساب منقول گردیده کارسازی دارد مقرراتی برای رسیدگی بمحاسبات پیش بینی شده است .

کمپانی برای مدت سی سال از پرداخت مالیات معاف است ولی در مقابل پرداخت وجهی رامتقبل شده که در پانزده سال اول نباید از دو بیست و پنج هزار لیره و در پانزده سال ثانی از سیصد هزار لیره استرلینگ کمتر باشد. راجع به سی سال دوم که منتهی به سنه ۱۹۹۱ میلادی میشود قبل از سنه ۱۹۶۳ طرفین توافق نظر خواهند نمود. دولت حق تفتیش عملیات فنی کمپانی را دارد و میتواند يك نفر نماینده معین کرده اطلاعات لازمه را تحصیل و در جلسات هیئت مدیره و کمیته های آن وجلسات مجمع عمومی حضور بهم رسانند . کمپانی مبلغ دوهزار لیره استرلینگ بابت حقوق و سایر مخارج نمایندگ مزبور سالیانه بدولت ایران خواهد داد . کمپانی صنعتگران و مستخدمین فنی و تجاری خود را باندازه ای که اشخاص ذیصلاح و باتجربه در ایران یافت میشود از اتباع ایران انتخاب خواهد کرد و مستخدمین غیر فنی کمپانی منحصرأ از اتباع ایران خواهند بود کمپانی سالیانه مبلغ ده هزار لیره استرلینگ برای اینکه اتباع ایران در انگلستان علوم و فنون مربوط بصناعت نفت را فرا گیرند تخصیص خواهد داد . مقررات مخصوصی راجع بفروش نفت لامپ، بنزین، مازوت برای احتیاجات داخلی ایران وضع شده است - درموقع ختم امتیاز تمام دارائی کمپانی در ایران بطور سالم وبدون هیچ مخارج وقیدی متعلق بدولت ایران میگردد - هرگونه اختلاف بین دولت ایران و کمپانی بطریق حکمیت قطع وفصل خواهد شد . همچنین برای تصفیه کلی تمام دعاوی گذشته دولت ایران از کمپانی اقداماتی شده که از آنجمله است پرداخت يك میلیون لیره استرلینگ بدولت ایران - انقضاء مدت امتیاز ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ میلادی است و کمپانی در آخر هر سال مسیحی حق دارد که این امتیاز را لغو نماید مشروط بر اینکه دوسال قبل از آن دولت را از نیت خود کتباً مطلع ساخته باشد .

درخاتمه متذکر میشویم که سرمایه شرکت سابق نفت انگلیس و ایران در آخر سال ۱۹۳۵ بالغ به ۱۶۱۳۱۲۵۲۴ لیره انگلیسی و ذخیره آن ۷۶۶۵۶۲۹ لیره بوده است^۱.

در سال ۱۳۱۵ شمسی امتیاز استخراج نفت قسمتی از شرق و شمال شرق ایران برای مدت شصت سال بشرکت امریکائی (شرکت عمومی دولاوار) و شرکت های تابعه آن

شرکت عمومی دولاوار

واگذار گشت. پرتکل امتیازنامه که درنهم ژانویه ۱۹۳۷ (۱۹ دی ۱۳۱۵) تنظیم گردیده جزء لاینجرای قرارداد است و در نقشه منضم بقرارداد خطی ترسیم شده که حدود اراضی مورد آزمایش عملیات را معین می نماید. این خط از نقاط ذیل عبور میکند: بندر شاه، کردم حمله، دامغان، جندق، حوض میان تانک، به آباد، کاشت، فهرج و ابرافشان تا سرحد. لایحه اعطاء امتیاز در ۲۷ دی ۱۳۱۵ برای تصویب تقدیم مجلس گردید و در ۳۰ دی کمیسیونهای مجلس بشور و تصویب در دو ولایت از ولایات شرق و یا شمال شرقی واقع در حوزه ای که در نقشه مذکور است یک یا چند قطعه زمین بهر مساحت و وسعتی که میخواهد انتخاب نماید و مجموع مساحت انتخاب شده نباید از یکصد هزار میل مربع تجاوز کند و حوزه امتیاز عبارت از مساحت قطعه یا قطعاتی خواهد بود که بدین نحو انتخاب شده و دولت از آن اطلاع حاصل نموده است.

از جمله وجوهی که شرکت باید بدولت ایران تأدیه نماید یکی حق الامتیاز سالیانه است بمبلغ چهار شلینگ برای هر تن نفت، دیگر پرداخت مبلغی معادل با بیست درصد منافعی که بسهم عادی شرکت توزیع میشود پس از وضع پرداخت مبلغی معادل پنج درصد سرمایه که از طرف شرکت در ایران بکار افتاده و قبلاً بسهم

۱ - بموجب اقدامات مجلس شورایی ملی و پشتیبانی مردم ایران شرکت سابق نفت انگلیس و ایران در اسفند ۱۳۲۹ ملی اعلام گردید و در آغاز سال ۱۳۳۰ بوسیله دولت از شرکت سابق خلع بدگردید و بتدریج امور شرکت بدست متخصصین ایرانی واگذار شد و در سال ۱۳۳۲ برای استخراج و صدور نفت ایران، دولت ایران با کنسرسیوم وارد گفتگو گردید و بر طبق قرارداد مفصلی کنسرسیوم بکار استخراج و صدور آن مبادرت نموده است.



«اعلیحضرت رضا شاه در اوایل سلطنت»

عادی شرکت توزیع گردیده و نباید از سیصد هزار لیره تجاوز نماید. مجموع مبالغی که برای هر سال مسیحی از طرف شرکت تأدیه میشود هیچوقت از حدود ذیل کمتر نخواهد بود.

۱- پس از چهار سال و نه ماه از تاریخ تصویب تا پنج سال سالیانه سیصد هزار لیره.

۲- از نه سال و نه ماه از تاریخ تصویب سالیانه پانصد هزار لیره،

۳- از سیزده سال و نه ماه پس از تاریخ تصویب تا آخر مدت امتیاز نامه ششصد

هزار لیره.

تعهدات دیگری هم شده است که برای اختصار از شرح آن در میگذریم.

دولت ایران با شرایط خاصی در سال ۱۳۱۵ امتیاز لوله کشی

امتیاز لوله کشی نفت

غیر انحصاری نفت را به شرکت امریکائی لوله نفت ایران

برای مدت شصت سال از تاریخ تصویب قرارداد و گذار کرد و در انقضای مدت امتیاز

کلیه دارائی شرکت متعلق بایران خواهد گردید. شرکت در مدت ۳۰ سال از

پرداخت مالیات معاف و در عوض برای هر تن نفتی که حمل می نماید سه «پنس»

بدولت تأدیه خواهد نمود.

فصل پانزدهم

تسطیح طرق و شوارع و ایجاد راه آهن

جای شك نیست که یکی از وسایل مهم آبادی مملکت و پیشرفت تجارت و حتی استقرار امنیت در سرتاسر کشور ایجاد طرق و شوارع است و از این جهت از قدیم الایام پادشاهان بزرگی که در این کشور سلطنت داشته‌اند در تسطیح راهها ، ایجاد طرق و ساختن پلها کوشش زیاد نموده‌اند متأسفانه در قرون اخیر اقدام مهمی برای ایجاد راه نشده بلکه اکثر طریق که در زمان صفویه آباد بوده بواسطه اهمال زمامداران وقت خراب گردیده ، از اینجهت لطمه بزرگی بتجارت و حمل و نقل مالالتجاره در داخله کشور وارد آمد و گاه اتفاق میافتاد که هزارهانه نفوس از قحطی تلف میشدند در حالیکه در بعضی از نقاط دیگر ایران ارزاق خریدارنداشت و بواسطه نبودن راه یا گرانی کرایه حمل و نقل میسر نمیشد مجموع خطوط عرابه روایران قبل از کودتا از چهار هزار کیلومتر تجاوز نمیکرد و یک قسمت از این خطوط هم که طبیعی بوده هیچگونه مرمتی در آن نموده بودند . حمل مالالتجاره بوسیله حیوانات باری یا بتوسط عرابه بعمل میآمد مسافرین بوسیله حیوانات و گاهی با کالسکه، درشکه ، دلیجان و گاری پستی مسافرت مینمودند .

خطوط شوسه ایران عبارت از چند رشته بود که اغلب آنها بدست خارجیان اداره میشد . امتیاز راه شوسه رشت تا طهران و قزوین تا همدان و همچنین راه جلفا تا تبریز را روسها داشتند و راه طهران تا قم و قم تا سلطان آباد در دست برادران لنج انگلیسی بود . امتیاز راه شوسه با جگیران بمشهد رایک شرکت ایرانی داشت . غیر از این خطوط و راه خرمشهر تا اصفهان و بوشهر تا شیراز راه شوسه دیگری در ایران موجود نبود .

پس از کودتا نظر شاهنشاه معطوف باین مسئله مهم یعنی ایجاد طرق و شوارع و مرمت و تسطیح راهها گردید .

در آبان (عقرب) ۱۳۰۱ شمسی از طرف مقام وزارت جنگ بعموم حکام و مأمورین صفحه جنوب تلگرافی مخایره شد تا در تسطیح معابر و طرق اقدامات سریعی نمایند و سال بعد شروع بساختن و شوسه نمودن راههای مازندران گردید . در ۱۳۰۳ راههای صعب العبور آذربایجان تسطیح شد و در همان سال در خوزستان شروع بساختن طرق و شوارع جدیدی نمودند . در تیر ۱۳۰۴ قانون ساختن چهار رشته راه شوسه در اطراف بندرگز تصویب شد و از فروردین ۱۳۰۵ شروع بساختن و تسطیح راه خرم آباد و خرمشهر نمودند و بتدریج آلات و ادوات راه سازی که دولت از خارجه ایتیاغ نموده بود وارد گردید و بیش از پیش در ایجاد طرق همت گماشته شد چنانکه در مرداد ۱۳۰۵ راه سمنان تسطیح گردید و در ۱۹ همان ماه راه شوسه مازندران افتتاح شد . سال بعد شروع بساختن کلیه خطوط کردستان شد . در ۱۳۰۷ اقدام بتسطیح راه باجگیران و قوچان تامشهد شد و شروع بساختن راه رشت تامشهد سر (بابل سر) گردید . در هفتم آبان ۱۳۰۷ مراسم افتتاح راه خرم آباد بدزفول در حضور اعلیحضرت همایونی بعمل آمد .

چون مسئله راه سازی روز بروز بیشتر طرف توجه واقع میگشت در ۱۸ اسفند ۱۳۰۸ لایحه ای از طرف دولت راجع بتفکیک وزارت فواید عامه سابق بوزارت اقتصاد ملی و وزارت طرق و شوارع تقدیم مجلس شورای ملی گردید و در ۱۷ همان ماه بتصویب رسید و بدین طریق امور مربوط بر راههای ایران محول بیک وزارتخانه مستقلی بایک بودجه معین و اعضاء کار آزموده شد .

شرح راه سازی و اقدامات وزارت طرق و شوارع نهایت مفصل است و همینقدر میتوان گفت که در کلیه نقاط ایران اقدامات جدی و مؤثری برای ارتباط شهرها و بلوکات و قری بعمل آمد . در اردیبهشت ۱۳۰۹ پل سفید رود بین رشت و لاهیجان از از طرف ذات ملو گانه مفتوح شد و در ۱۳۱۴ مراسم افتتاح راه بین بندر لنگه و بوشهر

تسطیح طرق و شوارع و ایجاد راه آهن ۶۴۹
بعمل آمد و در همان سال شروع بساختن راه رشت و خلخال شد و تسطیح بسیاری
از جاده های فرعی خاتمه یافت .

خلاصه تا ابتدای ۱۳۱۴ خطوط شوسه ایران بالغ بر بیست هزار کیلومتر
گردید این نکته قابل توجه است که اغلب از این خطوط از گردنه های مرتفع
عبور میکند که ارتفاع بعضی از آنها از هزار یا دوهزار متر متجاوز است و مهمترین
آنها **گندوک و گندوان** است که سه هزار متر ارتفاع دارد و از مرتفع ترین گردنه های
عالم بشمار است .

کلیه این راهها از روی اصول علمی ساخته شده و وسائط نقلیه با کمال سهولت
از آن عبور و مرور مینماید .

در بسیاری از این خطوط ساختن تونل بخوبی میسر میبود و اکنون چند تونل
در خطوط خرم آباد و دزفول و شاه آباد و عیلام ساخته شده که طول هر یک از آنها
بالغ بر شصت متر است همچنین مشغول ساختن تونل عظیمی بطول ۱۸۸۰ متر
در راه چالوس میباشند و تونلهای کوچک دیگری در بعضی از خطوط ساخته شده
است خطوط شوسه ایران کلیه شهرها را بیکدیگر متصل ساخته و وسایل حمل و نقل
مال التجاره را نهایت آسان نموده است .

در ضمن ایجاد طرق ساختن پلهای فلزی، بتونی، سنگی و آجری طرف توجه
واقع گشت و در بسیاری از نقاط پلهای محکمی بنا گردیده ساختن پلهای چوبی
موقوف شد . طول بعضی از پلهای فلزی از صد متر متجاوز است مثلاً طول پل آهنی
سفید رود ۱۵۳ متر - پل چالوس ۱۴۰ متر - پل منجیل ۱۳۷ متر میباشد اما پل
عظیم اهواز که در روی رود کارون ساخته شده دارای ۵۰۱ متر طول و ۹۰ متر عرض
است . مرتفع ترین نقاط بنای این پل چهل متر است و کشتیهای رود کارون میتوانند
بسهولت از زیر طاقهای آن عبور کنند ، این پل عظیم دارای هفت چشمه است سه
چشمه وسط دارای ۴۹ متر عرض است و دو چشمه که در طرفین چشمه های وسط واقع
شده یکی ۱۳۵ متر و دیگری ۱۳۶ متر است . چشمه های طرفین پل ۲۰ و دیگری
۱۲ متر است - در طرفین پل ستونهای بلند از دور مشاهده میشود و از بالای این

ستون‌ها نورافکن‌های قوی تا مسافت زیادی راه‌ها را روشن می‌نماید .

تا ابتداء سنه ۱۳۱۵ هفده پل بزرگ فلزی ، دوست وسی و پنج پل بتونی مسلح و فلزی ساخته شده و بین غازیان و میان پشته و بندر پهلوی دوپل متحرك بنا گردیده است بیش از یک هزار و دوست و بیست پل تمام سنگی و پل سنگی سقف آجری و ۳۴۵ پل آجری و عده کثیری پلهای کوچک روستائی بنا شده است . همچنین



د پل فلزی اهواز»

اقدامات لازمه برای تعمیر و مرمت پلهای معروف قدیم از قبیل پل دختر (بین زنجان و میانه) پل مشهور سی و سه چشمه ، پل خواجوی اصفهان شده است . همانطور که هر سال بر طول خطوط شوسه افزوده میشود تعداد پلها هم زیادتر میگردد . برای پیشرفت امور راه سازی و تسریع در کار ۱۶ اداره و نواحی معینی در سرتاسر کشور تأسیس شده که هر يك از آنها بخطوط و قسمت‌های مشخص و قطعات معین تقسیم گردیده است .

راه آهن

بیش از هفتاد سال است که مسئله کشیدن خط آهن در ایران مطرح گردیده است ولی اجرای این منظور قبل از از کودتای ۱۲۹۹ بنظر محال می آمد چه با فقر و پریشانی ملت ایران و تهی بودن خزانه دولت و کشمکشهای سیاسی ساختن راه آهن با سرمایه ملی خیال بی اساسی بیش نبود و از طرف دیگر دادن امتیاز باشخاص و شرکتهای بیگانه روسی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی مصادف با اشکالات مادی و سیاسی گردیده بجائی منجر نشد. تاریخچه این امتیازات و شرح علل وجهاتی که صاحبان امتیاز موفق با اجرای مقصود نگردیدند مفصل است و ذکر آن در این فصل بيمورد بنظر می آید. خلاصه آنکه با تمام این کشمکشها خط آهنی که قبل از کودتا در ایران وجود داشت عبارت بود: اولاً از خط آهن تهران بحضرت عبدالعظیم. طول این خط قریب ۷ کیلومتر است و آن را **مسیو بوئاتال** فرانسوی که در سنه ۱۳۰۰ قمری امتیاز خط آهن رشت و طهران را گرفت شروع نمود. پس از او راه آهن مذکور در دست شرکت بلژیکی «خط آهن و تراموای در ایران» قرار گرفت. خط آهن دیگر رشته ای بود بطول شانزده کیلومتر بین محمودآباد (ساحل جنوبی بحر خزر) و معادن آهن آمل. این رشته را **حاج محمد حسن امین دارالضرب اصفهانی** در سال ۱۳۰۸ قمری بساخت ولی بزودی از کار افتاد اما امتیاز خط آهن جلفا و تبریز و صوفیان تاشرفخانه را بانک استقراضی روس در سال ۱۳۲۱ قمری بدست آورد و آنرا در سال ۱۳۳۴ قمری عملی کرد. طول کلیه خطوط آهن آذربایجان بالغ بر ۱۹۸ کیلومتر است. چنانکه ملاحظه میشود قبل از نهضت عظیم کنونی خط آهن مهمی در ایران وجود نداشت و مختصر خطی هم که ایجاد گردید بیگانگان ساخته و اداره می کردند و هیچگاه تصور نمی رفت در سرتاسر ایران با سرمایه ایرانی دولت وقت موفق بکشیدن خط آهن گردد.

اقدام این امر جلیل که سالهای متمادی آرزوی ایرانیان بوده در این عهد فرخنده عملی گردید و از همان سال اول کودتا، ایجاد راه آهن در سرتاسر ایران

منظور نظر شاهنشاه واقع گشت و کمیسیونهایی در وزارت فواید عامه تشکیل گردیده مشغول مطالعه شدند. در خرداد ۱۳۰۴ شمسی قانون انحصار قند و شکر وضع گردید تا عواید آن صرف ساختن راه آهن گردد و در بهمن همان سال مقرر شد که توسط یکمقر متخصص آمریکائی نقشه مقدماتی راه برداشته شود و در اسفند ۱۳۰۵ قانون ساختن راه آهن از خورموسی (بندر شاهپور) به بندر گز بتصویب مجلس رسید. مطالعه و نقشه برداری ادامه داشت تا اینکه در ۱۳۰۷ اداره راه آهن منحل گردیده و با سندیکای آلمانی قراردادی بسته شد تا امر نقشه برداری را خاتمه داده قسمتی از راه را بسازد. سندیکای مذکور تا ۱۳۱۰ مشغول نقشه برداری و ساختن راه بود ولی چون تعهدات خود را اجرا نکرد دولت در نظر گرفت که خود بر سبیل وزارت راه عهده دار ساختن راه گردد تا بالاخره در سال ۱۳۱۲ با شرکت **کامپاکس** قراردادی منعقد شد و ساختن بقیه راه با و محول گردید.

راه آهن ایران یکی از شاهکارهای عظیم و فنی عصر حاضر است و اگر بخاطر آوریم که ایران کشور است کوهستانی و راه آهن از میان تونل‌های طولانی متعدد بالای گردنه‌های بلند و از روی پل‌های فلزی عبور می‌کند زحماتی که در ایجاد این راه کشیده شده بخوبی معلوم می‌گردد ساختمان خط نه فقط مطابق آخرین سیستم است بلکه با استحکام و عظمت دارای زیبایی و ظرافت است.

خط شمال از بندر شاه در ساحل جنوب شرقی بحر خزر شروع میشود و از میان دشت و جنگل گذشته به شهر ساری میرسد سپس از دره تنگ «تالار» عبور نموده و از گدوک فیروز کوه که دارای ۲۰۱۰ متر ارتفاع است گذشته و جلگه خوار و ورامین را طی کرده به ایستگاه عظیم و زیبای طهران میرسد.

اما خط جنوب از بندر شاهپور شروع شده و تا صالح آباد از میان دشت و از روی پلهای متعدد آهنی و بتونی که از همه مهمتر پل عظیم کلون است عبور مینماید سپس وارد قسمت کوهستانی شده و از تونلهای متعدد و نقاط مرتفع عبور کرده وارد فلات مرکزی میشود و در سال ۱۳۱۸ بکلی اتمام خواهد یافت.

لوکوموتیوهای کوهستانی، قطارهای محکم و مجلل، بناهای باشکوه،

نسطیح طرق و شوارع و ایجاد راه آهن ۶۵۳
 ایستگاههای زیبا ، آب انبارها ، تلفونها و سیمهای مخصوص تلگراف برونق و
 جمال این خط عظیم و زیبا افزوده است .



سی ام بهمن ۱۳۱۵
 بمناسبت خط شمال در
 میان شوق و شغف کلیه
 اهالی طهران مراسم
 افتتاح راه در حضور
 شاهنشاه و والاحضرت
 همایون ولایتعهد و
 ارکان دولت و رجال
 مملکت بعمل آمد .

در آن روز تاریخی
 از طرف وزارت راه
 نطقی ایراد گردید
 که خلاصه آن از
 اینقرار است :

« ... گذشته از
 ساختمان خط شمال که
 بطول ۴۱۶ کیلومتر و
 دریست متر تمام شده
 است بیش از ۳۳۶

« پل ورسک »

کیلومتر هم در قسمت جنوب ریل گذاری شده که جمعاً زیاده از ۷۹۷ کیلومتر از
 تمام مسافت ۱۳۸۷ کیلومتری بین بندر شاه تابندر شاهپور ساخته شده و بهمین جهت
 فقط قریب ۵۹۰ کیلو متر باقی است که ساختمان آنها با کمال جدیت و نظم در
 جریان می باشد .

« تا کنون آنچه بمصرف ساختمان این خط رسیده است صرف نظر از قسمت بهره برداری و خرید وسایل نقلیه راه آهن معادل ۸۱۰۵۸۸۰۰۰ ریال است شماره پلهای بزرگ این خط که طول هر يك از ۱۵ متر زیادتر است ۱۰۸ عدد و بطول ۴۶۰۰ متر می باشد و ۹۴ تونل عمده نیز در این خط ساخته شده که جمعاً بطول ۲۳۴۱ متر می باشد - ایستگاه طهران که هنوز ناتمام است دارای بیست دستگاه بناهای مختلف مهم برای کارخانه ها و تأسیسات دیگر خواهد بود . . . جمع مخارج ساختمان ها و کلیه ماشین آلات مختلف ایستگاه طهران معادل هشتاد ملیون ریال است . . »

از آنجا که ساختمان خط جنوب را از طرف طهران هم آغاز کرده اند در مهر ماه ۱۳۱۶ این رشته به قم وصل گردید و مراسم افتتاح آن بعمل آمد .

۱- در سال ۱۳۱۷ راه آهن شمال و جنوب در ایستگاه سفید چشمه (فوزیه) بسکد بگر اتصال یافت . طول راه آهن سراسری ۱۳۹۴ کیلومتر و عرض آن ۱۴۵۳ میلیمتر و ۱۹۰ ایستگاه در طول راه آهن سراسری ساخته شده که از نظر اهمیت به ۵۵ دسته تقسیم شده اند . از سال ۱۳۱۸ ساختمان سه رشته خط آهن بشرح زیر شروع گردید : راه تهران بمشهد - راه تهران به تبریز - راه قم بانارک - راه تهران بمشهد تاشاهرود و راه تهران به تبریز تا میانه ساخته شد و قریباً به تبریز اتصال خواهد یافت . و راه آهن قم به انارک تا کاشان در سالهای آخر پایان یافت و فعلاً ایران متجاوز از دوهزار کیلومتر راه آهن دارد .

فصل شانزدهم

پست، تلگراف و تلفون

قبل از پیدایش دولت مقتدر کنونی اوضاع پست بدوجهت مختل بود یکی نبودن راههای اتوموبیل رو و دیگر ناامنی طرق و شوارع. بهترین وسایل حمل و نقل محمولات در بعضی از طرق پستی عبارت بود از گاریهای شکسته که در هر چند فرسنگ اسبهای حسنه آنها را بادیگر اسبهای ناتوان مبادله مینمودند. اکثری از خطوط مهم از این گاریهای شکسته هم محروم بوده و مراسلات بوسیله اسب و شتر یا بتوسط قاصد پیاده حمل میشد. چه بسا اوقات که قاطعان طریق حتی نزدیک پایتخت یا دیگر شهرهای مهم خود را بگاریهای پستی زده و اشیاء نفیس را برده و مراسلات دولتی و مکاتیب تجار و سایر افراد را ضایع می ساختند و گاه هم مسافرین و سورچیان و غلامان پست را بقتل میرساندند.

۱ - از جمله اقدامات میرزا تقی خان امیر کبیر تأسیس چاپخانه بود که افراد اهالی از آن استفاده میکردند در سنه ۱۲۶۷ قمری (۱۲۳۰ شمسی) هر ماه دوم رتبه چاپار پیاده یا با اسب از طهران به بعضی از نقاط مهم کشور رهسپار میگشت. در ابتدا اداره چاپار جزء وزارت علوم و وزارت دربار بود در سال ۱۲۸۸ (۱۲۵۰ شمسی) میرزا علیخان که بعد ملقب به امین الدوله گردید عهده دار آن اداره شد و نرخ ثابتی برای اجرت حمل مراسلات و امانت معین نمود. در ۱۲۹۰ قمری (۱۲۵۲ شمسی) چاپخانه ایران دارای مستشار خارجی گردید و پست هفتگی بین طهران و بعضی از نقاط معمول شد و بالاخره ایران داخل در اتحاد ع. و می پست گردید و با بعضی از دول رابطه پستی ایجاد شد. در آن اوقات پستخانه ایران با اجازه داده می شد و مستشار خارجی مستأجرین را راهنمایی میکردند ازوم بوسعه مؤسسات پستی و بیداری ملت مظفرالدین شاه را مجبور ساخت که در سنه ۱۳۱۸ (۱۲۷۹ شمسی) پستخانه را اداره دولتی مستقلی نماید دو سال بعد امور پست با اداره گمرکات که دارای مستشاران بلژیکی بود واگذار گردید و در سنه ۱۳۲۵ (۱۲۸۶ شمسی) قانون پست از تصویب مجلس گذشت و سال بعد نظامنامه اجرای آن قانون بتصویب رسید

ولی لاابالگیری زمامداران وقت، پربشانی اوضاع کشور، نبودن راههای اتوموبیل رو، ناامنی طرق و شوارع اوضاع پست را نکلی مختل نموده بود.

در زمستان بواسطهٔ مسدود شدن راهها از برف مدت‌ها مأمورین پست در راه زیست کرده و بمقصد نمرسیدند .

ایجاد امنیت در سراسر کشور ، قلع و قمع اشرار ، تسطیح طرق و شوارع و ساختن راههای جدید اتومبیل رو که در فصول گذشته بدان اشاره شد امر و بموجب آن گردیده که در اسرع اوقات با کمال نظم و ترتیب و بدون گزند و آسیب مراسلات و محمولات پستی به وسیلهٔ اتومبیل بمقصد برسد .

طول طرق پستی که در سال ۱۲۹۹ بالغ بر ۱۷۱۹۰ کیلومتر راه بوده (که اغلب قابل عبور گاری هم نبوده است) در انتهای سال ۱۳۱۴ به ۲۴۸۶۵ کیلومتر رسیده و این خطوط نه فقط شوسه و قابل اتومبیل رانی است بلکه هر سال برای نگهداری آنها و پاک کردن برف و غیره نهایت اهمیت ام میشود بقسمی که در زمستان و تابستان اتومبیل‌های پستی از گردنه‌های صعب‌العبور و دشتهای و بیابانها بسا کمال سهولت گذشته بمقصد میرسد . همچنین تعداد تأسیسات پستی و تلگرافی که قبل از کودتا بیش از ۴۸۹ مؤسسه نبوده اکنون به ۱۰۶۵ رسیده است .

پست ایران با پستهای هوائی کشورهای همسایه مربوط و بقدری منظم است که در موقع معین و در اسرع اوقات بدفاتر پستهای مذکوره رسیده و مراسلات بمقصد ارسال میشود^۱ .

مجموع خطوط تلگرافی ایران قبل از کودتا بالغ بر ۱۰۸۲۴ کیلومتر بوده ولی کلیهٔ این خطوط متعلق بدولت ایران

تلگراف باسیم^۲

- ۱ - در سنهٔ ۱۳۰۴ شمسی مؤسسه یونکرس آلمانی متقبل حمل مراسلات هوائی در خطوط عمدهٔ ایران گردید ولی بجهاتی در سال ۱۳۱۱ مؤسسات مذکوره ادارهٔ خود را در ایران منحل کرد ولی روابط پست ایران با پستهای هوائی خارجه چنانکه در متن گفتیم برقرار است .
 - ۲ - تأسیس تلگراف در ایران از سال ۱۲۷۴ قمری (۱۲۳۶ شمسی) است که برای آزمایش یک رشته سیم بفاصله یک کیلومتر از عمارت سلطنتی تا باغ لاله‌زار کشیده شد . سال بعد شروع بکشیدن سیم از طهران به تبریز شد و در ۱۲۷۶ (۱۲۳۹ شمسی) تلگرافخانه جزء وزارت علوم گردید و بتدریج در بسیاری از نقاط بامتداد سیم تلگراف اقدام شد از سنهٔ ۱۲۸۰ (۱۲۴۳ شمسی) امتیاز بعضی از خطوط تلگرافی به کمیانی هند و اروپا واگذار شد .
- ادارهٔ تلگراف از بدو تأسیس تا سال ۱۳۳۸ قمری (۱۲۷۸ شمسی) به یکی از رجال مملکت محول میشد و او بطور مقطعه در آخر هر سال مبلغ معینی می‌پرداخت و از آن تاریخ این طرز موقوف گردید

نبود چه از سال ۱۲۸۰ قمری طبق قراردادهای مخصوص امتیاز خط جلفا به تهران - طهران بیوشهر - طهران بمک سیاه کوه - کرمان به بندرعباس - بافق بسیرجان و طهران بقلهک را بکمپانی هند و اروپا واگذار کرده بودند و حفظ و حراست خط تلگراف طهران بمشهد با اداره انگلیسی بود .

بطور کلی ۶۵۹ فرسنگ خط تلگرافی با اداره هند و اروپا و ۱۱۴ فرسنگ بکمپانی هند و اروپا مطابق قرارداد واگذار شده بود و بقیه که کمی بیش از ۱۰۳۱ فرسنگ بود تعلق بدولت ایران داشت .



« وزارت پست و تلگراف »

همچنین قبل از کودتا وقوع جنگ بین الملل موجب شده بود که غالب سرحدات ایران مسدود گردد و از اینرو تنزل کلی بعایدات تلگرافی وارد آمده بود. بنابراین اولین اقدام دولت در سال ۱۳۰۰ شمسی آن شد که برای افتتاح باب مخابرات تلگرافی با دول همجوار وارد در مذاکره شود و در همان سال برای افتتاح دفاتر مبادله تبریز بجلفا، استرآباد بچکشلر، مشهد بلطف آباد و کرمانشاه بخانقین که از موقع جنگ اروپا مقطوع بوده اقدامات جدی بعمل آمد - هم در آن سال

که آغاز نهضت ایران است ۱۱۷ فرسنگ (۷۰۲ کیلو متر) خط تلگرافی جدید احداث گردید .

خلاصه هر سال بر تعداد تأسیسات تلگرافی و طول خطوط و تعداد دستگاه‌ها و پیل‌های تلگرافی افزوده گشت و در سال ۱۳۱۴ طول خطوط به ۱۷۴۳۰ کیلومتر رسید و ضمناً قراردادهای و مقاوله نامه‌های پستی بین ایران و سایر دول منعقد گشت ۱۷ فوریه ۱۹۳۲ مطابق با ۲۷ بهمن ۱۳۱۰ قراردادی راجع بانحلال اداره تلگرافی هند و اروپا در ایران مابین دولت شاهنشاهی ایران و دولت انگلیس و حکومت هندوستان در طهران امضاء گردید و در پنجم خردادماه ۱۳۱۱ بتصویب مجلس شورای ملی و صحه ملوکانه رسید .

چند ماده این قرارداد در اینجا ذکر میشود :

ماده اول - دولت بریطانیای کبیر و ایرلند شمالی و حکومت هندوستان از تاریخ اول مارس ۱۹۳۱ خطوط تلگرافی ذیل را :

طهران - بوشهر

طهران - زاهدان (دزداب)

رباط - زابل (سیستان)

کرمان - بندرعباس

بندرعباس - هنگام

با تمام توقفگاههای غلامها و مراکز تلفونی و کلیه ملزوماتی که فعلاً در طول خطوط تلگرافی موجود و برای نگاهداری خطوط مزبوره لازم می باشد بدولت ایران واگذار مینمایند .

۲- دولت بریتانیا و حکومت هندوستان کلیه دستگاههای تلگرافی و اثاثیه و ملزومات دفتری را که برای بکار انداختن خطوط تلگرافی لازم می باشد بدولت ایران واگذار مینمایند .

۳- موافقت حاصل است که مسئولیت نگاهداری خط خوزستان منبعد بمعده

اداره تلگراف دولتی هند و اروپا نمیشد .

ماده دوم - ابنیه تلگرافخانه‌های متعلق با اداره تلگرافی هندواریا که در نقاط ذیل واقع می‌باشد از تاریخ اول مارس ۱۹۳۱ به دولت ایران واگذار میشود :

نقاط جزء طهران - نقاط جزء شیراز - نقاط جزء یزد - نقاط جزء کرمان
 علی‌آباد - ده‌آباد - سیوند - دشت ارژن - کنار تخته اردکان - مهدی‌آباد - کمال
 آباد - تهرود - دولت‌آباد - پور .

نقاط سرحدی فهره - شورگز - کهورک - سیبه - دهنه - حرماک - گردی .
 اداره تلگراف هند و اروپا میتواند از اول مارس ۱۹۳۱ تمام ابنیه دیگر خود که عبارت است از منازل مخصوص رئیس و نایب رئیس و بازرسان کل در طهران و خانه رئیس واقع در قلهک و منازل اعضاء کلوپ واقع در چهارراه سیدعلی در طهران و نیز ابنیه متعلقه با اداره را در شیراز و کرمان و اصفهان بفروش برساند .

ماده سوم - طرفین متعاهدین موافقت می‌نمایند که کلیه دیون و دعاوی راجع بمسائل تلگرافی که تا حال بین آنها تصفیه نشده است ملغی گردد .

در سال ۱۳۰۳ شمسی دستگاه تلگراف بی‌سیم امواج بلند **تلگرافات بی‌سیم**
 برای احتیاجات لشکری در شمال طهران (قصر قاجار) نصب گردید و سه سال بعد دستگاه مزبور بوزارت پست و تلگراف مفوض گشت چون بوسیله این دستگاه اخبار مراکز بی‌سیم دنیا بواسطه شهرهای مخصوص از قبیل تقلیس ، آنقره اخذ میشد و لازم بود پایتخت شاهنشاهی ایران مستقیماً و بلاواسطه بامراکز عالم مربوط گردد در سنه ۱۳۰۷ یکدستگاه تلگراف بی‌سیم امواج کوتاه اتباع گردید و در نجف‌آباد (واقع در جنوب شرقی طهران) نصب شد و در سنه ۱۳۰۹ رسماً شروع به مخابرات بانقاط مختلفه عالم گردید - بی‌سیم قصر مخصوص ارسال تلگراف و بی‌سیم نجف‌آباد خاص اخذ مخابرات است همچنین در بعضی از شهرهای ایران یعنی در مشهد ، تبریز ، کرمانشاهان ، شیراز ، خرمشهر ، کرمان دستگاه تلگراف بی‌سیم موج بلند نصب گردیده و از آن استفاده میشود .

دبیرستان پست و تلگراف

برای تهیهٔ اعضاء آگاه بعلوم فنی واداری پست و تلگراف طبق تصویب نامهٔ هیئت وزراء در آبان ۱۳۰۷ تأسیس دبیرستان مخصوصی گردیده و مقررات خاصی برای عضویت در وزارت پست و تلگراف وضع شد - بر نامهٔ این دبیرستان عبارت از مواد تحصیلی ذیل است: فارسی ، عربی ، زبان خارجه ، ریاضیات ، فیزیک و شیمی (مطابق دستور تعلیمات رسمی وزارت معارف) تاریخ و جغرافیا (باضافه تاریخ و جغرافیای فنی تلگراف) رسم و نقاشی ، خط ، تلگراف مورش و مخابره گرفتن تلگراف مورش با گوشی (بدو زبان فرانسه و فارسی) قوانین و نظامنامه‌های پستی و تلگرافی .

ابنیهٔ پست و تلگراف

در این دوره ابنیهٔ زیبایی برای پست و تلگراف بنا گردیده که از آن جمله است عمارت وزارت پست و تلگراف (در میدان سپه طهران) ادارهٔ پست (در خیابان سپه) عمارت بی سیم فرستندهٔ طهران (در قصر قاجار) مرکز گیرندهٔ بی سیم طهران (در نجف آباد) عمارت پست و تلگراف شاهی ، قزوین ، همدان ، مشهد ، تبریز ، ساری .

تلفون

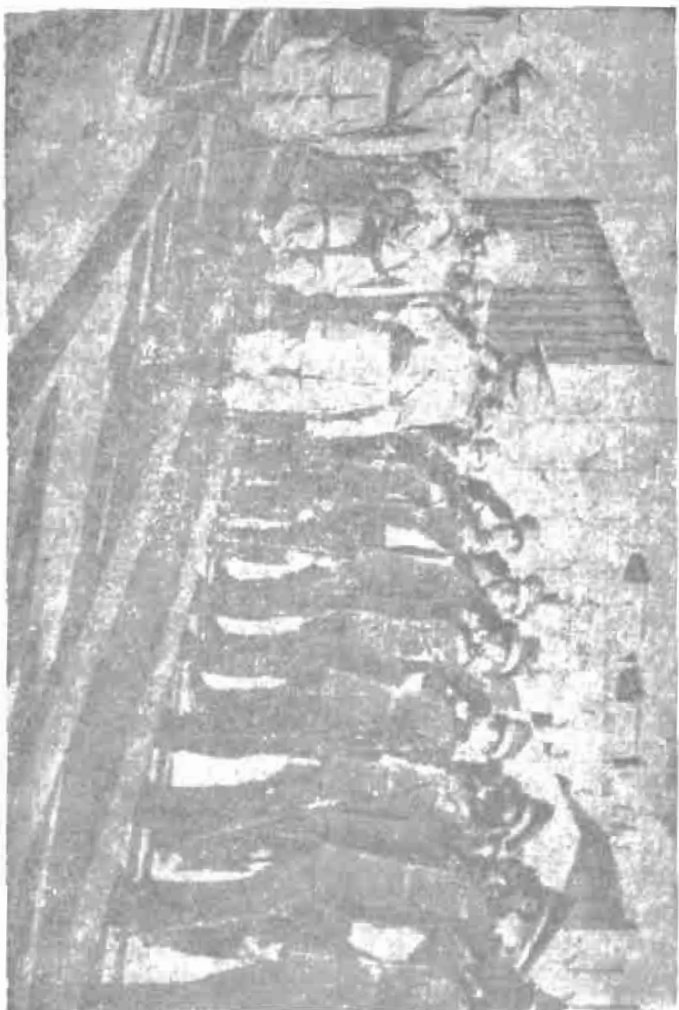
قبل از نهضت اخیر فقط رربعضی ازشهرهای مهم ایران چند رشته سیم تلفون موجود بود و برخی از شرکتهای آنها شرکت راه جلفا به تبریز و انزلی به طهران . ادارهٔ ماهیگیری لیانازوف ، شرکت نفت انگلیس و ایران خط تلفونی مخصوصی داشتند - ادارهٔ ژاندارمری هم در راه قزوین قریب ۱۳ فرسنگ سیم کشی نموده بود که بواسطهٔ پیش آمدن حوادث غیر مترقبه از کار افتاد . پیشرفت امور تلفون ، امتداد و بسط سیمها و برقرار نمودن دستگاههای تلفونی در اکثر نقاط کشور از آثار این عهد است .

امروز رشته‌های سیم تلفون در بسیاری از خطوط برقرار و بسبب مخابرات تلفونی بین شهرها و قصبات باز و کلیهٔ افراد میتوانند با کمال سهولت از آن استفاده کنند - همچنین در شهرها برای پیشرفت امور تلفون اقدامات مؤثری شده است . اما در طهران از سنهٔ ۱۳۰۲ شمسی شروع بنقشه برداری تلفون تحت الارضی گردید و در سنهٔ ۱۳۰۵ مؤسسهٔ جدید برقرار و آخرین سیستم مخابرات تلفونی معمول شد

احتیاجات روز افزون اهالی پایتخت بتلفون موجب شد که شرکت تلفون میزان سرمایه خود را از ده میلیون به بیست میلیون ریال ترقی دهد ورشته‌های سیم که عبارت از دوهزار و کسری بود بده هزار برساند وبالاخره بجای تلفونهای سابق که محتاج مراجعه بمرکز بودتلفونهای اتوماتیک (خودکار) معمول گردید ودر ۱۳۱۶ لوله کشی سیمی درخیا بانهاومعابر خاتمه یافته مخابرات بتلفون اتوماتیک آغاز گشت.

مقایسه اوضاع پست و تلگراف در سال ۱۳۹۹ با سال ۱۳۱۴

ردیف	موضوع	سال ۱۳۹۹	سال ۱۳۱۴
۱	بودجه عواید پست و تلگراف بر ریال	۱۴۱۲۴۵۵۲	۳۷۱۵۴۶۲۷
۲	« مخارج « «	۱۳۰۳۱۴۵۶	۲۸۶۱۶۱۱۰
۳	تعداد تأسیسات پستی و تلگرافی	۴۸۹	۱۰۶۵
۴	طول طرق پستی بر حسب کیلومتر	۱۷۱۹۰	۲۴۸۶۵
۵	تعداد مراسلات صادره بداخله	۴۰۱۷۹۷۲	۱۲۲۲۳۵۵۸
۶	« « « بخارجه	۲۳۸۹۸۳	۱۶۳۳۴۵۰
۷	« « « وارده از خارجه	۵۵۸۰۶۹	۴۷۷۱۳۷۷
۸	تعداد امانات عمومی ودولتی سرویس داخله	۱۲۵۷۲۳	۲۰۲۰۹۱
۹	تعداد امانات صادره سرویس بین‌المللی	۱۵۹۲	۷۶۹۹
۱۰	« « « وارده «	۳۴۰۱	۳۹۰۳۲
۱۱	« پاکتها وجعبه های باقیمت داخله	۳۷۲۰	۲۳۱۲۸۸
۱۲	طول خطوط تلگرافی بر حسب کیلومتر	۱۰۸۲۴	۱۰۴۴۰
۱۳	طول سیم‌های تلگرافی بر حسب کیلومتر	۲۰۸۳۱	۲۹۲۰۳
۱۴	تعداد دستگاههای تلگرافی	۱۹۳	۵۲۸
۱۵	تعداد پل‌های تلگرافی	۶۶۲۵	۱۳۸۷۲
۱۶	تعداد تلگرافات دولتی وعمومی داخله	۸۳۲۹۳۷	۱۴۱۹۰۰۱
۱۷	« « متبادله باممالک خارجه	۳۵۵۳۱	۱۸۰۹۸۲
۱۸	« دستگاه فرستنده و گیرنده بی سیم	—	۳۷



«اعلیحضرت همايونی از سران آارتش باادب مهرمانند»

فصل هفدهم

تعلیم و تربیت در عصر حاضر

در عصر حاضر طرزتعلیم و تربیت نهایت تغییر کرده و بهیچوجه قابل قیاس با ادوار سابق نیست - راست است که ایران درازمنهٔ قدیم‌مهد علم و دانش بوده و ایرانیان فطرتاً علم دوست و مایل بکسب کمال هستند ولی در هیچ دور برای انتشار معلومات در میان خاص و عام ، متوجه نمودن ملت باهمیت کسب کمال و توسعهٔ انواع آموزشگاهها و مؤسسات معارفی باین اندازه زحمت کشیده نشده است. برای بیداری ملت نه تنها درروز بلکه تادیری ازشب هم ابواب کلاسها و آموزشگاههای مختلفه باز است و نکتهٔ قابل توجه اینکه شاهنشاه اهمیت خاصی بتربیت دختران میدهد . در هیچ عصری از اعصار دختران و خواهران ما باین اندازه از معارف برخوردار نبودند .

در پایان سالهای تحصیلی ۱۴-۱۳۱۳ - قریب ۴۲۶۰۰ دختر در دبستانها و سه هزار دختر در دبیرستانهای ایران مشغول تحصیل بودند باب فرا گرفتن علوم عالیه بر روی بانوان باز گردید و گذشته از دانشکدهٔ قابلیتگی و دانشسراهای دخترانه و هنرستان نسوان و غیره در آخر شهریور ۱۳۱۵ شورای دانشگاه اجازه داد که بانوان بدانشکدهٔ طب وارد شوند و مانند پسران در مسابقهٔ ورود بکلاس مقدمات طب شرکت کنند بسا از بانوان بخرج دولت یا بخرج اقوام خویش برای فرا گرفتن علوم عالیه باروپا مسافرت کرده اند .

اساس تعلیم و تربیت در این عصر پرورش روح و جسم یعنی تهیهٔ افراد قوی و دانا برای خدمت بمیهن است - نظامات صحی ، ورزش ، پیش آهنگی ، موسیقی ، سینماهای اخلاقی ، کنفرانسهای سودمند گذشته از مواد تدریسی تمام برای همین

مقصود است که چون شاگردان دوره تحصیلات خود را با تمام میرسانند از همه حیت برای جامعه نافع باشند و حاصل زحمات آنها منحصر بآموختن چند نظریه یا الفاظ نباشد، لایراتوارهای مختلف و مؤسسات عملی حقایق را در نظر محصلین مجسم می‌کند و ایجاد کتابخانه‌ها از قبیل کتابخانه مجلس و کتابخانه عمومی معارف و کتابخانه فنی و کتابخانه دانشکده معقول و منقول در تهران و کتابخانه‌های دیگر در سایر ولایات باب تحقیق را باز کرده است - نشر مجله زیبای تعلیم و تربیت، تشویق صاحبان جرید و مجلات بدرج مقالات مربوط پرورش روح و جسم، انعقاد قرارداد با دانشمندان برای تألیف و ترجمه کتب مفید علمی و ادبی و اسایل دیگری است که وزارت فرهنگ برای پیشرفت علم و کمال، تشویق دانشمندان، ترویج معارف و متوجه ساختن عموم با اهمیت تعلیم و تربیت بکار برده و میبرد. اما تنظیم برنامه‌های آموزشگاهها، تربیت معلمین و معلمات، اصلاح کتب درسی، ساختن ابنیه زیبا برای محصلین در اکثر نقاط کشور مطابق اصول بهداشتی از اقدامات برجسته دولت بیدار کنونی است که شرح هر یک موضوع رساله جدا گانه است.

چون شرح کلیه این اصلاحات که یکی از صفحات درخشان تاریخ عصر حاضر است در این کتاب نمیگنجد، ناچار بذکر مهم‌ترین اقدامات اکتفا خواهد شد.

در سال ۱۲۹۷ شمسی عده کل مدارس جدیدۀ متوسطه و

ابتدائی در ایران بالغ بر ۲۹۵ بوده که در آن ۲۳ هزار شاگرد

تحصیل میکرده‌اند در سال تحصیلی ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ تعداد

مدارس به ۶۱۲ باب و تعداد محصلین بیش از پنجاه و پنج هزار

نفر پسر و دختر گردید و در سال ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ در تمام ایران ۵۳۳۹ باب مدرسه

بوده که در آن ۲۵۵۶۷۳ نفر تحصیل میکردند و هر سال بر تعداد مدارس و شاگردان

افزوده شده و میشود.

همچنین فارغ التحصیل‌های دوره شش ساله ابتدائی در سن ۱۲۹۹ بالغ بر ۷۲۳

نفر اذکور و اناث بوده و در سن ۱۳۱۴ به ۸۸۸۴ نفر رسیده. اما فارغ التحصیل‌های

دوره شش ساله متوسطه در سال ۱۲۹۹ فقط هشت نفر از جنس ذکور بوده و در سال

توسعه مدارس و
افزایش شاگردان
و آموزگاران

۱۳۱۴ بالغ به ۹۳۸ نفر پسر و دختر گردیده است . تعداد کل معلمین و معلمات در سنه ۱۳۰۱-۳۰۴ تقریباً در سالهای ۱۴ - ۱۳۱۳ به یازده هزار و نهصد و یک نفر رسیده .

دولت بیدار کنونی نه فقط بتوسعه مدارس و ازدیاد آموزگاران و دبیران کوشیده بلکه برای اینکه محصلین در علوم و فنون مختلفه تخصص حاصل کنند تصمیم گرفت جمعی از آنها را بخارجہ اعزام داد و برای این منظور در خرداد ماه ۱۳۰۷ قانون اعزام محصل بخارجہ بتصویب مجلس رسید و ماده اول آن قانون ازینقرار است:

اعزام محصلین بخارجہ

دولت مکلف است اعتبارات ذیل را برای اعزام شاگرد بخارجہ اعم از مراکز و ولایات جهت تکمیل تحصیلات در علوم و فنونی که از طرف دولت معین خواهد شد در بودجه سنوات ذیل منظور دارد . از عده محصلین اعزامی بایستی همه ساله لااقل صدی سی و پنج برای تحصیل فن تعلیم و تربیت اعزام شوند .

یکصد هزار تومان	سال ۱۳۰۷
دویست هزار تومان	سال ۱۳۰۸
سیصد هزار تومان	سال ۱۳۰۹
چهارصد هزار تومان	سال ۱۳۱۰
پانصد هزار تومان	سال ۱۳۱۱
ششصد هزار تومان	سال ۱۳۱۲ و سنوات بعد

بموجب قوانین ۶ تیر ماه ۱۳۰۸ و دهم اردیبهشت ماه ۱۳۱۱ اجازه داده شده است که صدی بیست از محصلین ازین دانش آموزان مقیم اروپا و ممالک متحدہ آمریکا انتخاب شود .

طبق قانون ۱۳۰۷ هر سال یکصد نفر از جوانان تحصیل کرده برای تکمیل تحصیلات خود با خرج دولت باروپا فرستاده شد و ایرانیان که سالها این آرزو را داشته و موفق نمیشدند در ظل توجهات شاهنشاه پهلوی از این حیث هم مقضی المرام

گردیدند ذات مقدس ملوکانه درموقع عزیمت هر دسته از محصلین ابراز لطف نموده آنانرا تشویق بتحصیل ومیمن دوستی فرمودند .

تا آخر سنه ۱۳۱۲ جمع کل محصلین اعزامی بخارجه بالغ ۶۴۰ نفر گردید که در رشته های مختلفه علوم و فنون مشغول تحصیلات عالییه بودند ، چنانکه در فصلهای سابق اشاره کردیم غیر از عده فوق که از طرف وزارت معارف بخارجه اعزام گردیده از طرف وزارت جنگ ، پست وتلگراف ، اداره فلاحت ، عدلیه ، مالیه ، اداره صناعت ووزارت طرق هم عده ای برای تحصیل علوم مربوطه اعزام شده است .

طبق قانون ۱۳۰۸ برای محصلین دارالمعلمین عالی (دانشسرای

دانشسراهای مقدماتی عالی) اعطاء کمک خرجی منظور گردید و ترتیب استخدام **وعالی**

آنها پس از فراغت از تحصیل معلوم شد . غرض از تأسیس

این مؤسسه آن است که مدیران ومعلمین کافی ولایق برای دانشسراهای مقدماتی ودبیرستان ها تهیه شود در ۱۹ اسفند ۱۳۱۲ قانون اجازه تأسیس دانشسراهای مقدماتی وعالی بتصویب مجلس در ۲۶ اسفند همان سال بصحبه ملوکانه رسید . ماده اول این قانون بشرح ذیل است :

« دولت مکلف است از اول فروردین ماه ۱۳۱۳ تا مدت پنجسال بیست و پنج باب دانشسرای مقدماتی ویک باب دانشسرای عالی دخترانه در طهران و در ولایات بشرح ذیل تأسیس نماید و دانشسرای عالی پسرانه را که برطبق قانون مصوب ۱۳۰۸ تأسیس شده است تکمیل نماید :

در سال ۱۳۱۳ تکمیل دانشسرای عالی پسرانه در طهران و تأسیس پنج باب دانشسرای مقدماتی در طهران و در ولایات .

در سال ۱۳۱۴ تأسیس یک دانشسرای عالی دخترانه در طهران و پنج دانشسرای مقدماتی در طهران و در ولایات ، از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۸ سالی پنج باب دانشسرای مقدماتی در ولایات «

دانشسرای عالی دارای دو قسمت است :

۱ - ادبیات (زبان خارجه، تاریخ و جغرافیا - فلسفه و علوم تربیتی - باستان شناسی - ادبیات فارسی)

۲ - علوم (ریاضیات ، طبیعیات ، فیزیک و شیمی)

روز چهارشنبه هفدهم دی ماه ۱۳۱۴ از روزهای تاریخی است که هیچگاه ز نظر ایرانیان خاصه بانوان محو نخواهد شد - در آن روز بمناسبت افتتاح عمارت جدید دانشسرای مقدماتی طهران و اعطاء دانشنامه های محصولات و محصلین اعلیحضرت همایونی و علیاحضرت ملکه و والاحضرتین شاهدخت بدانشسرا تشریف فرما گردیده و صفحه جدیدی در تاریخ ایران باز کردند که شرح آن در فصل مربوط باصلاحات اجتماعی خواهد آمد .

در تاریخ هشتم خردادماه ۱۳۱۳ قانون اجازه تاسیس دانشگاه

دانشگاه و دانشکده‌ها

در طهران بتصویب رسید - طبق ماده دوم قانون مذکور دانشگاه دارای شعب ذیل است که هر يك از آنها موسوم

بدانشکده خواهد بود :

۱ - دانشکده معقول و منقول

۲ - دانشکده علوم .

۳ - « ادبیات

۴ - « طب و شعب و فروع آن

۵ - « حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی

۶ - « فنی

دانشسراهای عالی و مدارس صنایع مستظرفه ممکن است از مؤسسات دانشگاه محسوب شوند و نیز ممکن است مدارس و مؤسسات دیگری لدی الاقتضاء بدانشگاه منضم گردد .

منظور از تاسیس این دانشگاه رسیدن بدرجات عالی و فنون مختلفه و ارتباط بامراکز علمی دنیاست و بالتیجه محصلین ، علوم عالیه را در وطن خود تحصیل کرده دیگر زحمت مسافرت با اروپا را بخود نخواهند داد .

باید دانست که در تاریخ تصویب قانون دانشگاه اغلب از دانشکده‌ها موجود بوده و محصلین بفرآ گرفتن علوم مختلفه اشتغال داشتند. وزارت فرهنگ برای ساختمان دانشگاه اراضی وسیعی را در جلالیه در نظر گرفت و هم در آنسال (۱۳۱۳) اقدامات لازم برای ساختن تالار تشریح بعمل آمد و در ۱۵ بهمن موكب اعلیحضرت بمحل دانشگاه طهران در اراضی جلالیه نزول اجلال فرمودند، و پس از ملاحظه و بازدید قسمت‌های مختلفه لوحه فلزی را که روی آن این عبارت نگاشته بود در جعبه‌ای از سنگ مرمر زیبا قرار دادند :

« هنگام شاهنشاهی پادشاه ایران رضاشاه پهلوی سردودمان پهلوی ساختمان دانشگاه تهران بفرمان او آغاز و این نبشته که بیادگار در دل سنگ جای گرفته بزمین سپرده شد بهمن ماه هزار و سیصد و سیزده خورشیدی »

سپس فرمودند: ایجاد دانشگاه کاری است که ملت ایران بایستی خیلی قبل از این شروع کرده باشند حال که شروع شده است باید جدیت شود که زودتر انجام گیرد.

چون شعب دانشگاه موجود بود و ساختن کلیه بنا در جلالیه مدتی بطول میانجامید در اسفند همان سال مراسم گشایش دانشگاه در دانشکده حقوق و سیاسی و تجارت بعمل آمده رسماً شروع بکار کردند.

دانشکده‌های موجوده از قرار ذیل است :

- ۱- دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دارای چهار شعبه است: قضائی دیپلوماسی - اقتصادی و اداری - تجاری .
- ۲- دانشکده طب دارای سه شعبه است : طب ، دواسازی و دندانسازی
- ۳- دانشکده علوم معقول و منقول ، دارای دو قسمت است مقدماتی و عالی دوره عالی هم دارای دورشته است : معقول و منقول .
- ۴- دانشکده علوم طبیعی و ریاضی .
- ۵- دانشکده ادبیات و فلسفه و علوم تربیتی .
- ۶- دانشکده فنی دارای پنج رشته است، مهندسی طرق و ساختمان، مهندسی

معدن و تصفیه فلزات ، مهندسی میکانیک ، مهندسی برق ، مهندسی شیمی صنعتی .



« دانشکده فنی »

از مدارس عالیہ کہ جزء وزارت فرهنگ است غیر از آنچه در قسمت دانشگاه بیان گردید یکی هنرستان موسیقی است^۱ کہ دارای سه قسمت ابتدائی و متوسطه و عالی است و عنقریب کلاسهای موسیقی « اپرا » و غیره در آن دائر خواهد شد دیگر دانشکده قابلیت است کہ تحت نظر وزارت فرهنگ و اداره کل بهداری اداره میشود^۲ .

سایر مدارس عالیہ و اختصاصی

مدارس اختصاصی کہ در فصول مربوطه برشته‌های مختلف اشاره شده از این قرار است : دانشگاه جنگ ، مدرسه افسری نظام ، آموزشگاه شهربانی ، دانشکده فلاحت ، دبیرستان فلاحت ، رنگرزی ، اداره صناعت ، صنایع قدیمه ، صنایع جدیدہ ، هنرستان نسوان ، دانشکده بیطاری ، مدرسه پست و تلگراف دبستان

-
- ۱ - هنرستان موسیقی بنام مدرسه موزیک یا موسیقار در ۱۲۹۴ شمسی تأسیس گردیده ولی تکمیل آن از آثار این دوره است .
 - ۲ - مدرسه قابلیت در ۱۲۹۸ شمسی تأسیس گردیده ولی در این دوره در تحت اصول علمی درآمده است .

پهلوی، شهرداری ایلام و کلاسهای اختصاصی از قبیل کلاس اختصاصی وزارت داخله، کلاس مالی وزارت مالیه، کلاس ثبت اسناد و کلاس قضائی - اما در ولایات هنرستان تبریز، هنرستان فارس دارالتربیه شیر و خورشید مشهد، پرورشگاه ایلام اصفهان و مدرسه شرکت نفت آبادان تأسیس شده است.

در این دوره توجه خاصی به تربیت روح و جسم کودکان بعمل آمد و تا آخر سال تحصیلی ۱۴-۱۳۱۳ در نقاط مختلف ایران ۲۳ کود کستان که در آن ۲۴۴۷ طفل (دختر و پسر) تربیت میگشتند موجود بود برای ازدیاد این قبیل مؤسسات نافع هر سال اقدامات جدی شده و میشود.

کودکستان

دولت بیدار کنونی نه فقط بتوسعه مدارس ابتدائی، متوسطه و عالی همت گماشته بلکه برای اینکه عموم ملت از نعمت خواندن و نوشتن و فرا گرفتن معلومات تا اندازه که برای

آموزشگاههای اکابر

زندگانی آنها ضروری است محروم نباشند حسب الامر اعلی حضرت همایون شاهنشاهی در سال ۱۳۱۵ اقدام بتأسیس کلاسهای اکابر در اکثر نقاط ایران گردید و بتدریج ترتیب بازرسی آن کلاسها معین شد. ایرانیان که علم دوستی صفت طبیعی آنهاست و تاریخ بهترین گواه این مدعاست، فرمان شاهنشاه خود را استقبال کرده و گروه گروه جوانان و مردان سی و چهل حتی پنجاه ساله که در روز وقت تحصیل نداشتند نام خود را در دفاتر کلاسهای اکابر شبانه ثبت کرده، باطرر جدیدی مشغول تحصیل گشتند بقسمی که در مهرماه ۱۳۱۵ یعنی کمتر از دو ماه از تأسیس آموزشگاههای اکابر ۷۵۰ باب آموزشگاه در نقاط مختلفه تأسیس و ۵۶۴۶۰ نفر دانش آموز بفرار گرفتن مواد بر نامه آن مشغول گشتند و چون عده کلاسها برای احتیاجات کافی نبود وزارت فرهنگ بر توسعه آن هر سال افزوده و می افزاید.

برای اینکه عدهای از محصلین که تحصیلات آنها ناقص مانده بود و بجهاتی در روز نمیتوانستند در دبیرستانها حاضر گردند بتوانند تحصیلات خود را دنبال نمایند در آذرماه

دبیرستانهای شبانه

۱۳۱۵ اساسنامه تأسیس دبیرستانهای شبانه در تهران و شهرهای عمده ایران تنظیم

گردید و سه دبیرستان شبانه در تهران تشکیل یافت که دارای کلاس ششم ابتدایی و دوره اول متوسطه و شعبه های علمی، ادبی و تجاری می باشد. همچنین کلاسهای مخصوصی برای فرا گرفتن زبان خارجی ایجاد شد.

جای شك نیست که یکی از وسایل مؤثر برای تربیت ملت و آشنا ساختن افراد بوظایف اخلاقی و اجتماعی و عظمی و خطابه است و قبل از این دوره مؤسسه ای برای وعظ موجود

مؤسسه وعظ و خطابه

نیود و واعظین بر حسب استعداد و لیاقت خود انجام وظیفه میکردند و بسا اوقات اشخاصی که چندان مایه علمی نداشتند و معلوم است نتیجه وعظ این قبیل وعاظ چه بوده زیر ابجای هدایت ممکن بود مستمعین را بگمراهی سوق دهند این مسئله مهم طرف توجه دولت بیدار کنونی واقع گردید و تصمیم اتخاذ شد که برای تربیت وعاظ دانشمند و پرهیز کار مؤسسه ای در دانشکده علوم معقول و منقول تشکیل شود. بنابراین برنامه و اساسنامه آن تنظیم شد و از ۲۶ مهر ۱۳۱۵ دروس مربوط شروع گردید.

تربیت بدنی که اهمیت آن بر احدى پوشیده نیست در این دوره فوق العاده مورد توجه واقع شد چنانکه در ۱۴ شهریور ۱۳۰۶ قانون ورزش اجباری در مدارس جدید از تصویب

ورزش و پیشاهنگی

مجلس گذشته و طبق ماده ۲ آن قانون محصلین میبایست غیر از ایام تعطیل همه روزه در مدارس ورزش نمایند.

همچنین در سال ۱۳۰۴ پیش آهنگی در طهران تأسیس شد و در ۱۱ اسفند همانسال طبق متحدالامال وزارت فرهنگ رسماً در مدارس تشکیل گردید و بتدریج در ایالات و ولایات هم توسعه یافت و تحت نظر وزیر فرهنگ انجمنی بنام انجمن پیش-آهنگی تأسیس شد و اساسنامه تربیت پیش آهنگی تدوین گردید.

پیش آهنگی همواره طرف توجه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بوده چنانکه در مهرماه ۱۳۰۷ در خاتمه نمایش پیش آهنگان مازندران در حضور مملو کانه بر رئیس پیش آهنگی آن حدود چنین فرمودند:

«پیش آهنگان را به ورزشها و بازیهای آزاد بیشتر مشغول کن تا همه قوی و چابک شده بازویشان مثل بازوی خودت قوی و چهره شان مثل صورت تو پرخون شود .

از آن تاریخ پیش آهنگی ایران بتصویب ملوکانه تحت ریاست عالیہ والاحضرت همایونی ولایتعهد قرار گرفت و مجمع بین المللی پیش آهنگی ، پیش آهنگی ایران را برسمیت شناخت .

بتدریج اداره تربیت بدنی و انجمنی برای این منظور تشکیل گردید و در سال ۱۳۱۴ باغ بزرگ منظریه (در شمال طهران) و عمارات آن بطور دائم مرکز اردوهای تابستانی پیش آهنگی گردید و در طهران زمین های معین برای ورزش معین شد و اسباب و آلات ورزش و جامهای فیروزی و مدالهای ورزش تهیه گردید و مسابقه های ورزشی بین ورزشکاران مدارس بعمل آمد . برای تمام محصلین دبیرستانها (مدارس متوسطه) ورزش اجباری شد همچنین برای تربیت معلمین ورزش اقدامات لازمه بعمل آمد . این اقدامات منحصر بطهران نبود بلکه در تمام ایران موضوع ورزش اهمیت خاصی پیدا کرد و مسافرتها و مسابقه ها و جشنهای ورزشی در تمام کشور بعمل آمد .

از جمله اقدامات برجسته سال ۱۳۱۴ شمسی تأسیس پیش آهنگی دختران است که ریاست عالیہ آن با والاحضرت شاهدخت است . دقیقه جالب توجه ۹۴۲ دختر پیش آهنگ و افسران دختران در سوم اسفند ۱۳۱۴ که برای اولین دفعه در حضور شاهنشاه و علیاحضرت ملکه و والاحضرتین شاهدخت رخ داد منظره ایست که هیچگاه از خاطر کسانی که دیده اند محو نخواهد شد .

همچنین در سال ۱۳۱۴ از پانزده نقطه ایران و از هر نقطه پانزده نفر از ورزشکاران بین محصلین مدارس پسرانه برای شرکت در مسابقه ورزشی و حضور در سان سوم اسفند بطهران اعزام گشتند .

از جمله اقدامات سال ۱۳۱۵ تشکیل اردوهای مختلط از رده های مختلف دبستانها و دبیرستانهای طهران است - شرح اساسنامه پیش آهنگی ، اقدامات

پیش آهنگان و ترقی آنها از حدود این تألیف خارج است .

نه فقط در آموزشگاههای کنونی از همه حیث مراعات حفظ -
الصحةٔ محصلین میشود و خطابه‌های بهداشتی درمرگز و
ولایات برای آشنا ساختن محصلین با اصول حفظالصحه و

بهداشت محصلین

جلو گیری از بعضی امراض ایراد میگردد بلکه در سال ۱۳۱۴ کلاس اکابر برای
تعلیم طرز جلو گیری از مرض ساری تراخم در مرکز تأسیس گردید و جمعی از
دبیران و آموزگاران وزارت فرهنگ ایالات و ولایات بمرکز اعزام شده مشغول
بتحصیل گشتند و پس اذدادن امتحان و مراجعت بولایات بآنها دستور داده شد که
محصلین مبتلابتراخم را پس از اتمام ساعات تدریس مطب مجانی باز کرده مبتلایانرا
معالجه نمایند و در مقابل این زحمت حقی برای آنها منظور گردید و ا-ارهٔ کل بهداری
متقبل شد مجاناً دواهای لازم را بمعالجهین اعطاء نماید .

برای متوجه ساختن طبقات مختلفه بامور فلاحتی که بالنتیجه
موجب آبادی کشور است و زارت فرهنگ در سال ۱۳۱۴

جشنهای درختکاری

جشنهای درختکاری را بین محصلین مرسوم نمود و هر سال در روز ولادت اعلی حضرت
مراسم این جشن که غرس اشجار توسط محصلین در اراضی بایر و حاصلخیز است
بعمل میآید - تأثیر این عمل در میان طبقات مختلفه خاصه روستائیان و دهقانان در
مملکتی که اساساً فلاحتی است و ساکنین آن درقرنهای گذشته فلاحت را امر مقدس
دینی و یک گونه عبادت میدانستند نهایت عظیم است چه آنانرا بالطبیعه تشویق و
ترغیب بامور فلاحتی می نماید .

۱ - ترقیات روز افزون ایران عده‌ای از پیشاهنگان دبستانهای ایرانی عراق عرب را به
آرزوی مشاهدهٔ میهن خود انداخت و در آخر سال ۱۳۱۳ جماعتی از آنان مرکب از ۷۵ نفر
پیش آهنگ تحت مراقبت رئیس هیئت سرپرستی محصلین و دوازده نفر مدیر و معلم و طبیب
سفارت شاهنشاهی بطرف ایران عزیمت نمودند و از طرف وزارت فرهنگ پذیرائی گرمی از
آنان شد از حسن تصادف در هشتم فروردین ۱۳۱۴ هنگامی که پیشاهنگان مذکور نزدیک
آبشار پهلوی مشغول عملیات ورزشی بودند موکب همایونی از طهران بسعد آباد تشریف
فرماید و محصلین مشمول انواع الطاف ملوکانه گردیدند .

ساختمانهای وزارت فرهنگ

وزارت معارف از محل بودجه و از عواید اوقاف ساختمانهای باشکوه از قبیل دبیرستان، دبستان، دانشسرا، هنرستان، دارالترتیبه، ادارات فرهنگ و غیره چه در طهران و چه در سایر ولایات ایجاد نموده است. اما دانشگاه تهران که واقع در اراضی جلالیه (شمال طهران) و دارای منظره زیبائی است از سال ۱۳۱۳ شروع به بنای آن گردیده و قسمت مهمی از آن تا کنون خاتمه یافته است زمین دانشگاه دارای ۲۰۶۵۳ متر مربع است و از طرف وزارت معارف خریداری شده.

ساختمان موزه طهران از سال ۱۳۱۲ شروع گردید و اکنون ساختمانهای خارجی آن با تمام رسیده و تزئینات داخلی آن قریب با تمام است. ساختمان موزه بنائی است مربع مستطیل بمساحت ۱۳۱۷۶ متر مربع بادو تالار بزرگ یکی راجع باشیاء عتیقه قبل از اسلام و دیگر از اسلام بعد همچنین دارای تالاری است برای اشیاء و صنایع عصر حاضر با طاق مخصوصی برای ضبط اشیاء بقعه شیخ صفی اردبیلی گذشته از این تالارها موزه که دارای قسمتهای فنی است با اطاقهای متعدد و یک کتابخانه بزرگ که ۵۵۰ متر مربع بنای آن میباشد.

ساختمان بهداری مدارس در حدود ۴۰۰ متر مربع است و دارای دو طبقه است نمای آن آجری و کف آن موزائیک است.^۱

۱ - راجع بخصوصیات ساختمان فوق و سایر ساختمان از قبیل کتابخانهها زمینهای ورزشی و انبیه معارف و اوقات در تمام نقاط ایران رجوع شود بتاریخچه ساختمانها و تعمیرات در سالهای ۱۳۱۴ - ۱۳۱۳ ضمیمه سالنامه همان سنوات.

فصل هیجدهم

حفظ زبان فارسی - نگهداری آثار ملی

تجلیل از بزرگان

حفظ زبان فارسی زبان فارسی که سخنوران عالم بشیریی آن معترفند احتیاج بحفظ و حراست داشت خاصه که در دورهٔ اخیر یک گونه هرج و مرج ادبی در آن رخ داده بود یعنی نه فقط بعضی از نویسندگان کلمات غیر مصطلح عربی، فرانسه، انگلیسی و غیره را در نوشته‌های خود بکار میبردند بلکه در بعضی اوقات ترکیب عبارات و جمله بندیها بکلی عربی یا اروپائی بود عده‌ای از نویسندگان که بخیط خود معترف بودند بدین بهانه متمسک می‌گشتند که بواسطهٔ نبودن مجمعی از دانشمندان چارهٔ جز اتخاذ لغات و اصطلاحات خارجی که در مقابل آن کلمه یا اصطلاحی در زبان فارسی نیست نداریم ولی‌ای‌کاش فقط بدینگونه اصطلاحات قناعت میکردند بلکه با داشتن کلمات شیرین فارسی و اصطلاحات متداول عامه و قاصداً یا برای اظهار فضل و یا از روی جهالت نوشته‌های خود را پر از الفاظ و کنایات و جمله بندیهای خارجی کردند حتی نام ادارات و دوائر دولتی اسامی خارجی گردید و گوئی این ملت که دارای تاریخ چند هزار ساله است هیچگاه از خود مؤسساتی نداشته که مجبور به اتخاذ اسامی خارجی برای مؤسسات خود شده است!

شاهنشاه که کلبهٔ اصلاحات را از جزئی و کلی از روز اول نصب‌العین خود قرار داده بودند همان قسم که میهن ما را از تعدی بیگانگان محفوظ داشتند در صد حفظ زبان نیایگان خود نیز برآمده و در اولین فرصت یعنی در فروردین ۱۳۰۴ امر بتشکیل

مجمعی دادند تا لغات فارسی جهت نظام و هواپیمائی بجای لغات خارجی وضع شود و بتدریج بسیاری از دانشمندان متوجه این مسئله گردیده در استعمال لغات فارسی بجای کلمات اجنبی کوشش نمودند و حتی خواستند بکلی فارسی خالص نویسند و هر نویسنده بسلیقه خود لغتی اختیار میکرد بنابراین برای اینکه از افراط و تفریط جلوگیری شود و کلمات متخذه بعد از تتبع و تحقیق يك عده از دانشمندان در تمام کشور برای مفهوم معین استعمال گردد و ضمناً راجع بکلیه امور مربوط بزبان و ادبیات فارسی بحث و مطالعه عمیق بعمل آید حسب الامر انجمنی بنام فرهنگستان تأسیس شد و در ۹ اردیبهشت ۱۳۱۴ اسانامه آن بتصویب رسید و در ۲۱ خرداد ۱۳۱۴ نخستین جلسه آن تشکیل گشت .

- ۱- ترتیب فرهنگ بقصد رد و قبول لغات و اصطلاحات در زبان فارسی .
- ۲- اختیار الفاظ و اصطلاحات در هر رشته از رشته های زندگانی با سعی در اینکه حتی الامکان فارسی باشد .
- ۳- پیراستن زبان فارسی از الفاظ خارجی .
- ۴- تهیه دستور زبان و استخراج و تعیین قواعد برای وضع لغات فارسی و اخذ یا رد لغات بیگانه .
- ۵- جمع آوری لغات و اصطلاحات پیشه و روان و صنعتگران .
- ۶- جمع آوری الفاظ و اصطلاحات از کتب قدیم .
- ۷- جمع آوری لغات و اصطلاحات و اشعار و امثال و قصص و نوادر و ترانه ها و آهنگ های ولایتی .
- ۸- جستجو و شناساندن کتب قدیم و تشویق و تطبع و نشر آنها .
- ۹- هدایت افکار بحقیقت ادبیات و چگونگی نظم و نشر و اختیار آنچه از ادبیات گذشته پسندیده است و رد آنچه منحرف میباشد و راهنمایی برای آینده .
- ۱۰- تشویق شعرا و نویسندگان در ایجاد شاهکارهای ادبی .
- ۱۱- تشویق دانشمندان بتألیف و ترجمه کتب سودمند بفارسی فصیح و مانوس
- ۱۲- مطالعه در اصلاح خط فارسی .

برای اجراء مواد مذکور که شرح هر کدام رساله جداگانه میشود اعضا فرهنگستان تشکیل کمیسیونهای مخصوصی داده و شروع بکار کردند و در جمع آوری لغات و ترانه‌ها و افسانه‌ها و تنظیم فرهنگ جامع فارسی کمال لزوم را دارد، اقدامات لازمه بعمل آمد و ضمناً بجای بعضی از لغات اجنبی اعم از آنچه در ادارات معمول بوده یاد در محاورات خصوصی استعمال میشده یکعده لغات مانوس فارسی اختیار شد و بوسیله جراید و مجلات و بخش نامه باطلاع عموم رسید و حتی نام پاره‌ای از نواحی و شهرها بارعایت سوابق تاریخی آنها تغییر داده شد .

شاهکارهای صنعتی هر قوم زیباترین آئینه تجلیات روح

حفظ آثار ملی حفاری و کاوش

اوست و در میان ملل عالم ایرانیان میتوانند افتخار کنند

که بیش از هر قوم دارای آثار نفیس صنعتی هستند - استاد

دانشگاه برلن دکتر هر تسفلد در نطق خود در عمارت وزارت فرهنگ ایران چنین اظهار داشته است : « بتاریخ دنیامراجعه بفرمائید خواهید دید که هیچیک از ملل عالم این اندازه آثار نداشته است .

یونان يك نوبت ترقی کرده از پانصد سال قبل از میلاد تا سیصد و بعد از آن

دیگر اثری ندارد

ایطالیاد و نوبت ظهور نموده یکی دودوره دولت روم و دیگر در زمان «رنسانس»

(تجدید) سایر ملل اروپا هم بقدری تازه و جدید هستند که ذکر و مقایسه آنها

مورد ندارد .

پرفسور مذکور در نطق بلیغ خود که در افتتاح انجمن آثار ملی ایراد نموده

اشاره کرده است که ملیت ایرانی همیشه باقی بوده و تغییر نیافته است . نه فتنه

اسکندر نه حمله چنگیز و نه بیداد تیمور هیچکدام قادر بر این نبوده که ایران را

از جاده خود بازدارد بلکه اقوام بیگانه در ایرانیان مستهلك گشتند و بفضل و

شرافت گذشته ایران شهادت داده اند »

متأسفانه بواسطه حوادث ناگواری که ایران در طول تاریخ بدان مبتلا گردید

و لاابالیگری زمامداران قرن اخیر که نه فقط در حفظ آن آثار اقدامی نکردند بلکه

عامداً و قاصداً بعضی از آنان در صدور خرابی و تزییع آن شاهکارها برآمدند و بزرگترین لطمه بر آثار ملی ما وارد آمد تا اینکه خدا خواست و آن شام ظلمانی سپری گشت و شاهنشاه علاقه خود را نسبت بآن آثار ابراز نموده درموقعی فرمودند: « مشاهده آثار استخرمر را متأثر ساخت » انجمن آثار ملی تأسیس گردید و در ۱۲۲۰ آبان ۱۳۰۹ قانون حفظ آثار ملی بتصویب مجلس شورای ملی رسید و طبق ماده اول آن کلیه آثار صنعتی و ابنیه و اماکنی را که تا اختتام دوره سلسله زندیه در مملکت ایران احداث شده اعم از منقول و غیر منقول جزء آثار ملی ایران محسوب و تحت حفاظت و نظارت دولت درآمد.

امتیاز انحصاری حفاریات که به بیگانگان واگذار شده بود لغو گردید و ماده یازدهم قانون مذکور مصرح است که حفاراضی و کاوش برای استخراج آثار ملی منحصرأ حق دولت است همچنین طرز ثبت مال منقول در فهرست آثار ملی و انتقال اموال که مالک خصوصی دارد در آن قانون معین شد.

از آن تاریخ حفاریات و کاوش در تخت جمشید، ری، شوش، نیشابور، شاپور، لرستان و سایر نقاط جلب توجه نموده و آثار نفیسی کشف گردید. برای محافظت این قبیل آثار دولت در صدر تأسیس موزه در طهران برآمده و در سال ۱۳۱۲ شروع بساختن آن شد و اکنون نزدیک با تمام است. همچنین موزه قم در تاریخ ۲۰ آبان ۱۳۱۴ افتتاح شد.

اماکن تاریخی طبق تصویب نامه های شهریور و دیماه ۱۳۱۰ تعداد ابنیه تاریخی که حفظ و حراست و تعمیر آن بعهده دولت است معین گردید تا ضمیمه فهرست آثار ملی شود. همچنین در نقاط مختلف شروع بتعمیر آثار تاریخی شد و بسیاری از ابنیه در اصفهان، فارس، کرمانشاه، و اردبیل مرمت گردید و از آن جمله است بقعه شیخ صفی الدین در اردبیل، مسجد شاه، مسجد شیخ لطف الله، مدرسه مریم بیگم، تالار طهماسبی میدان شاه یا میدان نقش جهان، مدرسه چهارباغ یا مدرسه مادرشاه، چهل ستون، مسجد علی قلی آقا، مسجد جامع، مسجد ظلمات، مسجد لبنان، مدرسه جده کوچک (کلیه این بناها در اصفهان است) مسجد جامع

و مسجد شاه یروجرده ، حضرت عبدالعظیم ، امامزاده طاهر در حضرت عبدالعظیم ، مسجد جامع نیشابور ، امامزاده محمد محروق و آرامگاه خیام در نیشابور ، مزار شاهزاده حسین اصغر در هفت فرسنگی شمال غربی نیشابور ، بقعه مزار کرماب واقع در طاغان کوه ، بقعه فضل بن شادان در يك فرسنگی مشرق نیشابور ، مسجد جامع فتحعلی بیك در دامغان ، مسجد و کیل ، تکیه هفت تن و عمارت کریم خان در شیراز ، مدرسه حیدریه ، مسجد سلطانی ، مسجد جامع کبیر در قزوین ، صحن کهنه و صحن حضرت معصومه در قم ، باغ شاه فین (کاشان) مسجد دارالاحسان (در کردستان) ، طاق بستان نزدیک کرمانشاهان ، مدرسه سلیمان خان و مسجد حاجی مصطفی خان در ساری ، مدرسه میرزا زکی در بابل ، مدرسه حاجی اسمعیل اسکی در آمل^۱ و غیره .

تجلیل از بزرگان
همانطور که ذات ملوکانه امر بحفظ آثار فرمودند در تجلیل بزرگان این مرز و بوم که شمس آسمان علم و ادب و افتخار نژاد ایرانی تا ابدند عطف توحه فرموده و در دوره هایونش مقابر بسیاری از بزرگان نامی این کشور مانند خیام ، سعدی ، حافظ ، حمدالله مستوفی و کمال الدین اسمعیل و غیره که در شرف انهدام بود مرمت گردید و از این راه مراسم حق شناسی دولت و ملت ایران نسبت بدانشمندان خود بعمل آمد و از همه مهمتر ساختمان مقبره شاعر ملی ایران سخن سنج طوسی حکیم ابوالقاسم فردوسی و جشن هزارساله اوست که در تاریخ ایران هیچگاه فراموش نخواهد شد .

از مقبره فردوسی که زنده کننده داستانهای ملی ، فروزنده آتش میهن دوستی و احیاء کننده زبان پارسی است جزمشتی خاك و سنگ اثری باقی نمانده بود بلکه پیدا کردن قبر او هم در ابتدا دشوار مینمود .

حسن قدردانی شاهنشاه نسبت ب بزرگان گذشته موجب گردید که در سنه ۱۳۰۵ از طرف انجمن آثار ملی تحقیقاتی بعمل آمده و معلوم شود که قبر استاد سخن

۱ - راجع بشرح تعمیراتی که در این اماکن شده رجوع شود ب تاربخچه ساختمانها و تعمیرات مربوط بمعارف و اوقاف ضمیمه سالنامه معارف ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴

درباغی است در طوس (متصل بقریه اسلامیة) و آن باغ ملکی فردوسی بوده پس از تحقیق در این امر برای ساختن مقبره نقشه‌هایی تهیه گردید و از ابتداء سنه ۱۳۰۷ شروع بکار شد و غیر از وجوهی که برای این منظور جمع‌آوری شده بود مجلس شورای ملی هم سی هزار تومان از محل صرفه‌جویی خود مساعدت کرد و حتی برای اتمام بنا و تهیه مراسم جشن عظیمی بیادگار هزارمین سال تولد فردوسی بترتیب بخت آزمائی مبلغ یکصد و شصت هزار تومان جمع‌آوری شد که پس از وضع مخارج و پرداخت جوایز بقیه که عبارت از هفتصد هزار ریال است صرف آن منظور عالی گردد و ملت ایران برای ابراز قدردانی در شرکت بآن امر خیر بهیچوجه فرو گذاری نکرد و بزودی مقصود حاصل شد و همچنین وزارت فرهنگ یکصد و پنجاه هزار ریال کمک نمود و جمعی هم بسهم خود خدمات شایانی کردند.

سپس از طرف وزارت فرهنگ عده‌ای از مستشرقین و نمایندگان دول خارجی دعوت گشتند و در ۱۳۱۳ کنگره فردوسی از دانشمندان ایرانی و خارجه و مأمورین سیاسی و اعیان و رجال تشکیل گشت.

در جلسات کنگره که چندین مرتبه تشکیل شد نطق‌های ادبی و علمی مهمی ایراد گشت و همچنین در محافل انس پذیرائی گرمی از مدعوین بعمل آمد تا اینکه در اول مهر مستشرقین بطرف مشهد حرکت کردند و در آرامگاه خیام در نیشابور دسته‌های گل از طرف آن دانشمندان گذاشته شد و روز بعد وارد شهر مقدس مشهد گشتند. جمعه بیستم مهر عموم مستشرقین، نمایندگان مجلس قونسول‌های خارجه، نمایندگان مطبوعات و رؤساء ادارات بالباس رسمی در آرامگاه فردوسی حضور داشتند: بعد از ظهر همان روز موکب ملوکانه در آنجدود نزول اجلال فرمود و با کلیه حاضرین اظهار ملاطفت نموده خطابه افتتاحیه ذیل را ایراد فرمودند:

« بسیار مسروریم از اینکه بواسطه پیش آمد جشن هزارساله فردوسی موفق میشویم که وسایل انجام یکی از آرزوهای دیرین ملی ایران را فراهم آوریم و بنا ایجاد آن بنا تا درجه‌ای قدردانی خود و حقیقت‌شناسی ملت ایران را ابرار نمایم - رنجی را که فردوسی در احیاء زبان و تاریخ این مملکت برده است ملت ایران همواره

منظور داشته و از اینکه حق این مرد بدرستی ادا نشده بود متأسف و ملول بوده اگرچه افراد ایرانیان باعلاقه‌ایکه بمصنف شاهنامه دارند قلوب خود را آرامگاه او ساخته‌اند لیکن لازم بود اقدامی بعمل آید و بنائی آراسته گردد که بصورت ظاهر هم نماینده حق شناسی عمومی این ملت باشد بهمین نظر بود که امر دادیم در احداث این یادگار تاریخی بدل مساعی بعمل آید - صاحب شاهنامه با فراشتن کاخی بلند که از باد و باران و حوادث گزند نمی‌یابد نام خود را جاویدان ساخته و از این مراسم و آثار بی‌نیاز می‌باشد ولیکن قدردانی از خدمتگزاران و وظیفه اخلاقی ملت است و از ادای حق نباید فرو گذاری کرد .

« مسرت و خرسندی ما بدرجه کمال رسید از اینکه مشاهده کردیم جماعتی از دانشمندان که دوستان ما و دوستان صنایع و ادبیات هستند از اکناف جهان و از راه‌های دور به آرامگاه حکیم سخن پرداز ما شتافته و در اظهار شادمانی و قدردانی با ما همقدم شده‌اند ، با برابر خوشنودی و خورسندی از این احساسات محبت آمیز حضار را با اجرای مراسم افتتاح دعوت مینمائیم . » آنگاه اعلیحضرت نوار سهرنگ را که در اطراف ایوان بود قطع نموده آرامگاه را افتتاح فرمودند .

مراسم جشن فردوسی نه فقط در ایران بلکه در اکثر پایتخت‌های بزرگ دنیا از قبیل لندن، پاریس، برلن، رم، بروکسل، ورشو، مسکو، ژنو، آنقره، قاهره استکهلم، واشنگتن، بیروت، دهلی، بادکوبه، تقلمیس، کابل و غیره منعقد گردید. امام‌قبره فردوسی از یک قسم سنگ مرمر ساخته شده و دارای ۱۸ متر ارتفاع است . بنا در میان یک ایوان چهل متری از سنگ واقع شده و قریب یک میلیون و چهارصد و بیست هزار ریال مخارج آن شده است. در روی سنگ مزار این عبارات نقش شده « این مکان نظر به بعضی قرائن و امارات بظن قوی مدفن حکیم ابوالقاسم فردوسی ناظم کتاب شاهنامه و داستان یوسف و زلیخاست که در نیمه اول مائه چهارم هجری در قریه فاز واقع در جنوب غربی طوس ولادت و ظاهراً در چهارصد و یازده یا چهارصد و شانزده قمری در طوس وفات یافته و چون چهل و غوغای عوام مانع شد که او را در قبرستان بخاک بسپارند در این مکان که باغ شخصی او بوده است مدفون گردید»

فصل نوزدهم

ادارات و مؤسسات مختلفه

آمار وثبت احوال - شهرداری - شهرداری - بهداری - اوقاف

آمار همان کلمه «هامار» ایران باستان است که معنی احصاء داشته و سرشماری که بامر پادشاه وقت بعمل میآمده «شاه هامار» مینامیدند و بعضی بر آنند که کلمه شمار هم تصغیر

آمار و
ثبت احوال

این کلمه اخیر است .

با اهمیتی که آمار نفوس داشته در دو قرن اخیر قدمی در این خصوص برداشته شده فقط در سنه ۱۲۹۴ قمری (۱۲۵۶ شمسی) میرزا حسینخان سپهسالار که یکی از وزراء کار آگاه بوده حکمی در انجام این مقصود صادر نمود و دستور اکید داد تا در ظرف چهار ماه صورت نفوس در پایتخت تمر کز یابد . از آنجا که در دوره قاجاریه کلیه اقدامات مصلحین بی نتیجه میماند از دستور آن وزیر دانشمند هم ثمری حاصل نگشت تا اینکه دوره مشروطیت فرارسید و نمایندگان دوره اول قانون گذاری در اندیشه ایجاد دفتر نفوس افتادند ولی تیرگی اوضاع و کشمکشهای سیاسی مجال هیچگونه اقدامی در اجرای آن منظور نداد . در سال ۱۲۹۷ شمسی (۱۳۳۷ قمری) از طرف هیئت دولت مقرراتی برای ثبت هویت افراد معین گردید و توزیع ورقه شناسنامه در طهران بعهده اداره شهرداری واگذار گشت . بدیهی است در آن اوقات که کشتی میهن در میان طوفان حوادث و گردابهای سهمناک فتنه های داخلی و سیاستهای خارجی گرفتار بود اجراء هیچگونه اصلاحی ممکن نمیگشت تا چهره رسد به ثبت هویت و آمار نفوس - اداره احصائیه و سجل احوال (آمار و ثبت احوال) اسمی

بود بی‌مسمی و قبل از کودتای ۱۲۹۹ هیچگونه اقدام اساسی در راه پیشرفت منظور بعمل نیامد - افتتاح این باب و عملی کردن این امر مهم - مانند سایر اصلاحات اساسی از آثار این عهد فرخنده است . اداره ثبت احوال طهران در سنه ۱۳۰۰ بشهررداری (بلدیه) منتقل گردید و در سنه ۱۳۰۴ که بر حسب اراده ملوکانه قانون ثبت احوال بتصویب مجلس رسید اداره مخصوصی در وزارت داخله بنام احصائیه و سجل احوال تشکیل و بتدریج توسعه یافته در ۱۳۰۷ دارای تشکیلات مستقلی شد .
 اداره آمار و ثبت احوال کل دارای وظایف مهمی است و خلاصه آن از اینقرار است :

- ۱- توزیع و بقیه شناسنامه بین کلیه اهالی کشور .
 - ۲- ثبت وقایع اربعه : ولادت ، ازدواج ، طلاق و فوت .
 - ۳- سرشماری یا آمار نفوس باتعیین سن ، شغل و سایر مشخصات افراد .
 - ۴- جمع آوری اطلاعات مربوطه بکلیه منابع ثروت مملکت .
 - ۵- آمار کلیه وقایع اجتماعی و آنچه قابل احصاء است طبق اصول علمی .
 - ۶- طبع و نشر اطلاعات و جدولهای آمار .
- در سال ۱۳۰۳ تصویبنامه راجع بوظائف اداره آمار صادر گردید و در ۱۳۱۲ نظامنامه شورای عالی آمار مرکب از نمایندگان وزارتخانه‌ها و ادارات مستقل دولتی تنظیم شد .
- در سنوات ۱۳۱۵ و ۱۶ اقدامات جدی و اساسی برای خاتمه امر آمار و توزیع شناسنامه بعمل آمد و در این راه اداره کل آمار و ثبت احوال کمال جدیت رانموده و در سرتاسر کشور پهناور ایران کلیه شهرها ، قصبات ، قری و مزارع را تحت نظر خود قرار داده در توزیع شناسنامه بین اهالی کوشیده است - هر گاه وسعت کشور ایران ، فاصله قری و قصبات بیکدیگر در خاطر آورده شود زحمات مأمورین اداره آمار که چندین مرتبه نقاط مختلفه را بازرسی کرده اند بخوبی معلوم می‌شود . همچنین در سال ۱۳۱۶ برای آسایش خاطر اهالی و سهولت ثبت وقایع از روی اصول علمی نظامنامه جدیدی تنظیم گردید .

شهرداری

گرچه قبل از کودتای یعنی از سال ۱۳۲۵ قمری اداره شهرداری تأسیس گردیده و قانون تشکیلات آن از مجلس گذشته بود ولی از آن تاریخ تا نهضت کمونی اداره مذکور از خود اثر مهمی باقی نگذاشت یعنی راجع بشهرهای کثیف، خیابانهای خراب، کوچه‌هاییکه در زمستان پر از گل ولای میگردید و عبور از آنها بدشواری میسر میشد هیچگونه اقدام مؤثری بعمل نیامد بی‌ترتیبی امور ارزاق بطوری بود که همواره بیم گرانی فوق‌العاده ارزاق بلکه قحط و غلامیرفت و عدم مراعات حفظ‌الصحه عمومی کلیه اهالی را در معرض امراض گوناگون نهاده بود. با این اوضاع صحبت از ایجاد مؤسسات خیریه و ساختمانهای باشکوه مورد نداشت.

اما در این چند سال بجرأت میتوان گفت که نه فقط پایتخت بلکه شهرهای ایران عموماً بقدری تغییر کرده و خرابی‌های آنها مبدل بآبادی شده که بهیچوجه قابل مقایسه با سابق نیست. خیابانهای عریض و طویل، نزهتگاهها و مؤسسات خیریه که در اندک مدت ایجاد گردیده موجب تعجب هر مسافری است که اوضاع سابق را دیده است طهران یکی از پایتختهای زیبا گردیده و در اطراف خیابانهای اسفالت شده آن عمارات باشکوه دولتی و ملی و شخصی بی‌اختیار جلب توجه هر ناظری را مینماید و سرعت طهران هر سال زیادتر می‌گردد و برای مقایسه ذیلاً وسعت و ابعاد شهر طهران را در سنوات ۱۳۰۸ و ۱۳۱۲ یعنی فقط در چهار سال درج مینمائیم^۱.

۱۳۱۲	۱۳۰۸	
۲۵۰۰۰ متر مربع	۲۰۲۲۴ متر مربع	محیط شهر
۴۶۵۰۰۰۰	۲۴۴۵۸۲۹۰	مساحت شهر
۷۱۵۰	۴۶۰۰	قطر شهر از شمال بجنوب
۷۸۵۰	۴۷۶۰	قطر شهر از شرق بغرب

از سال ۱۳۱۲ باینطرف بر وسعت شهر افزوده شده و میشود، خندقهای سابق

۱- رجوع شود به نشریه راجع به سرشماری شهر طهران که از طرف شهرداری در ۱۳۱۲ منتشر گردید

از بین رفته و در خارج از آنها جاده‌های طویلی ایجاد گردیده است. طول بعضی از خیابانهای شهر متجاوز از ۲۵۰ متر و عرض آنها ۲۰ یا ۳۰ و حتی ۴۰ متر است. طول خیابان پهلوی تا ایستگاه راه آهن (از شمال بجنوب) در حدود چهار هزار و سیصد متر و عرض آن ۲۴ متر است اغلب خیابانها اسفالت و سنگ فرش است - میدانهای عمومی که اکثر مشجر و گلکاری است و باغچه‌های مفرح بر زیبایی شهر افزوده و محل تفریح عمومی است.



« میدان دروازه قزوین »

مهمترین مؤسسات خیریه شهرداری از اینقرار است: زایشگاه دارالرضاعه، مسکین‌خانه و پرورشگاه یتیمان که در سنه ۱۳۰۲ تأسیس گردیده. یتیم‌خانه شاپور که در ۱۳۰۶ تأسیس شده و مؤسسه نوزادگان از طرف علیاحضرت ملکه ایجاد شده دیگر بیمارستانهای شهرداری و آسایشگاه ناتوانان و پست‌های امدادی شهرداری است که هر کدام خدمات گرانبھائی بافرااد نموده و می‌نماید.

از طرف شهرداری اقدامات لازمه برای نظافت شهر و مراعات اصول حفظ‌الصحه بعمل می‌آید. کلیه مهمانخانه‌ها و رستوران‌ها و عموم کسبه در تحت نظر مأمورین شهرداری می‌باشند و حتی کسبه معاینه صحی میشوند که هر گاه مبتلا بمرض‌ساری باشند معالجه شوند همچنین کشتار حیوانات برای مصرف گوشت و توزیع آن بین

قصابان با کمال نظافت بعمل می‌آید و بطور کلی میتوان گفت شهرداری جزئیات و کلیات امور شهر را تحت نظر قرار داده است چنانکه حمل جنازه‌ها و طرز دفن آنها هم طبق اصول صحیح است و دیگر آن مناظر غم‌انگیز یعنی حمل جنازه بردوش یا بر روی الاغ مشاهده نمیشود و بواسطه اتومبیل‌های مخصوص نه فقط طرز سابق از بین رفته بلکه جلوگیری از امراض گوناگون میشود.

اما راجع بآب طهران قبل از ۱۳۰۰ کسانی عهده‌دار آبیاری بودند که هیچگونه مسئولیتی نداشتند و رویه عادلانه در بین نبود از آن تاریخ شهرداری در صدر برآمد در تشخیص حق الشرب طریقه علمی را مراعات نموده محللهای مشروبی را مساحی نماید و برای تهیه آب مطالعاتی بعمل آمد در آخر حفر مجرای کرج منظور نظر گردید و بعد از سنه ۱۳۰۶ اقدام بآن امر شد همچنین برای لوله کشی و تصفیه آب و تقسیم آن در شهر در سنه ۱۳۰۵ نقشه آن طرح و بمناقصه گذاشته شد.

برای روشنایی معابر طهران هر سال بر تعداد لامپ‌های برق افزوده شد و کارخانه‌ای که دارای چهار دستگاه توربین است تهیه کرده اند. ماشین آلات این کارخانه بزرگ تماماً نصب گردیده و بنای آن در سطحی است دارای ۲۳۰۰ متر مربع، خرید کابل و سیم و چراغ و سایر لوازم آن انجام یافته و طولی نخواهد کشید که بر روشنایی شهر و زیبائی پایتخت افزوده خواهد شد.

موضوع ارزاق که دولتهای وقت سالها در فکر چاره بودند و منظور حاصل نمیشد در این عصر بواسطه خلعید خبازان و تمر کز گندم مصرف شهروا گذاری آن بشهرداری رفع هر گونه حوادث قحط و غلا شد و آن ایام که هزاران نفر بینوا از شدت گرسنگی جهان فانی را بدرود میگفتند سپری گردید. در سال ۱۳۰۴ برای آسایش زارعین اقدام به تثبیت نرخ غله گردید و دولت عهده‌دار گشت گندم تمام کشور را بقیمت مناسب اکتیاع نماید تا زارعین مجبور نشوند حاصل زحمت خود را بر ایگان از دست دهند.

چنانکه در فوق اشاره شد نه فقط در طهران بلکه شهرداری کل شهرها اقدامات برجسته کرده که شرح آن مفصل است.



« رمز سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی »

شهربانی

تشکیلات شهربانی برزوی پایه‌های محکم طبق جدیدترین اصول علمی استوار گردیده و مأمورین آن در حفظ و حراست

شهرها کمال لیاقت را بخرج میدهند و اگر بر حسب تصادف جرمی رخ دهد مجرم هر قدر زبرک و ماهر باشد در اندک مدتی دستگیر گردیده محاکمه میشود. برای تهیه پایوران (صاحبمنصبان) تحصیل کرده مدرسه اختصاصی تأسیس گشته و هر سال عده فارغ التحصیل از آن خارج میشود

برخلاف سابق که در تربیت زندانیان هیچگونه توجهی نمی گشت در این دوره نه فقط زندانها بقسمی بنا شده که در آن مراعات اصول حفظالصحه گردیده بلکه زندانیان را از راه اندرز و پند و موعظه و خطابه براه راست راهنمایی می نمایند و بر حسب استعداد آنان بکارهای مختلف مشغول و در تعلیم و تربیت آنها میکوشند تا پس از خارج شدن از زندان عضو نافعیت اجتماعی شوند و پیرامون اعمال زشت نگردند و دارای حرفه‌ای باشند که بتوانند از آن استفاده کنند. میتوان گفت که شهربانی از این حیث خدمت بزرگی بجامعه مینماید چه نه فقط عده‌ای را بزندگانی شرافتمند سوق میدهد بلکه جامعه را بدین طریق از اعمال آنها مصون داشته جلوگیری از تکرار جرم میکند.

بطور کلی شهر بانی سه وظیفه عمده را انجام میدهد یکی بتوسط پایوران و پاسبانان که شب و روز کلیه امور مربوط بامنیت شهر را در نظر گرفته جلو گیری از وقوع جرم می نمایند ثانیاً هر گاه جرمی واقع شد جدیدت در دستگیری مجرم مینمایند ثالثاً پس از محکومیت مجرم بزندان در تربیت آنها میکوشند - گذشته از این سه وظیفه مهم که شهر بانی انجام میدهد در مراقبت عبور و مرور و حفظ سایر انتظامات شهری و برداشتن نشانیهای مخصوص مجرمین اقدامات لازمه را بعمل میآورد .

مأمورین شهر بانی در شبهای بسیار سرد زمستان و روزهای تابستان که گرما طاقت فرساست انجام وظیفه مینمایند و بسا مشاهده شده که پاسبانان برای حفظ انتظامات کوشش را بانتهای درجه میرسانند و این قبیل اقدامات و فداکاریها نشان میدهد که تا چه اندازه اداره شهر بانی در تربیت مأمورین خود جدیدت مینماید . در سال ۱۳۰۸ لباس پاسبانها تغییر کرده و ملبس بکسوتی که در خور آنهاست گردیدند اداره شهر بانی دارای مجله ماهانه است که در آن مطالب سودمند مربوط بشهر بانی و مسائل اجتماعی درج میگردد . بنای شهر بانی در طهران یکی از ابنیه عظیم و زیبای این عهد است .

از سنه ۱۳۰۰ يك سلسله اصلاحات مهم در امور صحتی بعمل آمده است و مؤسسات بهداشتی در تمام کشور توسعه یافته حتی در دهستانها شعبه های مخصوصی ایجاد شده است . تأسیس مؤسسه «پاستور» در طهران در سنه ۱۳۰۰ و ایجاد دارالتجزیه ها در ولایات که نهایت نافع برای تشخیص امراض است از جمله پیشرفتهائی است که در این رشته بعمل آمده .

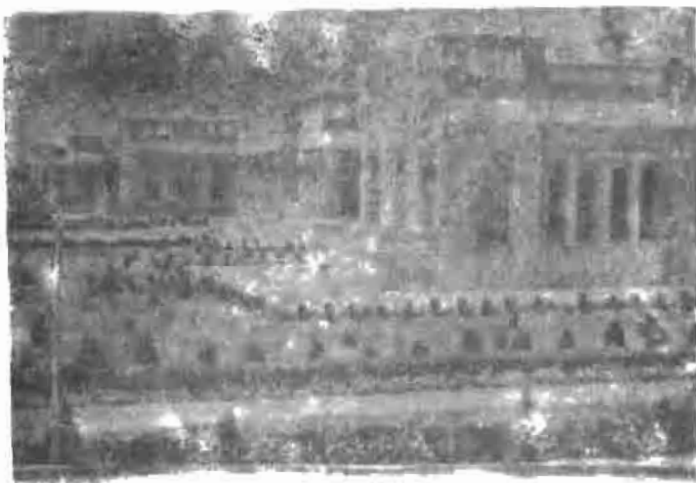
در بهمن ۱۳۰۵ قدم بزرگی برای انجام امور صحتی برداشته شد و قانون تمرکز مؤسسات بهداشتی كشور اعم از شهرداری و بهداشتی شهر بانیها و مؤسسه پاستور و غیره در اداره کل بهداشتی تمرکز یافت و رئیس آن در تحت هدایت وزارت داخله پیشرفت کلیه امور صحتی را عهده دار گشت . از آن تاریخ برای جلوگیری از امراض ساری ایجاد قرنطینه ها و ساختن بیمارستانها بیش از پیش اقدام گردید - اقدامات

بهداری کل برای مبارزه برضد مالاریا، امراض زهروی، سل، امراض عفونی و غیره. در این چندسال قابل توجه است و خدمات این مؤسسه در سال ۱۳۰۶ برای جلوگیری از وبا که از بصره بآبادان و خرمشهر سرایت کرد همچنین در سال ۱۳۰۷ که بیم شیوع همان مرض در بعضی از بنادر جنوب میرفت و سرعت عمل اطباء برای تلقیح عموم اهالی آن حدود نهایت مهم است. نه فقط قرنطینه های بنادر جنوب که بتوسط اطباء خارجی اداره میگشت بدست اطباء قابل ایرانی افتاد بلکه قرنطینه های جدیدی مانند قرنطینه قصر شیرین و جزیره هنگام ساخته شد و برای جلوگیری از سرایت امراض از خارجه بداخله ایران کمال جدیت بعمل آمد و دیده بانان صحی در سرحدات برقرار گردید. معاینه هواپیمائی از نقطه نظر صحی و خرید کشتی موسوم به «ابن سینا» برای ضد عفونی کردن کشتیهائی که در بنادر جنوب وارد میشود و کشتن موشهای حامل میکروب طاعون توجه دولت را بجلو گیری از سرایت امراض بخوبی میرساند.

برای جلوگیری از مرض آبله اداره آبله کوبی عمومی و مجانی تأسیس شد و شعبه های ثابت و سیار آن در تلقیح اهالی خدمات گرانبهایی نمود و حتی آنها را بوسیله موعظه و اندرز تبلیغ و تشویق مینمودند تا در انجام وظیفه کوتاهی ننمایند. همچنین اقدامات برجسته برای خشکانیدن باطلاقیها و مردابهای عمده که منبع پشه ناقل مالاریاست بعمل آمد و مطبهای مختلف در طهران، گیلان، مازندران، گرگان و غیره برای مبارزه با امراض زهروی (مقاربتی) تأسیس شد. دیگر از اصلاحات، تجدید ادویه مخدره و مضرات که در جای خود نهایت اهمیت را دارد.

راجع به بیمارستانها که مبحث مفصل و جداگانه است بهمین اکتفا میشود که علاوه بر تکمیل و توسعه بیمارستانهای سابق از قبیل بیمارستان دولتی و وزیری که اسمی بود بیرسم و اکنون دارای قسمتهای طبی، جراحی، کحالی، لابراتوار و قسمتهای مخصوص زنان و اطفال است و هر روز عده ای از بیماران فقیر و بی بضاعت راهی پذیرد، مؤسسات مهم دیگری از قبیل بیمارستان رازی، بیمارستانهای زنانه و کودکانه ایجاد گردیده و در بناء آنها شرایط تهویه، روشنائی و غیره طبق اصول

علمی مراعات شده است. در نقاط مختلفه کشور بیمارستانهای دولتی، ملی (از عایدات موقوفات) بلدی (از عایدات شهرداری) و خصوصی. در تحت نظر اداره کل بهداشت تأسیس گردیده است بیمارستان شاهی و مخصوصاً بیمارستان شاهرضا در مشهد که کلاس طب هم در آن تأسیس گردیده از اینجه جالب توجه این عهد است.



« دورنمای بیمارستان شاهرضا »

در خاتمه بدین نکته متذکر میشود که برخلاف ایام گذشته امروز اطباء باید دارای تصدیق عالی طبابت (دکتر) باشند و کسانی که تحصیلات عالی در آن رشته نکرده اند از طبابت محرومند.

در سال ۱۳۰۶ طبق قانون مخصوص اجازه داده شد اشخاصیکه ده سال متوالی مشغول طبابت بودند در مجلس امتحانی که در وزارت معارف و مراکز ایالات و ولایات تشکیل گردید امتحان دهند و در صورتیکه از عهده امتحان بر آیند اجازه نامه طبابت بآنها داده شود ولی فقط در حدودی که بآنها اجازه طبابت داده شده حق طبابت خواهند داشت. گذشته از اینکه جمعی کثیر از ایرانیان در دانشکده های

کشورهای خارجه تحصیل طب نموده اند عده ای از شاگردان اعزامی از طرف وزارت معارف برای تخصص در آن علم مأمور شدند اما دانشکده طب در طهران از همه حیث آراسته است و در تربیت محصلین نهایت دقت را نموده سالیانه عده ای فارغ التحصیل بیرون میدهد و چنانکه در یکی از فصول گذشته اشاره شد دختران هم مانند پسران حق ورود در دانشکده مذکور را دارند. همانطور که اشتغال بطبابت منوط بداشتن تصدیق عالی است کسانیکه در علم دوا سازی دارای تصدیق مخصوص آن رشته نبستند از اشتغال باین شغل محروم میباشند.

شیر و خورشید سرخ مجمع شیر و خورشید سرخ ایران در سال ۱۳۰۱ تأسیس گردید و منظور از تشکیل این مجمع آن است که بوسایل مختلفه در مساعدت بضعیفان و دستگیری از فقیران، نگاهداری از عجزه، کمک با مؤسسات خیریه، ایجاد دارالایتام و دارالتربیه، اداره کردن مریضخانهها، همراهی با مصیبت زدگان و صدها اموری که نتایج آن عاید بینوایان و بیچارگان میشود اقدامات لازمه نماید. این مجمع در این مدت قلیل خدمات گرانبهایی نموده و زحمات اعضاء آن لایق سپاسگداری است ولی آنچه موجب پیشرفت امور این مؤسسه ملی که جنبه بین المللی دارد گردید توجهات شاهنشاه است که در هر موقع در تقویت آن مؤسسه بذل توجه مخصوص فرمودند و منجمله در سنه ۱۳۱۲ بر ریاست وزراء دستور داده شد پیشنهادهای آن جمعیت را مورد دقت قرار دهند تا در نتیجه ازدیاد عواید توسعه یافته و موجب پیشرفت عملیات خیر خواهانه آن مجمع گردد مجمع مذکور امروز در اکثر نقاط مملکت دارای بیمارستان و مؤسسات لازمه است و در موقع پیش آمد هر حادثه ناگواری در جمع آوری اعانه و کمک به آسیب زدگان خدمات قابل توجهی نموده است چنانکه هنگام سیل زدن فارس و کرمان، زلزله قوچان و شاپور (سلماس) سیل تبریز با مساعدتهائی که از طرف اعلیحضرت و الاحضرت همایون و ولیعهد و دولت مقتدر کنونی بعمل آمد بزودی آثار آن حوادث رفع شد و مجمع شیر و خورشید سرخ هم نهایت کوشش برای کمک آسیب زدگان نمود.



« والاحضرت همايون وليعهد »

اوقاف

برای اصلاح امور اوقاف و منع تضییع عایدات موقوفه قوانین
و نظامنامه های نافی وضع گردیده و از آن جمله است قانون

سوم دی ۱۳۱۳ که طبق ماده اول آن اداره کردن موقوفاتی که متولی ندارد یا مجهول التولیه است بوزارت فرهنگ و اوقاف محول گردید و همچنین طبق ماده دوم آن، نسبت به موقوفات عامه که متولی مخصوص دارد وزارت فرهنگ و اوقاف نظارت کامل خواهد داشت اما راجع بعوائد حق النظاره در تبصره ماده نهم چنین مرقوم رفته :
وزارت معارف و اوقاف و عوائد حاصله از حق النظاره را بعد از مخارج وصول که نباید از صدی ده کل عایدات مزبور تجاوز کند بمصرف ساختمان و تعمیرات ابنیه تاریخی و مرمت مدارس قدیمه و اما کن و آثار مقدسه ملی خواهد رسانید در صورتیکه موارد مصرف در حوزه وقف باشد حق تقدم خواهد داشت .

پس از اجرای این قانون در سنه ۱۳۱۴ جمع کل عوائد حق النظاره بالغ بر دو میلیون و پانصد و نود هزار ریال گردید که بمصرف اعانات مدارس ملی ، کمک خرج محصلین بی بضاعت ، شیر و خورشید ، تهیه لوازم ورزش ، ساختن دبیرستانها ، تعمیرات ابنیه تاریخی و غیره و غیره رسیده است .

فصل دهم

حقوق زنان و نهضت بانوان

ملاحظه

جای شك نیست که زنان نصف بیشتر افراد کشور را تشکیل می‌دهند و اگر مراعات تربیت و حقوق آنان نشود نه فقط ظلم به آنان شده و هیئت اجتماعی از خدمات نصف افراد خود محروم مانده بلکه در تربیت پسران هم نهایت قصور شده است زیرا تربیت اطفال در سالهای اول زندگی در دامن مادر است و محوطه خانه که طفل در آن بزرگ میشود در اخلاق او مؤثر است. سالها بلکه قرن‌ها خواهران و مادران ما از حقوق حق خود محروم مانده بودند و تربیت آنان اعتنائی نمیشد.

از اینها گذشته با اینکه در آئین اسلام ازدواج و طرز معاشرت مرد بازن در تحت احکام و شرائط متینی است مراعات اکثر آن قواعد نمیگشت مثلاً بدون مراعات رشد زن او را در حباله نکاح درمی آوردند چنانکه اغلب دیده میشود يك مرد چهل یا پنجاه ساله يك دختر نه یاده ساله میگرفت و معلوم است با این طرز نه فقط سلامتی آن دختر در خطر میافتاد بلکه بواسطه عدم تجربه زن، اساس آن خانواده همواره متزلزل بود و پس از آنکه يك یا چند اولاد بوحود می آمد کار بطلاق میکشید. همچنین ممکن بود مرد بعنوان اینکه هنوز مجرد است زنی را فریب داده او را بازدواج خود در آورد و بعد معلوم شود دارای يك یا چند زن و اولاد است. از نطقه و مهریه فقط اسمی باقی بود زیرا مرد میتواندست بواسطه بد رفتاری بازن او را مجبور سازد تا از مهریه خود صرف نظر نماید یا اینکه نفقه او را نپردازد.

رفتار بازن بسته بدلیخواه مرد بود اگر مرد عاطفه انسانیت و خلق خوشی داشت رشته خانوادگی قطع نمیگشت والا زن پس از تحمل جور بسیار در آخر

مجبور میگشت که از مهر خود گذشته و از فرزندان خود چشم پوشیده با خذطلاق قانع شود. عجب آنکه هر گاه زن برای انجام حاجت و با اجازه شوهر از خانه بیرون میآمد مجبور بود خود را بطور خیلی مضحک با نقاب و چادر که ظریفان آنرا « کفن سیاه » مینامیدند بپوشاند و خلاصه آنکه زن وجودی بود ملعبه در دست مرد و محروم از حق خود و حتی حق نفس کشیدن آزاد در کوچه و بازار نداشت! - اینگونه رفتار با زن و عقیده مردان نسبت بخوهران و مادران خود ناشی از يك سلسله موهومات و خرافات بود والا بالاتر دید اکثر مردان ایران نسبت بزنان خود دارای قلبی رئوف و مهربانند و همین رأفت ذاتی که از اخلاق ملی ماست تا اندازه ای از اجحاف مرد جلوگیری میکرد ولی با این حال مرد قادر مطلق بود آنچه میخواست میکرد و زن چاره جز اطاعت نداشت خاصه آنکه راه تعلیم و تربیت را بر روی آنها بسته بودند .

شهادت تاریخ، زنان ایران، باهوش، زیرک، عاقل و بردبارند.

نهضت بانوان

در میان آنها چه قبل از اسلام و چه بعد از آن افرادی پیدا

شده که مقامات بلندی داشته و بخوبی از عهده کار بر آمدند . بسیاری از زنان این کشور در تربیت اولاد خود و مشارکت در امور شوهران خویش لیاقت فوق العاده بخرج داده اند . چه بسا از بزرگان و امراء و حتی از سلاطین و خلفا که امور خود را در دست زنان ایرانی گذاشته بودند و قدرت و تسلط آنها بواسطه اقدامات و نفوذ آن زنها بوده است ، هنوز هم بسیاری از زنان ایلات ما نمونه تهور و شجاعتند و در اکثر نقاط زنان روستائی در زندگانی داخلی و خارجی بامرد شریک و سهیمند .

از آنجا که بسیاری از مردان بواسطه گرفتن زنهاى جوان قبل از زوجات خود وفات نموده اند تربیت اولاد و بزرگ کردن آنها بالطبع بعهده آن زن ها و اگذار گردیده و این بانوان تا آنجا که توانسته اند در این خصوص انجام وظیفه مادری کرده اند .

از آنچه گذشت بخوبی معلوم میشود که زنان ایران از هر حیث لایق و قابل آن بوده اند که حقوق آنها شناخته شود و در تعلیم و تربیت آنان اقدامات لازم بعمل

آید - پیشرفت این کم نظور یکی از بزرگترین اصلاحات اجتماعی این عصر فرخنده است . ملت ایران عموماً و طبقهٔ نسوان خصوصاً تا ابد سپاسگذار مراسم شاهنشاه میباشند که با دست توانای خود در اندک مدتی و با کمال سهولت ابواب سعادت را بر روی دختران و خواهران ما باز نمودند و چنان نهضتی در آن طبقه ایجاد گردید که برآستی تصور آن هم در این مدت کم محال میآمد

بزرگترین قدمهایی که در این چند سال در خصوص نهضت بانوان برداشته شده راجع است بتعلیم و تربیت دختران - وضع قوانین برای حفظ حقوق زنها، تغییر لباس بانوان .

در فصل مربوط بتعلیم و تربیت اشاره کردیم که در هیچ عصری از اعصار از زمان مادها و هخامنشیها تا قبل از کودتایمانند این چندسال بتحصیل و تربیت بانوان چندان اهتمام نشده و امروز چندین هزار دختر در دبیرستانها و دبستانها مشغول تحصیلند .

تأسیس دانشسراهای دخترانه ، مدرسهٔ قابلیتگی و مؤسسات دیگر از برای تربیت آنان و اجازهٔ ورود آنها بدانشکدهٔ طب و تربیت بدنی آنان بوسیلهٔ ورزش از جمله مفاخر این عصر است و چون در جای خود اشاره باین موضوع شده از تکرار آن در این فصل خودداری میشود اما قوانین مهمی که برای حفظ حقوق بانوان وضع گردیده بحثی است مفصل و از آن جمله است قانون راجع بازدواج مصوب مرداد ۱۳۱۰ و قانون مدنی مصوب ۱۳۱۴ که در فصل مربوط باصلاحات قضائی به آن اشاره خواهد شد.

در خصوص تغییر لباس و ورود آنها در جامعه لازم است اشاره بروز تاریخی ۱۷ دی ۱۳۱۴ که هیچوقت از خاطر محو نخواهد گردید بشود .

در روز هفدهم دی ۱۳۱۴ بفرمان شاهنشاه بانوان ایران بحقوق حقهٔ خود رسیده از نعمت ورود در اجتماعات بهره مند شدند ساعت سه بعد از ظهر ۱۷ دی اتومبیلهای سلطنتی در میان شوق و شغف مردوزن وارد محوطهٔ دانشسرای طهران گردیده اعلیحضرت و علیاحضرت ملکه و والاحضرتین شاهدخت در مقابل عمارت

پایه شدند. گرچه مقصود توزیع دانشنامه‌های محصلین و محصولات بود ولی در آئروز شاهنشاه در نظر گرفتند با يك اقدام ملوکانه و بیانات خسروانه بانوان را بحقوق خود که در آن جشن عظیم شرکت داشتند آشنا سازند و حضار بوسیله ریاست تشریفات در حضور ملوکانه و علیاحضرت ملکه و والا حضرتین معرفی گشتند. پس از آن وزیر فرهنگ گزارشهای لازم را بعرض رسانید و مراسم توزیع دانشنامه‌ها بعمل آمد و خطابه‌هایی از طرف بعضی از محصلین و محصولات ایراد شد - سپس یکی از بانوان (خانم تربیت) خطابه‌ای بعرض رسانیده بحال اسف اشتمال زنان اشاره کرد که چگونه مردان آنها را از حقوق حقه محروم کرده و جامه خفت و حقارت بر آنها می‌پوشانیدند. آنگاه خطابه خود را باین جمله خاتمه دادند.

« شاهنشاها . روان آن مادران محروم که در قرنهای پیش از این نعمت بی‌بهره ماندند از زنان امروز سپاسگذاری میکنند و تمام بانوان که در این جشن تاریخی شرف حضور نصیب آنان شده است مقدم مبارک همایونی و علیاحضرت ملکه ایران را در این محفل آزادی و شادمانی تهنیت میگویند .

اینک بیانات شاهنشاها که سردفتر تاریخ نهضت بانوان است .

« بینهایت مسرورم که میبینم خانمها در نتیجه دانائی و معرفت بوضعیت خود آشنا شده و پی بحقوق و مزایای خود برده‌اند . همانطور که خانم تربیت اشاره نمود زنهای این کشور بواسطه خارج بودن از اجتماع نمی‌توانستند استعداد لیاقت ذاتی خود را بروزدهند بلکه باید بگویم که نمی‌توانستند حق خود را نسبت بکشور و میهن عزیز ادا نمایند و بالاخره خدمات وفداکاری خود را که شایسته است انجام دهند و حالا میروند که علاوه بر امتیاز برجسته مادری که دارا میباشند از مزایای دیگر اجتماع هم بهره‌مند گردند .

« ما نباید از نظر دور بداریم که نصف جمعیت کشور ما بحساب نمی‌آمد یعنی نصف قوای عامله مملکت بیکار بود. هیچوقت احصائیه از زنهای برداشته نمیشد مثل اینکه زنها يك افراد دیگری بودند و جزء جمعیت ایران بشمار نمی‌آمدند .

« خیلی جای تأسف است که فقط يك مورد ممکن بود احصائیه زنها برداشته

شود و آن موقعی بود که وضعیت ارزاق در ماضیه میافتاد و در آن موقع سرشماری می کردند و میخواستند تأمین آذوقه نمایند .

«من میل بتظاهر ندارم و نمیخواهم از اقداماتی که شده است اظهار خوشوقتی کنم و نمیخواهم فرقی بین امروز با روزهای دیگر بگذارم ولی شما خانمها باید این روز را يك روز بزرگ بدانید و از فرصتهائی که دارید برای ترقی کشور استفاده نمائید . من معتقدم که برای سعادت و ترقی این مملکت باید همه از صمیم قلب کار کنیم همینطور باید در راه فرهنگ کار کرد گرچه فرهنگ در نتیجه کوشش عمال دولت پیشرفت دارد ولی هیچ نباید غفلت نمایند که مملکت محتاج بفعالیت و کاراست و باید روز بروز بیشتر و بهتر برای سعادت و نیکیبختی مردم قدم برداشته شود .

« شما خواهران و دختران من حالا که وارد اجتماع شده اید و قدم برای سعادت خود و وطن بیرون گذارده اید بدانید وظیفه شما است که باید در راه وطن خود کار کنید سعادت آتیه در دست شما است . شما تربیت کنندۀ نسل آتیه خواهید بود و شما هستید که میتوانید آموزگاران خوبی باشید و افراد خوبی ارزیردست شما بیرون بیایند .

« انتظار من از شما خانمهای دانشمند در این موقع که میروید بحقوق و مزایای خود آگاه شوید و خدمت خود را بکشور انجام دهید این است که در زندگی قانع باشید و کار نمائید ، از تجمل و اسراف پرهیزید» .

و پس از آنروز تاریخی بانوان ایران در سراسر کشور بتغییر لباس و ورود در هیئت اجتماعی پرداخته و با مساعدت مردان خود بشکرانه این نعمت بزرگ جشنها گرفتند .

کانون بانوان

برای پیشرفت مقاصد عالی بانوان در اردیبهشت ۱۳۱۴

کانون بانوان بریاست عالیة والاحضرت شاهدخت شمس

پهلوی از طرف وزارت فرهنگ تأسیس گشت و سپس شعب خود را در اغلب ولایات تشکیل داده و همواره بر تشکیلات خود می افزاید . منظور از تأسیس این کانون از

مواد اساسنامه آن که زیلا نگاشته میشود بخوبی معلوم میگردد .

- ۱ - تربیت فکری و اخلاقی بانوان و تعلیم خانه‌داری و پرورش طفل مطابق قواعد علمی بوسیله خطابه‌ها و نشریات و کلاسهای اکابر و غیره .
- ۲ - تشویق بورزش‌های متناسب برای تربیت جسمانی بارعایت اصول صحی .
- ۳ - ایجاد مؤسسات خیریه برای امداد بمادران بی بضاعت و اطفال بی سرپرست .
- ۴ - ترغیب بسادگی در زندگی و استعمال امتعه وطنی .
- ۵ - این کانون برطبق ماده ۵۸۷ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ شخصیت حقوقی دارد و رئیس آن نماینده کانون خواهد بود .

فصل یازدهم

اصلاحات قضائی

اصلاحات قضائی از صفحات درخشان تاریخ عصر حاضر است چه در اثر توجه شاهنشاه در بسط عدالت و وضع قوانین حقوقی و جزائی موافق با آداب و عادات ملت و مطابق با آخرین طرز و رویه‌ای که در دنیای متمدن حکم فرماست قوه قضائی ایران چه از حیث احقاق حق و فصل دعاوی بین افراد و چه از نقطه نظر نظم عمومی و تنبیه مجرمین و طرز محاکمه برابری با بهترین قوانین ممالک متمدن عالم مینماید .

چنانکه در فصل مربوط با انقلاب ایران اشاره شد یکی از خواسته‌های مهم ملت از دولت وقت تأسیس عدالتخانه بود چه در آن زمان حکام آنچه میخواستند میکردند نه قانونی بود و نه مرجع صالحی حتی احکام شرع مطاع هم اجرا نمیگشت و یک گونه استبداد و خودکامی در سراسر ایران حکم فرمائی مینمود، با وجود فرارسیدن دوره مشروطیت و افتتاح مجلس منظور ملت چنانکه بایست حاصل نگشت و عدالتخانه‌ایکه تأسیس شد اسمی بود بی مسمی و فی الحقیقه اوضاع کشور در آن اوقات چنان تیره بود که اجرای اصلاحات ضروری محال مینمود . در سال ۱۳۲۷ قمری (۱۲۸۸ شمسی) اقداماتی برای تشکیل محاکم دودرجه (ابتدائی و استیناف) و تأسیس دیوان تمیز بعمل آمد و شرائطی برای شغل و کالت در عدلیه معین شد ولی بواسطه ضعف دولت وقت و بی نظمی امور از محاکم دودرجه هم سودی نگشت و حتی شرائط و کالت در طاق نسیان گذاشته شد و حقیقت امر این است که قبل از کودتای ۱۲۹۹ شمسی هیچگونه اقدامی برای اصلاح عدلیه مفید نیفتاد نه احقاق حق میگشت و نه فصل دعاوی . هزارها پرونده بدون رسیدگی در بایگانی افتاده

بود و هر روز بر آن اضافه میگشت قضاة خودسر آنچه میخواستند میکردند تحقیق و بازرسی در میان نبود و با این احوال اکثر نقاط کشور از يك چنین عدلیه هم محروم بود .

از این اوضاع بخوبی معلوم میشود که تأسیس عدلیه منظم در تمام کشور و وضع قوانین و اجرای آن از آثار این عهد فرخنده است .

در سال ۱۳۰۵ شمسی اجازه اصلاح قوانین تشکیلات عدلیه و محاکمات بوزیر عدلیه داده شد و با توجهی که شاهنشاه به پیشرفت امور قضائی داشته و دارند اصلاحات بی شماری بعمل آمد که در این کتاب فقط بمختصری از آن اصلاحات مهم اشاره میشود .

از آنجا که مهمترین عوامل حسن جریان امور محاکم **قضاوت و وکالت** وجود قضاة صالح و دانشمند و وکلاء تحصیل کرده و درستکار

است ، قوانین متعددی راجع بـاستخدام قضاة و شرایط وکالت وضع شد . در سابق معلومات اکثر قضاة محدود بمسائل فقهی بوده تحصیلات دیگری برای آنها ضرورت نداشت ، طرز استخدام ، ترفیع و مجازات آنها دارای اساس محکمی نبود ولی امروز یکی از شرائط استخدام قضاة آن است که از عهده امتحان مفصلی برآیند . مواد این امتحان تقریباً همان دروسی است که در دانشکده حقوق طهران تدریس میشود . بدیهی است فارغ التحصیل های دانشکده حقوق ازدادن این امتحان معافند . چهدا و طلبان این مؤسسه پس ارسه سال تحصیل و دادن امتحان و تقدیم رساله در یکی از مواد حقوقی موفق باخذ «لیسانس» میشوند .

مواد تحصیلی دانشکده طهران مطابق باموادی است که در دانشکده های فرانسه تدریس میشود باضافه محصلین باید فقه اسلام و خصوصیات حقوقی ایران را در آن مؤسسه فراگیرند .

فارغ التحصیل های دانشکده پس از چند سال خدمت در رشته های مختلف قضائی بمنصب قضاوت مفتخر میشوند ، طبق قانون اساسی مسند قضاوت مصون است یعنی عزل قاضی بدون اثبات تقصیر ممکن نخواهد بود . بامراعات این اصل

برای اینکه قضاة از حد خود خارج نشوند و تخلفی رخ ندهد تشکیل محکمه عالی انتظامی پیش بینی شده و اعضاء آن مستشاران دیوان عالی تمیزند و بدین ترتیب فقط قوه قضائیه حق رسیدگی بتخلفات قضاة را دارد قضاتی که مرتکب جنحه یا جنایت گردند طبق قانون مجازات عمومی بسختی تنبیه میشوند ولی تعقیب جزائی آنها منوط با اجازه رسمی محکمه عالی انتظامی است. همچنین برای ترفیع قضات ترتیبات خاصی معین گردیده و محکمه عالی پیشنهادهای رسیده را تحت نظر گرفته رأی خود را صادر مینماید.

اما راجع بوکالت قوانین سودمندی در خصوص درجه معلومات و اخلاق و کلاه وضع گردیده است. بموجب قانون ۱۳۰۶ کسانی که سابقه وکالت یا قضاوت نداشتند می بایست از عهده امتحانات لازمه برآیند قانون ۱۳۰۹ لیسانسیه های حقوق را ازامتحان معاف داشت و درآبان همان سال کانون و کلاه تحت ریاست وزیر عدلیه که با اجتماع و کلاه انتخاب گردید تأسیس شد در سال ۱۳۱۴ و مخصوصاً در ۲۵ بهمن ۱۳۱۵ قانون مهمی راجع بشرایط وکالت، تشکیلات و کلاه بتصویب مجلس رسید. طبق این قانون وکالت دارای درجات معین است و برای هر یک از این درجات شرایط خاصی تعیین گردیده است.

قانون مدنی

در اردیبهشت ۱۳۰۷ شمسی قانون اجازه اجرای لایحه قانون مدنی بتصویب مجلس رسید. یکی از ابواب این قانون راجع بحقوق مختلفه ایست که برای اشخاص نسبت باموال منقول یا غیر منقول حاصل میشود و فصول معینی در مالکیت (اعم از عین یا منفعت) و حق انتفاع و حق ارتفاق بملک غیر وضع شده همچنین راجع باسباب تملک که عبارت از احیاء اراضی موات و حیازت اشیاء مباحه، عقود و تعهدات. اخذ بشفعه وارث است ابواب جداگانه ای تنظیم شده که برابری با بهترین قوانین ملل متمدن مینماید.

مقننین ما بخوبی دریافته اند که اساس هر کشوری بر روی خانواده است و از این جهت قوانین سودمندی برای حفظ آن اساس وضع نموده اند و موضوع مهمی که در مد نظر گرفته شده است حفظ حقوق زنهاست. در ابتدا در سال ۱۳۱۰ قانونی

راجع بازدواج بتصویب رسید و تأسیس دفاتر رسمی ازدواج و طلاق دستور داده شد و مزاجت با کسی که هنوز استعداد جسمانی برای ازدواج پیدا نکرده ممنوع گردید و مرد مکلف است در موقع ازدواج بزن و عاقد اطلاع دهد که زن دیگری دارد یا خیر. زن و شوهر مکلف بحسن معاشرت گشتند و مقررات ناغی در خصوص سوء رفتار شوهر و در مواردیکه اقامت در منزل شوهر برای زن موجب ضرر بدنی یا مالی باشد وضع گردید. قانون مدنی مصوب ۱۳۱۳ و ۱۴ دارای فصلهای معینی است راجع بخواستگاری، قابلیت صحی برای ازدواج، موانع نکاح، شرایط صحت ازدواج، مهریه، حقوق و تکالیف زوجین، طلاق، عده و غیره و غیره. همچنین راجع به نسبت اولاد، و نگهداری و تربیت اطفال و اتفاق بین اقارب مواد سودمندی وضع شده است. قانون مدنی ایران به حفظ حقوق زوجین و وظایف آنها نسبت بیکدیگر و اولاد معین کرده است.

سایر مباحث مربوط باشخاص و حجر و قیمومیت، ادله اثبات دعوی (اقرار، اسناد کتبی، شهادت، امارت و قسم) که هر کدام در جای خود غایت اهمیت را دارد از ابواب مهم قانون مدنی است که در سنوات ۱۳۱۳ و ۱۴ بتصویب رسیده است. یکی از قدمهای مهمی که برای استحکام اساس مالکیت و

ثبت اسناد و املاک

قطعی کردن تاریخ اسناد با حفظ مندرجات آن از تبدیل و تغییر برداشته شده وضع قوانین مربوط بثبت اسناد و املاک است در سابق معاملات مربوط باملاک در دفتر رسمی بثبت نمیرسید و از این سبب باب مجادله و دعاوی جعل و تزویر باز و در هر موقع بنیان مالکیت صاحبان املاک را متزلزل میساخت چه بسا اتفاق میافتاد یک سند مجعول سالها موجب خسارت صاحب ملکی گردیده و حتی ملک را از دست او خارج میکرد. اگر چه در سال ۱۳۲۹ قمری (۱۲۹۰ شمسی) قانونی مربوط بثبت اسناد بتصویب مجلس رسیدولی این قانون از هر حیث ناقص بود چه اولاً راجع بثبت املاک و طر، ز تملك اشاره ای نکرده و ثانیاً تشکیلاتی که در خور این امر مهم است پیش بینی نگردیده و فقط منظور مقنن آن بوده است اسنادی که بثبت میرسد در محاکم عدلیه معتبر شمرده شود. اولین قانون ثبت احوال در این عصر در ۱۳۰۲ شمسی بتصویب رسید و قوانین

دیگری آنرا تکمیل کرد. بتدریج تشکیلات ثبت در تمام کشور توسعه یافت املاک بثبت رسید، محاضر رسمی مفتوح گشت و پایه اسناد رسمی و حقوق مالکیت بر روی اساس محکم خلل ناپذیری گذاشته شد چنانکه ثبت کلیه عقود و معاملات راجع بعین یا منافع اموال غیر منقوله و همچنین ثبت صلحنامه و هبه نامه و شرکت نامه اجباری گردید بدین معنی که محاکم و ادارات راجع به آن معاملات با اسناد غیر رسمی ترتیب اثر نخواهند داد.

تأسیس دفاتر رسمی ازدواج و طلاق بزرگترین خدمت را بزوجین بلکه بجامعه نموده است در سابق نکاح بطور غیر رسمی واقع میگشت یعنی قبالة نکاح و شرایط ازدواج در دفتر رسمی ثبت نمیگردید - دفتر شرعیات عاقدین اجباری و رسمی نبود و بسا اتفاق میافتاد که قبالة مفقود میگشت و زوجه برای مطالبه حق خود مدرك نداشت و زوج از روی عناد انکار زوجیت مینمود.

دفاتر رسمی ازدواج و طلاق

معلوم است این قبیل اوضاع چه مضراتی را برای خانواده و جامعه در برداشت، دیگر آنکه عاقدین در اغلب اوقات مراعات سن، رشد و اجازه پدر را در مواردی که ضرورت دارد نمینمودند و از زوج سؤال نمیشد که آیا زن دیگری دارد یا خیر بدینجهت واقعه مهم ازدواج بدون مراعات این نکات مهم واقع میگشت - علیهذا برای جلوگیری از این اوضاع دفاتر ازدواج و طلاق رسمی تأسیس گشت تا هنگام عقد یا طلاق مراعات قوانین مدنی بشود و واقعه در دفاتر رسمی قید گردد تا در صورت لزوم بتوان مراجعه نمود.

برای پیشرفت امور مربوط بتجارت، تسهیل معاملات تجاری و طرز احداث شرکتها وضع قوانین و مقررات خاصی نهایت لزوم را داشت - برای این مقصود در سنوات ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ قوانین سودمندی وضع گردید ولی در نتیجه ترقیات این چند ساله و تشویق دولت از افرادی که در تأسیس شرکت های تجاری بکوشند، وضع قانون کاملتری ضروری گشت - بنابراین در سال ۱۳۱۱ قانون کامل و جامعی راجع بکلیه مسائل بازرگانی بتصویب رسید و در

قانون تجارت

خصوص ایجاد اقسام مختلفه شرکتهای و ثبت آنها و انحلال و تصفیه امور شرکت قواعد متینی مقرر گردید که با حفظ منافع عموم شرکاء و اشخاص ذی نفع بهترین راهنمای افراد در استفاده از سرمایه خود و خدمت با اقتصادیات مملکت است .

حفظ نظم عمومی که بالطبع موجب آسایش افراد است
قانون جزا مستلزم وضع قانونی است که در آن مجرم بر حسب نوع

جرم و اهمیت آن با در نظر گرفتن اوضاع و احوال مجازات گردد . مقننین ما در تنظیم قانون مجازات عمومی با در نظر گرفتن آداب، عادات، اوضاع سیاسی و اجتماعی مملکت و درجه معلومات، اخلاق و احکام مذهبی ساکنین این کشور از اصول علمی جدیدترین قوانین جزائی اروپائی هم استفاده کرده اند و بطور کلی میتوان گفت قانون مجازات عمومی ما در منظور عمده را در نظر گرفته یکی حفظ هیئت اجتماعی و تنبیه مجرم دیگر جلوگیری از وقوع جرم و معالجه اشخاصی که ارتکاب جرم در آنان جلیلی و یارثی است . قانون مجازات عمومی از ۱۵ مرداد ۱۳۱۰ بموقع اجرا گذاشته شد ولی از آن تاریخ بعد مخصوصاً در سنوات ۱۳۱۱ و ۱۲ بر حسب ضرورت يك سلسله قوانین دیگر در اصلاح بعضی از مواد بالحاق مواد دیگر بتصویب رسیده است .

محاکم عمومی ایران دو درجه است ابتدائی و استیناف و
اصول محاکمات برای جلوگیری از تراکم دعاوی در محاکم ابتدائی در بعضی

از نقاط محاکم صلح ایجاد گردیده . محاکم اختصاصی فقط حق رسیدگی باموری دارد که قانون اجازه داده باشد فوق تمام محاکم دیوان عالی تمیز است که در پایتخت تشکیل میشود و حق نقض و ابرام احکام و نظارت در محافظت قانون و اجرای آن را باسویه در تمام مملکت دارد؛ مقررات خاصی برای تسریع محاکمات و حفظ حقوق اصحاب دعوی و شخص ثالث وضع شده است .

گرچه قانون موقتی اصول محاکمات حقوقی در سنه ۱۳۲۹ قمری (۱۲۹۰ شمسی) بتصویب رسیده ولی اصلاح قسمتی از مواد آن و وضع قوانینی که برای رسیدگی دعاوی کمال ضرورت را داشت پس از آن تاریخ است و از آن جمله است قانون آزمایش (۱۳۰۶ شمسی) قانون اصول تشکیلات عدلیه (۱۳۰۷) قانون تسریع

محاکمات وقوانین دیگر که بمرورالی کنون بتصویب رسیده است .

راجع بمحاکمات جزائی اصول متینی برای بازرسی جرم و تحقیقات مقدماتی و محاکمه متهم و اجرای حکم در نظر گرفته شده است . در همان حال که ترتیبات خاصی برای کشف حقیقت پیش بینی شده مقررات نمودمندی برای حفظ متهم وضع گردیده و بخوبی میتواند از خود دفاع کرده بی تقصیری خود را ثابت نماید . قانون محاکمات جزائی در ۱۲۹۰ شمسی بتصویب رسیده ولی در سنوات ۱۳۱۱ و ۱۲۹۰ قسمتی از مواد آن تغییر کرده و مواد مهم دیگری بر آن الحاق شده است .

ذکر کلیه اصلاحاتی که در این چند سال در امور قضائی ایران

تذکر

رخداده و لو باختصار و بطور فہرست در این کتاب کہ مخصوص

تاریخ مختصر ایران است نگنجد لذا ناچار از شرح مؤسسات مهم قضائی از قبیل محاکم شرع دیوان جزاء عمال دولتی ، محاکم مالیه و غیره صرف نظر میشود . راجع بتشکیلات وزارت عدلیه فقط بهمین اکتفا میشود کہ طبق قانون دیماه ۱۳۱۵ تشکیلات مرکزی به اداره کل تقسیم میشود : اداره کل امور قضائی ، اداره کل امور اداری و اداره کل ثبت اسناد و املاک .

مجله رسمی کہ از ۱۳۰۷ تأسیس گشته و در آن کلیه قوانین ، تصویب نامه ها نظامنامه و بخشنامه های وزارت عدلیه ، احکام محاکم جنائی ، اخطارهای قانونی و غیره درج میشود طبق قانون ۱۳۱۵ جزو مطبوعات و قسمت اداره فنی است . از جمله مؤسسات وزارت عدلیه یکی کلاس قضائی است و دیگر کلاس ثبت اسناد است کہ در ۱۳۰۷ شمسی ایجاد گردیده است .

مدتی است کہ بنای ساختمانهای عظیمی برای محاکم و دفاتر شروع شده است و همچنین بنای قابل توجهی برای ثبت اسناد ساخته شده و ضبط آن مطابق اصول علمی است کہ از حریق و غیره محفوظ و مضمون باشد .

فصل دوازدهم

روابط ایران با دول خارجه

وقایع مختلفه داخلی

در مقدمه تاریخ عصر جدید اشاره باوضاع پریشان و احوال اسفانگیز این کشور قبل از کودتا گردیده شمه ای از نفوذ اجانب و امتیازاتی که برای خود بدست آورده بودند بیان

روابط ایران با دول خارجه

نمودیم و گفتیم که در اثر آن امتیازات استقلال سیاسی، اقتصادی و قضائی مانهایت متزلزل و بموئی آویخته بود. چون آن شبهای تارسپری گردید لازم آمد که دولت شاهنشاهی خود را از آن قیود ظالمانه مستخلص ساخته و بنیان استقلال تام و تمام ایران را مستحکم نموده اساس معامله متقابله را با کلیه دول مجری نماید و این منظور عالی در اندک مدتی حاصل آمد.

حق قضاوت قونسولی یا کاپیتولاسیون که از سنه ۱۲۴۳ قمری بموجب معاهده تر کمن چای بروسها داده شد و بتدریج سایر دول هم طبق معاهدات مخصوص یا بعنوان اصل کلمه الوداد از آن استفاده کردند اساس استقلال قضائی ما را متزلزل نموده بزرگترین لطمه را بر حاکمیت این کشور وارد آورده بود. بنابراین در اردیبهشت ۱۳۰۶ حسب الامر اعلیحضرت الغاء کاپیتولاسیون اعلام گردید و برای تجدید عهد و مدت یکسال معین شد. در نتیجه اقدام کار گذاریها و اداره محاکمات وزارت خارجه منحل گردید و بتدریج معاهدات و قراردادهائی بر روی اساس معامله متقابله با دول خارجه بسته شد.

روابط ایران با سایر دول همواره بر روی اساس دوستی و حسن تفاهم بوده و

از بدو کودتا الی کنون بسیاری از دول آسیا و اروپا و آمریکا عهدنامه‌های مودت و ودادیه و قراردادهای تجاری، گمرکی اقامت، دریانوردی، هوایی حمایت‌علائم تجاری و صنعتی، موافقت در خصوص نیابت قضائی و ابلاغ اوراق قضائی، مقاله‌نامه‌های راجع بمبادله بروات و امانات پستی بر روی اصل معامله متقابل منعقد گردیده است.

طبق عهدنامه ۱۳۰ شمسی که بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی روسیه منعقد گردید دولت شوروی تمام معاهدات و مقالات و قراردادهای را که دولت تزاری روسیه با ایران منعقد نموده و حقوق ملت ایران را تضییع مینمود از درجه اعتبار ساقط دانست همچنین کلیه معاهدات و قراردادهایی که دولت سابق روسیه باممالک ثالثی بضرر ایران منعقد کرده بود ملغی گشت. دولت ایران حق انتفاع از جزائر آشوراده و جزائر دیگری که در سواحل ولایت گرگان است حاصل نمود همچنین مقرر شد طرفین با حقوق تساوی از روداترک و سایر رودها و آبهای سرحدی بهره‌مند شوند. دولت شوروی از قروضی که دولت تزاری بایران داده بود صرف نظر کرد و تمام نقدینه و مطالبات و بدهی بانک استقراضی ایران را با کلیه دارائی منقول و غیر منقول بانک مزبور در خاک ایران بملکیت ایران در آورد. راههای شوسه از بندر پهلوی به طهران و از قزوین بهمدان، خطوط راه آهن از جلفا به تبریز و از صوفیان بدریاچه رضائیه، انبارها و وسایل نقلیه دریایچه مذکور، تمام خطوط تلگرافی و تلفونی که در حدود ایران توسط دولت تزاری ساخته شده بود و بندر پهلوی (پرت) بانبارهای مال التجاره و کارخانه چراغ برق بایران واگذار گردید. در سال ۱۳۰۶ قراردادی راجع به بهره برداری از شیلات سواحل جنوبی بحر خزر که در دست کمپانی مختلط شیلات ایران و شوروی است منعقد شد و هم در آن سال بندر (پرت) پهلوی بدولت ایران تحویل داده شد و در سال ۱۳۱۰ قرارداد اقامت و تجارت و بحر پیمائی بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی بتصویب رسید. دولت ایران از راه صلح طلبی در سال ۱۳۰۰ طبق قانون مخصوص عضویت جامعه بین الملل تشکیل گردید.



در سال ۱۳۰۸ ایران در عهدنامهٔ تحریم جنگ (بریاند - کلوك) مشاركت نموده و همچنین با بسیاری از قراردادها و مقاوله نامه‌های بین‌المللی شرکت کرده که از آنجمله است پرتکل ژنو راجع بگازهای سمی، اساسنامهٔ دیوان داوری بین‌المللی، قرارداد بین‌المللی مراسم گمرکی، جلوگیری از نشریات مستهجن، قرارداد بین‌المللی امداد، تحدید ساخت و توزیع ادویه مخدره، قرارداد بین‌المللی اتوموبیل رانی. تسهیل فیلمهای بین‌المللی و غیره و غیره.

در سنوات مختلفه بین ایران و ترکیه و افغانستان و دولت شوروی قرارداد بیطرفی و عدم تعرض منعقد گردید. در سال ۱۳۰۸ (۱۳۴۸ قمری) دولت ایران دولت جدید حجاز و نجد را برسمیت شناخت و هیئت اعزامی دولت حجاز در تحت ریاست امیر فیصل ولیعهد آن دولت بطهران وارد گردیده پذیرائی رسمی از آنان بعمل آمد (۱۳۱۱) همچنین در سال ۱۳۱۱ دولت عراق برسمیت شناخته شد و بر حسب دعوت شاهنشاه ایران از پادشاه عراق، اعلیحضرت ملک فیصل در سال ۱۳۱۱ ایران را دیدن نمود و در پذیرائی او احترامات لازمه بعمل آمد.

اختلاف سرحدی ایران و ترکیه که سالها موجب مذاکره و مناقشه بود خاتمه یافت یعنی پس از تبادل مراسلات در سال ۱۳۰۸ و ورود وزیر امور خارجهٔ ترکیه (توفیق رشدی ارس) بطهران در سال ۱۳۱۰ قرار تحدید حدود منعقد و پس از تصویب مجلس شورای ملی در ۱۳۱۱ شمسی بموقع اجرا گذاشته شد. روابط ایران با دولت ترکیه روز بروز صمیمی تر گردید و اعلیحضرت دعوت حضرت آتاترک ریاست جمهور ترکیه را قبول فرمود و در خرداد ۱۳۱۳ بخاک ترکیه عزیمت فرمودند. از طرف دولت و ملت ترکیه پذیرائی شایانی بعمل آمد که نظیر آن کمتر دیده شده است.

راجع بتحدید حدود ایران و افغانستان در سال ۱۳۱۲ حکمیت بدولت ترکیه واگذار شد و رأی حکمیت آن دولت در سال ۱۳۱۴ بتصویب مجلس شوروی رسید و این مسئله هم خاتمه یافت.

موضوع دیگر اختلافات سرحدی ایران با دولت عراق بود که در سال ۱۳۱۴

در شورای جامعه ملل مطرح شد و بعد دولتین همجوار وهم کیش بهتر آن دانستند که این قضیه را بین خود حل نمایند ، بنابراین در تعقیب مذاکرات و ورود وزیر امور خارجه و نمایندگان دولت عراق بطهران و حسن موافقت دولتین اختلافات سرحدی رفع گردید و در سال ۱۳۱۶ قرارداد آن بتصویب مجلس رسید .

در تیر ۱۳۱۶ پیمان مودت و اتحاد بین ایران ، ترکیه ، افغانستان و عراق بسته شد و چون در طهران و در کاخ سعدآباد بامضا رسیده موسوم به پیمان سعدآباد است . راجع باین پیمان وزیر امور خارجه ترکیه آقای رشدی ارس در یکی از نقطهای خود چنین اظهار داشته است « پیمان سعدآباد که يك منطقه امنیت و صلح دوستی در اراضی پهناوری ایجاد نموده از آن شاهکارهایی است که در پرتو فروغ این روح دوستی و صمیمیت تحت نظر و علاقه شخص اعلیحضرت شاهنشاه ایران منعقد گردیده است » .

شرح معاهدات و قراردادهای منعقد بین دولت ایران و سایر دول عالم از حدود این فصل خارج است بنابراین بآنچه در فوق گفته شد اکتفا کرده در خاتمه باین نکته اشاره میشود که از سال ۱۳۰۸ شمسی بین دولت ایران و ژاپون روابط سیاسی ایجاد گردید و سفارتخانه در ایران و توکیو تأسیس شد .

راجع باهمیت تعرفه جدید گمرکی و قراردادهای گمرکی که با دول بسته شده و انتقال حق طبع اسکناس از بانك شاهنشاهی ببانك ملی ایران (طبق قانون ۱۳۰۹ شمسی) و انحلال اداره تلگرافی هند و اروپا در ایران (در سال ۱۳۱۱) و الغاء امتیاز نفت جنوب و انعقاد قرارداد جدید در آن خصوص (در ۱۳۱۲) در فصول گذشته شرح مختصری داده شد و تکرار آن لزوم ندارد .



شاهنشاه ایران در همان حال که کلیات و جزئیات امور را تحت نظر قرار داده شروع باصلاحات عظیمی نمودند برای مشاهده اوضاع بلاد دوردست ، رعایت حال اتباع ، تشویق

مسافرتهاى
شاهنشاه

زارعین و صنعتگران و دادن دستورهای جدید موافق با اوضاع محلی هر نقطه در

هر سال بکرات رنج سفر را متحمل گردیده اوضاع اقصی نقاط ایران را از نزدیک ملاحظه فرموده‌اند. شرح این مسافرتها که در کلیه نقاط ایران بعمل آمده است اندرزهایی که شاهنشاه در هر محل و در هر نقطه بطبقات مختلفه داده‌اند، دستور-هائی که برای عمران و آبادی و پیشرفت اوضاع اقتصادی و اجتماعی و غیره حسب الامر ملوکانه صادر گردیده در خود کتاب جدا گانه‌ایست.

غیر از مسافرتهای عدیده در داخله کشور در سال ۱۳۰۳ شمسی پس از خاتمه قضیه خوزستان عازم زیارت عتبات عالیات شدند.

ایرانیان مقیم عراق که سالیان دراز منتظر طلوع آفتاب اقبال وطن خود بودند بجهن و شادی پرداخته احساسات قلبی خود را ابراز داشتند.

همچنین در سال ۱۳۱۳ اعلیحضرت دعوت حضرت آتاترک غازی مصطفی کمال پاشا رئیس جمهور ترکیه را قبول فرموده برای تشدید مبانی و داد و اتحاد بین ملتین ایران و ترک در ۲۴ خرداد بطرف ترکیه عزیمت نمودند.

در کلیه اماکن تاریخی مراسم پذیرائی باشکوهی از طرف رئیس جمهور بعمل آمده در هر نقطه ملت ترک با کمال شوق و شغف پیشوای ملت ایران را استقبال کرده اظهار مسرت مینمودند و چنانکه وزیر امور خارجه ایران در آن هنگام در مجلس شورای ملی اظهار داشتند نه آنقره نه اسلامبول نه از میر چنین استقبال و جشن و تظاهرات ملی را بخاطر نداشته و یقین است که این مودت در تاریخ روابط ملل شرق جاوید و پایدار خواهد بود.

یازدهم تیرماه با حضرت آتاترک وداع و باتشریفات لازمه و احترامات نظامی در چهاردهم همان ماه بسرحد ایران وارد شدند



از آغاز سلطنت شاهنشاه پهلوی آقایان مفصله الاسامی ذیل در تاریخهای مختلف ریاست هیئت وزراء را عهده‌دار بوده‌اند.

**ریاست هیئت
وزراء**

از آذر ۱۳۰۴ تا خرداد ۱۳۰۵

آقای محمدعلی فروغی

از بهمن ۱۳۰۵	آقای حسن مستوفی
» خرداد ۱۳۰۶	» (کابینه جدید)
» فروردین ۱۳۱۲	» مهدی قلی هدایت
» شهریور ۱۳۱۲	» (کابینه جدید)
» خرداد ۱۳۱۴	» محمدعلی فروغی
» آذر ۱۳۱۴	» (کابینه جدید)
» کنون	» محمودجم

در سابق گذشته از کلمات خان ، میرزا و غیره که مضاف یا مضاف الیه اسامی اشخاص بود بسیاری از افراد دارای القاب و مناصب و عناوین مخصوصی بودند - گذشته از آنکه اکثر این افراد لیاقت داشتن لقب را نداشتند بسا اوقات آن لقب یا عنوان هم معنی معینی نداشت . از این رو بدون جهت يك عده اشخاص دارای القاب پوچ و بیمعنی بوده و کار بجائی رسید که هر کس متوقع آن بود که در مکالمه و مکاتبه نام او را باعناوین مخصوصی ببرند !

الغاء القاب وعناوین

در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۰۴ قانون الغاء القاب و مناصب مخصوص نظام و کشوری بتصویب مجلس رسید - بدیهی است القاب و مناصب نظام که بر حسب قانون الغاء شده غیر از درجاتی است که افسران نظامی پس از ابراز لیاقت بدان نائل میگردند .

برای اینکه عناوین و القاب و تعارفات بی تناسب که موجب تضییع وقت و عبارت پردازی بیمعنی است از بین برود در ضمن نظامنامه ای که برای دستور تشریفات و آداب رسمی دولتی تهیه شده دستخط شاهنشاه مبنی بر ساده و مختصر کردن القاب و عناوین صادر گردید و فصل هفتم نظامنامه مذکور مربوط بعناوین است و قدغن اکید گردید که از آن تجاوز نمایند .

قبل از اوضاع کنونی در دوائر دولتی اسامی سالهای ترکیبی و بروج عربی استعمال میگشت مثلاً برج ثور سنه ایلان ئیل

(یعنی برج گاو سال مار) بهمین جهت در تاریخ یازدهم فروردین ۱۳۰۴ قانون تبدیل بروج به ماههای فارسی وضع گردید - مبدأ تاریخ سال هجرت خاتم النبیین (ص) از مکه معظمه بمدینه طیبه است - آغاز سال روزاول بهار و سال کماکان شمسی حقیقی باقی ماند ، طبق آن قانون ترتیب سال شماری ایغوری که در تقویم سابق معمول بوده منسوخ شد .

در سابق اوزان و مقیاسهای ایالات و ولایات ایران مختلف بوده و حتی در بعضی نقاط وزنه های بلوکات واقعه در اطراف یک شهر با یکدیگر فرق داشته بقسمی که در مبادلات و

توحید اوزان و مقیاسها

معاملات میبایست اوزان مختلفه را منظور نظر داشت . از طرف دیگر وزنه های قانونی موجود نبود و کسبه بمیل خود هر سنگی را میخواستند استعمال میکردند دولت وقت در صدیر آمد که باین هرج و مرج خاتمه دهد - بنابراین در دم خرداد ۱۳۰۴ قانون اوزان و مقیاسها طبق اصول متری بتصویب مجلس رسید ولی اسامی



در سردر قصر شاهنشاهی

اوزان و مقیاس بفارسی بوده مثلاً یک گز مساوی بود بایک متر و یک پیمانان بایک لیتر و یک درم بایک گرم و قس علیهذا . چون اسامی فارسی بامراعات اصول متری تولید سوء تفاهم برای عموم مینمود در دی ماه ۱۳۱۱ قانون دیگری وضع شد و

اسامی بین‌المللی متر و کیلو و غیره معمول گردید .
 نظامنامهٔ این قانون در اسفند همان سال منتشر گشت و وزنه‌های قانونی که
 قسمتی از آن برنجی و قسمت دیگر چدن است و دارای علامت مخصوص دولتی است
 متدرجاً از سنهٔ ۱۳۱۴ بین اصناف و کسبه توزیع گشت تا راه‌تقلب بسته شود و دیگر
 کسی نتواند سنگهای مختلف استعمال نماید .

اصولاً در این عصر ساختن عمارات عظیم و زیبا و تعمیر بناها
ابنیه و عمارات نهایت مورد توجه است چنانکه کلیهٔ وزارتخانه‌ها و بانکها
 و مؤسسات و ادارات و بناهای با شکوهی بر حسب احتیاجات خود ساخته و طرز
 معماریهای قدیم و جدید را مراعات کرده‌اند گرچه بهتر آن بود که شرح ابنیهٔ این
 عصر موضوع فصل جداگانه باشد ولی بجهاتی از اختصاص فصل معینی برای این
 منظور خود داری گشت چه ابنیهٔ عظیم وزارت جنگ و وزارت طرق و شوارع ،



«تالار موزه سلطنتی»

ایستگاه‌های راه آهن و پلهای عظیم فلزی و صدها ساختمانهای دیگر و عمارات
 ادارات دولتی و مؤسسات عام‌المنفعه چه در پایتخت و چه در سایر بلاد ایران بقدری
 زیاد است که جمع آوری اطلاعات راجع بطرز ساختمان آنها مستلزم وقت بسیاری
 است و با فرض اینکه ما بتوانیم کلیهٔ آن معلومات را با زحمات زیاد بدست آورده

تقسیمات لازمه را از حیث طرز بنا بعمل آوریم صفحات این تألیف گنجایش این مطالب را ندارد و بنا بر این در ضمن شرح اصلاحات در هر يك از رشته‌های امور کشوری اکثراً بنام بعضی از اربابیه مهم ادارات یا مؤسسات مربوطه گردید .

استحکام وحدت ملی

قطع است که نژاد و زبان و تاریخ چند هزار ساله این کشور ساکنین آنرا با یکدیگر متحد و متفق نموده و اهالی کلیه قطعات ایران بهره‌بردار که تکلم کنند و بهر اسم و رسم که خود را بخوانند خویشتم را ایرانی دانسته همه دارای یک گونه آرزو و آمال ملی بوده و میباشند . برای استحکام این اساس متین و برای اینکه هیچگونه اختلافات طبقاتی بین ساکنین این مرز و بوم نباشد در این عصر قدمهای بزرگی برداشته شده و از آن جمله است « وحدت شکل در البسه » و برآستی برای متحد نمودن اهالی و مربوط ساختن آنها بقسمی که در معاشرت با یکدیگر در زحمت نباشند بهتر از آن اقدامی ممکن نمیشد . کسانیکه ایران چند سال قبل را دیده‌اند بخوبی بخاطر دارند که در آن هنگام نه فقط در دهستانها لباس اهالی مختلف بوده بلکه در شهرها هم انواع کلاه‌های گوناگون و لباسهای رنگارنگ اهالی را از یکدیگر متمایز ساخته بود و هر قسم کلاه و لباسی تشکیل طبقه مخصوصی را میداد، گرچه در باطن ایرانیان دارای یک گونه آرزوی ملی بودند ولی در ظاهر این اشکال مختلف آنها را از هم دور ساخته بود بدینجهت در ۶ دی ۱۳۰۷ قانون یکسان نمودن البسه از مجلس گذشت و برای این منظور اهالی جشنها گرفته لباسهای مختلف را از خود دور ساختند .

در سال ۱۳۱۴ قدم دیگری در این راه برداشته شد و اهالی ایران کلاه بین‌المللی را که مخصوص ملل متمدنه است بر سر گذاشتند و از این جهت نیز با سایر ملل بزرگ عالم هم رنگ گردیدند .

خاتمه

دولت و ملت ایران در نتیجه اقدامات شاهنشاه هر چه تمامتر مراحل ترقی و تعالی را طی نموده در بهبودی اوضاع مادی و معنوی کشور میکوشند . سالی نمیگذرد که اقدامات مهمی بر فهرست اقدامات گذشته افزوده نشود . با اینکه در این کتاب نهایت کوشش بعمل آمد که اشاره

مختصری بکلیه اقدامات مهم بشود معذک بواسطه کثرت اقدامات مفید اجراء این منظور عملی نگردید و از ذکر مطالب مهمی مانند دریا نوردی ، خرید کشتی ، ایجاد کارخانه هواپیمائی ، کارخانه ذوب آهن و غیره صرف نظر شد و از خداوند متعال آرزو داریم توفیقی عنایت گردد تا در جلد دوم این کتاب بشرح آنها و وقایع بعدی بپردازیم هم اکنون که این سطور تحت طبع است قوانین مهمی راجع بششکیلات جدید وزارت داخله و عمران و آبادی نقاط مختلف ایران تحت شورا است .

مطالب مهم دیگری که در این تألیف اشاره نشده نهضت ادبی و علمی این عصر و پیشرفت مطبوعات و جراید است - از این قسمت که مستلزم تحقیق عمیق و بدست آوردن شرح حال نویسندگان فاضل معاصر است بواسطه ضیق وقت و کثرت گرفتاری نگارنده این سطور صرف نظر شد .

در این جلد فعلا بهمین اکتفا میشود که جراید و مجلات این عصر در روشن نمودن افکار عموم و هدایت اهالی باصول تمدن و آشنا ساختن خوانندگان باوضاع جهان خدمات گرانبهائی مینمایند .

از طرف دیگر نویسندگان فاضل ما در این مدت قلیل کتب بسیاری در مسائل علمی و ادبی ترجمه و تألیف نموده اند . شعراء عالیقدر ما بواسطه وزیدن نسیم روح افزای تجدد نغمه دیگری آغاز کرده با اشعار جانبخش خود جدیدی در کالدها میدهند .

خلاصه ایران وارد مرحله جدید گردیده ، دوره عظمت و شکوه فرا رسیده علائم آینده بسیار درخشانی پدیدار است و بجاست که در خاتمه این تألیف روی بهم میهنان خود اذن و مرد کرده بگوئیم :

بقصد دعا دستها کن بلند

شه دادگر پهلوی زنده باد

بشکرانه آنکه رستی ز بند

که اینعهد فرخنده پاینده باد

فهرست مهمترین وقایع و اصلاحات عصر حاضر

تاریخ هجری		مهمترین وقایع و اصلاحات
قمری	شمسی	
۱۲۹۶	۲۴ - اسفند ۱۲۵۶	تولد اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی
۱۳۳۸	۴ - آبان ۱۲۹۸	تولد والا حضرت شاه پور محمد رضا ولایتعهد
۱۳۳۹	۳ - اسفند ۱۲۹۹	کودتا
۱۳۳۹	اردیبهشت ۱۳۰۰	تفویض مقام وزارت جنگ
۱۳۴۰	مهر ۱۳۰۰	حصول امنیت در گیلان و فرار میرزا کوچک جنگلی
۱۳۴۰	آذر ۱۳۰۰	انتزاع ساوجبلاغ (مه آباد) از بد اشرا
		عضویت ایران در جامعه بین الملل - تصویب عهدنامه های مودت
۱۳۴۰	۱۳۰۰	بین ایران و چین - و ایران و شوروی - ایران و افغانستان
۱۳۴۰	۱۳۰۱ مرداد	تصرف چهریق و فرار سمیتقو
۱۳۴۲	۱۳۰۲ آبان	تفویض مقام ریاست وزراء به منجی ایران
۱۳۴۲	۱۳۰۲ اسفند	تفرض ملت از سلطنت قاجاریه و درخواست تغییر وضع (رژیم)
۱۳۴۳	۱۳۰۳ بهمن	تفویض ریاست کل قوای دفاعیه و تأمینیه
۱۳۴۳	۱۳۰۳	نصب دستگاه تلگراف بی سیم امواج بلند
۱۳۴۳	۱۳۰۴ اردیبهشت	دستگیر شدن خزعل
۱۳۴۳	۱۳۰۴ خرداد	تصویب قانون نظام وظیفه
		انقراض سلطنت قاجاریه و تفویض حکومت موقتی به رضاخان
۱۳۴۶	۹ - آبان ۱۳۰۴	سردار سپه
۱۳۴۴	۵ - آذر ۱۳۰۴	افتتاح مجلس مؤسسان
۱۳۴۴	۲۱ - آذر ۱۳۰۴	پیدایش سلطنت شاهنشاه پهلوی
۱۳۴۴	۴ - اردیبهشت ۱۳۰۵	تاجگذاری شاهنشاه
۱۳۴۵	اسفند ۱۳۰۵	آغاز اصلاح عدلیه مرکز و ولایات
۱۳۴۵	اسفند ۱۳۰۵	اجازه ساختمان راه آهن بین بندر شاه و بندر شاپور
۱۳۴۵	۱۳۰۶ اردیبهشت	اعلام الناء کابیتولاسیون
۱۳۴۵	۱۳۰۶	تحويل گرفتن پرت پهلوی
۱۳۴۶	۱۳۰۶	قرارداد شیلات
۱۳۴۶	۱۳۰۷ اردیبهشت	قانون تعرفه گمرکی
۱۳۴۷	۱۳۰۷ خرداد	قانون راجع باعزام محصل از طرف وزارت معارف بخارجه
		افتتاح بانک ملی (در اردیبهشت ۱۳۰۶ - اجازه تأسیس آن
۱۳۴۷	۱۳۰۷ شهریور	داده شد)
۱۳۴۷	۱۳۰۷ آبان	افتتاح راه خرم آباد بدزفول

تاریخ هجری			مهمترین وقایع و اصلاحات
قمری	شمسی		
۱۳۴۷	۱۳۰۷	دی	تصویب قانون متحدالشکل نمودن البسه
۱۳۴۷	۱۳۰۷		دستگیری دوست محمد بلوچ
۱۳۴۷	۱۳۰۸	فروردین	مشارکت ایران در عهدنامه تحریم جنگ (بریاندکلوک)
۱۳۴۷	۱۳۰۸	اردیبهشت	شناختن دولت عراق
۱۳۴۸	۱۳۰۸	مرداد	شناختن دولت نجد و حجاز و ورود هیئت اعزامی آن دولت بظهران
۱۳۴۸	۱۳۰۸	آبان	شناختن دولت عراق
۱۳۴۸	۱۳۰۸		تشکیل وزارت راه و شوارع و وزارت اقتصاد ملی
			الغاء امتیاز طبع اسکناس (اجازه مبادله ضمیمه امتیازنامه بانك شاهنشاهی)
۱۳۴۹	۱۳۰۹	خرداد	افتتاح دستگاه تلگراف بی سیم امواج کوتاه
۱۳۴۹	۱۳۰۹	آبان	قانون حفظ آثار ملی
۱۳۴۹	۱۳۰۹	اسفند	واگذاری انحصار تجارت خارجی بدولت
۱۳۴۹	۱۳۰۹		تحويل خطوط تلگرافی هند و اروپا بدولت ایران
۱۳۵۰	۱۳۱۰	اردیبهشت	افتتاح پل سفیدرود بین رشت و لاهیجان
			عزیمت والا حضرت همایون ولایت عهد عظمی برای تکمیل تحصیلات باروپا
۱۳۵۰	۱۳۱۰	شهریور	تقسیم وزارت اقتصاد ملی بسه اداره تجارت - فلاح و صناعت
۱۳۵۰	۱۳۱۰		افتتاح کارخانه قندسازی کهریزک و نخ رسی شاهی
۱۳۵۱	۱۳۱۱	اردیبهشت	ورود ملک فیصل پادشاه عراق بایران
			مبادله قرارداد تعیین خط سرحدی ایران و ترکیه و مبادله قرارداد انحلال اداره هند و اروپا در ایران
۱۳۵۱	۱۳۱۱	تیر	ورود رسمی امیر فیصل ولیعهد حجاز بایران
			اجازه الحاق دولت بقرارداد بین المللی و امداد تعاون مالی - تحدید ادویه مخدره
۱۳۵۱	۱۳۱۱	تیر	رسیدن کشتیهای جنگی خریداری دولت ایران ببندرعباس
۱۳۵۱	۱۳۱۱	آبان	الغاء امتیاز نفت جنوب (امتیازداری)
۱۳۵۱	۱۳۱۱	آذر	افتتاح کارخانه قندسازی کرج
۱۳۵۱	۱۳۱۱	آذر	تأسیس جای سازی در لاهیجان
۱۳۵۲	۱۳۱۲	خرداد	تصویب قرارداد جدید نفت جنوب
			افتتاح بانك فلاحی (اجازه تأسیس در ۱۳۰۹ و خرداد ۱۳۱۲ داده شد)
۱۳۵۲	۱۳۱۲	تیر	تأسیس کارخانه سیمان سازی - کرازت - گودرن و اشباع چوب
۱۳۵۲	۱۳۱۲		

مهمترین وقایع و اصلاحات

تاریخ هجری

شمسی	قمری	
۱۳۵۲	۱۳۱۲	آذر افتتاح راه چالوس
۱۳۵۲	۱۳۱۲	اسفند اجازه تأسیس دانشسراهای مقدماتی و عالی
۱۳۵۳	۱۳۱۳	خرداد اجازه تأسیس دانشگاه
۱۳۵۳	۱۳۱۳	خرداد مسافرت اعلیحضرت همایون شاهنشاه بترکیه
۱۳۵۳	۱۳۱۳	تیر مراجعت موکب ملوکانه از ترکیه
۱۳۵۳	۱۳۱۳	شهریور اقدامات لازمه جهت ساختمان سیل‌بند شهر تبریز
۱۳۵۳	۱۳۱۳	مهر و آبان تأسیس کارخانه قندسازی شاهی وورامین
۱۳۵۳	۱۳۱۳	مهر جشن هزارمین سال فردوسی
۱۳۵۳	۱۳۱۳	آبان ورود ولیمهد سوئد بایران
۱۳۵۳	۱۳۱۳	آبان افتتاح نمایشگاه دائمی کالای ایران
		اجازه الحاق ایران بقرارداد بین‌المللی اتوموبیل‌رانی - فیلمهای تربیتی
۱۳۵۳	۱۳۱۳	دی تأسیس کارخانه حریر بافی در چالوس
۱۳۵۳	۱۳۱۳	دی تشکیل اولین جلسه فرهنگستان
۱۳۵۴	۱۳۱۳	خرداد استقبال ملت از کلاه بین‌المللی
۱۳۵۴	۱۳۱۴	خرداد تحدید حدود ایران و افغانستان
۱۳۵۴	۱۳۱۴	مهر تأسیس کارخانه قند سازی مرو دشت و شاه‌آباد
۱۳۵۴	۱۳۱۴	مهر آغاز نهضت عظیم بانوان
۱۳۵۴	۱۳۱۴	دی ۷ تأسیس کارخانه چیت‌سازی در اشرف
۱۳۵۴	۱۳۱۵	دی ۱۷ مراجعت و الاحضرت همایون ولایت‌مهد از اروپا
۱۳۵۵	۱۳۱۵	اردیبهشت واگذارن امتیاز استخراج نفت قسمتی از شرق و شمال شرق
۱۳۵۵	۱۳۱۵	دی بشرکت عمومی دولادار - امتیاز لوله‌کشی
		تأسیس کارخانه‌های قندسازی آبکوه (خراسان) و میان‌دوآب
۱۳۵۵	۱۳۱۵	(آذربایجان)
۱۳۵۵	۱۳۱۵	بهمن ختم عملیات ساختمان خط‌آهن شمال و افتتاح آن
۱۳۵۶	۱۳۱۶	رفع اختلافات سرحدی ایران و عراق
۱۳۵۶	۱۳۱۶	تیر پیمان سعدآباد
۱۳۵۶	۱۳۱۶	مهر تبدیل ادارات صنعت و تجارت بدو وزارتخانه

1960